



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

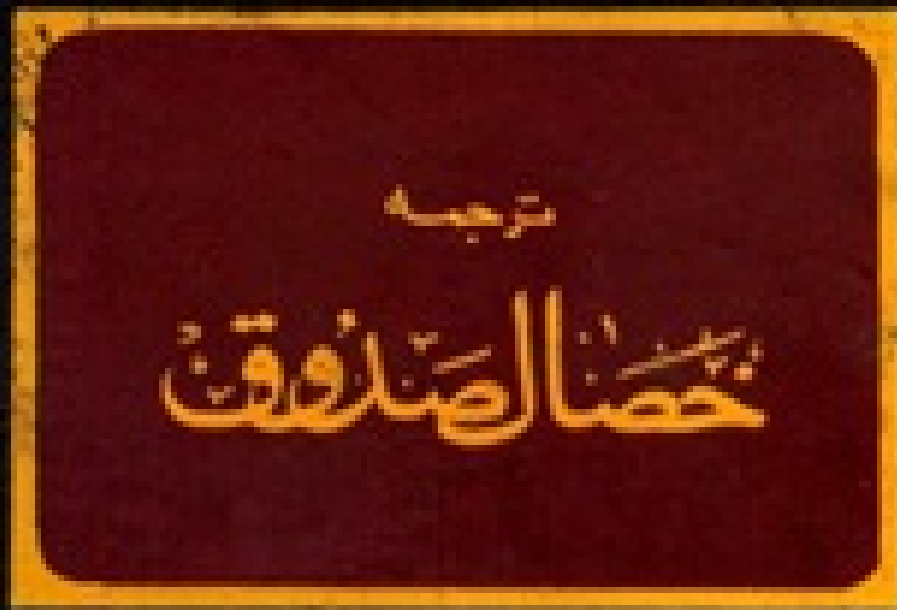
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی

پانچواں نمبر سے اعلام



سرمد ایجوکیشنل سوسائٹی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه خصال صدوق: شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی با تراجم اعلام

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

جاویدان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۲	الخصال
۴۲	مشخصات کتاب
۴۲	جلد اول
۴۲	[مقدمه محقق در باره شیخ صدوق و کتاب خصال]
۴۲	کتاب خصال
۴۷	مؤلف خصال
۴۹	شخصیت صدوق
۵۴	مشائخ صدوق
۶۴	شاگردان و روابیان صدوق
۶۶	آثار صدوق
۷۰	آراء صدوق
۷۴	خاندان بابویه قمی
۷۹	فهرست مجلد یکم
۱۳۴	فهرست مجلد دوم
۱۵۶	[مقدمه مؤلف]
۱۵۷	[باب منتهای یگانه]
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	(۱) باب خصال یگانه
۱۵۹	(۲) رها دادن منشی موجودی را به منشی موعودی
۱۵۹	[(۳) ستم سوار به پیاده]
۱۵۹	(۴) منشی از دین دوستی
۱۵۹	(۵) منشی به پنج منشی
۱۶۰	(۶) منشی به منشی
۱۶۰	(۷) منشی نجات بخش
۱۶۰	(۸) منشی که بهترین کارهای دین است
۱۶۰	[(۹) منشی بردباری با دانش]
۱۶۰	(۱۰) منشی که در آن بزرگواری دنیا و آخرت است
۱۶۱	(۱۱) داناترین مردم کسی است که منشی را با منشی جمع کند
۱۶۱	(۱۲) نیکبختی حقیقی است و بدبختی حقیقی

- ۱۶۱ (۱۳) مردم به منشی ثواب داده می شوند یا به عقاب می رسند
- ۱۶۱ (۱۴) منشی که بهترین جهاد است
- ۱۶۲ (۱۵) دشوارترین چیزها منشی است که نمی شود از آن خودداری کرد مگر به رها دادن منشی
- ۱۶۲ (۱۶) بزرگواری گرونده به خدا در منشی ست و ارجمندش در منشی
- ۱۶۲ (۱۷) منشی که کلید هر بدیست
- ۱۶۲ (۱۸) منشی از دادگری
- ۱۶۳ (۱۹) منشی که دارنده آن به داوری آن خشنود است
- ۱۶۳ (۲۰) کمترین حق مؤمن بر برادر خود منشی است
- ۱۶۳ (۲۱) نزدیکی به خدای بزرگ به منشی
- ۱۶۳ (۲۲) خدا بندگان خود را به منشی آزمایش کرده که از همه آزمایشها دشوارتر است
- ۱۶۳ (۲۳) منشی نتیجه نیکوکاریست
- ۱۶۳ (۲۴) منشی که اعتقاد بنده را به خدا پایدار می سازد و منشی که ایمان را از دل وی دور می کند
- ۱۶۴ (۲۵) منشی که سنگینی را از انسان دور می کند
- ۱۶۴ (۲۶) نیکی که سرآمد همه نیکی هاست و حق ناشناسی که سر آمد همه حق ناشناسی هاست
- ۱۶۴ (۲۷) برای دارنده منشی ضمانت شده که تهی دست نگردهد
- ۱۶۴ (۲۸) منشی از جوانمردی خانواده پیامبر است
- ۱۶۴ (۲۹) منشی از جوانمردیست
- ۱۶۵ (۳۰) منشی برای مرد بزرگوار بد است
- ۱۶۵ (۳۱) خدا منشی را می پسندد و منشی را دشمن دارد
- ۱۶۵ (۳۲) کسی که منشی را داشته باشد سپاس نعمت نکند
- ۱۶۵ (۳۳) کسی که برای منشی خشمناک نگردد سپاس منشی دیگری را نیز نکند
- ۱۶۵ (۳۴) منشی از فروتنی است
- ۱۶۵ (۳۵) منشی که به کفر کشانیده می شود و منشی که نزدیک است بر قضای خدا و قدر وی چیره گردد
- ۱۶۶ (۳۶) منشی که توده های مردم گذشته را نابود کرده است
- ۱۶۶ (۳۷) کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر منشی که جز یکی از سه امر کفاره یی ندارد
- ۱۶۶ (۳۸) خداوند بزرگ برای محمد (ص) و پیروانش ارمغانی فرستاده که به جز پیروان او داده نشده است
- ۱۶۶ (۳۹) هر که خواسته باشد نیکی سرایش افزون گردد هنگام خوراک خود منشی را انجام دهد
- ۱۶۷ (۴۰) هر گاه خدا بنده یی را دوست داشته باشد مورد نظر گردد و چون بدو نظر داشته باشد به یکی از سه چیز به او ارمغان دهد
- ۱۶۷ (۴۱) روز رستخیز عروسی پرهیزگاران است
- ۱۶۷ (۴۲) برای منشی مرگ پسندیده نیست
- ۱۶۷ (۴۳) منشی که مانند ضد خود است

- ۱۶۷ (۴۴) نابکارترین مردمان کسانی هستند که برای منشی که در آنان است بزرگ داشت می شوند
- ۱۶۸ (۴۵) منشی در جهان زهد است و منشی سپاس هر بهره مند نیست
- ۱۶۸ (۴۶) در جهان چیزی شایسته تر از زبان به زندان نیست
- ۱۶۸ (۴۷) هر که در جهان آرزوی خود را دراز گرداند کردارش تباہ گردد
- ۱۶۸ (۴۸) مرد مسلمان تا خاموش است برای وی نیکی نوشته می شود
- ۱۶۸ (۴۹) منشی است که هر کس آن را داشته باشد یا به جای آورد خداوند بزرگ او را از بیم روز رستخیز آسایش دهد
- ۱۶۸ (۵۰) منشی که سرمایه خردمند نیست
- ۱۶۹ (۵۱) پرهیزگارترین مردمان و پرستنده ترین مردمان و رنج کش ترین مردمان
- ۱۶۹ (۵۲) پشیمانی از گناه توبه است
- ۱۶۹ (۵۳) آنکه از خواسته جهان بیش از روزی به دست آورد
- ۱۶۹ (۵۴) منشی در خور وصیت
- ۱۶۹ (۵۵) منشی انگیزه راندن شود و منشی سبب سازش
- ۱۷۰ (۵۶) منشی بر جهانیان سنگین است و منشی بر ایشان سبک
- ۱۷۰ (۵۷) خانواده بی بزرگواری ندارد مگر به منشی و کرمی نیست مگر با منشی
- ۱۷۰ (۵۸) منشی چهار سود دارد
- ۱۷۰ (۵۹) خدا چون بنده بی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگیش دچار سازد
- ۱۷۰ (۶۰) منشی که درد بواسیر پدید آورد
- ۱۷۱ (۶۱) انگشتی که انگشتترین آهن در آن است پاک نیست
- ۱۷۱ (۶۲) کسی که پیش از درود آغاز به گفتار کند ویرا پاسخ مدهید
- ۱۷۱ (۶۳) منشی است که هر کس به جای آورد یا برای او به جای آورده شود، از دین محمد بیرون رفته باشد
- ۱۷۱ (۶۴) از نمونه های پیامبران جز کلمه بی نمانده است
- ۱۷۱ (۶۵) هر گاه خدا به بنده خود نیکی خواهد او را به زودی در جهان کیفر دهد و اگر بدی خواسته باشد کیفرش را پس افکند
- ۱۷۲ (۶۶) بر دشمنان نعمتها شکبیا باش
- ۱۷۲ (۶۷) پیامبر و علی از درختی آفریده شده اند
- ۱۷۲ (۶۸) منشی سپاس هر نعمتی است
- ۱۷۲ (۶۹) دین همان مهرورزیست
- ۱۷۲ (۷۰) هر گاه مؤمنی با مؤمن دست به یک دیگر دهند بی گناه از هم جدا گردند
- ۱۷۲ (۷۱) منشی که دلها را زنده کند
- ۱۷۳ (۷۲) منشی که کار پیشوایان خدا را زنده می گرداند
- ۱۷۳ (۷۳) خدا چیزی نیافریده که دیده را بهتر روشن کند از منشی
- ۱۷۳ (۷۴) نه دهم از دین در منشی ست

- ۱۷۳ (۷۵) آنکه به قضای خدا خشنود باشد یا دلتنگ
- ۱۷۳ (۷۶) منشی ست که درازای آن اشتران سرخ موی پسندیده نیست
- ۱۷۴ (۷۷) منشی که روزی را افزون می کند
- ۱۷۴ (۷۸) منشی از گناه ها که آمرزیده نگردد
- ۱۷۴ (۷۹) منشی که سبب نفاق و تهی دستی گردد
- ۱۷۴ (۸۰) نخستین پیشگشی که به مؤمن داده می شود
- ۱۷۴ (۸۱) بنده یی که نیکی نکرده در قیامت برای منشی آمرزیده گردد
- ۱۷۵ (۸۲) سر همه گناه ها منشی ست
- ۱۷۵ (۸۳) چه زشت است که بی آبرویی به بهشت در آید
- ۱۷۵ (۸۴) منشی که سبب آموزش خدا گردد
- ۱۷۵ (۸۵) منشی که نیکی سرای را افزون گرداند
- ۱۷۶ (۸۶) در کسی که تندرستی او بر بیماری آشکار باشد
- ۱۷۶ (۸۷) منشی که مؤمن از آن روی گردانست
- ۱۷۶ (۸۸) هیچ چیز چون منشی ایمان را تباه نمی کند
- ۱۷۶ (۸۹) نیکبخت کسی که جانشین خود را ببندد
- ۱۷۶ (۹۰) مقام مؤمن از کعبه بزرگتر است
- ۱۷۷ (۹۱) بسنده ست مؤمن را که ببند دشمنش در معصیت خدا گرفتار است
- ۱۷۷ (۹۲) ارمغان کینه را می زاید
- ۱۷۷ (۹۳) خوشا به بنده ساده نما
- ۱۷۷ (۹۴) منشی که آدمی را در قیامت تهی دست دارد
- ۱۷۷ (۹۵) سرشناسان بهشت گروهی اند
- ۱۷۷ (۹۶) پیامبر اکرم اجزاء دست نماز را یک بار یک بار می ساخت
- ۱۷۸ (۹۷) نیکوترین نیکها منشی ست
- ۱۷۸ (۹۸) پیامبر برای منشی دعای خود را ترک کرد
- ۱۷۸ (۹۹) بهترین پرستش منشی ست و نیکوترین دین منشی
- ۱۷۸ (۱۰۰) چیزی که آن بسیار و عمل کننده اش اندک است
- ۱۷۸ (۱۰۱) منشی نیمه یی از دین است
- ۱۷۸ (۱۰۲) نیکوترین چیزی که به مسلمان داده شده منشی ست
- ۱۷۹ (۱۰۳) پیامبر و علی از نوری آفریده شده اند
- ۱۷۹ (۱۰۴) سازش بنده در سازش عضوی از تن او است
- ۱۷۹ (۱۰۵) آدمی به- منشی به بهشت درآید

- ۱۷۹ (۱۰۶) هر که از دو منش خشنود گردد به منشی کار بندد
- ۱۷۹ (۱۰۷) پیامبر نماز خود را به سلامی پایان می داد
- ۱۸۰ [باب منتهای دوگانه]
- ۱۸۰ (۱۰۸) شناسایش خداوند یگانه به دو منش است
- ۱۸۰ (۱۰۹) پیامبر گفت: دو کار نیک است که نمی خواهم کسی در آنها یا من شرکت کند
- ۱۸۰ (۱۱۰) دو دور افتاده را پذیرایی کنید
- ۱۸۱ (۱۱۱) دست نماز را چیزی تباه نمی کند مگر آنکه از پیش یا پس انسان مکلف بیرون آید
- ۱۸۱ (۱۱۲) دو نعمت بر مردم پوشیده شده
- ۱۸۱ (۱۱۳) دو منش است که برای بسیاری فتنه انگیزد
- ۱۸۱ (۱۱۴) خاموشی و پیاده روی به خانه خدا از همه عبادات برتر است
- ۱۸۱ (۱۱۵) دو تن امر به معروف می شوند
- ۱۸۲ (۱۱۶) کفر را دو بال است
- ۱۸۲ (۱۱۷) خداوند بزرگ مردم زمین را دو بخش کرده
- ۱۸۲ (۱۱۸) از بیروان پیامبر دو دسته اند که هر گاه درست گردند مردم درست می شوند و هر گاه تباه گردند مردم نیز تباه گردند
- ۱۸۲ (۱۱۹) احترام خدای را در باره دو ناتوان نگاهدارید
- ۱۸۲ (۱۲۰) پاداش کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند
- ۱۸۳ (۱۲۱) دو مرد بوی بهشت را نمی شنوند
- ۱۸۳ (۱۲۲) آنچه در باره دو زبان آمده است
- ۱۸۳ (۱۲۳) مردم دو گروه اند، گروهی آسوده می کنند و گروهی آسوده می شوند
- ۱۸۳ (۱۲۴) مردمان دو دسته اند دانا و دانش آموز
- ۱۸۳ (۱۲۵) دو منش است یکی گناه ها را به فراموشی می سپارد و دیگری دلها را سخت می کند
- ۱۸۴ (۱۲۶) دو منش رهایی از خوره است
- ۱۸۴ (۱۲۷) سرگرمی به دو کار بزرگ
- ۱۸۴ (۱۲۸) همه جهان دو کلمه است و دو درم
- ۱۸۵ (۱۲۹) مرد فقیه نشود تا دو منش نداشته باشد
- ۱۸۵ (۱۳۰) در زندگی نیکی تنها برای دو تن است
- ۱۸۵ (۱۳۱) در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو مرد
- ۱۸۵ (۱۳۲) دانش دو دانش است
- ۱۸۵ (۱۳۳) دو منش شگفت انگیز
- ۱۸۶ (۱۳۴) امر به نیکی و باز داری از بدی دو آفریده شده از خلق خداوند بزرگ است
- ۱۸۶ (۱۳۵) بیشتر بندگی ابو ذر دو منش بود

- ۱۸۶ (۱۳۶) زنی که دو شوی داشته و هر دو در بهشت اند از کدام یک خواهد بود؟
- ۱۸۶ (۱۳۷) دو دشمن که برای خدای خود جنگیدند
- ۱۸۶ (۱۳۸) دست باز دو معنی دارد
- ۱۸۷ (۱۳۹) دینار و درهم کشنده اند
- ۱۸۷ (۱۴۰) زر و سیم دو سنگ مسخ شده اند
- ۱۸۷ (۱۴۱) پناه بردن به خدا از دو منش
- ۱۸۷ (۱۴۲) در شیعه دو منش است
- ۱۸۸ (۱۴۳) روزه دار را دو شادبست
- ۱۸۸ (۱۴۴) آنچه در دو سوداگر راستگوی و نیکوکار یا دروغگوی و خیانت کار رسیده است
- ۱۸۸ (۱۴۵) دو چیز در صبح و عصر خیر می دهند
- ۱۸۸ (۱۴۶) دو خرید و فروش ناشایست است
- ۱۸۸ (۱۴۷) در کالای نیک دو آفرین است و در کالای بد دو نفرین
- ۱۸۹ (۱۴۸) به بنده بی که خدای را در کارها در نظر دارد دو منش داده شده
- ۱۸۹ (۱۴۹) هر که دو منش داشته باشد او مؤمن است
- ۱۸۹ (۱۵۰) هر که دو منش دارد انسان نیکی ست و اگر نه از نیکی دور است
- ۱۸۹ (۱۵۱) دو چیز است که هر کدام زودتر حاصل آید مطلقه مسترابه از عده بیرون رود
- ۱۹۰ (۱۵۲) دو منش است که تهی دستی را از میان می برد و زندگی را دراز می کند و اگر به جای آوردند هفتاد گونه مرگ بد را دور می سازد
- ۱۹۰ (۱۵۳) تقرب به خدا با دو منش است
- ۱۹۰ (۱۵۴) دو سنت است
- ۱۹۰ (۱۵۵) نیکی نزد دارنده دو منش شایستگی دارد
- ۱۹۰ (۱۵۶) برادران دو گونه اند
- ۱۹۱ (۱۵۷) مردمان دو گروه اند
- ۱۹۱ (۱۵۸) دو فرمانده اند که در واقع فرمانده نیستند
- ۱۹۱ (۱۵۹) دو چیز است که برخی از مسلمانان نماز خود را بدان تباه می سازند
- ۱۹۱ (۱۶۰) هیچ گامی نزد خدا از دو گام پسندیده تر نیست، و هیچ آشامیدنی نزد خدا از دو آشامیدن نیکوتر نیست، و هیچ قطره بی نزد خدا از دو قطره بهتر نباشد
- ۱۹۲ (۱۶۱) دو منش که شیطان برای نوح یاد آور شد
- ۱۹۲ (۱۶۲) ترسناک ترین چیزی که از آن بر مردمان ترسیده می شود دو منش است
- ۱۹۳ (۱۶۳) از دو منش باز داشته شده
- ۱۹۳ (۱۶۴) دو گونه آب نوح را فرمان برداری نکردند
- ۱۹۳ (۱۶۵) گروهی گفتار با کردار است
- ۱۹۴ (۱۶۶) دو گرسنه بی که سیر نگردند

- ۱۹۴ (۱۶۷) دو منش از درستی ایمان است
- ۱۹۴ (۱۶۸) جوانمردی دو گونه است
- ۱۹۴ (۱۶۹) دو منش نشانه درشتی ست
- ۱۹۵ (۱۷۰) دو منش فزاینده روزیست
- ۱۹۵ (۱۷۱) هزینه واجب بر عیال میان دو مکروه است
- ۱۹۵ (۱۷۲) دو منش به جای دو منشی ست
- ۱۹۵ (۱۷۳) شرم بر دو گونه است
- ۱۹۵ (۱۷۴) پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند
- ۱۹۶ (۱۷۵) گفتار پیامبر من فرزند دو ذبیح هستم
- ۲۰۰ (۱۷۶) دو چیز برپایند و دو چیز روانند و دو چیز گوناگون اند و دو چیز با یک دیگر دشمنان اند
- ۲۰۱ (۱۷۷) پاداش کسی که دو حج گزارده است
- ۲۰۱ (۱۷۸) سخن درست در دو حال
- ۲۰۱ (۱۷۹) دو کشتار و دو پیکار است
- ۲۰۱ (۱۸۰) دو منش است که دارنده آن در آسمان گرامی خدایست و در زمین گرامی مردمان
- ۲۰۱ (۱۸۱) پیامبر را دو انگشترین بود
- ۲۰۲ (۱۸۲) پیشکش روزه دار دو چیز است
- ۲۰۲ (۱۸۳) از آشکار شدن دو نشانه قیامت پدید آید
- ۲۰۲ (۱۸۴) صدقه دادن به دودمان هاشم روا نباشد جز در دو جا
- ۲۰۲ (۱۸۵) دو منش پستی آور
- ۲۰۳ (۱۸۷) شستشوی دندان با سعد دو منش دارد
- ۲۰۳ (۱۸۸) خوردن اشنان دو منش بار می آورد
- ۲۰۳ (۱۸۹) خواهشگری پیامبر دو کس را فرا نگیرد
- ۲۰۳ (۱۹۰) دو گونه خلال رگ خوره را به جنبش در آورد
- ۲۰۳ (۱۹۱) دو جهان چون دو کفه ترازوست
- ۲۰۵ (۱۹۲) خدای دو دریا را به یک دیگر آمیخت
- ۲۰۵ (۱۹۳) پیامبر دو چیز در پیروان خود نهاد
- ۲۰۵ (۱۹۴) در قیامت از تقلین پرسیده می شود
- ۲۰۸ [(۱۹۵) برای حسن و حسین دو چشم آویز بود]
- ۲۰۸ (۱۹۶) شب و روز دو بار گیرند
- ۲۰۸ (۱۹۷) مردند که خدای بهر یک دو پر داده تا با فرشتگان در بهشت پرواز کنند
- ۲۰۸ (۱۹۸) دو چیز مردم را نابود کند

- ۲۰۹ گفتار علی در باره دو مرد (۱۹۹)
- ۲۰۹ آزمند از دو منش نومید است و با دو منش هم آغوش (۲۰۰)
- ۲۰۹ دو نمازی که پیامبر آن را ترک نکرد (۲۰۱)
- ۲۱۰ دو گروه اند که بهره یی از اسلام ندارند (۲۰۲)
- ۲۱۱ کینه توز با مردان خود را به یکی از دو منش گرفتار سازد (۲۰۳)
- ۲۱۱ آدمی پیر گردد اما دو چیز از او جوان ماند (۲۰۴)
- ۲۱۱ دو منشی که دو منش بار آورد (۲۰۵)
- ۲۱۱ آدمی دو منش را ناخوش دارد (۲۰۶)
- ۲۱۲ پیامبر دو خاموشی داشت (۲۰۷)
- ۲۱۲ دو منش در مسلمانی فراهم نشود (۲۰۸)
- ۲۱۲ در دل بنده دو منش سازش ندارد (۲۰۹)
- ۲۱۲ رشک شایسته نیست جز در دو چیز (۲۱۰)
- ۲۱۳ پیامبر برای دو مهر عقیل را دوست می داشت (۲۱۱)
- ۲۱۳ پیامبر بدو کار شاد شد (۲۱۲)
- ۲۱۳ پیامبر به حسن و حسین هر یک دو منش بخشید (۲۱۳)
- ۲۱۳ بیداری پس از نماز خفتن سزاوار نیست جز برای دو مرد (۲۱۴)
- ۲۱۳ بیشتر مردم بدو چیز به دوزخ می روند و به دو چیز به بهشت (۲۱۵)
- ۲۱۴ خدا دو بیم و دو آرامش را برای بنده خود فراهم نکند (۲۱۶)
- ۲۱۴ اصلاح اول این امت بدو منش است و تباهی پایان آنان نیز با دو منش است (۲۱۷)
- ۲۱۴ [باب منشهای سه گانه]
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۴ خدای سه کس را بی حساب به بهشت برد و سه کس را بی حساب به دوزخ (۲۱۸)
- ۲۱۴ خدای از مؤمن سه چیز را حساب نمی کشد (۲۱۹)
- ۲۱۵ هر کس سه منش یا یکی از سه منش را داشته باشد در سایه عرش خداست (۲۲۰)
- ۲۱۵ سه تن در قیامت به خدا نزدیک تراند (۲۲۱)
- ۲۱۵ سه چیز نشانه بر آمدن دعاست (۲۲۲)
- ۲۱۵ مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پیدا شود (۲۲۳)
- ۲۱۶ سه منش در گرونده نیست (۲۲۴)
- ۲۱۶ پیامبر اکرم از خدا سه چیز خواست دو چیز بدو داد و یکی را نداد (۲۲۵)
- ۲۱۶ سه چیز پایه را بلند گرداند و سه چیز گناه ها را پوشاند و سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده است (۲۲۶)
- ۲۱۸ هر که سه منش داشته باشد خدای بدو حور العین دهد (۲۲۷)

- ۲۱۸ سه کس اند اگر ایشان را؛ باز نداری ترا ستم کنند
- ۲۱۸ سه کس حق خود را از سه کس نستانند
- ۲۱۹ بنده میان سه منش است
- ۲۱۹ سه کس در خور آموزش اند
- ۲۱۹ خدا سه کس را دشمن دارد
- ۲۱۹ سه جای دروغ نیکوست و در سه جای راست نارواست، همدمی سه کس دل را می میراند
- ۲۱۹ چیزی به سه چیز است
- ۲۲۰ سه چیز نشانه پیریست
- ۲۲۰ سه منش ویژه پیامبران و فرزندان ایشان و پیروان اینان است
- ۲۲۰ خدا سه منش را دشمن دارد
- ۲۲۰ پیشکش سه گونه است
- ۲۲۰ سه منش است که پیامبر و فروتر از او از آن تهی نیست
- ۲۲۱ ریشه های کفر سه چیز است
- ۲۲۱ وام بر سه گونه است
- ۲۲۱ دستور خواستن برای در آمدن سه بار است
- ۲۲۲ به سه کس سلام پسندیده نیست
- ۲۲۲ بهترین مردمان سه کس اند
- ۲۲۲ سه منش است که یکی نماینده توانگریست و دیگری نماینده زیبایی سه دیگر خوارکننده دشمنانست
- ۲۲۲ سه چیز روش پیامبران مرسل است
- ۲۲۲ سه چیز دیده را روشن می کند
- ۲۲۳ منشهای نیکو سه است
- ۲۲۳ پاشیدن در سه چیز است
- ۲۲۳ پیامبر سه کس را نفرین کرده است
- ۲۲۳ در بهشت پایه بی ست که بدان نرسد مگر سه کس
- ۲۲۳ از سه کس تکلیف برداشته شده
- ۲۲۴ سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کردند که پیامبر را بکشند و علی آنان را برانداخت
- ۲۲۶ در نیکی به برادران و کوشش در انجام نیاز ایشان سه منش است
- ۲۲۷ ریستن در سه جا نهی شده
- ۲۲۷ برابر شدن با آفتاب سه بدی دارد
- ۲۲۷ اسرافگر سه نشانه دارد
- ۲۲۷ هر دیده بی در قیامت گریانست جز سه دیده

- ۲۲۷ همه نیکبها در سه منش است (۲۵۹)
- ۲۲۸ سه تن که بر چهار پای سوار شوند (۲۶۰)
- ۲۲۸ حق مسافر بیمار بر یارانش آنست که سه روز یا او بمانند (۲۶۱)
- ۲۲۸ در پا افزار سیاه سه منش بد است و در زرد سه منش نیک (۲۶۲)
- ۲۲۸ سه منش را از کلاغ بیاموزید (۲۶۳)
- ۲۲۸ سه چیز با سه چیز باید (۲۶۴)
- ۲۲۹ شومی در سه چیز است (۲۶۵)
- ۲۲۹ کسانی که هر چه یاد کنند فراموش کردند سه گروه اند (۲۶۶)
- ۲۲۹ سه کس در پناه خدایند تا از باز خواست مردمان آسایش یابد (۲۶۷)
- ۲۲۹ آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده (۲۶۸)
- ۲۳۰ از کنکاش سه کس خود داری شده (۲۶۹)
- ۲۳۰ خرد سه پاره است (۲۷۰)
- ۲۳۰ آدم از سه منش یکی را برگزید (۲۷۱)
- ۲۳۰ خرد مرد از سه چیز دانسته می شود (۲۷۲)
- ۲۳۰ شیعه سه گروه اند (۲۷۳)
- ۲۳۱ شیعه به سه چیز آزمایش گردد (۲۷۴)
- ۲۳۱ هر که سه منش داشته باشد ایمانش کامل است (۲۷۵)
- ۲۳۳ سه کس اند که در قیامت خدا بدیشان سخن نگوید و به اینان ننگرد و ایشان را پاک نگرداند و ایشان را شکنجه دردناک است (۲۷۶)
- ۲۳۳ بیمناک ترین جا برای مردم سه جاست (۲۷۷)
- ۲۳۴ سه کس یاوران ستمکاراند (۲۷۸)
- ۲۳۴ سخن چین کشنده سه تن است (۲۷۹)
- ۲۳۴ گرونده به خدا سه جای دارد: بندگاه، پناهگاه، جایگاه و کافر نیز سه جای دارد (۲۸۰)
- ۲۳۴ روزهای خدا سه است (۲۸۱)
- ۲۳۴ سه کس در قیامت شکنجه شوند (۲۸۲)
- ۲۳۵ سه منش تکبر را دور کند (۲۸۳)
- ۲۳۵ هر که سه منش در او باشد می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند (۲۸۴)
- ۲۳۵ سه تیره پاک گوهر نباشند (۲۸۵)
- ۲۳۵ بسنده است برای عیب مرد که سه منش در او باشد (۲۸۶)
- ۲۳۵ کسی دودمان پیامبر را دوست ندارد برای یکی از سه سبب است (۲۸۷)
- ۲۳۶ دوست ترین کارها پیش خدا سه چیز است (۲۸۸)
- ۲۳۶ دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید (۲۸۹)

- ۲۳۶ (۲۹۰) سه چیز کمر شکن است
- ۲۳۶ (۲۹۱) خدا به سه نعمت بر بندگان منت نهاده
- ۲۳۷ (۲۹۲) شب زنده داری تنها برای سه چیز است
- ۲۳۷ (۲۹۳) هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمی کرد
- ۲۳۷ (۲۹۴) همه راه و روش دین در سه چیز است
- ۲۳۷ (۲۹۵) آشوب جهان سه چیز است
- ۲۳۸ (۲۹۶) مسلمان سه دوست دارد
- ۲۳۹ (۲۹۷) خدای به پیامبر برای علی سه کلمه وحی کرد
- ۲۳۹ (۲۹۸) مردان سه گونه اند
- ۲۳۹ (۲۹۹) کسی شایسته پیشوایی است که در آن سه منش باشد
- ۲۴۱ (۳۰۰) کسی که سه بار حج گزارده باشد
- ۲۴۱ (۳۰۱) پادش آنکه سه مؤمن را حج رساند
- ۲۴۱ (۳۰۲) در جامه یوسف سه نشانه بود
- ۲۴۲ (۳۰۳) ستمکاری سه گونه است
- ۲۴۲ (۳۰۴) زناشویی از سه راه حلال می گردد
- ۲۴۲ (۳۰۵) برای پیروان اسلام امید رهایی ست مگر سه تن
- ۲۴۲ (۳۰۶) دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه ساعت است
- ۲۴۳ (۳۰۷) فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بزرگتر باشد
- ۲۴۳ (۳۰۸) مرد کوچ نکند جز برای سه کار
- ۲۴۳ (۳۰۹) جامه خواب سه گونه است
- ۲۴۳ (۳۱۰) نشانه های سه گانه
- ۲۴۵ (۳۱۱) خدا در سه حال به جای بنده کارهای وی را پایان می رساند
- ۲۴۶ (۳۱۲) مردم سه گروه اند
- ۲۴۶ (۳۱۳) سه منش است که کسی در آنها بهانه بی ندارد
- ۲۴۶ (۳۱۴) سه منش است که دارند آن نمیرد تا بدانها گرفتار گردد
- ۲۴۷ (۳۱۵) مسلمان به سه چیز کامل گردد
- ۲۴۷ (۳۱۶) سفارشهای سه گانه بی که پیامبر به علی کرده
- ۲۴۸ (۳۱۷) سه کس را دعا به لفظ جمع بکار برند
- ۲۴۹ (۳۱۸) آنکه عطسه زند سه بار به وی «یرحمکم الله» گویند
- ۲۴۹ (۳۱۹) خدا سه منش را در منافق و فاسق فراهم نکند
- ۲۴۹ (۳۲۰) سه تن مهمان خدایند و در پناه او

- ۲۵۰ (۳۲۱) خیار حیوان تا سه روز است
- ۲۵۰ (۳۲۲) در سه چیز نیاز به اجازه خدا نیست
- ۲۵۰ (۳۲۳) خدا مؤمنی را به چیزی سخت تر از سه منش گرفتار نکرده
- ۲۵۱ (۳۲۴) هر گاه سه دسته نبودند خدا جهانیان را به سختی شکنجه می رسانید
- ۲۵۱ (۳۲۵) سه تن نفرین شده اند
- ۲۵۱ (۳۲۶) هر گاه فرزاتگان و هوشمندان به یک دیگر نامه می نگاشتند سه چیز در آن بود که چارمی نداشت
- ۲۵۱ (۳۲۷) سه منش از خوی مؤمن نیست
- ۲۵۱ (۳۲۸) آنکه بناگزیری زبان ببند سه عوض دارد
- ۲۵۲ (۳۲۹) خدای را بهشتی ست که در نیاید بدان جز سه گروه
- ۲۵۲ (۳۳۰) سه منش در شیعه نیست
- ۲۵۲ (۳۳۱) سه منش سخت ترین کردار بر بندگان است
- ۲۵۳ (۳۳۲) شیطان به نوح گفت مرا در سه جا به یاد آور
- ۲۵۴ (۳۳۳) شیطان گوید: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد
- ۲۵۴ (۳۳۴) سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند
- ۲۵۴ (۳۳۵) نیکی شایستگی نیاید جز به سه چیز
- ۲۵۴ (۳۳۶) سه دست است که در نیکی به کار می رود
- ۲۵۵ (۳۳۷) سه منش پسندیده است
- ۲۵۵ (۳۳۸) بخشایشگران سه تن اند
- ۲۵۵ (۳۳۹) پرسشی سزاوار نیست جز در سه جا
- ۲۵۶ (۳۴۰) خدا بر فرزند آدم به سه منش منت نهاده است
- ۲۵۶ (۳۴۱) بنده مشرک نگردد تا یکی از سه کار را نکند
- ۲۵۶ (۳۴۲) به پیروان پیامبر اسلام کمتر از سه چیز داده نشده
- ۲۵۶ (۳۴۳) گرفتاری تاب فرسا سه است
- ۲۵۶ (۳۴۴) در این پیروان سه چیز نیست
- ۲۵۷ (۳۴۵) فرشتگان در سرایی که یکی از سه چیز در آن باشد در نیایند
- ۲۵۷ (۳۴۶) سه تن در امر به معروف و نهی از منکر شریک هستند
- ۲۵۷ (۳۴۷) خدا به مؤمن سه منش داده است
- ۲۵۷ (۳۴۸) از سه تن بر دین باید ترسناک بود
- ۲۵۸ (۳۴۹) پرسشی مرد دیرنشین از سه منش
- ۲۵۹ (۳۵۰) هرگز زمین به خدا ننالیده مانند ناله کردن آن از سه چیز
- ۲۵۹ (۳۵۱) خدا از سه تن نگهبانی نکند

- ۳۵۲) سه تن در قیامت در سایه عرش خداوند
- ۳۵۳) سه چیز به خدا گله کنند
- ۳۵۴) خوانندگان قرآن سه گروه اند
- ۳۵۵) سه چیز است که دانسته نشده که گناه کدامین بزرگ تر است
- ۳۵۶) بار بستن نشاید مگر برای سه مسجد
- ۳۵۷) در ترب سه سود است
- ۳۵۸) سه چیز زیان ندارد
- ۳۵۹) پیامبر ضامن سه سرای در بهشت است
- ۳۶۰) امیر المؤمنین علی (ع) به نبرد سه دسته مأمور شد
- ۳۶۱) هر که سه چیز ندارد از خدا و فرستاده اش بیگانه است
- ۳۶۲) خدای را سه آبروست
- ۳۶۳) نهاد ایمان سه منش است
- ۳۶۴) کردار حج بر سه گونه است
- ۳۶۵) از سه منش نهی شده
- ۳۶۶) پوشش سیاه مکروه است مگر در سه چیز
- ۳۶۷) آنکه حج گزارد هر گاه سه منش نداشته باشد حجش پسند نیفتد
- ۳۶۸) مهمانی تا سه روز است
- ۳۶۹) سه چیز که دل مسلمان در آنها کینه تیزی روا نمی دارد
- ۳۷۰) پیامبر گفته: سوگند می خورم که سه چیز حق است
- ۳۷۱) پس از مرگ بی شخص نمی رود جز سه چیز
- ۳۷۲) خدا سه گروه را در بهشت اسکان نمی دهد
- ۳۷۳) پدران اولین سه تن بودند
- ۳۷۴) به مؤمن سه منش داده شده
- ۳۷۵) شایسته ترین مردمی که سه چیز آرزو می کنند
- ۳۷۶) کارها سه گونه است
- ۳۷۷) دزدان سه تن اند
- ۳۷۸) فرشتگان سه گروه اند
- ۳۷۹) پریان سه گروه اند، انسان نیز چنانست
- ۳۸۰) پس سه تن نماز گزاردن روا نیست
- ۳۸۱) سه نخوردنی فربه کند و سه خوردنی لاغر
- ۳۸۲) همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان گردد

- ۲۶۷ (۳۸۳) سه چیز با سه چیز همراه است
- ۲۶۸ (۳۸۴) سه تن نزد خدا میانجی گری کنند و پذیرفته شود
- ۲۶۸ (۳۸۵) نخستین کسانی که قرعه برایشان افکنده شد سه تن اند
- ۲۶۸ (۳۸۶) در به سه منش است
- ۲۷۰ (۳۸۷) در پیاز سه خاصیت است
- ۲۷۰ (۳۸۸) افسون رخنه بی ندارد جز در سه چیز
- ۲۷۰ (۳۸۹) سه چیز نشانه بینایی در دین است
- ۲۷۰ (۳۹۰) دمیدن در سه چیز بد است
- ۲۷۰ (۳۹۱) دارنده سه منش در دوزخ است
- ۲۷۱ (۳۹۲) آنکه غیر حلال دست آورد سه چیز بر آن چیز چیره گردد
- ۲۷۱ (۳۹۳) آسایش مؤمن در سه چیز است
- ۲۷۱ (۳۹۴) خوشی مرد در سه چیز است
- ۲۷۱ (۳۹۵) دعای سه تن برآورده نگردد
- ۲۷۲ (۳۹۶) روزه سالانه از هر ماهی سه روز است
- ۲۷۲ (۳۹۷) سرگرمی مرد خدا در سه چیز است
- ۲۷۲ (۳۹۸) آنکه سه چیز دارد گویا همه جهان را بدو داده اند
- ۲۷۲ (۳۹۹) پیامبر سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت
- ۲۷۳ (۴۰۰) پسندیده ترین کارها نزد خدا سه چیز است
- ۲۷۳ (۴۰۱) بیمناک ترین چیزها بر پیروان سه چیز است
- ۲۷۳ (۴۰۲) آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سه کار میکند
- ۲۷۳ (۴۰۳) از سه چیز بر این پیروان بیمناک باید بود
- ۲۷۳ (۴۰۴) سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود
- ۲۷۵ (۴۰۵) امام صادق هرگز از یکی از سه چیز فارغ نبود
- ۲۷۵ (۴۰۶) زیارت کننده امام رضا در سه جا از آن سود می برد
- ۲۷۵ (۴۰۷) کردارها سه گونه است
- ۲۷۷ (۴۰۸) امام محمد باقر فرزند خود امام صادق را به سه چیز دستور داد و از سه چیز نهی کرد
- ۲۷۸ (۴۰۹) قائم سه حکم کند که هیچ کس نکرده است
- ۲۷۸ (۴۱۰) پیامبر به سلمان فارسی گفته: در بیماری سه منش است
- ۲۷۸ (۴۱۱) عمر از سه منش به خدا بازگشت
- ۲۷۹ (۴۱۲) سخن ابی بکر بر چیزی از جهان اندوه نمی خورم جز بر سه کار خود که کاش آنها را به جای نمی آوردم و بر سه کار که نکردم کاش به جای آورده بودم و بر سه چیز که کاش از پیامبر پرسیده بودم
- ۲۸۱ (۴۱۳) ابن مسعود گفته: دانایان زمین سه تن اند

- ۲۸۱ ----- (۴۱۴) سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نشدند
- ۲۸۱ ----- (۴۱۵) پادشاه کسی که سه دختر داشته و بر زندگی آنان شکیبها باشد
- ۲۸۱ ----- (۴۱۶) سه چیز در قیامت نزد خدا گله می کنند
- ۲۸۲ ----- (۴۱۷) تکلیف از سه تن برداشته شده
- ۲۸۲ ----- (۴۱۸) از چشم تنگی سه منش خیزد
- ۲۸۲ ----- (۴۱۹) آغاز کار پیامبر سه چیز بود
- ۲۸۲ ----- (۴۲۰) سه منش است که هر که بدان کار بندد در سود و زیان با مسلمانان شریک است
- ۲۸۳ ----- (۴۲۱) سه چیز است که هر کدام از آنها یک چهل و پنجم از پیامبرست
- ۲۸۳ ----- (۴۲۲) گروه سه چیز است
- ۲۸۳ ----- (۴۲۳) سه تن به بهشت نروند
- ۲۸۳ ----- (۴۲۴) آنکه سه فرزندش مرده باشد
- ۲۸۳ ----- (۴۲۵) پادشاه سه چیز
- ۲۸۴ ----- (۴۲۶) سه برادر که هر کدام از دیگری ده سال کوچک تر بودند
- ۲۸۴ ----- (۴۲۷) مردم پس از سه تن خوار شدند
- ۲۸۴ ----- (۴۲۸) در پرسش سه اثر است و بدترین مردم سه اند
- ۲۸۴ ----- (۴۲۹) بیش از سه روز کناره گیری از برادر دینی روا نیست
- ۲۸۵ ----- (۴۳۰) سه چیز از خوبی مسلمانی ست
- ۲۸۵ ----- (۴۳۱) خدا با سه تن سخن نگوید
- ۲۸۵ ----- (۴۳۲) راست نهادن سه تن اند
- ۲۸۵ ----- (۴۳۳) یاران کوه سه تن بودند
- ۲۸۷ ----- (۴۳۴) دوست ترین کارها پیش خدای سه چیز است
- ۲۸۷ ----- (۴۳۵) مردم جهان سه گروه اند
- ۲۸۸ ----- (۴۳۶) فروغی که سه بخش شده
- ۲۸۹ ----- (۴۳۷) مردمان خدای را به سه روی می پرستند
- ۲۸۹ ----- (۴۳۸) کسی علی را به مهمانی خواست پذیرفت به سه شرط
- ۲۸۹ ----- (۴۳۹) سه چیز که در علی بود
- ۲۹۰ ----- (۴۴۰) در بریره آزاده عائشه سه دستور روان شد
- ۲۹۱ ----- (۴۴۱) سه تن بر پیامبر دروغ می بستند
- ۲۹۱ ----- (۴۴۲) پیش کشی و راننده بی و سواری نفرین شده اند
- ۲۹۱ ----- (۴۴۳) سه تن دانسته نشد گناه کدام بزرگتر است
- ۲۹۱ ----- (۴۴۴) در براء پور معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد

- ۲۹۲ (۴۴۵) در صفوان جمحی سه دستور روان شد
- ۲۹۳ (۴۴۶) برای سعد پور معاذ در اسلام سه مقام است
- ۲۹۳ (۴۴۷) دانایان سه گروه اند
- ۲۹۳ (۴۴۸) هر که با سه کس ستیزد خوار گردد
- ۲۹۴ (۴۴۹) مردمان در قضا و قدر سه گروه اند
- ۲۹۴ [آب منشهای چهارگانه]
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۴ (۴۵۰) پیامبر چهار کس را در قیامت شفاعت می کند
- ۲۹۴ (۴۵۱) شکنجه آنکه در چهار چیز همسر خود را فرمان برداری کند
- ۲۹۵ (۴۵۲) دعای چهار تن رد نشود
- ۲۹۵ (۴۵۳) ثبات دین به چهار تن است
- ۲۹۵ (۴۵۴) آنکه در چهار جای سخت گیر نباشد خدای او را بیمارزاد
- ۲۹۵ (۴۵۵) خواست مردم در این جهان چهار است
- ۲۹۶ (۴۵۶) بنده مؤمن نباشد تا به چهار چیز باور داشته باشد
- ۲۹۶ (۴۵۷) علی را چهار انگشترین بود
- ۲۹۶ (۴۵۸) چهار سوره پیامبر را شکسته کرد
- ۲۹۷ (۴۵۹) پیامبر پس از هجرت چهار عمره گزارد
- ۲۹۷ (۴۶۰) پیشوا به چهار چیز شناخته می شود
- ۲۹۷ (۴۶۱) پیامبر به چهار چیز بر پیامبران دیگر برتری یافت
- ۲۹۷ (۴۶۲) نیکوترین اندازه باران بسیج چهار است و بهترین اندازه سپاه های فرستادنی چهار صد تن و خوب ترین لشکر چهار هزار است
- ۲۹۷ (۴۶۳) به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد
- ۲۹۸ (۴۶۴) به چهار چیز گوشه داده شده که گفتار آدمی را می شنوند
- ۲۹۸ (۴۶۵) خدا به چهار کس در قیامت ننگرد
- ۲۹۸ (۴۶۶) سواران رستخیز چهاراند
- ۳۰۰ (۴۶۸) زال بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست
- ۳۰۱ (۴۶۹) نیکوترین زنان بهشت چهاراند
- ۳۰۱ (۴۷۰) چهار چیز کمرشکن اند
- ۳۰۱ (۴۷۱) خدای چهار بررسی از جهان کرد
- ۳۰۲ (۴۷۲) پیامبر نام علی را در چهار جای با نام خود یافته بود
- ۳۰۲ (۴۷۳) سخنان خانواده پیامبر را جز چهار کس در نیابد
- ۳۰۳ (۴۷۴) معاشر با مردم از سه منش کناره کند تا برای وی به گردن ایشان چهار چیز واجب گردد

- ۳۰۳ (۴۷۵) اشعار دیو در پاسخ شعر آدم
- ۳۰۴ (۴۷۶) خدا چهار چیز را در چهار چیز نهفته
- ۳۰۴ (۴۷۷) پیامبر گفت: چهار چیز را برای چهار چیز بد مدارید
- ۳۰۴ (۴۷۸) امیر المؤمنین علی را چهار بزرگی بود که هیچ تازی آنها را نداشت
- ۳۰۵ (۴۷۹) معاویه به ابن عباس گفت: من ترا برای چهار منش دوست دارم و از چهار منش تو در می گذرم
- ۳۱۰ (۴۸۰) گناه ها چهارگونه است
- ۳۱۱ (۴۸۱) پادشاه آنکه چهار بار حج گزارده
- ۳۱۱ (۴۸۲) زناراده چهار نشانی دارد
- ۳۱۱ (۴۸۳) خدا به موسی چهار سفارش کرد
- ۳۱۲ (۴۸۴) هر گاه علی به نبردی می رفت چهار منش داشت
- ۳۱۲ (۴۸۵) شگفتا از آنکه از چهار چیز می ترسد به چهار چیز پناه نمی برد
- ۳۱۳ (۴۸۶) چهار تنی که برای علی گواهی ندادند بد فرجام شدند
- ۳۱۴ (۴۸۷) چهار منش برای جهان است و چهار برای جاویدان
- ۳۱۵ (۴۸۸) چهار کار اندیشه بد است
- ۳۱۵ (۴۸۹) چهار چیز از چهار چیز سیرایی ندارد
- ۳۱۵ (۴۹۰) چهار چیز است که دارنده آن در نور بزرگ خدا ماند
- ۳۱۶ (۴۹۱) دارنده چهار منش اسلام وی کامل است
- ۳۱۶ (۴۹۲) چهار واژه حکمت
- ۳۱۶ (۴۹۳) چهار منش به چهار سرای در بهشت
- ۳۱۶ (۴۹۴) خدا به دارنده چهار منش سیرایی در بهشت دهد
- ۳۱۷ (۴۹۵) هر که از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود
- ۳۱۷ (۴۹۶) در قیامت چهار تن مورد توجه خدایند
- ۳۱۷ (۴۹۷) پیرو علی به چهار منش دچار نگردد
- ۳۱۷ (۴۹۸) هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست
- ۳۱۷ (۴۹۹) خدای از چند چیز چهار را برگزید
- ۳۱۸ (۵۰۰) چهار چیز اندوه زاست
- ۳۱۸ (۵۰۱) چهار منش در بیرون محمد تا قیامت خواهد بود
- ۳۱۸ (۵۰۲) دستگاه تن از چهار چیز است
- ۳۱۹ (۵۰۳) مایه زندگی آدمی و دوام آن به چهار چیز است و آتش چهار گونه است
- ۳۱۹ (۵۰۴) چهار منش است که دل را تباہ کند و نفاق پدید آورد
- ۳۱۹ (۵۰۵) پیامبر چهار تیره را دوست داشتی و چهار دیگر را دشمن

- ۳۲۰ (۵۰۶) چهار منش دل را می میراند
- ۳۲۰ (۵۰۷) زمین از چهار گرونده تهی نماند
- ۳۲۰ (۵۰۸) به چهار چیز از طب بی نیاز توان شد
- ۳۲۰ (۵۰۹) چهار چیز در گرونده نیست
- ۳۲۱ (۵۱۰) خدای از مؤمن چهار پیمان گرفته
- ۳۲۱ (۵۱۱) مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد
- ۳۲۱ (۵۱۲) کیفر چهار چیز زودتر است
- ۳۲۱ (۵۱۳) چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت شود آن را ویران سازد
- ۳۲۲ (۵۱۴) منشهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است
- ۳۲۵ (۵۱۵) نجهه خارجی چهار سؤال از ابن عباس کرد
- ۳۲۵ (۵۱۶) موی سپید پیری در چهار جای باشد
- ۳۲۵ (۵۱۷) مردم چهار گروه اند
- ۳۲۶ (۵۱۸) میان حق و باطل چهار انگشت است
- ۳۲۶ (۵۱۹) گنج دو یتیم چهار پند بود
- ۳۲۶ (۵۲۰) به چهار تن درود مفرستید
- ۳۲۶ (۵۲۱) چهار چیز روی را روشنی دهد
- ۳۲۷ (۵۲۲) دوست داشته ترین یاران نزد خدا چهاراند
- ۳۲۷ (۵۲۳) در قیامت آتش بر چهار تن روا نیست
- ۳۲۷ (۵۲۴) چهار چیز اندک آنها بسیار است
- ۳۲۷ (۵۲۵) به چهار چیز پیش از چهار چیز پیشی گیر
- ۳۲۷ (۵۲۶) همه دانش مردمان در چهار چیز است
- ۳۲۷ (۵۲۷) برای مردم در چهار چیز حق لازم می شود
- ۳۲۸ (۵۲۸) جهاد چهار گونه است
- ۳۲۸ (۵۲۹) برای بنده چهار دیده است
- ۳۲۹ (۵۳۰) چهار منش از هر چه نیکوتر باشد
- ۳۲۹ (۵۳۱) زنان چهار گروه اند
- ۳۲۹ (۵۳۲) چهار چیز از رسم پیامبران مرسل است
- ۳۲۹ (۵۳۳) چهار تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست
- ۳۳۰ (۵۳۴) چهار گناه که سبب چهار شکنجه گردد
- ۳۳۰ (۵۳۵) چهار چیز نشان بدبختی ست
- ۳۳۰ (۵۳۶) خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه گرد کرد

- ۳۳۰ از دوستی با چهار تن باز داشت شده (۵۲۷)
- ۳۳۱ از دانش چهار تن پادشاه می برند (۵۲۸)
- ۳۳۱ در نرخ چهار چیز خودداری نگردد (۵۲۹)
- ۳۳۱ چهار خرده در بنده حق خیار سالانه دارد (۵۴۰)
- ۳۳۱ بهترین خواسته چهار چیز است (۵۴۱)
- ۳۳۳ چهار نماز است که هر گاه توان گزارد (۵۴۲)
- ۳۳۳ داوران چهار گونه اند (۵۴۳)
- ۳۳۳ مرد را وامی دارند تا هزینه چهار کس را بپردازد (۵۴۴)
- ۳۳۳ پیامبرانی که پادشاه بودند چهار تن اند (۵۴۵)
- ۳۳۴ در آفتاب چهار چیز است (۵۴۶)
- ۳۳۴ دارو چهار چیز است (۵۴۷)
- ۳۳۴ چهار چیز است که مزاج را میانه کند (۵۴۸)
- ۳۳۴ تریه چهار سود دارد (۵۴۹)
- ۳۳۵ نشان فشار خون چهار چیز است (۵۵۰)
- ۳۳۵ چهار رود از بهشت است (۵۵۱)
- ۳۳۵ از چهار کنیه منع شده (۵۵۲)
- ۳۳۵ بهترین نامها و بدترین نامها (۵۵۳)
- ۳۳۵ از چهار چیز و از چهار طرف منع شده (۵۵۴)
- ۳۳۶ دستور پوشانیدن چهار چیز داده شده (۵۵۵)
- ۳۳۶ چهار چیز خوی پیامبران است (۵۵۶)
- ۳۳۶ چهار تن نماز را در سفر و حضر باید تمام گزارند (۵۵۷)
- ۳۳۶ نماز تمام گزاردن در چهار مکان از دانش نهفته خداست! (۵۵۸)
- ۳۳۷ چهار سوره قرآن سجده دارد (۵۵۹)
- ۳۳۷ هیچ بنده بی در قیامت گام از کام بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسند (۵۶۰)
- ۳۳۷ به پیامبر فرمان رسید چهار تن را دوست بدارد (۵۶۱)
- ۳۳۸ نخستین کسانی که به بهشت در آیند (۵۶۲)
- ۳۳۸ چهار چیز است که در هر که باشد منافق است (۵۶۳)
- ۳۳۸ چهار تن پادشاهی روی زمین یافتند (۵۶۴)
- ۳۳۸ از چهار راه حدیث پیامبر به مردمان رسید که پنجمی ندارد (۵۶۵)
- ۳۴۲ امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که به اندازه آنچه به وی نیکی شده نیکی کند عوض داده (۵۶۶)
- ۳۴۳ جهان در گردش است [(۵۶۷)

- ۳۴۳ [(۵۶۸) تازی را فرا گیرید]
- ۳۴۳ (۵۶۹) چهار منش است که در رمضان کسی از آن بی نیاز نیست
- ۳۴۵ (۵۷۰) چهار پایان به چهار چیز نادان نباشند
- ۳۴۵ (۵۷۱) خدای اسبان را از چهار چیز آفریده
- ۳۴۵ (۵۷۲) پادشاهای جهان چهار است
- ۳۴۶ (۵۷۳) مردمان چهار گروه اند
- ۳۴۶ (۵۷۴) خواب چهار گونه است
- ۳۴۶ (۵۷۵) دیو چهار بار ناله کرد
- ۳۴۷ (۵۷۶) چهار چیز تباه گردد
- ۳۴۷ (۵۷۷) مسلمانان چهار عید دارند
- ۳۴۷ (۵۷۸) خدای گفت: ای ابراهیم چهار پرنده را بستان و به سوی خویش بکش
- ۳۴۹ (۵۷۹) هر که در او چهار منش باشد خدا وی را دشمن دارد
- ۳۴۹ [باب منتهای پنج گانه]
- ۳۴۹ (۵۸۰) پنج چیز میزان کردار را سنگین گرداند
- ۳۴۹ (۵۸۱) خدای به پیامبری دستور داد به پنج چیز عمل کند
- ۳۵۱ (۵۸۲) در شانه پنج سود است
- ۳۵۱ (۵۸۳) نشانه های مؤمن پنج چیز است
- ۳۵۱ (۵۸۴) پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست
- ۳۵۱ (۵۸۵) پنجمی که پنجاه در شمار است
- ۳۵۲ (۵۸۶) سخنانی که توبه آدم بدان پذیرفته شد پنج بود
- ۳۵۲ (۵۸۷) پنج چیز بیسی آورد
- ۳۵۲ (۵۸۸) پنج چیز چنانست که گویم
- ۳۵۲ (۵۸۹) در هر یک از سر و بدن پنج منش است
- ۳۵۳ (۵۹۰) پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست ندهم
- ۳۵۳ (۵۹۱) پنج چیز بر مسافر ناخجسته است
- ۳۵۳ (۵۹۲) گریه کنندگان پنج تن بودند
- ۳۵۴ (۵۹۳) پنج گناه بزرگ است
- ۳۵۴ (۵۹۴) پیامبر با پنج شمشیر مبعوث شد
- ۳۵۷ (۵۹۵) شرطهای دوستی پنج است
- ۳۵۸ (۵۹۶) مؤمن در موجهای پنج روشنی می غلند
- ۳۵۸ (۵۹۷) ستونهای اسلام پنج است

- ۳۵۸ [(۵۹۸) مکه پنج نام دارد]
- ۳۵۸ (۵۹۹) خدا در شبانه روز پنج نماز را واجب گردانیده
- ۳۵۹ (۶۰۰) ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند
- ۳۶۱ (۶۰۱) نماز مرده پنج تکبیر دارد
- ۳۶۱ (۶۰۲) بیمها پنج گونه است: خوف، خشیه، و جل، رهبت، هیبت
- ۳۶۲ (۶۰۳) پنج صفت که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند
- ۳۶۲ (۶۰۴) خواسته به پنج چیز فراهم گردد
- ۳۶۲ (۶۰۵) پادشاه آنکه پنج حج گزارده
- ۳۶۲ (۶۰۶) خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد
- ۳۶۳ (۶۰۷) خوردن پنج اندام از گوسفند بد است
- ۳۶۳ (۶۰۸) هر که پنج منش نداشته باشد از او بهره درستی نبرند
- ۳۶۳ (۶۰۹) نماز اعاده نگردد مگر از پنج چیز
- ۳۶۴ (۶۱۰) کمترین چیزی که میان مردمان قسمت شده پنج منش است
- ۳۶۴ (۶۱۱) پنج تن اند که دیو در ایشان راه نیابد
- ۳۶۴ (۶۱۲) بازرگان از پنج چیز کناره گیرد
- ۳۶۴ (۶۱۳) روزه را پنج چیز تباہ می کند
- ۳۶۴ (۶۱۴) علی گفته پنج چیز ویژه ماست
- ۳۶۵ (۶۱۵) پنج گروه سرشت آتشین دارند
- ۳۶۵ (۶۱۶) از پنج تن بهر حال دوری شود
- ۳۶۵ (۶۱۷) دانش دارای پنج پایه است
- ۳۶۵ (۶۱۸) پنج پیشه نارواست
- ۳۶۶ (۶۱۹) به پنج تن زکات ندهند
- ۳۶۶ (۶۲۰) نماز جماعت با کمتر از پنج تن بر پا نگردد
- ۳۶۶ (۶۲۱) پنج میوه جهان از میوه های بهشتی ست
- ۳۶۶ (۶۲۲) پیامبر از پنج چیز منع کرده
- ۳۶۶ (۶۲۳) پنج چیز است که خلق از آن آگاهی ندارند
- ۳۶۷ (۶۲۴) کمال دین مسلمان از پنج چیز شناخته می شود
- ۳۶۷ (۶۲۵) آنچه خمس در آن ها واجب می گردد
- ۳۶۷ (۶۲۶) فرخ سروش پنج رود را با پای خود روان ساخت
- ۳۶۸ (۶۲۷) گاوی برای قربانی از پنج تن کفایت است
- ۳۶۹ (۶۲۸) به پیامبر پنج چیز داده شده که به کسی پیش از وی داده نشده

- ۳۶۹ (۶۲۹) خدا به پیامبر پنج چیز داد، به علی نیز پنج چیز
- ۳۶۹ (۶۳۰) برای خدا در پنج چیز شرم داشته باشید
- ۳۶۹ (۶۳۱) خدای خواهشگری پیامبر را در باره پنج تن می پذیرد
- ۳۷۰ (۶۳۲) پیامبر گفت هر که پنج چیز را گردن گیرد بهشت را برای او گردن گیرم
- ۳۷۰ (۶۳۳) در پنج چیز از علی یاری می گیرم
- ۳۷۰ (۶۳۴) خرم آنکه در او پنج منش باشد
- ۳۷۰ (۶۳۵) پیرو جعفر پور محمد کسی ست که در وی پنج چیز باشد
- ۳۷۱ (۶۳۶) پنج تن نمی خوابند
- ۳۷۱ (۶۳۷) به دوزخ آسیابیی ست که پنج تن را خرد سازد
- ۳۷۱ (۶۳۸) از کشتن پنج جانور منع شده و به پنج دیگر فرمان شده
- ۳۷۱ (۶۳۹) پنج تن نفرین شده اند
- ۳۷۲ (۶۴۰) در جشن قربان کاری نیکوتر از پنج کار نیست
- ۳۷۲ (۶۴۱) آنکه پنج منش ندارد از او بهره یی برده نشود
- ۳۷۲ (۶۴۲) در خروس سفید پنج منش است
- ۳۷۲ (۶۴۳) پنج تن دعای ایشان بر آورده نشود
- ۳۷۳ (۶۴۴) دستور بزرگ داشت خدا در پنج جمله
- ۳۷۳ (۶۴۵) پیامبران صاحب شریعت پنج اند
- ۳۷۳ (۶۴۶) پنج تن را دفن نمی کنند تا تغییر حالت دهند
- ۳۷۳ (۶۴۷) در کوفه پنج مسجد خجسته است و پنج مسجد نفرین شده
- ۳۷۴ (۶۴۸) نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه نهی شده
- ۳۷۴ (۶۴۹) بر پنج تن واجب است در سفر نماز را تمام گزارند
- ۳۷۴ (۶۵۰) مرد می تواند پنج جای نامحرم را ببیند
- ۳۷۴ (۶۵۱) درهای آسمان در پنج زمان گشوده می شود
- ۳۷۵ (۶۵۲) بهشت خواهان پنج تن است
- ۳۷۵ (۶۵۳) زن را در پنج حال می توان طلاق داد
- ۳۷۵ (۶۵۴) نشانه های پدیداری امام غائب پنج است
- ۳۷۵ (۶۵۵) میان پنج زن و شوهر ملاعنه واقع نشود
- ۳۷۵ (۶۵۶) کلماتی که خدا ابراهیم را با آنها آزمایش کرد
- ۳۸۳ (۶۵۷) امیر المؤمنین به کارمندان خود پنج دستور داد
- ۳۸۴ (۶۵۸) پنج چیز از جهت فطرت است
- ۳۸۴ (۶۵۹) برای علی پنج کرامت است

- ۳۸۵ (۶۶۰) قاضی در پنج چیز باید ظاهر را رعایت کند
- ۳۸۵ (۶۶۱) پیش‌گیران پنج تن اند
- ۳۸۵ (۶۶۲) پنج قانون عبدالمطلب در اسلام پذیرفته شد
- ۳۸۶ (۶۶۳) سور دادن در پنج مورد است
- ۳۸۷ (۶۶۴) پیامبر برای علی از خدا پنج چیز خواست
- ۳۸۷ (۶۶۵) پنج پند پسندیده
- ۳۸۸ (۶۶۶) در روز آدینه پنج چیز است
- ۳۸۸ (۶۶۷) ازدواج با پنج گروه از زنان نیکو نیست
- ۳۸۸ (۶۶۸) نیکوترین بندگان خدا کسانی هستند که پنج کار می‌کنند
- ۳۸۸ (۶۶۹) در گفتار نیک پنج سود است
- ۳۸۹ (۶۷۰) در رمضان به پیروان پیامبر پنج چیز داده شده
- ۳۸۹ (۶۷۱) روز رستاخیز پنج تن از پنج تن گریزان اند
- ۳۸۹ (۶۷۲) پنج تن از پیامبران به تازی سخن می‌گفتند
- ۳۹۰ (۶۷۳) پنج تن بدترین مخلوق خداوند
- ۳۹۰ [آب منشاهی ششگانه]
- ۳۹۰ اشاره
- ۳۹۰ (۶۷۴) در این امت شش چیز است
- ۳۹۰ (۶۷۵) در زنا شش چیز است
- ۳۹۰ (۶۷۶) شش چیز را بپذیرید تا بهشت را برای شما عهده گیرند
- ۳۹۱ (۶۷۷) شش چیز سبب بهشت رفتن شود
- ۳۹۱ (۶۷۸) شش پیامبر دو نامه هستند
- ۳۹۱ (۶۷۹) شش چیز که در شکم مادر نبودند
- ۳۹۱ (۶۸۰) شش چیز پس از مرگ نیز سودمند است
- ۳۹۲ (۶۸۱) بر در بهشت شش چیز نوشته بود
- ۳۹۲ (۶۸۲) شش چیز از جوانمردیست
- ۳۹۲ (۶۸۳) خمس شش بخش می‌گردد
- ۳۹۲ (۶۸۴) شش چیز بی‌اختیار است
- ۳۹۳ (۶۸۵) خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند
- ۳۹۳ (۶۸۶) شش چیز در مؤمن نیست
- ۳۹۳ (۶۸۷) به شش تن سلام مکنید
- ۳۹۳ (۶۸۸) شش چیز شگفت‌انگیز است

- ۳۹۴ (۶۸۹) از کشتن شش جانور منع شده
- ۳۹۵ (۶۹۰) خدا شش چیز را برای پیامبر و پیروان او بد دانسته
- ۳۹۵ (۶۹۱) دین آسان محمدی شش چیز دارد
- ۳۹۵ (۶۹۲) شش گروه پاک گروه نباشند
- ۳۹۵ (۶۹۳) انبار سازی در شش چیز است
- ۳۹۶ (۶۹۴) در شش جا بیرون ریختن از زن جائز است
- ۳۹۶ (۶۹۵) باید از شش چیز به خدا پناه برد
- ۳۹۶ (۶۹۶) شش چیز نارواست
- ۳۹۶ (۶۹۷) دوستی شش چیز سبب گناهکاریست
- ۳۹۷ (۶۹۸) چهار پا شش حق بردارنده خود دارد
- ۳۹۷ (۶۹۹) به شش تن نباید درود گفت، شش تن شایسته پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای قوم لوط است
- ۳۹۷ (۷۰۰) تفسیر واژه های ابجد
- ۳۹۹ (۷۰۱) دیوانه کسی ست که در او شش چیز باشد
- ۴۰۰ (۷۰۲) در ابتدای شش نماز توجه مستحب است
- ۴۰۰ (۷۰۳) از شهید شش چیز را بیرون می آورند و با جامه های دیگر وی به خاک دفن می شود
- ۴۰۰ (۷۰۴) مردم شش گروه اند
- ۴۰۰ (۷۰۵) با دوست خود شش چیز روا مدار
- ۴۰۰ (۷۰۶) خدا انگشتی به ابراهیم داد در آن شش کلمه بود
- ۴۰۲ (۷۰۷) خدا شیعه را از شش چیز دور داشت
- ۴۰۲ (۷۰۸) امیر المؤمنین به شش چیز بر دیگران مقدم شد
- ۴۰۲ (۷۰۹) شش تن خواهش ایشان برآورده نمی شود
- ۴۰۴ (۷۱۰) شش گروه نفرین شده اند
- ۴۰۴ (۷۱۱) کمال مرد به شش چیز است
- ۴۰۴ (۷۱۲) مردمان شش گروه اند
- ۴۰۶ باب منشهای هفتگانه
- ۴۰۶ (۷۱۳) دستور دفن هفت چیز
- ۴۰۶ (۷۱۴) پیامبر از هفت چیز منع کرده و به هفت چیز دستور داد
- ۴۰۶ (۷۱۵) هفت اندام از گوسفند حرام است
- ۴۰۷ (۷۱۶) به علی هفت چیز داده شده
- ۴۰۷ (۷۱۷) پیامبر هفت بار گفت خوشا کسی که ندیده به من گردد
- ۴۰۷ (۷۱۸) هفت تن در زیر عرش خدا باشند

- ۴۰۷ (۷۱۹) در کشمش هفت چیز است
- ۴۰۸ (۷۲۰) در روزگار موسی هفت کوه جا به جا شدند
- ۴۰۸ (۷۲۱) نام و رنگ آسمانهای هفت گانه
- ۴۰۸ (۷۲۲) پیامبر هفت سفارش به ابو ذر کرد
- ۴۱۰ (۷۲۳) هر که هفت صفت داشته باشد ایمانش کامل است
- ۴۱۰ (۷۲۴) هر که رمضان را روزه بدارد هفت چیز برایش ثابت شود
- ۴۱۰ (۷۲۵) در قیامت شکنجه هفت تن دردناک تر باشد
- ۴۱۰ (۷۲۶) تکبیرات افتتاح نماز هفت است
- ۴۱۱ (۷۲۷) در هفت جا پس از حمد نماز در رکعت اولی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را بخوانند
- ۴۱۱ (۷۲۸) فرزانه بی برای دانستن هفت کلمه هفتصد فرسنگ راه پیمایید
- ۴۱۱ (۷۲۹) هفت تن کار خویشتن را تباه می سازند
- ۴۱۲ (۷۳۰) سجده بر هفت اندام است
- ۴۱۲ (۷۳۱) پیامبر هفت گروه را نفرین کرده است
- ۴۱۲ (۷۳۲) مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد
- ۴۱۴ (۷۳۳) کافر با هفت روده می خورد
- ۴۱۴ (۷۳۴) مؤمن کسی ست که هفت چیز داشته باشد
- ۴۱۴ (۷۳۵) مؤمنان در هفت درجه از ایمان هستند
- ۴۱۵ (۷۳۶) حلاوت ایمان در هفت دل نباشد
- ۴۱۵ (۷۳۷) هفت گروه از دانایان در دوزخ اند
- ۴۱۶ (۷۳۸) خدا هفت جانور را آفرید که از شکم مادر بیرون نیامده بودند
- ۴۱۶ (۷۳۹) اسلام بر هفت رسد قرار داده شده
- ۴۱۷ (۷۴۰) خدا به پیامبر خود هفت چیز داده
- ۴۱۹ (۷۴۱) قربانی گاوی و اشتیری از هفت تن بسنده است
- ۴۲۰ (۷۴۲) آفتاب هفت طبقه دارد و ماهتاب هفت طبقه
- ۴۲۰ (۷۴۳) جهان هفت اقلیم است
- ۴۲۰ (۷۴۴) در هفت جا از عبادات دعای مخصوص نرسیده
- ۴۲۰ (۷۴۵) باید هفت تن قرآن بخوانند
- ۴۲۱ (۷۴۶) قرآن خدا بر هفت حرف نازل شده
- ۴۲۱ (۷۴۷) خدا از روزی که زمین را آفرید تا کنون هفت دسته از دانایان پدید آورده
- ۴۲۲ (۷۴۸) در آسمان و زمین چیزی نباشد مگر به هفت مطلب
- ۴۲۲ (۷۴۹) چون نجاشی پادشاه حبشه مرد پیامبر هفت بار بر او تکبیر گفت

- ۴۲۲ (۷۵۰) هر گاه خدا بر امتی خشم کند و به شکنجه یی ایشان را ناپود نکرد هفت بلا بر آنان گمارد
- ۴۲۲ (۷۵۱) دوستی پیامبر و دودمانش در هفت جای سودمند است
- ۴۲۳ (۷۵۲) از عامر روایت شده که زمین برای هفت تن آفریده شده
- ۴۲۳ (۷۵۳) دوزخ را هفت در است
- ۴۲۴ (۷۵۴) علی (ع) در قیامت با هفت چیز بر خلق محاجه می کند
- ۴۲۵ (۷۵۵) هفت بانوی بهشتی خواهران یک دیگرند
- ۴۲۶ (۷۵۶) گناه های کلان هفت است
- ۴۲۶ (۷۵۷) آزمایش اوصیاء پیامبران در زندگی پیامبران در هفت مقام است و بعد از مرگ ایشان نیز در هفت مقام
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۸ (۷۵۸) [ادامه روایت]
- ۴۳۰ (۷۵۹) [ادامه روایت]
- ۴۳۱ (۷۶۰) [ادامه روایت]
- ۴۳۳ (۷۶۱) [ادامه روایت]
- ۴۳۶ (۷۶۲) [ادامه روایت]
- ۴۳۸ (۷۶۳) [ادامه روایت]
- ۴۴۱ (۷۶۴) [ادامه روایت]
- ۴۴۲ (۷۶۵) [ادامه روایت]
- ۴۴۵ (۷۶۶) [ادامه روایت]
- ۴۴۸ (۷۶۷) آنچه راجع به ایام هفته است
- ۴۴۸ (۷۶۸) آنچه در خصوص هفته آمده است
- ۴۴۹ (۷۶۹) آنچه در دوشنبه آمده
- ۴۵۰ (۷۷۰) آنچه در روز سه شنبه آمده
- ۴۵۰ (۷۷۱) آنچه در چهارشنبه آمده
- ۴۵۲ (۷۷۲) آنچه در باره پنجشنبه آمده
- ۴۵۳ (۷۷۳) آنچه در باره آدینه آمده
- ۴۵۶ (۷۷۴) آنچه در باره شنبه آمده
- ۴۵۷ (۷۷۵) معنی با ایام دشمنی مکنید تا با شما دشمنی نکنند
- ۴۵۹ (۷۷۶) آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند سپس رانده شدند
- ۴۵۹ (۷۷۷) در پیروان هفت منش است
- ۴۵۹ (۷۷۸) پیامبر در هفت جا ابو سفیان را نفرین کرد
- ۴۶۰ (۷۷۹) سخن از هفت صندوقی که در دوزخ است

- ۴۶۱ (۷۸۰) ایوب با بی گناهی هفت سال رنج کشید
- ۴۶۲ (۷۸۱) فرشتگان هفت گروه اند و حجابها نیز هفت
- ۴۶۴ (۷۸۲) علی هفت سال پیش از مردمان نماز گزارد
- ۴۶۴ (۷۸۳) دیوان بر هفت تن از غالیان فرود آمدند
- ۴۶۴ (۷۸۴) خدا به پیروان علی هفت چیز داده است
- ۴۶۴ (۷۸۵) کسی روایت کرده خاندان پیامبر هفت اند
- ۴۶۵ (۷۸۶) هفت تن نماز را کوتاه نخوانند
- ۴۶۵ (۷۸۷) یاد آوری خدا به هفت اندام پخش شده
- ۴۶۵ (۷۸۸) پیامبر را هفت فرزند بود
- ۴۶۶ جلد دوم
- ۴۶۶ [باب منشهای هشتگانه]
- ۴۶۶ (۷۸۹) در مؤمن هشت منش شایسته است
- ۴۶۶ (۷۹۰) هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست
- ۴۶۶ (۷۹۱) بردارندگان عرش هشت اند
- ۴۶۷ (۷۹۲) بهشت هشت در دارد
- ۴۶۷ (۷۹۳) سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست
- ۴۶۷ (۷۹۴) هشت جفت
- ۴۶۸ (۷۹۵) هشت تن از شمار مردم نیستند
- ۴۶۹ (۷۹۶) هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد
- ۴۶۹ (۷۹۷) هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند
- ۴۶۹ (۷۹۸) مساجد را از هشت چیز دور بدارید
- ۴۶۹ (۷۹۹) ایمان هشت منش است
- ۴۷۰ (۸۰۰) گناه های بزرگ هشت است
- ۴۷۱ (۸۰۱) علی را هشت منش است
- ۴۷۲ [باب منشهای نه گانه]
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ (۸۰۲) خدا نه منش به پیامبر داد
- ۴۷۲ (۸۰۳) به پیروان علی نه چیز داده شده
- ۴۷۲ (۸۰۴) فاطمه دخت پیامبر را نه نام است
- ۴۷۳ (۸۰۵) خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده
- ۴۷۳ (۸۰۶) پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منش به من داد

- ۴۷۴ (۸۰۷) آفت نه چیز، نه چیز است:
- ۴۷۴ (۸۰۸) در خرماى برنى نه خاصیت است
- ۴۷۴ (۸۰۹) حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده
- ۴۷۵ (۸۱۰) از نه چیز منع شده
- ۴۷۵ (۸۱۱) بزهکار را نه ساعت وقت می دهند
- ۴۷۵ (۸۱۲) پیشوایان از فرزندان حسین بن علی نه تن اند
- ۴۷۵ (۸۱۳) هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت
- ۴۷۶ (۸۱۴) امیر المؤمنین علی نه سخن گفته
- ۴۷۷ (۸۱۵) اندازه رسیدن زن نه سال است
- ۴۷۷ (۸۱۶) زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود
- ۴۷۷ (۸۱۷) زکات در نه چیز ثابت است
- ۴۷۹ (۸۱۸) نماز آدینه از نه تن ساقط گردد
- ۴۷۹ (۸۱۹) نه چیز سبب فراموشی می شود
- ۴۷۹ (۸۲۰) معجزه های نه گانه موسی (ع)
- ۴۷۹ (۸۲۱) هنگامی که امام دوازدهم ظهور می کند از نه قبیله به وی می پیوندند
- ۴۸۰ باب منشهای دهگانه
- ۴۸۰ (۸۲۲) پیامبر (ص) را ده نام است
- ۴۸۱ (۸۲۳) همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است
- ۴۸۲ (۸۲۴) خدا خرد را به دو چیز توانایی داد
- ۴۸۳ (۸۲۵) ده چیز از صفات پیشوایی ست
- ۴۸۴ (۸۲۶) علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد
- ۴۸۵ (۸۲۷) پیروان علی را به ده چیز مژده است
- ۴۸۶ (۸۲۸) ده منش از اخلاق بزرگ است
- ۴۸۶ (۸۲۹) ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است
- ۴۸۸ (۸۳۰) خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده
- ۴۸۸ (۸۳۱) هر که ده منش داشته باشد بهشت می رود
- ۴۸۸ (۸۳۲) گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد
- ۴۹۰ (۸۳۳) خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست
- ۴۹۰ (۸۳۴) ده چیز از مردار پاک است
- ۴۹۰ (۸۳۵) ده تن در ده چیز طمع میکنند
- ۴۹۰ (۸۳۶) در ده جا نماز گزاردن روا نیست

- ۴۹۲ (۸۳۷) ده تن به بهشت نروند
- ۴۹۳ (۸۳۸) تندرستی ده پاره است
- ۴۹۳ (۸۳۹) ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند
- ۴۹۳ (۸۴۰) زهد ده جزء است
- ۴۹۳ (۸۴۱) ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند
- ۴۹۴ (۸۴۲) شهوت ده جزء است
- ۴۹۴ (۸۴۳) حیا ده پاره است
- ۴۹۴ (۸۴۴) کودکانی که به ده سالگی می رسند بستر ایشان را از زنان جدا می کنند
- ۴۹۴ (۸۴۵) یک زن شکیبایی ده مرد را دارد
- ۴۹۵ (۸۴۶) ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است
- ۴۹۸ (۸۴۷) در خربزه ده خاصیت است
- ۴۹۹ (۸۴۸) ده چیز خوشی آور است
- ۴۹۹ (۸۴۹) نماز بر ده وجه است
- ۴۹۹ (۸۵۰) در شیعیه ده منشا است
- ۴۹۹ (۸۵۱) پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده
- ۵۰۰ (۸۵۲) پاداش آنکه ده رمضان پیایی روزه گرفته باشد
- ۵۰۰ (۸۵۳) پاداش آنکه ده حج گزارده باشد
- ۵۰۰ (۸۵۴) برکت ده پاره است
- ۵۰۰ (۸۵۵) پیش از رستاخیز ده نشانه است
- ۵۰۱ (۸۵۶) اسلام بر ده جزء نهاده شده است
- ۵۰۱ (۸۵۷) گروه ده پایه است
- ۵۰۲ (۸۵۸) پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد
- ۵۰۲ (۸۵۹) در مسواک کردن ده منشا است
- ۵۰۲ (۸۶۰) نشانه های قیامت ده چیز است
- ۵۰۳ (۸۶۱) پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می کرد
- ۵۰۳ (۸۶۲) کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد
- ۵۰۳ (۸۶۳) ده سخن پند آمیز
- ۵۰۳ (۸۶۴) ده تن از پیروان اسلام به خدا کافرانند
- ۵۰۴ (۸۶۵) تیره های بر دو باخت جاهلیت ده بوده است
- ۵۰۵ (۸۶۶) آنچه بر هر مسلمانی ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید
- ۵۰۵ (۸۶۷) پسران عبدالمطلب با عباس ده تن بودند

۵۰۶ (۸۶۸) نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می برند

۵۰۶ (۸۶۹) چاه زمزم یازده نام دارد

۵۰۶ بابهای منشهای دوازده گانه

۵۰۶ - (۸۷۰) باب یکم تا دوازدهم

۵۰۹ (۸۷۱) بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند

۵۱۲ (۸۷۲) راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان

۵۱۳ (۸۷۳) کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند

۵۱۹ (۸۷۴) خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط

۵۲۰ (۸۷۵) پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن اند

۵۲۰ اشاره

۵۲۰ (۸۷۶) قیس بن عبد الله گفته:

۵۲۱ (۸۷۷) ابو القاسم عتاب گفته:

۵۲۱ (۸۷۸) مسروق گفته:

۵۲۱ (۸۷۹) از مسروق روایت شده که گفته:

۵۲۱ (۸۸۰) از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

۵۲۱ (۸۸۱) جابر بن سمره گفته:

۵۲۲ (۸۸۲) از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

۵۲۲ (۸۸۳) سماک پور حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که پیامبر گفت:

۵۲۲ (۸۸۴) سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

۵۲۲ (۸۸۵) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

۵۲۳ (۸۸۶) سعد بن قیس همدانی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

۵۲۳ (۸۸۷) سماک و عبد الله بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته اند

۵۲۳ (۸۸۸) زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده اند که می گفت:

۵۲۳ (۸۸۹) از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده اند

۵۲۴ (۸۹۰) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

۵۲۴ (۸۹۱) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

۵۲۴ (۸۹۲) عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

۵۲۴ (۸۹۳) باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

۵۲۴ (۸۹۴) از اسود بن سعید همدانی روایت شده

۵۲۵ (۸۹۵) عبد الملک بن عمیر گفته:

- ۵۲۵ (۸۹۶) سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده
- ۵۲۵ (۸۹۷) ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می گفت:
- ۵۲۵ (۸۹۸) عامر بن سعد گفته:
- ۵۲۵ (۸۹۹) از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:
- ۵۲۶ (۹۰۰) از ابی خالد روایت شده
- ۵۲۶ (۹۰۱) از مکحول روایت شده که می گفت:
- ۵۲۶ (۹۰۲) از وهب بن منبه روایت شده که می گفت:
- ۵۲۶ (۹۰۳) از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:
- ۵۲۷ (۹۰۴) از سماک روایت شده که گفت:
- ۵۲۷ (۹۰۵) باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:
- ۵۲۷ (۹۰۶) سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند
- ۵۲۷ (۹۰۷) از علی بن ابی طالب روایت شده
- ۵۲۸ (۹۰۸) از امام صادق روایت شده که گفت:
- ۵۳۰ (۹۰۹) سلیم بن قیس هلالی گفته:
- ۵۳۱ (۹۱۰) جابر بن عبد الله أنصاری گفته:
- ۵۳۱ (۹۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
- ۵۳۱ (۹۱۲) زراره بن أعین گفته:
- ۵۳۱ (۹۱۳) سماعه بن مهران گفته:
- ۵۳۲ (۹۱۴) تمیم بن بهلول گفته:
- ۵۳۳ (۹۱۵) از امام باقر روایت شده که گفت:
- ۵۳۴ (۹۱۶) و به همین اسناد گفت که پیامبر به باران خود گفته:
- ۵۳۴ (۹۱۷) زراره گفته:
- ۵۳۴ (۹۱۸) از ابی بصیر روایت شده که گفت:
- ۵۳۴ (۹۱۹) از زراره روایت شده که گفت:
- ۵۳۴ (۹۲۰) در مسواک کردن دوازده خاصیت است
- ۵۳۵ (۹۲۱) حدیث دوازده پرده
- ۵۳۷ (۹۲۲) پرهیزگاران را دوازده نشانه است
- ۵۳۸ (۹۲۳) بر دوازده تن درود مفرستید
- ۵۳۸ (۹۲۴) پیامبر جعفر بن ابی طالب را دوازده گام استقبال کرد
- ۵۳۸ (۹۲۵) در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن اند
- ۵۳۹ (۹۲۶) بر خوان دوازده چیز است

- ۵۴۰ ماههای سال دوازده است (۹۲۷)
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۰ از عبد الله بن عمر روایت شده که گفته: (۹۲۸)
- ۵۴۲ محمد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده (۹۲۹)
- ۵۴۲ شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت (۹۳۰)
- ۵۴۳ [نامهای ساعات شب و روز] (۹۳۱)
- ۵۴۳ بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریاهای کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است (۹۳۲)
- ۵۴۴ دوازده درمی از پیامبر (۹۳۳)
- ۵۴۵ سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند (۹۳۴)
- ۵۴۷ بابهای سیزدهگانه (۹۳۵)
- ۵۴۷ مسخ شدگان سیزده گونه جانورانند (۹۳۵)
- ۵۴۹ پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می گردد (۹۳۶)
- ۵۵۰ سیزده منش از فضائل امیر المؤمنین علیست (۹۳۷)
- ۵۵۱ بابهای منشهای چهاردهگانه (۹۳۸)
- ۵۵۱ در خضاب کردن چهارده منش است (۹۳۸)
- ۵۵۱ غسل در چهار ده جا رسیده (۹۳۹)
- ۵۵۲ یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده تن اند (۹۴۰)
- ۵۵۲ بابهای منشهای پانزدهگانه (۹۴۱)
- ۵۵۲ هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد (۹۴۱)
- ۵۵۲ کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می شود (۹۴۲)
- ۵۵۳ کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند (۹۴۳)
- ۵۵۳ پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد (۹۴۴)
- ۵۵۴ نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است (۹۴۵)
- ۵۵۴ باب منشهای شانزده گانه (۹۴۶)
- ۵۵۴ حق دانا شانزده چیز است (۹۴۶)
- ۵۵۵ شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی (۹۴۷)
- ۵۵۶ شانزده چیز از فرزانتی ست (۹۴۸)
- ۵۵۶ شانزده دسته از پیروان محمد (ص) با خاندان وی دشمن اند (۹۴۹)
- ۵۶۰ باب منشهای هفدهگانه (۹۵۰)
- ۵۶۰ غسل برای هفده جا رسیده (۹۵۰)
- ۵۶۱ باب منشهای هیجدهگانه (۹۵۱)

- ۵۶۱ (۹۵۱) امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد
- ۵۶۱ (۹۵۲) آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده
- ۵۶۱ باب منشهای نوزده گانه
- ۵۶۱ (۹۵۳) نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود
- ۵۶۳ (۹۵۴) نوزده حکم از زنان ساقط است
- ۵۶۳ (۹۵۵) نوزده پرسش که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید
- ۵۶۷ باب منشهای بیست گانه و ما فوق آن
- ۵۶۷ (۹۵۶) در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است
- ۵۶۸ (۹۵۷) مؤمن نزد خدا بیست منش دارد
- ۵۶۹ (۹۵۸) پاداش آنکه بیست بار حج گزارده
- ۵۶۹ (۹۵۹) بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین
- ۵۷۱ (۹۶۰) آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیده
- ۵۷۱ (۹۶۱) از بیست و چهار چیز منع شده است
- ۵۷۲ (۹۶۲) نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فردای برتر است
- ۵۷۲ (۹۶۳) در نماز بیست و نه منش است
- ۵۷۲ (۹۶۴) در دانش بیست و نه سود است
- ۵۷۴ (۹۶۵) چیزهایی که أبو ذر از پیامبر پرسید
- ۵۷۷ بابهای منشهای سی گانه
- ۵۷۷ (۹۶۶) پیشوا سی نشانه دارد
- ۵۷۷ اشاره
- ۵۷۹ (۹۶۷) و در حدیث دیگری گفته؟
- ۵۸۰ (۹۶۸) رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد
- ۵۸۳ (۹۶۹) زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه اند
- ۵۸۴ (۹۷۰) خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده
- ۵۸۴ بابهای منشهای چهل گانه و اندی
- ۵۸۴ (۹۷۱) باده گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی شود
- ۵۸۴ (۹۷۲) روزه بر چهل گونه است
- ۵۸۹ (۹۷۳) آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود
- ۵۸۹ (۹۷۴) آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند
- ۵۸۹ (۹۷۵) در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز
- ۵۸۹ (۹۷۶) زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می شود

- ۵۸۹ در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکند و او عمل حرام کند (۹۷۷)
- ۵۹۰ ديه سگ شکاری چهل درم است (۹۷۸)
- ۵۹۰ خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد (۹۷۹)
- ۵۹۰ استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می شود (۹۸۰)
- ۵۹۰ رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است (۹۸۱)
- ۵۹۱ چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه بی نیروی چهل مرد دهد (۹۸۲)
- ۵۹۱ کسی که چهل حدیث بر کند (۹۸۳)
- ۵۹۱ اشاره (۹۸۴)
- ۵۹۱ امام صادق (ع) گفته: (۹۸۴)
- ۵۹۳ هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی: (۹۸۵)
- ۵۹۴ پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی (۹۸۶)
- ۵۹۴ آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند (۹۸۷)
- ۵۹۴ اشاره (۹۸۷)
- ۵۹۵ پیامبر (ص) گفته: (۹۸۸)
- ۵۹۶ پاداش آنکه چهل بار حج گزارده است (۹۸۹)
- ۵۹۶ استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر (۹۹۰)
- ۶۰۳ احتجاج امیر المؤمنین علی با مخالفین خود در کار خلافت (۹۹۳)
- ۶۰۳ اشاره (۹۹۳)
- ۶۰۵ علی گفت: (۹۹۴)
- ۶۰۸ علی گفت: (۹۹۵)
- ۶۱۰ علی گفت: (۹۹۶)
- ۶۱۴ پیامبر گفت: (۹۹۷)
- ۶۱۸ [بابهای منشهای پنجاهگانه و بالاتر] (۹۹۷)
- ۶۱۸ اشاره (۹۹۷)
- ۶۱۸ پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاهشته (۹۹۸)
- ۶۱۸ اشاره (۹۹۸)
- ۶۲۱ حق نمازگزاری، آن ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده بی، (۹۹۹)
- ۶۲۵ و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد- (۱۰۰۰)
- ۶۲۷ و حق بستانکاری که خواسته خود می خواهد، (۱۰۰۱)
- ۶۳۰ پنجاه منش از منشهای گراننده است (۱۰۰۲)
- ۶۳۱ پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد (۱۰۰۳)

۶۳۱ [بابهای منشهای هفتادگانه و بالا]

۶۳۱ اشاره

۶۳۱ (۱۰۰۴) امیر المؤمنین علی (ع) هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند

۶۳۱ اشاره

۶۳۴ (۱۰۰۵) [آدامه روایت]

۶۳۷ (۱۰۰۶) [آدامه روایت]

۶۳۹ (۱۰۰۷) [آدامه روایت]

۶۴۲ (۱۰۰۸) [آدامه روایت]

۶۴۵ (۱۰۰۹) [آدامه روایت]

۶۴۵ (۱۰۱۰) پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آمرزش خواهد

۶۴۵ (۱۰۱۱) پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد

۶۴۶ (۱۰۱۲) پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آمرزش خواهد

۶۴۶ (۱۰۱۳) درفش ستایش هفتاد تکه دارد

۶۴۷ (۱۰۱۴) سود خوارگی هفتاد جزء است

۶۴۷ (۱۰۱۵) گفتار بنده بی که هفتاد سال در دوزخ بود

۶۴۷ (۱۰۱۶) پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند

۶۴۹ (۱۰۱۷) روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته

۶۴۹ (۱۰۱۸) هفتاد و سه منش راجع به زنان و آداب ایشان است

۶۴۹ اشاره

۶۵۱ (۱۰۱۹) [آدامه روایت]

۶۵۳ (۱۰۲۰) خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه

۶۵۳ اشاره

۶۵۴ (۱۰۲۱) [آدامه روایت]

۶۵۶ باب منشهای هشتادگانه و ما فوق

۶۵۶ (۱۰۲۲) - برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود

۶۵۶ (۱۰۲۳) پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد

۶۵۶ (۱۰۲۴) در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است

۶۵۶ (۱۰۲۵) خدای را نود و نه نام است

۶۵۷ (۱۰۲۶) پاداش صد بار «لا اله الا الله» و صد بار استغفار

۶۵۷ باب منشهای از یک تا صد

۶۵۷ (۱۰۲۷) - پرسشها مرد جهودی از علی

- ۶۵۷ اشاره
- ۶۶۰ (۱۰۲۸) [آدامه روایت].
- ۶۶۲ (۱۰۲۹) [آدامه روایت].
- ۶۶۳ (۱۰۳۰) از یکی از پیروان خاندان پیامبر (ص) روایت شده که گفت:
- ۶۶۵ (۱۰۳۱) پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت -
- ۶۶۵ (۱۰۳۲) صد و بیست گونه میوه -
- ۶۶۵ (۱۰۳۳) اهل بهشت صد و بیست دسته اند -
- ۶۶۵ (۱۰۳۴) هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می کرد -
- ۶۶۵ (۱۰۳۵) سال سیصد و شصت روز است -
- ۶۶۶ (۱۰۳۶) مستحب است آنکه به مکه می رود به شماره سال ۳۶۰ بار طواف کند و هر گاه نتواند ۳۶۰ دور طواف کند -
- ۶۶۶ (۱۰۳۷) منشهایی از شرایع دین اسلام -
- ۶۶۶ اشاره
- ۶۶۶ (۱۰۳۸) نمازهای واجب عبارت است از: -
- ۶۷۰ (۱۰۳۹) بیشتر ایام حیض زن تا ده روز است و کمترین آن سه روز، -
- ۶۷۳ (۱۰۴۰) و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است. -
- ۶۷۶ (۱۰۴۱) مسلمان تا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است: -
- ۶۷۶ [بابهای منشهای چهار صدگانه]
- ۶۷۶ (۱۰۴۲) امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت -
- ۷۰۹ باب منشهای بعد از هزار -
- ۷۰۹ (۱۰۵۸) دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده -
- ۷۰۹ (۱۰۵۹) نماز چهار هزار باب دارد -
- ۷۰۹ (۱۰۶۰) هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده -
- ۷۱۱ (۱۰۶۱) کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد -
- ۷۱۱ (۱۰۶۲) اصحاب پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند -
- ۷۱۱ (۱۰۶۳) نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود -
- ۷۱۱ (۱۰۶۴) یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم -
- ۷۱۲ (۱۰۶۵) خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید -
- ۷۱۲ (۱۰۶۶) خدا با موسی (ع) صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد -
- ۷۱۲ (۱۰۶۷) پیامبر (ص) به علی (ع) هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد -
- ۷۱۲ اشاره
- ۷۱۳ (۱۰۶۸) اصغ بن نباته گفته: -

۷۱۳ عبد الله بن عمر گفته:
۷۱۳ موسی بن بکر گفته:
۷۱۳ بکیر بن اعین گفته:
۷۱۴ اصیغ بن نباته گفته:
۷۱۵ زرارہ گفته:
۷۱۵ اصیغ بن نباته گفته:
۷۱۵ از عبد الله بن هلال روایت شده که گفت:
۷۱۶ ابو بصیر گفته:
۷۱۶ بشیر دهان از امام صادق (ع) روایت کرده
۷۱۶ مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۶ حارث بن مغیره از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۷ أبو بکر محمد بن الحضرمی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۷ أبو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۷ ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:
۷۱۷ عبد الحمید بن اُبی الدیلم از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:
۷۱۷ ذریح محاریب از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۸ عبد الله بن مغیره از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:
۷۱۸ عبد الله بن میمون قنّاح از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده
۷۱۸ جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که او می گفت:
۷۱۸ ذریح بن یزید محاریب گفته از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت:
۷۱۸ أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که او می گفت:
۷۱۹ اصیغ بن نباته گفته از علی شنیدم که می گفت:
۷۱۹ بکر بن حبیب از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که گفت:
۷۱۹ سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده
۷۱۹ [آب منشهای هزار و بعد از هزار]
۷۱۹ اشاره
۷۲۰ خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید
۷۲۰ مقدمه اعلام خصال
۷۲۳ اعلام خصال صدوق
۸۱۳ درباره مرکز

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، - ق ۳۸۱

عنوان قراردادی: [الخصال. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه خصال صدوق: شامل موضوعات اجتماعی، اخلاقی و دینی با تراجم اعلام/ مترجم مدرس گیلانی

مشخصات نشر: [تهران]: جاویدان، [۱۳۶۲]، [۱۳۵۲].

مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد

فروست: (معارف اسلامی)

یادداشت: فارسی - عربی

عنوان دیگر: الخصال

موضوع: احادیث اخلاقی

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: احادیث شیعه

شناسه افزوده: مدرس گیلانی، مرتضی، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/الف ۲ خ ۱۳۵۲ ۶۰۴۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۲-۷۸۹

کتاب خصال صدوق که شامل: موضوعات اجتماعی و اخلاقی و دینی است، یکی از آثار مهم شیخ صدوق قمی است که از پیشروان مذهب جعفریست، وی در آن ملتزم شده منشهایی را که با عدد و شماره مخصوصی در اخبار و آثار آمده است نقل کند. مثلاً- در خیر گفته است که دو خصلت است که دارنده آن چنین است یا سه منش است که صاحب آن چنان است. خواننده در بادی امر می پندارد که این نوع تألیف شاید از ابتکارات صدوق است، لیک چنین نیست، بلکه این التزام به شمار خصلتی یا منشی در دانایان اسلام سابقه دارد، برای مثال یکی از لغویین بنام محمد بن مستنیر معروف به قطرب که به سال ۲۰۶ هجری در گذشته وی را کتابی ست بنام کتاب مثلث که در آن چیزهایی را می آورد که به سه وجه خوانده می شود. و نیز ابن فارس متوفی به سال ۳۷۲ هجری که از لغویین بزرگ است وی را کتابی ست بنام کتاب الثلاثه در لغت، در آن یاد آور شده کلماتی را که تعریف آن بر سه وجه آمده است. و نیز از نحات و لغویین ابو

عبد الله حسين بن احمد بن خالويه نحوی که به سال ۳۷۲ هجری در گذشته، وی را کتابی ست در اعراب سی سوره از سوره های قرآن کریم و کتاب عشرات که در آن ذکر کرده کلماتی را که هر یکی را ده معنی در لغت عرب است. و از پیشوایان فن حدیث: عبد بن حمید محدث متوفی به سال ۲۴۹ هجری وی را کتابی ست که اسناد آن به سه واسطه می رسد و نیز امام أحمد بن حنبل مؤلف مستند در اخبار صحاح که ثلاثیاتی دارد و نیز امام اسماعیل بخاری مؤلف کتاب صحیح بخاری که رباعیاتی دارد یعنی اخباری که به چهار واسطه می رسد و نیز مسلم از پیشوایان حدیث و ترمذی که چنین کتابهایی نوشته اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴

از اینرو شیخ صدوق نیز چنانکه در مقدمه همین کتاب خصال گفته، در این اندیشه افتاد که کتابی راجع به خصال و منشهایی که از پیامبر اکرم و امامان مذهب جعفری مشعر به شماره های ویژه یی ست بنگارد و نام چنین کتابی را خصال نام نهاد و در آن بابهایی آورده که به طریق ذیل است:

باب یکم- در منشهای یگانه است و در آن ۱۰۶ منش است. پیامبر گفته: نزد خدا دانش برتر از بندگی ست. باب دوم- در منشهای دوگانه و در آن ۱۱۲ منش است. پیامبر گفته: دو منش است که دوست ندارم کسی در آن دو منش با من شرکت کند. باب سوم- در منشهای سگانه و در آن ۲۷۱ منش است. پیامبر گفته: سه تن در قیامت بی شمار به بهشت در آیند. باب چهارم- در منشهای چهارگانه و در آن ۱۴۷ منش است. پیامبر گفته:

چهار تن اند که در قیامت من شفیع ایشان هستم. باب پنجم- در منشهای پنجگانه و در آن ۱۰۴ منش است. پیامبر اکرم گفته:

خدا به یکی از پیامبران خود پنج فرمان داد. باب ششم- در منشهای ششگانه و در آن ۴۳ منش است.

پیامبر گفته: در پیروان من شش صفت است. باب هفتم- در منشهای هفتگانه و در آن ۱۱۵ منش است. پیامبر گفته: هفت چیز را باید دفن کرد. باب هشتم- در منشهای هشتگانه و در آن ۱۶ منش است. پیامبر اکرم گفته: هرگاه هشت تن خوار گردند کسی را جز خود سرزنش نکنند. باب نهم- در منشهای نهگانه و در آن ۲۶ منش است. پیامبر گفته: خدا نه منش به پیامبر خود محمد داده است. باب دهم- در منشهای دهگانه و در آن ۵۹ منش است. پیامبر اکرم گفته: خدا خود را به ده چیز نیروی بخشید. باب یازدهم- در منشهای یازدهگانه و در آن ۳ منش است. پیامبر گفته:

ستاره هایی که یوسف آنها را در خواب دیده بود یازده است و نام آنها چنین است ... باب دوازدهم- در منشهای دوازدهگانه و در آن ۷۰ منش است. پیامبر اکرم گفته: خلفای پس از من دوازده تن اند به شماره نقبای بنی اسرائیل. باب سیزدهم- در منشهای سیزدهگانه و در آن ۵ منش است. پیامبر گفته: مسخ شدگان سیزده گروه اند. باب چهاردهم- در منشهای پانزدهگانه و در آن ۷ منش است.

پیامبر اکرم گفته: هرگاه پیروان من پانزده چیز را مرتکب شوند خدای ایشان را گرفتار سازد.

باب شانزدهم- در منشهای شانزدهگانه و در آن ۴ منش است: جعفر بن محمد گفته: شانزده گروه خانواده پیامبر را دوست ندارند. باب

هفدهم- در منشهای هفدهگانه و در آن منشی بیش نیست.

محمد بن علی گفته: هفده جا غسل واجب می شود. باب هیجدهم- در منشهای هیجدهگانه و در آن ۲ منش است. عبد الله بن عباس گفته: علی بن ابی طالب را هیجده صفت نیکو بود. باب نوزدهم- در منشهای نوزدهگانه و در آن ۳ منش است. پیامبر اکرم گفته: نوزده کلمه است هر که خدای را بدانها بخواند در کار وی گشایش شود. باب بیستم- در منشهای بیستگانه و مافوقش و در آن ۱۳ منش است. از پیامبر روایت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۵

شده که گفته: هر که پیشوایان از خانواده مرا دوست داشته باشد خدا بدو بیست چیز دهد در جهان و ده جاویدان. باب سی ام- در منشهای سی گانه و مافوقش و در آن ۱۱ منش است. علی بن موسی الرضا گفته: پیشوای را سی نشانه است. باب چهارم- در منشهای چهلگانه و مافوقش و در آن ۳۱ منش است. علی بن الحسین گفته: روزه بر چهل گونه است. باب پنجاهم- در منشهای پنجاهگانه و مافوقش و در آن ۳ منش است. علی بن الحسین گفته: حقوق مردمان بر یکدیگر سی حق است.

باب هفتادم- در منشهای هفتادگانه و مافوقش و در آن ۱۳ منش است. از مکجول روایت شده که می گفته: علی بن ابی طالب هفتاد منقبت دارد. باب هشتادم- در منشهای هشتادگانه و مافوقش و در آن ۶ منش است. پیامبر اکرم گفته: در باده گساری- هشتاد تازیانه است. باب یک تا صد- در منشهای صدگانه و در آن منشهایی ست. علی بن ابی طالب گفته: کسی که مسلمان باشد و فرمان بردار اسلام و خواننده

قرآن شایسته است بدو هر سال دو بیست دینار زر دهند از بیت المال مسلمانان هرگاه در جهان بدو ندادند در جاویدان دهند یعنی حاصل آنرا- باب هزارم- در منشهای هزارگانه و مافوقش و در آن ۵۴ منش است. از پیامبر اکرم روایت شده که گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده من از ایشان گرامی تر هستم در حالی که فخر بدان نکنم. این خلاصه محتویات کتاب خصال بود. برای تفصیل بیشتر از آن مراجعه به فهرست این کتاب که نوشتم کنند، از این کتاب استفاده می شود که صدوق در حالی که تقلید از گذشتگان خود در این کرده لیک بهتر و برتر از عهده این کار برآمده نگارنده در مؤلفات گذشتگان هنوز مانند آن ندیده ام. هرچند گاهی اخبار ضعاف در آن ظاهر است. اما کسی که به اصول حدیث واقف است این مطلب بر او پوشیده نیست.

مؤلف خصال

امام محدث ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور به صدوق و ابن بابویه، از فقهاء و محدثین مذهب جعفریست. ظاهرا نیای وی بابویه از سرشناسان روزگار خود بوده که بسیاری از دانایان اسلام بدو منسوب اند. آنچه از کتب تراجم و رجال استفاده می شود، افراد بسیاری از محدثین و فقهاء منسوب به بابویه بوده اند. پدر صدوق: علی بن الحسین از فقهای زمان در قم بود. در حالات وی نوشته اند حدود دو بیست کتاب تألیف کرده بود و گویند در سال ۳۱۷ هجری به سفر قبله رفت، اتفاقا در آن سال قرامطه که فرقه یی ضد اسلام بودند ناگاه بر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۶

حجاج زدند و اموال ایشان پاک بردند حدود

دو هزار و هشتصد تن از آنان را کشتند و علی بن - بابویه از جمله مصدومین بود و در برخی نوشته‌ها اندک‌گشته شد ظاهراً درست نیست به دلیل آنکه همه نوشته‌ها اندک مرگ علی بن بابویه در ماه شعبان ۳۲۹ هجری بود و مرقدش در قم است. ولادت صدوق فرزند وی را چنانکه از قرائن استفاده می‌شود حدود ۳۰۵ یا ۳۰۶ هجری نوشته‌اند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت گفته: زن علی بن بابویه دختر عم وی از محمد بن موسی بابویه بود. گویا از وی فرزندی روزی وی نگردیده بود، به شیخ ابی القاسم حسین بن روح که به اعتقاد وی از نواب امام دوازدهم بود نامه‌ی نوشت که از امام بخواهد خدا به وی فرزندان فقهاء کرامت فرماید، او در جواب وی نوشته بود. تو از این زن فرزندی نخواهی یافت. زود است که زنی از مردم دیلمان یعنی گیلان روزی تو خواهد شد و از آن خدا به تو فرزندی روزی گرداند که دو تن از آنان از فقهاء گردند. شیخ صدوق یکی از آن دو بود.

أبو عبد الله بن سوره گفته: مردمان از دریافت و دانش ابی جعفر محمد بن علی و ابو عبد الله حسین بن علی فرزندان علی بن بابویه در شگفت بودند از اینروی که فهم و حافظه قوی داشتند مردمان به ایشان می‌گفتند: هرگاه شما در درک و نگاهداری مطالب نیرومند هستید شگفتی نیست. زیرا شما به دعای امام دوازدهم به این پایه از کمال کامیاب شده‌اید.

شیخ صدوق در روزگار خود نزد ملوک و وزراء مقام و مرتبه‌ی داشت چنانکه مکرر در مجلس رکن الدوله فرمانروای دیلمی و وزیر وی

صاحب بن عباد حضور می یافت و با دانایان اسلام به بحث و مناظره می پرداخت. صورت برخی از این مناظرات را قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین نقل کرده. صدوق برای تحصیل دانش و فن حدیث شناسی به بسیاری از نقاط جهان مسافرت کرده بود، از جمله: مکه، مدینه، بغداد، بلخ، فرغانه، سمرقند، بخارا، نیشابور، ری و غیرها رفته بود. در این شهرستانها پیوسته به افاده و استفاده سرگرم بود.

شخصیت صدوق

بسیاری از دانایان فرق اسلامی وی را به دانش و درستی ستوده اند. چنانکه نجاشی مؤلف رجال در کتاب رجال خود گفته: «أبو جعفر ساکن شهرستان ری بود، پیر ما و فقیه ما و آبروی دودمان جعفری در خراسان بود. به سال ۳۵۵ هجری به بغداد آمد. و دانایان آنجا با وجود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۷

حدیث سن وی از او استماع حدیث می کردند! چنانکه گفته اند ولادت صدوق حدود ۳۰۵ هجری بود. در سال ۳۵۵ هجری که صدوق به بغداد رفته بود در حدیث سن نبود بلکه مردی پیر و پنجاه ساله بود، شاید در آن زمان دانایان رجال امثال نجاشی مرد پنجاه ساله را حدیث السن می گفته اند.

خطیب بغدادی مؤلف تاریخ بغداد در حق وی گفته: «به بغداد آمد و از پدر خود برای روایت حدیث نقل می کرد. وی از پیروان جعفری و مشهوران رافضه بود، محمد بن طلحه نعال از او برای ما نقل می کرد».

شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته: «محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، جلیل القدر و مکنی به ابی جعفر حافظ احادیث بود، در رجال بصیر بود. و در اخبار ناقد، در قمیان مانند وی از

جهت حافظه و کثرت فضل دیده نشده، او را سیصد کتاب بود». در کتاب رجال خود گفته: «صدوق مردی جلیل القدر، و حافظ و بصیر به فقه و اخبار و رجال بود.

ابن ادریس در کتاب السرائر که در فقه تألیف کرده راجع به صدوق گفته: «ثقت جلیل القدر بود، به اخبار بصیر بود و در آثار ناقد. و دانا به رجال بود و از حفاظ به شمار رفتی او استاد شیخ ما مفید محمد بن محمد بن النعمان بود.»

استاد ابو القاسم جعفر حلی مشهور به محقق حلی در مقدمه کتاب معتبر که در فقه مذاهب مختلفه اسلام نوشته و برای شمس الدین جوینی آنرا تألیف کرده گفته: «از متأخرین دانایان مذهب جعفری أبو جعفر محمد بن بابویه قمی ست». از عبارات فوق استفاده می شود که لقب صدوق را بعدا بدو داده اند.

ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب معالم العلمای خود او را از فضلاء جعفری شمرده و گفته:

«وی را سیصد مؤلف بوده است». سید بن طاووس حلی وی را شیخ معظم گفته و می گوید در دانش و عدالت وی اتفاق است. جمال‌الدین حلی معروف به علامه در کتاب خلاصه الاقوال گفته: «أبو جعفر ساکن ری پیر ما و فقیه ما و آبروی دودمان جعفری به خراسان بود. به سال ۳۵۵ هجری به بغداد رفت. و بزرگان طائفه جعفری از وی استماع می کردند در حالی وی حدث السن بود یعنی نوری بود. مردی جلیل و حافظ احادیث. و بینا به رجال و ناقد اخبار بود، در دانایان قم مانند وی در حفظ بسیاری دانش دیده نشده، او را سیصد کتاب است. بیشتر آنها را در کتاب کبیر خود

نام بردیم». از عبارات فوق چنان استفاده می شود که اکثر ترجمه نگاران مطالب را از روی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۸

یکدیگر روی نویسی می کردند با حذف و اثبات کلماتی.

فخر الدین فرزند علامه حلی در یکی از اجازات خود که برای شمس الدین محمد بن صدقه نوشته وی را «بالشیخ الامام توصیف کرده است». شمس الدین عاملی شهید اول در کتاب اجازات خود که برای زین الدین علی بن الخازن نوشته از صدوق تعبیر کرده: «بالامام بن الامام - الصدوق».

شیخ بهاء الدین عاملی در یکی از مؤلفات خود نوشته که یکی از من پرسید که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم، گوید گفتم: زکریا بن آدم برتر است، زیرا صدوق را دانیان رجال توثیق نکرده اند لیک زکریا بن آدم را در کتب رجال توثیق کرده اند، جلالت او و قرب وی را نزد پیشوایان بیان کرده اند و گفته اند که زکریا بن آدم با امام علی بن موسی الرضا هم کجاوه شدند و به مکه رفتند و این نیز نهایت جلالت اوست. پس مدتی گذشت شبی صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او درود کرد دیدم از من اعراض کرد پس از مدتی مکالمات پرسیدم که سبب اعراض تو از من چیست؟ او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که زکریا بن آدم بر من ترجیح دارد؟

توثیق نکردن دانیان رجال صدوق را دلالت ندارد بر تأمل آنان در توثیق او چونکه غالباً بنای قدماء رجال بر توثیق مشائخ اجازه نبوده و به کسانی که اشتهار دارند، چنانکه علی بن ابراهیم از مشائخ اجازه کلینی ست و علی اجازه دارد از پدرش

ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم را ارباب رجال توثیق نکرده اند از اینروی طبقه سابق از دانایان خبریرا که در روایتش ابراهیم بن هاشم بود حسن می دانسته اند، لیک اقوی وثاقا از متأخرین آن خبر صحیح است به جهت آنکه ابراهیم از مشائخ اجازه است و همین اندازه در توثیق کافی است، اضافه بر آن در علی پسر وی جای محل تأمل نیست چه اعتماد بر پدر خود کرده، علاوه کلینی اعتماد بر او داشته و بکثرت روایت از او کرده و اینکه ابراهیم بن هاشم معتمد قمیان است همین اندازه در توثیق او بسنده است زیرا گفته اند که قمیان نهایت احتیاط را در روایات داشته اند تا اندازه یی که هرگاه راوی از ضعفاء بود و روایات مراسیل نقل می کرد او را از قم بیرون می کردند و نیز هرگاه می دانستند که وی در حق پیشوایان غلو می کند او را از قم بیرون می کردند پس اعتماد قمیان کافی است. همچنین صدوق از مشائخ اجازه و معتمد قمیان بوده است.

صدوق چنانکه ستایشگرانی دارد نکوهش گویانی نیز داشته از آن جمله در بیست سال قبل کتابی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۹

دیده بودم از کسی گویا بنام علی قصیمی یا عبد الله درست در نظرم نیست در این کتاب اعتراضات بسیاری بر آراء صدوق وارد ساخته و از صدوق در آنجا تعبیر به ابن مابویه به جای ابن بابویه و کذب به جای صدوق کرده و نیز یکی از نویسندگان شیخ نشینان خلیج فارس وقتی اعتراضاتی بر صدوق کرده بود و او را کذب گفته و از متأخرین چنانکه از شیخ بهاء الدین عاملی نقل کرده اند می گویند چون صدوق گفته بود هرگاه عمر

من وفا کند کتابی در سهو النبی خواهم نگاشت (لابد سهو در عرفیات باشد) چون شیخ بهاء الدین این عبارت را دید گفته بود: ستایش خدایرا که عمر او را قطع کرد و او را کامیاب نساخت که چنان کتابی بنگارد و شیخ احمد احسایی چون این مسأله را دیده بود گفته بود صدوق در این مسأله کذب است. و بسیاری دیگر از امثال این گونه اشخاص.

جواب از این اعتراضات آن ست که خواننده البته نباید انتظار داشته باشد که همه مردم جهان از افکار و آراء کسی تمجید کنند چونکه همه مردم جهان از خدای جهان خشنودی ندارند چه بسیار کسان که از خدا و حکمت و آفرینش وی نکوهش کرده اند این دلیل نمی شود که خدا برخلاف حکمت کاری کرده باشد. هرگاه مردم از خدا راضی نباشند چگونه انتظار باید داشت که از صدوق راضی باشند؟. کسانی که وی را کذب گفته اند هرگاه از این جهت باشد که چون مخالف اعتقادات ایشان چیزی گفته یا نوشته باید قبول کنند که هرگاه صدوق نیز زنده بود و اعتقادات ایشان را مخالف اعتقاد خود می دید آیا به او حق می دادند او نیز ایشان را کذب گوید یا نه؟

هرگاه حق می دادند تحقیقا مردمانی احمق بوده اند که کاری انجام دهند و خود نیز اعتراف به حماقت خود کرده باشند و هرگاه اجازه نمی دادند کسی به آراء ایشان و شخص ایشان توهین روا دارد چرا در حق دیگران چنین اعتقادی باید داشته باشند؟!.

شیخ علی بن هلال جزائری در اجازه یی که برای شیخ علی عاملی مشهور به محقق کرکی نوشته از وی تعبیر: «بالشیخ الصدوق الحافظ» کرده. شیخ علی عاملی محقق کرکی

در اجازه خود که برای شیخ ابراهیم میسی نوشته، از صدوق تعبیر کرده: «بالشیخ الامام الفقيه المحدث الرحله، امام عصره». و در اجازه خود که برای شیخ حسین بن شمس الدین نوشته گفته: «الشیخ- الامام الثقه الصدوق المحدث الحافظ». و در اجازه خود که برای شیخ صفی الدین عیسی گفته:

«الشیخ الحافظ المحدث الرحله المصنف الكنز الثقه الصدوق». و شیخ ابراهیم قطیفی در اجازه خود که برای شمس الدین محمد بن ترکی نوشته گفته: «الشیخ الصدوق الحافظ». زین الدین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۰

عاملی معروف به شهید ثانی در اجازه خود که برای شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی پدر شیخ بهاء الدین نوشته گفته: «الشیخ الامام العالم الفقيه الصدوق». شیخ حسن مؤلف معالم در اجازه خود که برای سید نجم الدین نوشته گفته: «الشیخ الامام الصدوق الفقيه».

شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی در کتاب وصول الأخیار الی أصول الأخبار از صدوق چنین تعبیر کرده: «الشیخ الجلیل النبیل و كان هذا الشیخ جلیل القدر، عظیم المنزله فی الخاصه و العامه».

حافظا للاحادیث، بصیرا بالفقه و الرجال و العلوم العقلیه و النقلیه، ناقدا للاخبار، شیخ الفرقة الناجیه، فقیهها و وجهها بخراسان و العراق، لم یر فی عصره مثله فی حفظه و کثره علمه، ورد بغداد سنه خمس و خمسين و ثلاثمائه، و سمع منه شیوخ الطائفه و هو حدث السن». و شیخ بهاء الدین عاملی در کتاب الدرایه گفته: رئیس المحدثین، حجه الاسلام و در اجازه خود که برای صفی الدین محمد قمی نوشته گفته: «رئیس المحدثین الصدوق» و سید محمد باقر داماد و در حق وی گفته:

«الصدوق بن الصدوق، عروه الاسلام».

مشائخ صدوق

زاد گاهش به سال ۳۰۵

یا ۳۰۶ هجری در شهرستان قم بود بعداً در ری ساکن شد و در همانجا درگذشت و گور وی در آنجا مشهور است. نگارنده مکرر آنرا دیدار کرده. مشائخ وی در روایت و درایت بسیارند تا دویست و سیصد می رسند. این مشائخ را در کتابهای خود: من لا یخصره الفقیه، و کتاب آمالی، و کتاب توحید، و کتاب ثواب الاعمال، و کتاب علل الشرائع، و کتاب عیون الاخبار، و کتاب کمال الدین، و کتاب معانی الاخبار، و کتاب خصال و غیر اینها کرده و ایشان از این قرارند:

۱- أبو اسحاق ابراهیم بن محمد بن حمزه بن عمار الحافظ ۲ أبو الحسن ابراهیم بن هارون الهیتی ۳ أبو منصور أحمد بن ابراهیم بن بکر الخوزی ۴ أحمد بن ابراهیم بن الولید السلمی ۵ أحمد بن ابراهیم بن اسحاق ۶ أحمد بن أبی جعفر البیهقی ۷- أبو الحسن أحمد بن ثابت الدوالیبی ۸ أحمد بن الحسن العطار ۹ أحمد بن الحسن القطان ۱۰ أبو علی أحمد بن الحسن بن علی عبدربه- القطان ۱۱ أبو نصر أحمد بن الحسن بن أحمد بن عبد الضبی المروانی النیسابوری ۱۲ أبو حامد أحمد بن الحسن بن الحسن بن علی الحاکم ۱۳ أبو العباس أحمد بن الحسن بن عبد الله بن محمد بن مهران الأزدی- الآبی العروسی ۱۴ أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی ۱۵ أحمد بن ابراهیم بن هاشم القمی ۱۶ أبو حامد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۱

أحمد بن علی بن الحسن الثعالبی ۱۷ أحمد بن قارون القائی ۱۸ أحمد بن محمد بن ابراهیم العجلی ۱۹ أبو علی أحمد بن محمد بن أحمد بن ابراهیم الهرمزی البیهقی ۲۰ أبو

العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين الحاكم رضى الله عنه ٢١ أحمد بن محمد بن أحمد السناني المكتب ٢٢ أبو الحسن (الحسين خ) أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الأنماطي ٢٣ أحمد بن محمد بن اسحاق الدينوري- القاضي ٢٤ أحمد بن محمد بن اسحاق المعاذي ٢٥ أحمد بن محمد الأسدي ٢٦ أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسين البزاز النيسابوري ٢٧ أحمد بن محمد بن حمدان المكتب ٢٨ أبو عبد الله أحمد بن محمد الخليلي ٢٩ أحمد بن محمد بن رزقه القزويني ٣٠ أبو الحسن أحمد بن محمد بن الصقر الصائغ- العدل شيخ لاهل الري ٣١ أحمد بن محمد بن عبد الرحمان المروزي المقرئ الحاكم ٣٢ أحمد بن محمد العلوي ٣٣ أبو الحسن أحمد بن محمد بن عيسى بن احمد بن عيسى بن علي بن الحسين (بن علي بن الحسين) بن علي بن أبي طالب (ع) ٣٤ أحمد بن محمد بن الهيثم العجلي ٣٥ أحمد بن محمد بن يحيى العطار الاشعري القمي ٣٦ أبو الفرج أحمد بن المطهر بن نفيس المعري الفقيه ٣٧ أحمد بن هارون الفامي ٣٨ أحمد بن يحيى المكتب ٣٩ اسحاق بن عيسى ٤٠ أبو معمر اسماعيل بن ابراهيم بن معمر ٤١ اسماعيل بن حكيم العسكري ٤٢ اسماعيل بن علي بن رزين ٤٣ اسماعيل بن منصور بن أحمد القصار ٤٤ الحاكم أبو محمد بكر بن علي بن محمد بن الفضل الحنفي الشاشي ٤٥ أبو الفضل تميم بن عبد الله بن تميم القرشي الحيري ٤٦ أبو محمد جعفر بن أحمد بن علي، الفقيه المروزي ثم الايلاقي مؤلف المسلسلات و نوادر الاثر و الغايات ٤٧ جعفر بن الحسين ٤٨ جعفر بن

زيد بن علي بن الحسين ٤٩ جعفر بن علي بن الحسين ٥٠ جعفر بن علي بن عبد الله بن المغيرة الكوفي ٥١
جعفر بن محمد بن شاذان، عن أبيه، عن الفضل بن شاذان ٥٢ جعفر بن محمد بن مسرور ٥٣ أبو القاسم جعفر بن محمد بن
موسى بن قولويه القمي ٥٤ أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان الحاكم النيسابوري ٥٥- الحسن بن ابراهيم بن هاشم ٥٦ الحسن
بن أبي علي أحمد بن ادريس الأشعري القمي ٥٧ الحسن بن أحمد بن الخليل بن أحمد ٥٨ أبو محمد الحسن بن أحمد المكتب
٥٩ أبو محمد، الحسن بن حمزه بن علي بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علي بن أبي طالب ٦٠ أبو أحمد الحسن
بن عبد الله بن سعيد بن الحسن بن اسماعيل بن حكيم العسكري ٦١ الحسن بن علي بن أحمد الصائغ ٦٢ الحسن بن علي
السكوني ٦٣ أبو محمد الحسن بن علي بن شعيب الجوهري ٦٤ أبو علي الحسن بن علي بن محمد بن علي بن عمرو العطار ٦٥
الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الكوفي ٦٦ أبو القاسم الحسن بن محمد السكوني المذكر الكوفي، ٦٧ أبو محمد الحسن بن
محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) ٦٨ الحسن بن يحيى
بن

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، مقدمه ج ١، ص: ١٢

ضريس البجلي ٦٩ الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المكتب ٧٠ الحسين بن ابراهيم بن بابويه ٧١ الحسين بن ابراهيم بن
ناتانه ٧٢ الحسين بن أحمد بن ادريس ٧٣ أبو عبد الله

الحسين بن أحمد بن محمد بن أحمد (يحيى خ) الأشناني الدارمي الفقيه العدل ٧٤ أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي - الحاكم
٧٥ الحسين بن أحمد المالكي ٧٦ أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي بن
أبي طالب (ع) ٧٧ أبو الطيب الحسين بن أحمد بن محمد الرازي ٧٨ أبو عبد الله الحسين بن اسماعيل الكندي ٧٩ الحسين بن
عبد الله بن سعيد بن الحسن بن اسماعيل بن حكيم العسكري ٨٠ الحسين بن علي بن أحمد الصائغ - تقدم في الحسن - أبو
محمد الحسين بن علي بن شعيب الجوهري - تقدم في الحسن - ٨١ الحسين بن علي الصوفي ٨٢ الحسين بن علي بن محمد
القمي المروف بأبي علي البغدادي ٨٣ أبو عبد الله الحسين بن محمد الاشناني الرازي العدل.

٨٤ الحسين بن محمد بن سعيد الهاشمي ٨٥ الحسين بن موسى ٨٦ أبو عبد الله الحسين بن يحيى بن ضريس البجلي ٨٧ حمزه
بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) ٨٨ خفر بن محمد بن مسروق ٨٩
القاضي أبو سعيد الخليل بن أحمد السجزي ٩٠ أبو يوسف رافع بن عبد الله بن عبد الملك ٩١ سعد بن عبد الله، و هو غير
الجيل المعروف ٩٢ سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي ٩٣ أبو الحسن صالح بن شعيب الطالقاني ٩٤ صالح بن عيسى بن أحمد
بن محمد العجلي ٩٥ طاهر بن محمد بن يونس بن حياه أبو الحسن الفقيه ٩٦ الحاكم عبد الحميد - بن عبد الرحمان الحسين
النيسابوري الفقيه ٩٧ عبد الرحمان بن محمد بن حامد

البلخي ٩٨- عبد الرحمان بن محمد بن خالد البرقي ٩٩ أبو أحد عبد الصمد بن شهيد الانصارى ١٠٠ أبو القاسم عبد الله بن أحمد الفقيه ١٠١ أبو محمد عبد الله بن حامد ١٠٢ أبو الهيثم بن عبد الله محمد بن ١٠٣ أبو القاسم عبد الله بن محمد الصائغ ١٠٤ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي الاصفهاني ١٠٥ عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بن نصر بن عبد الوهاب بن عطاء بن واصل السجزي ١٠٦ عبد الله بن نصر بن سمعان التميمي الخرقاني ١٠٧ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابوري ١٠٨ أبو محمد عبدوس بن علي بن العباس الجرجاني ١٠٩ أبو القاسم عتاب بن محمد بن عتاب الوراميني الحافظ ١١٠ علي بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني ١١١ علي بن ابراهيم الرازي ١١٢ أبو الخير (أبو الحسن خ) علي بن أحمد النسابة ١١٣ أبو الحسين علي بن أحمد بن جوانبخت الجيرفتي النسابة ١١٤ علي بن أحمد الرازي ١١٥ علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن خالد البرقي ١١٦ علي بن أحمد بن متيل ١١٦ علي بن أحمد بن محمد ١١٧ علي بن أحمد بن محمد بن

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، مقدمه ج ١، ص: ١٣

اسماعيل البرمكي ١١٨ علي بن أحمد بن عمران التباقي ١١٩ علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ١٢٠ علي بن أحمد بن مهزيار ١٢١ علي بن أحمد بن موسى الدقاق ١٢٢ علي بن أحمد بن موسى بن ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن جعفر الصادق (ع) ١٢٣ علي بن البندار ١٢٤ أبو الحسن علي بن ثابت- الدواليبي ١٢٥ علي بن حاتم القزويني في ما

كتب اليه ١٢٦ علي بن حبش بن قونى ١٢٧ علي بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع)
١٢٨ علي بن الحسن بن الفرغ المؤذن أبو الحسن ١٢٩ علي بن الحسن القزوينى ١٣٠ علي بن الحسين البرقى ١٣١ علي بن
الحسين بن سفيان بن يعقوب بن الحارث بن ابراهيم الهمدانى ١٣٢ علي بن الحسين بن شاذويه ١٣٣ علي بن الحسين بن الصلت
١٣٤ علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى ابو الحسن والده ١٣٥ علي بن سهل ١٣٦ علي بن عبد الرزاق الوراق ١٣٧ أبو
الحسن علي بن عبد الله بن أحمد الاصفهاني الاسوارى- المذكر ١٣٨ أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد بن بابويه المذكر
١٣٩ علي بن عبد الله بن الوصيف- الناشى الصغير ١٤٠ علي بن عبد الله الوراق ١٤١ أبو الحسن علي بن عيسى المجاور ١٤٢
علي بن الفضل بن العباس البغدادي المعروف بأبي الحسن الخيوطى شيخ لاصحاب الحديث ١٤٣ علي بن محمد بن عبد الله
الوراق الرازى ١٤٤ أبو الحسن علي بن محمد بن الحسن القزوينى المعروف بابن مقبره ١٤٥ علي بن محمد بن عصام ١٤٦ أبو
الحسن علي بن محمد بن عمرو العطار ١٤٧ علي بن محمد بن موسى الدقاق ١٤٨ أبو الحسن علي بن محمد بن مهرويه القزوينى
١٤٩ الشريف أبو الحسن علي بن موسى بن أحمد بن ابراهيم بن محمد بن عبيد الله بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) ١٥٠ علي بن هبه الله الوراق ١٥١ أبو محمد عمار بن الحسين بن يحيى الاسروشى ١٥٢ عمار
بن اسحاق

الاشتر ١٥٣ أبو القاسم غياث بن محمد الحافظ ١٥٤ أبو العباس الفضل بن الفضل بن العباس الكندي الهمداني ١٥٥ أبو سعيد الفضل بن محمد بن اسحاق المذكور النيسابوري ١٥٦ أبو أحمد القاسم بن محمد بن أحمد بن عبدويه الزاهد السراج الهمداني ١٥٧ محمد بن ابراهيم بن أحمد بن يونس الليثي ١٥٨ أبو الحسين محمد بن ابراهيم بن اسحاق الفارسي الغرائمي ١٥٩- ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب الطالقاني ١٦٠ أبو محمد محمد بن أبي عبد الله الشافعي الفرغاني ١٦١ أبو جعفر محمد بن أبي القاسم بن محمد الفضل التميمي الهروي ١٦٢- محمد بن أحمد بن ابراهيم بن أحمد المعاذي ١٦٣ أبو واسع محمد بن أحمد بن اسحاق النيسابوري ١٦٤ أبو الفضل محمد بن أحمد بن اسماعيل السليطي النيسابوري ١٦٥ أبو نصر محمد بن أحمد بن تميم السرخسي الفقيه ١٦٦ محمد بن أحمد البغدادي الوراق ١٦٧ محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، مقدمه ج ١، ص: ١٤

البغدادي الوراق ١٦٨ محمد بن أحمد السناني المكتب ١٦٩ محمد بن أحمد الشيباني المكتب ١٧٠ محمد بن أحمد الصيرفي كان من اصحاب الحديث ١٧١ أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن أسد الاسدي المعروف بابن جراده البردعي ١٧٢ محمد بن أحمد العثاني ١٧٣ محمد بن أحمد أبو- عبد الله القضاعي ١٧٤ شريف الدين الصدوق أبو علي محمد بن أحمد بن محمد بن زراره (زياده خ) بن عبد الله بن الحسن بن الحسين بن علي بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب (ع) ١٧٥ أبو علي محمد بن أحمد بن محمد بن يحيى العطار المعاذي النيسابوري ١٧٦ محمد بن أحمد بن يحيى العطار

١٧٧- محمد بن أحمد بن يونس المعاني ١٧٨ محمد بن اسحاق بن أحمد الليثي ١٧٩ محمد بن بكران النقاش ١٨٠ محمد بن بكر بن علي بن محمد بن المفضل الحنفي ١٨١ أبو أحمد محمد بن جعفر البنداري الفرغاني الشافعي الفقيه ١٨٢ محمد بن جعفر بن الحسن البغدادي ١٨٣ محمد بن جعفر بن محمد الخزاعي ١٨٤ محمد بن حسان ١٨٥ محمد بن الحسن بن أبان ١٨٦ أبو نصر محمد بن الحسن بن ابراهيم الكرخي الكاتب ١٨٧ محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمي أبو جعفر ١٨٨ الشريف أبو عبد الله محمد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) المعروف بنعمه ١٨٩ محمد بن الحسن بن سعيد- الهاشمي الكوفي ١٩٠ محمد بن الحسن بن علي بن فضال ١٩١ الشيخ نجم الدين أبو سعيد محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن أحمد بن علي بن الصلت القمي ١٩٢ محمد بن الحسن بن عمر ١٩٣ محمد بن الحسن بن متيل ١٩٤ محمد بن الحسين ١٩٥ أبو نصر محمد بن الحسين بن الحسن الديلمي الجوهري ١٩٦ محمد بن خالد السناني ١٩٧ أبو الحسن محمد بن سعيد بن عزيز السمرقندي الفقيه ١٩٨ أبو- عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البروازي ١٩٩ أبو جعفر محمد بن عبد الله بن طيفور الدامغاني الواعظ ٢٠٠ أبو جعفر محمد بن علي بن أحمد بن بزرج بن عبد الله بن منصور بن يونس بزرج صاحب الصادق (ع) ٢٠١ محمد بن علي بن احمد بن محمد ٢٠٢ محمد بن علي الاسترابادي ٢٠٣ محمد

بن جعفر بن أسد الأسدي ٢٠٤ أبو بكر محمد بن علي بن اسماعيل ٢٠٥ أبو جعفر محمد بن علي بن الاسود ٢٠٦ محمد بن علي بن بشار القزويني ٢٠٧ أبو الحسن محمد بن علي الشاه الفقيه المرو الروذي ٢٠٨ محمد بن علي بن شيبان القزويني ٢٠٩ محمد بن علي بن الفضل الكوفي ٢١٠ محمد بن علي القزويني ٢١١ محمد بن علي ماجيلويه القمي ٢١٢ أبو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم النوفلي الكرمانى ٢١٣ محمد بن علي بن مشاط ٢١٤ محمد بن علي بن متيل ٢١٥ محمد بن علي الموصلى ٢١٦ محمد بن علي بن مهرويه ٢١٧ أبو جعفر محمد بن علي بن نصر البخارى

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه ج ١، ص: ١٥

المقرئ ء ٢١٨ محمد بن علي بن هاشم ٢١٩ أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله بن البصرى ٢٢٠ أبو بكر محمد بن عمر بن عثمان بن الفضل العقيلي الفقيه ٢٢١ محمد بن عمر بن محمد بن سالم بن البراء بن بسر بن سيار أبو بكر التميمي المعروف بابن الجعابي ٢٢٢ محمد بن الفضل بن زيدويه الجلاب الهمداني ٢٢٣ محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق المذكر النيسابورى المعروف بأبي سعيد المعلم ٢٢٤ محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبي الحسن الجرجاني ٢٢٥ محمد بن أبي القاسم الاستراباذى ٢٢٦ أبو جعفر محمد بن محمد الخزاعي ٢٢٧ محمد بن محمد بن عصام الكليني ٢٢٨ محمد بن محمد بن غالب الشافعي ٢٢٩ أبو الفرج محمد بن المظفر بن نفيس المصرى الفقيه ٢٣٠ محمد بن موسى البرقى ٢٣١ محمد بن موسى بن المتوكل ٢٣٢ أبو الحسين محمد بن هارون الزنجاني ٢٣٣ محمد بن يعقوب

الکلبی ۲۳۴ محمد بن یحیی بن عمران الأشعری ۲۳۵ محمد بن یوسف بن علی ۲۳۶ أبو طالب المظفر بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی ابی طالب (ع) ۲۳۷ یحیی بن أحمد بن ادريس ۲۳۸ أبو ذر یحیی بن زید بن العباس بن الولید البزاز ۲۳۹ یعقوب بن یوسف بن یعقوب الفقیه شیخ لأهل الری ۲۴۰ أبو أحمد هانی بن محمد بن محمود العبدی ۲۴۱ أبو أحمد بن الحسين بن أحمد بن حمويه بن عبد النیسابوری الوراق ۲۴۲ أبو جعفر المروزی ۲۴۳ أبو الحسن بن أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب ۲۴۴ أبو الحسن بن علی بن محمد بن خشاب ۲۴۵ أبو الحسن بن یونس ۲۴۶ أبو سهل بن نوبخت ۲۴۷ أبو عبد الله بن حامد ۲۴۸ أبو محمد بن جوز بن البشیری (خورویه التستری خ) ۲۴۹ أبو محمد الوجبائی ۲۵۰ الحسن بن محمد بن سعید الهشامی ۲۵۱ الحسين بن علی بن أحمد و هو غیر الصائغ ۲۵۲ الحسين بن الحسن بن محمد.

شاگردان و راویان صدوق

از آثار و مؤلفات و قرائن استفاده می شود که صدوق شاگردان و روایانی داشته که از وی نقل می کردند و روایت می نمودند این مطلب به کسانی که با مؤلفات وی آشنایی دارند و در مطاوی آنها غور و بررسی کرده اند کاملاً واضح و لایح است. افراد ذیل گروهی از ایشان اند که در این مقدمه نقل می شود:

۱ أبو العباس أحمد بن علی بن محمد بن العباس بن نوح ۲ أبو الحسن أحمد بن محمد بن تربک الرهاوی ۳ أبو محمد أحمد بن محمد المعمری ۴ جعفر بن أحمد بن علی أبو محمد القمی ساکن قم ۵

جعفر بن أحمد المريسي ٦ أبو الحسن جعفر بن الحسن بن حسكه القمي ٧ أبو محمد الحسن بن

الخصال / ترجمه مدرس گيلاني، مقدمه ج ١، ص: ١٦

أحمد بن محمد بن الهيثم العجلي الرازي مجاور كوفه مؤلف الجامع في الحديث ٨ الحسن بن الحسين بن علي بن بابويه ٩
الحسن بن عنبس بن مسعود بن سالم محمد بن شريك أبو محمد المرافقي ١٠ أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الشيباني
القمي مؤلف تاريخ قم ١١ أبو عبد الله بن ابراهيم الغضائري ١٢ أبو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه
القمي برادر صدوق ١٣ عبد الصمد بن محمد التميمي ١٤ علي بن أحمد بن العباس النجاشي پدر نجاشي ١٥ السيد أبو البركات
علي بن الحسين الجوزي الحلبي الحسيني ١٦ السيد المرتضى علم الهدى ذو المجددين أبو القاسم علي بن الحسين بن موسى ١٧
أبو القاسم علي بن محمد بن علي الخزاز ١٨ أبو القاسم علي بن محمد المقرئ ١٩ محمد بن أحمد بن العباس بن الفاخر
الدرويشي ٢٠ أبو بكر محمد بن أحمد بن علي ٢١- أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن الحسن بن شاذان القمي، پسر
خواهر أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ٢٢ محمد بن جعفر بن محمد القصار الرازي أبو جعفر ٢٣ محمد بن الحسن بن
اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى بن جعفر (ع) أبو عبد الله المعروف بنعمه ٢٤- أبو زكريا محمد بن سليمان
الحمراني ٢٥ محمد بن طلحه بن محمد النعالي البغدادى از مشائخ خطيب بغدادى ٢٦ أبو عبد الله محمد بن محمد النعمان
المفيد ٢٧ أبو محمد هارون بن موسى

آثار صدوق

عموما کسانی که حالات صدوق را نوشته اند، می گویند وی سیصد کتاب در فقه، حدیث، تفسیر، رجال و کلام نوشته بود. اما هیچ کس اسامی آنها را در حالات وی یاد نکرده مگر عده معدودی از آنها را تنها. در رجال نجاشی حدود دویست کتاب نام می برد اما در تحقیق دویست مؤلف نمی شود، نگارنده آنچه از آثار وی را نام برده اند در این مقدمه می نگارم، چون بهترین معرفی برای شخصیت دانایان همانا آثار ایشان است که نماینده معلومات کامل یا ناقص صاحب آثار را می رساند: گمان می کنم این سیصد کتاب که به وی نسبت داده اند عاری از صحت باشد چه هر گاه صحیح بود چنانکه نام این عده را بردند اسامی آنها را نیز ثبت می کردند.

شاید بیش از آنچه نوشته اند آثاری نداشته. مثلاً می نگارند که علی بن بابویه دویست کتاب نگاشته، هر گاه صحت داشت چرا از آن همه آثار تنها چند کتاب را نام برده اند؟.

۱ کتاب التوحید ۲ کتاب النبوه ۳ کتاب اثبات الوصیه لعلی ۴ کتاب اثبات خلافه ۵ کتاب

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۷

اثبات النص علیه ۶ کتاب اثبات النص علی الأئمه ۷ کتاب المرفه فی فضل النبی و علی و الحسن و الحسین ۸ کتاب مدینه العلم
۹ کتاب المقنع در فقه ۱۰ کتاب العوض عن المجالس ۱۱ کتاب علل الشرائع ۱۲ کتاب ثواب الاعمال ۱۳ کتاب عقاب الاعمال
۱۴ کتاب الاوائل ۱۵ کتاب الآواخر ۱۶ کتاب الاوامر ۱۷ کتاب المناهی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ الرساله
الاولی فی الغیبه ۲۱ الرساله الثانيه ۲۲ الرساله الثالثه ۲۳ کتاب فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المیاه ۲۵ کتاب السؤال ۲۶ کتاب
الوضوء

٢٧ كتاب التميم ٢٨ كتاب الاغسال ٢٩ كتاب الحيض. و النفاس ٣٠ كتاب نوادر الوضوء ٣١ كتاب فضائل الصلاه ٣٢ كتاب فرائض الصلاه ٣٣ كتاب فضل المساجد ٣٤ كتاب مواقيت الصلاه ٣٥ كتاب فقه الطهاره ٣٦ كتاب الجمعه و الجماعه ٣٧ كتاب السهو ٣٨- كتاب الصلوات سوى الخمس ٣٩ كتاب نوادر الصلاه ٤٠ كتاب الزكاه ٤١ كتاب الخمس ٤٢ كتاب كتاب حق الحداد ٤٣ كتاب الجزيه ٤٤ كتاب فضل المعروف ٤٥ كتاب فضل الصدقه ٤٦ كتاب الصوم ٤٧ كتاب الفطره ٤٨ كتاب الاعتكاف ٤٩ كتاب جامع الحج ٥٠ كتاب جامع علل الحج ٥١ كتاب جامع نوادر الحج ٥٢ كتاب زيارات قبور الائمة ٥٣ كتاب النكاح ٥٤ كتاب الوصايا ٥٥ كتاب الوقف ٥٦ كتاب الصدقه و النحل و الهبه ٥٧ كتاب السكنى و العمرى ٥٨ كتاب الحدود ٥٩ كتاب الديات ٦٠ كتاب المعائش و المكاسب ٦١ كتاب التجارات ٦٢ كتاب العتق و التدبير و المكاتبه ٦٣ كتاب القضاء و الاحكام ٦٤ كتاب اللقاء و السلام ٦٥ كتاب صفات الشيعه ٦٦ كتاب اللعان ٦٧ كتاب الاستسقاء ٦٨ كتاب فى زياره موسى و محمد ٦٩ كتاب جامع زياره الرضا ٧٠- كتاب تحريم الفقاع ٧١ كتاب المتعه ٧٢ كتاب الرجعه ٧٣ كتاب الشعر ٧٤ كتاب معانى الاخبار ٧٥ كتاب السلطان ٧٦ كتاب مصادقه الاخوان ٧٧ كتاب فضائل جعفر الطيار ٧٨ كتاب فضائل - العلويه ٧٩ كتاب الملاهى ٨٠ كتاب السفر ٨١ كتاب فى عبد المطلب و عبد الله و أبى طالب ٨٢- كتاب فى زيد بن على ٨٣ كتاب الفوائد ٨٤ كتاب الابانه ٨٥ كتاب الهدايه ٨٦ كتاب الضيافه ٨٧ كتاب التأريخ ٨٨ كتاب علامات آخر الزمان ٨٩ كتاب فضل

الحسن و الحسين ٩٠ كتاب فى شهر رمضان ٩١ جواب رساله وردت فى شهر رمضان ٩٢ كتاب المصاييح ٩٣ كتاب المصباح-
الاول ذكر من روى عن النبى من الرجال ٩٤ كتاب المصباح الثانى ذكر من روى عن النبى من النساء ٩٥ كتاب المصباح الثالث
ذكر من روى عن على ٩٦ كتاب المصباح الرابع ذكر من روى عن فاطمه ٩٧ كتاب المصباح الخامس ذكر من روى عن ابى
محمد الحسن بن على ٩٨ كتاب المصباح السابع ذكر من روى عن على بن الحسين ٩٩ كتاب المصباح الثامن ذكر من روى عن
ابى جعفر محمد بن على

الخصال / ترجمه مدرس گيلانى، مقدمه ج ١، ص: ١٨

١٠٠ كتاب المصباح التاسع ذكر من روى عن أبى عبد الله الصادق ١٠١ كتاب المصباح العاشر ذكر من روى عن موسى بن
جعفر ١٠٢ كتاب المصباح الحادى عشر ذكر من روى عن أبى الحسن الرضا ١٠٣ كتاب المصباح الثانى عشر ذكر من روى عن
ابى جعفر الثانى ١٠٤ كتاب المصباح الثالث عشر ذكر من روى عن أبى الحسن على بن محمد ١٠٥ كتاب المصباح الرابع عشر
ذكر من روى عن أبى محمد الحسن بن على ١٠٦ كتاب المصباح الخامس عشر ذكر الرجال الذين خرجت اليهم التوقيعات ١٠٧
كتاب المواعظ ١٠٨ كتاب الرجال المختار بن من أصحاب النبى ١٠٩ كتاب زهد النبى ١١٠ كتاب زهد على ١١١ كتاب زهد
فاطمه ١١٢ كتاب زهد الحسن ١١٣ كتاب زهد الحسين ١١٤- كتاب زهد على بن الحسين ١١٥ كتاب زهد أبى جعفر ١١٦
كتاب زهد الصادق ١١٧ كتاب زهد أبى ابراهيم ١١٨ كتاب زهد الرضا ١١٩ كتاب زهد أبى جعفر الثانى ١٢٠ كتاب زهد أبى
الحسن على بن

محمد ١٢١ كتاب زهد أبي محمد الحسن بن علي ١٢٢ كتاب اوصاف النبي ١٢٣ كتاب دلائل الائمه و معجزاتهم ١٢٤ كتاب
الروضه ١٢٥ كتاب نواذر الفضائل ١٢٦ كتاب المحافل ١٢٧ كتاب امتحان المجالس ١٢٨ كتاب غريب حديث النبي و علي ١٢٩
كتاب الخصال ١٢٠ كتاب مختصر تفسير القرآن ١٣١ كتاب أخبار سلمان و زهده و فضائله ١٣٢ كتاب أخبار أبي ذر و فضائله
١٣٣ كتاب التقيه حذو النعل و بالنعل ١٣٤ كتاب نواذر الطب ١٣٥ كتاب جوابات مسائل الوارده عليه من واسط ١٢٦ كتاب
الطوائف ١٣٧ كتاب جوابات مسائل الوارده من قزوين ١٣٨ كتاب جوابات مسائل وردت من مصر ١٣٩ كتاب جوابات مسائل
وردت من البصره ١٤٠ كتاب جوابات مسائل وردت من الكوفه ١٤١ كتاب جواب مسأله وردت عليه من المدائن في الطلاق
١٤٢ كتاب العلل غير مبوب ١٤٣ كتاب فيه ذكر من لقبه من أصحاب الحديث و عن كل واحد منهم حديث ذكر المجلس الذي
جرى له بين يدي ركن الدوله ١٤٤ كتاب ذكر مجلس آخر ١٤٥ كتاب ذكر مجلس ثالث ١٤٦ كتاب ذكر مجلس رابع ١٤٧
كتاب ذكر مجلس خامس ١٤٨ كتاب الحذاو الخف ١٤٩ كتاب الخاتم ١٥٠- كتاب علل الوضوء ١٥١ كتاب الشورى ١٥٢
كتاب اللباس ١٥٣ كتاب المسائل ١٥٤ كتاب الخطاب ١٥٥ كتاب فضل العلم ١٥٦ كتاب الموالاة ١٥٧ كتاب مسائل الوضوء
١٥٨ كتاب مسائل الصلاه ١٥٩ كتاب مسائل الزكاه ١٦٠ كتاب مسائل الخمس ١٦١ كتاب مسائل الوصايا ١٦٢ كتاب مسائل
الموارث ١٦٣ كتاب مسائل الوقف ١٦٤ كتاب مسائل النكاح ثلاثه عشر كتابا ١٦٥ كتاب مسائل - الحج ١٦٦ كتاب مسائل
العقيقه ١٦٧ كتاب مسائل رضاع ١٦٨ كتاب مسائل الطلاق ١٦٩ كتاب

مسائل الديات ۱۷۰ کتاب مسائل الحدود ۱۷۱ کتاب ابطال الغلو و التقصير ۱۷۲ کتاب السر المكتوم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۹

الى الوقت المعلوم ۱۷۳ کتاب المختار بن أبى عبيده ۱۷۴ کتاب الناسخ و المنسوخ ۱۷۵ کتاب جواب مسأله نيسابور ۱۷۶ کتاب رسالته الى أبى محمد الفارسی فى شهر رمضان ۱۸۷ کتاب ثان الى أهل بغداد فى معنى شهر رمضان ۱۷۸ کتاب ابطال الاختيارات و اثبات النص ۱۷۹ کتاب المعرفه بالرجال البرقى ۱۸۰ کتاب مولد على ۱۸۱ کتاب مصباح المصلی ۱۸۲ کتاب مولد فاطمه ۱۸۳- کتاب الجمل ۱۸۴ کتاب تفسير القرآن ۱۸۵ کتاب جامع اخبار عبد العظيم بن الحسنى ۱۸۶ کتاب تفسير قصيده فى اهل البيت.

آراء صدوق

از جمله اعتراضاتی که بر صدوق کرده اند یکی مسأله شفاعت است. چنانکه از مطاوی عبارت خصال استفاده می شود. شفاعت یکی از مسائل دینی ست و شاید تا اندازه یی از مسلمات اسلام باشد. ليک سخن در چگونگی آن در میان فرقه های اسلام گوناگون است، أشاعره و جعفریه از برای پیامبر اکرم در اسقاط عقاب گناهکاران اثبات شفاعت کرده اند. ليک معتزله یا عدلیه گویند: شفاعت پیامبر در اسقاط عقاب تأثیری ندارد بلکه در رسانیدن پاداش به ثوابکاران مؤثر است. خلاصه با شفاعت پیامبر گناهکار عفو نمی شود اما ثوابکار به شفاعت او بر مرتبه وی خواهد افزود.

در قرآن کریم آیاتی هست که صریحا شفاعت را رد می کند چنانکه گفته: «کافران منتظر عاقبت آیات خدا می گردند تا بنگرند آنچه خدا در قرآن از پاداش و کیفر امیدواری داده واقع می شود یا نه؟. سرانجام کار آشکار می شود. یعنی روز قیامت. کسانی که قبلا آنرا فراموش کرده بودند می گویند: پیامبران خدای ما بر حق بودند.

آیا کسی هست که برای ما شفاعت و میانجی گری کند؟ یا دوباره به جهان باز گردانده شویم تا کارهایی غیر از آنچه کرده بودیم به جای آوریم؟ چنین کسان خود را دچار زیانکاری کرده اند. و بتهای ایشان نیز که شرکت با خدا را به آنان افترا زده بودند، از ایشان گم شده اند.

و نیز در قرآن گفته: در دوزخ مشرکان به بتهای خود می گویند: سوگند به خدا در مساوی گرفتن شما با پروردگار جهان جز در گمراهی آشکاری نبودیم ما را گناهکاران گمراه کردند.

در حالی که برای ما میانجی گری و دوست دلسوزی نیست. ما روز رستاخیز را باور نمی کردیم تا آنکه مرگ ما را فرو گرفت. هرگاه فرشتگان و پیامبران و نیکوان در قیامت برای ایشان میانجی گری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۰

کنند البته شفاعت آنان سودی نمی دهد.

ای پیامبر با قرآن کسانی را که از حشر به سوی خدا می ترسند برسان و چون برای ایشان جزا و یاری و شفیع می خواهی بود. واده کسانی را که دین خود را بازیچه ساخته بودند و به زندگی جهان فریب خورده بودند. تو با قرآن برای ایشان یادآوری کن تا کسی به سبب گناه های خود نابود نگردد. زیرا برای او جز خدا یاری و شفیع نخواهد بود. روزی که قیامت می شود گناهکاران خاموش و ناامید هستند و برای آنان از شریکانی که به خدا نسبت داده بودند شفیعانی پیدا نمی شود. به ایشان کافر گردند. آیا جز خدا برای خود شفیعانی ساختند؟ به ایشان بگوی از آنان چیزی برای شما ساخته نیست. زیرا آنها خردمند نیستند. پس چگونه میانجی گری کنند؟ شفاعت ویژه خدایست که دارای آسمانها و زمین است.

و همه به سوی او می گرایند.

پرهیزید از روزی که کسی برای کسی نمی تواند چیزی بپردازد و از او فدایی پذیرفته نخواهد شد و برای او میانجی گری سودی ندارد. به ایشان یاری نخواهد کرد. ای کسانی که به خدا گرویدید از آنچه بر شما روزی کرده ایم پیش از آنکه روزی که در آن فروش و یاری و میانجی گری آنها چیزی از من دور نسازد و نتواند مرا رهایی دهد؟. چه اندازه فرشتگان که در آسمانها هستند در حالی که میانجی گری ایشان چیزی را دور نسازد. تمام این آیات ثابت می کند که شفاعت کسی نزد خدا پذیرفته نیست. هرچند آیات دیگر است که شفاعت را به شرط رضایت خدا می رساند.

دیگر اثبات علم غیب است برای پیشوایان در صورتی که خدا برای پیامبران خود آنرا مسلم نداشته. چنانکه قرآن کریم گفته: دانش پنج چیز را خدا اختصاص به خود داده. خداست که می داند روز قیامت کی واقع می شود؟ می داند که آسمان کی می بارد؟ و می داند کی در ارحام مادران چیست؟. و کسی جز خدا نداند فردا چه خواهد کرد؟ و کسی جز خدا نداند در کدام زمین درگذرد؟. برخی از مردمان مدینه بر نفاق ثابت اند تو ایشان را نمی شناسی ما که خدا هستیم می شناسیم، و نیز گفته: تو ای پیامبر نمی دانی که علین و سحین چیست؟. و نیز گفته: ای پیامبر به ایشان بگوی: من نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد؟، من فقط پیرو وحی خدا هستم. و نیز گفته: به شما از دانش چیز اندکی داده شده. شأن نزول این آیه آن بود که از پیامبر پرسیدند، او جواب را مؤکول به رسیدن وحی کرد هرگاه

داشت فوراً پاسخ می داد. ناگزیر اثبات علم غیب تنها برای خداست و هر کس جز این گوید از دین اسلام و قرآن فهمی بیگانه است. و علی بن ابی طالب (ع) نیز در نهج البلاغه در خطبه ۱۲۸ گفته: این پنج چیز را که خدا در قرآن گفته بود نه پیامبر می داند و نه وصی او.

و نیز از پیشوایان رسیده که هر چه از ما برای شما نقل کنند که برخلاف صریح قرآن کریم باشد آن از ما نیست و آنرا به دیوار بکوبید ناچار به دستور و فرمان همان پیشوایان باید این گونه اخبار و احادیثی که برخلاف صریح قرآن است به عرض جدار کوبید. و اضافه بر اینها این گونه اخبار دلالت بر غلو می کند و غلو برخلاف مصلحت دین خداست. در قرآن گفته: یا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ. ای اهل کتاب در حق پیامبر خود عیسی (ع) تجاوز از حد مکنید. و نیز گفته:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ. کافران اخبار و رهبانان خود را به جای خدا گرفتند و این کار از ایشان شایسته نیست.

جواب از این اشکالات آن است که صدوق در این کتاب خصال یا کتابهای دیگر خود هیچ گاه اظهار اعتقاد به این اخبار نکرده بلکه آنها را برای پژوهندگان روایت کرده و میزان و ملائک صحت و سقم آنها را به عهده خواننده دانا به اقسام احادیث نهاده. حال کسی برخلاف مقاصد او می فهمد تقصیر از او نیست. ممکن است کسی بگوید: چرا این گونه اخبار را که دلالت برخلاف ظاهر آیات قرآن

دارد نقل کرد تا سبب انحراف افکار گردد. جواب آن است که هرگاه بنا شود بر صدوق در این گونه موارد اشکال کرد اول بر قرآن کریم باید اشکال کرد که آیاتی در آن است که سبب گمراهی برخی شده و ایشان را معتقد به تجسم خدا گردانیده و نیز ممکن است کسی بگوید چرا خدا در قرآن خود چنین گفته است؟ جواب آن است که قرآن به سبک و شیوه عرب تکلم کرده است و در بیانات عرب چنین بیانات مستعار و مجاز بسیار است، هرگاه چنین نمی گفت مردمان عرب قرآن را به سبک لسان عرب نمی شمردند و زیر بار بیانات آن نمی رفتند.

و نیز از غرائب فتاوی صدوق یکی آن است که هرگاه کسی دستار بر سر نهد جائز نیست که بی تحت الحنک نماز گزارد، و نیز اول وقت نماز شام را استتار قرص تنها دانسته و این مذهب شیخ طوسی نیز هست که در کتاب مبسوط نقل کرده و نیز صدوق قنوت را در نماز پنج گانه واجب می داند و به ترک آن نماز را تباه می داند اما ابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب می داند، و نیز از جمله فتاوی صدوق اینست که صلوات را جزء تشهد نمی داند و در کتاب

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۲

من لا یحضره الفقیه دعاء تشهد و صورت آنرا بی صلوات نوشته، و نیز سهو را بر پیامبر و پیشوا جائز می داند و آنرا (انساء الرحمان) نام نهاده و ظاهرا سید نعمه الله جزائری را نیز همین مذهب است و صدوق گفته است: که استاد محمد بن الولید را نیز همین مذهب بود و الله اعلم.

خاندان بابویه قمی

دودمان بابویه

در ایران افراد بسیاری بودند که اکثر در عداد فقهاء و محدثین اند یکی از این دودمان بنام منتجب الدین رساله یی در حالات این خانواده نگاشته که خلاصه آن از این قرار است:

۱- ابو الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه پدر شیخ صدوق که از فقهاء و محدثین بود، میلادش حدود ۲۶۰ ه و مرگش در ۲۲۹ ه و گورش در قم است.

۲- أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق مولود به ۳۰۵ ه و متوفی به ۳۸۱ ه که مفصلا در این مقدمه بیان شد.

۳- حسن بن علی بن الحسین بن بابویه که در شمار زهاد و عباد بود و از فقه بی بهره.

۴- أبو عبد الله حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه که در عداد فقهاء بود.

۵- محمد بن موسی بن بابویه عم علی بن بابویه، چیزی از حالاتش در دست نیست.

۶- الحسین بن الحسن بن موسی بن بابویه، گویند در شمار فقهای روزگار خود بود.

۷- الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن بابویه ثقة الدین در شما دانایان بود.

۸- الحسین بن الحسن بن الحسین بن بابویه قمی گفته اند فضلاء بود.

۹- عبد الله بن ثقه الدین الحسن بن الحسین بن بابویه قمی از سلار بن عبد الله روایت می کند.

۱۰- أبو المفاخر هبه الدین ثقه الدین الحسن بن الحسین بن بابویه. منتجب الدین وی را در عداد و علماء گفته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۳

۱۱- أبو المعالی سعد بن ثقه الدین الحسن بن الحسین بن بابویه گویند از فضلاء بود.

۱۲- أبو جعفر محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن

الحسین بن موسی بن بابویه. طبری از وی در کتاب بشاره المصطفی روایت می کند.

۱۳- أبو ابراهیم اسماعیل از خاندان آل بویه بود.

۱۴- أبو طالب اسحاق برادر اسماعیل که از فرزندان محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه بوده اند.

۱۵- نجم الدین علی بن محمد الحسن بن الحسین بن بابویه قمی ابو الحسن در عداد فقهاء بود.

۱۶- بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه. از شاگردان شمس-الاسلام الحسن بن الحسین بن بابویه بود.

۱۷- شیرزاد بن محمد بن بابویه: منتجب الدین او را از دانایان گفته.

۱۸- علی بن محمد بن حیدر بن بابویه، از ابن علی طوسی روایت می کند.

۱۹- موفق أبو القاسم عبید الله بن الحسن بن بابویه قمی ساکن ری بود، بر پدر خود شمس الاسلام حسکا بن بابویه تفقه کرده بود.

۲۰- منتجب الدین أبو الحسن علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن الحسین بن علی بن بابویه مؤلف کتاب فهرست در مشائخ معاصر طوسی متوفی ۵۸۵ هـ

۲۱- قطب الدین محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه رازی بویه از شاگردان علامه حلی بود، گفته اند از همین دودمان بود:

نگارنده در ایام تحصیل سلاسل اجازاتی از مشائخ خود گرفته بود از جمله سلسله سند احادیث که به شیخ صدوق می رسد. خواستم برای تیمن آنرا در این ترجمه نقل کنم ان شاء الله و هی هذه.

بنام خدا- مرتضی گیلانی در سال (۱۳۶۱ هجری) روایت کرد از استاد خود شیخ- ابراهیم بن اسماعیل مدرس اشکوری گذشته به سال (۱۳۶۲ هجری) و او از استاد خود شیخ- شعبان گیلانی گذشته به سال (۱۳۴۸ هـ) و او از استاد خود

(۱۳۱۲ ه) و او از استاد خود شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی مؤلف جواهر الکلام گذشته به سال (۱۴۶۶ ه) و او از استاد خود شیخ جعفر نجفی مؤلف کاشف الغطاء گذشته به سال (۱۲۲۸ ه) و او از استاد خود شیخ محمد باقر وحید بهبهانی گذشته به سال (۱۲۰۶ ه) و او از پدر خود شیخ محمد اکمل بهبهانی گذشته حدود سال (۱۱۵۰ ه) و او از استاد خود شیخ جمال الدین خوانساری گذشته به سال (۱۱۲۱ هجری) و او از استاد خود شیخ محمد باقر مجلسی اصفهانی گذشته به سال (۱۱۱۱ ه) و او از پدر خود شیخ محمد تقی مجلسی اصفهانی گذشته به سال (۱۰۷۰ ه) و او از استاد خود شیخ بهاء الدین محمد عاملی گذشته به سال (۱۰۳۱ ه) و او از پدر خود شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی گذشته به سال (۹۸۴ ه) و او از استاد خود شیخ زین الدین عاملی مشهور به شهید ثانی گذشته به سال (۹۶۶ ه) و او از استاد خود شیخ علی بن عبد العالی میسی گذشته به سال (۹۳۳ ه) و او از استاد خود شیخ محمد بن داؤود بن المؤذن گذشته به سال (حدود ۹۸۰ ه) و او از پدر خود شیخ شمس الدین محمد عاملی مشهور به شهید اول گذشته به سال (۷۸۶ ه) و او از استاد خود شیخ فخر الدین محمد حلی گذشته به سال (۷۷۱ ه) و او از پدر خود شیخ - جمال الدین حلی مشهور به علامه گذشته به سال (۷۲۶ ه) و

او از استاد خود شیخ ابی القاسم جعفر بن سعید حلی گذشته به سال (۶۷۶هـ) و او از استاد خود سید شمس الدین فخار بن معد- موسوی گذشته به سال (۶۳۰هـ) و او از استاد خود شیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل قمی گذشته به سال (۵۸۰هـ) و او از استاد خود شیخ ابی جعفر محمد بن ابی القاسم طبری گذشته به سال (۵۴۰هـ) و او از استاد خود شیخ ابی علی خراسانی گذشته به سال (۴۹۵هـ) و او از پدر خود شیخ محمد بن حسن طوسی گذشته به سال (۴۶۵هـ) و او از استاد خود شیخ مفید محمد بغدادی گذشته به سال (۴۱۳هـ) و او از استاد خود شیخ صدوق قمی گذشته به سال (۳۸۱هـ) و او از پدر خود شیخ علی بن بابویه قمی گذشته به سال (۳۲۹هـ) و او از استاد خود شیخ سعد بن عبد الله الاشعری گذشته به سال (۳۰۰هـ) و او از استاد خود شیخ أحمد بن محمد بن عیسی گذشته به سال (۲۵۰هـ) و او از استاد خود عباس بن معروف گذشته به سال (۲۱۰هـ) و او از ابی همام اسماعیل بن همام گذشته به سال (۲۰۰هـ) و او از محمد بن سعید بن غزوان گذشته به سال (۱۹۶هـ) و او از سکونی اسماعیل بن ابی زیاد مسلم گذشته به سال (۱۹۰هـ) و او از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۵

أبی عبد الله جعفر بن محمد گذشته به سال (۱۴۸هـ) و او از پدر خود محمد بن علی گذشته به سال

(۱۱۴ هـ) و او از پدر خود علی بن الحسین گذشته به سال (۹۵ هـ) و او از پدر خود حسین بن علی گذشته به سال (۶۱ هـ) و او از پدر خود علی بن ابی طالب گذشته به سال (۴۱ هـ) و او از پیامبر اکرم اسلام محمد بن عبد الله خاتم النبیین (ص) گذشته به سال (۱۱ هـ) که گفت: «دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید: فرمان روا. دانا. توانگر. به فرمان روا گوید: ای آنکه خدای ترا فرمان روایی داد و داد نکردی پس او را فرو برد چنانکه پرنده دانه کنجد را. به دانا گوید: ای که نزد مردمان خودستایی می کردی و به سرکشی با خدا نبرد می کردی پس او را نیز فرو خورد.

آنگاه به توانگر گوید: ای که خدا به تو از جهان فراخی داد هر گاه کسی از تو اندکی به نام وام خواستی ندادی و تنگ چشمی کردی او را نیز فرو برد».

یادداشت - مدارک و مأخذ نگارنده در این کتاب خصال همان کتابهای چاپی مشهور است با تصحیح و استدراک خود، امید است مورد قبول واقع گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۶

فهرست مجلد یکم

عنوان صفحه

باب منشهای یگانه ۳

رها دادن منشی موجود به منشی معدوم ۴

ستم سوار به پیاده ۴

منشی از دین دوستی ۴

منشی به جای پنج منش ۵

منشی به جای منشی ۵

منشی نجات بخش ۵

منشی که بهترین کارهای دین است ۵

منش بردباری با دانش ۶

منشی که در آن بزرگی جهان و جاویدان است ۶

داناترین مردم منشی با منشی را جمع کند ۶

نیکبختی حقیقتی ست و بدبختی حقیقتی ۶

مردم به منشی پاداش یا کیفر داده می شوند ۶

منشی که بهترین جهاد است ۶

دشوارترین چیزها منشی ست ۷

بزرگواری گرونده

به خدا در منشی ست ۷

منشی که کلید هر بدیست ۸

منشی از داد گریست ۸

منشی که دارنده آن خشنود است ۸

کمترین حق مؤمن بر مؤمن منشی ست ۸

نزدیکی به خدا منشی ست ۸

خدا بندگان خود را به منشی آزمایش کرده ۸

منشی نتیجه نیکو کاریست ۸

منشی که اعتقاد بنده را به خدا ثابت می دارد ۹

منشی که سنگینی را از انسان دور می کند ۹

نیکی که سرآمد همه نیکی هاست ۹

منشی که دارنده آن تهی دست نگردد ۹

منشی که از جوانمردی خانواده پیامبر است ۹

منشی از جوانمردیست

منشی برای مرد بزرگوار بد است ۱۰

خدا منشی را می پسندد ۱۰

کسی که منشی داشته سپاس نعمت نکند ۱۰

کسی که برای منشی خشمناک نگردد ۱۰

منشی که از فروتنی ست ۱۰

منشی که به کفر کشانیده می شود ۱۰

منشی که گذشتگان را نابود کرده است ۱۱

کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی ست ۱۱

خدا به محمد و امتش ارمغانی فرستاده است ۱۱

آنکه خواسته باشد نیکی سرایش افزون گردد ۱۱

نشانه بنده یی را که خدا دوست دارد ۱۲

روز رستخیز عروسی پرهیزگارانست ۱۲

برای منشی مرگ پسندیده نیست ۱۲

منشی که مانند ضد خود است ۱۲

نابکارترین مردمان جهان ۱۲

منشی در جهان نشانه زهد است ۱۳

چیزی شایسته تر از زبان به زندان نیست ۱۳

آرزوی دراز کردار را تباه سازد ۱۳

مرد مسلمان تا خاموش است ۱۳

منشی که خدا بدان در قیامت آسایش دهد ۱۳

منشی که سرمایه خردمند نیست ۱۴

پرهیزگارترین مردمان و پرستارترین ایشان ۱۴

پشیمانی از گناه توبه است ۱۴

آنکه از خواسته بیش از روزی جوید ۱۴

منشی در خور وصیت است ۱۴

منشی انگیزه راندن شود ۱۵

منشی بر جهانیان سنگین است ۱۵

خانواده یی بزرگواری ندارد مگر به منشی ۱۵

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۷

منشی چهار سود دارد ۱۵

خدا چون بنده یی را دوست داشته باشد

منشی که درد بواسیر پدید آورد ۱۶

انگشتی که انگشترین آهن در دست داشته ۱۶

کسی که پیش از درود آغاز به گفتار کند ۱۶

منشی که برخلاف دین است ۱۶

از نمونه های پیامبران کلمه یی ست ۱۶

خدا بنده نیک را در جهان کیفر دهد ۱۷

بر دشمنان نعمتها شکبیا باش ۱۷

پیامبر و علی از درختی آفریده شده اند ۱۷

منشی سپاس هر نعمتی ست ۱۷

دین همان مهرزیست ۱۷

دست دادن مؤمن به مؤمن سبب ریزش گناه است ۱۸

منشی که دلها را زنده گرداند ۱۸

منشی که کار پیشوایان را زنده می گرداند ۱۸

به از منشی خدا چیزی نیافریده که دیده را روشن کند ۱۸

نه دهم از دین در منشی ست ۱۸

آنکه به قضای خدا خشنود باشد یا دلتنگ ۱۹

منشی که بسیار مهم است ۱۹

منشی که روزیرا افزون می سازد ۱۹

منشی از گناه ها که آمرزیده نگردد ۱۹

منشی که سبب نفاق و تهی دستی ست ۱۹

نخستین پیشکشی که به مؤمن داده می شود ۱۹

بنده بی که نیکی نکرده آمرزیده می شود ۲۰

سر همه گناهان منشی ست ۲۰

زشت است که بی آبرویی به بهشت درآید ۲۰

منشی که سبب آمرزش خدا گردد ۲۰

منشی که نیکی سرایرا افزون گرداند ۲۰

کسی که تندرستی او بر بیماری آشکار باشد ۲۱

منشی که مؤمن از آن روی گردان است ۲۱

هیچ چیز چون منشی ایمان را تباه نمی کند ۲۱

نیکبخت کسی که جانشین خود را بیند ۲۱

مقام مؤمن از کعبه برتر است ۲۱

بسندۀ مؤمن را که دشمنی را در معصیت خدا بیند ۲۲

ارمغان کینه را می زداید ۲۲

خوشا به بنده ساده نما ۲۲

منشی که آدمی را در قیامت تهی دست دارد ۲۲

سرشناسان بهشت گروهی اند ۲۲

پیامبر اجزای وضو را یکبار می ساخت ۲۲

نیکوترین نیکیها منشی ست ۲۳

پیامبر برای منشی دعای خود را ترک کرد ۲۳

بهترین پرستش منشی ست ۲۳

چیزیکه آن بسیار است و کننده اش اندک ۲۳

منشی

نیمه بی از دین است ۲۳

نیکوترین چیزی که به مسلمان داده شده ۲۳

پیامبر و علی از نوری آفریده شده اند ۲۳

سازش بنده در سازش عضوی از تن اوست ۲۴

آدمی به منشی به بهشت درآید ۲۴

هرکه از ده منش خشنود گردد به منشی کار بندد ۲۴

پیامبر نماز خود را به سلامی پایان می داد ۲۴

باب منشهای دو گانه ۲۵

شناسایش خدا به دو منش است ۲۵

پیامبر گفت: دو کار نیک است ۲۶

دو دور افتاده را پذیرایی کنید ۲۶

وضو را چیزی تباه نمی کند مگر حدث ۲۶

دو نعمت بر مردم پوشیده است ۲۷

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۸

دو منش فتنه انگیز است ۲۷

خاموشی و پیاده روی به خانه خدا ۲۷

دو تن امر به معروف می شوند ۲۷

کفر را دو بال است ۲۷

خدا مردم زمین را دو بخش کرد ۲۸

دو دسته از پیروان پیامبر ۲۸

احترام خدایرا دربارہ دو ناتوان نگاهدارید ۲۸

پاداش آنکہ دو دختر داشته باشد ۲۸

دو مرد بوی بهشت را نمی شنوند ۲۸

آنچه دربارہ دو زبان آمده است ۲۹

مردم دو گروه اند ۲۹

مردم دو دستہ اند دانا و دانش آموز ۲۹

دو منش کہ گناہ را زیاد و دل را سخت می کند ۲۹

دو منش رهایی از بیماری خورہ است ۳۰

سرگرمی بہ دو کار بزرگ ۳۰

ہمہ جہان دو کلمہ و دو دوم است ۳۰

مرد فقیہ نشود تا دو منش نداشته باشد ۳۱

در زندگی نیکی برای دو تن است ۳۱

در جہان خیری نیست مگر برای یکی از دو مرد ۳۱

دانش دو دانش است ۳۱

دو منش شگفت انگیز ۳۲

امر بہ نیکی و بازداری از بدی ۳۲

بیشتر بندگی أبو ذر دو منش بود ۳۲

زنی کہ دو شوی داشته باشد ۳۳

دو دشمن کہ برای خدای خود جنگیدند ۳۳

دست باز دو معنی دارد ۳۳

زروسیم دو سنگ مسخ شده اند ۳۴

پناه بردن به خدا از دو منش ۳۴

در شیعه دو منش است ۳۴

روزه دار را دو شادیست ۳۴

آنچه در دو سوداگر راستگوی و دروغگو آمده ۳۵

دو چیز در صبح و عصر خیر می دهند ۳۵

دو خرید و فروش ناشایست است ۳۵

در کالای نیک دو آفرین است ۳۵

به بنده خداپرست دو منش داده اند ۳۶

هر که دو منش داشته باشد او مؤمن است ۳۶

هر که دو منش دارد انسان نیکی ست ۳۶

دو چیز در مطلقه مسترابه ۳۶

در منش است که تهی دستی را از میان می برد ۳۷

تقرب به خدا با دو منش است ۳۷

دو سنت است ۳۷

نیکی نزد دارنده دو منش شایستگی دارد ۳۷

برادران دو گونه اند ۳۷

مردمان دو گروه اند ۳۸

دو فرمانده اند که فرمانده نیستند ۳۸

دو چیز است که نماز را تباه می سازد ۳۸

هیچ گامی نزد خدا از دو گام نیکوتر نیست ۳۹

دو منش که دیو برای نوح یادآور شد ۳۹

دو منش برای مردم ترسناک است ۴۰

از دو منش بازداشته شده ۴۱

دو گونه آب نوح را فرمان برداری نکرد ۴۱

گروش گفتار با کردار است ۴۱

دو گرسنه بی که سیر نگردند ۴۲

دو منش از دوستی ایمان است ۴۲

جوانمردی دو گونه است ۴۲

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۲۹

عنوان صفحه

دو منش نشانه دوستی ست ۴۱

دو منش فزاینده روزیست ۴۳

نهرینه واجب بر عیال میان دو مکروه است ۴۳

دو منش به جای دو منشی ست ۴۳

شرم بر دو گونه است ۴۳

پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند ۴۳

گفتار پیامبر من فرزند دو ذبیح هستم ۴۶

دو چیز برپایند و دو چیز روان اند ۴۸

پاداش کسی که دو حج گزارده است ۴۹

سخن درست در دو حال ۴۹

دو کشتار و دو پیکار است ۴۹

دو منش است که دارنده آن

در آسمان گرامی ست ۴۹

پیامبر را دو انگشترین بود ۵۰

از آشکار شدن ده نشانه قیامت پدید آید ۵۰

صدقه دادن به دودمان هاشم روا نباشد ۵۰

دو منش پستی آورد ۵۰

دو گناهی که یکی از دیگری دشوارتر است ۵۰

شستشوی دندان دو منش دارد ۵۱

خوردن اشنان دو منش دارد ۵۱

خواهشگری پیامبر دو کس را فرا نگیرد ۵۱

دو گونه خلال رگ خوره را به جنبش در آورد ۵۱

دو جهان چون دو کفه ترازوست ۵۲

خدا دو دریا را به یکدیگر آمیخت ۵۳

پیامبر دو چیز در پیروان خود نهاد ۵۳

در قیامت از ثقلین پرسیده می شود ۵۴

برای حسن و حسین دو چشم آویز بود ۵۵

شب و روز دو بار گیرند ۵۵

دو مردند که خدای بهر یک دو پر داده ۵۵

دو چیز مردم را نابود کند ۵۶

گفتار علی درباره دو مرد ۵۶

آزمند از دو منش نومید است ۵۶

دو نمازی که پیامبر آنرا ترک نکرد ۵۷

دو گروه اند که بهره‌ی بی از اسلام ندارد ۵۷

کینه توز با مردان خود را به یکی از دو منش ۵۸

آدمی پیر گردد اما دو چیز از او جوان ماند ۵۸

دو منشی که دو منش بار آورد ۵۸

آدمی دو منش را ناخوش دارد ۵۹

پیامبر دو خاموشی داشت ۵۹

دو منش در مسلمانی فراهم نشود ۵۹

در دل بنده دو منش سازش ندارد ۶۰

رشک شایسته نیست جز دو چیز ۶۰

پیامبر برای دو مهر عقیل را دوست می داشت ۶۰

پیامبر به دو کار شاد شد ۶۰

پیامبر به حسن و حسین هر یک دو منش داد ۶۱

بیداری پس از نماز خفتن سزاوار نیست ۶۱

بیشتر مردم بدو چیز به دوزخ روند ۶۱

خدا دو بیم و دو آرامش را برای بنده فراهم نکند ۶۱

اصلاح اول این امت بدو منش است ۶۲

باب منشهای سگانه ۶۳

خدا

سه کس را بی حساب به بهشت می برد ۶۳

خدا از مؤمن سه چیز را شمار نمی کشد ۶۳

هرکس سه منش با یکی از سه منش را داشته باشد ۶۴

سه تن در قیامت به خدا نزدیک تراند ۶۴

سه چیز نشانه برآمدن دعاست ۶۴

مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پیدا شود ۶۵

سه منش در گرونده نیست ۶۵

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۰

پیامبر از خدا سه چیز خواست ۶۵

سه چیز پایه را بلند گرداند ۶۸

هرکه سه منش داشته باشد حور ستاند ۶۷

سه کس اند که ترا ستم رسانند ۶۸

سه کس حق خود را از سه کس نستانند ۶۸

بنده میان سه منش است ۶۸

سه کس درخور آمرزش اند ۶۸

خدا سه کس را دشمن دارد ۶۹

سه جای دروغ نیکوست ۶۹

چیزی به سه چیز است ۶۹

سه چیز نشانه پیرست ۶۹

سه منش ویژه پیامبران است ۶۹

خدا سه منش را دشمن دارد ۷۰

پیشکش سه گونه است ۷۰

سه منش است که پیامبر از آن تهی نیست ۷۰

ریشه های کفر سه چیز است ۷۱

وام بر سه گونه است ۷۱

دستور خواستن برای درآمدن سه بار است ۷۱

به سه کس سلام پسندیده نیست ۷۲

بهترین مردمان سه کس اند ۷۲

سه منش است که یکی نماینده توانگریست ۷۲

سه چیز روش پیامبران مرسل است ۷۲

سه چیز دیده را روشن می کند ۷۲

منشهای نیکو سه است ۷۳

پیامبر سه کس را نفرین کرده است ۷۳

سه کس در بهشت به پایین روند ۷۳

از سه کس تکلیف برداشته شده ۷۳

سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کردند ۷۵

در نیکی به برادران سه منش است ۷۶

ریستن در سه جا نهی شده ۷۷

برابر شدن با آفتاب سه بدی دارد ۷۷

اسرافگر سه نشانه دارد ۷۷

هر دیده یی در قیامت گریانست جز سه

همه نیکیها در سه منش است ۷۸

سه تن که بر چهارپایی سوار شوند ۷۸

حق مسافر بیمار بر یارانش سه روز است ۷۸

در پافزار سیاه سه منش است ۷۸

سه منش را از کلاغ بیاموزید ۷۹

سه چیز با سه چیز باید ۷۹

شوخی در سه چیز است ۷۹

کسانی که هرچه یاد کنند فراموش کردند سه گروه اند ۷۹

سه کس در پناه خدایند ۷۹

آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده ۸۰

از کنکاش سه کس خودداری شده ۸۰

خرد سه پاره است ۸۰

آدم از سه منش یکی را برگزید ۸۱

خرد مرد از سه چیز دانسته می شود ۸۱

شیعه سه گروه اند ۸۱

شیعه به سه چیز آزمایش گردد ۸۱

دارنده سه منش ایمانش کامل است ۸۳

سه کس اند که در قیامت خدا بدیشان سخن نگوید ۸۴

بیمناک ترین جا برای مردم سه جاست ۸۵

سه کس یاوران ستمکارند ۸۵

سخن چین کشنده سه تن است ۸۵

گرونده به خدا سه جای دارد ۸۵

روزهای خدا سه است ۸۶

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۱

سه کس در قیامت شکنجه شوند ۸۶

سه منش تکبر را دور کند ۸۶

هر که سه منش در او باشد می تواند امر کند ۸۶

سه تیره پاک گوهر نباشند ۸۷

در عیب مرد سه منش کافی ست ۸۷

سه منش سبب دوست نداشتن دودمان است ۸۷

دوست ترین کارها نزد خدا سه چیز است ۸۷

دوزخ با سه کس سخن گوید ۸۸

سه چیز کمر شکن است ۸۸

خدا به سه نعمت بر بندگان منت نهاده ۸۸

شب زنده داری برای سه چیز است ۸۹

هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود ۸۹

همه راه دین در سه چیز است ۸۹

مسلمان سه دوست دارد ۹۰

خدا برای علی سه کلمه وحی کرد ۹۱

مردان سه گروه اند ۹۱

شایسته پیشوایی سه منش دارد ۹۲

کسی که سه بار حج

گزارده باشد ۹۳

پاداش آنکه سه مؤمن را حج رساند ۹۳

در جامه یوسف سه نشان بود ۹۴

ستمکاری سه گونه است ۹۴

زناشویی از سه راه حلال می گردد ۹۴

سه تن از امت رهایی نیابند ۹۴

دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه ساعت است ۹۵

فرزند آدم از این سه کار بزرگتر انجام نداده ۹۵

مرد کوچ نکند جز برای سه کار ۹۵

جامه خواب سه گونه است ۹۶

نشانه های سگانه ۹۶

خدا در سه حال کار بنده را به پایان رساند ۹۷

مردم سه گروه اند ۹۸

سه منش است که بهانه یی در آنها نیست ۹۸

سه منش است که دارنده آن نمیرد تا بدانها گرفتار گردد ۹۹

مسلمان به سه چیز کامل گردد ۹۹

سفارشهای سگانه پیامبر به علی ۱۰۰

سه کس را دعا به لفظ جمع بکار برند ۱۰۲

آنکه عطسه زند سه بار به وی یر حکم الله گویند ۱۰۱

خدا سه منش را در منافق و فاسق جمع نکند ۱۰۲

سه تن مهمان خدایند و در پناه او ۱۰۲

خیار حیوان تا سه روز است ۱۰۲

در سه چیز نیاز به اجازه خدا نیست ۱۰۲

خدا مؤمنی را به سخت تر از سه منش دچار نکرده ۱۰۳

خدا مردم را برای سه دسته شکنجه نکند ۱۰۳

سه تن نفرین شده اند ۱۰۳

نامه نگاری فرزندگان ۱۰۴

سه منش از خوی مؤمن نیست ۱۰۴

زیان بین سه عوض دارد ۱۰۳

در بهشت سه گروه هستند ۱۰۵

سه منش در شیعه نیست ۱۰۵

سه منش بر بندگان دشوار است ۱۰۵

دیو به نوح گفت مرا در سه جا یاد آور ۱۰۶

دیو از سه منش از انسان و مانند ۱۰۶

مردم تاب سه چیز را ندارند ۱۰۷

نیکی شایستگی نباید جز به سه چیز ۱۰۷

سه دست در نیکی به کار می رود ۱۰۷

سه منش پسندیده است ۱۰۷

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۲

بخشایشگران

سه تن اند ۱۰۸

پرسش جز از سه جا سزاوار نیست ۱۰۸

خدا بر مردم به سه منش منت نهاده است ۱۰۹

بنده به یکی از سه کار مشرک گردد ۱۰۹

به امت اسلام سه چیز داده شده ۱۰۹

گرفتاری تاب فرسا سه است ۱۱۰

در این پیروان سه چیز نیست ۱۱۰

فرشتگان برای سه چیز در سرایی نیایند ۱۱۰

سه تن در امر به معروف شریک هستند ۱۱۰

خدا به مؤمن سه منش داده است ۱۱۰

از سه تن بر دین باید ترسناک بود ۱۱۱

پرسش دیرنشین از سه چیز ۱۱۲

زمین از سه چیز به خدا نالیده است ۱۱۲

خدا از سه تن نگهبانی نکند ۱۱۳

سه تن در قیامت در سایه عرش خدایند ۱۱۲

سه چیز به خدا گله کنند ۱۱۳

خوانندگان قرآن سه گروه اند ۱۱۳

سه چیز دانسته نشده ۱۱۴

بار بستن نشاید مگر برای سه مسجد ۱۱۴

در ترب سه سود است ۱۱۵

سه چیز زبان ندارد ۱۱۵

پیامبر ضامن سه سرای در بهشت است ۱۱۵

علی به نبرد سه گروه مأمور شد ۱۱۵

آنکه سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است ۱۱۶

خدایرا سه آبروست ۱۱۶

نهاد ایمان سه منش است ۱۱۷

کردار حج بر سه گونه است ۱۱۷

از سه منش نهی شده ۱۱۷

در سه چیز پوشش سیاه مکروه است ۱۱۸

حج گزار باید سه چیز داشته باشد ۱۱۸

مهمانی تا سه روز است ۱۱۸

سه چیز دل مسلمان در آنها کینه روا نمی دارد ۱۱۹

سه چیز حق است ۱۱۹

سه چیز برای پس از مرگ است ۱۱۹

خدا سه گروه را در بهشت جای ندهد ۱۲۰

نخستین پدران سه تن بودند ۱۲۰

به مؤمن سه منش داده شده ۱۲۰

شایسته ترین مردم سه چیز آرزو می کند ۱۲۱

کارها سه گونه است ۱۲۱

دزدان سه تن اند ۲۱۱

فرشتگان سه گروه اند ۱۲۲

پریان سه گروه اند ۱۲۲

پس سه تن نماز گزاردن روا نیست ۱۲۲

سه نخوردنی فربه

همه داوریه‌های مسلمانان بر سه گونه است ۱۲۳

سه چیز با سه چیز همراه است ۱۲۳

سه تن نزد خدا میانجی گری کنند ۱۲۳

نخستین کسانی که قرعه بر ایشان افتاد سه تن اند ۱۲۴

در به سه منش است ۱۲۴

در پیاز سه خاصیت است ۱۲۵

افسون در سه چیز رخنه کند ۱۲۵

سه چیز نشانه بینایی در دین است ۱۲۵

دمیدن در سه چیز بد است ۱۲۵

دارنده سه منش در دوزخ است ۱۵۵

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات
جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ مقدمه ج ۱؛ ص ۳۲

چیز بر غیر حلال چیره گردد ۱۲۶

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۳

آسایش مؤمن در سه چیز است ۱۲۶

خوشی مرد در سه چیز است ۱۲۶

دعای سه تن برآورده گردد ۱۲۶

روزه سالانه از هر ماهی سه روز است ۱۲۷

سرگرمی مرد خدا به سه چیز است ۱۲۷

آنکه سه چیز دارد گویا همه جهانرا بدو داده اند ۱۲۷

پیامبر سه کلنگ در خندق زد ۱۲۸

پسندیده ترین کارها نزد خدا سه چیز است ۱۲۸

بیمناک ترین چیزها سه چیز است ۱۲۸

مؤمن سه کار مکنند ۱۲۹

از سه چیز این امت بیمناک باید بود ۱۲۹

سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود ۱۳۰

امام صادق همیشه به یکی از سه کار مشغول بود ۱۳۰

زیارت کننده امام رضا سه سود برد ۱۳۱

کردارها سه گونه است ۱۳۱

امام باقر سه پند داد ۱۳۲

قائم سه حکم کند که هیچ کس نکرده ۱۳۳

در بیماری سه منش است ۱۳۳

عمر از سه منش به خدا بازگشت ۱۳۴

ابو بکر بر سه چیز اندوه می خورد ۱۳۵

دانایان زمین سه تن اند ۱۳۶

سه تن هیچگاه به وحی کافر نشدند ۱۳۶

پاداش کسی که سه دختر

داشته باشد ۱۳۶

سه چیز در قیامت به خدا گله می کند ۱۳۶

تکلیف از سه تن برداشته شده ۱۳۷

از تنگ چشمی سه منش خیزد ۱۳۷

آغاز کار پیامبر سه چیز بود ۱۳۷

سه منش شخصی را با مسلمانان شریک سازد ۱۳۸

سه چیز است که هر کدام آنها یک ۴۵ از پیامبر است ۱۳۸

گروش سه چیز است ۱۳۸

سه تن به بهشت نروند ۱۳۹

پاداش آنکه سه فرزندش مرده باشند ۱۳۹

پاداش سه چیز ۱۳۹

سن سه برادر ۱۳۹

مردم پس از سه تن خوار شدند ۱۴۰

در پرسش سه اثر است ۱۴۰

بیش از سه روز کناره گیری روا نیست ۱۴۰

سه چیز از خوبی مسلمانان است ۱۴۱

خدا با سه تن سخن نگوید ۱۴۱

راست نهادن سه تن اند ۱۴۱

یاران کوه سه تن بودند ۱۴۲

دوست ترین کارها پیش خدا سه چیز است ۱۴۳

مردم جهان سه گروه اند ۱۴۳

نوری که سه پاره شد ۱۴۵

مردمان خدایرا به سه روی می پرستند ۱۴۵

کسی علی را به مهمانی خواست به سه شرط ۱۴۵

سه چیز که در علی بود ۱۴۶

در بریر آزاده عائشه سه دستور جاری شد ۱۴۶

سه تن بر پیامبر دروغ می بستند ۱۴۷

پیش کشی و راننده بی و سواری نفرین شدند ۱۴۷

سه تن دانسته نشد گناه کدام بزرگتر است ۱۴۷

در براء انصاری سه دستور روان شد ۱۴۸

در صفوان جمحی سه دستور روان شد ۱۴۸

سعد پور معاذ سه مقام داشت ۱۴۹

دانایان سه گروه اند ۱۴۹

هر که با سه کس ستیزد خوار گردد ۱۵۰

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۴

عنوان صفحه

مردمان در قضا و قدر سه گروه اند ۱۵۰

باب منشهای چهارگانه ۱۵۱

پیامبر چهار کس را در قیامت شفاعت می کند ۱۵۱

شکنجه مرد در چهار چیز است ۱۵۱

دعای چهار تن رد نشود ۱۵۲

ثبات دین به چهار تن است ۱۵۲

آنکه در چهار جای سخت گیر نباشد ۱۵۳

خواست مردم در این جهان

چهار است ۱۵۳

شرط مؤمنی چهار چیز است ۱۵۳

علی را چهار انگشتر بود ۱۵۴

چهار سوره پیامبر را شکسته کرد ۱۵۴

پیامبر پس از هجرت چهار عمره گزارد ۱۵۴

پیشوا به چهار چیز شناخته می شود ۱۵۴

پیامبر به چهار چیز بر پیامبران برتری داشت ۱۵۵

نیکوترین یاران سفر چهاراند ۱۵۵

مردم به چهار چیز نومید نگردند ۱۵۵

به چهار چیز گوشه داده شده ۱۵۶

خدا به چهار کس در قیامت ننگرد ۱۵۶

سواران رستخیز چهاراند ۱۵۷

زال بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست ۱۵۸

نیکوترین زنان بهشت چهاراند ۱۵۹

چهار چیز کمرشکن است ۱۵۹

خدای چهار بررسی از جهان کرد ۱۵۹

پیامبر نام علی را در چهار جای با نام خود یافت ۱۶۰

سخنان خانواده پیامبر را جز چهار کس درنیابند ۱۶۰

معاشرت با مردم از سه منش کنار کند ۱۶۱

اشعار دیو و پاسخ شعر آدم ۱۶۲

خدا چهار چیز را در چهار چیز نهفته ۱۶۲

چهار چیز را برای چهار چیز بد مدارید ۱۶۳

علی را چهار بزرگی بود ۱۶۳

معاویه و ابن عباس ۱۶۶

گناه ها چهار گونه است ۱۶۹

پاداش آنکه چهار بار حج گزارده ۱۶۹

زنزاده چهار نشانی دارد ۱۷۰

خدا به موسی چهار سفارش کرد ۱۷۰

علی در نبرد چهار منش داشت ۱۷۱

آنکه از چهار چیز می ترسد ۱۷۱

چهار تنی که برای علی گواهی ندادند ۱۷۲

چهار منش برای جهان است ۱۷۴

چهار کار اندیشه بد است ۱۷۴

چهار چیز از چهار چیز سیرایی ندارد ۱۷۵

چهار چیز است که دارنده آن در نور خداست ۱۷۵

دارنده چهار منش اسلام وی کامل است ۱۷۵

چهار واژه حکمت ۱۷۵

چهار منش به چهار سرای در بهشت ۱۷۵

خدا به دارنده چهار منش سیرایی در بهشت دهد ۱۷۶

هر که از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود ۱۷۶

در قیامت چهار تن مورد توجه خدایند ۱۷۶

چهار منش است که

شیعه بدان گرفتار نگردد ۱۷۷

دارنده چهار منش در پناه خداست ۱۷۷

خدا از چند چیز چهار را برگزید ۱۷۷

چهار چیز اندوه زاست ۱۷۸

چهار منش در پیروان محمد تا قیامت خواهد بود ۱۷۸

دستگاه تن از چهار چیز است ۱۷۸

مایه زندگی آدمی چهار چیز است ۱۷۹

چهار منش است دل را تباه می کند ۱۷۹

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۵

پیامبر تیره را دوست داشتی ۱۸۰

چهار منش دل را می میراند ۱۸۰

زمین از چهار گروه تهی نماند ۱۸۰

به چهار چیز از طب بی نیاز توان شد ۱۸۱

چهار چیز در گرونده نیست ۱۸۱

خدا از مؤمن چهار پیمان گرفته ۱۸۱

مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد ۱۸۱

کیفر چهار چیز زودتر است ۱۸۲

چهار چیز است که هر یکی در سرایی ست ۱۸۲

منشهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است ۱۸۳

نجده خارجی چهار سؤال از ابن عباس کرد ۱۸۶

موی سپید پیری در چهار جای باشد ۱۸۷

مردم چهار گروه اند ۱۸۷

میان حق و باطل چهار انگشت است ۱۸۷

گنج دو یتیم چهار پند بود ۱۸۷

به چهار تن درود مفرستید ۱۸۸

چهار چیز روی را روشنی دهد ۱۸۸

بهترین یاران نزد خدا چهاراند ۱۸۸

آتش بر چهار تن روا نیست ۱۸۸

چهار چیز اندک آنها بسیار است ۱۸۹

به چهار چیز پیش از چهار چیز پیشی گیر ۱۸۹

همه دانش مردمان در چهار چیز است ۱۸۹

برای مردم در چهار چیز حق لازم می شود ۱۸۹

جهاد چهارگونه است ۱۹۰

برای بنده چهار دیده است ۱۹۰

چهار منش از هرچه نیکوتر باشد ۱۹۱

زنان چهار گروه اند ۱۹۱

چهار چیز از رسم پیامبران مرسل است ۱۹۱

چهار تن اند که نمازشان پذیرفته نیست ۱۹۱

چهار گناه که سبب چهار شکنجه گردد ۱۹۲

چهار چیز نشان بدبختی است ۱۹۲

خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه گرد کرد ۱۹۲

از دوستی با

چهار کس منع شده است ۱۹۳

از دانش چهار تن پاداش می برند ۱۹۳

در نرخ چهار چیز خودداری نگردد ۱۹۴

چهار خرده در بنده حق خیار سالانه دارد ۱۹۴

بهترین خواسته چهار چیز است ۱۹۴

چهار نماز است که هرگاه توان گزارد ۱۹۵

داوران چهار گونه اند ۱۹۶

مرد باید هزینه چهار چیز را ببرد ۱۹۶

پیامبرانی که فرمانروا بودند چهار تن اند ۱۹۶

در آفتاب چهار چیز است ۱۹۷

دارو چهار چیز است ۱۹۷

چهار چیز است که مزاج را میانه کند ۱۹۷

تره چهار سود دارد ۱۹۷

نشان فشار خون چهار چیز است ۱۹۸

چهار رود از بهشت است ۱۹۸

از چهار کنیه منع شده ۱۹۸

بهترین نامها و بدترین نامها ۱۹۸

از چهار چیز و از چهار طرف منع شده ۱۹۸

دستور پوشانیدن چهار چیز داده شده ۱۹۹

چهار چیز خوی پیامبران است ۱۹۹

چهار تن نماز را در سفر و حفر باید تمام گزارند ۱۹۹

نماز تمام گزاران در چهار مکان است ۱۹۹

چهار سوره قرآن سجده دارد ۲۰۰

در قیامت از بنده چهار چیز پرسند ۲۰۰

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۶

به پیامبر فرمان رسید چهار تن را دوست بدارد ۲۰۰

نخستین کسانی که بهشت درآیند چهار تن اند ۲۰۱

چهار چیز نشانی منافقی ست ۲۰۱

چهار تن پادشاهی روی زمین یافتند ۲۰۱

از چهار راه حدیث پیامبر به مردمان رسید ۲۰۳

مردمان چهار گروه اند ۲۰۹

خواب چهار گونه است ۲۰۹

دیو چهار بار ناله کرد ۲۰۹

چهار چیز تباہ گردد ۲۱۰

مسلمانان چهار عید دارند ۲۱۰

خدا و ابراهیم خلیل ۲۱۲

هر که در او چهار منش باشد ۲۱۳

باب منشهای پنجگانه ۲۱۴

پنج چیز میزان کردار را سنگین سازد ۲۱۴

خدا به پیامبری پنج دستور داد ۲۱۵

در شانه کردن پنج سود است ۲۱۶

نشانه های مؤمن پنج چیز است ۲۱۶

پنج چیز از پنج تن ناشدنی است ۲۱۶

پنجی که در شمار پنجاه است ۲۱۶

سخنانی که

توبه آدم بدانها پذیرفته شد ۲۱۷

پنج چیز پیسی آورد ۲۱۷

پنج چیز چنانست که گویم ۲۱۷

در هریک از سر و تن پنج منش است ۲۱۷

پیامبر پنج چیز را تا مرگ از دست نداد ۲۱۸

پنج چیز بر مسافر ناخجسته است ۲۱۸

گریه کنندگان پنج تن بودند ۲۱۹

پنج گناه بزرگ است ۲۲۰

پیامبر با پنج شمشیر مبعوث شد ۲۲۱

شرطهای دوستی پنج چیز است ۲۲۳

مؤمن در موجهای پنج نور می غلطد ۲۲۳

ستون های اسلام پنج است ۲۲۴

مکه پنج نام دارد ۲۲۴

خدا در شبانروز پنج نماز واجب کرده ۲۲۴

استهزاء کنندگان پنج تن بودند ۲۲۵

نماز مرده پنج تکبیر دارد ۲۲۷

بیم پنج گونه است ۲۲۷

۵ صفت که خدا و پیامبر آنرا دوست دارند ۲۲۸

خواسته از پنج راه فراهم گردد ۲۲۹

پاداش آنکه پنج بار حج گزارده باشد ۲۲۹

خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد ۲۲۹

خوردن پنج اندام از گوسفند حرام است ۲۳۰

هر که پنج منش نداشته باشد از او سودی نیست ۲۳۰

نماز از پنج چیز اعاده نگردد ۲۳۰

پنج چیز میان بندگان بخش شده ۲۳۱

دیو بر پنج تن راه نیابد ۲۳۱

بازرگان از پنج چیز کناره گیرد ۲۳۱

پنج چیز روزه را تباه سازد ۲۳۱

پنج چیز ویژه علی ست ۲۳۲

پنج گروه سرشت آتشین دارند ۲۳۲

از پنج تن دور شوید ۲۳۲

دانش دارای پنج پایه است ۲۳۲

پنج منش نادر است ۲۳۳

به پنج تن زکات ندهند ۲۳۳

نماز جماعت با کمتر از پنج تن برپای نگردد ۲۳۳

پنج میوه از بهشت است ۲۳۳

پیامبر از پنج چیز نهی کرده است ۲۳۴

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۷

پنج چیز است که مردم از آنها آگاه نیستند ۲۳۴

کمال دین مسلمان از پنج چیز شناخته می شود ۲۳۴

در پنج چیز خمس واجب است ۲۳۵

پنج رودخانه در جهان است ۲۳۵

قربانی گاوی از پنج

به پیامبر پنج چیز داده شده ۲۳۶

خدا پنج چیز به پیامبر داد ۲۳۷

شرم از پنج چیز برای خدا ۲۳۷

خدا شفاعت پیامبر را در پنج تن پذیرفته ۲۳۸

هر که پنج چیز را گردن گیرد ۲۳۸

پیامبر در پنج چیز از علی یاری گرفت ۲۳۸

خرم آنکه در وی پنج منش باشد ۲۳۹

در پیرو جعفر بن محمد پنج منش است ۲۳۹

پنج تن نمی خوابند ۲۳۹

آسیای دوزخ ۵ تن را خرد سازد ۲۳۹

از کشتن پنج جانور نهی شده ۲۴۰

پنج تن ملعون اند ۲۴۰

در جشن قربانی کاری نیکوتر از پنج کار نیست ۲۴۰

آنکه پنج منش ندارد از او بهره یی برده نشود ۲۴۱

در خروس سفید پنج منش است ۲۴۱

پنج تن دعای ایشان برآورده نشود ۲۴۱

بزرگ داشت خدا در پنج جمله ۲۴۲

پیامبران صاحب شریعت پنج تن اند ۲۴۲

پنج تن دفن نمی شوند ۲۴۲

در کوفه پنج مسجد خجسته و پنج مسجد شوم است ۲۴۳

نماز در پنج مسجد از کوفه نهی شده است ۲۴۳

پنج تن در سفر نماز را تمام گزارند ۲۴۳

مرد می تواند پنج جای نامحرم را ببیند ۲۴۳

درهای آسمان پنج زمان باز می شود ۲۴۳

بهشت خواهان پنج تن است ۲۴۳

زن را در پنج حال می توان طلاق داد ۲۴۳

نشانه های پدیداری امام غائب پنج است ۲۴۳

میان پنج زن و شوهر ملاءنه نمی شود ۲۴۵

کلماتی که خدا ابراهیم را با آنها آزمایش کرد ۲۴۸

علی پنج دستور به کارمندان خود داد ۲۵۲

پنج چیز از فطرت است ۲۵۳

برای علی کرامت است ۲۵۳

قاضی در پنج چیز باید ظاهر را رعایت کند ۲۵۴

پیش گیران پنج تن اند ۲۵۴

پنج دستور از عبدالمطلب در اسلام قبول شد ۲۵۵

سور دادن در پنج مورد است ۲۵۵

پیامبر برای علی از خدا پنج چیز خواست ۲۵۶

پنج پند پسندیده ۲۵۷

در روز آدینه پنج چیز است ۲۵۷

پنج گروه از زنان نیکوست ۲۵۸

نیکوترین بندگان خدا کسانی هستند که کار می کنند ۲۵۸

در گفتار نیک پنج سود است ۲۵۸

در رمضان به پیروان پیامبر پنج چیز داده شده ۲۵۹

روز رستاخیز پنج تن از پنج تن گریزان اند ۲۵۹

پنج تن از پیامبران به تازی سخن می گفتند ۲۵۹

پنج تن بدترین مخلوق خدایند ۲۶۰

باب منشهای ششگانه ۲۶۰

در این امت شش چیز است ۲۶۱

در زنا شش چیز است ۲۶۲

شش چیز را بپذیرید تا بهشت را برای شما بپذیرم ۲۶۲

شش چیز سبب بهشت رفتن شود ۲۶۲

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۸

شش پیامبر دو نامه هستند ۲۶۲

شش چیز در شکم مادر نبودند ۲۶۳

شش چیز پس از مرگ نیز سودمند است ۲۶۳

بر در بهشت شش چیز نوشته بود ۲۶۴

شش چیز از جوانمردیست ۲۶۴

خمس شش بخش می گردد ۲۶۴

شش چیز بی اختیاریست ۲۶۴

خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند ۲۶۵

شش چیز در مؤمن نیست ۲۶۵

به شش تن سلام مکنید ۲۶۵

شش چیز شکایت انگیز است ۲۶۵

از کشتن شش جانور منع شده ۲۶۶

خدا شش چیز را برای پیامبر و پیروانش بد دانسته ۲۶۷

دین آسان محمدی شش چیز دارد ۲۶۷

شش گروه پاک گوهر نباشند ۲۶۸

انبارسازی در شش چیز است ۲۶۸

در شش جا بیرون ریختن از زن جائز است ۲۶۸

باید در شش چیز به خدا پناه برد ۲۶۸

شش چیز نادر است ۲۶۸

دوستی شش چیز سبب گناهکاریست ۲۶۹

چهارپا شش حق بر دارنده خود دارد ۲۶۹

به شش تن نباید درود گفت ۲۶۹

تفسیر واژه های ابجد ۲۷۰

دیوانه کسی ست که در او ۶ چیز باشد ۲۷۱

در ابتدای شش نماز توجه مستحب است ۲۷۲

از شهید شش چیز را بیرون می آورند ۲۷۲

مردم شش گروه اند ۲۷۲

با دوست خود شش چیز روا مدار ۲۷۳

خدا انگشتری به ابراهیم

داد که در آن ۶ کلمه بود ۲۷۳

خدا شیعه را از شش چیز دور داشت ۲۷۴

علی به شش چیز بر دیگران مقدم شد ۲۷۴

شش تن خواهش ایشان برآورده نمی شود ۲۷۵

شش گروه نفرین شده اند ۲۷۶

کمال مرد به شش چیز است ۲۷۶

مردمان شش گروه اند ۲۷۶

باب منشهای هفتگانه ۲۷۸

دستور دفن هفت چیز ۲۷۸

پیامبر از هفت چیز منع کرد ۲۷۸

هفت اندام از گوسفند حرام است ۲۷۹

به علی هفت چیز داده شده ۲۷۹

پیامبر ۷ بار گفت خوشا به آنکه مرا ندیده به من گرود ۲۸۰

هفت تن در زیر عرش خدا باشند ۲۸۰

در کشمش هفت چیز است ۲۸۱

نام و رنگ آسمانهای هفتگانه ۲۸۱

پیامبر هفت سفارش به ابی ذر کرد ۲۸۲

هرکه هفت صفت داشته باشد ۲۸۲

هرکه رمضان را روزه بدارد ۲۸۳

در قیامت شکنجه هفت تن دردناک است ۲۸۳

فرزانه یی برای دانستن هفت کلمه ۷۰۰ فرهنگ رفت ۲۸۴

هفت تن کار خود را تباه می سازند ۲۸۵

سجده بر هفت اندام است ۲۸۵

پیامبر هفت گروه را نفرین کرد ۲۸۵

مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد ۲۸۶

کافر با هفت روده می خورد ۲۸۷

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۳۹

عنوان صفحه

مؤمن کسی ست که هفت چیز داشته باشد ۲۸۷

مؤمنان در هفت درجه از ایمان هستند ۲۸۷

حلاوت ایمان در هفت دل نباشد ۲۸۸

هفت گروه از دانایان در دوزخ اند ۲۸۸

خدا هفت جانور را بی مادر آفرید ۲۸۹

اسلام بر هفت رسد قرار گرفته ۲۹۰

خدا به پیامبر هفت چیز داد ۲۹۲

قربانی گاو و اشتری از هفت تن کافی ست ۲۹۳

آفتاب هفت طبقه دارد ۲۹۳

جهان هفت اقلیم است ۲۹۳

در هفت جا از عبادات دعای مخصوص نرسیده ۲۹۴

باید هفت تن قرآن بخوانند ۲۹۴

قرآن خدا بر هفت حرف نازل شد ۲۹۵

خدا هفت دسته از دانایان را آفرید ۲۹۵

در آسمان و

زمین هفت مطلب است ۲۹۶

پیامبر بر مرگ نجاشی هفت تکبیر گفت ۲۹۶

خدا بر عصیان هفت پل گمارد ۲۹۶

دوستی رسول در هفت جای مفید است ۲۹۷

زمین برای هفت تن آفریده شده ۲۹۷

دوزخ را هفت در است ۲۹۸

علی در قیامت با مردم محاجه می کنند ۲۹۹

هفت بانوی بهشتی خواهران یکدیگراند ۳۰۰

گناه های کلان هفت است ۳۰۰

آزمایش در هفت مقام است ۳۰۱

علی و مرد جهود ۳۰۳

مقام چهارم ۳۰۵

مقام هفتم علی با مرد جهود ۳۰۷

مقام اول از هفت مقام دوم ۳۱۰

مقام سوم ۳۱۲

آنکه پس از نخستین زمامدار شد ۳۱۵

مقام پنجم از مقامات دوم ۳۱۷

مقام ششم از مقامات دوم ۳۲۰

مقام هفتم از مقامات دوم ۳۲۳

آنچه در ایام هفته آمده ۳۲۴

آنچه در خصوص هفته آمده ۳۲۵

آنچه در دوشنبه آمده ۳۵۶

آنچه در روز سه شنبه آمده ۳۲۷

آنچه در چهارشنبه آمده ۳۲۸

آنچه درباره پنجشنبه آمده ۳۳۰

آنچه درباره آدینه آمده است ۳۳۱

آنچه درباره شنبه است ۳۳۳

معنی با ایام دشمنی مکنید ۳۳۵

آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند ۳۳۶

در پیروان هفت منش است ۳۳۶

پیامبر ابا سفیان را در ۷ جا نفرین کرد ۳۳۷

صندوقهای هفتگانه در دوزخ ۳۳۸

ایوب هفت سال گرفتار شد ۳۳۹

فرشتگان هفت بخش اند ۳۴۰

علی هفت سال قبل از مردم نماز گزارد ۳۴۱

دیوان بر هفت تن فرود آمدند ۳۴۲

گزارش فرخ سروش از علی ۳۴۲

اهل بیت پیامبر هفت اند ۳۴۲

هفت تن نماز را کوتاه مکنند ۳۴۳

ذکر بر هفت اندام بخش شده ۳۴۳

پیامبر را هفت فرزند بود ۳۴۴

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۰

فهرست مجلد دوم

عنوان صفحه

باب منشهای هشتگانه ۲

در مؤمن هشت منش شایسته است ۲

هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست ۳

بردارندگان عرش هشت اند ۳

بهشت هشت در دارد ۴

سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست ۴

هشت جفت ۵

هشت

تن از شما مردم نیستند ۵

دونده به مسجد یکی از هشت منش را بیابد ۶

هشت تن خوار گردند ۶

مساجد را از هشت چیز دور بدارید ۷

ایمان هشت منش است ۸

گناه های کلان هشت است ۸

علی را هشت منش است ۹

باب منشهای نه گانه ۱۰

خدا نه منش به پیامبر داد ۱۰

به پیروان علی نه منش داده شده ۱۱

فاطمه دخت پیامبر نه نام دارد ۱۱

خدا به علی نه چیز داده ۱۲

خدا به پیامبر نه منش داد ۱۲

آفت نه چیز نه چیز است ۱۳

در خرماى برنی نه خاصیت است ۱۴

حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده ۱۴

از نه چیز منع شده ۱۴

بزهکار را نه ساعت وقت می دهند ۱۴

پیشوایان از حسین تن اند ۱۵

پیامبر نه زن داشت ۱۶

علی نه سخن گفته ۱۶

اندازه رسیدن زن نه سال است ۱۷

زنی که از شوی خود نه طلاق عدی گرفته ۱۷

زکات در نه چیز ثابت است ۱۸

نماز آدینه از نه تن برافتد ۱۹

نه چیز سبب فراموشی گردد ۱۹

معجزه های نه گانه موسی ۲۰

نه قبیله با امام دوازدهگانه ظهور کنند ۲۰

باب منشهای دهگانه ۲۱

پیامبر را ده نام است ۲۲

همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است ۲۳

خدا خود را به دو چیز توانایی داد ۲۴

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۱

ده چیز از صفات پیشوایی است ۲۵

علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد ۲۶

پیروان علی را به ده چیز مژده است ۲۸

ده منش از اخلاق بزرگ است ۲۸

ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است ۲۹

خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده ۲۹

هر که ده منش داشته باشد، بهشت می رود ۳۰

در گراینده باید ده منش باشد ۳۰

خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند ۳۱

ده چیز

از مردار پاک است ۳۱

ده تن در ده چیز طمع میکنند ۳۱

در ده جای نماز گزاردن روا نیست ۳۲

ده تن به بهشت نروند ۳۳

تندرستی ده پاره است ۳۴

ده تن خود و دیگران را به گرفتاری افکنند ۳۴

زهد ده جزء است ۳۴

ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند ۳۵

شهرت ده جزء است ۳۵

حیا ده پاده است ۳۶

کودکانی که به دهسالگی می رسند ۳۶

یک زن شکیبائی ده مرد را دارد ۳۶

ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است ۳۸

در خربزه ده خاصیت است ۴۰

ده چیز خوشی آور است ۴۱

نماز بر ده وجه است ۴۱

در شیعه ده منش است ۴۲

پیامبر درباره باده ده تن را نفرین کرده ۴۲

پاداش آنکه ده رمضان را پیایی روزه گرفته باشد ۴۲

پاداش آنکه ده حج گزارده باشد ۴۲

برکت ده پاره است ۴۳

پیش از رستاخیز ده نشانه است ۴۳

اسلام بر ده جزء نهاده شده ۴۴

گروش ده پایه است ۴۴

پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد ۴۵

در مسواک کردن ده منشا است ۴۵

نشانه های قیامت ده چیز است ۴۶

پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شرطی طواف می کرد ۴۶

کسی که در روز رمضان ده بار با زنی جماع کند ۴۷

ده سخن پندآمیز ۴۷

ده تن از پیروان اسلام به خدا کافرانند ۴۸

ده تیر بر دو باخت جاهلیت ۴۸

آنچه بر هر مسلمانی ست در روز ۴۹

پسران عبدالمطلب ده تن بودند ۵۰

باب منشهای یازدهگانه ۵۱

یازده اختری که یوسف در خواب دیده بود ۵۲

چاه زمزم یازده نام دارد ۵۲

باب منشهای دوازدهگانه ۵۳

عمر و جهودان ۵۴

بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند ۵۷

راه شناختن نیمروز ۵۹

کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند ۶۲

خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد ۶۶

پیشوایان پس

از پیامبر دوازده تن اند ۶۷

قیس بن عبد الله ۶۷

ابو القاسم عتاب ۶۸

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۲

مسروق گفته ۴۸

از مسروق روایت شده ۶۸

از جابر پور سمره روایت شده ۶۹

جابر بن سمره با پدر خود ۶۹

باز از جابر بن سمره روایت شده ۶۹

سماک پور حرب ۶۹

سماک پور حرب از جابر ۷۰

شعبی از جابر بن سمره ۷۰

سعد بن قیس همدانی ۷۰

سماک و عبد الله بن عمیر ۷۱

زیاد بن علاقه و عبد الملک ۷۱

از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه ۷۱

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات
جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ مقدمه ج ۱؛ ص ۴۲

ز شعبی از جابر بن سمره ۷۲

بازشعبی از جابر بن سمره روایت می کند ۷۲

عامر شعبی از جابر ۷۲

باز از شعبی از جابر ۷۳

از اسود بن سعید همدانی ۷۳

عبد الملک بن عمیر ۷۳

سعید بن خالد ۷۳

ابن سیرین از جابر بن سمره ۷۴

عامر بن سعید ۸۴

از سرح برمکی روایت شده ۷۴

از ابی خالد روایت شده ۷۵

از مکحول روایت شده ۷۵

از وهب بن منبه روایت شده ۷۵

از کعب الاخبار روایت شده ۷۵

از سماک روایت شد ۷۶

باز از شعبی روایت شده ۷۶

از سلیم بن قیس هلالی روایت شده ۷۶

از علی بن ابی طالب روایت شده ۷۷

از امام صادق روایت شده ۷۸

سلیم بن قیس گفته ۷۹

جابر بن عبد الله انصاری ۸۰

از ابو حمزه ثمالی روایت شده ۸۰

زراره بن أعین گفته ۸۰

سماعه بن مهران گفته ۸۱

تمیم بن بهلول گفته ۸۱

از امام باقر روایت شده ۸۲

به همین اسناد باز روایت شده ۸۲

زراره گفته ۸۳

از ابی بصیر روایت شده ۸۳

از زراره

روایت شده ۸۳

در مسواک کردن ۱۲ خاصیت است ۸۴

حدیث دوازده پرده ۸۶

پرهیزکاران را دوازده نشانه است ۸۷

بر دوازده تن درود مفرستید ۸۸

پیامبر و جعفر بن ابی طالب ۸۸

در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن اند ۸۸

بر خوان دوازده چیز است ۸۹

نامه‌های سال دوازده است ۸۹

از عبد الله بن عمر روایت شده ۹۰

محمد بن ابی عمیر و صادق ۹۱

شب ۱۲ ساعت و روز ۱۲ ساعت است ۹۲

ابو اسحاق و تغلب ۹۲

بروج چرخ دوازده است ۹۴

دوازده درمی از پیامبر ۹۵

سرشناسان پیامبر ۱۲ تن بودند ۹۶

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۳

باب منشهای سیزدهگانه ۹۸

مسخ شدگان سیزده گونه جانورانند ۹۹

پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می گردد ۱۰۱

سیزده منش از فضائل علی ست ۱۰۲

باب منشهای چهاردهگانه ۱۰۳

در خضاب کردن چهارده منش است ۱۰۴

غسل در چهارده جا رسیده ۱۰۴

یاران عقبه چهارده تن بودند ۱۰۵

باب منشهای پانزدهگانه ۱۰۶

هر گاه مردم پانزده منش را به جای آورند ۱۰۷

کودک در میان پانزده، شانزده سالگی روزه گیرد ۱۰۷

کسانی که ایام تشریق در منی هستند ۱۰۸

پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد ۱۰۸

نوره کشیدن در هر ۱۵ روز لازم است ۱۰۹

باب منشهای شانزدهگانه ۱۱۰

حق دانا شانزده چیز است ۱۱۰

شانزده چیز تهی دستی آورد ۱۱۱

شانزده چیز از فرزاندگی ست ۱۱۲

شانزده گروه با خاندان پیامبر دشمن اند ۱۱۳

باب منشهای هفدهگانه ۱۱۶

غسل برای هفده جا رسیده ۱۱۶

باب منشهای هیجدهگانه ۱۱۷

علی هیجده منقبت دارد ۱۱۷

آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده ۱۱۷

باب منشهای نوزدهگانه ۱۱۸

نوزده کلمه دفع گرفتاریست ۱۱۸

نوزده حکم از زنان ساقط است ۱۱۹

نوزده پرسش که امام صادق از پزشک هندی کرد ۱۲۱

باب منشهای بیستگانه ۱۲۴

در دوستی خاندان پیامبر ۲۰ منش است ۱۲۴

مؤمن نزد خدا بیست منش دارد

پاداش آنکه بیست بار حج گزارده باشد ۱۲۶

بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین ۱۲۷

آنچه درباره شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیده ۱۲۹

از بیست و چهار چیز منع شده ۱۳۰

نماز جماعت ۲۵ درجه از نماز فرادی برتر است ۱۳۰

در نماز ۲۹ منش است ۱۳۱

در دانش ۲۹ سود است ۱۳۱

چیزهایی که ابو ذر از پیامبر پرسید ۱۳۴

باب منشهای سیگانه ۱۳۶

پیشوا سی نشانه دارد ۱۳۶

پیشوا از روح القدس یادی می شود ۱۳۸

رمضان سی روز است ۱۴۰

زنانی که در کتاب و سنت حرام اند ۱۴۱

از آدینه تا آدینه دیگر سی نماز واجب است ۱۴۲

باب منشهای چهلگانه و بالا ۱۴۳

باده گسار تا چهل روز نماز وی رد شود ۱۴۳

روزه بر چهل گونه است ۱۴۵

آنکه درباره چهل تن دعا کند ۱۴۷

گواهی چهل تن پس از مرگ ۱۴۷

در نهی از دور نکردن موی عانه ۱۴۷

نهی از ختنه نکردن ۱۴۸

در حکم کنیز ۱۴۸

دیه سگ شکاری چهل درم است ۱۴۸

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۴

خدا میان دو جمله کفر آمیز ۱۴۹

استغفار و آمرزش خدا ۱۴۹

خویشاوندی تا چهل پشت است ۱۵۰

اما دوازدهم و پیروان وی ۱۵۰

آنکه چهل حدیث بر کند ۱۵۱

سفارش پیامبر به علی برای چهل حدیث ۱۵۱

نعمت خدا و سپاس آن ۱۵۲

پیرامون مسجد چهل گز است ۱۵۳

آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند ۱۵۵

پیامبر گفته آنکه چهل سال زندگی کند ۱۵۶

پاداش آنکه چهل بار حج گزارد ۱۵۶

استدلال علی بر ابی بکر ۱۵۸

علی مناظره به تطهیر ۱۶۰

علی به ابی بکر سوگند داد ۱۶۲

احتجاج علی با مخالفین خود ۱۶۴

سؤال علی از اصحاب پیامبر ۱۶۶

علی اصحاب را سوگند داد ۱۶۸

علی و یاران پیامبر ۱۷۱

دستور رسول به علی ۱۷۴

باب منشهای پنجاه گانه و بیشتر ۱۷۷

پنجاه حقی که

بر مردم است ۱۷۸

حق نمازگزاری ۱۸۳

حق آزادکننده ۱۸۴

حق بستانکار ۱۸۶

پنجاه منش از منشهای گراینده ۱۸۷

پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد ۱۸۸

باب منشهای هفتادگانه و بیشتر ۱۸۹

علی هفتاد هنر دارد ۱۹۰

گزارش پیامبر به علی از آینده وی ۱۹۳

اخبار پیامبر به علی ۱۹۶

علی و چاه خشک ۱۹۸

پیامبر و روز غدیر خم ۲۰۱

علی و بانگ خدا از عرش ۲۰۳

پاداش دعای قنوت وتر ۲۰۴

پاداش آنکه هفتاد بار آمرزش خواهد ۲۰۴

پاداش آمرزش در ماه شعبان ۲۰۵

درفش ستایش هفتاد تکه است ۲۰۶

سودخوارگی هفتاد جزء است ۲۰۶

گفتار بنده هفتاد ساله در دوزخ ۲۰۷

پیروان اسلام هفتاد و دو گروه اند ۲۰۷

روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه گفت ۲۰۸

هفتاد و سه منش از آداب زنان ۲۰۸

خضاب در حیض بد است ۲۱۱

خدا به خود هفتاد و پنج سپاه داد ۲۱۲

گذشت ضد آن کینه توزیست ۲۱۳

باب منشهای هشتادگانه و برتر ۲۱۵

پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد ۲۱۵

در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است ۲۱۶

خدایرا نود و نه نام است ۲۱۶

پاداش صد بار لا اله الا الله گفتن ۲۱۷

باب منشهای واحد تا صد ۲۱۸

پرسشهای مرد جهود از علی ۲۱۹

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، مقدمه ج ۱، ص: ۴۵

عنوان صفحه

جهود پرسید از جاننداری که در دیگری بود ۲۲۱

جهود پرسید آن هفتاد کدام است؟ ۲۲۳

یکی از خاندان پیامبر نقل کرده است ۲۲۴

پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت ۲۲۵

صد و بیست گونه میوه ۲۲۵

بهشتیان صد و بیست گروه اند ۲۲۵

باید دو‌یست دینار به حافظ قرآن داد ۲۲۶

سال ۳۶۰ روز است ۲۲۶

۳۶۰ بار طواف مستحب است ۲۲۶

منشهایی از شرائع اسلام ۲۲۷

شرح نمازهای واجب ۲۲۹

بیشتر ایام حیض تا ده روز است ۷۳۲

نیکی به پدر و مادر واجب است ۲۳۴

مسلمان از گناههای کلان

دوری کند ۲۳۶

باب منشهای چهارصد گانه ۲۳۷

علی در مجلسی چهارصد سخن سودمند گفت ۱۳۸

موی سفید را مکنید ۲۳۹

از زیاده روی در ستایش دوری کنید ۲۴۱

از خدا ناامید ماباشید ۲۴۳

پشت به آفتاب نشینید ۲۴۵

به ناروا گواه مشوید ۲۴۷

نیکبخت آنکه از دیگری پند گیرد ۲۴۹

انگبین خورید و قرآن خوانید ۲۵۱

به یکدیگر بدبین ماباشید ۲۵۳

ما فریادرسان هستیم ۲۵۵

مرد در پوشاک نماز گزارد ۲۵۷

بهشتیان به سراهای شیعه نگران اند ۲۵۹

هنگام خواب دعا بخوانید ۲۶۱

گراینده همیشه بیدار و هشیار است ۲۶۴

هنگام ریستن دعا بخوانید ۲۶۶

کمتر ماهی بخورید ۲۶۷

باب منشهای بعد از هزار ۲۶۹

هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم ۲۷۰

خدا دوازده هزار جهان دارد ۲۷۱

اصحاب پیامبر دوازده هزار تن بودند ۲۷۱

نوری که قبل از آدم نزد خدا بود ۲۷۱

نوری که میانه شانه فرشته محمود بود ۲۷۲

خدا با موسی صد و بیست و چهار هزار کلمه گفت ۲۷۳

پیامبر به علی هزار در از دانش آموخت ۲۷۳

پیامبر هزار باب از حلال و حرام به علی آموخت ۲۷۴

روایت عبد الله بن عمر ۲۷۴

حکم نماز بی هوش ۲۷۵

پیامبر هزار باب از دانش به علی آموخت ۲۷۵

دستور علی به سپاه خود ۲۷۶

روایت زراره از امام محمد باقر ۲۷۷

روایت اصبع بن نباته از علی ۲۷۷

روایت عبد الله بن هلال از امام صادق ۲۷۷

روایت ابی ابصیر از صادق ۲۷۸

روایت بشیر دهان از امام صادق ۲۷۸

روایت مرازم از امام صادق ۲۷۸

روایت حارث بن مغیره از امام صادق ۲۷۹

روایت ابی بکر حضرمی از امام صادق ۲۷۹

روایت ابی بصیر از امام صادق ۲۷۹

روایت ابان بن تغلب از امام صادق ۲۸۰

روایت عبد الحمید از امام صادق ۲۸۰

روایت ذریح محاربی از امام صادق ۲۸۰

روایت عبد الله بن مغیره از

روایت عبد الله بن میمون از امام صادق ۲۸۱

روایت جابر از امام صادق ۲۸۱

روایت ذریح از امام صادق ۲۸۲

روایت ابی حمزه از امام علی بن الحسین ۲۸۲

روایت اصبع از امام علی بن ابی طالب ۲۸۲

روایت بکر از امام صادق ۲۸۳

روایت از امام صادق ۲۸۳

باب منشهای هزار و برتر از آن ۲۸۴

مقدمه اعلام خصال ۲۸۷

فهرست اعلام خصال ۲۸۹

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲

[مقدمه مؤلف]

ترجمه - بنام خداوند بخشایشگر مهربان ستایش خدایی راست که در یگانگی یکتاست، و در خدایی بی همتا، بندگان را برای شناسایی خویش بیافرید و زبانها از چگونگی در مانده اند و دیده ها از دیدارش در پرده اند. خدایی که از صفتهای موجودات برتر است و از معانی محدود فزون تر و در مخلوقات او را مانندی نیست و خدایی جز او برای جهانیان نیست. گواهی می دهم که معبود بر حقی جز او نیست و انبازی ندارد.

و گواهی می دهم که محمد (درود خدای بر او و خانواده اش باد) بنده و فرستاده اوست و او را به پیامبری خود برگزید و دانشهای کیش خود را بدو سپرد و با نامه خود وی را برانگیخت تا بر بندگان حجت باشد و گواهی می دهم که علی بن ابی طالب وصی اوست، بهترین مردم پس از اوست و ایستادگی به زمان او دارد و خواننده مردم است به راه او و او سرور گروندگان است، سید اوصیاء، شایسته ترین مردم به پیامبران و همسر او فاطمه زهراء بانوی زنان جهانست و حسن و حسین و پیشوایان از فرزندانش پیشوایان هدایت و نشانهای پرهیزگاری اند. و گواهی می دهم کسی که پیروی از ایشان کند رستگار است و کسی که از اینان

روی گرداند هالک است. درودهای خدای بر ایشان و بر ارواح و اشباح اینان باد و آمرزش خدای و برکاتش.

اما بعد: دیدم که استادان و گذشتگان من که آمرزش خدا بر ایشان باد در دانشهای گوناگون کتابهایی پرداخته اند و از ساختن کتابی که بر شمارش خویهای پسندیده و نکوهیده باشد غفلت کرده اند.

و چنان یافتیم که در نگارش چنین کتابی برای دانش آموزان و خوانندگان در نیکوی سود بسیار است.

از این روی برای رضای خدای (ارجمند باد نامش) این کتاب را پرداختم، از خدای امیدوارم آن هستم و خواهان رستگاری به آمرزش او و امیدم آنست که مرا نومید مگرداند در آنچه در آرزوی آن هستم و امیدوارم از او به بخشش و منتش چون که بر هر چیزی تواناست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳

[باب منهای یگانه]

اشاره

ترجمه

(۱) باب خصال یگانه

- شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب- خدا عزت او را ادامه دهد- گفت: ابو العباس از مقدم بن شریح بن هانی از پدرش روایت کرده که عرب بیابان گردی روز جنگ جمل نزد امیر المؤمنین علی (ع) ایستاد و گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴

یا امیر المؤمنین تو می گویی خدا یکی است؟ مردم بدو هجوم آوردند و گفتند: ای اعرابی نمی بینی در این وقت جای چنین سؤالی نیست؟ امیر المؤمنین گفت او را واگذارید تا سؤال خود را بپرسد زیرا آنچه را او می خواهد همانست که ما برای آن می جنگیم.

سپس گفت: ای اعرابی معنی این سخن که خدا یکی است، دارای چهار معنی است. دو وجه آن بر خدای عز و جل روا نیست و دو وجه آن برایش ثابت است. اما آن دو که بر او جائز نیست. یکم- آنکه کسی بگوید: یکی است از راه عدد و شمار و این بر او روا نیست. زیرا آنچه برای آن دومی نباشد در سلسله اعداد داخل نمی شود. از این جهت است اگر کسی بگوید خدا (سومی از سه تاست) کفر گفته است. دوم- هر گاه کسی بگوید او یکی از مردم است قصدش یکی نوعی است از جنس و این سخن در حق او جائز نیست، زیرا این تشبیه و مانند کردن است در صورتی که پروردگار ما برتر از آن است.

و اما آن دو وجهی که در خدا ثابت است: یکم- آنکه کسی بگوید: خدا واحدیست که برای او در چیزها مانندی نیست و این درست است، زیرا پروردگار

ما چنین است. دوم- آنکه کسی بگوید: خدای عز و جل احدی المعنی است، مقصود آنکه بیش از معنی واحد نیست، یعنی آنکه او در وجود منقسم نمی شود و ماده و صورت ندارد و نه در عقل و وهم قابل قسمت است، یعنی جنس و فصل ندارد. و این معنی درست است چون که پروردگار ما نیز چنان است.

ترجمه

(۲) رها دادن منش موجودی را به منش موعودی

- رسول خدا (ص) گفته: «خوشا به حال کسی که شهوت حاضری را برای موعودی که ندیده رها کند». یعنی شهوتی را رها کند به امید آنکه خدا در آخرت به او پاداش خیری دهد.

ترجمه

[(۳) ستم سوار به پیاده]

(۳) امام جعفر صادق (ع) گفته: «اگر سوار به پیاده بگوید به من راه بده این گفتار از جور شمرده می شود». یعنی سواره نباید مزاحم پیاده شود و از راه توانایی زور بگوید.

ترجمه

(۴) منشی از دین دوستی

- امام جعفر صادق (ع) گفته: «از دین دوستی مرد است، دوست داشتن برادران خود را». یعنی اگر مردی دین خود را دوست دارد طبعاً برادر دینی خود را نیز دوست دارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵

ترجمه

(۵) منشی به پنج منش

- از امام ابی جعفر محمد باقر (ع) روایت شده که گفت: «خدای عز و جل می گوید: «به جلال و جمال و بهاء و بزرگی و بلندی خود سوگند هیچ بنده یی نیست که خواهش مرا بر خواهش نفسانی خود مقدم گرداند مگر آنکه بی نیازی وی را در او گردانم و همتش را در آخرتش و او را از هلاکت نگاه می دارم و آسمانها و زمین را عهده دار روزی او گردانم و در سوداگریهایش جانب او را حفظ خواهم کرد».

یعنی اگر بنده در دنیا فقط اعتمادش در کارها بر خدا باشد در تجارت سود را برای او خواهم کرد و او را از دیگران بی نیاز خواهم کرد.

(۶) منشی به منشی

- رسول خدا (ص) گفته: «کسی که خشنودی مردم را به خشمگین ساختن خدا بخواهد، خدا ستایشگران او را از مردم نکوهشگران او گرداند». و نیز از رسول خدا (ص) روایت شده که گفته: «کسی که آرزوی چیزی کند برای خدای عز و جل از جهان نرود تا بدو آن را عطا کند».

یعنی هر چه را برای خدا در جهان خواسته باشی خدا آن را بر آورده می کند.

(۷) منشی نجات بخش

- از رسول اکرم (ص) نقل شده است، که گفت: خداوند تعالی گفته:

«ای فرزند آدم در آنچه ترا فرمان دادم فرمان برداری کن و صلاح کار خود را به من میاموز». یعنی به من صلاح کار خود را یاد مده من صلاح ترا بهتر از تو می دانم.

(۸) منشی که بهترین کارهای دین است

- رسول خدا (ص) گفته: «فزونی دانش نزد خدا برتر است از فزونی پرستش و بهترین چیزی از دین شما پرهیز گاریست». خلاصه گفتار: پرهیز گاری از ناشایستهها از بندگی خدا که آلوده باشد بهتر است. زیرا غرض از بندگی پرهیز از حلال و حرام است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶

[(۹) منش بردباری با دانش]

(۹) از رسول خدای (ص) روایت شده که گفته است: «هیچ گاه فراهم نشده چیزی یا چیز دیگر که برتر باشد از بردباری با دانش».

(۱۰) منشی که در آن بزرگواری دنیا و آخرت است

- از رسول خدا (ص) روایت شده که گفته است: «همنشینی اهل دین بزرگواری دنیا و آخرت برای انسان است».

ترجمه

(۱۱) داناترین مردم کسی است که منشی را با منشی جمع کند

- از علی امیر المؤمنین (ع) پرسیده شد از داناترین مردم، گفت: «آن کسی است که دانش مردم را با دانش خویش جمع کند».

ترجمه

(۱۲) نیکبختی حقیقی است و بدبختی حقیقی

- از علی (ع) روایت شده که گفته است: «حقیقه سعادت آن است که مرد کار خود را به سعادت به پایان رساند و حقیقت شقاوت و بدبختی آن است که مرد کار خود را به شقاوت به انجام رساند».

ترجمه

(۱۳) مردم به منشی ثواب داده می شوند یا به عقاب می رسند

- از علی بن الحسین (ع) روایت شده که گفته است: «همه روزه زبان فرزند آدم به سائر اعضایش می گوید: «شما چگونه صبح کردید؟»

آنها در پاسخش می گویند به خیر و نیکی هر گاه تو بگذاری و به آن می گویند از برای خدا مزاحم ما مشو، زیرا اگر ثواب یا عقابی برای ما باشد به واسطه تو خواهد بود».

ترجمه

(۱۴) منشی که بهترین جهاد است

- از جعفر بن محمد علیهما السلام، پرسیدند از حدیثی که از پیامبر (ص) نقل کرده اند که گفت: «بهترین جهاد کلمه عدلی است در پیشگاه حاکم ستمکار». که معنی آن چیست؟

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷

در پاسخ گفت: «مقصود آن است در صورتی که از او بپذیرد به اندازه فهم وی بگوید و اگر نه در این باب تکلیفی بر گوینده نیست».

ترجمه

(۱۵) دشوارترین چیزها منشی است که نمی شود از آن خودداری کرد مگر به رها دادن منشی

- امام جعفر بن محمد (ع) گفت: «حواریون به حضرت عیسی بن مریم گفتند: ای آموزگار نیکوی، بگوی چه چیز سخت تر است؟ در پاسخ گفت: دشوارترین چیزها خشم خدای بزرگ است. دوباره پرسیدند به چه چیز از خشم او پرهیز می توان کرد؟ گفت: بدان که خشم مگیرید. باز پرسیدند سرچشمه خشم چیست؟ گفت: خود بزرگ گرفتن و جباری و خوار شمردن مردم را.

ترجمه

(۱۶) بزرگواری گرونده به خدا در منشی ست و ارجمندش در منشی

- امام جعفر صادق گفته:

بزرگی مؤمن به خدا در نماز شب گزاردن است و ارجمندیش در دور داشتن آزار از مردم. فرستاده خدا به جبرئیل گفت: مرا پندی ده. در پاسخ گفت: «ای محمد هر چه خواهی زنده باش انجام کار مرگ است. هر چه را خواهی خواسته باش که از آن جدا خواهی شد. هر کاری که می خواهی کرده باش. شرافت مؤمن به خدا، نماز شب گزاردن است و ارزش وی در دوری از عرض مردمان.

سهل پور سعد گفته: جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: «ای محمد هر چه زنده بمانی در انجام خواهی مرد. و هر چه را دوست داری عاقبت از آن جدا خواهی شد و هر کاری که در جهان کنی در پایان بدان جزای کار خود را می یابی. بزرگواری انسان به شب زنده داریست، و ارجمندیش به بی نیازی از مردم.

و نیز رسول خدا گفته: «بزرگواران امت من حافظان قرآن اند و شب زنده داران».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸

ترجمه

(۱۷) منشی که کلید هر بدیست

- امام جعفر بن محمد (ع) گفته: خشم کلید هر بدیست.

ترجمه

(۱۸) منشی از دادگری

- از امام جعفر بن محمد (ع) روایت است که گفته: «دوست بدارید برای مردم آنچه را برای خود دوست دارید».

(۱۹) منشی که دارنده آن به داوری آن خشنود است

- امام جعفر بن محمد گفته: «هر کس با مردم به انصاف رفتار کند او از این داوری از طرف مردمان خشنود خواهد بود».

ترجمه

(۲۰) کمترین حق مؤمن بر برادر خود منشی است

- از امام صادق (ع) پرسیده شد که کمترین حق مؤمن بر برادر خود چیست؟ گفت: «آنچه را برادر تو بدان نیازمند است به خود اختصاص مدهی، بلکه او را بر خود مقدم گردانی».

ترجمه

(۲۱) نزدیکی به خدای بزرگ به منشی

- امام صادق (ع) گفته: «به همدردی کردن با برادران خود به خدا نزدیک شوید».

ترجمه

(۲۲) خدا بندگان خود را به منشی آزمایش کرده که از همه آزمایشها دشوارتر است

- امام صادق (ع) گفته: «آفریننده جهان مردم را به چیزی دشوارتر از پول دادن آزمایش نکرده است».

ترجمه

(۲۳) منشی نتیجه نیکوکاریست

- یکی از روایات بنام حرمان پور اعین گفته: که از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: هر چیزی را ثمره ایست و ثمره نیکوکاری شتاب در چراغ افروزیست. چون به میانجی روشنی نیکی از بدی شناخته می شود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹

ترجمه

(۲۴) منشی که اعتقاد بنده را به خدا پایدار می سازد و منشی که ایمان را از دل وی دور می کند

- ابان پور سوید که از روایات است، گفته: از امام محمد باقر پرسیدم چه ایمان را در دل ثابت می دارد؟ در پاسخ گفت: پرهیزگاری و آنچه آن را از دل وی دور می کند آست.

(۲۵) منشی که سنگینی را از انسان دور می کند

- از امام موسی بن جعفر روایت شده که گفته:

«شتاب در رفتار وقار و سنگینی را از انسان مؤمن دور می کند.»

ترجمه

(۲۶) نیکی که سرآمد همه نیکی هاست و حق ناشناسی که سرآمد همه حق ناشناسی هاست

- پیامبر (ص) گفته: «بالای هر نیکی نیکی است تا انسان در راه خدای بزرگ کشته گردد، چون در راه او کشته شد برتر از آن نیکویی نیست. و بالای هر حق ناشناسی حق ناشناسی دیگریست تا آنجا که انسان پدر یا مادر خود را می کشد. پس چون یکی از آنان را کشد بالاتر از آن حق ناشناسی نباشد.»

ترجمه

(۲۷) برای دارنده منشی ضمانت شده که تهی دست نگردد

- ابراهیم پور میمون گفته است:

از امام جعفر صادق شنیدم که می گفت: «من ضمانت می کنم هر کسی را که در زندگی میانه رو باشد تهیدست نگردد.»

ترجمه

(۲۸) منشی از جوانمردی خانواده پیامبر است

- زراره گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت:

«ما خانواده بی هستیم که مردانگی در ما گذشت از کسی است که به ما ستم رسانیده باشد.»

ترجمه

(۲۹) منشی از جوانمردیست

- پیامبر خدا گفته است: «اصلاح خواسته از جوانمردیست.»

(۳۰) منشی برای مرد بزرگوار بد است

- معاویه پور وهب گفته است: امام صادق مرا در مدینه دید که سبزی می برم، گفت: برای انسان بزرگوار شایسته نیست که چیز پستی را بگیرد، زیرا این سبب می شود مردمان به او جری گردند.

ترجمه

(۳۱) خدا منشی را می پسندد و منشی را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدا میانه روی را در کارها دوست دارد و صرف کردن بی جهت را دشمن. اگر چه هسته خرمایی را دور افکنی زیرا می شود آن را به چیزی به کار برد و همچنین نیم خورده آبی که می آشامی».

ترجمه

(۳۲) کسی که منشی را داشته باشد سپاس نعمت نکند

- امام صادق گفته: «کسی که بی احترامی پیشه کند شکر گزار نخواهد بود».

ترجمه

(۳۳) کسی که برای منشی خشنماک نگردد سپاس منشی دیگری را نیز نکند

- امام صادق گفته:

«کسی که ناسپاسی در حق وی او را خشنماک نکند سپاس نعمت را نیز به جای نیاورد».

ترجمه

(۳۴) منشی از فروتنی است

. امام صادق گفته: «پیشی گرفتن در برخورد با مردم به سلام و درود از فروتنی است».

ترجمه

(۳۵) منشی که به کفر کشانیده می شود و منشی که نزدیک است بر قضای خدا و قدر وی چیره گردد

از پیامبر خدا روایت شده است که گفته: فقر گاهی به کفر کشانیده می شود. و رشک و حسد گویا می خواهد بر قضای خدا و قدرش چیره گردد.

ترجمه

(۳۶) منشی که توده های مردم گذشته را نابود کرده است

ابو الحسن حذاء گفته: از امام صادق شنیدم که به ابی العباس بقباق گفت: چه ترا از حج گزاردن بازداشت؟ در پاسخ گفت: کفالتی که به گردن گرفته بودم. امام گفت: ترا به کفالت کردن چه؟ مگر نمی دانی کفالت همان کاریست که توده های مردم گذشته را به نیستی کشانید.

ترجمه

(۳۷) کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر منشی که جز یکی از سه امر کفاره یی ندارد

از امام صادق روایت کرده اند که گفت: «کشته شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است، مگر وام که کفاره یی جز بدهکار آن را اداء سازد یا دوستش از طرف او بدهد یا وام دهنده از آن درگذرد ندارد».

ترجمه

(۳۸) خداوند بزرگ برای محمد (ص) و پیروانش ارمغانی فرستاده که به جز پیروان او داده نشده است

از پیامبر اکرم روایت شده که خدای تبارک و تعالی برای من و امتم ارمغانی فرستاده که به هیچ یک از پیروان گذشته نداده، این بزرگ داشتنی است که به ما شده. پرسیدند آن چیست؟ گفت: «گشودن روزه و شکستن نماز در حال مسافرت، هر کس آن را نپذیرد پیشکش خداوند بزرگ را باز پس داده است»

ترجمه

(۳۹) هر که خواسته باشد نیکی سرایش افزون گردد هنگام خوراک خود منشی را انجام دهد

از امیر المؤمنین علی (ع) روایت شده است هر کس خواسته باشد نیکی در سرایش بسیار گردد، هنگام خوردن با

دست نماز باشد» یعنی دست و رویش را بشوید و وضو بسازد.

ترجمه

(۴۰) هر گاه خدا بنده بی را دوست داشته باشد مورد نظر گردد و چون بدو نظر داشته باشد به یکی از سه چیز به او ارمغان دهد

- از امام محمد باقر روایت شده است: هر گاه خدا بنده بی را دوست داشته باشد او را به یکی از سه چیز پیشکش کند یا درد سر یا تب یا درد چشم.

ترجمه

(۴۱) روز رستخیز عروسی پرهیزگاران است

- از امام صادق روایت شده است، که گفته:

«قیامت عروسی و شادی پرهیزگاران است».

ترجمه

(۴۲) برای منشی مرگ پسندیده نیست

- گفته شده مردی از پیامبر پرسید چرا من مرگ را دوست ندارم؟ در پاسخ گفت: مالی داری؟ گفت: آری، گفت: پیش از مرگ آن را به گور فرستادی؟ گفت: نه، گفت: از این روی تو مرگ را دوست نداری. مقصود از فرستادن به گور خیرات است.

ترجمه

(۴۳) منشی که مانند ضد خود است

- از امام صادق روایت شده است که گفت: «خدا یقینی پاک را مانند شک پاک نیافریده چون مرگ، زیرا هر کسی بدان ایمان دارد. در صورتی که کمتر کسی از مردم در اندیشه آن است».

ترجمه

(۴۴) نابکارترین مردمان کسانی هستند که برای منشی که در آنان است بزرگ داشت می شوند

- از پیامبر اکرم روایت شده است که گفت: «بدترین مردمان کسانی هستند که دیگران از بیم نابکاری ایشان گرامی می شوند. آگاه باش کسی که مردم او را گرامی از ترس می دارند از من نیست».

در برخی از نسخ خصال به جای امتی اهلی آمده است.

(۴۵) منشی در جهان زهد است و منشی سپاس هر بهره مند است

- از امیر المؤمنین روایت شده است که گفت: «پذیرفته شدن کردار را از کردار پیشتر اهمیت بدهید، مقصد از زهدورزی کوتاه کردن آرزوست و سپاس داشتن هر نعمتی کناره گیری منهیات خداست کسی که تن خویش را به رنج می دهد خدای خود را خشنود ساخته و آنکه تن خود را به رنج نیفکند خدای را سرکشی کرده است.

ترجمه

(۴۶) در جهان چیزی شایسته تر از زبان به زندان نیست

- از امیر المؤمنین علی روایت شده که گفت: «زبان خویش را از همه چیز شایسته تر به زندان دانید».

ترجمه

(۴۷) هر که در جهان آرزوی خود را دراز گرداند کردارش تباه گردد

. از علی روایت شده است که گفته: «درازی امل دلالت بر تباهی و بدی عمل می کند».

ترجمه

(۴۸) مرد مسلمان تا خاموش است برای وی نیکی نوشته می شود

- از امام صادق روایت شده است که گفته: «بنده مؤمن تا خاموش نشسته برایش نیکی می نگارند و اگر سخن خوب گفت باز نیکی نوشته می شود و اگر نه بدی برایش می نویسند. یعنی در نامه عمل وی.

ترجمه

(۴۹) منشی است که هر کس آن را داشته باشد یا به جای آورد خداوند بزرگ او را از بیم روز رستخیز آسایش دهد

- از فرستاده خدا روایت شده که گفت: هر کس خود را دشمن دارد به جای آنکه مردم را دشمن داشته باشد، خدا او را از بیم آخرت آسایش دهد یعنی خود را از دیگران بهتر نداند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴

ترجمه

(۵۰) منشی که سرمایه خردمند است

- پیامبر اکرم گفته: «سرمایه خردمندی پس از گروش به خدا دوستی نمودن با مردمان است».

ترجمه

(۵۱) پرهیزگارتین مردمان و پرستنده ترین مردمان و رنج کش ترین مردمان

- امام صادق گفته: «پرهیزگارتین مردمان کسی است که در جای شبهه ناک ایست کند و پرستنده ترین مردمان آن است که واجبات دین را به جای آورد و ازهد مردمان آن باشد که ناشایست را رها کند و رنج برترین مردمان آنکه گناه به جای نیاورد».

ترجمه

(۵۲) پشیمانی از گناه توبه است

- امام محمد باقر گفته: پشیمانی خود توبه است».

ترجمه

(۵۳) آنکه از خواسته جهان بیش از روزی به دست آورد

- روایت شده مردی از نیاز خود به امیر المؤمنین گله کرد. در پاسخ گفت: «هر چه از جهان بیابی بیش از روزی خود تو خزینه دار دیگران خواهی بود. یعنی اندوخته برای دیگران می کنی».

ترجمه

(۵۴) منشی در خور وصیت

- امام محمد باقر گفته: «چون مرگ پدرم علی بن الحسین فرا رسید، مرا به خود چسبانید و گفت: ای فرزند ترا وصیت می کنم به آنچه پدرم هنگام مرگ وصیت کرده او نیز از پدران خود شنیده بود که بترس از ستم کردن بر کسی که جز خدا یاور و پناهی ندارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵

ترجمه

(۵۵) منشی انگیزه راندن شود و منشی سبب سازش

- حدیفه پور منصور گفته:

از امام صادق شنیدم که گروهی از قریش سازش را با مردم کم کردند از این رو از قریش رانده شدند و دسته‌یی از دیگران چون با مردم در آمیزش خوش رفتاری می‌کردند به قریش پیوستند. بعدا گفت کسی که دستی از خود را از آزار مردم نگاهدارد مردم دستهایی را از آزارش دور کنند.

ترجمه

(۵۶) منشی بر جهانیان سنگین است و منشی بر ایشان سبک

- محمد پور مسلم گفته: از امام محمد باقر شنیدم که گفت: «کار نیک بر مردم جهان گران است به اندازه گرانی آن در ترازوی کردارشان در قیامت و کار بد بر جهانیان سبک است به اندازه سبکی آن در ترازوی آنان در قیامت».

ترجمه

(۵۷) خانواده‌یی بزرگواری ندارد مگر به منشی و گرمی نیست مگر با منشی

- از امام علی بن الحسین روایت شده که گفت: «برای قریش و دیگر تازیان بزرگواری نیست مگر به فروتنی و گرمی نخواهد بود جز به پرهیزگاری و کاری نیست مگر آنکه با قصد انجام یابد و بندگی نیست مگر با پرستش دانی. آگاه باش دشمن‌ترین مردم به درگاه خدا کسی است که خویشان را پیرو کسی و امامی بداند در حالی که رفتار او را نمی‌داند».

ترجمه

(۵۸) منشی چهار سود دارد

- از امام صادق روایت شده که گفت: سرمه کشیدن موی را می‌رویاند. سرشک را می‌خشکاند و آب دهن را شیرین می‌کند و دیده را جلا می‌دهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶

ترجمه

(۵۹) خدا چون بنده‌یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگیش دچار سازد

- رسول خدا گفته: «در برابر گرفتاریهای بزرگ مزد بزرگ است. خدا چون بنده‌یی را دوست داشته باشد به گرفتاری بزرگش مبتلی گرداند هر کس بدان خشنود باشد خدا از او خشنود است و هر کس گرفتاری را بد دارد گرفتار سخط او شود».

ترجمه

(۶۰) منشی که درد بواسیر پدید آورد

- امیر المؤمنین گفته: «بسیار در مستراح نشستن سبب بیماری بواسیر است».

ترجمه

(۶۱) انگشتی که انگشتین آهن در آن است پاک نیست

- پیامبر اکرم گفته: انگشتی که خاتم آهن در آن باشد پاک نگردهد. شاید آهن جذب پلیدی می کند.

ترجمه

(۶۲) کسی که پیش از درود آغاز به گفتار کند ویرا پاسخ مدهید

- پیامبر اکرم (ص) گفته: «کسی که پیش از سلام به سخن آغاز پاسخش مدهید، و به مهمانی خود مخوانید تا سلام کند.

ترجمه

(۶۳) منشی است که هر کس به جای آورد یا برای او به جای آورده شود، از دین محمد بیرون رفته باشد

- از امام صادق روایت شده که گفت: «هر کس کهانت کند یا بخواهد دیگری برایش کهانت کند از کیش پیامبر بیرون رفته باشد». پرسیدند: قیافه چگونه است؟. گفت: خوش ندارم که به آنان مراجعت کنی، قیافه شناسی مانده یی از پیامبر است که به دست مردم افتاده است.

ترجمه

(۶۴) از نمونه های پیامبران جز کلمه یی نمانده است

- از امام ابو الحسن اول روایت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷

شده که گفت: «از مثلهای پیامبران جز کلمه یی نمانده و آن اینست که چون شرم نداشته باشی هر چه خواهی می کن». سپس گفت: این کلمه در بنی امیه صادق است.

ترجمه

(۶۵) هر گاه خدا به بنده خود نیکی خواهد او را به زودی در جهان کیفر دهد و اگر بدی خواسته باشد کیفرش را پس افکند

- امام صادق گفته: «چون خدا نیکخواه بنده یی باشد او را به زودی در جهان به کیفر اعمالش برساند و اگر بدخواه وی باشد کیفرش را به قیامت افکند».

(۶۶) بر دشمنان نعمتها شکبیا باش

- امام صادق گفته: «شکبیا باش بر دشمنان نعمت. یعنی اگر رشکبران بر نعمت تو حسد می برند صابر باش زیرا تو نمی توانی به کسی که خدای را در باره تو نافرمانی می کند جزایی بهتر از این دهی که خدای را در باره او فرمان برداری کنی.

ترجمه

(۶۷) پیامبر و علی از درختی آفریده شده اند

- روایت کرده اند که رسول اکرم گفته: «مردمان از درختهای گوناگون آفریده شده اند اما من و علی از درختی آفریده شده ایم اصل من علی است و فرع من جعفر».

ترجمه

(۶۸) منشی سپاس هر نعمتی است

- عمر پور یزید گوید از امام صادق شنیدم که می گفت:

«سپاس هر نعمتی هر چه بزرگ باشد آن ست که خدای را ستایش کنی».

ترجمه

(۶۹) دین همان مهرورزیست

- سعید بن یسار گوید، امام صادق به من گفت: «دین همان مهرورزیست. زیرا خدای بزرگ گفته: ای پیامبر به مردم بگوی: اگر شما خدای را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدای نیز شما را دوست بدارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸

ترجمه

(۷۰) هر گاه مؤمنی با مؤمن دست به یک دیگر دهند بی گناه از هم جدا گردند

- امام محمد باقر گفته: «چون مؤمنی با مؤمنی با یک دیگر دست دهند از گناه پاک شوند».

ترجمه

(۷۱) منشی که دلها را زنده کند

- از امام محمد باقر روایت شده که به فضیل گفت: «ای فضیل نقل گفته های ما دل را زنده می کند».

ترجمه

(۷۲) منشی که کار پیشوایان خدا را زنده می گرداند

- خثیمه گفته: امام محمد باقر به من گفت: «یک دیگر را در سراهای خود دیدن کنید چون این دیدن کار ما را رواج می دهد. خدا بیامرزد بنده یی را که کار ما را زنده کند».

ترجمه

(۷۳) خدا چیزی نیافریده که دیده را بهتر روشن کند از منشی

- محمد پور مروان گفته:

امام صادق به من گفت: که پدرم به من گفت: «خدا چیزی خلق نکرده که دیده پدرت را بهتر از تقیه روشن کند».

ترجمه

(۷۴) نه دهم از دین در منشی ست

: از ابو عمر عجمی روایت شده که گفت: از امام صادق شنیدم که به من گفت: «ای ابو عمر نه دهم از دین در تقیه است. کسی که تقیه نمی کند دین دار نیست. این تقیه در هر جایی درست است مگر در نبیذ (که نوعی از شراب خرماسست) و مسح بر روی پا افزار یعنی موزه». مقصد از تقیه آن است که نوعی وانمود نکند که ایجاد مزاحمت برای خود بنماید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹

ترجمه

(۷۵) آنکه به قضای خدا خشنود باشد یا دلتنگ

- از امام صادق روایت شده که گفت:

«آنکه به قضای خدا خشنود باشد قضا بر او روان گردد و نزد خدا پاداش دارد و آنکه از آن دلتنگ گردد قضا بر او روان گردد و مزدش تباه شود».

ترجمه

(۷۶) منشی ست که درازای آن اشتران سرخ موی پسندیده نیست

- از امام علی بن الحسین روایت شده که گفت: «من دوست ندارم به جای این وضع ستمرسیدگی بهترین دارایی جهان را داشته باشم و هیچ آشامیدنی نیاشامیدم که گواراتر از فرو خوردن خشم خود باشد به خشم رسیده».

ترجمه

(۷۷) منشی که روزی را افزون می کند

- از ابی عوف عجلی روایت شده که گفت: از امام صادق شنیدم که گفت: دست شستن پیش از خوراک و پس از آن روزی را افزون کند.

ترجمه

(۷۸) منشی از گناه ها که آمرزیده نگردد

- از امام محمد باقر روایت شده که گفت:

«از گناه هایی که آمرزیده نگردد آن است که گوینده بگوید کاش جز به این کار که کرده ام باز خواست نمی شدم». زیرا از این گفتار تنزیه نفس لازم آید.

ترجمه

(۷۹) منشی که سبب نفاق و تهی دستی گردد

- راوی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «آوازخوانی سبب نفاق و تهی دستی ست».

ترجمه

(۸۰) نخستین پیشکشی که به مؤمن داده می شود

- اسحاق پور عمار گفته: به امام صادق گفتم: نخستین پیشکشی که به مؤمن داده می شود چیست؟ گفت: «آمرزش کسانی که مرده بی را دنبال رفته باشند یعنی تشییع می کنند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰

ترجمه

(۸۱) بنده بی که نیکی نکرده در قیامت برای منشی آمرزیده گردد

- امام صادق گفته:

«در قیامت بنده بی را فرا شمار کشند و بدو گویند یاد آور شو که نیکی کرده بی؟ او یاد آوری کند و گوید:

ای پروردگار نیکی ندارم که یاد کنم مگر وقتی از بنده مؤمن تو هنگام گذر آبی خواستم به من داد با آن دست نماز گرفته نمازی گزاردم، پروردگار گوید: ترا آمرزیدم وی را به بهشت برید».

ترجمه

(۸۲) سر همه گناه ها منشی ست

- امام صادق گفته: «دوستی جهان سر همه لغزشهاست».

ترجمه

(۸۳) چه زشت است که بی آبرویی به بهشت در آید

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱؛ ص ۲۰

نجم که از روایت است، گفته:

امام محمد باقر به من گفت: «شما پیروان ما با مادر بهشت هستید اما چه زشت است بی آبرویی از شما به بهشت در آید». گفتم: این چگونه ممکن باشد؟ گفت: «آن کسی ست که شهوت و شکم خود را نگاه نداشته». یعنی هر کس که از خواهشهای شهوت و شکم غیر مشروع پرهیزگاری نکند انسان بی آبرویی ست.

ترجمه

(۸۴) منشی که سبب آموزش خدا گردد

- امام صادق به مدرک نامی گفت: «خدا بیامرزد بنده بی را که مهر مردمان را به خود کشد و برای ایشان آن گوید که در می یابند و واگذارد آنچه را نمی فهمند».

ترجمه

(۸۵) منشی که نیکی سرای را افزون گرداند

- از امیر المؤمنین روایت شده که گفت:

«هر که خواهد که خیر و برکت در سرایش افزون گردد پیش از خوراک خوردن دستش را بشوید»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱

ترجمه

(۸۶) در کسی که تندرستی او بر بیماری آشکار باشد

- امام صادق گفته: «کسی که تندرست باشد و در حالت تندرستی خود را مداوا کند و بمیرد من از چنین کسی بیزارم».

ترجمه

(۸۷) منشی که مؤمن از آن روی گردانست

- عبد الواحد پور مختار گفته: از امام محمد باقر از بازی شطرنج پرسیدم گفت: «مؤمن از بازی بیزار است».

ترجمه

(۸۸) هیچ چیز چون منشی ایمان را تباه نمی کند

- پیامبر اکرم گفته: «هیچ چیز مانند تنگ چشمی ایمان را تباه نمی کند. سپس گفت: تنگ چشمی جنبشی مانند جنبش مورچه دارد و راههایی مانند راههای شرک. شرک به معنی دام نیز آمده است».

ترجمه

(۸۹) نیکبخت کسی که جانشین خود را ببند

- موسی پور بکر واسطی گفته: به امام موسی ابن جعفر گفتم: کسی به پسر یا دختر خود گوید پدر و مادرم فدای تو باد. آیا در این گفتار اشکالی خواهد بود؟ در پاسخ گفت: «اگر پدر و مادر وی زنده باشند این گفتار از او ناسپاسی است و اگر مرده باشند زبانی ندارد. آنگاه گفت: «پدرم می گفت: کسی که نمیرد تا فرزند خود را ببند نیکبخت است. به خدا سوگند که به من جانشین مرا نشان داده است».

ترجمه

(۹۰) مقام مؤمن از کعبه بزرگتر است

- امام صادق گفته: «مقام و مرتبه مرد خدا از کعبه برتر است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲

(۹۱) بسنده ست مؤمن را که بیند دشمنش در معصیت خدا گرفتار است

- امام صادق گفته: «کافی است یاری خدا مؤمن را که بیند دشمنش سرگرم به سرکشی از خدا است».

ترجمه

(۹۲) ارمغان کینه را می زداید

- امام صادق گفته: «پیشکش پیش از نیاز نیکوست.

و به یک دیگر ارمغان فرستید تا دوست یک دیگر باشید. چون پیشکش کینه ها را از دل ها می برد».

ترجمه

(۹۳) خوشا به بنده ساده نما

- امام صادق گفته: «خوشا بنده ساده نما که در ظاهر با مردم همدم است و با کردار آنان همراه نیست و مردم را در ظاهر شناخته اما مردم درون او را شناخته اند».

ظاهرا نومه به ضم نون و سکون و او کسی ست که مردم درون او را ندانسته اند که چیست؟

ترجمه

(۹۴) منشی که آدمی را در قیامت تهی دست دارد

- پیامبر اکرم گفته: «مادر سلیمان ابن داود به سلیمان گفت: از خواب بسیار پرهیز، زیرا خواب بسیار در شب آدمی را در قیامت نیازمند می دارد».

ترجمه

(۹۵) سرشناسان بهشت گروهی اند

- فرستاده خدا گفته: «خوانندگان قرآن سرشناسان اهل بهشت اند».

ترجمه

(۹۶) پیامبر اکرم اجزاء دست نماز را یک بار یک بار می ساخت

- ابن عمر گفت: «رسول خدا اعضای وضوء را یک بار یک بار به جای می آورد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳

ترجمه

(۹۷) نیکوترین نیکها منشی ست

- از امام حسن بن علی روایت شده نیکوترین نیکها نیک خویی ست.

ترجمه

(۹۸) پیامبر برای منشی دعای خود را ترک کرد

- پیامبر اکرم گفته: «هر پیامبری از خدا چیزی خواست من خواست خود را برای پیروان خود اندوخته کردم».

ترجمه

(۹۹) بهترین پرستش منشی ست و نیکوترین دین منشی

- پیامبر اکرم گفت: «نیکوترین پرستش راه دانی ست و خوب ترین دین داری پرهیزگاری ست».

ترجمه

(۱۰۰) چیزی که آن بسیار و عمل کننده اش اندک است

- پیامبر گفته: «کار خیر بسیار است به جای آورنده اش اندک است».

ترجمه

(۱۰۱) منشی نیمه ای از دین است

. پیامبر گفت: «حسن خلق نیمه ای از دین است».

ترجمه

(۱۰۲) نیکوترین چیزی که به مسلمان داده شده منشی ست

- از رسول خدا پرسیدند:

نیکوترین چیزی که به مرد مسلمان داده شده، چیست؟ گفته: خوی نیک.

ترجمه

(۱۰۳) پیامبر و علی از نوری آفریده شده اند

- پیامبر (ص) گفته: من و علی از نوری آفریده شده ایم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴

ترجمه

(۱۰۴) سازش بنده در سازش عضوی از تن او است

- نعمان پور بشیر گفته: از رسول خدا شنیدم که می گفت: در تن آدمی پاره بی گوشت نازک است که هر گاه درست باشد همه تن او درست خواهد بود و اگر بیمار گردد به میانجی آن همه تن مریض گردد و آن دل است. پیامبر گفته: هر گاه دل آدمی پاک باشد تن وی پاک است و اگر دل پلید گردد تن پلید شود.

ترجمه

(۱۰۵) آدمی به - منشی به بهشت در آید

- رسول خدا گفته، «بنده یی به بهشت در آید اگر چه به برداشتن خاری که در سر راه مسلمانان بوده، باشد».

ترجمه

(۱۰۶) هر که از دو منش خشنود گردد به منشی کار بندد

- انس پور مالک گفته: از پیامبر شنیدم که گفت: «آنکه از فراخی روزی و دیر آمدن اجل خشنود گردد گو صله رحم کند» یعنی رفت و آمد داشته باشد.

ترجمه

(۱۰۷) پیامبر نماز خود را به سلامی پایان می داد

- انس پور مالک روایت کرده که پیامبر با سلامی نماز خود را انجام می داد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵

[باب منشهای دوگانه]

(۱۰۸) شناسایش خداوند یگانه به دو منش است

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: شنیدم که از پدر خود نقل کرد که مردی از امیر المؤمنین علی پرسید خدای را به چه شناختی؟

گفت: به تغییر عزیمت و تبدیل همت. زیرا گاهی قصد امری کردم او میان من و کار من جدایی افکند.

در کارها مصمم شدم اما قضا با تصمیم من مخالفت کرد، از این جهت دانستم کارها به دست دیگریست.

انوری این را به شعر گفته:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است؟.

بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست.

آنگاه پرسید چگونه نعمت ویرا سپاس گویی؟ در پاسخ گفت: دیدم مرا از گرفتاری دور کرد و دیگری را گرفتار کرد. از این روی دانستم که به من لطف داشته و نعمت ارزانی کرد از این سبب ویرا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶

سپاس گفتم. دوباره پرسید چرا دیدار وی را دوست داری؟ در جواب گفت: چون دیدم فرشتگان و پیامبران خود را برای راهنمایی من آماده داشته کسی که این همه لطف به من دارد هرگز مرا فراموش نخواهد کرد از این رو دیدار ویرا خواهانم.

ترجمه

(۱۰۹) پیامبر گفت: دو کار نیک است که نمی خواهیم کسی در آنها با من شرکت کند

- رسول اکرم گفته: «دو منشی است که دوست ندارم کسی در آن دو با من شرکت جوید: یکی دست نماز است، چون آن از نماز من است. و دیگر دهش در راه خدا، زیرا آن از دست من است به دست خواهان که به خداوند رحمان می رسد».

ترجمه

(۱۱۰) دو دور افتاده را پذیرایی کنید

- پیامبر اکرم گفته: دو دور افتاده اند باید آنها را پذیرایی کرد: گفتار حکیمانه یی از انسان سبک مغزی و دیگر گفتار سفیهانه

بی که از فرزانه بی سر زند از آن در گذرید.

ترجمه

(۱۱۱) دست نماز را چیزی تباه نمی کند مگر آنکه از پیش یا پس انسان مکلف بیرون آید

- از ابی بصیر مرادی روایت شده که گفت: از امام صادق پرسیدم از حجامت و قی و هر خونی که روان شود. گفت: «دست نماز باطل نمی شود مگر به آنچه از دو طرف پایین بیرون آید. مصنف این کتاب شیخ صدوق گفته: مقصود از آنچه بیرون می آید: بول و غائط و باد و منی است. مترجم گوید:

در مذهب شافعی تلاقی پوست زن و مرد که هر دو در گمان شهوت باشند اگر چه طرفی مکره یا میت باشد وضوء باطل می شود. و نزد حنفی قهقهه در نماز ناقض وضو و نماز است. و در نزد مالکی و حنبلی رده ناقض وضو است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷

ترجمه

(۱۱۲) دو نعمت بر مردم پوشیده شده

- از رسول اکرم نقل است که گفته: «دو نعمت بر مردم پوشیده شده: آسایش و تندرستی».

ترجمه

(۱۱۳) دو منش است که برای بسیاری فتنه انگیزد

- رسول الله (ص) گفته: «بیشتر مردمان از دو منش در فتنه می افتند و آنها تندرستی و بیکاری است.

ترجمه

(۱۱۴) خاموشی و پیاده روی به خانه خدا از همه عبادات برتر است

- امام صادق گفته:

«خدای را بندگی نکرده اند به چیزی که برتر از خاموشی و پیاده روی به خانه وی باشد».

ترجمه

(۱۱۵) دو تن امر به معروف می شوند

- امام صادق گفته: «دو تن شایسته امر به معروف و نهی از منکر می شوند: یکی مؤمن پند پذیر و دیگر نادانی که خواهد فرا گیرد. اما آنکه تازیانه و شمشیر دارد هیچ از این دو نیست».

ترجمه

(۱۱۶) کفر را دو بال است

- از امام صادق روایت شده که گفته: «کفر را دو بال است و آنها بنو امیه و آل مهلب اند». آل مهلب از حامیان بنی امیه بودند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸

ترجمه

(۱۱۷) خداوند بزرگ مردم زمین را دو بخش کرده

- پیامبر اکرم (ص) گفته «خدا مردم زمین را دو بخش کرد و مرا در بخش بهتر نهاد و آن نیمه را نیز سه بخش کرد و مرا در برترین بخشهای آن نهاد. سپس قریش را از میان عرب برگزید. آنگاه دودمان هاشم را از قریش برگزید بعدا فرزندان عبد المطلب را از خانواده هاشم اختیار کرد سپس مرا از دودمان عبد المطلب اختیار کرد. شاید مراد از دو بخش انس و جن باشد.

ترجمه

(۱۱۸) از پیروان پیامبر دو دسته اند که هر گاه درست گردند مردم درست می شوند و هر گاه تباه گردند مردم نیز تباه گردند

- از امام جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم گفته:

پیروان من دو دسته اند: هر گاه درست شوند مردم نیز درست شوند و اگر تباه گردند مردم نیز تباه گردند و ایشان: فقهاء و امرای دین من اند».

ترجمه

(۱۱۹) احترام خدای را در باره دو ناتوان نگاهدارید

- امام صادق گفته: «برای خدا دو ناتوان را نگاهدارید. یعنی پدر مرده و زنان را.

ترجمه

(۱۲۰) پاداش کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند

- امام صادق گفته: «آنکه دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را نگاهداری کند یعنی نان دهد، او را از آتش دوزخ نگاه دارند».

ترجمه

(۱۲۱) دو مرد بوی بهشت را نمی شنوند

- پیامبر اکرم گفته: عاق والدین و قلتبان بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه در نیابند. پرسیدند قلتبان کیست؟ گفت: کسی که زن وی زنا دهد و او بداند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹

ترجمه

(۱۲۲) آنچه در باره دو زبان آمده است

- پیامبر اکرم گفته: «انسان دو روی یعنی دو زبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش بر آمده و زبان دیگرش از پیش بیرون افتاده او را به آتش می سوزانند و گویند اینست کسی که در جهان دو زبان و منافق بوده است».

ترجمه

(۱۲۳) مردم دو گروه اند، گروهی آسوده می کنند و گروهی آسوده می شوند

- فرستاده خدا گفته: «هر گاه مؤمن بمیرد از گرفتاری جهان آسوده می شود و هر گاه کافر بمیرد درخت و جنبندگان زمین و بسیار از مردمان را از خود آسوده می کند».

ترجمه

(۱۲۴) مردمان دو دسته اند دانا و دانش آموز

- امام صادق گفته: «مردمان یا داناانند یا دانش آموز و غیر از این دو دسته در حکم پشه دم باد هستند و در آتش باشند».

ترجمه

(۱۲۵) دو منش است یکی گناه ها را به فراموشی می سپارد و دیگری دلها را سخت می کند

- امام صادق از پدرش روایت کرده که گفت: «خداوند بزرگ به موسی وحی کرد که به بسیاری خواسته

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰

خشنود مباش و مرا به همه فراموش مکن. زیرا خواسته بسیار گناه ها را به فراموشی می سپارد و ترک یاد من دلها را سخت می کند.

ترجمه

(۱۲۶) دو منش رهایی از خوره است

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «ناخن گرفتن و آب خوره را چیدن از آدینه یی تا آدینه دیگر رهایی از خوره یعنی جذام است».

ترجمه

(۱۲۷) سرگرمی به دو کار بزرگ

- ابو ذر غفاری از بیم خدا می گریستی تا دیده اش درد- گرفتی، وی را گفتند دعا کن تا خدا دیده ات را تندرست گرداند، گفت: به کاری سخت تر سرگرم هستم و چشم من در آن راه چندان مهم نیست، گفتند: آن کدام است؟ گفت: بهشت و دوزخ»

ترجمه

(۱۲۸) همه جهان دو کلمه است و دو درم

- ابو ذر غفاری در پهلوی کعبه ایستاد و گفت:

من جنذب پور سکن هستم، مردمان گردوی فراهم آمدند. ایشان را پند داده نمی گفت: هر گاه کسی از شما سفری کند توشه ای برای آن برگیرد. آیا سفر قیامت در پیش نیست؟ می خواهید توشه یی برای آن بردارید. مردی بدو گفت ما را پندی ده. گفت: «روز گرم روزه گیر برای توشه قیامت و حج گزار برای کارهای بزرگ و در دل شب دو گانه برای یگانه بگزار برای بیم گور. سخنهای نیکو گوی و از گفتار زشت باز ایست. از تهی دستان دستگیری کن شاید از گرفتاری آخرت رهایی یابی جهان را به اندازه دو

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱

درم بشناس درمی برای هزینه خانواده خود و درمی را برای آخرت از پیش فرست. سوم درم ترا زیان دارد و سودی ندهد. جهان دو کلمه است کلمه یی برای جستجوی حلال و کلمه دیگری برای دست آوردن آخرت. سوم کلمه زیان دارد گرد آن مگرد. اندوه روزی که به آن نرسیدم مرا هلاک می کند».

ترجمه

(۱۲۹) مرد فقیه نشود تا دو منش نداشته باشد

- موسی پور اکیل گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: مرد در دیانت بینا نشود تا آنکه هوی و هوس را رها کند و باک نداشته باشد که چه پوشیده و با چه شکم خود را سیر کرده است.

ترجمه

(۱۳۰) در زندگی نیکی تنها برای دو تن است

- پیامبر اکرم گفته: خیر زندگی برای دو کس است. دانایی که مردمان فرمان بردار وی اند و دانش آموزی که فرمان بردار باشد».

ترجمه

(۱۳۱) در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو مرد

- امام صادق گفته: در جهان خیری نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روز نیکی بر نیکیهایش بیفزاید و مردی که گناه خود را به توبه دریابد با دوستی ما خانواده پیامبر و اگر نه عمل و توبه وی او را سود ندهد.

ترجمه

(۱۳۲) دانش دو دانش است

- سلیم پور قیس هلالی گفته: از علی (ع) شنیدم که به ابی - الطفیل می گفت: «ای ابا طفیل دانش دو دانش است دانشی که باید مردمان در آن اندیشه کنند و آن دانش دین است و دانشی که در آن جای اندیشه کردن نیست و آن توانایی خداوند بزرگ است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲

ترجمه

(۱۳۳) دو منش شگفت انگیز

- روزی خدا خوردن و ادعای خدایی کردن - از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: خداوند بزرگ فرشته بی را به زمین فرستاد او در جهان مدت زیادی بماند سپس به آسمان بازگشت. در آنجا از او پرسید در جهان و روی زمین چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم و از همه شگفت انگیزتر بنده بی را دیدم از نعمتهای جهان همه چیزی برای وی آماده بود، روزی ترا می خورد و ادعای خدایی می کرد، من از بی پروایی او در شگفت شدم و از بردباری تو. پس خدا بدو گفت: از بردباری من در شگفت شدی؟ گفت: آری گفت: او را چهار صد سال مهلت دادم و رگی از او ندرید و چیزی از جهان

نخواست مگر آنکه بدان رسید و چیزی از خوراک و آشامیدنی بر او دگرگون نشد.

ترجمه

(۱۳۴) امر به نیکی و باز داری از بدی دو آفریده شده از خلق خداوند بزرگ است

- از امام محمد باقر (ع) روایت شده که گفت: «امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات خدایند کسی که ایشان را یاری کند خدا او را یاری گرداند و آنکه اینان را خوار گرداند خدا او را خوار گرداند».

ترجمه

(۱۳۵) بیشتر بندگی ابو ذر دو منش بود

- امام صادق گفته: «بیشتر بندگی ابو ذر اندیشه کردن و پند گرفتن بود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳

ترجمه

(۱۳۶) زنی که دو شوی داشته و هر دو در بهشت اند از کدام یک خواهد بود؟

- از پیامبر اکرم روایت شده که ام سلمه از او پرسید: زنی که دو شوی داشته باشد و هر دو بهشت بروند از کدام یک از ایشان خواهد بود؟ در پاسخ گفت: آن را برگزیند که خوش خلق تر و زن دوست تر از آنان است. ای ام سلمه نیکی دو جهان نیک خوبی ست. بابتی و امی یعنی پدر و مادرم فدای تو باد.

ترجمه

(۱۳۷) دو دشمن که برای خدای خود جنگیدند

- نصر بن مالک گفته: از حسین بن علی پرسیدم اینکه خدا در قرآن گفته: دو دشمن در باره پروردگار خود با یک دیگر جنگیدند؛ چیست؟ گفت:

«ما و بنی امیه در خدا منازعه کردیم ما گفتیم: خدا درست گفته. بنی امیه گفتند: او دروغ گفته، ما و ایشان در قیامت نیز با یک دیگر دشمن هستیم».

ترجمه

(۱۳۸) دست باز دو معنی دارد

- احمد پور سلیمان گفته: مردی از امام موسی بن جعفر در هنگام طواف خانه خدا پرسید معنی جواد را برای من توضیح ده، گفت: سخن تو دو صورت دارد. هر گاه سؤال تو از مخلوق است، جواد کسی است که واجبات خود را بجای آورد و بخیل آنکه به جای نیاورد یعنی آنچه بر او واجب است. هر گاه مقصود تو از جواد خداست. یعنی کسی که هر گاه عطا کند جواد است و هر گاه خودداری کند نیز جواد است، زیرا اگر به بنده چیزی داده که حق نداشته این جواد است و اگر از دهش خودداری کند در حق وی باز جواد است، چون طرف شایسته نبود.

ترجمه

(۱۳۹) دینار و درهم کشنده اند

- پیامبر اکرم گفته: دینار و «درهم گذشتگان شما را کشتند و شما را نیز هلاک خواهند کرد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴

ترجمه

(۱۴۰) زر و سیم دو سنگ مسخ شده اند

- پیامبر گفته: «زر و سیم دو سنگ مسخ شده اند هر که آنها را دوست داشته باشد با آنها خواهد بود. شیخ صدوق گفته: مقصود آن است که آنها را تا اندازه بی دوست داشته باشد که حقوق خدا را از آنها نپردازد.

ترجمه

(۱۴۱) پناه بردن به خدا از دو منش

- از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: «پناه به خدا می برم از کفر و وام. پرسیده شد آیا کفر با وام برابری می کند؟

گفت: آری!

ترجمه

(۱۴۲) در شیعه دو منش است

- از علی بن الحسین روایت شده که گفت: «دوست دارم که دست خود را به جای دو منش که در شیعه است فدا سازم: یکی برای بی صبری و سبکی ایشان و دیگر برای فاش کردن اسرار اینان».

ترجمه

(۱۴۳) روزه دار را دو شادبست

- امام صادق گفته: «روزه دار را دو شادبست، یکی هنگام گشودن روزه و دیگری هنگام دیدار پروردگار خود، از پیامبر روایت شده که گفته: هر کار فرزندی آدم برای اوست مگر روزه اش که برای من است و من پاداش آن را می دهم، روزه سپر مؤمن است در قیامت چنان که در دنیا خود را به سلاح نگاهداری می کنید. بوی دهان روزه دار نزد خدا از بوی مشک بهتر است، روزه دار دو شادی دارد یکی هنگام گشودن روزه و دیگری دیدار من هنگام رفتن به بهشت».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۵

ترجمه

(۱۴۴) آنچه در دو سوداگر راستگوی و نیکوکار یا دروغگوی و خیانت کار رسیده است

- پیامبر گفته: هر گاه دو سوداگر در معامله راستگوی و نیکو کار باشند خدا به ایشان برکت دهد و اگر دروغگوی و خیانتکار باشند برکت از ایشان دور شود، متعاملین تا در مجلس معامله باشند اختیار فسخ دارند، در صورت اختلاف، گفتار خداوند کالا مقدم است یا اختلاف را ترک کنند.

ترجمه

(۱۴۵) دو چیز در صبح و عصر خیر می دهند

- پیامبر گفته: «گوسفند و کشت فراهم کنید تا هر شام و بام نیکی به شما رساند، پرسیدند ای پیامبر خدا پس کار اشتران چه می شود؟ گفت آنها مهارهای شیطان اند، نیکی آنها از سوی خطرناکی به آن ها می رسد. گفتند هر گاه مردم این را بشنوند اشتران را رها خواهند کرد، گفت: نابکار از آن دست باز ندارد».

ترجمه

(۱۴۶) دو خرید و فروش ناشایست است

- امام محمد باقر: دو خرید و فروش را بد دانسته، یکم- انداختن و بر گرفتن نادانسته. دوم- خرید و فروش چیزی که آن را ندیده باشی.

ترجمه

(۱۴۷) در کالای نیک دو آفرین است و در کالای بد دو نفرین

- امام صادق گفته:

«در کالای خوب دو آفرین است و در بد دو نفرین، چون در باره نیک می گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت دهد و در باره کالای بد می گویند: خدا به تو و فروشنده تو برکت مدهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۶

ترجمه

(۱۴۸) به بنده بی که خدای را در کارها در نظر دارد دو منش داده شده

- معاویه پور وهب گفته: از امام صادق شنیدم که گفت: «هیچ مسلمانی خدای را مراعات نکند مگر آنکه بدو دو خصلت داده شود: روزی که بدان خرسند باشد و خشودی خدا که بدان رهایی یابد.

ترجمه

(۱۴۹) هر که دو منش داشته باشد او مؤمن است

- پیامبر اکرم گفته: «کسی که با تهی دستان همراهی کند و با مردمان به انصاف رفتار کند او مؤمن است، و نیز گفته: «هر که از نیکی خود خشنود باشد و گناه خود را دانسته باشد او گرونده به خداست.

ترجمه

(۱۵۰) هر که دو منش دارد انسان نیکی ست و اگر نه از نیکی دور است

- امام صادق گفته: «دو منش است که هر کس دارا باشد انسان نیکی است، از آن دو منش پرسیدند، گفت:

«نماز در وقت خود گزاردن و همراهی با نیازمندان کردن».

ترجمه

(۱۵۱) دو چیز است که هر کدام زودتر حاصل آید مطلقه مسترابه از عده بیرون رود

- امام محمد باقر گفته: «دو چیز است که هر کدام زودتر پیش آمد کند مطلقه مسترابه از آن عده بیرون رود، در سه ماه اول پاکی که در آن مدت خوبی نبیند دوم سه سر شستن که میان دو سر شستن آن سه ماه پاکی نبوده باشد» مسترابه زنی ست که در سن حیض دیدن باشد اما حیض نبیند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۷

ترجمه

(۱۵۲) دو منش است که تهی دستی را از میان می برد و زندگی را دراز می کند و اگر به جای آوردند هفتاد گونه مرگ بد را دور می سازد

- امام محمد باقر گفته: «نیکی و دهش تهی دستی را دور می کند و زندگی را می افزاید و هفتاد مرگ بد را دور می سازد».

ترجمه

(۱۵۳) تقرب به خدا با دو منش است

- امام صادق گفته: «احسان غیر از زکات دادن است، به نیکی کردن و صلح رحم به جای آوردن به خدا نزدیک شوید».

ترجمه

(۱۵۴) دو سنت است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «سنت دو است، یکی در واجب که پیروی از آن رهنمایی ست و رها دادن آن گمراهی، و دیگر غیر واجب که پیروی از آن فزونی ست و رها دادن آن گناهی ندارد». سنت گفتار و کردار پیامبر است و به قولی قول معصوم.

ترجمه

(۱۵۵) نیکی نزد دارنده دو منش شایستگی دارد

- امام صادق گفته: «سزاوار نیست نیکی انجام دادن مگر نزد کسی که بزرگوار یا دیندار باشد».

ترجمه

(۱۵۶) برادران دو گونه اند

- امام محمد باقر گفته: «مردی در بصره نزد امیر المؤمنین علی آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا از برادران خبر ده گفت: «برادران دو گونه اند، برادران یک دل و برادران ظاهر ساز،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۸

برادران یک دل دست و بال و اهل و خواسته اند، چون برادر خود را یک دل یافتی خواسته و جانت را از وی دریغ مدار با یارانش یار باش و با دشمنان وی دشمن، راز و خرده وی را پوشان و نیکی او را آشکار ساز و چنین کسان از کبریت احمر نایاب تراند.

برادران ظاهر ساز فقط لذت همدمی را از آنان دریغ مدار و بیش از آن نیز از ایشان توقع مدار تو نیز با آنان خوشرویی نشان

ترجمه

(۱۵۷) مردمان دو گروه اند

- امام محمد باقر گفته: «مردمان دو گروه اند: مؤمن که دانا است و نادان که خوی ایمانی ندارد، مؤمن را گزند مرسان و با نادان مستیز که چون او باشی».

ترجمه

(۱۵۸) دو فرمانده اند که در واقع فرمانده نیستند

- پیامبر اکرم گفته: «دو فرمانده اند که فرمانده گفته نمی شوند، یکم- ولی جنازه، هر گاه کسی جنازه بی را تشییع کرد باز مگر در آن را در خاک کنند یا از ولی آن دستور بازگشت خواهد. دوم زنی که با مردی به حج گزاردن رفته، مردی که در سفر حج سرپرست زنی ست باید باز مگر در آن زن حج خود بگذارد».

ترجمه

(۱۵۹) دو چیز است که برخی از مسلمانان نماز خود را بدان تباه می سازند

- امام محمد باقر گفته: «دو چیز است که مسلمانان نماز خود را بدان تباه می سازند. یکم- بگفته کسی که می گوید:

تبارک اسمک و تعالی جدک. این جمله ایست که گروهی از پریان از روی نادانی در خدا گفته اند، دوم- گفتار کسی که در میان نماز بگوید: السلام علينا و علی عباد الله الصالحین، چون این جمله برای بیرون رفتن از نماز گفته می شود نه در وسط آن» جد به معنی بخت در لغت عرب آمده است، شاید بطلان از آن جهت باشد که اطلاق بخت بر خدا روا نباشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۹

ترجمه

(۱۶۰) هیچ گامی نزد خدا از دو گام پسندیده تر نیست، و هیچ آشامیدنی نزد خدا از دو آشامیدن نیکوتر نیست، و هیچ قطره بی نزد خدا از دو قطره بهتر نباشد

- ابو حمزه ثمالی گفته:

«از امام علی بن الحسین شنیدم که می گفت: هیچ گامی نزد خداوند بزرگ بهتر از دو گام نباشد، گامی که گرونده به خدا بر می دارد با آن رخنه رده پیکار را آباد می سازد و گامی که به سوی خویشان بر- می دارد برای دلجویی، هیچ جرعه بی خوب

تر از آن نزد خدا از آن دو جرعه نخواهد بود، جرعه خشمی که مؤمن به بردباری خویش فرو خورد و جرعه ناگوار گرفتاری که به صبر خود شکیبایی کند، هرگز قطره یی پیش خدا از آن دو چکه نیکوتر نباشد، قطره خونی که در راه خدا ریخته گردد و قطره اشکی که در شب تار از بیم خدا روان سازد.

ترجمه

(۱۶۱) دو منش که شیطان برای نوح یاد آور شد

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «چون کشتی نوح به زمین نشست، شیطان نزد وی آمد و گفت: ای نوح در زمین مردی بزرگتر از تو بر من از جهت منت نیست، چون خدای را بر این فاسقان خواندی تا زحمت و رنج مرا برای گمراهی ایشان کم کردی، می خواهم برای این نیکی تو، ترا دو پند بیاموزم - یکم: آنکه از رشک و حسد گریزان باش، زیرا همین رشک بری بود که مرا به این روز نشانده - دوم: از آز و حرص دوری که چون این آز آدم را بیچاره کرد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۰

ترجمه

(۱۶۲) ترسناک ترین چیزی که از آن بر مردمان ترسیده می شود دو منش است

- از پیامبر اکرم روایت شده که گفته: «ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناک هستم از خواهشهای نفسانی و آرزوهای دراز است، آرزوهای نفسانی از حق پیش گیری می کند و درازی آن آخرت را به فراموشی می سپارد، این همان جهان است پشت کرده به شما می رود و آن همان آخرتست که روی کرده به شما می آید، هر یک از این دو خواهند گانی دارند، هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت باشید، از اولاد جهان مباحثید، شما امروزه که زنده اید در کارگاه کردار هستید و بر شما حسابی نیست اما فردا که در گذشتید شما به شمار فرا کشیده خواهید شد و دیگر وقت کار نیست».

امیر المؤمنین علی از پیامبر نقل کرده که دانایان دو گروه اند: دانایی که به دانش خویش کار بندد او رستگار است و دانایی که دانش خود را به کار نبرد وی نابود گردد، دوزخیان از گند دانای بی کردار در گزند باشند، پشیمان تر از دوزخیان کسی است که بنده یی را به

خداوند بزرگ خوانده باشد و او نیز پذیرفته و خدای او را به بهشت در آورد و آن خواننده به خدای را به سبب به کار نبردن دانش خود به دوزخ برد، سپس امیر المؤمنین گفت: اکنون از دو منش بر شما بیمناک هستم - یکم - پیروی آرزوهای نفسانی و دوم - درازی آنها، چون پیروی از آرزوها انسان را از حق باز دارد و درازی آرزو آخرت را از یاد شما ببرد.

این جهان پشت کننده است و این آخرت روی آورنده و برای هر یک از این دو فرزندان است هر گاه بتوانید از فرزندان آخرت گردید و از اولاد جهان مباحثید و بجای آورید آنچه از کردار نیک

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۱

می توانید زیرا شما امروز در جهان، کارگاه کردار هستید و بر شما حساب در آن نیست و فردا در حسابگاه هستید و دیگر آنجا جای کردار نیست.

ترجمه

(۱۶۳) از دو منش باز داشته شده

- مفضل پور یزید گفته: از امام صادق شنیدم که گفت: «ترا از دو چیز باز می دارم که در آن نابودی مردان بزرگ است: نهی می کنم از آنکه بندگی کنی خدای را بدین باطل و بدان چه ندانی فتوی دهی. ابن حجاج گفته: از امام صادق شنیدم که گفت:

«ترا از دو منش دور کنم که مردان جهان از آن نابود شده اند: یکی آنکه بدان چه نمی دانی مردم را فتوی مده، دیگر آنچه نمی دانی خدای را بدان پرستش مکن.

ترجمه

(۱۶۴) دو گونه آب نوح را فرمان برداری نکردند

- امام صادق گفته «نوح پیامبر (ع) همه آبها را برای طوفان خواند اجابت کردند مگر آب شور و گوگرد».

ترجمه

(۱۶۵) گروهی گفتار با کردار است

- محمد پور عبد الله پور طاهر گفته: پیش پدرم بودم در آن مجلس ابو صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل حاضر بودند، پدرم به ایشان گفت:

هر یک از شما برای من حدیثی نقل کنید، ابو صلت هروی گفت: از امام علی بن موسی الرضا (به خدا سوگند رضا بود چنان که نامش)، مرا روایت کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن

الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی که گفت: «از رسول اکرم شنیدم که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۲

گفت: «ایمان گفتار و کردار است»، چون بیرون رفتیم، احمد بن حنبل پرسید این چه سلسله سندی بود؟ پدرم در پاسخش گفت: «این داروی دیوانگان است، هنگامی که در بینی ایشان ریزند از دیوانگی به هوش آیند».

ترجمه

(۱۶۶) دو گرسنه بی که سیر نکردند

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «دو گرسنه اند که سیر نکردند، گرسنه دانش و گرسنه خواسته».

ترجمه

(۱۶۷) دو منشی از درستی ایمان است

- امام صادق گفته: «از خاصیت ایمان آن است که حق را مقدم گردانی اگر چه ترا زیان کند و باطل را دور افکنی اگر چه ترا سود دهد، و دیگر آنکه گفتار تو از دانش تو بیشتر نباشد»، شاید عبارت چنین باشد:

ان تؤثر الحق و ان ضرک و تدع الباطل و ان نفعک»

. ترجمه

(۱۶۸) جوانمردی دو گونه است

- امیر المؤمنین علی در اندرزهای خود به فرزندش محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه چنین گفته: «جوانمردی مسلمان دو گونه است، جوانمردی که در حضر دارد و جوانمردی که در سفر، جوانمردی در حضر خواندن قرآن است و همنشینی با دانایان و اندیشه در مسائل فقه و پاس داری بر نماز جماعت است و اما جوانمردی که در سفر است، توشه دادن به یاران و رها دادن سرپیچی با همسفران است و یاد کردن خدای بزرگ است در هر جای از بالا راندن و سرازیر شدن و فرود آمدن و باز نشستن».

ترجمه

(۱۶۹) دو منشی نشانه درستی است

- رسول خدای گفته: «ایستاده بول کردن بی جهتی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۳

از درشتی ست و استنجاه بار است از درشتی ست».

ترجمه

(۱۷۰) دو منش فزاینده روزیست

- از امام صادق روایت شده که گفته: «شستن ظروف و رفتن آستانه سرای فزاینده روزیست».

ترجمه

(۱۷۱) هزینه واجب بر عیال میان دو مکروه است

- عیاشی گفته: از امام علی بن موسی الرضا (ع) دستوری خواستم برای هزینه کردن بر عیال گفت: میان دو مکروه، گفتم: برخی تو شوم به خدا ندانم که دو مکروه کدام است؟. گفت: آمرزش خدا بر تو باد، آیا ندانی که خدای بزرگ اسراف و امساک را ناخوش دارد، چنان که در قرآن گفته: «آنان که در هزینه زندگی اسراف نورزند و امساک روا ندارند و میان این دو به میان روی پای بندند».

ترجمه

(۱۷۲) دو منش به جای دو منشی ست

- امام صادق گفته: «در حق پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما به شما نیکی کنند. با زنان مردمان پارسا باشید تا با زنان شما پارسا باشند».

ترجمه

(۱۷۳) شرم بر دو گونه است

- پیامبر اکرم گفته: «شرم بر دو گونه است، گونه‌ی بی از آن سستی نفس است و گونه‌ی بی از نیرو و ایمان است».

ترجمه

(۱۷۴) پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند

- پیامبر اکرم گفته: «چنانچه فرزند عاق پدر و مادر می شود هر گاه حقوق ایشان را به جای نیاورد، پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند هر گاه نیکوکار باشد و حقوق فرزند را رعایت نکنند»

(۱۷۵) گفتار پیامبر من فرزند دو ذبیح هستم

- راوی گفته از امام علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم از معنی گفتار پیامبر (ص) که گفت: من فرزند دو ذبیح هستم، گفت: «مقصود اسماعیل فرزند ابراهیم و عبدالمطلب است. اسماعیل نوجوان با حلمی بود که خدا مژده فرزندی او را به ابراهیم پیامبر داد، چون بالید با پدر به بیابان رفت ابراهیم به او گفت ای فرزند من در خواب دیدم که ترا برای خدا سر بریدم، تو اکنون چه می گویی؟ اسماعیل در پاسخ پدر گفت: مقصود خود را انجام ده، با خواست خدا از شکیبایان هستم. ابراهیم خواست تا سر او را ببرد خدا فدایی عوض از اسماعیل بدو فرستاد آن گوسفندی بود کبود رنگ که به سفیدی می زد و در چراگاه خرمی چریده بود و چهل سال در باغهای بهشت می چرید و از شکم مادری بیرون نیامده بود بلکه بی توالد و تناسل خدا او را آفریده بود؟، تا به جای اسماعیل فدا گردد.

هر چه در منی مکه تا قیامت سر بریده گردد همه قربانی اسماعیل به شمار آید، این یکی از آن دو ذبیح است که پرسیدی.

ذبیح دیگر، عبدالمطلب جد پیامبر اسلام حلقه در کعبه را گرفت و از خدا خواست که بدو ده پسر عطا کند و نذر چنان کرد که اگر این حاجت برآورده گردد یکی را از آنان برای خدا قربانی کند اتفاقاً

حاجت وی برآورده شد و خدا به او ده پسر داد او نیز خواست به عهد خود وفا کند پس پسران را به خانه کعبه برد برای قربانی یکی از آنان قرعه کشید آن قرعه بنام عبد الله پدر حضرت محمد برآمد عبد المطلب او را از همه بیشتر دوست داشتی ناگزیر قرعه را تکرار کرد باز بنام عبد الله در آمد ناچار به ذبح وی عازم شد دودمان قریش فراهم آمدند و او را منع کردند و پردگیان وی زاری کردند، دخترش عاتکه گفت: ای پدر برای این کار عذری برانگیز پرسید چگونه؟ من ترا همیشه بر خود خجسته و مبارک می دانم، عاتکه گفت اشتران خود را که در چراگاه داری در نظر گرفته میان آنها و فرزند خود قرعه بکش آنچه بنام قرعه شد برای خدای قربانی فرما.

عبد المطلب اشتران خود را فراهم کرد و ده اشتر را به قرعه بنام عبد الله بیرون آورد و ده ده می افزود تا به صد رسید و قرعه بنام اشتران برخورد، غریو از قریش برخاست گفتی کوه های مکه به لرزه در آمد، اما عبد المطلب نپذیرفت تا سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه باز بنام اشتران برآمد، سومین بار زبیر و ابو طالب و برادران وی عبد الله را از زیر پای عبد المطلب به در بردند چنان سخت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۷

در زیر پاهای وی افتاده بود که هنگام کشیدن پوست پشتش کنده شد. عبد المطلب فرمان داد همه آن اشتران را در جزوره که نام محلی در مکه است نحر کنند و کسی را از بردن و خوردن آنها باز

نداشت.

عبدالمطلب در روزگار خود، رسومی از خود به یادگار نهاد که دین اسلام آنها را تصویب کرد.

یکم- آنکه زن پدر را بر پسران حرام کرد، دوم- دیه قتل را برای انسان صد اشتر رسم نهاد، سوم- هفت شوط به خانه کعبه طواف واجب کرد، چهارم- گنجی یافته بود یک پنجم آن را به مستحقان رسانید، پنجم- چاه زمزم را سقایه الحاج نام نهاد.

اگر عمل عبدالمطلب حجت نبود و عزم وی بر ذبح فرزندش عبد الله مانند عزم ابراهیم بر ذبح اسماعیل نبود، هرگز پیامبر بدین عمل افتخار نکردی و نگفتی من فرزند دو ذبیح هستم، علتی که از برای آن خدای بزرگ ذبح را از اسماعیل بر طرف کرد همان علت برای ذبح عبد الله قرار گرفت و به همین سبب پیامبر و ائمه در صلب این دو قرار گرفت پس ببرکت پیامبر و ائمه خدا ذبح را از ایشان برداشت، سنت در ذبح برداشته شد و اگر نه می باید مردمان در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی می کردند و هر قربانی که مردمان برای خدا می کنند فدای اسماعیل است تا قیامت.

صدوق مؤلف این کتاب گفته: روایات راجع به ذبیح گوناگون است، برخی دلالت می کنند که ذبیح اسماعیل بوده است، و بعضی دلالت می کند که اسحاق بوده است، اما مشهور ذبیح اسماعیل بود و اسحاق پس از وی به جهان آمد و آرزو می کرد که کاش پدرش ابراهیم به ذبح وی مأمور گشتی و او صابر شدی و مانند اسماعیل در پاداش به او رسیدی و خدای بزرگ دانست که این آرزو در دل اسحاق است از این رو او

را در میان فرشتگان ذبیح نامید چون چنین آرزوی داشته.

امام صادق گفته: «اینکه پیامبر گفت من فرزند دو ذبیح هستم از آن جهت است که خدای بزرگ عم را پدر گفت چنان که در قرآن گفته: شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب فرا رسید هنگامی که به فرزندان خود گفت پس از من چه می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را. می بینیم که خدا اسماعیل را که عم یعقوب است پدر او نامیده است و پیامبر نیز گفت عم پدر است، بنا بر این گفته پیامبر من پسر دو ذبیح هستم شامل اسماعیل و اسحاق نیز می شود که یکی از آن دو ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح مجازی از جهت آرزوی ذبح کردن، مستحق ثواب بر آن شد پس پیامبر پسر دو ذبیح است به این دو وجه.

برای ذبح عظیم وجه دیگری نیز آمده است، فضل پور شاذان گفته: «از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «چون خدا ابراهیم پیامبر را دستور داد به جای فرزندش اسماعیل گوسفند را بکشد، ابراهیم آرزو می کرد کاش اسماعیل را به دست خود برای خدا قربانی می کرد و در عوض گوسفند را نمی کشت تا مستحق بزرگترین درجه های پاداش گیرندگان گردد. خدای بزرگ بدو وحی کرد ای ابراهیم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۸

بهترین مخلوق نزد تو کیست؟ گفت: ای خدا مخلوقی نیافریدی که نزد من از یار تو محمد گرامی تر باشد بعدا پرسید تو خود را بیشتر دوست داری یا او را؟ گفت او را و نیز فرزند او را از فرزند خود بیشتر دوست دارم.

سپس به ابراهیم گفت: کشته شدن

فرزند وی به ستم به دست دشمنانش بیشتر دل ترا می سوزاند یا کشته شدن فرزند تو اسماعیل به دست خود در بندگی من؟ گفت: فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر می سوزاند، خدا گفت: ای ابراهیم گروهی می پندارند که از پیروان محمداند اما فرزندش حسین را به ستم چون گوسفند می کشند از این رو شایسته سخط می گردند، ابراهیم از این گفتار بنالید و دل وی بسوخت و همی گریست، سپس خدا گفت: ای ابراهیم سوختن دل ترا بر حسین فدای دل سوختن تو بر فرزند تو اسماعیل گردانیدم اگر او را به دست خویش سر می بریدی، از این جهت بالاترین درجات پاداش گیرندگان را برای تو گردانیدم، چنان که در قرآن کریم گفته: «او را فدای بزرگی دادیم».

ترجمه

(۱۷۶) دو چیز برپایند و دو چیز روانند و دو چیز گوناگون اند و دو چیز با یک دیگر دشمنان اند

- عبد الله پور سلیمان که کتابهای بسیار خوانده بود گفته: در یکی از کتابهای آسمانی چنان خواندم که چون ذو القرنین از سازش سد یا جوج و مأجوج آسایش یافت و به جهان گردی روان شد در آن اثنا به دانایی برخورد آن دانا به ذو القرنین گفت: مرا بگوی آن دو چیز کدام است که از هنگامی که خدای بزرگ آنها را بیافریده پا برجایند و از دو چیز که روانند و از دو چیزی که گوناگون اند و از دو چیزی که با یک دیگر دشمنان اند؟ گفت: آن دو چیز پای بر جا آسمانها و زمین اند. و دو چیز گردان آفتاب و ماهتاب اند، و دو چیز گوناگون شب و روزاند و دو چیز دشمن مرگ و زندگی ست.

دانا به ذو القرنین گفت: برو که تو مرد دانایی. این خبر درازست، اندازه نیاز از آن را باز

گوی کردم و همه آن را در کتاب نبوت نگاشته ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۴۹

ترجمه

(۱۷۷) پاداش کسی که دو حج گزارده است

- امام صادق گفته: «کسی که دو حج گزارده باشد همیشه در خوشی ست تا درگذرد».

ترجمه

(۱۷۸) سخن درست در دو حال

- پیامبر اکرم گفته: «هیچ مؤمنی نمی بخشد چیزی را که بهتر باشد نزد خدا از سخن درست در خشنودی و خشم».

ترجمه

(۱۷۹) دو کشتار و دو پیکار است

- امام صادق گفته: که پدرش روایت کرده است که: «کشتار دو گونه است، کشتار کفاره و کشتار درجه. نبرد نیز دو گونه است. نبرد با کافران تا مسلمان گردند و نبرد با شورشیان از مسلمانان تا به حق باز گردند».

ترجمه

(۱۸۰) دو منش است که دارنده آن در آسمان گرامی خدایست و در زمین گرامی مردمان

- مردی به پیامبر گفت: ای فرستاده خدای مرا چیزی بیاموز که هر گاه به کار بردم خدا و مردم مرا دوست داشته باشند. در پاسخ گفت: «آنچه خدا به تو داده است بدان خشنود باش و آنچه در دست مردم است از آن کناره گیر (یعنی در داشته مردم طمع میند) تا خدا و خلق ترا دوست داشته باشند».

ترجمه

(۱۸۱) پیامبر را دو انگشترین بود

- از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: «پیامبر اکرم را دو انگشترین بود، بر یکی نوشته بود:

لا اله الا الله، محمد رسول الله

و بر دیگری

صدق الله

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۰

ترجمه

(۱۸۲) پیشکش روزه دار دو چیز است

- امام حسین گفته: پذیرایی مرد روزه دار این ست که موی خود را عطر آگین کنی و جامهای خود را بخور دهی و پذیرایی زن روزه دار این است که سرش را شانه کند و جامهای خود را بخور دهد. امام حسین چون روزه می گرفت خود را خوشبوی می کرد و می گفت: «بوی خوش پیشکش روزه دار است».

ترجمه

(۱۸۳) از آشکار شدن دو نشانه قیامت پدید آید

- از پیامبر از زمان قیامت پرسیدند، گفت: «هنگامی که مردم به ستاره دانی ایمان آوردند و قضا و قدر را دروغ پندارند».

ترجمه

(۱۸۴) صدقه دادن به دودمان هاشم روا نباشد جز در دو جا

- امام صادق از پدرش نقل کرده که می گفت: «به دودمان هاشم صدقه روا نباشد جز بدو سبب: هر گاه تشنه باشند و به آب رسند بیاشامند و صدقه دادن هاشمی به هاشمی».

ترجمه

(۱۸۵) دو منش پستی آور

- امام صادق در پاسخ کسی که پرسیده بود مردم فرو مایه و پست چه کسانی هستند؟ گفت: کسی که می نوشد و تار نوازد».

ترجمه

(۱۸۶) دو گناهی که یکی از دیگری دشوارتر است

- پیامبر گفته: «غیبت از زنا سخت تر است، پرسیدند چرا؟ گفت: «زنا کار توبه کند و خدا توبه اش را بپذیرد لیک توبه غیبت کار را نمی پذیرد تا غیبت شده از او درگذرد»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۱

ترجمه

(۱۸۷) شستشوی دندان با سعد دو منش دارد

- ابن عثمان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «دندانهای خود را با سعد شستشوی دهید چون دهان را خوشبوی می کند و قوت باه را می افزاید (سعد نوعی عطر بوده است).

ترجمه

(۱۸۸) خوردن اشنان دو منش بار می آورد

- حکم پور مسکین گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «خوردن اشنان زانوها را سست می کند و منی را تباه».

ترجمه

(۱۸۹) خواهشگری پیامبر دو کس را فرا نگیرد

- پیامبر خدا گفته: «میانجی گری من دو کس را شامل نگردد: دوست پادشاه ستمکار و دیندار افراطی که از فرط مبالغه در راه دین از دین بیرون رود».

ترجمه

(۱۹۰) دو گونه خلال رگ خوره را به جنبش در آورد

- پیامبر خدای گفته: «با چوب شاخه ریحان و شاخه انار خلال دندان مکنید، زیرا این دو رگ خوره را (که به تازی جذام گویند) به جنبش در آورد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۲

ترجمه

(۱۹۱) دو جهان چون دو کفه ترازوست

. زهری گفته: از امام علی بن الحسین شنیدم که می گفت: کسی که دلش به امیدواریهای خدا آرام نگردد جاننش از

افسوسهای جهان بریده گردد، به خدا سوگند دو جهان چون دو کفه ترازوست. هر کدام گران شد دیگر سبک و خوار گردد. سپس گفت: چون روز رستخیز پدید آید و آن دور از گراف است. خدای دشمنان را به آتش کشاند و دوستان را به بهشت راند. بعدا به تنی از حاضران انجمن گفت: از خدای پرهیز و در جستجو و تکاپوی جهان آرام گیر و چیزی که نیافریده اند مجوی آن کس که جویای ناآفریده است رنج بیند و جانش از افسوس بند آید.

سپس گفت: چگونه رباید آنچه را که نیافریده اند؟ آن مرد گفت: چگونه است که انسان چیزی را بجوید که نیافریده اند. گفت: آنکه در جهان در تکاپوی توانگری و فراخی روزیست. و مقصد وی از دست آوردن آن اینست که به سبب آن آسایش یابد در حالی که آسایش را برای جهانیان نیافریده اند و اینان بیهوده می دونند. آسایش در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده، برای جهانیان در جهان رنج و اندوه آفریده اند. کسی نباشد که از جهانی بدو چیزی دهند که نه آرزو. آنکه از جهان بیشتر دارد نیازمندتر است. زیرا برای نگاهداری خواسته هایش نیازمند به دیگران است و همه ابزار زندگی نیازمندیست، آسایش در خواسته جهان نیست اما دیو فرزند آدمی را به بوک

و مگر افکند که آسایش در گرد کردن خواسته است او نیز فریب خورده پی جهان و خواسته آن رود، چون در دیگر جهان فرا شمار کشند فرو ماند، آنگاه گفت: هرگز دوستان خدای در جهان رنج نبرند بلکه در جهان برای آخرت کوشا باشند. هر کس در جهان برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نگارند. مسیح پیامبر به یاران خویش گفتی: جهان پلی است از آن بگذرید و آن را آبادان مگردانید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۳

ترجمه

(۱۹۲) خدای دو دریا را به یک دیگر آمیخت

- قطان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت:

مقصد از آیه مرج البحرين اینست که علی و فاطمه دو دریای ژرفناک اند که همسر شدند و هیچ کدام به دیگری سرکشی نکنند و از آمیزش آنها لؤلؤ و مرجان پدید آمد یعنی حسن و حسین».

ترجمه

(۱۹۳) پیامبر دو چیز در پیروان خود نهاد

- پیامبر گفت: من در میان شما دو چیز نهادم که هر یک از دیگری سودمندتر است، یکی کتاب خدا که رشته بی ست از آسمان تا زمین کشیده و دیگری عترت من، این هر دو از یک دیگر نگسلد تا در لب حوض کوثر بر من باز گردند. راوی این روایت گفته: از ابی سعید خدری پرسیدم عترت پیامبر کیست؟ گفت: اهل بیت او.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۴

ترجمه

(۱۹۴) در قیامت از ثقلین پرسیده می شود

- حدیقه پور اسید غفاری گفته: چون پیامبر اکرم از حجه الوداع با ما بازگشت کرد و به جحفه (که جایی میان مکه و مدینه است) رسید به یاران خود گفت فرود آیند، همه مردم در منزلهای خود جا گرفتند، سپس بانگ نماز گفته شد و با یاران خویش دوگانه بی گزارد، پس از آن به ایشان گفت: خدای آگاه به من گزارش داده که من خواهم مرد و شما نیز خواهید مرد. چنان انگارید من دعوت خدای را اجابت کردم من پیش خدا به امر رسالت و به کتاب و حجت خدای را که میان شما می گزارم مسئولم و شما نیز مسئول هستید و به خدای خود در این موضوع چه خواهید گفت؟. گفتند ما گواهی می دهیم که رسالت خود را رسانیدی و پند و اندرز به جای آوردی و کوشش نمودی خدای ترا از سوی ما بهترین پاداش دهد. بعدا گفت: شما نیستند که گروه دارید و می گوید خدای یگانه است؟ و من از جانب او به سوی شما فرستاده شدم، و باور دارید که

بهشت راست است و دوزخ درست است، زنده گشتن پس از مرگ حق است؟ همه گفتند آری گواهی

دهیم به راستی همه اینها. آنگاه پیامبر گفت: خدایا بر گفتار ایشان گواه باش. من شما را گواه می گیرم و گواهی دهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانی هستم و من به هر مسلمانی از او به او خود شایسته تر هستم. آیا این گفتار را باور دارید؟ گفتند آری بدان چه گفתי گواهی می دهیم.

سپس گفت: «هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست. آنگاه دست علی را گرفت و او را به دست خویش بلند گردانید چندان که زیر بغل هر دو آشکار شد سپس گفت: خدایا دوست او را دوست دار و دشمن او را دشمن؛ یار او را یار باش، من پیش از شما به آخرت می روم و جایگاه شما را آماده می کنم و شما فردای قیامت در حوض کوثر بر من درآید و آن حوضی ست به اندازه بصری تا صنعاء پهنای آن ست و به شماره ستارگان آسمان جامهای سیمین دارد، من در قیامت از شما بازخواست می کنم به آنچه امروز شما را بر آن گواه گرفتم، این بازرسی را سر حوض از شما خواهم کرد و می پرسم پس از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۵

من با ثقلین چه کردید؟

اصحاب پرسیدند این دو ثقل کدام است؟ گفت: ثقل کلان تر کتاب خدای ست و این میانجی از طرف خدا و من به شما کشیده شده سری از آن به دست خداست و طرف دیگر آن به دست شما و دانش پیشین و پسین تا قیامت در آن است. و اما ثقل اصغر هم وزن قرآن است و آن علی بن ابی طالب و عترت اوست این

دو از هم جدا نگردند تا سر حوض بر من در آیند. (بصری شهرستانی ست در شام و صنعاء پای تخت یمن است).

معروف گفته: این حدیث را بر امام محمد باقر عرضه داشتیم، گفت: ابو الطفیل درست گفته است، خدا او را بیامرزاد. ما این حدیث را در کتاب علی (ع) یافتیم، مؤلف این کتاب صدوق گفته: اخبار در این باب بسیار است و آنها را در کتاب معرفت فضائل آورده ام.

ترجمه

[(۱۹۵) برای حسن و حسین دو چشم آویز بود]

برای حسن و حسین دو چشم آویز بود که در میان آن از پشم پر جبرئیل آکنده بود.؟ ابن عمر این را روایت کرده است. و الله اعلم.

ترجمه

(۱۹۶) شب و روز دو بار گیرند

– از پیامبر نقل کرده اند که گفته: شب و روز دو بار گیرند.

ترجمه

(۱۹۷) دو مردند که خدای بهر یک دو پر داده تا با فرشتگان در بهشت پرواز کنند

– امام علی بن الحسین گفته: «خدای عباس بن علی را بیامرزاد که برادر خود را بر خویش مقدم داشت و خویشتن را فدای او کرد تا دو دستش در راه او جدا شد، خدای برای این جان فشانی بدو دو بال داد که بآن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند. چنان که به جعفر بن ابی طالب چنین کرد، مقام عباس بر همه شهدای کربلا برتر است و نزد خدایی پایه ی ارجمند دارد. این حدیث مفصل بود به اندازه نیاز

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۶

در اینجا آوردیم و همه آن را با دیگر روایات فضائل عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نوشته ام.

ترجمه

(۱۹۸) دو چیز مردم را نابود کند

– امیر المؤمنین گفته: بیم نهی دستی و فخر فروشی مردم را نابود ساخته است.

ترجمه

(۱۹۹) گفتار علی در باره دو مرد

- امیر المؤمنین گفته: «دو مرد جهاندار پشت مرا بشکستند یکی زبان آور نابکار و دیگری پرستنده نادان آن یکی با زبان گویای خویش پرده روی نابکاری خود می تند و این یکی به کارهای ظاهر فریب خود پرده بر روی نادانی خود می کشد. خلاصه از دانای نابکار و عابد نادان بر حذر باشید، اینان اند که مردم را از راه دین بیرون می برند، از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی نابودی پیروان من به دست منافقان تیز زبان داناست».

ترجمه

(۲۰۰) آزمند از دو منش نومید است و با دو منش هم آغوش

- امام صادق گفته:

«آزمند از دو منش نومید است و با دو منش ملازم از قناعت محروم باشد و آسایش را گم کرده است و از خشنودی به داوری خدای محروم ناگزیر یقین را گم خواهد کرد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۷

ترجمه

(۲۰۱) دو نمازی که پیامبر آن را ترک نکرد

- عائشه گفته: «پیامبر (ص) در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمی کرد، یکم- دو گانه یی پس از نماز پسین یعنی عصر و دوم- دو گانه یی پیش از نماز بام یعنی صبح».

عبد الله پور ایمن گفته: پدرم ایمن از عائشه برای من روایت کرد و گفت: نزد وی رفتم و از دو گانه پس از نماز پسین پرسیدم، گفت: به خدایی که جان او بستد (یعنی جان پیامبر را) پیامبر همیشه این دو گانه را ترک نکرد و تا هنگامی که از رنج بیماری نمازهای دیگر را نشسته می خواند این دو گانه را می گزارد. گفتم: اما عمر در خلافت خود از این دو گانه نهی کرد، گفت: راست گفتمی لیک پیامبر این دو گانه را در مسجد نمی گزارد از آنکه مبادا بر پیروانش سنگین گردد از این جهت در منزل می گزارد تا عبادت بر آنان سنگین نباشد، عائشه گفته: پیامبر پیش من بس از نماز پسین دو گانه می گزارد.

پیامبر گفته: «هر که نماز دو وقت سرد را فرو خواند بهشت رود یعنی دو گانه پس از نماز بام و پسین است و سرد از آن جهت گفته شده که بعد از واجب آمده. مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصود من از یاد آوری این اخبار رد مخالفانی است که پس از واجب صبح و عصر نافله نمی گزارند. خواست بگویند که اینان با گفتار و کردار پیامبر مخالف هستند».

ترجمه

(۲۰۲) دو گروه اند که بهره‌ی از اسلام ندارند

– امام صادق گفته: کمتر چیزی که مرد بدان از ایمان بیرون رود آن است که نزد کسی نشیند که مذهب غلو داشته باشد و به گفتار ایشان گوش فرا دهد و سخنان وی را باور نماید. پدرم از گفتار جد خود روایت کرده است که پیامبر گفته:

گروه اند از پیروان من که بهره یی در اسلام ندارند و ایشان: غلات و قدریه اند. مقصود از غلو زیاده روی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۸

در حق متبوعان خود است مثلاً مدعی شود خدا جهان را به اختیار پیشوایان نهاده و ایشان هر چه خواهند می توانند از مرگ و زندگی.

ترجمه

(۲۰۳) کینه توز با مردان خود را به یکی از دو منش گرفتار سازد

- امیر المؤمنین علی به فرزندان خود گفتی: «ای فرزندان حذر کنید از کینه توزی با مردمان. زیرا ایشان دو گروه اند.

خردمندی که با شما فریب می ورزد تا گرفتار گردید یا سبک مغزیست که در دم بی پروا به شما پاسخ دهد. گفتار نراست و پاسخ آن ماده چون فراهم شوند ناگزیر نتیجه هایی دهد. آنگاه این دو بیت را خواند: آبروی کسی سالم ماند که از پاسخ فرومایگان دوری کند. آنکه با سفلگان مدارا کند راه درست رفته. آنکه مردان درست را بزرگ شمارد او را بزرگ دانند. و آن کس که مردان درستکار را خوار سازد بزرگ نخواهد بود بلکه خوار گردد. چنان که از دیوان منسوب به حضرت علی برآید این دو بیت از اشعار اوست.

ترجمه

(۲۰۴) آدمی پیر گردد اما دو چیز از او جوان ماند

- پیامبر گفته: «فرزند آدم چون پیر گردد دو چیز از او جوان ماند: آز بر خواسته و حرص بر زندگی. انس پور مالک گفته: پیامبر می گفت: «نابود می شود یا پیر می گردد فرزند آدم و در وی دو منش ماند: آز و آرزو».

ترجمه

(۲۰۵) دو منشی که دو منش بار آورد

- پیامبر گفته: «گرایش به جهان اندوه و گرفتگی بار آورد و زهد در آن آسایش دل و تن افزایش».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۵۹

ترجمه

(۲۰۶) آدمی دو منش را ناخوش دارد

- پیامبر گفته: «فرزند آدم دو چیز را ناخوش دارد: یکم- مرگ در حالی که آن آسایش مؤمن است از فتنه. و دوم- اندکی

خواسته. در صورتی که اندکی آن حساب قیامت را می‌کاهد».

ترجمه

(۲۰۷) پیامبر دو خاموشی داشت

- سمره بن جندب و عمران پور حصین با هم مذاکره کردند. سمره روایت کرده که از پیامبر اکرم دو خاموشی یاد دارد، یکم- بعد از تکبیر نماز و دوم- پس از قرائت پیش از رکوع، قتاده گفته: خاموشی دوم در روایت سمره پس از قرائت حمد است و پس از و لا- الضالین است اما عمران پور حصین سکوت پس از حمد را منکر بوده است. هر دو این مطلب را به ابی بن کعب نوشتند و از او پرسیدند در پاسخ گفت: سمره درست بر کرده است. مصنف این کتاب صدوق گفته: پیامبر پس از قرائت سکوتی می‌کرد برای آنکه قرائت به تکبیر رکوع نچسبد و میان قرائت و تکبیر جدایی افتد و این دال است که پس از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته بود.

چون خاموشی بر گویا صادق نیست خواه آهسته یا بلند و این دلیلی ست برای جعفری در رد مخالفین خود که پس از حمد آمین همی‌گویند.

ترجمه

(۲۰۸) دو منش در مسلمانی فراهم نشود

- پیامبر گفته: «بخل و تند خویی در مسلمان فراهم نگردد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۰

ترجمه

(۲۰۹) در دل بنده دو منش سازش ندارد

- پیامبر گفته: «هرگز بخل سخت و ایمان در دل بنده بی‌فراهم نگردد».

ترجمه

(۲۱۰) رشک شایسته نیست جز در دو چیز

- پیامبر گفته: «رشک در غیر دو چیز روا نباشد، مردی که خدا خواسته بی‌بدو داده و شب و روز از آن هزینه می‌کند و مردی که خدا بدو کتاب داده شب و روز به خواندن قرآن مشغول است.

ترجمه

(۲۱۱) پیامبر برای دو مهر عقیل را دوست می داشت

- فرستاده خدا به عقیل می گفته: «ای عقیل من ترا بدو مهر دوست دارم برای آنکه تو دوست داشتنی هستی و ابی طالب نیز ترا دوست می داشته».

ترجمه

(۲۱۲) پیامبر بدو کار شاد شد

- حسن بن زید گفته: از گروهی از خویشان خویش شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه باز آمد روز گشایش خبیر بود، پیامبر میان دو دیده اش را بوسید و گفت نمی دانم بکدام بیشتر شاد هستم به آمدن جعفر یا به گشایش خبیر، اخباری که در این باب رسیده در کتاب فضائل جعفر یاد کرده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۱

ترجمه

(۲۱۳) پیامبر به حسن و حسین هر یک دو منشی بخشید

- هنگامی که پیامبر در بیماری مرگ بود فاطمه و حسن و حسین در خدمتش بودند فاطمه به پیامبر گفت: اینان فرزندان تواند چیزی به میراث به ایشان ده. پیامبر گفت: مهابت و سیادت خویش را به حسن دادم و دلاوری و بخشایشگری خود را به حسین و نیز زینب دخت ابی رافع از مادر خویش نقل کرده و گفته: که فاطمه گفت: ای فرستاده خدا اینان فرزندان تواند به ایشان بخششی نما. رسول گفت: مهابت و سیادت خود را به حسن دادم و سخاوت و شجاعت خویش را به حسین. باز گفته اند که پیامبر گفته: مهابت و بردباری خویش را به حسن دادم و جوانمردی و آمرزش خود را به حسین.

ترجمه

(۲۱۴) بیداری پس از نماز خفتن سزاوار نیست جز برای دو مرد

- پیامبر اکرم گفته:

«بیداری پس از نماز خفتن روا نیست مگر برای آنکه نماز گزارد یا مسافرت کند».

ترجمه

(۲۱۵) بیشتر مردم بدو چیز به دوزخ می روند و به دو چیز به بهشت

- پیامبر گفته:

«نخستین چیزی که پیروان مرا به دوزخ می کشد دو چیز میان تهی ست. پرسیدند آن دو چیست؟
گفت: فرج و شکم و بدان دو چیزی که بیشتر به بهشت می روند پرهیزگاری و نیک خوئی ست».

ترجمه

(۲۱۶) خدا دو بیم و دو آرامش را برای بنده خود فراهم نکند

- پیامبر اکرم گفته:

«خدای بزرگ گفته: «به بزرگی و جلال خود سوگند دو بیم و دو آرامش را برای بنده خویش فراهم نکنم، هر گاه در جهان آرامش داشته باشد در قیامت او را بترسانم و هر گاه در جهان بیمناک از من باشد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۲

در قیامت او را آسوده خاطر گردانم».

ترجمه

(۲۱۷) اصلاح اول این امت بدو منش است و تباهی پایان آنان نیز با دو منش است

- فرستاده خدا گفته: «اصلاح کار این امت به زهد و یقین است و بنابودی آخر این امت به سبب بخل و آرزوی ست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۳

[باب منشهای سه گانه]

اشاره

ترجمه

(۲۱۸) خدای سه کس را بی حساب به بهشت برد و سه کس را بی حساب به دوزخ

- امام صادق گفته: «خدای سه کس از مردم را به بهشت برد و سه کس را به دوزخ، اما آنان را که به بهشت می برد: پیشوای دادگر و بازرگان راستگوی و پیری که زندگی خود را در بندگی خدای بزرگ گذرانیده و اما آنان که بی حساب به دوزخ روند: پیشوای ستمکار و بازرگان دروغ پیشه و پیر زنا کار است».

ترجمه

(۲۱۹) خدای از مؤمن سه چیز را حساب نمی کشد

- امام صادق گفته: «خدای از مؤمن در سه چیز محاسبه نمی کند: خوراکی که می خورد و پوشاکی که می پوشد و همسر نیکوکاری که با وی یاری می کند و پاک دامنی او را نگاه می دارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۴

ترجمه

(۲۲۰) هر کس سه منش یا یکی از سه منش را داشته باشد در سایه عرش خداست

- پیامبر گفته: «هر که سه منش یا یکی از آن را داشته باشد در قیامت که سایه یی جز سایه خدا نیست در سایه عرش خدا خواهد بود. هر که هر چه را از مردم چشم دارد به ایشان دهد و هر که در جهان گامی پس یا پیش ننهاده جز برای رضای خدا و خشم او. و کسی که از برادر مسلمان خود خرده گیری نکند تا آن را از خود دور کند، مراقب شدن در عیب خود از دیگران کافی ست که از دیگران به خویشان سرگرم باشد». و به همین مضمون خضر بن مسلم صیرفی از امام صادق نقل کرده است.

ترجمه

(۲۲۱) سه تن در قیامت به خدا نزدیک تراند

- امام صادق گفته: «سه تن اند که در قیامت از مردمان به خدای نزدیک تراند تا از حساب مردمان انجام رسد. مردی که در حالت خشم با توانایی بر زیر دست خود ستم روا ندارد. و مردی که میان دو تن رفت و آمد دارد در طرف داری برای هر دو برابر باشد. و مردی که در سود و زیان خویش راستی و درستی را رعایت کند.

ترجمه

(۲۲۲) سه چیز نشانه بر آمدن دعاست

- امام صادق گفته: «هر گاه تنت بلرزد و سرشکت روان گردد و دلت بترسد به آمرزش خدا امیدوار باش که تیرت به نشانه رسید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۵

ترجمه

(۲۲۳) مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پیدا شود

- یکی از غلامان امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام علی موسی شنیدم که می گفت: «مؤمن مؤمن نباشد تا سه منش در او پدیدار گردد و آن راه و رسمی از پروردگارش و راه و رسمی از پیامبرش و راه و رسمی از پیشوایش. راه و رسم

آفریدگارش، راز پوشی ست. خدا دانای نهان است و بر راز نهانی خود کسی را آگاه نسازد مگر فرستاده یی که پسندیده باشد. راه و رسم پیامبرش، کنار آمدن با مردمان است چون خدا او را با مدارا با مردمان فرمان داده است چنان که در قرآن گفته: در گذشتن و چشم پوشی کردن را شیوه خویش می کن.

به نیکی فرمان ده و از نادان گریزان باش. و راه و رسم پیشوا شکیبایی در سختی و زیان است. چنان که در قرآن گفته: «شکیبایان اند در سختی و زیان».

ترجمه

(۲۲۴) سه منش در گرونده نیست

- امام صادق از پدر خود نقل کرده که می گفت:

«آنکه بخل و رشک و بیم دارد بی ایمان است. مؤمن بیمناک و آزمند و تنگ چشم نیست».

ترجمه

(۲۲۵) پیامبر اکرم از خدا سه چیز خواست دو چیز بدو داد و یکی را نداد

- پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۶

گفت: «از خدا سه منش خواستم دو تا را داد و سوم را دریغ داشت. از خدا خواستم پیروان مرا از گرسنگی مکشد اجابت کرد. باز درخواست کردم که دشمنی جز ایشان بر اینان از مشرکان چیره مگرداند که امت مرا ریشه کن گرداند اجابت کرد. دیگر بار خواستم که دشمنی و جنگ را از میان ایشان بردار این را اجابت نکرد. سلیمان پور احمد گفته: این خبر از علی (ع) جز به این سند روایت نشده فقط منجاب پور حارث آن را نقل کرده است.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱؛ ص ۶۷

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۷

ترجمه

(۲۲۶) سه چیز پایه را بلند گرداند و سه چیز گناه را پوشاند و سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز پایه را بلند گرداند. آن آشکارا سلام گفتن است و خوراندن و نماز شب گزاردن هنگامی که همه به خواب اندراند. و کفاره های گناه ها شاداب گرفتن دست نماز است در سرما و رفتن برای نمازها در شب و روز گزاردن و پیوستگی بر نماز جماعت است. و اما نابودکننده ها: سخت تنگ چشمی کردن و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی و خویشتن بینی ست.

و اما انگیزه های رهایی: بیم از خدا در آشکار و نهان است و خرسندی با توانگری و درویشی ست و سخن راندن به دادگری در حال خشنودی و خشم است. پیامبر گفته: «سه چیز نابودکننده است و سه چیز رهایی دهنده. رهایی دهنده: همان بیم از خدای بزرگ است در آشکار و نهان.

و خرسندی در درویشی و توانگری و دادگری در حال خشنودی و خشم. و سه چیز کشنده: تنگ چشمی و چیرگی آرزوهای نفسانی و خود پسندی ست.

در روایت دیگر از امام صادق رسیده که گفته: «شح مطاع بدگمانی به خدایست. من که صدوق مؤلف این کتاب هستم، این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن یاد آور شدم. در خبر دیگریست که چون در شب معراج از پیامبر پرسیده شد که فرشتگان بزرگوار در آسمان در چه چیز کاوش می کردند؟ گفت: «درجات و کفارات. و گفت: به من ندا در دادند که درجات چیست؟ گفتم: شاداب گرفتن دست نماز در اوقات سرما و به نماز جماعت رفتن. و چشم به راه بودن هر نمازی پس از نماز دیگر و دوستی من و خانواده من تا هنگام مرگ، این خبر دراز است آن را با سندش در کتاب اثبات المعراج آورده ام.

امام صادق از پدر خود نقل کرده که می گفت: «پیامبر گفت: «سه چیز نابودکننده است:

پیمان شکنی، راه و روش پیامبر را رها دادن و گسستن از توده مسلمانان و سه چیز رهایی ده است: نگاهداری زبان خود و گریستن بر گناه های خویش و در سرا از مردم کناره گیری».

ترجمه

(۲۲۷) هر که سه منش داشته باشد خدای بدو حور العین دهد

- امام صادق گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۸

«هر که سه منش داشته باشد، خدای حوریان بهشت را بدو دهد. و آن: خشم خود فرو خوردن است و در برابر شمشیرها در راه خدای صابر بودن و به خواسته حرامی دست یافتن و برای خدای از آن خود-داری کردن».

ترجمه

(۲۲۸) سه کس اند اگر ایشان را: باز نداری ترا ستم کنند

- پیامبر گفته: «سه کس اند هر گاه ایشان را باز نداری ترا ستم کنند. و ایشان: فرومایگان و همسر تو و پرستار توست».

ترجمه

(۲۲۹) سه کس حق خود را از سه کس نستانند

- پیامبر گفته: «سه کس حق خود را از سه کس نستانند: بزرگوار از پست و بردبار از سبک مغز و نکوکار از نابکار».

ترجمه

(۲۳۰) بنده میان سه منش است

- ابو حمزه ثمالی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: «بنده میان سه چیز است: بلا و قضا و نعمت، وظیفه او از سوی خدا در برابر گرفتاری شکیبایی ست و وظیفه او در برابر قضاء تسلیم است و وظیفه او از سوی خدا در برابر نعمت سپاس است».

ترجمه

(۲۳۱) سه کس در خور آموزش اند

- عبد الله پور سنان گفته: «از امام صادق شنیدم می گفت: «به سه کس ترحم کنید و شایسته آموزش هستند: ارجمندی که پس از ارجمندی خوار گردد و بی نیازی که نیازمند شده و دانایی که خویشان و نادانان او را خوار انگاراند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۶۹

ترجمه

(۲۳۲) خدا سه کس را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ، دارنده ستمکار، پیر مردی نابکار، درویش سرکش را دشمن دارد، بعدا گفت: دانی که درویش سرکش کیست؟ گفتیم:

انسان اندک مایه، گفت: نه آنکه خواسته خود را در راه نزدیکی خدا هزینه نکند».

ترجمه

(۲۳۳) سه جای دروغ نیکوست و در سه جای راست نارواست، همدمی سه کس دل را می میراند

- پیامبر گفته: «در سه جای دروغ نیکوست: فریب در نبرد و وعده به همسر خود، سازش دادن میان مردمان. و در سه جای راست گفتن نارواست: سخن چینی، بدکاری زن را به شویش رساندن، گزارش دیگری را دروغ انگاشتن: همنشینی سه گروه دل را می میراند: همدمی فرومایگان و گفتگو با زنان و انس با توانگران.

ترجمه

(۲۳۴) چیزی به سه چیز است

- ابن ابی یعفور گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «آنکه دل بسته جهان باشد به سه منش گرفتار آید: اندوه بی فرجام. آرزوی ناتمام. امید نانجام».

(۲۳۵) سه چیز نشانه پیریست

- ابو صباح غلام امام صادق گفته: با او به کوه احد رسیدیم، گفت: آن سوراخی را که در کوه است بینی؟ گفتم: آری. گفت: اما من آن را نمی بینم. نشانه پیری اندکی دید چشم، کژی پشت، باریکی گام است.

ترجمه

(۲۳۶) سه منش ویژه پیامبران و فرزندان ایشان و پیروان اینان است

- امام موسی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۰

ابن جعفر گفته: «پیامبران و اولاد و اتباع ایشان به سه خوی ویژه اند: بیماری بدن ایشان، بیم از پادشاهان، تهی دستی درویشان».

ترجمه

(۲۳۷) خدا سه منش را دشمن دارد

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ سه چیز را دشمن دارد: خوابی که شب در آن بیداری نباشد، خنده بی جهت، خوردن روی سیری».

ترجمه

(۲۳۸) پیشکش سه گونه است

- امام صادق گفته: «پیشکش سه گونه است: پیشکش مقابل پیشکش، پیشکش سازش و کنار آمدن، و پیشکش برای خدا».

ترجمه

(۲۳۹) سه منش است که پیامبر و فروتر از او از آن تهی نیست

- امام صادق گفته:

«سه چیز است که پیامبر و فروتر از آن برکنار نیستند و آنها: فال بد گرفتن، رشک، اندیشه در آفرینش.»

مصنف این کتاب صدوق گفته: «معنی فال بد آن ست که پیروان هر پیامبری به او فال بد می زدند و آنان خود فال بد نمی زدند، چنان که خدا در قرآن از قوم صالح نقل کرده: «ما به تو و همراهان تو فال بد می زنیم» یعنی شما را به فال بد می گیریم، گفت: فال بد شما نزد خداست، و دیگران به پیامبران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۱

خویش گفته اند: «ما به شما فال بد می زنیم، اگر از دعوت خود منصرف نشوید شما را سنگ باران می کنیم».

پیامبران در مردم محسوداند نه آنکه به کسی حسد برند. چنان که در قرآن کریم گفته: «بلکه مردم به آنچه خدا از فضل خویش به آنان داده رشک می برند ما به خانواده ابراهیم کتاب و دانش دادیم و سلطنت بزرگی بایشان ارزانی داشتیم».

اندیشه در آفرینش آن ست که: گرفتار وسوسه گردد چنان که خدا از ولید بن مغیره مخزومی نقل کرده که او در باره قرآن: اندیشه کرد و اندازه گرفت مرده باد چگونه اندازه گرفت؟. و راجع به قرآن گفته بود:

جز جادوی برگزیده شده چیزی نیست و از گرفتار بشر است.

ترجمه

(۲۴۰) ریشه های کفر سه چیز است

- امام صادق گفته: «ریشه های کفر سه چیز است:

حرص و کبر و حسد؛ از آن ست که چون آدم ابو البشر از درخت نهی شد از او را برانگیخت که از آن برخوردار، خود پسندی چون شیطان مأمور به سجده شد خودداری کرد. رشک مانند دو فرزند آدم یکی آن دیگری را از روی رشک بکشت».

ترجمه

(۲۴۱) وام بر سه گونه است

- پیامبر گفته: «وام سه گونه است. هر گاه کسی که بستانکار باشد مهلت دهد، هر گاه بدهکار باشد به زودی پردازد و این کار به سود او بود و زیانی برای او ندارد، آنکه طلب خود را می ستاند و بدهی خویش را می رساند نه سود می برد و نه زیانی. اما کسی که طلب خود را می ستاند و بدهی خویش را پس می افکند این کار به زیان اوست نه سود او».

ترجمه

(۲۴۲) دستور خواستن برای در آمدن سه بار است

- امام صادق گفته: «دستور خواستن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۲

برای در آمدن سه بار است. نخستین بار می شنوند. دوم بار خود را نگاهداری می کنند، سوم بار اگر خواسته باشند دستور می دهند و اگر نه دستور خواهند باز می گردد».

ترجمه

(۲۴۳) به سه کس سلام پسندیده نیست

- امام صادق گفته «به سه کس درود گفتن پسندیده نیست. آنکه دنبال جنازه می رود. و آنکه به نماز آدینه می رود و آنکه در گرمابه است».

ترجمه

(۲۴۴) بهترین مردمان سه کس اند

- پیامبر اکرم گفته: «بهترین شما مردم آن کس است که به مردم خوراک بخوراند و سلام را بلند بگوید، هنگام سلام گفتن و هنگامی که مردم در خواب اند او نماز بگذارد».

ترجمه

(۲۴۵) سه منش است که یکی نماینده توانگریست و دیگری نماینده زیبایی سه دیگر خوارکننده دشمنانست

- از علی روایت است، که گفته: «به کار بردن بوی خوش نشانه توانگریست و جامه های نیکوی نماینده زیبایی ست و خوی نیک کوبنده دشمنانست».

ترجمه

(۲۴۶) سه چیز روش پیامبران مرسل است

- امام صادق گفته: «سه چیز سنت پیامبران مرسل است: بوی خوش، آراستن موی، جماع بسیار.

ترجمه

(۲۴۷) سه چیز دیده را روشن می کند

- امام موسی بن جعفر گفته: «سه چیز دیده را روشنی می دهد: نگرستن به سبزه و گیاهان. نگاه کردن به آب روان، دیدن

روی گلرخان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۳

ترجمه

(۲۴۸) منشای نیکو سه است

- حلبی گفته: به امام صادق گفتم: کدامین منشهاست به مرد نیکوتر نماید؟ گفت: «وقار بی ترسانیدن. دهش بی در خواست عوض. و سرگرمی به غیر کالای جهان».

ترجمه

(۲۴۹) پاشیدن در سه چیز است

- امام صادق گفته: «اسراف و پاشیدن در سه چیز است: جامه آبرومندی خود را خوار کنی، هسته خرما را به پیرامون خود پراکنی، مانده آب را فرو ریزی. پس گفت: در خوراک اسراف نیست».

ترجمه

(۲۵۰) پیامبر سه کس را نفرین کرده است

- امام موسی بن جعفر گفته: «پیامبر اکرم سه کس را نفرین کرده است: مسافری که زاد و توشه خویش به تنهایی بر خورد و به همراهان ندهد و کسی که به تنهایی در خانه بی بخشید. مقصود از بیت خانه است یعنی اطاقی از سرا هر گاه مقصود سرا بودی فی الدار می گفت: اما در عرف امروزه خانه گویند و از آن سرا خواهند، تسمیه کل به اسم جزء».

ترجمه

(۲۵۱) در بهشت پایه بی ست که بدان نرسد مگر سه کس

- پیامبر گفته: «در بهشت مقامی ست که بدان نرسد مگر: پیشوای دادگر و خویشاوند داری که با خویشان خود وفادار و مهربان باشد. مرد شکیبای عیال وار».

ترجمه

(۲۵۲) از سه کس تکلیف برداشته شده

- ابن ظبیان گفته: زن دیوانه بی را نزد عمر آوردند که زنا داده است فرمود او را سنگسار کنند. او را نزد علی گذر دادند. گفت چیست؟ گفتند:

دیوانه ایست که زنا داده است و عمر فرموده است او را سنگسار کنند. گفت: مشتایید. به عمر گفت:

مگر نمی دانی قلم از سه کس برداشته شده است؟ از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خوابان تا به بیداری گراید».

ترجمه

(۲۵۳) سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کردند که پیامبر را بکشند و علی آنان را برانداخت

- امام علی بن الحسین گفته: پیامبر روزی بیرون رفت و نماز بام گزارد. سپس گفت:

«ای مردم کدامین از شما می روید در برابر سه تن که به لات و عزی سوگند یاد کرده اند مرا برکشند؟

(به پروردگار کعبه سوگند دروغ یاد کرده اند). مردمان همه سر به زیر افکندند و کسی پاسخی نداد.

گفت: می پندارم که علی بن ابی طالب در میان شما نباشد. عامر بن قتاده گفت: علی تب کرده نیامد نماز بگزارد. پیامبر گفت او را بیاگهان. او پیامد در حالی که دو گوشه جامه خود را به گردن خویش گره زده بود، پرسید ای فرستاده خدای چه خبر است؟. گفت خدا مرا خبر داده است که سه تن خواسته اند تا مرا بکشند و به پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته اند. علی درخواست تا تنها رفته با ایشان نبرد کند. پیامبر جامه و زره و شمشیر و عمامه خود را بدو پوشانید و بر اسب او سوار شد. روزی چند از رفتن وی بگذشت، نه از علی خیر رسید و نه فرخ سروش از خدا پیامی آورد، فاطمه فرزندان خود حسن و

حسین را پیش پیامبر آورد و گفت: مبادا این کودکان را بی پدر کرده. پیامبر از سخن وی بگریست.

آنگاه به مردمان گفت: هر که از علی برای من خبری بیاورد او را به بهشت جاویدان مژده دهم.

حضار به جستجوی پرداختند. عامر بن قتاده بازگشت و مژده بازگشتن علی را بیاورد، پس علی در آمد و با دو اسیر و سه اشتر و سه اسب. جبرئیل فرود آمد و پیامبر را از آنچه گذشته بود آگاه ساخت.

پیامبر به علی گفت: خواهی ترا ز ما وقع بیاگهانم؟ منافقان می گفتند تا این زمان در سرگردانی بود و در درد زائیدن اکنون خواهد سرگذشت وی را برای او نماید. سپس گفت: یا ابا الحسن تو خود از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۶

سرگذشت خویش مرا حدیث کن تا گواه این گروه باشی. گفت: ای فرستاده خدا چون بدان وادی در آمدم این سه تن را یافتم که بر اشتران اند و بانگ بر من زدند که کیستی؟ گفتم: علی پسر عم فرستاده خدای، گفتند:

ما فرستاده خدای را نمی شناسیم کشتن تو یا محمد نزد ما یکسان است، آنگاه این کشته بر من تک آورد و زد و خوردی روی داد ناگاه باد سرخی وزیدن گرفت که در آن آواز ترا می شنیدم که می گفتی یقه زرهش را برای تو بریدم به شانه وی زن، زدم کارگر نشد باد سیاهی وزیدن گرفت آواز ترا شنیدم که می گفتی زرهش را بالا زدم ضربتی برانش زدم و آن را بریدم و به زمین افکنده سرش را بر گرفتم.

سپس این دو تن گفتند چنان شنیده ایم که محمد یار مهربان با درگذشتی ست، ما را بر او بر

و در کشتن ما مشتاب، این یار کشته ما با هزار مرد برابر بود. پیامبر گفت: نخستین آواز جبرئیل بود، دومین از آن میکائیل، پس به یکی از آن دو گفت: بگوی لا اله الا الله و گواهی ده من فرستاده اویم آن مرد گفت: به دوش کشیدن کوه ابی قبیس نزد من، آسان تر است از گفتن این سخن، پیامبر گفت:

گردن وی را بزن دیگری را پیش آوردند گفت آنچه گفتم بگوی او در پاسخ پیامبر گفت: مرا نیز به یار خود پیوند، علی خواست تا گردن وی زند، جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: خدا ترا درود می فرستد و گوید او را مکش چون در قوم خود خوش خوی و جوانمرد است. در زیر شمشیر پرسید این سخن فرستاده خدای توست؟ پیامبر گفت: آری، آن مرد گفت به خدا سوگند برای برادران خود مالک درمی نبودم و هیچ گاه در نبرد نگریختم، اکنون گواهی می دهم که خدای یکی ست و تو فرستاده وی.

پیامبر گفت: این مردیست که خوشخویی و جوانمردی او را به بهشت کشانید.

ترجمه

(۲۵۴) در نیکی به برادران و کوشی در انجام نیاز ایشان سه منش است

- امام صادق گفته: «بهترین شما دهش کنندگان شماست و بدترین شما بخیلان اند، از کارهای شایسته خوبی با برادران و کوشش در نیازهای ایشان است. این گونه کارها دیو را خوار و آدمی را از دوزخ دور می کند و به بهشت می راند، ای جمیل این سخن را برای بزرگان از یاران خود بازگویی نما. گفتم: برخی شما

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۷

گردم. یاران بزرگوار من چه کسانی هستند؟ گفت: «آنان که با برادران خود در خوشی و سختی خوبی کنند». بعدا گفت: «ای جمیل نیکی از توانگر آسان

است، لیک خدای بزرگ ستایش کرده نیکی به درویشان را و گفته: آن کسانی هستند که با بسیاری نیاز دیگران را بر خویش برتر دارند و کسانی که خود را از تنگ چشمی نگهداشتند نیز ایشان رستگارانند».

ترجمه

(۲۵۵) ریستن در سه جا نهی شده

- امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا از ریستن بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت بارور منع کرده است.

ترجمه

(۲۵۶) برابر شدن با آفتاب سه بدی دارد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «با آفتاب برابر مشوید چون خورشید بخارکننده است رنگ را تیره کند و جامه را فرسوده نماید و درد درونی را آشکار کند».

ترجمه

(۲۵۷) اسرافگر سه نشانه دارد

- امیر المؤمنین علی گفته: «اسرافگر سه نشانه دارد، آنچه می خورد در خور وی نیست. پوشاکی پوشد که شایسته برای او نیست، و کالایی خرد که زینده وی نیست».

ترجمه

(۲۵۸) هر دیده‌یی در قیامت گریانست جز سه دیده

- پیامبر گفته: «هر دیده‌یی در روز رستخیز گریانست مگر سه دیده دیده‌یی: که از بیم خدا گریسته و دیده‌یی که از نامحرم پوشیده و دیده‌یی که در پیکار حق نخفته».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۸

ترجمه

(۲۵۹) همه نیکیها در سه منش است

- امیر المؤمنین علی گفته: «همه نیکیها در سه منش است: نگاه کردن، خاموش بودن، سخن گفتن، هر نظری که انگیزه پند نگردد پرتی است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است، هر گفتاری که در آن یاد حق نباشد بیهودگی است. خرما

کسی که نگرستن وی پند خیز است و خاموشی وی اندیشه آمیز است و گفتار وی یادآوری ست. آنکه بر گناه خویش گرید و مردم از نابکاری وی در آسایش باشند.

ترجمه

(۲۶۰) سه تن که بر چهارپایی سوار شوند

- پیامبر در سخنی دراز گفته: «هر سه تن که بر چارپایی نشینند یکی از ایشان ملعون است و آن مقدم ایشان است. شاید علت لعن آن باشد که چارپا بیش از دو تن تحمل نکند و این ستمی ست بر او.

ترجمه

(۲۶۱) حق مسافر بیمار بر یارانش آنست که سه روز با او بمانند

- پیامبر گفته حق مسافر بیمار بر همسفران وی آن ست که با او سه روز بمانند شاید بهبود حاصل کند.

ترجمه

(۲۶۲) در پا افزار سیاه سه منش بد است و در زرد سه منش نیک

- حنان پور سدیر گفته:

پا افزار سیاهی پوشیده بودم. امام صادق گفت: «چرا کفش سیاه به پا کرده یی؟ ندانی که در آن سه منش است» گفتم: فدای تو آنها کدام است؟. گفت: روشنی چشم اندک کند، آلت مرد را سست و اندوه را بسیار با همه اینها پوشاک ستمکاران است و زرد چشم را قوی کند و آلت را استوار و اندوه ببرد و پوشش انبیاست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۷۹

ترجمه

(۲۶۳) سه منش را از کلاغ بیاموزید

- پیامبر گفته: «سه منش را از کلاغ بیاموزید جفت گیری خود را با ماده نهران می کند، بگاہ بی روزی می رود و بسیار دور اندیشه و گریزان است».

ترجمه

(۲۶۴) سه چیز با سه چیز باید

- ابان پور تغلب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفته: «تندرستی در جستجویست، پشیمانی در شتاب زدگی ست، هر که بی وقت دست به کاری زند در غیر وقت به نتیجه رسد».

ترجمه

(۲۶۵) شومی در سه چیز است

- از امام صادق (ع) روایت شده که نزد وی از شومی گفته شد، گفت: «شومی و بد بیاری در سه چیز است: در زن و چهار پا و سرا، شومی زن در بسیاری کابین و ناسپاسی شوی ویست و چارپا سرکشی آن ست. در سرا، تنگی حیاط و بدی همسایگان و بسیاری عیبهای آن است».

ترجمه

(۲۶۶) کسانی که هر چه یاد کنند فراموش کردند سه گروه اند

. امام محمد باقر در شرح گفتار خدا که در قرآن کریم گفته: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ*». گفت: سه دسته بودند: یک دسته پذیرفتند و به دیگران نیز رسانیدند از این رو نجات یافتند، دسته یی پذیرفتند و به دیگران نرسانیدند به صورت مسخ شدند، دسته یی که نه خود پذیرفتند نه به دیگران فرمان دادند نابود شدند».

ترجمه

(۲۶۷) سه کس در پناه خدایند تا از بازخواست مردمان آسایش یابد

- امام صادق گفته: «سه کس در پناه خدایند تا از بازخواست مردم آسایش یابد. آنکه هرگز زنا نکرده و آنکه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۰

خواسته خویش را هیچ به سود خواری نیامیخته و آنکه ابد در این دو کوشا نبوده است».

ترجمه

(۲۶۸) آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده

- امام صادق گفته: «ای معاویه (یکی از روات است) آنکه سه چیز بدو داده شده از سه چیز دور نمانده: بهر کس کامیابی دعا داده شده پذیرفتن آن نیز داده شده. بهر کس سپاس نعمت داده شده افزونی نعمت بدو داده شده، بهر کس که توکل داده شده کفایت خدایی روزی شود. به دلیل آنکه خدای بزرگ در قرآن کریم گفته: «هر که بر خدای توکل کند خدا او را بسنده است و گفته: اگر سپاس نعمت کنید، میفزایم. و گفته: از من بخواهید تا برآورده کنم».

(۲۶۹) از کنکاش سه کس خود داری شده

- پیامبر گفته: «ای علی با ترسو کنکاش مکن که راه را بر تو ببندد، با تنگ چشم مشورت مکن که همت ترا کوتاه سازد. با آزمند شور مکن که گرد کردن خواسته را در دیده تو فزایش دهد. ترس و تنگ چشمی و آزار یک سرشت است که بدگمانی به خدای سرچشمه آنهاست».

ترجمه

(۲۷۰) خرد سه پاره است

- پیامبر گفته: «خرد سه جزء است هر که همه را دارد خردش رسا و رسیده است و هر کس همه را ندارد خرد ندارد: خدای را نیکو شناختن و نیکو فرمان او را بردن و خوب به شکیبایی بودن به فرمان او نشانه خردمندیست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۱

ترجمه

(۲۷۱) آدم از سه منش یکی را برگزید

- امام علی بن ابی طالب گفته: «جبرئیل به آدم گفت: ای آدم من فرمان دارم ترا به پذیرفتن یکی از سه چیز مخیر گردانم. آدم گفت: آن سه چیست؟ گفت: خرد و شرم و کیش، آدم خرد را برگزید، جبرئیل به شرم و کیش گفت: شما باز گردید گفتند: ما فرمان داریم هر کجا خرد است همان جا باشیم، جبرئیل گفت مختار هستید».

ترجمه

(۲۷۲) خرد مرد از سه چیز دانسته می شود

- امام صادق گفته: «خرد مرد از سه چیز دانسته می شود، در مقدار ریشش و نقش انگشترین وی و کنیه او».

ترجمه

(۲۷۳) شیعه سه گروه اند

- امام صادق گفته: «شیعه سه گروه اند: دوست واقعی که از ماست، کسانی که پیوند ما را انگیزه آبروی خویش ساخته اند، ما نیز سبب آبروی ایشان هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی خود قرار داده اند، آنکه ما را انگیزه نان خوری سازد تهی دست و درویش گردد».

(۲۷۴) شیعه به سه چیز آزمایش گردد

- امام صادق گفته: شیعه ما را در سه وقت آزمایش کنید هنگام نماز گزاری که چگونه نماز می گزارد، در نگاهداری تشیع از مخالفان آن و آزمایش درخواستی های ایشان که چگونه با برادران خویش همراهی می کنند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۳

ترجمه

(۲۷۵) هر که سه منش داشته باشد ایمانش کامل است

- امام صادق گفته: «هر که دارای سه منش باشد، ایمانش کامل است: آنکه برابر ستم شکیباً باشد و خشم خود را فرو خورد و آن را با خدا گزارد و درگذرد. گذشت کند از آنان که خدا ایشان را بی شمار به بهشت برد و شفاعت وی را برای مردم پذیرد اگر چه به اندازه قوم ربیعه و مضر باشند. پیامبر گفته: هر که سه منش را در خود فراهم کند همه اوصاف ایمانی را کامل کرده.

از هشام پور معاذ روایت شده که گفت: ملازم عمر بن عبد العزیز بودم که به مدینه فرود آمد. منادی وی بانگ برآورد هر که ستم کشیده است نزد خلیفه عمر بن عبد العزیز آید. امام محمد باقر به درگاه وی آمد حاجب خلیفه مزاحم گفت: که محمد بن علی الباقر بر در است، گفت: در آید چون وارد شد خلیفه را گریان دید که سرشک خود را پاک می کرد، امام گستاخانه گفت: ای عمر چرا گریانی؟

هشام سبب گریه اش را گفت، امام گفت: ای عمر جهان چون بازاریست دسته یی از آن چیزی برند که سودمند گردند و دسته یی چیزی برند که زیان بینند، چه بسیار مردمانی که به کارهایی که ما در آن هستیم خویشتن را زیان رسانیدند تا مرگشان فرارسید و از آن نکوهیدگی رخت کشیدند. چون برای آخرت توشه یی نساخته بودند و از بدی

کوتاهی نکردند آنچه از جهان گرد کردند وارثان نابکار وی بر خویش قسمت کردند و ایشان نزد کسی رفتند که بهانه آنان را نپذیرد. سزاوار است که به کارهای جهان دیده بگشاییم و از کارهای ناشایست کناره کنیم، از خدای جهان بپرهیز، دل خود را بدو چیز بسیار، چیزی از جهان برگیر که چون درگذشتی از خوبیها با تو باشد و از بدیها دوری کن و چیزی مبر که نزد خدا پشیمانی داشته باشد. ای عمر از خدای بترس در خود را برای مردم گشاده دار و ایشان را به آسانی بپذیر ستمرسیده را یاری کن و دست ستمکار را از مردم کوتاه کن. بعدا گفت: هر که دارای سه چیز باشد ایمانش به خدای جهان کامل است، عمر چون شنید به دو زانو نشست و گفت: ای دودمان پیامبر آنها کدام است؟ گفت: «ای عمر هر که خشنود گردد، خشنودی او را به تباهی نکشاند و چون خشمناک گردد خشمش او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت از آنچه که از او نیست دست کوتاه کند». عمر دوات و کاغذ خواست و نوشت: «بنام خداوند بخشایشگر مهربان عمر بن عبد العزیز فدک را که حق محمد بن علی بود به او باز پس داد».

امام گفت: گرونده به خدا کسی ست که چون چیزی را پسندد خوشی او را به گناه نکشاند و چون چیزی را بد دارد خشم او را از گفتار راست بیرون نبرد. آن کس مؤمن است که توانایی او را به دست اندازی به حق دیگران برنگزیند. پیامبر گفت: هر کس سه منش داشته باشد ایمان او به حد کمال

رسیده است: آنکه خشنودی او را به گناه نکشاند و خشم او را از حق بیرون نبرد و چون توانایی یافت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۴

به حق دیگران دست اندازی نکند. نام مؤمنی را پیش امام صادق بردند، گفت: مؤمن کسی است که چون خشم گیرد خشم او را از حق بیرون نبرد و خوشی او را به تباهی نکشاند و چون توانایی یافت به حق دیگران دست اندازی نکند».

ترجمه

(۲۷۶) سه کس اند که در قیامت خدا بدیشان سخن نگوید و به اینان ننگرد و ایشان را پاک نگرداند و ایشان را شکنجه دردناک است

- ابو بصیر از امام صادق روایت کرده که می گفت: سه کس اند که خدا در قیامت بدیشان سخن نگوید: و این سه کس: کننده موی سپید ریش خود است و آنکه با خویش در آویخته باشد؟ و آنکه از پشت داده باشد. یعنی آنکه در صورت مردان و سیرت زنان است.

و در روایت ابی مالک جهنی این سه کس کسانی هستند که طرفدار امامت کسی باشند که وی از خدا ثابت نیست و منکر امامت کسی هستند که امامتش از خدا ثابت است و کسی که این دو را در شمار مسلمانان بداند. پیامبر گفته: این سه کس: مردی است که با پیشوایی بیعت کند تا از وی دستگیری کند بدو وفادار باشد و اگر متوجه وی نشد بی وفایی پیشه کند. و کسی که با دیگری خرید و فروش کند و برای طرف سوگند یاد کند که فلان اندازه برای این جنس و کالا داده شده خریدار باور کند و آن کالا را بخرد در صورتی که چنین نبوده است و کسی که در بیابان آبی زائد بر نیاز خود داشته باشد و از رهگذر دریغ داشته باشد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۵

ترجمه

(۲۷۷) بیمناک ترین جا برای مردم سه جاست

- یا سر پرستار گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «بیمناک ترین جاها برای مردم سه جاست: روزی که به جهان آید و جهان را بیند و روزی که درگذرد و روزی که برانگیخته گردد و چیزی بیند و شنود که در جهان ندیده و نشنیده، خدا به یحیی پیامبر در این سه روز تندرستی داد و آسایش او را نگاهداشت و گفت: تندرست باد یحیی روزی که به

جهان آمد و روزی که بمیرد و روزی که زنده گردد و عیسی پیامبر (ع) در این سه جا تندرستی خود را از خدا خواست چنان که گفته: «درود بر من روزی که زاییده شدم و روزی که درگذرم و روزی که زنده گردم».

ترجمه

(۲۷۸) سه کسی یاوران ستمکاراند

- امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که ستم کند و هر که یاور ستمکار است و هر که ستم را می پسندد هر سه شریک اند».

ترجمه

(۲۷۹) سخن چین کشنده سه تن است

- امام صادق گفته: «سخن چین کشنده سه کس است: خود را و کسی که برای او سخن چینی کرده و کسی که پیش او از دیگری سخن چینی کرده است».

ترجمه

(۲۸۰) گرونده به خدا سه جای دارد: بندگاه، پناهگاه، جایگاه و کافر نیز سه جای دارد

- امام صادق گفته: «جهان زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت زیستگاه وی. جهان بهشت کافر است، گور زندان اوست و دوزخ جایگاه او».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۶

ترجمه

(۲۸۱) روزهای خدا سه است

- راوی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت:

«روزهای خدا سه روز است: روز پیدا شدن امام غائب و روز رجعت و روز قیامت».

ترجمه

(۲۸۲) سه کسی در قیامت شکنجه شوند

- محمد پور مروان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «سه کس در قیامت شکنجه شوند: کسی که صورت جان داری بسازد شکنجه گردد تا در آن جان دمد، کسی که خواب دروغین بسازد شکنجه گردد تا میان دو جو گره زند. کسی که

گفتگوی مردمی را بشنود در حالی که شنیدن او را بد دارند، در گوشش سرب گداخته ریزند و در حدیث دیگری پیامبر گفت: در گوش چنین کس قلع گداخته ریزند.

ترجمه

(۲۸۳) سه منش تکبر را دور کند

- امام صادق گفته: «هر که یقه خود را پاره زند و پای افزار خویش را پاره زند و کالای خویشتن را به دوش کشد از تکبر بر کنار گردد».

ترجمه

(۲۸۴) هر که سه منش در او باشد می تواند امر به معروف و نهی از منکر کند

- امام صادق گفته: «امر به معروف و نهی از منکر کسی می تواند بکند که سه منش در او باشد: به آنچه امر و نهی کند دانا و به جای آورنده باشد در امر و نهی میانه رو و دادگر باشد. در امر و نهی نرمی پیش گیرد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۷

ترجمه

(۲۸۵) سه تیره پاک گوهر نباشند

- امام محمد باقر یا امام صادق گفته: «سه کس پاک گوهر نباشند، کسی که دیده راستش کور باشد، کبود چشمی که مردمکش مانند نگین انگشترین باشد و کسی که سندی نژاد بود». ظاهرا این از اخبار مفتعل است و زنادقه این را ساخته بنام امام بسته اند تا میان مسلمانان نفاق افکنند.

ترجمه

(۲۸۶) بسنده است برای عیب مرد که سه منش در او باشد

- پیامبر گفته: «پاداش نیکی زودتر از همه نیکیها دریافت شود و کیفر ستم از بدیها زودتر همی رسد و در عیب مرد همین بسنده است که از دیدن عیب خود کور باشد و به خرده دیگران پردازد و مردمان را به کاری نکوهش کند که خود قدرت ترک آن را ندارد و همدم خود را به آنچه سود ندهد آزار کند».

ترجمه

(۲۸۷) کسی دودمان پیامبر را دوست ندارد برای یکی از سه سبب است

- پیامبر گفته:

«کسی که خانواده مرا دوست نداشته باشد برای یکی از سه سبب است یا دوروی ست یعنی منافق است یا زنا زاده است یا مادرش در ناپاکی بدو بارور گردیده».

ترجمه

(۲۸۸) دوست ترین کارها پیش خدا سه چیز است

- امام علی بن الحسین گفته: «آخرین اندرز خضر به موسی بن عمران این بود که بدو گفت: هیچ گاه کسی را به گناهی نکوهش مکن، دوست ترین کارها پیش خدای بزرگ سه چیز است: میانه روی در حال توانگری، گذشت در حال توانایی، نرمی با مردمان، هیچ گاه کسی با دیگری در جهان نرمی نکرد مگر آنکه خدای بزرگ در قیامت با او به نرمی رفتار کند. سرآمد دانش بیم از خدای ست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۸

ترجمه

(۲۸۹) دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید

- پیامبر گفته: «دوزخ در قیامت با سه کس سخن گوید: پادشاه. دانا. توانگر. به پادشاه گوید: ای آنکه خدا ترا پادشاهی داد و داد نکردی پس او را فرو برد چنان که پرنده دانه کنجد را. به دانا گوید: ای که نزد مردمان خودستایی می کردی و به سرکشی با خدا نبرد می کردی پس او را نیز فرو خورد. آنگاه به توانگر گوید: ای که خدا به تو از جهان فراخی داد هر گاه کسی از تو اندکی به نام وام خواستی ندادی و تنگ چشمی کردی او را نیز فرو برد».

ترجمه

(۲۹۰) سه چیز کمر شکن است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز کمر شکن است:

کسی که کردار خود را بزرگ پندارد و گناه خویش را فراموش کند و اندیشه خویشتن را بیسندد».

ترجمه

(۲۹۱) خدا به سه نعمت بر بندگان منت نهاده

- امام صادق گفته: «خدای بزرگ گفته: من بر بندگان خویش به سه نعمت منت نهادم: از رفتن جان از تن بوی بد بر آن

افکندم و اگر نه هیچ خویشاوندی خویش خود را به خاک نسپردی، پس از سوگواری آرامش دل به ایشان دادم و اگر نه زندگی بر کسی گوارا نگشتی، این جانور را بیافریدم و بر گندم و جو چیره گردانیدم و اگر نه پادشاهان آنها را چون زر و سیم در گنج خانه می نهادند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۸۹

ترجمه

(۲۹۲) شب زنده داری تنها برای سه چیز است

- پیامبر گفته: «شب زنده داری شایسته برای سه چیز است: بندگی یا قرآن کریم یا در جستجوی دانش یا برای عروسی که به سرای شویس برند». از امام صادق روایت شده که گفت: شیطان به سپاه خویش گفته: «هر گاه من در سه چیز از آدم چیره گردم از دیگر کارهای وی باک ندارم و از او پذیرفته نگردد: هر گاه کردار او در دیده اش بسیار گردد و گناه خویش را فراموش کند و به خودپسندی گرفتار گردد».

ترجمه

(۲۹۳) هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش را خم نمی کرد

- پیامبر گفته:

«هر گاه سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی نمی توانست سر او را خم کند: بیماری، تهی دستی و مرگ».

با همه اینها باز از لاف و گزاف نمی ایستد».

ترجمه

(۲۹۴) همه راه و روش دین در سه چیز است

- ابو مالک گفته: به امام علی بن الحسین گفتم مرا از همه دستورهای دین بیاگهان گفت: گفتار درست و داوری دادگرانه و نگاهداری پیمان».

ترجمه

(۲۹۵) آشوب جهان سه چیز است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «فتنه سه چیز است:

دوستی زنان که شمشیر شیطان است، باده گساری که دام اوست، پول دوستی که تیر اوست. آنکه دوستار زن است از زندگی

سودمند نگردد، می گسار به بهشت راه نیابد، دلداده زر و سیم بنده جهانست.

مسیح پیامبر (ص) گفته: زر درد و بیماری دین است و دانا پزشک دین، هر گاه دیدید پزشک بیمار است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۰

امید درمان از او مدارید.

ترجمه

(۲۹۶) مسلمان سه دوست دارد

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: «یاران سه اند:

یاری که می گوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن کردار ویست، یاری که گوید: من تالاب گور با تو هستم آنگاه ترا رها کنم آن فرزند اوست و یاری که گوید: تا هنگام مرگ با تو هستم آن دارایی ویست که پس از مرگ وی به وارثان باز گردد».

قیس پور عاصم گفته: «با گروهی از دودمان تمیم نزد پیامبر رفتم دیدم صلصال پور دهمس پیش اوست، گفتم: ای پیامبر خدا مرا پندی ده تا بدان کار بندیم چون ما مردمانی هستیم که در بیابان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۱

زندگی می کنیم». پیامبر گفت: «همانا با هر ارجمندی خواریست و با زندگی جهان مرگ است.

دنبال جهان دیگر سراسر است. هر چیزی را شمار در پی ست و با هر چیزی پاینده ایست هر کردار نیکی را پاداشی ست و هر بدی را کیفر و هر چیزی را پایانی ست. ای قیس ناگزیر با تو در گور همدمی ست وی زنده به گور تو در آید و تو مرده یی، هر گاه بزرگوار باشد ترا ارجمند دارد، و هر گاه فرومایه بود ترا

خوار سازد و رها کند، بعدا با تو نشیند و با تو انگیخته گردد و ترا از آن بازخواست کنند چنین است آن را نیکو آماده دار اگر نیکو بود با آن آسایش یابی و اگر تباه باشد از آن در بیم و هراس گردی این همدم همان کردار تو در جهان است».

گفتم: همی خواهم که این گفته را در شعری چند در آورده تا در میان دیگران از خاندان تازی بدان افتخار کنیم و آن را بر نمایم. پیامبر حسان شاعر را خواست تا آن را به شعر در آورد. من همان دم آن را به شعر در آوردم و پیش از آمدن وی نزد پیامبر خواندم و گفتم امید است همان گفتار تو باشد، و آن چنین است: از کردار خویش همدمی برگزین، تا در گور با تو همدم باشد، آن را پیش از مرگ آماده دار. برای روزی که از این جهان در گذری، در جهان به چیزی دل بند که خشنودی خدا در آن باشد. پس از مرگ آنکه همیشه با تو خواهد بود همان کردار توست.

ترجمه

(۲۹۷) خدای به پیامبر برای علی سه کلمه وحی کرد

- پیامبر گفته: «چون به- معراج رفتم خدا در باره علی سه سخن وحی کرد و گفت: «او پیشوای پرهیزکاران است و سرور گروندگان و پیشرو دست و روی سپیدان».

ترجمه

(۲۹۸) مردان سه گونه اند

- امام صادق گفته: «مردان سه گونه اند: خردمند و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۲

سبک مغز و نابکار، خردمند راه و روش دین پیش گیرد و بردباری خوی ویست و اندیشه منش او اگر از او پرسند پاسخ رساند و چون سخن راند درست گوید و چون گوش دارد نیکو دریابد و چون سخن گوید راست گوید.

و آنکه بدو آرامش یابد وفا کند، چون سبک مغز را به نیکی یاد آوری کند پرتی پیش گیرد و اگر از نیکی او را فرود آرد باز گردد و اگر به نادانی و اداری به نادانی گراید و اگر سخن گوید دروغ گوید، خود در نیابد و اگر خواهی که وی را بفهمانی دریابد، هر گاه نابکار را امانت سپاری نادرستی ورزد و اگر یار وی گردی ترانگین سازد و اگر به او کاری واگذاری پاکی نوردد».

ترجمه

(۲۹۹) کسی شایسته پیشوایی است که در آن سه منش باشد

- امام صادق از پدر خود نقل کرد که می گفت: «پیشوایی نشاید جز برای کسی که سه منش داشته باشد، پرهیز کاری که او

را از کارهای ناروا باز دارد و بردباری که با آن خشم خویش را زیر فرمان خود داشته باشد و خوش رفتاری که تواند با پیروان خویش مانند پدر مهربان بوده باشد».

بنظری گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدند که با چه می توان پیشوای بعد از پیشوایی را شناخت؟

گفت: «پیشوا را نشانه هایست که پس از پدرش بزرگترین اولاد او باشد و شایستگی پیشوای باشد و وصی پدر خود باشد و تا اندازه یی به وصایت پدر خود مشهور شده باشد که هر گاه کاروانی به مدینه در آید و پرسد که فلان که را وصی خود ساخته؟»

عموما مردمان بگویند فلان شخص را. سلاح پیامبر در میان ما مانند تابوتست که در بنی اسرائیل است یعنی همچنان که تابوت در بنی اسرائیل نشانه پیامبری در دارنده آن بود سلاح پیامبر نیز نزد هر که از ما باشد او نیز پیشوا خواهد بود و هر جا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۳

سلاح است پیشوایی نیز آنجاست.

ابن اعین گفته: به امام صادق گفتم: دلیل رد مدعی پیشوایی بر خلاف حق چیست؟، گفت:

«سه نشانه دارد که اگر در کسی فراهم گردد پیشواست: ولی پیشوای پیش از خود بوده و سلاح پیامبر اکرم پیش وی باشد و وصی صریح پیشوا باشد به اندازه یی که اگر به مدینه بیایی و از مردمان و کودکانش جويا گردی که پیشوای پیشین کرا وصی کرد بگویند فلان را». در این صورت چنین کسی پیشوای حق است.

ترجمه

(۳۰۰) کسی که سه بار حج گزارده باشد

- حریر از روایت گفته: آنکه سه سال پیایی حج گزارده باشد بعد حج گزارد یا نگزارد مانند کسی ست همه ساله حج گزارده باشد. صدوق مؤلف این کتاب گفته سند این حدیث سست است چنان که بود نقل کردم. چون که در نسخه من چنین بوده است. حدیث صحیحی که از امام صادق روایت شده چنین که گفته: «کسی که سه بار حج گزارد هرگز تهی دست نگردد» و گفت: هر اشتری که سه سال بر او حج گزارند آن اشتر از چهارپایان بهشت است و در روایت دیگری رسیده که هفت سال اگر بر آن حج گزارند.

ترجمه

(۳۰۱) پاداش آنکه سه مؤمن را حج رساند

- غلام امام علی بن موسی الرضا گفته: از امام رضا شنیدم که می گفت: «آنکه سه مؤمن را به حج گزاردن فرستد، چنین کسی خویشتن را با پول از خدای بزرگ خریده و خدا از او نپرسد که خواسته خود را از کجا دست آورده یی از حلال یا حرام؟».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۴

ترجمه

(۳۰۲) در جامه یوسف سه نشانه بود

- امام صادق گفته: «در جامه یوسف سه نشانه بود. خدای بزرگ در قرآن گفته: پیراهن او را با خون دروغین بیاوردند و

گفت: اگر پیراهنش از پیش دریده شده باشد تا آخر و گفته: این جامه مرا ببرید تا آخر آیه».

ترجمه

(۳۰۳) ستمکاری سه گونه است

- امام محمد باقر گفته: «ستمکاری سه گونه است:

ستمی که خدا آن را می آمرزد و ستمی که آن را نمی آمرزد و ستمی که آن را نمی گذارد. آن ستمی که آن را نمی آمرزد انباز گرفتن به خدای بزرگ است و آن ستمی که می آمرزد ستمی ست که آدمی بر خود روا داشته با خود یا میان خود و خدا بوده است و ستمی که از نظر دور ندارد حقوقی ست که مردمان به یک دیگر بهم می رسانند».

ترجمه

(۳۰۴) زناشویی از سه راه حلال می گردد

- جناب علی (ع) گفته: «زنان از سه راه بر مردان حلال می گردند: عقد دائم که لازم آن ارث بردن است، عقد متعه که ارث نمی برد، کنیز برای خواجه خود».

ترجمه

(۳۰۵) برای پیروان اسلام امید رهایی ست مگر سه تن

- امام صادق گفته: «برای امت اسلام رهایی ست اگر حق مرا شناخته باشند مگر سه کس: یاور پادشاه ستمکار و هوا پرست و آنکه به بدی و نابکاری آشکار کند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۵

ترجمه

(۳۰۶) دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه ساعت است

- امام علی بن الحسین گفته:

«دشوارترین زمانهای فرزند آدم سه وقت است: هنگامی که مرگ را دریابد، هنگامی که از گور بیرون آید و هنگامی که در قیامت نزد خدای بایستد که به بهشت رود یا به دوزخ، آنگاه گفت: ای فرزند آدم هر گاه هنگام مرگ رستنی خود را رها یافتی و اگر نه نابود شوی بعدا این آیت از قرآن را فرو خواند: بعد از مرگ خود در برزخ اند تا زمانی که برانگیخته گردند. و گفت: برزخ همان گور است در آن زندگی تنگ و تاریکی ست. سوگند به خدای که گور انسان باغی از بهشت است یا

گودالی از گودالهای دوزخ. بعدا به مردی که در محضر او بود گفت: خدای اهل بهشت را از مردم دوزخ می شناسد تو از کدامین از ایشان هستی؟ و سرای تو کدامین از این دو سراسر است.

ترجمه

(۳۰۷) فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بزرگتر باشد

- پیامبر (ص) گفته: «فرزند آدم هرگز کاری نکرده که پیش خدا از سه کار بدتر باشد: آنکه پیامبری یا پیشوایی را بکشد، آنکه کعبه را ویران سازد، آنکه به حرام آب خود را در زنی ریزد».

ترجمه

(۳۰۸) مرد کوچ نکند جز برای سه کار

- امام صادق گفته: «سخن حکیمانه آل داود آمده که مرد کوچ نکند جز برای سه کار: به دست آوردن توشه دیگر سرا، ساختن کارهای زندگی، دریافت خوشی. آنگاه گفت: آنکه زندگی را دوست بدارد خوار و بی مقدار گردد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۶

ترجمه

(۳۰۹) جامه خواب سه گونه است

- امام صادق جامه خوابهایی در سرای مردی دید که روی هم نهاده، گفت: جامه خوابی برای مرد است و جامه خوابی برای همسر و دیگری برای مهمان چهارمین از آن شیطان است».

ترجمه

(۳۱۰) نشانه های سه گانه

- امام صادق گفته: لقمان به پسرش گفت: ای پسر جان برای هر چیزی در جهان نشانه ایست که به آن آن چیز شناخته گردد و گواه است بر آن. دین را سه علامت است: دانش، گروهش توأم با کردار. گروهش را سه نشانه است: ایمان به خدا و نامه هایش و پیامبرانش. دانا سه نشانه دارد: شناسایی خدا و دانستن آنچه خدا خواهد و آنچه را ناخوش دارد. به جای آورنده سه نشانه دارد: نماز، روزه، زکات. وانمودکننده سه نشانه دارد: با برتر از خود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۷

ستیزد، نادانسته گوید، و نایاب را جوید. ستمکار را نیز سه نشانه است: برتر از خود را به سرکشی ستم کند و زیر دست را زور

گوید و یاوری ستمکاران کند. فاسق را سه نشانه است: هرگز زبانش با دلش موافق نیست و دلش با کردارش مخالف و آشکارش با نهانش دو تا. گناهکار را نیز سه نشان است:

خیانت ورزد، دروغ گوید، بر خلاف گفته خویش کار کند. مرئی یا خود نما سه نشانه دارد: در نهانی کاهل است و نزد مردم کوشا و زرنگ و در هر کاری در پی ستایش و مدح. و متکبر را سه نشان است: در پی نکوهش کند و در پیش چاپلوسی نماید و گرفتاری رسیده را سرزنش کند.

اسرافگر را سه نشان است: آنچه شایسته او نیست می خرد و آنچه مقام او نیست می پوشد و آنچه

در پایه او نیست می خورد. گرانجان یا تنبل را سه نشان است: به سستی گراید تا بزهکار گردد و کوتاهی کند تا ناسپاس شود و تضييع کند تا بزهکار گردد. پرت یا غافل را سه نشان است: سهو یا پرتی، بازی، فراموشی. حماد پور عیسی گفته: امام صادق می گفت: «برای هر یک از این علامات و نشانه ها که یاد شد اصولی ست که بیش از هزار در است و هزار هزار در، ای حماد در شبانروز جوای دانش باش و هر گاه خواسته باشی دیده ات بینا گردد و به نیکی جهان و سرای جاویدان رسی آنچه در دست مردم است از آن کوتاه کن و خویشان را در شمار مردگان انکار و خویش را برتر از کسی مپندار و زبان خود را پوشیده دار چنان که خواسته خود را».

ترجمه

(۳۱۱) خدا در سه حال به جای بنده کارهای وی را پایان می رساند

- جناب علی (ع) گفته: «میان پنجهایی که لقمان به فرزند خود می گفته این است که به او می گفته: «ای فرزند آنکه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۸

باورش در باره روزی ناقص و کوشش سست باشد از این جا پند گیرد که خدای بزرگ در سه حال به جای او کارش را ساخته و روزی وی را رسانده در حالی که در هیچ یک از احوال توانایی جستجوی و چاره یی نداشته البته خدا در حالت چهارم نیز او را فراموش نمی کند و روزی او را می دهد.

نخستین این احوال در زهدان مادر بود که وی را در جایگاهی استوار نگاهداری از سردی و گرمی کرد و رزق داد بعدا او را از آنجا بیرون آورد و از شیر مادر روزی داد تا آنکه توانا و برومند

گردید.

بعد از شیر گرفته شد و از دست رنج پدر و مادر او را روزی داده و دل ایشان را بروی مهربان گردانید چنان که در کارها و خوراک و پوشاک او را بر خویشان برتر دارند. و چون بالیده و خردمند گردید برای زندگی و ارتزاق پی کار رود و چون در تلاش کوتاهی کند به خدای خویش در روزی رسانیدن بد گمان گردد و از بیم تنگی روزی و در آمد بر خود و همسر خویش تنک گیرد چنین بنده بی بد بنده بی باشد».

ترجمه

(۳۱۲) مردم سه گروه اند

- امام صادق گفته: «مردم سه گروه اند: دانا، دانش جوی و بی بندوبار، ما دانا هستیم و پیروان ما دانش جویان دانش، و دیگران بی بندوبار. امام موسی ابن جعفر گفته: «مردمان سه گروه اند: تازی، مولی و علج، ما تازی هستیم، دوستان ما موالی یعنی دوستان ما و آنان که از ما بی زاری می جویند علج اند. یعنی پست و فرومایه اند. پیامبر اکرم گفته:

«یا دانا باش یا دانشجوی یا دوستار دانایان، گروه چهارم مباش که به سبب دشمنی آنان نابود گردی».

ترجمه

(۳۱۳) سه منشی است که کسی در آنها بهانه بی ندارد

- حسین پور مصعب همدانی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «سه چیز است که کسی در آنها بهانه بی ندارد: رسانیدن سپردنی به خداوند آنچه نیکو کار و چه بد کار باشد، وفا به عهد کردن چه مقابل نکوکار و چه بد کار باشد، نیکی رسانیدن به پدر و مادر چه نیکو کار و چه بد کار باشند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۹۹

ترجمه

(۳۱۴) سه منشی است که دارنده آن نمیرد تا بد آنها گرفتار گردد

- امام محمد باقر گفته: «در کتاب علی نوشته خداوند سه منشی نمیرد تا بدی آنها را ببیند: ستم، بریدن از خویشاوند، دروغ که نبرد با خداست. بهترین بندگی از جهت پاداش رفت و آمد با خویشاوند است گروهی با آنکه نابکاراند چون صله رحم به جای می آورند یعنی با خویشان خود رفت و آمد دارند دارایی ایشان روی به افزونی می نهد و نیکی اینان سبب درازی زندگی می گردد. سوگند دروغ و قطع رحم سراها را ویران می سازد و رحم را سنگین می کند و سنگینی رحم سبب قطع نسل می شود».

(۳۱۵) مسلمان به سه چیز کامل گردد

- جناب علی (ع) گفته: «سه منش است که مسلمان به سبب آنها کامل و پر می گردد: بینایی در کار دین، خرسندی در گذران زندگی، شکیبایی بر پیش آمدهای روز کار».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۰

ترجمه

(۳۱۶) سفارشهای سه گانه یی که پیامبر به علی کرده

- امام صادق گفته در ضمن سفارشهایی که پیامبر به امیر المؤمنین کرده:

«یا علی ترا از سه منش بزرگ باز می دارم: بخل کردن، آزرزیدن، دروغ گفتن.

یا علی کارهای بزرگ سه است: با مردم به انصاف رفتار کردن برای خشنودی خدای بزرگ، با برادران دینی همراهی کردن، به همه حال خدای را یاد کردن.

یا علی مؤمن در جهان سه شادی دارد: دیدار برادران، گشودن روزه، نماز گزاردن در پایان شب.

یا علی سه چیز است که در هر که نباشد هیچ کار او درست نباشد: پرهیزکاری که او را از نافرمانی خدا باز دارد، خوی نیکی که با مردمان سازگاری کند. بردباری که از نادانی مردم درگذرد.

یا علی سه کار از درستی ایمان به خداست: بخشش هنگام تنگی زندگی، حق به مردمان دادن در باره خود، آموختن دانش به جوینده آن،

یا علی سه منش از خوی نیک است: دهش به آنکه از تو دریغ ندارد، پیوستگی با آنکه از تو کناره گیری کند، گذشت از آنکه به تو ستم رسانیده.

باز در اثنای وصیت گفت:

ای علی سه چیز است که هر که با آنها خدای را دیدار کند از بهترین مردمان است: هر که هر چه بر او واجب است برای خدا به جای آورد چنین کس پرستارترین مردم جهان است، هر که خود را از حرامهای خدا باز دارد پرهیزگارترین مردمان است، هر که به آنچه خدا روزی او گردانیده

بسندہ کند بی نیازترین اهل جهان است،

ای علی سه منش است، پیروان من

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۱

توانایی آن را ندارند: همراهی با برادر دینی در توانگری خویش، انصاف دادن به مردم در باره خود به یاد خدا بر همه حال بودن، غرض از آن ذکر

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

نیست بلکه غرض آن است که اگر به حرامی گرفتار گردی خدای را به یاد آور و از آن درگذر،

ای علی در سه چیز بیم دیوانگی ست: زیستن در میان گورها، با یک پا افزار راه پیمودن، آنکه تنها خسبد،

ای علی همنشینی سه تن دل را می میراند: همنشینی فرومایگان و همنشینی توانگران و همدمی زنان.

ای علی سه چیز بر نیروی حافظه بیفزاید و بیماری را دور سازد: نوشیدن شیر، مسواک کردن دندان، فرو خواندن قرآن.

ای علی سه کار وسواس آورد: گل خواری، ناخن به دندان چیدن، ریش را خاپیدن.

ای علی ترا از سه منش دور خواهم: رشک و آز و خود پسندی.

ای علی سه چیز دل را سخت سازد: گوش دادن به آوازه خوانی. شکار گرفتن، به درگاه شاهان آمدن.

ای علی خوشی زندگی در سه چیز است: سرای فراخ و کنیز زیبا و اسب تازی باریک میان». مؤلف کتاب صدوق گفته:

اسب قباء اسب میان لاغریست که در وصف آن: اقب و قبا هر دو به کار رفته چون لفظ فرس که اسب است مذکر و مؤنث هر دو آمده و در وصف ماده قباء گفته شده.

ترجمه

(۳۱۷) سه کس را دعا به لفظ جمع بکار برند

- امام صادق گفته: «برای سه تن دعا را به صیغه جمع باید به کار برد و اگر چه تک باشند: آنکه

عطسه زند (که فارسی ستوسه گویند) به او گویند:

یرحمکم الله

چون که دیگری نیز با اوست که فرشتگان باشند، آنکه سلام به دیگری دهد در پاسخ:

السلام علیکم

گویند، آنکه برای تندرستی دیگری دعا کند گویند:

عافاکم الله

«. ترجمه

(۳۱۸) آنکه عطسه زند سه بار به وی «یرحمکم الله» گویند

- امام علی بن ابی طالب گفته: «سه بار به عطسه کننده

یرحمکم الله

گویند، اگر زیاده از آن عطسه کند، آن عطسه حکم باد را دارد». در روایت دیگری گفته: اگر زیاده از سه عطسه شد به وی گویند: خدا ترا تندرستی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۲

دهد، زیرا آن بیماریست».

ترجمه

(۳۱۹) خدا سه منش را در منافق و فاسق فراهم نکند

- عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «خدا هرگز نیک دیداری و پرسش دانی و خوش خویی را در منافق و فاسق فراهم نکند».

ترجمه

(۳۲۰) سه تن مهمان خدایند و در پناه او

- عباد پور صهیب گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «مردی که حج و عمره گزارده مهمان خدایست تا به سرایش باز

گردد و مردی که در نماز است در پناه اوست تا پایان رساند و مردی که برادر مؤمن خود را دیدار کند برای خدا زائر خدا در شمار است و از پاداش او در جهان و گنجینه آموزش وی بهره مند گردد».

ترجمه

(۳۲۱) خیار حیوان تا سه روز است

- فضیل پور یسار گفته: به امام صادق گفتم:

خیار در حیوان چه اندازه است؟ گفت: تا سه روز برای خریدار است، گفتم: خیار در معامله غیر حیوان چگونه است؟ گفت: با بیع و مشتری تا از یک دیگر جدا نشده اند خیار فسخ باقی است و چون جدا شدند بعد از رضایت به معامله دیگر خیاری ندارند».

ترجمه

(۳۲۲) در سه چیز نیاز به اجازه خدا نیست

- عنبسه پور مصعب گفته: از امام

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۳

موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «سه چیز احتیاج به اجازه خدا نیست: نیکی به پدر و مادر خوب باشند یابد، وفا به عهد برای هر خوب و بدی، پس دادن سپردنی به گذارنده چه خوب و چه بد باشد».

ترجمه

(۳۲۳) خدا مؤمنی را به چیزی سخت تر از سه منش گرفتار نکرده

- امام صادق گفته: «خدا مؤمن را به چیزی که سخت تر بر او از سه منش باشد دچار نکرده. پرسیدند آنها چیست؟

گفت: همدردی در آنچه دارد برای خدا. حق دادن در باره خود و بسیاری یاد آوری خدا، مقصد از یاد آوری آن نیست که بگویید:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

بلکه مقصود آن است او را در همه حال با برخورد به حلال و حرام در نظر داشته باشی».

ترجمه

(۳۲۴) هر گاه سه دسته نبودند خدا جهانیان را به سختی شکنجه می رسانید

- امام صادق گفته: «خدا در هر روز و شبی فرشته‌ی بی دارد که به جهانیان بانگ کند: ای بندگان خدا دست از نافرمانی خدا بردارید اگر برای چهارپایان چرنده و کودکان شیر خورنده و پیران خمنده نبود بر شما به سختی شکنجه می بارید که از آسیب آن خرد می گردیدید».

ترجمه

(۳۲۵) سه تن نفرین شده اند

- پیامبر اکرم گفته: «نفرین شده نفرین شده آنکه از دوستی خانواده من کور شده باشد. نفرین شده نفرین شده آنکه پرستار و در بند زر و سیم باشد، نفرین شده نفرین شده آنکه چهارپایی را بسپوزد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۴

ترجمه

(۳۲۶) هر گاه فرزندان و هوشمندان به یک دیگر نامه می نگاشتند سه چیز در آن بود که چارمی نداشت

- جناب علی (ع) گفته: «چون فرزندان و هوشمندان به یک دیگر نامه می نگاشتند سه چیز می نوشتند که چارمی نداشت: آنکه برای دیگر سرا همت گمارد خدا جهان او را بسنده کند، آنکه درون و نهان خود را پاک کند خدا آشکار وی را پاک کند، آنکه میان خود و خدای را درست کرده باشد، خدا میان او و مردم را درست کند». مقصود از حکماء و فقهاء در این عبارت به معنی اصطلاحی نیست.

ترجمه

(۳۲۷) سه منش از خوی مؤمن نیست

- حلبی از روایت گفته از امام صادق شنیدم که می گفت: «دروغ و تنگ چشمی و نابکاری خوی مؤمن نیست اما بسا باشد که به یکی از این کارها روی کند و ادامه ندهد، پرسیدند: مؤمن زنا کند؟ گفت: آری فریفته گردد اما باز گشت کند و از وی حرامزاده بی نیاید».

ترجمه

(۳۲۸) آنکه بناگزیری زیان بیند سه عوض دارد

- عبد الله پور سنان گفته از امام صادق شنیدم که می گفت: رسول خدا گفته: «خدای جهان گفته: «من جهان را میان بندگان خود بخش کردم بعدا هر کس از آن به من وامی دهد و در راه من دهشی کند به عوض یکی ده برابر تا هفتصد

برابر به او خواهم داد. آنکه به اختیار خویش به من وامی ندهد بنا گزیری از او بستانم و در عوض سه پاداش بدو دهم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش دهم خشنود گردند و آن: صلوات و هدایت و رحمت است. خدا در قرآن کریم گفته: «کسانی که چون گرفتاری بدیشان رسد گویند:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ایشان کسانی هستند که الطاف حق شامل آنان است». این نخستین از سه تاست دومین آموزش وی و سومین رهنمایی اوست. از امام صادق گفته: این خود کسی ست که به زور چیزی از او گرفته شده است.

ترجمه

(۳۲۹) خدای را بهشتی ست که در نیاید بدان جز سه گروه

- امام محمد باقر گفته:

«خدای را بهشتی ست که در نیاید آن را مگر سه تن: آنکه در باره خود به درستی داوری کند. آنکه برای خدا از برادر مؤمن دیدار کند، آنکه برادر دینی خود را برای خدا بر خود مقدم گرداند».

ترجمه

(۳۳۰) سه منشی در شیعه نیست

- امام صادق گفته: «هر خرده بی در پیروان ما باشد سه چیز در آنان نیست: آنکه دست به گدایی دراز کند در ایشان نیست. تنگ چشم در میان آنان نیست. بیماری ابنه در اینان نیست».

ترجمه

(۳۳۱) سه منشی سخت ترین کردار بر بندگان است

- امام محمد باقر گفته: «سه چیز

بر بندگان کار بسیار سخت است: حق دادن مؤمن از سوی خویش به دیگران، دستگیری مرد از برادر خود، بر همه احوال بیاد خدا بودن. مثلاً- هر گاه قصد گناه کند خدای را به یاد آورد و این یاد آوری مانع از به جای آوردن آن گناه گردد، و این همان است که خدا در قرآن گفته: «کسانی که پرهیزکاراند چون دیوسانی به آنان دست اندازی کند خدای را یاد آورند و از کار ناشایست باز ایستند». امام صادق گفته: «دشوارترین کارها سه است، با انصاف با مردم زندگی کردن، هر چه را برای خود نپسندی برای ایشان مپسندی و همراهی با برادر دینی در خواسته خود، یاد آوری خدا بر هر حال، یاد آوری خدا تنها:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

نیست، بلکه مقصد آن ست که چون فرمان خدا رسد آن را بپذیری و بدان کارسازی و از منهیات او دور گردی».

ترجمه

(۳۳۲) شیطان به نوح گفت مرا در سه جا به یاد آور

- امام محمد باقر گفته: «چون نوح قوم خود را نفرین کرد، شیطان بدو گفت: ای نوح تو حق بر من داری خواهم به تو مزد آن را باز دهم، نوح گفت: به خدا سوگند که بر تو حقی داشته باشم آن چیست؟. گفت: نفرین کردن تو تا خدا قوم ترا غرق ساخت زیرا کسی نماند که من به گمراه کردن وی نیازی داشته باشم از این رو مرا راحت کردی تا مردم دیگری به جهان آیند، نوح گفت: چه خواهی پاداش دهی، گفت: مرا در سه جا به یاد آور که این

سه جا به بنده نزدیک ترم: هر گاه خشمناک گردی مرا به یاد آور، هر گاه خواستی میان دو تن داوری کنی مرا یاد آور، هر گاه با زن بیگانه خلوت ساختی و با شما کسی نبود مرا یاد آور».

ترجمه

(۳۳۳) شیطان گوید: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد

-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۷

امام صادق گفته: «شیطان گفته: هر چه فرزند آدم مرا وامانده گرداند باز در یکی از سه چیز وامانده و زبون نخواهد کرد: جستجوی خواسته از غیر راه حلال، با باز داشتن حقی در خواسته خود، یا صرف آن در غیر محلی که باید به کار برد هزینه کند».

ترجمه

(۳۳۴) سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند

- امام صادق گفته: «سه چیز است که مردم تاب آن را ندارند: چشم پوشی از لغزشهای مردمان، همراهی برادر دینی با برادر خود در خواسته او بسیار به یاد خدا بودن».

ترجمه

(۳۳۵) نیکی شایستگی نیابد جز به سه چیز

- امام صادق گفته: «چنان دانم که نیکی شایستگی نیابد جز به سه شرط: خرد شمردن آن و نهان کردن آن و شتاب در رسانیدن آن، چون خرد انگاشتی به چشم ستاننده بزرگ نماید و چون نهان داری کامل گردد و چون در رسانیدن شتاب کنی برای گیرنده گوارا گردد و اگر جز این سازی آن را آلوده و چرکین ساخته باشی».

ترجمه

(۳۳۶) سه دست است که در نیکی به کار می رود

- پیامبر گفته: «در نیکی سه دست است: دست خدای بزرگ که بالا-ترین دستهاست و دست دهنده که زیر دست اوست و دست خواهنده که فروتر از همه است، فزونی را می ده و خویشتن فرو مانده مساز».

ترجمه

(۳۳۷) سه منش پسندیده است

- پیامبر گفته: «هر نیکی و کار نیک صدقه است و آنکه رهنمای خیر باشد مانند به جای آورنده آن ست. خدا دوست دارد به داد فروماندگان رسیدن را».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۸

ترجمه

(۳۳۸) بخشایشگران سه تن اند

- امام صادق گفته: «دهندگان سه اند: خدای جهانیان و آنکه از خواسته خویش دهد و آنکه در این کار کوشش کند».

ترجمه

(۳۳۹) پرسش سزاوار نیست جز در سه جا

- امام صادق گفته: «سزاوار نیست خواهش جز در سه چیز: خون بهایی که دامن گیر شده باشد یا وام سنگینی یا نیازمندی سختی که آدمی را بیچاره کرده». و گفته: روزی عثمان بن عفان بر در مسجد نشسته بود درویشی از او درخواستی کرد پنج درم بدو داد، آن درویش گفته: مرا به جوانمردان رهنمایی کن؛ با دست گوشه یی از مسجد را نمود که حسن و حسین و عبد الله بن جعفر نشسته بودند، آن درویش نزد ایشان رفت و درخواست کرد، امام حسن بدو گفت: «سؤال جز در سه جا روا نیست: یا خونبهایی که دامن گیر است یا بدهی که دل آزارگی داشته باشد یا پریشانی که خاک نشین گرداند، تو کدامین از ایشان هستی؟»، گفت: از یکی از آنها. حسن پنجاه دینار زر بدو داد و حسین چهل و نه دینار و عبد الله جعفر چهل و هشت دینار. آن مرد در اثنای بازگشت به عثمان برخورد و بدو گفت: چه کردی؟ سائل گفت: از تو درخواست کردم اندک چیزی دادی و از من نپرسیدی برای چه می خواهی. اما آن صاحب گیسوان انبوه چون

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۰۹

درخواست کردم. گفت چرا درخواست می کنی؟ این درخواست روا نیست جز برای یکی از سه کار نیاز خود را با وی گفتم. پنجاه دینار داد، و دومی چهل و نه دینار و سومین چهل و هشت دینار.

عثمان گفت: مانند ایشان کجا می توانی بیابی اینان دانش را برای خود گرد کردند و

نیکی و دانش را جمع ساخته اند». صدوق گفته: «فطموا العلم فطموا آن است که دانش از دیگران بریدند و همه را یک جا برای خود فراهم ساختند».

ترجمه

(۳۴۰) خدا بر فرزند آدم به سه منت نهاده است

- امام محمد باقر گفته:

«خدا می گوید: ای فرزند آدم من بر تو منت نهادم: زشتیهایی را بر تو پوشانیدم که هر گاه بستگان تو می دانستند ترا به خاک دفن نمی کردند، به تو فراخی دادم یعنی در نعمت جهان، آنگاه از تو وام خواستم خیر پیش نداشتی، ثلث خواسته ترا هنگام مرگ در اختیار تو نهادم با وصف این برای خود خیر نیندوختی».

ترجمه

(۳۴۱) بنده مشرک نگردد تا یکی از سه کار را نکند

- عباس پور یزید گفته: به امام صادق گفتم: مردم عوام می پندارند که انباز به خدا از جای پای مور در شب تار روی جبه سیاه پنهان تر است. در پاسخ گفت: «بنده خدا مشرک نگردد تا برای غیر خدا نماز گزارد یا بنام غیر خدا جانوری را سر برد یا از غیر خدا درخواستی کرده و نزد آن دعا کند».

ترجمه

(۳۴۲) به پیروان پیامبر اسلام کمتر از سه چیز داده نشده

- پیامبر گفته: «به پیروان من کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز و نیروی حفظ»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۰

ترجمه

(۳۴۳) گرفتاری تاب فرسا سه است

- پیامبر گفته: «گرفتاری تاب فرسا، آن است که مرد را دست و پای بسته فرا پیش دارند تا گردن وی بزنند، دیگر اسیری که در زیر زنجیر دشمن است و مردی که مرد بیگانه را بر زبر همسر خویش بیند».

ترجمه

(۳۴۴) در این پیروان سه چیز نیست

- پیامبر گفته: «در این پیروان من نه رهبانیت است و نه جهان گردی و نه خاموشی».

ترجمه

(۳۴۵) فرشتگان در سرایی که یکی از سه چیز در آن باشد در نیابند

- پیامبر گفته:

«فرخ سروش نزد من آمد و گفت: ما فرشتگان سرایی که در آن سگ یا مجسمه یا آوندی باشد که در آن شاشند در نیابیم».

ترجمه

(۳۴۶) سه تن در امر به معروف و نهی از منکر شریک هستند

- پیامبر گفته: «آنکه امر به معروف یا نهی از منکر می کند یا راهنمای نیکی باشد و به آن اشاره نماید در مزد و پاداش آن شریک گردد و آنکه فرمان کار بدی دهد یا راهنمای بدی باشد و به آن اشاره نماید در گناه آن شریک باشد».

ترجمه

(۳۴۷) خدا به مؤمن سه منش داده است

- امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داده است: ارجمندی دینی در جهان و پیروزی در سرای جاویدان و هیبت در دل مردمان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۱

ترجمه

(۳۴۸) از سه تن بر دین باید ترسناک بود

- سلیم پور قیس هلالی گفته: از امام علی ابن ابی طالب شنیدم که می گفت: بر دین از سه کس بترسید: آنکه قرآن را فرا گرفته. چون نور قرآن کریم را بر روی او بینی شمشیر بر روی همسایه اش کشد و او را به بهانه مشرک بودن به قتل رساند. گفتم یا امیر المؤمنین کدام از این دو به شرک سزاوارتراند؟ گفت: آنکه تهمت زده و آنکه کارهای تازه او را تهییج کند و اگر بدعتی پدید آمد آن را به بدعتی نیرومندتری یاری کند و آنکه خدا به او پادشاهی داده پس او فرمانبرداری خود را فرمان برداری خدا و مخالفت خود را مخالفت با خدا گمان کند این چنین کس دروغ زن باشد چون هیچ آفریده یی حق فرمان برداری از او ندارد.

مردمان نباید گرایش به سرکشی از فرمان خدا نشان دهند، مردم باید فرمان برداری از خدا و پیامبر وی و خلفای او داشته

باشند و خدا اجازه فرمان برداری پیامبر خود را داده چون که او از سوی خدا برانگیخته شده است. و هرگز به معصیت خدا فرمان ندهد و دستور فرمان برداری پیشوایان را داده چون ایشان پاک اند و دستور به نافرمانی از خدا نمی دهند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۲

ترجمه

(۳۴۹) پرشی مرد دیرنشین از سه منش

- سلمه برده فروش گفته: یکی از دوستان ما خواست بر خرمنگاه او نگهبانی کنم در کنار من دیر مرد نصرانی بود هر گاه وقت ظهر میشدی دست نماز می ساختم و نماز می گزاردم. روزی آن دیرنشین به من گفت: این نمازی که می گزاری چگونه نمازیست؟ من کسی را ندیدم این گونه پرستش خدا کند. گفتم: این روش پرستش را

از پسر پیامبر خود آموختم. گفت: او داناست؟. گفتم: آری. گفت: از او سه چیز پرسش کن: پیرس از تخمها چه تخمی حرام است و از ماهیها کدام حرام است و از پرنده ها کدام حرام؟ من در آن سال حج گزاردم و از امام صادق خواستم که جواب مردی که از من سؤالی کرده جواب دهد، پرسید آنها چیست؟.

گفتم: پرسید کدام تخم حرام است؟ و کدام ماهی حرام؟ و کدام پرنده حرام است؟. در پاسخ گفته:

«هر تخمی که سر و تهش یکسان باشد آن را مخور و هر ماهی که پولک ندارد مخور و هر پرنده که چینه دان ندارد مخور. من از مکه بدان جا رفتم به آن مرد مسیحی گفتم. گفت: جواب دهنده یا پیامبر است یا وصی پیامبر. مصنف صدوق گفته: پرنده های آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند حلال گوشت است و از پرنده های بیابانی هر کدام هنگام پریدن پرزند حلال گوشت است. هر گاه پرنده ای هم پرزند و هم سکونش دارد آنچه پرزدنش از سکونش بیشتر باشد حلال است و آنچه سکونش بیشتر باشد حرام.

ترجمه

(۳۵۰) هرگز زمین به خدا ننالیده مانند ناله کردن آن از سه چیز

- پیامبر گفته:

«هرگز زمین به خدای خود ننالد چون ناله کردن آن از سه چیز از خون گرامی که بر آن ریخته گردد یا شست و شوی از زنا که بر آن کنند یا خفتن روی آن پیش از آنکه آفتاب برآید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۳

ترجمه

(۳۵۱) خدا از سه تن نگهبانی نکند

- پیامبر گفته: «خدا از سه تن نگهبانی نکند:

مردی که در سرای ویرانی زندگی کند، مردی که میان راه نماز گزارد و مردی که بارگیر خود را رها ساخته نبندد».

ترجمه

(۳۵۲) سه تن در قیامت در سایه عرش خدایند

- امام موسی بن جعفر گفته: «سه تن در سایه عرش خدایند، روزی که جز سایه او سایه ای نباشد: آنکه برادر دینی خود را زن دهد یا پرستاری کند یا رازی از او نهفته دارد».

(۳۵۳) سه چیز به خدا گله کنند

- امام صادق گفته: «سه چیز به خدا گله کنند:

مسجد ویرانی که در آن نماز نگزارند و دانایی که میان نادانان افتاده است. قرآنی که نخوانند و به گوشه بی بی کار مانده است.»

ترجمه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱؛ ص ۱۱۳

(۳۵۴) خوانندگان قرآن سه گروه اند

- امام محمد باقر گفته: «خوانندگان قرآن سه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۴

گروه اند: آنکه قرآن را سرمایه خویش ساخته و از درگاه فرمانروایان سودمند گردد و بدان به مردمان سرفرازی کند. و آنکه قرآن را خوانده و الفاظ آن را بر کرده و به داوریهای آن کار نکرده و آن را تباه ساخته و آنکه قرآن را خوانده و آن را داری کرده و بر دل نهاده شبها با آن سرگرم مناجات است و روزهای خود را با آن به روزه داری پایان آورده و با خواندن آن به بندگی و آبادی پرستشگاهها پرداخته و از خواب خوش کناره گرفته و بدان سرم گشته و رفع گرفتاریها نموده، این چنین خوانندگان از کبریت ارجمندتراند.»

امام صادق گفته: «خوانندگان قرآن سه گروه اند. گروهی آن را فرا گرفته برای تقرب بدرگاه بزرگان و سروری بر مردمان و ایشان دوزخیان اند. و گروهی آن را آموخته و الفاظ آن را بر کرده اما به داوریهای آن کار نکنند اینان نیز دوزخیان اند. گروهی دیگر آن را یاد گرفته اند و در مطالب آن تعقل و تدبر می کنند و به محکمت آن عمل می نمایند و به متشابهات آن ایمان دارند و به واجبات آن رفتار کرده

و از محرّمات آن اجتناب کرده اینان بهشتیان اند. شفاعت ایشان به درگاه خدا به واسطه قرآن پذیرفته است».

ترجمه

(۳۵۵) سه چیز است که دانسته نشده که گناه کدامین بزرگ تر است

۹. از پیامبر روایت شده که گفت: «سه تن اند که نمی دانم گناه کدامین از ایشان بزرگ تر است؟. آنکه با جنازه یی تشییع می کند در حالی که ردا نپوشیده یا آنکه گوید بدو مدارا کنید یا آنکه گوید خدای را استغفار کنید خدای شما را بیامرزد».

ترجمه

(۳۵۶) بار بستن نشاید مگر برای سه مسجد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «نباید سفر کرد مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و مسجد کوفه».

امام علی بن موسی الرضا گفته: «برای هیچ گوری بار سفر بستن روا نباشد مگر برای دیدار گور

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۵

ما آگاه باشید که من با زهر ستم کشته شوم و در زمین دور افتاده به خاک روم آنکه برای دیدار گور من بار سفر بندد امید است دعای او برآورده گردد و آمرزیده شود».

ترجمه

(۳۵۷) در ترب سه سود است

- حنان پور سدیر گفته: با امام صادق بر خوانی نشسته بودم تربی به من داد و گفت: ای حنان ترب بخور که در آن سه سود است: برگش بادهای درونی را می راند و مغزش راه شاش را پاک می کند و ساقهایش بلغم را می زداید».

ترجمه

(۳۵۸) سه چیز زیان ندارد

- منصور پور یونس گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت: «سه چیز زیانی ندارد: انگور رازقی، نیشکر، سیب لبنانی».

ترجمه

(۳۵۹) پیامبر ضامن سه سرای در بهشت است

- پیامبر گفته: «من ضامن سرایی در چمن زار بهشت هستم و سرایی در مرکز بهشت و سرایی در بالای بهشت: برای آنکه جدال را رها کند اگر چه حق با اوست و برای آنکه دروغ نگوید اگر چه از راه شوخی باشد و برای آنکه خوی خود را خوش کند».

ترجمه

(۳۶۰) امیر المؤمنین علی (ع) به نبرد سه دسته مأمور شد

- علقمه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: مأمور شدم به نبرد بیعت شکنان و ستم پیشگان و از کیش بدر رفتگان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۶

مؤلف کتاب صدوق گفته: ناکثین خداوندان جنگ جمل بودند و ستمکاران مردم شام و معاویه بودند و از کیش بدر رفتگان که اهل نهروان بودند. روایت این موضوع را من در کتاب وصف نبرد شرات مارقین آورده ام.

ترجمه

(۳۶۱) هر که سه چیز ندارد از خدا و فرستاده اش بیگانه است

- پیامبر گفته:

«هر کس سه چیز ندارد از خدا و من دور است. پرسیدند آنها چیست؟ گفت: «بردباری که نادانی نادانان را بدان در گذارد و خوش خوبی که بدان در میان مردمان زندگی کند و پرهیزکاری که او را از گناهان دور سازد».

ترجمه

(۳۶۲) خدای را سه آبروست

- پیامبر گفته: خدای را سه آبروست. هر که آنها را نگهداری کند، خدا کار دین و جهاننش را نگاهدارد و هر که آنها را نگاه ندارد. خدا چیزی از او را نگاه داری نکند: آبروی اسلام، آبروی من و آبروی خانواده من». ابن عباس گفته: «خدای را سه چیز گرامی ست که مانندی ندارد: قرآن که درخشندگی دانش اوست، و خانه کعبه که قبله بندگان اوست که اگر نماز گزار در حالت نماز بدان روی نیاورد نپذیرد، و خانواده پیامبر».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۷

ترجمه)

(۳۶۳) نهاد ایمان سه منش است

- امام محمد باقر گفته: «روزی پیامبر در سفری بود سوارانی بدو بر خوردند و بر او سلام گفتند. پرسید چه کسانی هستید؟ گفتند: ما مؤمن هستیم، گفت:

نهاد ایمان شما چیست؟. گفتند: خشنودی به خواست خدا و سر فرود آوردن به فرمان او و برگزاری کار خویش بدو، پیامبر گفت: شما دانایان و فرزانهانی هستید که از بسیاری فرزانهگی نزدیک است که پیامبران گردید هر گاه در آنچه گفتید ایمان دارید: چرا سرایی می سازید که در آن ماند کار نخواهید بود و خواسته یی می اندوزید که نخواهید خورد، بترسید از آن خدایی که بازگشت شما بدوست».

ترجمه

(۳۶۴) کردار حج بر سه گونه است

- امام محمد باقر گفته: «مکلف حج را بر سه گونه به جای می آورد: آنکه نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود ببرد. آنکه نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد و آنکه از میقات نیت عمره تمتع کند که در مکه محرم به حج گردد.

پیامبر گفته: «حج گزار سه دسته اند. بهتر از این سه دسته کسانی باشند خدا گناه گذشته و آینده آنان را آمرزیده و ایشان را از دوزخ دور کند. و کسانی که گناه های گذشته آنان آمرزیده شود و کار آینده خویش را تکرار سازند، سوم دسته کسانی هستند که حاصل از حج گزاردن ایشان آن ست که خانواده و خواسته آنان نگاه داشته شده».

ترجمه

(۳۶۵) از سه منش نهی شده

- امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خویش به فرزندش:

محمد بن علی مشهور به محمد بن حنفیه گفته: «از خود بینی و تند خویی و کم صبری دوری کن. چون که با این سه منش هرگز یار با تو پایدار نگردد و مردم از تو دوری می کنند، با مردم مهربانی کن و در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۸

برابر هزینه برای مردمان شکیا باش، خواسته جهان خود را از یار یک دل دریغ مدار. دوستان خود را گرامی دار و با آنان همدمی کن با مردمان خوش روی باش، با دشمن به دادگری و انصاف رفتار نما و دین و آبروی خود را به باد مده، این روش برای دین و جهان تو سودمندتر می باشد».

ترجمه

(۳۶۶) پوشش سیاه مکروه است مگر در سه چیز

- پیامبر گفته: «سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز: دستار و موزه و زبر جامه یا عبا».

ترجمه

(۳۶۷) آنکه حج گزار در هر گاه سه منش نداشته باشد حجتش پسند نیفتد

- امام محمد باقر گفته:

«هر گاه حج گزار سه منش نداشته حجتش پسندیده نیست: پرهیزی که او را از نافرمانی خدا باز دارد، بردباری که لگام خشم خویش نگاه دارد، خوش آمیزش در دوستی».

ترجمه

(۳۶۸) مهمانی تا سه روز است

- پیامبر گفته: «پذیرایی از مهمان تا سه روز حق اوست، زائد بر آن در حکم صدقه ایست که میزبان به او می دهد». آنگاه گفت: چندان نزد میزبان نمانید که وی را گناه کار سازید. گفتند: چگونه؟ گفت: چندان مقام کنی که هزینه مهمانی نداشته باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۱۹

ترجمه

(۳۶۹) سه چیز که دل مسلمان در آنها کینه توزی روا نمی دارد

- پیامبر در حجه الوداع در مسجد خیف سخن رانی کرد و خدای را ستود سپس گفت: «خدا یاری کند کسی را که گفتار مرا بشنود و بهر که نشنیده برساند. بسا گوینده یی که خود نداند که چه گفت لیک شنونده از گفتار وی سودمند گردد. سه چیز است که دل مسلمان در آن کینه توزی نکند: اخلاص در کارها برای خدا، یگانگی برای پیشوایان است و همکاری با مسلمانان. چون خواندن ایشان شامل هر کسی می شود یاور آنان باشد.

مسلمانان با یک دیگر برادراند و خون ایشان برابر است، خردترین آنان به عهده خود برای دیگران وفا کند و مسلمانان در مقابل غیر خود متفق اند».

ترجمه

(۳۷۰) پیامبر گفته: سوگند می خورم که سه چیز حق است

- پیامبر به علی گفت:

«سه چ یز سو گند می خوردم که حق است: تو و اوصیاء تو بعد از تو شناسندگان اند یعنی شناسای راه خدا، خدا با ایشان شناخته می شود، شما شناسایان بهشت هستید مردمان به واسطه شما بهشت می روند آنکه شما را بشناسد و شما او را او بهشت می رود و کسی که منکر شما باشد و شما منکر او به دوزخ می رود!».

ترجمه

(۳۷۱) پس از مرگ پی شخص نمی رود جز سه چیز

- امام صادق گفته: «آدمی بعد از مرگ مزدی نمی یابد جز از سه منش. یکم- صدقه جاریه یی که در زندگی خویش گرد کرده است و بعد از مرگش نیز محل استفاده می شود. دوم- آنکه راه و رسم درستی ساخته و خود بدان عمل می کرده و بعد از او نیز به آن عمل می کردند. سوم- فرزندی نیکوکار که برای او آموزش بخواهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۰

ترجمه

(۳۷۲) خدا سه گروه را در بهشت اسکان نمی دهد

- ابو هارون مکفوف گفته: امام صادق به من گفت: «ای ابا هارون خدای بزرگ سو گند یاد کرده که با خیانت کار همسایه نباشد، گفتم آن کیست؟. گفت: آنکه درمی از مؤمنی پس انداز کند یا چیزی از چیزهای مادی را از وی دریغ دارد، گفتم: از خشم خدا به خدا پناه می برم. امام گفت: سو گند یاد کرده سه گروه را در بهشت اسکان ندهد. آنکه داوری خدای را رد کند یا حکم پیشوای بر حق را یا حق مؤمنی را در بند کشد.

گفتم: از زائد خواسته خویش بدو بدهد؟. گفت: از چیزی بدو خود داری مکنند. هر گاه از جان خود باو دریغ کند همدین وی نباشد و زاده دیو است. صدوق مؤلف کتاب گفته: مقصد از دهش جان بذل اعتبار است هر گاه نیازمند یاری او باشد و کوشش در برآوردن نیاز او کند.

ترجمه

(۳۷۳) پدران اولین سه تن بودند

- امام صادق گفته: «پدران اولین در جهان سه تن بودند: آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر داشت و دیو که فرزند کافر آورد و در میان ایشان زادن از راه نطفه نیست بلکه تخم گذارند و فرزندان ماده ندارند».

ترجمه

(۳۷۴) به مؤمن سه منش داده شده

- امام محمد باقر گفته: «خدا به مؤمن سه منش داد: ارجمندی در جهان و رستگاری در دیگر جهان و مهابت در دل ستمکاران» بعد این آیت را فرو خواند: «ارجمندی ویژه خدا و فرستاده او و گروندگان بدوست» و «مؤمنان رستگار شدند و در بهشت جاویدان اند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۱

ترجمه

(۳۷۵) شایسته ترین مردمی که سه چیز آرزو می کنند

- امام صادق گفته: «شایسته ترین مردمان آنکه خواهد همه مردم توانگر باشند بخیلان اند، چون مردمان توانگر گردیدند به خواسته ایشان چشم ندارند و شایسته ترین مردمانی که خواهند همه نیکو باشند ناتندرستان اند. از این رو چون همه نیک باشند از کسی خرده گیری نکنند و شایسته ترین مردمان کسانی هستند که بخواهند، همه بردبار باشند سبک مغزان اند، چون بی خردان نیازمنداند که از بی خردی ایشان گذشت کنند. اما بر خلاف توقع بخیلان آرزو دارند همه پریشان باشند و آلودگان همه را آلوده خواهند و سبک مغزان همه را بی خرد خواهند با آنکه در تهی دستی نیازمندی به تنگ چشم می شود و در تباهی خرده گیر است و در سبک مغزی بی خردی کیفر گناه های بی خرد است».

ترجمه

(۳۷۶) کارها سه گونه است

- پیامبر گفته: «کارها سه گونه است: آنچه برای تو آشکار است از آن پیروی کن و آنچه بر تو ناپیداست از آن دوری کن و آنچه محل اختلاف است آن را به خدا باز گردان».

ترجمه

(۳۷۷) دزدان سه تن اند

- امام صادق گفته: «دزدان سه تن اند: آنکه زکات خواسته خود ندهد و آنکه خوردن کابین زنان را بر خویش روا داند و آنکه وام کند و آهنگ باز پس دادن ندارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۲

ترجمه

(۳۷۸) فرشتگان سه گروه اند

- پیامبر گفته: «فرشتگان سه گروه اند، گروهی دو پر دارند، و گروهی سه پر و گروهی چهار پر».

ترجمه

(۳۷۹) پریان سه گروه اند، انسان نیز چنانست

- امام صادق گفته: «پریان سه گروه اند: دسته‌ی با فرشتگان اند و دسته‌ی بی در آسمان معلق می‌زنند و دسته‌ی بی سگان و مارها هستند».

و انسان نیز سه گروه اند: گروهی زیر سایه عرش خدایند روزی که جز سایه او سایه‌ی بی نیست و گروهی فرا شمار کشیده شوند و گروهی به صورت آدمی هستند لیک سیرت اهریمنی دارند».

ترجمه

(۳۸۰) پس سه تن نماز گزاردن روا نیست

- امام صادق گفته: پس سه تن نماز گزاردن روا نیست: آنکه مجهول الحال باشد یعنی ندانی چه راه و مسلکی دارد و آنکه برای پیشوایان صفات خدایی قائل باشد اگر چه بر مذهب جعفری باشد و آنکه آشکارا فسق ورزد و اگر چه خوش عقیده بود و غالی و بد بین به پیشوایان مذهب جعفری نباشد».

ترجمه

(۳۸۱) سه نخوردنی فربه کند و سه خوردنی لاغر

- امام صادق گفته: «سه نخوردنی تن را فربه کند و سه خوردنی لاغر: آن سه که فربه کند: پیوسته گرمابه رفتن است و بوی خوش شنیدن و جامه نرم پوشیدن. و آن سه که لاغر کند: هماره تخم مرغ خوردن و ماهی و غلاف خوشه خرما».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۳

ترجمه

(۳۸۲) همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان گردد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «همه داوریهای مسلمانان بر سه وجه روان می‌گردد: گواه دادگر، سوگند برنده یا روش روان از پیشوایان درست».

ترجمه

(۳۸۳) سه چیز با سه چیز همراه است

- امام علی بن موسی الرضا گفته: «خدا سه چیز را با سه چیز فرمان داده؛ نماز گزاری که به او زکات تعلق گیرد و نپردازد نمازش پذیرفته نیست، و به سپاسگزاری برای خود و پدر و مادر فرمان داده، آنکه سپاس پدر و مادر نکند، هر گاه خدای را سپاس کند پذیرفته نیست!». به پرهیزگاری از خدا و پیوند با خویشاوند فرمان داده، آنکه پیوند با خویشان ندارد، از خدا بیمناک نیست».

ترجمه

(۳۸۴) سه تن نزد خدا میانجی گری کنند و پذیرفته شود

- پیامبر گفته: «سه گروه پیش خدا میانجی گری کنند و از ایشان پذیرفته گردد: «پیامبران بعدا دانایان سپس شهیدان» یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده باشند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۴

ترجمه

(۳۸۵) نخستین کسانی که قرعه برایشان افکنده شد سه تن اند

- امام محمد باقر گفته:

«نخستین کسی که قرعه بر او افکنده شد: مریم دخت عمران بود، چنان که خدا در قرآن گفته: «ای پیامبر تو پیش ایشان نبودی آنگاه که قلمهای خویش در آب افکندند تا کدامین سرپرستی مریم را به عهده گیرند، سهام این قرعه شش بود. آنگاه در باره یونس پیامبر قرعه کشیدند تا سه بار بنام وی برآمد. او پیش کشتی درآمد ناگهان ماهی دهان گشاده یی بود، یونس خویشتن در دهان آن درافکند.

بعد از ایشان عبد المطلب است که خدا بدو نه پسر داد، او نذر کرد هر گاه خدا به او فرزند نرینه یی دهد دهمین را قربانی کند. چون دهمین را داد از کشتن وی پشیمان بود، از این جهت ده اشتر بیاورد و میان آنها و عبد الله که دهمین باشد قرعه افکند باز بنام عبد الله برآمد. او بر ده همی افزود تا به صد اشتر رسید، این بار قرعه بنام صد اشتر افتاد عبد المطلب گفت: ای خدا به انصاف رفتار نکردم، هر گاه به قرعه نخستین بسنده کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد تا به صد اشتر برای خدا قربانی کرده گفت: اکنون دانستم که پروردگار من بدین خشنود شد»

ترجمه

(۳۸۶) در به سه منش است

- شهاب پور عبد ربه گفته: از امام صادق شنیدم که گفت:

زبیر پیش پیامبر آمد و بهی در دست داشت پیامبر گفت: این چیست در دست تو؟ گفت: بهی ست.

پیامبر گفت: ای زبیر به خور که در آن سه منش است. پرسید آنها کدام است؟ گفت: دل را گرم کند و تنگ چشم را جوانمرد سازد و ترسو را دلاور کند». صدوق مؤلف کتاب گفته: از

پیر خود محمد بن الحسن شنیدم روایت می کرد از امام صادق که می گفته: زبیر از ما بود تا فرزندش عبد الله بزرگ شد و او را از ما بگردانید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۵

ترجمه

(۳۸۷) در پیاز سه خاصیت است

- میسر فروشنده غلام سیاه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «پیاز را بخور که در آن سه خاصیت است: دهان را خوشبو می کند و بن دندانها را محکم می کند و آب مرد و جماع را نیرو می بخشد».

ترجمه

(۳۸۸) افسون رخنه بی ندارد جز در سه چیز

: گزنده نیش دار، چشم زخم، خونی که ریخته نشود». یعنی به حجامت ریخته نگردد.

ترجمه

(۳۸۹) سه چیز نشانه بینایی در دین است

- امام رضا گفته: «از نشانه های بینایی در کار دین: بردباریست و دانایی و خاموشی ست و خاموشی دریست از درهای دانش و فرزادگی و خاموشی دوستی می کشاند و رهنمای هر نیکی ست».

ترجمه

(۳۹۰) دمیدن در سه چیز بد است

- امام صادق گفته: «دمیدن در افسون و خوراک و جای سجده نیکو نیست».

ترجمه

(۳۹۱) دارنده سه منش در دوزخ است

- امام صادق گفته: «هر گاه در کسی سه منش باشد باکی مدار که گویی به دوزخ رود: جفا کاری و بیمناکی و تنگ چشمی و هر گاه در زنی سه منش پدید آید باکی مدار که گویی به دوزخ رود: بی شرمی، خود پسندی و بدکاری».

ترجمه

(۳۹۲) آنکه غیر حلال دست آورد سه چیز بر آن چیز چیره گردد

- امام صادق گفته:

«هر کس خواسته حرامی به دست آورد خدا ساختمان سازی و آب و گل را بر او چیره کند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۶

ترجمه

(۳۹۳) آسایش مؤمن در سه چیز است

- امام صادق گفته: «آسایش مؤمن در سه چیز است: سرای فراخ که برهنگی و بد حالی او را از مردمان بیوشاند و همسر نیکوکار که در کار جهان و آخرت یاور او باشد و دختر و خواهری که آنان را به مرگ یا زناشویی از سرا بیرون فرستد».

ترجمه

(۳۹۴) خوشی مرد در سه چیز است

- امام علی بن الحسین گفته: «از خوشی مرد آن است که بازرگانی وی در شهر خود باشد و یاران وی مردان نیک اندیش باشند و فرزندان داشته باشد که در زندگی یاور وی باشند».

ترجمه

(۳۹۵) دعای سه تن بر آورده نگردد

- ولید بن صحیح گفته: «نزد امام صادق بودم، طبقی خرمای تازه پیش او بود، درویشی آمد به او داد سپس درویشی دیگر آمد به او نیز چیزی داد بعدا درویش سومی آمد به این گفت: خدا به تو فراخی روزی دهد. آنگاه به من گفت: اگر کسی سی هزار یا چهل هزار نیز داشته باشند و بخواهد همه را برای خدا بخش کند می تواند اما تهی دست می گردد و از آنانی باشد که دعای ایشان به خود بازمی گردد. گفتم: فدایت گردم چه کسانی هستند؟ گفت:

مردی که خدا خواسته بی بدو داده او همه را در راه حق هزینه کرد و مردی که بر همسر خود ستم می کند و نفرین در جوابش گوید مگر اختیار او را به تو ندادم و کسی که در سرایی نشسته و می گوید خدایا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۷

روزی مرا برسان، خدا گوید مگر برای تو راه روزی دست آوردن نگذاشتم؟».

ترجمه

(۳۹۶) روزه سالانه از هر ماهی سه روز است

- علی پور ابی حمزه از پدرش نقل کرده که از امام صادق از سنت پیامبر پرسیدم گفت: «هر ماهی سه روز پنجشنبه دهه نخستین و چهارشنبه دهه دومین و پنجشنبه دهه آخرین روزه این سه روز با روزه سال برابر است خدا در قرآن گفته: «هر که کار نیک کند ده برابر پاداش یابد، هر که نتواند این سه روز را روزه بدارد برای ضعف به جای هر روزی درمی صدقه دهد که صدقه درمی برای وی از روزه روزی بهتر است». درم تقریباً معادل ریالی است.

ترجمه

(۳۹۷) سرگرمی مرد خدا در سه چیز است

- امام محمد باقر گفته: «سرگرمی مرد خدا سه چیز است: متعه کردن یا زن بارگی، خوش دمی با یاران و نماز شب گزاردن».

ترجمه

(۳۹۸) آنکه سه چیز دارد گویا همه جهان را بدو داده اند

- پیامبر به ابی درداء گفته:

«آنکه بامداد از خواب برخیزد و تندرست در امن باشد و خوراک همان روز را داشته باشد، گویا جهان را بدو داده اند. ای پسر خثعم آنچه ترا سیر گرداند و شرمگاهت پوشاند ترا بسنده است. هر گاه سرابی داشته باشی که در آن زندگی کنی بسیار خوب است و اگر بارگی نیز داشتی زه زه اینها: پاره نان و اندکی آب، زائد بر این حساب یا عقاب دارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۸

ترجمه

(۳۹۹) پیامبر سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت

- هنگامی که پیامبر فرمان داد خندق را حفر کنند سنگ بزرگی سخت در سراسر دهنه آن پدید آمد که کلنگی بر آن کارگر نشدی پیامبر آمد و آن را دید پس جامه خود را برکند و کلنگ را فرو گرفت و خدای را نام برد و کلنگی زد که یکسوم آن سنگ بشکست. گفت الله اکبر کلیدهای مملکت شام را به من دادند، گویا هم اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم آنگاه دوم کلنگ را زد و خدای را یاد کرد یکسوم دیگر آن سنگ بشکافت، گفت الله اکبر گویا کلیدهای کشور فارس را به من دادند به خدا کاخ سفید مدائن را می نگریم. آنگاه سومین کلنگ را زد همه سنگ بشکست و گفت: الله اکبر کلیدهای کشور یمن را به من دادند گویا شهر صنعاء پای تخت آنجا را می نگریم.

ترجمه

(۴۰۰) پسندیده ترین کارها نزد خدا سه چیز است

- عبد الله بن مسعود گفته: از پیامبر پرسیدم که پسندیده ترین کارها نزد خدا کدام است؟ گفت: نماز در وقت خود، پرسیدم دیگر؟

گفت: نیکی به پدر و مادر. پرسیدم دیگر چه؟ گفت: جهاد در راه خدا اینها را برای من گفت:

«هر گاه بیشتر می پرسیدم بیشتر می گفت».

ترجمه

(۴۰۱) بیمناک ترین چیزها بر پیروان سه چیز است

- پیامبر گفته: از سه چیز بر پیروان من بیشتر بیمناک هستم: لغزش دانا و استدلال منافق برای اثبات باطل خود به قرآن یا جهانی که گردن شما را بزند، به همه حال از جهان و متعلقانش به خود بدبین باشید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۲۹

ترجمه

(۴۰۲) آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سه کار میکند

- پیامبر گفته: «آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد سر خوانی که در آن باده باشد منشیند. آنکه به خدا ایمان دارد و آخرت بی لنگ به گرمابه مرود. آنکه به خدا و آخرت ایمان دارد مگذارده همسرش به گرمابه بیرون از سر آورد».

ترجمه

(۴۰۳) از سه چیز بر این پیروان بیمناک باید بود

- پیامبر گفته: «من بر امت خویش از سه چیز پس از خود بیمناک هستم: از آنکه قرآن را به غیر از معنی درست آن تفسیر کنند یا آنکه لغزش دانای دینی را پیروی کنند یا آنکه دارایی در میان آنان نمایان شود تا سرکشی کنند. اما راجع به قرآن به محکومات آن عمل کنید (یعنی آنچه دلالت آن واضح است) و به متشابهات آن ایمان داشته باشید و اما راجع به دانا منتظر آزمایش او باشید و پیروی لغزش او نکنید و راجع به خواسته جهان، نعمت است سپاس آن گزارید و حق آن را ادا کنید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۰

ترجمه

(۴۰۴) سه چیز از جهان پسندیده پیامبر بود

- پیامبر (ص) گفته: «از جهان سه چیز پسندیده من بود: زنان و عطر و روشنی چشم من در نماز است. انس بن مالک از پیامبر نقل کرده که گفته: از جهان شما زنان و عطر مورد پسند من است و روشنی چشم من در نماز گزاردن شده.

مؤلف این کتاب صدوق گفته: بی دینان بدین آویخته اند و می گویند: پیامبر ص گفتند: «از جهان شما سه چیز مورد پسند من است: زنان و عطر را نام برده، و از توضیح سومین پشیمان شده آنگاه گفته:

روشنی دیده من در نماز گردیده. این ملحدان دروغ گفته اند. چون مقصد او از این سخن همان فضیلت نماز است. چون که گفته: دوگانه بی که زن دار بگزارد نزد خدا برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی زن گزارد و نیز دوگانه بی که انسان معطر بگزارد برتر است از هفتاد رکعت نمازی که بی بوی خوش گزارده شود، عطر برای نماز پسندیده شده. آنگاه گفته: روشنی چشم من

در نماز است، چون که کسی که عطر به کار برد و زن داشته باشد و نماز نگرارد از عطر و زناشویی هرگز پاداشی از خدا نیابد».

ترجمه

(۴۰۵) امام صادق هرگز از یکی از سه چیز فارغ نبود

- مالک بن انس فقیه مدینه گفته: من بسیار پیش صادق جعفر بن محمد می رفتم بالشی برای من پیش می نهاد و برای من احترامی قائل بود. و می گفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از مهربانی او به خود شادمان می شدم و خدای را ستایش می کردم. او هرگز از یکی سه منش فارغ نبود: یا روزه داشت یا نماز می گزارد یا به یاد خدا بود. وی از عباد بزرگ و زهاد سترک بود و از کسانی بود که از خدا می ترسید، حدیث بسیار می دانست.

نیک محضر بود. از محضرش بسیار استفاده می شد. هر گاه از پیامبر یاد می کرد رنگش سبز یا زرد می شد.

چندان که آشنایانش او را در آن حالت نمی شناختند. سالی با او حج گزاردم هنگام احرام به بارگی خود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۱

استوار بود هر چه خواستی که تلبیه گوید سخن در گلوش بریده شدی و از پشت بارگی سرازیر می شد. گفتم: ای فرزند رسول خدا ناگزیری از تلبیه گفتن: گفتم: ای پسر ابی عامر ترسم بگویم:

لیبک اللهم لیبک

در پاسخ گوید:

«لا لیبک و لا سعدیک»

. ترجمه

(۴۰۶) زیارت کننده امام رضا در سه جا از آن سود می برد

- امام رضا گفته: «هر که در این جای دور مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او آیم تا وی را از بیم قیامت رهایی دهم.

هنگامی که نامه های اعمال از راست و چپ پران باشد و در صراط و هنگام کشیدن کارهای نیک و بد به یاری وی شتابم».

ترجمه

(۴۰۷) کردارها سه گونه است

- امام حسین بن علی گفته: «شنیدم پدرم می گفت:

کارها سه حالت دارد: فرائض یعنی کارهایی که از سوی خدا به طریق حتم و الزام معین گردیده.

فضائل یعنی کارهای نیکی که انجام آنها نیک است لیک الزامی در آنها نیست، و گناه ها که منهی ست به جای آوردن آنها عقاب دارد. اما کارهای واجب موافق دستور خدایست و پسندیده اوست و به حکم و تقدیر اوست و آنها را دانسته است. فضائل به دستور او نیست اما پسند خدایست و آنها را دانسته.

گناه ها به خواست او نیست هر چند خدا آنها را دانسته اما مورد پسند او نباشد از این رو گناهکاران را شکنجه می سازد به ایشان کیفر می دهد.

مصنف این کتاب صدوق گفته: مقصد از این که گناه ها به قضای خدایست آن ست که حکم او

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۲

در باره گناه ها باز ایستادن و ترک آنهاست هنگامی که مکلف تخلف حکم او کرد و به اختیار و خواست خود مرتکب آن گردد گناهکار شده. و از این که گناه ها به تقدیر اوست آن ست که او مبلغ و مقدار آنها را می داند و مقصود از این که گناه ها به اراده اوست آن ست که او خواسته گناهکار را به همان گفتار و فرمان و حذر دادن از گناه باز دارد نه به زور

و به کار بردن قدرت است تا جبر لازم آید. بنا بر این غرض از قضا حکم تکلیفی است و قدر علم تفصیلی به کار بندگانست و معنی مشیت اختیار دادن به ایشان است. و هیچ یک از اینها بنا بر اعتقاد (صدوق) وادار کردن مکلف به عملی نیست.

ترجمه

(۴۰۸) امام محمد باقر فرزند خود امام صادق را به سه چیز دستور داد و از سه چیز نهی کرد

- سفیان ثوری گفته: به جعفر بن محمد گفتم: ای فرزند رسول خدا مرا پندی ده. گفت: ای سفیان دروغ زن مردانگی ندارد. فرمانروایان برادری شناسند، رشک بر آسودگی ندارد. تندخوی سرور نگردد. گفتم: ای فرزند رسول خدای بیشتر گوی. گفت: ای سفیان در کارها به خدا توکل کن تا خداشناس باشی. بهر چه ترا داد خوشنود باشد، تا بی نیاز گردی. با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی، با نابکار دوستی موز تا از نابکاری خود ترا نیاموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن. گفتم: باز گوی، گفت: ای سفیان هر که ارجمندی خواهد که بسته به خویشاوندی نباشد و بی نیازی می خواهد که بسته به خواسته نباشد و بزرگی که به سلطنت ارتباط ندارد باید از شرمساری گناهکاری زیر سایه فرمان برداری خدای رود. گفتم: دیگر گوی. گفت: ای سفیان پدرم مرا به سه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۳

چیز دستور داد و از سه چیز باز داشت از آن جمله گفت: فرزند آنکه با یار بد همراه باشد تندرست نماند، آنکه در راه های نابکاری رود بد نام گردد، آنکه زبانش را نگاه ندارد پشیمانی برد. آنگاه این دو بیت را فرو خواند:

گفتار نیکوی را روش خود ساز تا از گزند در امان باشی - زبان به هر چه خوی گیرد همان را

باز گوید- آنچه آن را می آموزی همان را باز گوی کن- حال آنچه بدو آموختی بد یا نیک باشد پس بنگر تا آن را چه آموزی.

ترجمه

(۴۰۹) قائم سه حکم کند که هیچ کس نکرده است

- امام صادق و امام موسی گفته اند:

چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده: پیر مرد زناکار را می کشد، مانع زکات را می کشد، از آنچه سایه اندازد به برادر میراث می دهد».

ترجمه

(۴۱۰) پیامبر به سلمان فارسی گفته: در بیماری سه منش است

- پیامبر به سلمان فارسی گفت: «ای سلمان در بیماری تو سه خاصیت است در حال بیماری همیشه به یاد خدایی، دعای تو در آن هنگام برآورده می شود، بیماری همه گناه ها را می ریزد، خدا ترا تا پایان زندگی تندرستی دهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۴

ترجمه

(۴۱۱) عمر از سه منش به خدا بازگشت

- امام حسین بن علی گفته: «عمر هنگام مرگ گفت: من از سه کار به خدا توبه می کنم: از آنکه من و ابو بکر خلافت را به دست گرفتیم.

از آنکه من برای مسلمانان جانشین ساختم، از آنکه برخی از مسلمانان را بر برخی دیگر برتری نهادم».

جابر بن عبد الله گفته: هنگام مرگ عمر نزد او بودم. می گفت: «من از سه چیز توبه کردم:

از آنکه بندگانی که مسلمانان از کفار یمن اسیر کرده بودند آزاد کردم، از آنکه پیامبر اسامه را سردار سپاه کرد من پیروی از او نکردم و از آنکه جانشینی را به خانواده پیامبر نگذاشتیم».

زیاد پور عیسی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: «چون هنگام مرگ عمر رسید گفت:

من به خدا توبه کردم از آنکه از لشکر اسامه بازگشتم و اسیران یمن را آزاد کردم و از آنچه در دل داشتیم خدا ما را از

گزندش نگاهداری کند، و خلافت ابی بکر کاری بی مشورت بود.».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۵

ترجمه

(۴۱۲) سخن ابی بکر بر چیزی از جهان اندوه نمی خورم جز بر سه کار خود که کاش آنها را به جای نمی آوردم و بر سه کار که نکردم کاش به جای آورده بودم و بر سه چیز که کاش از پیامبر پرسیده بودم

. ابو بکر در بیماری مرگ خود گفت: «بدانید که من بر چیزی از جهان اندوهناک نیستم جز بر سه کار که ای کاش نکرده بودم و بر سه کار که ای کاش کرده بودم و بر سه چیز که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم. اما آن سه کار که ای کاش به جای نیآورده بودم: کاش در سرای فاطمه دخت پیامبر را باز نمی کردم گر چه برای فراهم آوردن جنگ بسته شده بود و ای کاش فجااه را نسوزانیده بودم بلکه او را کشته یا با کامیابی رهایی می دادم. ای کاش روز سقیفه بنی ساعده امر جانشینی را به گردن

عمر یا ابو عبیده افکنده بودم یکی از ایشان خلیفه می شد و من به منزله وزیر او می شدم.

و اما آن سه که نکرده بودند بودم ای کاش می کردم. ای کاش روزی که اشعث بن قیس را اسیر کردند و پیش من آورده بودند می کشتم و چنان می پندارم که هیچ شر و نابکاری نمی بیند مگر آنکه به آن شر و نابکاری یاری و یآوری می کند. ای کاش هنگامی که خالد را به نبرد بازگشتگان از دین فرستادم خود نیز به روستایی از روستاها پشت جبهه رفته بودم تا هر گاه مسلمانان پیروز می شدند به چشم خود می دیدم و هر گاه اندیشه یی به ضد آنان می شد در مقام نبرد یا یاری بر می آمدم و ای کاش هنگامی که خالد بن ولید را به جبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را نیز به جبهه جنگ عراق و ایران فرستاده بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا به کار برده بودم.

و اما سه کاری که ای کاش از پیامبر پرسیده بودم که کار جانشینی پس از وی با که خواهد بود؟

تا بعد از وی در کار جانشینی نزاع نمی شد. ای کاش از او پرسیده بودم که آیا گروه انصار مدینه نیز در کار جانشینی بهره یی دارند و نه و ای کاش از پیامبر راجع به میراث برادر و عم پرسیده بودم چون در دل من در این باب احتیاجی هست.

صدوق مؤلف این کتاب گفته: روز غدیر خم برای کسی در باره جانشینی بهانه یی نگذاشته، فاطمه دخت پیامبر هنگامی که فدک را از او گرفتند و او پیش قوم انصار سخنرانی کرد ایشان

بدو گفتند:

ای دختر پیامبر هر گاه این سخنان را پیش از بیعت ما با ابی بکر گفته بودی جز با علی با کسی بیعت نمی کردیم فاطمه به ایشان گفت پدر من در غدیر خم برای کسی بهانه یی نگذاشته است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۶

ترجمه

(۴۱۳) ابن مسعود گفته: دانایان زمین سه تن اند

– عبد الله بن مسعود گفته: «دانایان روی زمین سه تن اند: دانای شام و دانای حجاز و دانای عراق. دانای شام ابو درداء است و دانای حجاز علی بن ابی طالب است و دانای کوفه یکی از برادران کوفی شماس است (مقصود اشاره به خود است زیرا عبد الله مسعود در کوفه ساکن شده بود). دانای شام و عراق به دانای حجاز نیازمند هستند لیک دانای حجاز به ایشان نیازمند نیست».

ترجمه

(۴۱۴) سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نشدند

– پیامبر گفته: «سه تن هیچ گاه به وحی خدا کافر نگردیدند: مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون پادشاه مصر». مؤمن آل یاسین ظاهراً حبیب نجار است که در انطاکیه می زیسته.

ترجمه

(۴۱۵) پاداش کسی که سه دختر داشته و بر زندگی آنان شکیا باشد

– پیامبر گفته:

آنکه سه دختر داشته باشد و بر سختی نگاهداری ایشان در سختی و گشایش بردبار باشد در قیامت ایشان پرده یی باشند میان او و سختیهای قیامت».

ترجمه

(۴۱۶) سه چیز در قیامت نزد خدا گله می کنند

– از جابر انصاری روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: «در قیامت سه چیز به خدا شکایت می کنند: قرآن و مسجد و خانواده من. قرآن می گوید: مرا دگرگون کردند و پاره ساختند. مسجد می گوید: مرا بی کار گزاردند و حرمت مرا تباہ کردند. خانواده پیامبر می گویند: ما را کشتند و راندند و آواره کردند».

پیامبر برای دست آوردن آنها می کوشد تا این گناهکاران را داوری کنند. خدای بدو گوید من به این کار شایسته ترم از تو».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۷

ترجمه

(۴۱۷) تکلیف از سه تن برداشته شده

- ابو ظبیان گفته: زن دیوانه یی زنا داده بود، عمر دستور داد او را سنگسار کنند مأموران به علی برخوردند. پرسید چه کرده است؟. گفتند دیوانه یی ست زنا داده و عمر فرمان داده او را سنگسار کنند، پیش عمر آمد و گفت: ندانسته یی که قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: از کودک تا رسیده گردد و از دیوانه تا فرزانه شود و از خواب تا بیدار گردد».

صدوق مؤلف کتاب گفته: «این حدیث را چنین روایت کرده اند اما آنچه از خانواده پیامبر رسیده این است که: هر گاه مرد دیوانه زنا کند بروی حد روان سازند و هر گاه زن باشد حدی ندارد چون مرد اقدام کند اما زن مجبور می شود».

ترجمه

(۴۱۸) از چشم تنگی سه منشی خیزد

- پیامبر گفته: «از چشم تنگی دور شوید، کسانی که پیش از شما بودند به سبب چشم تنگی نابود شدند چون که ایشان را وامی داشت تا دروغ گویند و وادار می کرد تا ستم کند و قطع رحم کردند».

ترجمه

(۴۱۹) آغاز کار پیامبر سه چیز بود

- ابو امامه گفته: از پیامبر پرسیدم آغاز کار تو چگونه بود؟. گفت: «دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی بن مریم و مادرم خوابدید نوری از او درخشیدن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۸

گرفت که کاخهای شام از آن تابناک شد».

ترجمه

(۴۲۰) سه منشی است که هر که بدان کار بندد در سود و زیان با مسلمانان شریک است

- پیامبر گفته: «هر که به قبله ما روی آرد و نماز گزارد و از کشتار ما برخوردار او مسلمان است و در سود و زیان با ما یکسان».

(۴۲۱) سه چیز است که هر کدام از آنها یک چهل و پنجم از پیامبر است

- پیامبر گفته: «روش شایسته و نیک دیداری و میانه روی هر یک پاره یی از چهل و پنج پاره پیامبر است».

ترجمه

(۴۲۲) گروهی سه چیز است

پیامبر گفته: «گروه شناسایی دل است و باور داشتن زبان و کار ارکان. ابو صلت هروی گفته: از امام علی بن موسی الرضا پرسیدم: ایمان چیست؟، گفت: «ایمان عقیده ایست در دل و گفتاریست بر زبان و کرداریست با ارکان. ایمان جز چنین نباشد».

امام علی بن موسی الرضا از پدران خود از پیامبر روایت کرده که گروه اقرار به زبان و شناسایی به دل و به جای آوردن به اعضا و جوارح است. برخی از روات جعفری این حدیث را از ابی صلت هروی از امام رضا با سلسله سند آن از پدران وی از پیامبر روایت کرده. ابو حاتم گفته هر گاه این سلسله سندی که همه راویانش یکی پس از دیگری معصوم هستند اگر بر دیوانه یی بخوانی فرزانه گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۳۹

ترجمه

(۴۲۳) سه تن به بهشت نروند

- پیامبر گفته: «سه تن به بهشت نروند: باده گسار پیشه و جادو همیشه و قطع رحم پیوسته آنکه همیشه باده گسار است، در آخرت خدا به وی از رود- غوطه بیاشامد او را. پرسیدند رود غوطه چیست؟، گفت: «جوی چرک و خونی ست که از کاف و سین روسببان روان گردد که دوزخیان از گند آن در گزند باشند». امام صادق گفته: سه تن به بهشت نروند:

خونریز و باده گسار و سخن چین.

ترجمه

(۴۲۴) آنکه سه فرزندش مرده باشد

- پیامبر گفته: هر که سه فرزندش در زمانش بمیرند و آنان را برای خدا انگارد و شکیبایی ورزد بهشت بر او لازم آید».

ترجمه

(۴۲۵) پاداش سه چیز

- از انس بن مالک پرستار پیامبر روایت شده که گفت: روزی پیامبر به من گفت: «ای انس دست نماز را شاداب گیر تا در قیامت چون ابر به پل دوزخ گذر کنی و درود را بلند گوی تا نیکی سرایت افزون گردد. دهش نهانی بسیار ده که خشم پروردگار را فرو نشاند».

ترجمه

(۴۲۶) سه برادر که هر کدام از دیگری ده سال کوچک تر بودند

- ابن عباس گفته:

میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال و میان جعفر و علی ده سال و علی از همه خردتر بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۰

ترجمه

(۴۲۷) مردم پس از سه تن خوار شدند

- عمر پور بشر همدانی گفته: به ابی اسحاق گفتم: کی مردم خوار گردیدند؟ گفت: از زمانی که حسین بن علی کشته شد و زیاد بن ابی سفیان به ابی سفیان بسته شد و حجر بن عدی کشته شد.

ترجمه

(۴۲۸) در پریشی سه اثر است و بدترین مردم سه اند

- پیامبر به ابی ذر گفته: «ای ابا ذر از سؤال کردن از مردم بپرهیز که خواری و درویشی شتابان است و شمار آن در قیامت دراز است».

ای ابا ذر تنها زندگانی می کنی و تنها می میری و تنها به بهشت می روی. گروهی از مردم عراق به تو نیکبخت گردند، مرده ترا بشویند و کفن پوشند و به خاک سپرند؛ ای ابا ذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی به تو دهند بپذیر. آنگاه به یاران خود گفت: نمی خواهید شما را از بدترین افراد شما آگاهی دهم؟ گفتند خواهیم، گفت: آنان که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان پی نکوهش می روند و خرده می گیرند».

ترجمه

(۴۲۹) بیش از سه روز کناره گیری از برادر دینی روا نیست

- پیامبر گفته: «برای مسلمان روا نباشد که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره گیری کند». یعنی قهر کند. از امام محمد

باقر روایت شده که گفته: «هر مؤمنی بیش از سه روز کناره گیری کند من از هر دو بیزارم، پرسیدند ای فرزند رسول ستمکار شایسته کیفر است، ستم رسیده چرا؟ گفت: چرا ستم رسیده نمی رود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۱

نزد ستمکار؟ و بگوید: من کوتاهی کردم تا بدین وسیله آشتی کنند».

ترجمه

(۴۳۰) سه چیز از خوبی مسلمانی ست

- پیامبر گفته: «سه چیز از خوبی و اقبال مسلمانی ست: سرای فراخ و همسایه نیک و چهار پای رهوار».

ترجمه

(۴۳۱) خدا با سه تن سخن نگوید

- پیامبر گفته: «خدا با سه تن سخن نگوید:

منت گذار که چیزی به کسی ندهد تا از منت نکشی، و آنکه از خود پسندی به زمین دامن کشان باشد و آنکه با سوگند دروغ کالای خود را جلوه دهد».

ترجمه

(۴۳۲) راست نهادان سه تن اند

- پیامبر گفته: «راست نهادان سه تن اند که پیامبران روزگار خویش را در گفتار و کردار استوار داشتند یعنی از روی گروش کامل باور داشتند: علی بن ابی طالب، حبيب نجار و مؤمن آل فرعون».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۲

ترجمه

(۴۳۳) یاران کوه سه تن بودند

- پیامبر گفته: «سه تن از مردمانی که پیش از شما زندگی می کردند، روزی با هم به راهی می رفتند ناگاه بارانی ایشان را فرو گرفت به شکاف کوهی پناه بردند بخته بر آنان بسته شد. یکی از اینان به دیگران گفت: به خدا جز راستی و درستی شما را از گرفتاری رهایی ندهد. هر یک از شما خدای را بخواند به آنچه می داند که در آن راست گوی ست».

یکی از ایشان گفت: پروردگارا تو دانی که من مزدوری برای کاری گرفتم که به او بعد از تمامی کار پیمانہ یی از برنج دهم پس آن را نزد من نهاد و رفت من آن را کشت کردم و از بهره آن گله گاوی خریدم آنگاه باز آمد همان را از من خواست. گفتم این گله گاو را بردار و برو، گفت: من نزد تو پیمانہ یی از برنج نهادم گفتم این گله حاصل همان پیمانہ برنج است که آن را کشت کردم و بدان این گله را خریدم. ای خدا هر گاه دانی که از بیم تو این کار را کردم به ما گشایشی ده پس سنگ اندکی بشکافت.

و دیگری گفت: بار خدایا تو دانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شبانگاه از شیر گوسفندان خویش برای ایشان می بردم شبی دیر کردم چون باز آمدم ایشان را به خواب دیدم بیدار کردن آنان را صلاح

ندیدم و بازگشت را نیز مصلحت ندیدم برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند پس بالای سر اینان بایستادم تا سپیده دمیدن گرفت در حالی که اهل من از گرسنگی ناراحت بودند. ای خدا هر گاه دانی که این کار را از بیم تو به جای آوردم به ما گشایشی ده. سنگ بیشتر از آن بشکافت چنان که آسمان را دیدند.

سومی گفت: پروردگارا دانی که دختر عمی داشتم که از همه کسان وی را بیشتر دوست می داشتم، از او کام دل خواستم موافقت نکرد مگر آنکه صد دینار زر بدو دهم، پس به کوشش بسیار آنها را یافتم و پیش وی بردم مرا به خود پذیرفت و چون خواستم تا با وی در آویزم گفت: از خدای پرهیز و مهر را به ناروا مشکن من او را نهادم و صد دینار زر را نیز به او دادم، ای خدا اگر دانی که این کار از بیم تو بود ما را گشایشی ده، همه سنگ بر کنار شد و بیرون رفتند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۳

ترجمه

(۴۳۴) دوست ترین کارها پیش خدای سه چیز است

- پیامبر گفته: «دوست ترین کارها نزد خدای سه چیز است: نماز گزاری و نیکی کردن و نبرد در راه خدا نمودن».

ترجمه

(۴۳۵) مردم جهان سه گروه اند

- کمیل پور زیاد گفته: وقتی علی بن ابی طالب پیش من آمد و دست مرا بگرفت و با خویش بیرون شهرستان کوفه برد و در بیابان بنشست من نیز بنشستم، آنگاه سر بلند کرده، گفت: ای کمیل آنچه به تو من می گویم در ذهن خود سپار، مردم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۴

جهان سه گروه اند: دانای خدانشناس و دانشجویی که در راه رهایی کوشاست و پشه های سوی باد پران که هر جا باد آید روی آورند و از پرتو دانش تابشی بر نگرفته اند و به پایگاه محکمی پناه نبرده اند. ای کمیل دانش به از خواسته است، چون دانش نگاهدار توست و تو نگاهدار خواسته. هر گاه خواسته را بخش کنی به اندکی گراید و دانش به بسیاری. ای کمیل دوستی دانا و امی ست بدان جهت داده می شود تا در زندگی فرمان وی برد و پس از مرگ وی او را به نیکی یاد کند، ای کمیل گرد آوران خواسته مردند و دانایان باقی اند چندان که روزگار باشد. تنهای ایشان مفقود شده. صور اینان در دلهای مردمان موجود است.

آه در اینجا (اشاره به سینه خود کرد) دانش بی پایانی ست، ای کاش فراگیرندگانی که توانستندی آن را فرا گیرند می یافتم، آری شاگردی یافتم که در ظاهر می آموزد لیک نگاهدار نیست. دین را برای دنیا به کار می برد تا بدان بر حجتان خدا پیروز گردد و به نعمت آن بر بندگان وی چیره گردد تا مردمان سست کیش و اندک خرد را در برابر پیشوای بر حق دور

خویش فراهم کند و گروهی را طرفدار خود سازد و شاگرد دیگری را که دانش را زنده دارد و در مقابل سر پیچان خود دارد لیک به اندک شبهه بی در دم گرفتار تردید و شکست گردد و دیگری که نه چنانست و نه چنین لیک در لذات مادی فرو رفته و همیشه در اندیشه جستجوی خواسته جهان است. ایشان هیچ یک شایسته برای خواندن مردمان به دین نیستند به چهار پایان چرنده مانده تراند از این رو دانش به مرگ دانایان از میان خواهد رفت.

با همه اینها نمی توان مدعی شد که زمین خدا از پیشوای تهی ماند اما مغلوب ستمکاران خواهد بود و در میان امواج ژرف از دیده ها نماند که برای آنکه پیشوایان خدا و راهنمایان وی از میان نروند، آنان چند تن اند و کجایند؟ ایشان از جهت شماره پیوسته اندک اند لیک در پیشگاه خدا از همه بزرگ تراند؛ آنچه در دیده جهان خواهان دشوار است آن را آسان شمارند و به آنچه نادانان از آن گریزانند خوی گیرند. ابدان ایشان در جهان است و روان هایشان در جهان جاودان، ای کمیل ایشان پیشوایان خدایند و رسانندگان کیش وی اند.

خوشا خوشا من دلباخته دیدار آنان هستم، برای خویش و شما از خدای جهان رحمت می خواهم».

صدوق مؤلف کتاب گفته: این روایت را به سندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات نهانی پیشوای روزگار و دور ساختن سرگردانی بازگویی کرده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۵

ترجمه

(۴۳۶) فروغی که سه بخش شده

- پیامبر گفته: «چون خدای بهشت را بیافرید، آن را از فروغ عرش آفرید، سپس از آن فروغ گرفت و پراکند یک سوم آن به من باز رسید، یک

سوم آن به دخت من فاطمه و یک سوم آن به علی و خانواده وی هر که در تابش این فروغ افتاد به دوستی آل محمد راه یافت و هر که را تابش این فروغ فرا نگرفت از دوستی ایشان بر کنار شد و گمراه گردید».

ترجمه

(۴۳۷) مردمان خدای را به سه روی می پرستند

- امام صادق گفته: «مردمان خدای را به سه روی می پرستند: گروهی برای دریافت پاداش وی را می پرستند. این بندگی آزمندان است و این آزمندیست، و گروهی دیگر از بیم دوزخ ویرا می پرستند این بندگی بردگان است، این بیم است.

اما من چون او را دوست دارم می پرستم، این پرستش آزاد مردان است و آن آرامش است. زیرا خدای بزرگ گفته: «ایشان از لرزش آن روز بیمناک و آسایش هستند» و نیز گفته: «هر گاه شما خدای را دوست داشته باشید مرا پیروی کنید تا خدای شما را دوست داشته باشد و گناهان شما را بیامرزاد».

هر که خدای را دوست داشته باشد، خدا او را دوست داشته و آنکه خدای را دوست داشته از امان یافتگان است».

ترجمه

(۴۳۸) کسی علی را به مهمانی خواست پذیرفت به سه شرط

- از امام اول روایات شده که مردی وی را به مهمانی خواست. گفت: می پذیرم به سه شرط. میزبان گفت: آنها کدام است؟.

گفت: «چیزی از بیرون نیآوری؛ همان که در سرای داری از آوردن دریغ مدار و پس انداز مکن به

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۶

نان خواران خود ستم روا مداری». گفت پذیرفتم علی مهمان او شد.

ترجمه

(۴۳۹) سه چیز که در علی بود

- مردی پرسشی از علی کرد و گفت: در باره سه صفت تو سؤالی دارم: از کوتاهی بالا و کلانی اشکم و بی مویی پیش سر تو؟. در پاسخ گفت:

«خدای مرا بلند نیافریده و کوتاه نیز نساخته اما میانه بالا آفریده از این رو دشمن پست بالا را با شمشیر دو نیمه کنم و دشمن بلند بالا را از کمر دو نیمه سازم و بزرگی شکم من از آن جهت است که پیامبر مرا دری از دانش آموخت که هزار در از دانش از آن بر من گشاده گشت از این روی این شکم گشاده گردید و بی مویی پیش سر من از آن است که همیشه خود بر

سر نهادم و در پیکار با دلاوران هستم».

ترجمه

(۴۴۰) در بریره آزاده عائشه سه دستور روان شد

- امام صادق گفته: «بریره کنیزکی بود شوهر دار، عائشه وی را خرید و آزاد کرد، پیامبر بعد از آزادی به وی اختیار داد که هر گاه خواسته باشد نزد شویش بماند و هر گاه خواسته باشد از او جدا گردد. کسانی که بریره، را به عائشه فروختند، با عائشه قرار داد کردند که هر گاه او را آزاد کند حق آزادی از آنان باشد. پیامبر گفت: حق آزاد کردن از آن آزادکننده است و به دیگران برگزار نمی گردد. وقتی اندازه بی گوشت به بریره صدقه دادند آن را به پیامبر داد، عائشه آن را از میخ آویخت و پخت نکرد و گفت: پیامبر صدقه نمی خورد. پیامبر آمد آن را دید. گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۷

چرا آن را پختید؟. عائشه گفت: این را به بریره صدقه دادند و او بما داد و شما صدقه نمی خورید، پیامبر گفت:

برای او

صدقه است و برای ما هدیه آن را پختند». این سه دستور در باره بریره روان گردید.

دستور یکم: هر گاه کنیز شوهر دار آزاد گردد اختیار فسخ زوجیت را دارد. دستور دوم- حق آزاد کردن بنده را حق ولای گویند، یکی از آثار آن این بود که هر گاه آزاد شده بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد آزادکننده مال وی را به ارث می برد. دستور سوم: صدقه بی که فقیر گرفت هاشمی آن را به عنوان هدیه می تواند بخورد.

ترجمه

(۴۴۱) سه تن بر پیامبر دروغ می بستند

- جعفر بن محمد بن عماره از پدر خود نقل کرده از امام صادق شنید که می گفت: «سه تن به پیامبر دروغ می بستند: ابو هریره، انس بن مالک و زنی».

ترجمه

(۴۴۲) پیش کشی و راننده بی و سواری نفرین شده اند

- عبد الله بن عمر گفته:

«ابو سفیان بر اشتی سوار بود، معاویه مهار آن را می کشید و یزید آن را می راند. پیامبر سوار و مهار کش و راننده را نفرین کرد»

ترجمه

(۴۴۳) سه تن دانسته نشد گناه کدام بزرگتر است

- امام صادق گفته: «سه تن اند که ندانم گناه کدام یک از ایشان کلان تر است: آنکه در سوگواری دیگران بی عبا پی جنازه رود؛ یا آنکه در گرفتاری دست بران خود زند، یا آنکه از پی جنازه بی گوید: با او نرمی کنید و بر او آمرزش کنید، خدای بر شما آمرزش کند». پیامبر گفته: «سه تن اند که ندانم جرم کدام یک از ایشان کلان تر است: آنکه بی عبا پی جنازه رود، یا آنکه گوید با او نرمی کنید، یا آنکه گوید: برای وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۸

آمرزش خواهید، خدای شما را بیامرزاد».

ترجمه

(۴۴۴) در براء پور معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد

- امام صادق گفته:

«در باره براء بن معرور انصاری سه دستور اسلامی روان شد: یکم - آنکه شیوه مردم بود با سنگ خود را پاک می کردند. براء کدو خورده و شکم وی نرم شده روانی مزاج بدو دست داد، خود را شست، خدای در قرآن گفته: «خدا دوست دارد کسانی را که بسیار توبه کننده اند و دوست دارد کسانی را که بسیار پاکیزگی پیش گیرند». هنگام مرگ براء بیرون مدینه بود دستور داد که روی او را به سوی پیامبر کنند که در مدینه بود و دستور داد یک سوم خواسته اش را هزینه نیکها کنند و این سه دستور وی در اسلام روان شد.

ترجمه

(۴۴۵) در صفوان جمعی سه دستور روان شد

- امام صادق گفته: «در باره صفوان پور امیه جمعی سه دستور روان شده پیامبر هفتاد زره حطمی ساخت، از او عاریت خواست. گفت:

به زور می ستانی؟. گفت: نه بلکه به عاریه یی که آن را رد سازم. دوباره پرسید ای پیامبر پیش از هجرت من از مکه به مدینه رد کنی؟. پیامبر گفت: پس از فتح مکه دستور هجرت کردن تباه شد.

صفوان در مسجد پیامبر خدا خفته بود، و عبای خود را زیر سر نهاده بود، به قضای حاجت رفت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۴۹

چون بازگشت عبایش را دزدیده بودند. بانگ برآورد: که عبای مرا بردند، بیرون مسجد در دست مردی یافت آن مرد را نزد پیامبر (ص) آورد. بعد از اثبات پیامبر فرمان داد دست آن مرد دزد را ببرند.

صفوان گفت: ای پیامبر هر گاه برای عبای من دستش بریده می گردد؛ من عبای خود را بدو بخشیدم.

پیامبر گفت: پیش از آنکه نزد من بیاوری در می گذشتی دست وی بریده نمی شد اما

بعد از اثبات و نزد من آوردن بخشیدن تو سودی ندارد. خلاصه این سه دستور از این قرار است: یکم - پیامبر گفت:

زره ها را به عاریت می ستانم که بعدا باز پس دهم. دوم - پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند به مدینه حرکت کنند و مهاجرت مهم بود اما پس از مهاجرت تباه شد و نخستین بار در باره صفوان روان شد. سوم - هر گاه پیش از محاکمه و صدور حکم صاحب کالا دزدی آن را به دزد می بخشید حد زائل شدمی اما بعد از حکم زائل نمی شد.

ترجمه

(۴۴۶) برای سعد پور معاذ در اسلام سه مقام است

که هر گاه همه مردم یکی از آن ها را داشتند، برای همه این مقام بسنده بود.

ترجمه

(۴۴۷) دانایان سه گروه اند

- امام اول گفته: «جویندگان دانش دین سه گروه اند، آنان را با نشانه های ایشان بشناسید: گروهی دانش را برای خودستایی و نادان زدگی فراگیرند، و گروهی از ایشان برای سرکشی و فریب مردمان دانش جویند و گروهی برای دریافتن و هوشمند شدن.

اما نشانه خود نما و نادان زدگی، آن است که بینی که در انجمن ها چون نشیند مردمان را به

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۰

آزمایش های خود آزار دهد به بانگ و فریاد پردازد آشکار خدا ترسانه یی دارد درون او از پرهیز تهی ست و همیشه مردمان را پند و اندرز می دهد. خدا کمر وی را بشکند و بینی وی را ببرد. و اما سرکش و ظاهر فریب همیشه بر همکاران خود پیشدستی کند و صدر نشیند و بانگ و فریاد در اندازد و در پیش توانگران فروتنی نماید و خویشتن خرد گیرد از شیرینی ایشان همی خورد و دین خویش را برای گذران جهان همی فروشد، خدا دیده اش را کور کند و از گروه دانایان ریشه اش را بر کند، و اما نشانه آنکه دانش را دریافته و خردمند است ظاهری گرفته و اندوهناک است در تیرگی شب به پرستش خدا می پردازد در شب سرپوش خود را در نزد خدا خم کند و بیمناک باشد از هر که بیمناک و گریزان است جز از برادران خود که با ایشان خوی گرفته، خدا از این سبب او را پاینده بدارد و در روز رستخیز رهایش دهد».

ترجمه

(۴۴۸) هر که با سه کس ستیزد خوار گردد

- امام صادق گفته: «هر که با سه کس ستیزد خوار گردد: پدر و فرمان روا، بستانکار».

(۴۴۹) مردمان در قضا و قدر سه گروه اند

- امام صادق گفته: «مردمان در قضا و قدر سه گروه اند: گروهی که اعتقاد دارند خدا مردمان را به گناه وامی دارد. چنین کسی یا کسانی در حکم خود کافراند. و گروهی که عقیده دارند خدا کار را به مردمان برگزار کرده و در افعال و اعمال ایشان کاری ندارد، چنین کسانی توانایی و قدرت خدای را از او دور و ناقص دانسته و کافراند، گروهی که گویند: خدای به اندازه توانایی بندگان خود ایشان را تکلیف کرده و بدان چه توانایی آن را ندارند تحمیل نکرده چون کار نیک کنند خدای را ستایش نمایند و از کار بد آمرزش خواهند چنین کسان مسلمانان اند تحقیقا».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۱

[باب منشهای چهارگانه]**اشاره**

ترجمه

(۴۵۰) پیامبر چهار کس را در قیامت شفاعت می کند

- پیامبر گفته: «من چهار کس را در روز رستخیز شفاعت می کنم، اگر چه گناه همه اهل زمین را پیش من آورده باشند: یاری کننده خانواده من، بر آورنده نیاز ایشان هنگامی که نادر شوند، و آنکه با دل و زبان آنان را دوست داشته باشد و آنکه از اینان با دست خویش حمایت و دفاع کرده باشد».

ترجمه

(۴۵۱) شکنجه آنکه در چهار چیز همسر خود را فرمان برداری کند

- پیامبر در سفارشی که به علی (ع) کرد، گفته: «هر که زن خود را فرمان برداری کند، خدای او را در دوزخ سر-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۲

نگون سازد» علی گفت: آنها چیست؟. گفت: «اجازه دهد که به گرمابه های خارج از منزل رود و انجمن عروسی و مویه گری و جامه های نازک پوشند». علی (ع) گفته: «آنکه زن خود را در چهار درخواست فرمان برداری کند سرنگون به دوزخ رود، پرسیدند آنها چیست؟. گفت: «جامه های نازک که تن را نماید و گرمابه های بیرون از سرای و عروسیها و مویه گریها موافقت کند».

(۴۵۲) دعای چهار تن رد نشود

- پیامبر در ضمن سفارش خویش به علی (ع) گفت «ای علی چهار تن اند که دعای ایشان ردی ندارد: پیشوای دادگر و پدر و مادر در باره فرزند و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند و مظلوم، خدا گفته: «به عزت و جلال من سوگند انتقام ترا هر زمانی شده می کشم».

ترجمه

(۴۵۳) ثبات دین به چهار تن است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «پایداری دین به چهار تن است: دانای سخنوری که به دانش خویش کار بندد، توانگری که زائد بر نیاز خود را از دین داران دریغ نکند، درویشی که آخرت خویش را به جهان بفروشد. نادانی که از دانشجویی تکبر نوردد، زیرا دانا دانش خود را بپوشاند و توانگر چشم تنگی ورزد و تهی دستی که آخرت خویش را به جهان بفروشد و نادان از دانشجویی تکبر کند. جهان پسا پس باز گردد در این حال افزونی مساجد و بسیاری افرادی که در آن ها رفت آمد می کنند شما را مفریبند. پرسیدند ای علی در این زمانه چگونه باید زندگانی کرد؟ گفت: در آشکار با مردمان معاشرت کنید و در درون از آنان کناره گیرید. برای هر که همان چیز است که کند و با هر که دوستار است برانگیخته گردد با همه اینها نومید مباشید و امیدوار گشایش از خدا باشید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۳

ترجمه

(۴۵۴) آنکه در چهار جای سخت گیر نباشد خدای او را بیامرزاد

- پیامبر گفته:

«خدا مردی را که پیش از شما بود برای آنکه در خرید و فروش و داوری آسان می گرفت و سختی نمی کرد آمرزید».

ترجمه

(۴۵۵) خواست مردم در این جهان چهار است

- امام صادق گفته: «خواست مردم در این جهان ناپایدار چهار است: بی نیازی، آسایش، دل آرامی، ارجمندی، بی نیازی در خرسندیست.

هر که آن را در خواسته بسیار جوید البته نخواهد یافت. آسایش و راحتی در سبکباریست هر که بار خویش را سنگین سازد

آن را نخواهد یافت، دل آرامی در اندکی کار و پیشه است هر که آن را در افزونی کارها جوید نیابد. ارجمندی در فرمان برداری خدایست هر که آن را از راه خدمت مردمان جوید نیابد».

ترجمه

(۴۵۶) بنده مؤمن نباشد تا به چهار چیز باور داشته باشد

- پیامبر گفته: «بنده مؤمن به خدا نیست تا عقیده داشته باشد به یگانگی خدا و پیامبری من و عقیده به قیامت و اعتقاد به قضا و قدر خدا».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۴

ترجمه

(۴۵۷) علی را چهار انگشترین بود

- عبد خیر گفته: علی (ع) چهار انگشترین داشت که به انگشت می کرد: یاقوت برای بزرگواری آن و فیروزه برای یاری و آهن چینی برای نیرو و عقیق برای نگاهداری. نقش یاقوت چنین بود:

لا اله الا الله الملك الحق المبين

، نقش فیروزه چنین بود:

الله المَلِكُ الْحَقُّ*

. نقش آهن چینی چنین بود:

الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً*

. نقش عقیق چنین بود سه سطر:

ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله.

ترجمه

(۴۵۸) چهار سوره پیامبر را شکسته کرد

- ابو بکر گفت: ای پیامبر خدا زود شکسته شدی. گفت: «سوره هود و سوره اذا وقع و سوره والمرسلات و سوره عم يتساءلون مرا شکسته کرد».

(۴۵۹) پیامبر پس از هجرت چهار عمره گزارد

ابن عباس گفته: پیامبر (ص) چهار عمره گزارد: عمره حدیبیه، عمره القضا در سال آینده آن، سوم از جعرانه، چهارم در حجه الوداع.

ترجمه

(۴۶۰) پیشوا به چهار چیز شناخته می شود

- حارث بن مغیره گفته: به امام صادق گفتم به چه نشانه مدعی پیشوایی شناخته می گردد؟ گفت: «به آرامش دل و سنگینی و بردباری و دانش و سفارش پیشوای پیشین برای او». ابو جارود گفته: به امام محمد باقر گفتم: برخی تو کردم.

هر گاه دانای خانواده شما بمیرد جانشین وی به چه شناخته می گردد؟ گفت: «به روش نیکو و سنگینی و تصدیق خانواده پیامبر به فزونی او و از هر چه پرسند پاسخ گوید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۵

ترجمه

(۴۶۱) پیامبر به چهار چیز بر پیامبران دیگر برتری یافت

- ابو امامه گفته: پیامبر می گفته: «به چهار چیز برتری یافتم: همه زمین برای پیروان من مسجد و پاک شونده گردانیده شده و هر که از پیروان من خواسته باشد نماز گزارد و آب نداشته باشد خاک برای وی جای وضو و وسیله پاکی ست، تا مسافت یک ماه به هراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من می رفت. سود جنگ بر پیروان من حلال شد و من بر همه مردم پیامبر شدم».

ترجمه

(۴۶۲) نیکوترین اندازه یاران بسیج چهار است و بهترین اندازه سپاه های فرستادنی چهار صد تن و خوب ترین لشکر چهار هزار است

- پیامبر گفته: «نیکوترین یاران سفر چهارند و بهترین سپاه فرستادنی چهار صد و خوب ترین لشکر چهار هزار، و دوازده هزار تن از اندکی شمار هرگز شکست نخورند هر گاه ثابت و پایدار باشند».

ترجمه

(۴۶۳) به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد

- امام صادق گفته: «به هر که چهار چیز دهند از چهار چیز نومید نگردد: به آنکه کامیابی خواندن خدا داده شده از برآوردن آن نومید نگردد، به آنکه توفیق آموزش خواهی داده شود از بازگشت به خدا نومید نگردد، به آنکه توفیق سپاسگزاری نعمت داده شود، از افزونی آن باز نماند، به آنکه شکیبایی داده شود از مزد آن نومید نگردد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۶

ترجمه

(۴۶۴) به چهار چیز گوشی داده شده که گفتار آدمی را می شنوند

- امام صادق گفته:

«چهار گوش است که گفتار همه آدمیان را می شنوند: پیامبر (ص) و حور العین و بهشت و دوزخ.

بنده بی نیست که به پیامبر درود فرستاد مگر آنکه بدو می رسد و کسی نیست که بگوید: خدایا از حور العین به من روزی کن مگر آنکه حور می شنود و از پروردگار خواهد که او را به تو همسر گرداند و کسی نیست که بهشت جاویدان را خواهد مگر آنکه بهشت از خدا خواهد که وی را بدان جا درآورند و کسی نیست که از دوزخ به خدا پناه برد مگر آنکه دوزخ از خدا خواهد که او را از آن دور گرداند».

ترجمه

(۴۶۵) خدا به چهار کس در قیامت ننگرد

- پیامبر گفته: «چهار تن اند که خدا در قیامت بدیشان ننگرد: عاق پدر و مادر. منت گذار، آنکه قضا و قدر را دروغ پندارد، باده گسار».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۷

ترجمه

(۴۶۶) سواران رستخیز چهاراند

- پیامبر گفته: «جز ما چهار تن در روز قیامت سواری نخواهد بود». عم پیامبر عباس پرسید کیان اند؟. پیامبر گفت: «من سوار براق هستم که روی آن مانند آدمی ست و گونه اش چون گونه اسب و یال آن از مروارید رشته کشیده و دو گوش آن از دو زبر جداست و دو دیده اش چون ناهید درخشان و مانند آفتاب پرتو افکن است. از سینه آن خوی چون مروارید غلطان است. فربه و دست و پای آن بلند است. جان وی مانند جان آدمی ست.

گفتار را می شنود و می یابد کلان تر از خر و خردتر از استر است».

عباس گفت دیگری کدام است؟ گفت: «برادرم صالح که بر اشتری که خدا به وی داد و پیروانش آن را پی کردند». پرسید دیگری کیست؟ گفت: «عموی من حمزه پور عبد المطلب شیر خدا و شیر پیامبر خدا سرور شهیدان سوار بر اشتر من است که عضباء نام دارد». عباس پرسید دیگری کیست؟ گفت: «برادر من علی سوار بر یکی از اشتران بهشت است که مهار آن از مرواریدتر است. و کجاوه یی از یاقوت سرخ بر آن بسته اند که چوبهایش از در سفید است، بر سرش تاجی ست از نور و بر تن وی دو جامه سبز است و در دستش درفش ستایش خدا و بانگ زند: من گواهم که شایسته پرستش جز خدا نیست. یگانه است انبازی ندارد و محمد پیامبر ویست و چون دیده مردمان به وی افتد گویند: این

یا پیامبر مرسلی ست یا فرشته مقرب خدا. از درون عرش بانگی برآید که این نه فرشته مقرب است و نه پیامبر مرسل و نه فرشته بردارنده عرش، بلکه علی وصی پیامبر و پیشوای پرهیزکاران و پیشرو دست و روی سپیدان جهانست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۸

مؤلف خصال گفته: این حدیث غریب است چون در آن نامی از براق و چگونگی آن رفته و یادی از حمزه بن عبدالمطلب در عداد پیامبر و علی ست. ابن عباس گفته: روزی پیامبر دست علی را گرفته بود و می گفت: «ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه بنی عبدالمطلب. من محمد هستم فرستاده خدایم من در چهار تن از افراد خانواده ام از گل آموزش سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر است. یکی گفت: ای فرستاده خدا ایشان سواران روز قیامت اند. گفت: مادر تو به مرگ تو نشیند در آن روز جز چهار تن سوار نباشند: من و علی و فاطمه و صالح پیامبر. من سوار براق هستم فاطمه سوار ناقه عضباء من است، صالح سوار ناقه ایست که آن را پی کرده بودند و علی سوار اشتریست از اشتران بهشت که مهارش یاقوت سرخ است دو جامه سبز در پوشیده میان بهشت و دوزخ می ایستد روزی که عرق مردم را لگام زده، بادی از زیر عرش وزد و عرق مردمان را خشک گرداند چون نگاه پیامبران و صدیقان بروی افتد گویند این فرشته یی مقرب یا پیامبرست مرسل. منادی گوید: نه فرشته مقرب است نه پیامبر مرسل، علی برادر پیامبر خداست در جهان و سرای جاویدان».

ترجمه

(۴۶۸) زال بنی اسرائیل از موسی چهار چیز خواست

- امام موسی بن جعفر

گفته:

«ماه بر بنی اسرائیل نمی تابید، خدا به موسی گفت: استخوانهای یوسف را از مصر بیرون آورد و وعده داد هر گاه استخوانهای او را بیرون آوری ماه تابیدن گیرد، خواست استخوانهای او را بر آورد، پرسید چه کسی جای آن را می داند؟ یکی از ایشان گفت: زالیست که جای آن را می داند، زالی زمین گیر و کوری را آوردند به او گفت: گور یوسف کجاست؟ گفت: تا چهار چیز را به من ندهی نگویم و آنها: دو پای مرا سالم سازی، جوانی مرا باز پس گردانی؛ دیده ام را روشن سازی، مرا در سرای جاویدان با خود در بهشت نشانی.»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۵۹

اینها بر موسی (ع) گران آمد، خدا بدو وحی کرد به وی ده که من برآورده می کنم. موسی پذیرفت زال گور را بدو نمود، موسی او را از کنار رود نیل بیرون آورد، در صندوق مرمری بود، چون بیرون آورد ماه برآمد آن را با خود به شام برد، از این رو جهود مردگان خویش به شام می برند.»

ترجمه

(۴۶۹) نیکوترین زنان بهشت چهاراند

- ابن عباس گفته: پیامبر بر زمین چهار خط کشید و گفت دانید که این چیست؟ گفتند: خدا و فرستاده اش داناتراند. گفت: «نیکوترین زنان بهشت چهاراند: خدیجه دخت خویلد، فاطمه بنت محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون». و در روایت دیگر گفته: بهترین زنان بهشت چهاراند: مریم بنت عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دخت پیامبر و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون.

ترجمه

(۴۷۰) چهار چیز کمرشکن اند

- پیامبر در سفارشی که به علی (ع) کرد گفت:

«ای علی چهار چیز کمرشکن اند: پیشوایی که خدای را مخالفت کند و مردمان دستورش را به جای آورند.

زنی که شویش بدو مهربان است و او به شوی خود خیانت کند، تهی دستی که از گرفتاری بدان گزیری نباشد، همسایه بد که از آن چاره یی نباشد.»

ترجمه

(۴۷۱) خدای چهار بررسی از جهان کرد

- پیامبر (ص) در سفارش خود به علی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۰

گفت: «یا علی خدا به جهان نگریست، مرا از مردان آن برگزید، آنگاه بررسی دیگر کرد پس ترا برگزید بار سوم بررسی کرد پیشوایان از فرزندان ترا از همه برگزید، چهارمین بار فاطمه را از زنان برگزید».

ترجمه

(۴۷۲) پیامبر نام علی را در چهار جای با نام خود یافته بود

- علی گفته: پیامبر در سفارشی که به من کرد گفت: «یا علی من در چهار جای نام ترا با نام خویش یافتم. چون در معراج به بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نگاشته:

لا اله الا الله، محمد رسول الله

، محمد رسول الله وی را به وزیرش یاری دادم و یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟، گفت: علی، چون به سدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نگاشته: من خدایم و جز من خدایی نیست، محمد فرستاده من است وی را به وزیرش یاری دادم و به وزیرش یاری کردم به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟. گفت: علی، چون از سدره، گذشتم و به عرش خدا رسیدم. بر ستون های آن نگاشته بود: من خدایم جز من خدایی نیست من یگانه ام. محمد دوست منست او را به وزیرش یاری کردم. سر بلند کردم بر عرش نوشته بود: من خدایم جز من شایسته پرستشی نیست. محمد فرستاده من است، او را به وزیرش یاری کردم.

ترجمه

(۴۷۳) سخنان خانواده پیامبر را جز چهار کس در نیابد

- عمرو پور یسع از شعیب حداد روایت کرده که از امام صادق شنیدم: که می گفت: «سخنان ما دشوار است و شایسته دشواریست،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۱

در نیابد آن را مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده یی که خدا دل او را با ایمان خود آزموده باشد یا مدینه استواری باشد. عمرو گفته: به شعیب آهنگر گفتم: ای ابو الحسن مدینه استوار چیست؟.

گفت: از صادق از معنی آن پرسیدم. گفت: دل نگاهدارنده است.

ترجمه

(۴۷۴) معاشر با مردم از سه منش کناره کند تا برای وی به گردن ایشان چهار چیز واجب گردد

- پیامبر گفته: «آنکه با مردم در معامله ستم روا ندارد و هر گاه به ایشان گزارش دهد دروغ نگوید و در وعده مخالفت نکند؛ از افرادیست که ایمانش کامل است و ظاهر العداله و برادری با او واجب است و بدگویی از وی حرام است». امام صادق گفته: «هر که سه چیز دارد بر مردمان برای وی چهار چیز واجب می شود: هر گاه گزارش دهد دروغ نگوید و در آمیزش با ایشان ستم نکند و به وعده خود وفا کند. بر مردم واجب است عدالتش را آشکار سازند جوانمردی وی را ظاهر کنند و از وی بدگویی نکنند و با وی همراهی نکنند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۲

ترجمه

(۴۷۵) اشعار دیو در پاسخ شعر آدم

- جناب علی در جامع کوفه بود یکی از مردم شام گفت: یا امیر المؤمنین از تو پرسشهایی دارم گفت: هر گاه برای دریافتن است نه به قصد رنج- دادن پرس؛ از جمله پرسشهای وی یکی آن بود که نخستین کسی که شعر سرود که بود؟ علی گفت: آدم. پرسید شعرش چه بود؟ گفت: چون آدم به زمین فرود آمد و خاک آن را دید و فضای هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت آدم این دو شعر را گفت: جهان دگرگون گردید و هر که در آن است. از این جهت روی زمین زشت و تیره است. هر چه در آن طعم و رنگی داشت از حال خود بگردید خرمی مغلوب شده و اندوه و غم چیره شد. دیو چون آنها را شنید در پاسخ آدم چنین گفت:

از جهان و ساکنان آن دور شو. چون بهشت جاویدان بر تو تنگ

گردید. جایگاه تو و همسر تو در آن بود. و از آزار و بدی جهان در آسایش بودی. با همه از مکر و فریب من نتوانستی جدا شدن.

چنین جایی سودمند را از کف بدادی. هر گاه آمرزش خدا ترا فرو نمی گرفت. از بهشت ترا قسمتی و روزی نبود.

ترجمه

(۴۷۶) خدا چهار چیز را در چهار چیز نهفته

- امام علی بن ابی طالب گفته: «خدای چهار چیز را در چهار چیز نهفته: خشنودی خویش را در همه بندگیها، هیچ بندگی و فرمان برداری را خرد مگیر باشد که خشنودی خدا در آن باشد و تو ندانی، خشم خود را در همه گناه نمان کرده هیچ گناه گناهی را اندک مشمار شاید خشم خدا در آن باشد و تو ندانی، بر آوردن خود را در دعاها نمان داشته هیچ دعایی را خرد مشمار شاید استعجابت را دریافت کند و تو ندانی. دوست خویش را در بندگان خویش نمان کرده هیچ بنده خدایی را فرو مایه ممان بسا او از دوستان خدا باشد و تو ندانی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۳

ترجمه

(۴۷۷) پیامبر گفت: چهار چیز را برای چهار چیز بد مدارید

- پیامبر گفته: «چهار چیز را بد مدارید که پناه از چهار درد است: زکام را بد مدارید که پناه از خوره است، دمل را بد مدارید که پناه از پیسی است، درد چشم را بد مدارید که پناه از کوری است، سرفه را بد مدارید که پناه از زمین گریست».

ترجمه

(۴۷۸) امیر المؤمنین علی را چهار بزرگی بود که هیچ تازی آنها را نداشت

- ابن عباس گفته: علی (ع) چهار منقبت داشت که هیچ تازی نداشت نخستین کسی بود که با پیامبر نماز گزارد و در هر سپاه کشی درفش دار او بود. ربیعہ جرشى گفته: نزد معاویه با حضور سعد و قاص فاتح ایران نام علی به میان آمد. سعد گفت: یاد علی کردی او را چهار بزرگی بود که هر گاه یکی از آنها را می داشتیم از چنین و چنان دوستتر بود. نام اشتران سرخ موی را برد. یکی گفتار پیامبر در جنگ خیبر که گفت: فردا درفش را به دست کسی دهم که خدای و پیامبر وی او را دوست دارند و او نیز خدای و پیامبر او را دوست دارد، دیگر گفتار پیامبر که گفت به او: تو برای من مانند هارونی هستی برای موسی و گفتار دیگر پیامبر در باره وی که گفته: هر که را من سرور هستم علی نیز او را سرور است، سعد چهارمین بزرگی را فراموش کرده بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۶

(۴۷۹) معاویه به ابن عباس گفت: من ترا برای چهار منش دوست دارم و از چهار منش تو در می گذرم

، عبد الملک بن مروان گفته روزی نزد معاویه بودم؛ جماعتی از قریش که افرادی از بنی هاشم با ایشان در انجمن بودند؛ معاویه گفت: ای فرزندان هاشم شما بر ما به چه می نازید در صورتی که پدر و مادر ما یکی ست و خانواده و کشور ما یکی؟ ابن عباس گفت: ما به چیزی بر شما می نازیم که شما امروز به همان بر قریش می نازی و قریش بر انصار و انصار بر تازیان و تازیان بر عجمان ما به پیامبر افتخار می کنیم که تو نمی توانی آن را انکار کنی.

معاویه گفت: ای فرزند عباس ترا

زبان تیزی داده اند که تباه خود را بر راستی و درستی دیگران چیره می سازی؛ ابن عباس گفت: خاموش؛ هرگز تباه بر درست چیره نگردد، رشک را بگذار؛ رشک ناخوش شیوه ایست، معاویه گفت: راست گویی، به خدا سوگند برای چهار منش ترا دوست دارم و چهار منش ترا می بخشم. من آنچه از تو دوست می دارم یکم خویشی تو با پیامبر است. دوم- تو مردی از خویشان من و از نژاد خالص عبد مناف هستی سوم- آنکه پدر من با پدر تو دوستی داشت، چهارم- آنکه تو زبان قریش و دانای ایشان هستی، اما آن چهار چیزی که از آن چشم پوشی کردم، شرکت تو در نبرد صفین با کسانی که بر من تک آوردند و زشتکاری تو در یاری نکردن عثمان بود و کوشش تو بر عائشه ام المؤمنین بود و دیگر آنکه زیاد را از برادری با من نفی کردی، چون کارهای ناشایسته ترا جستجوی کردم از قرآن کریم و اشعار تازیان بهانه ترا یافتم. اما عذر تو موافق قرآن کریم این آیت است: گروهی کار شایسته و ناشایسته را با یک دیگر در آمیختند به امید آنکه خدای از سر گناه ایشان درگذرد و آنچه شاعران گفته اند، گفته نابغه ذبیانی است که گفته: تو کدام یاری را از مردان پاک از خرده ها خواهی یافت، هر گاه بنا شود انسان برای خرده یی از یاران خود ببرد دیگر برای او یاری نماند.

بدان من چهار منش نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار منش بعدی تو که گفتم در گذشتم و گفته شاعر اول را در باره تو به کار بستم، که گفته: من از

دوستان نیکی پذیر هستم و از بدی ایشان چشم پوش هستم.

ابن عباس در پاسخ وی پس از ستایش خدای، گفت: آنکه یاد آور شدی از برای خویشاوندی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۷

با پیامبر مرا دوست داری، این وظیفه هر مسلمانی ست چون این دوستی همان مزدیست که پیامبر در برابر دین و قرآنی که برای شما آورده درخواست کرده و خدا گفته: «ای پیامبر به مردمان بگوی من از شما مزدی جز دوستی خویشان خود نخواهم و هر که پیامبر را بدین مسئول جواب ندهد نومید و بی آبروست و به دوزخ افتد». و آنچه گفتمی که من از خویشان تو هستم درست است، خواستی صله رحم نموده باشی، به جان خود سوگند، تو امروزه نسبت به آنچه سابق از تو آشکار شد بسیار صله رحم همی کنی و امروزه لغزشهای گذشته تو جای سرزنش نیست و گفتمی پدر من با پدر تو دوست بوده درست است و گفتمی شاعر نخستین بر آن گواه باشد. تا یار زنده بود در وفا کیشی با وی کوشا باشم و اگر میرد و من زنده باشم با بستگانش پیوسته باشم هر که بر پیمان خود ثابت نباشد من بر او اعتماد نخواهم داشت زیرا هیچ گاه مرهمی بر دل ریش من ننهد.

و آنچه گفتمی که من زبان مردم قریش و دانای ایشان هستم، تو خود داری این مراتب هستی لیک بزرگواری تو ترا بر این داشت که مرا در این مقامات برتر داری، در این باب نیز گفتاری از شاعر نخستین آمده است، جوانمرد؛ جوانمرد را مقدم دارد اگر چه خود بزرگ است دیگران را بزرگ دارد و

آنچه را گفتمی که در جنگ صفین بر تو تک آوردم به خدا اگر این کار را نکرده بودم از فرومایه ترین مردم جهان بودم، ای معاویه هرگز می پنداشتی که پسر عم خود علی وصی پیامبر و سرور پیروان را که مهاجر و انصار، دور وی فراهم آمده بودند واگذارم و به تو پیوندم. در دین خود شک داشتم؛ یا آنکه از کشته شدن در راه راستی دریغ داشتم؟.

از واگذاردن عثمان گفته بودی. کسانی که با وی از من نزدیک تر بودند او را گذاردند و رفتند، من نیز به ایشان و دوران پیروی کردم، من با هجوم کنندگان هیچ گاه انبازی نکردم بلکه مانند جوانمردان از او دست باز داشتم، و گفتمی که من بر ضد عائشه، کوشش کردم، پیامبر اکرم به وی فرمان داده بود در سرای خود نشیند و پس پرده بماند، اما عائشه پرده را درید و با پیامبر مخالفت ورزید و آنچه ما با وی به جای آوردیم مناسب بود.

گله کردی که من زیاد را از برادری تو نفی کردم این کار به فرمان پیامبر اکرم بود که گفته:

«فرزند از آن خداوند بستر است که شوی شرعی زن باشد و پاداش زنا کار سنگ است. اکنون من دوست دارم آنچه ترا شاد کند، هر امری باشد. عمرو بن عاص به معاویه گفت، به خدا سوگند او ترا دوست نداشته همی خواهد که به چرب زبانی با تو سازگاری نشان دهد و بیتی نیز از شاعری گواه آورد. ابن عباس بدو گفت: عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، و گفت: اکنون باید بداند که

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات
جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱؛ ص ۱۶۸

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۸

من دشمن دارم و از آن عذر نخواهم، تو گفته بودی من بدخواه محمد هستم، خدا این آیه را نازل کرد که: «بد خواه تو دم بریده است، تو در جهان و آخرت دم بریده‌ی تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام» خدا گفته: «گروهی که به خدا و قیامت ایمان دارند؛ ایشان را نخواهی دید که با دشمنان سخت خدا و پیامبر دوستی کنند». تو هم‌اره با خدا و پیامبر وی سرسختی نشان دادی و هر چه توانستی در مقابل پیامبر کوشیدی و سواره و پیاده خویش را فراهم کردی تا چون خدا ترا شکست و چنبر مکر و فریب ترا به گردن تو افکند و نیروی ترا سست ساخت، راه و رسم ترا باور نداشت، ناگزیر از آن باز ایستادی، آنگاه با خانواده وی پس از او دشمنی پیش گرفتی و برای این کار با معاویه همدست شدی و دشمنی دیرین تو و رشک بسیار تو به همه دودمان عبد مناف هنوز مانده است. مثل تو در این مقام آن است که شاعر گفته: عمرو به من شماتت کرد در حالی که خود خوار گردید نزد نره شیری مانند کفتاری شد همپایه من نیست تا با وی در آویزم و آبرویش پاک ببرم و نه بنده من باشد که بدو تک آورم و سخت

گیرم.

چون ابن عباس خاموش شد، عمرو عاص خواست سخن آغازد لیک معاویه وی را بازداشت و گفت: ای عمرو به خدا سوگند تو مرد میدان وی نیستی بهتر آنکه گفتار را رها کنی، عمرو نیز این سخن معاویه را غنیمت شمرد و خاموش شد. ابن عباس گفت: ای معاویه او را واگذار تا سخن آغازد و با ننگ چنان داغی بر او نهم که تا قیامت بردگان سرگذشت او را در کوی و برزن باز گویند و با آن سرود سازند. ابن عباس شروع به سخن گفتن کرد اما معاویه دست بر دهان وی نهاد و گفت: ترا سوگند می دهم که کوتاه کنی، از بیم آنکه مبادا مردم شام گفته هایش را بشنوند، پس ابن عباس به عمرو عاص گفت: گم شو ای بنده نکوهیده و از یک دیگر بگسستند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۶۹

ترجمه

(۴۸۰) گناه ها چهار گونه است

- محمد پور ابی عمیر گفته: در مدتی که همدم هشام پور حکم بودم بهترین سودی که از گفتار وی بردم راجع به عصمت پیشوا بود، روزی از او پرسیدم پیشوا بی گناه است؟ گفت: آری. گفتم: حقیقت بی گناهی چیست؟ و نشانه آن کدام است؟

گفت: «منشأ همه گناه ها چهار است. پنجمی ندارد: آز، رشک، خشم، خواهش نفسانی، هیچ اینها در پیشوا نیست، پیشوا آزمند نباشد، زیرا آزمندی از ناداریست، در صورتی که همه جهان در اختیار اوست و گنجور مسلمانان است، چرا آز ورزد؟

پیشوا رشک نبرد، چون که آدمی به کسی که زبر اوست رشکین گردد در صورتی که کسی بالای او از جهت مقام نیست. پیشوا خشمگین نگردد و اگر خشم گیرد برای خدایست، چون که خدا وی را

وظیفه دار این کار کرده است تا حدود شریعت را روان سازد و از نکوهش کسی خشمگین نگردد و با کسی مهربانی بر خلاف دین نکند و اگر کند حدود را مهمل گزارد. پیشوا پیرو شهوت و خواهش نفسانی نباشد. زیرا او سرای جاویدان را بر جهان بر توی داده خدا دیگر جهان را در دیده وی افزون نموده تا به دنیای دون نیاساید؛ آنچه ما به دیده ارجمند به جهان می نگرییم او با این دید، به آخرت می نگرد.

ممکن نیست کسی روی زیبا را گزارد و بر روی پردازد یا خوراک گوارا را بنهد برای خوراک ناگوار یا جامه نرمی را به جامه درشتی برگزیند یا نعمت جاویدان را به نعمت سپری برتری دهد؟!.

ترجمه

(۴۸۱) پادشاه آنکه چهار بار حج گزارده

- منصور پور حازم گفته: از امام صادق پرسیدم پادشاه آنکه چهار بار حج گزارد چیست؟ گفت: «ای منصور آنکه چهار بار حج گزارد هرگز فشار گور ندارد و چون درگذرد حج های او به زیباترین چهره یی از آدمیان در برابر دیده او وادارند و در دل گور تا هنگامی که برانگیخته گردد نماز گزارند و مزد آن از آن وی باشد و رکعتی از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیان باشد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۰

ترجمه

(۴۸۲) زنزاده چهار نشانی دارد

- امام صادق گفته: «آنکه باک ندارد چه بگوید و چه به وی بگویند، دام دیو است. و آنکه پیش دیده مردمان کار زشت کند دام دیو است؛ و آنکه بی سبب به مؤمن بد گوید دام دیو است، و آنکه حرام را بسیار دوست داشته باشد دام دیو است».

آنگاه گفت: «زنا زاده نشانه هایی دارد: یکم- دشمنی ما دودمان پیامبر. دوم- دلدادن به حرامی که از آن پدید آمده (یعنی به زنا کردن علاقه دارد) سوم- خوار داشتن دین را. چهارم- بد رفتاری با مردمان. کسی با برادران خویش در مقابل ایشان نابکاری نکند مگر زنا زاده یا آنکه مادرش در ایام حیض بدو آبستن شده باشد».

ترجمه

(۴۸۳) خدا به موسی چهار سفارش کرد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «خدا به موسی گفت سفارش مرا در چهار چیز نگهدار: نخستین تا گناه های خور را آمرزیده ندانی به خرده دیگران پرداز، دومین تا دانی که گنجهای من ته نکشیده غم روزی مخور. سوم پادشاهی من پای داراست به دیگری امیدوار مباش. چهارمین تا دیو نمرده از مکر و فریب وی ایمن مباش».

(۴۸۴) هر گاه علی به نبردی می رفت چهار منش داشت

- پیامبر گفته: «سوگند به آنکه جان من به دست اوست هرگز علی را به جنگی نفرستادم مگر آنکه دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در جانب راست ویست و میکائیل را دیدم که با هفتاد هزار فرشته در جانب چپ اوست و فرشته مرگ مقابل ویست و ابری بر سرش سایه کند تا به پیروزی رسد».

(۴۸۵) شگفتا از آنکه از چهار چیز می ترسد به چهار چیز پناه نمی برد

- امام صادق گفته: «در شگفتم از آنکه از چهار چیز می ترسد به چهار چیز پناه نمی برد! در تعجب هستم از آنکه از دشمن می هراسد، چرا به گفتار خدا پناه نمی برد؟ که گفته: «خدا ما را بسنده است و نیکو و کیلی است».

زیرا دیدم خدا در پس آن گفته: «با بهره مندی و فزونی خدا بازگشتند، بدی بدیشان نرسید. در شگفت هستم از آنکه اندوهناک است، چرا به گفتار خدا پناه نمی برد؟ که گفته:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

. چون دیدم که خدا از پس آن گفته: «خواهش وی را برآوردیم و از اندوه رهایش دادیم نیز می رهانیم گروندگان را». در شگفت هستم از آنکه گرفتار بد اندیش است چرا به خدا پناه نمی برد؟ که گفته: برگزار کردم کار خویش را به خدا زیرا خدا به بندگان بیناست». از آن جهت که دیدم خدا از پس آن گفته: «او را از بدیهایی که در باره وی اندیشه داشتند نگاه داشت».

در عجب هستم از آنکه خواستار جهان و آسایش آن است، چرا بگفته خدا پناه نمی برد؟ که گفته: «هر چه خواهد همان است، نیرویی جز به یاری خدا نیست». زیرا دیدم که خدا از پس آن گفته:

«اگر چه می بینی اکنون توانگری و فرزند من از تو کمتر است، امید

است که خدا بهتر از باغ توبه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۲

من دهد» امید است در جمله مفید اثبات است.

ترجمه

(۴۸۶) چهار تنی که برای علی گواهی ندادند بد فرجام شدند

- جابر بن عبد الله انصاری گفته: امام علی بن ابی طالب برای ما سخنرانی کرد، خدای را بستود و برای او نیایش گفت، آنگاه گفت:

«نزد همین منبر گروهی از یاران محمد هستند که: انس بن مالک، و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی از آنان اند. آنگاه روی به انس بن مالک کرد و گفت: ای انس هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت: هر که را من سرور او هستم این علی سرور اوست و امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا جان ترا بگیرد تا گرفتار پیسی گردی که دستار آن را نپوشاند. اما تو ای اشعث هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت: هر که من سرور اویم این علی سرور اوست به سروری من گواهی ندهی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۳

خدا ترا نمیراند تا از دو چشم کور گردی. و اما تو ای خالد بن یزید هر گاه از پیامبر شنیدی که می گفت:

هر که را من سرور هستم این علی سرور اوست، امروز به سروری من گواهی ندهی خدا ترا به مرگ جاهلیت بمیراند اما تو ای براء بن عازب هر گاه شنیدی که پیامبر گفته: هر که من ولی او هستم این علی ولی اوست. امروز به ولایت من گواهی ندهی خدا ترا نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد الله انصاری گفته: به خدا سوگند انس بن مالک را دیدم پیس شده بود هر چه

خواستی آن را با دستار خود بپوشاند پوشیده نشدی. و اشعث بن قیس را دیدم دو دیده اش کور شده بود و می گفت ستایش خدای را که نفرین علی مرا در جهان کور کرد و به من نفرین شکنجه آخرت نکرد. و اما خالد بن یزید چون مرد خویشان وی او را در سرایش به خاک سپردند، قوم کنده آگاه شدند و اسب و اشتر آوردند و در سرایش به شیوه زمان جاهلیت پی کردند و مردن وی به رسم جاهلیت انجام شد. و اما براء بن عازب به فرمان معاویه فرمان دار یمن شد و در همان جا درگذشت که از آن مهاجرت کرده بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۴

ترجمه

(۴۸۷) چهار منش برای جهان است و چهار برای جاویدان

- از نافع بن عبد الله روایت شده که گفته: از عطاء بن ابی ریحاح شنیدم که از عبد الله بن عباس روایت کرده و گفت: قبیصه بن مخارق هلالی نزد پیامبر آمد، از او پرسید برای چه آمده یی؟. گفت: ای پیامبر پیر شدم، سست گردیدم و نزد خویشان خوار شدم و از کارهایی که انجام می دادم فرو مانده ام. چند کلمه به من بیاموز که خدای از آنها به من سودی دهد. کوتاه کنید که من مرد فراموشکاری هستم. گفت: قبیصه چه گفتی؟ تا سه بار او می پرسید و قبیصه تکرار می کرد. پیامبر گفت در اطراف تو سنک و درخت و کلوخی نماند مگر آنکه از دلسوزی برای تو گریستند، ای قبیصه از من نگاهدار. برای جهان پس از نماز بام سه بار بگوی:

سبحان الله و بحمده؛ سبحان الله العظيم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله

. هر گاه این کلمات

را گفتی از کوری و خوره و پیسی و زمین گیری در امان هستی.

اما برای آخرت بگو:

اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتك و انزل علی من برکاتك.

یعنی: بار خدایا مرا از پیش خود رهنمایی کن، و از فزونی خویش به من رسان و از آمرزش خود بر من فرو بار و از نیکیهای خویشتن بر من نازل ساز؛ پیامبر می گفت: و قبیصه آنها را به انگشت شمار می کرد. ابو بکر و عمر گفتند: ای پیامبر این دایی شما نیکو این کلمات را شمار می کند. پیامبر گفت: هر گاه به قیامت در آید هیچ گاه آنها را فراموش نکنند، و چهار در از بهشت بر وی بگشایند که از هر کدام خواهد بدان در آید.

نافع گفته: این خبر را برای همسایه خویش که همدم حسن بصری بود نقل کردم و او برای حسن گفت. حسن گفته بود وی را نزد من آور، پیش وی در رفتم خبر را از من پرسید گفتم. گفت:

این حدیث بسیار در دیده من ارجمند است و پیش تو اندک ارزش. مردی بر اشتری راه طی کرد تا به مصر رفت و آن را از راوی آن که والی مصر بود دست آورد. به والی گفته بود: من نیامدم از تو چیزی مادی بستانم بلکه برای شنیدن این حدیث آمدم.

ترجمه

(۴۸۸) چهار کار اندیشه بد است

- امام موسی بن جعفر گفته: «چهار کار از اندیشه بد است: گل خواری، کلوخ از هم پاشی؛ ناخنها را با دندان چیدن و ریش خاییدن».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۵

ترجمه

(۴۸۹) چهار چیز از چهار چیز سیرابی ندارد

- امام صادق گفته: چهار چیز سیر نگردهد: زمین از باران. دیده از دیدار، ماده از ذکر، دانا از دانش، علی نیز در پاسخ مرد شامی که پرسید همین چهار را جواب داده بود.

ترجمه

(۴۹۰) چهار چیز است که دارنده آن در نور بزرگ خدا ماند

- پیامبر گفته: چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد در نور عظیم خدای خواهد ماند: آنکه فرجام کار وی به گواهی خدا و پیامبری من باشد. آنکه هر گاه گرفتاری به وی رسد گفته: ما از آن خداییم و به سوی او بازگشت می کنیم؛ آنکه چون خیری دریابد گوید ستایش خدای جهانیان راست، آنکه چون گناهی کند گوید: از خدا آمرزش می خواهم و بازگشت به سوی او کنم.

ترجمه

(۴۹۱) دارنده چهار منش اسلام وی کامل است

- امام علی بن الحسین گفته: «چهار منش است هر که داشته باشد اسلام وی کامل ست و چون با خدا دیدار کند از او خشنود باشد: هر که برای خدا بهر چه برای مردم گوید وفا کند و زبانش با مردم راست باشد و از هر زشتی نزد خدا و مردم شرم کند و با خانواده خود خوشرفتاری کند».

ترجمه

(۴۹۲) چهار واژه حکمت

- امام صادق گفته: «دریا همسایگی نگیرد، پادشاه دوستی نپذیرد، تن درستی را بهایی نبود، چه بسیار نعمت خواری که از آن بی خبر است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۶

ترجمه

(۴۹۳) چهار منش به چهار سرای در بهشت

- امام صادق گفته: «کیست که چهار خوی را گردن گیرد تا من چهار سرای در بهشت برای او گردن گیرم؛ هر که هزینه کند و از تهی - دستی نهراسد و از خود به مردم انصاف کند و در جهان سلام را آشکارا گوید و با آنکه حق با اوست مجادله میکند».

ترجمه

(۴۹۴) خدا به دارنده چهار منش سرایی در بهشت دهد

- امام محمد باقر گفته: «هر که چهار منش دارد خدا به او سرایی در بهشت دهد: آنکه یتیمی را جای دهد؛ و به بی چاره رحمت کند و با پدر و مادر مهربان باشد و با بنده خود نرمی کند».

ترجمه

(۴۹۵) هر که از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود

- پیامبر گفته: «هر که از پیروان من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: از متابعت جهان، و پیروی خواهشهای نفسانی و شهوت شکم و فرج. و هر که از زنان امت من از چهار منش بر کنار باشد به بهشت رود: آبروی خود را نگاهدارد، فرمان شوی خود برد، نماز پنجگانه را بگذارد؛ و رمضان را روزه دارد».

ترجمه

(۴۹۶) در قیامت چهار تن مورد توجه خدایند

- امام صادق گفته: «چهار تن را خدای در قیامت مورد نظر قرار دهد: آنکه معامله یی کرده اکنون پشیمان است فروشنده این را بپذیرد؛ و آنکه به فریاد بیچاره یی رسد؛ یا بنده یی را آزاد کند یا بی زنی را زن دهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۷۷

ترجمه

(۴۹۷) پیرو علی به چهار منش دچار نگردد

- امام صادق گفته: «خدا بهر چه پیروان ما را دچار سازد، به چهار منش گرفتار نگرداند؛ آنکه زنا زاده باشند، یا آنکه در یوزگی کنند.

یعنی دست سؤال دراز کنند. یا آنکه مفعول واقع شده باشند، یا آنکه در ایشان کبود چشمی باشد که به سبزی زند».

ترجمه

(۴۹۸) هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست

- پیامبر گفته: «هر که چهار منش داشته باشد در پناه خداست، و بال حمایت خود را بروی بگستراند و در بهشت فرود آورد: نیکویی که با آن در مردمان تواند زندگی کند. دلجویی از آنکه بدو گرفتاری رسیده باشد، مهربانی با پدر و مادر، نیکورزی با بنده و پرستار خود».

ترجمه

(۴۹۹) خدای از چند چیز چهار را برگزید

- پیامبر گفته: «خدای به جهان نگریست و از هر چیز چهار شماره از آن برگزید، از فرشتگان: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزید و از پیامبران مرسل خداوند شمشیر: ابراهیم و داود و موسی و مرا برگزید. و از خانواده ها

چهار برگزید و گفت: خدای برگزید: آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان.

و از شهرها نیز چهار برگزید: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ. تین: مدینه است، و زیتون: بیت المقدس، و طور سینین: کوفه، و بلد امین: مکه. و از زنان چهار تن را برگزید:

مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه، و از اعمال حج چهار را برگزید: قربانی، و فریاد بلند، احرام و طواف، و از ماهها چهار برگزید که شهرهای حرام اند: رجب، شوال، ذی قعدة، ذیحجه، و از روزها چهار برگزید: آدینه، روز ترویہ (روز هشتم ذیحجه) و روز عرفه و عید قربان. ظاهرا این خبر از افتعالات روات است- به دلیل آنکه شهر کوفه در زمان خلیفه عمر ساخته شده است و در زمان پیامبر کوفه یی نبوده است.

ترجمه

(۵۰۰) چهار چیز اندوه زاست

- امام صادق گفته: روزی علی (ع) اندوهگین گردید.

گفت: «این اندوه از کجا به من رسید؟ من یاد ندارم که به آستانه سرای نشسته باشم، و نه میان گله گوسفند رفته باشم، و نه ایستاده زیر جامه پوشیده باشم و نه با دامن خود دست و روی خود را پاک کرده باشم».

ترجمه

(۵۰۱) چهار منش در پیروان محمد تا قیامت خواهد بود

- پیامبر گفته: «چهار منش در پیروان من تا قیامت خواهد بود: نازیدن به خاندان، بد گویی در نسب، تعیین باران از ستاره شناسی، مویه گری، بر مردگان، زن مویه گر هر گاه از این کار توبه نکند و بمیرد در قیامت در پیراهن قطران و نیمه تنه جرب برانگیخته گردد».

ترجمه

(۵۰۲) دستگاه تن از چهار چیز است

- امام صادق گفته: «دستگاه تن انسانی از چهار چیز

است: روح، خرد، خون و تنفس. چون روح از تن دور شود، خرد خود نیز دور گردد و چون روح چیزی دریابد خرد آن را

برای وی نگاهدارد، لیک خون و نفس بمانند».

ترجمه

(۵۰۳) مایه زندگی آدمی و دوام آن به چهار چیز است و آتش چهار گونه است

- امام صادق گفته: «مایه هستی آدمی و دوام آن چهار چیز است: آتش، نور، آب. خوردن و آشامیدن بر اثر آتش است. دیدن و یافتن با نور است. شنیدن و بوییدن با باد است. و لذت خوراکی و آشامیدنی با آب است؛ هر گاه در شکم آدمی گرمی آتش نبود خوردنی و آشامیدنی را هضم نمی کرد؛ هر گاه دیده روشنائی نداشت نمی دید و نمی یافت؛ هر گاه باد نبود آتش شکم افروخته نمی شد. هر گاه آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را نمی یافت».

از او پرسیدم آتشها کدام است؟. گفت: «چهار آتش است: آتشی که می خورد و می آشامد و آتشی که می خورد و نمی آشامد و آتشی که می آشامد و نمی خورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد».

آتشی که می خورد و می آشامد آن آتشی است که در بنی آدم و هر جانوری هست که حرارت غریزی باشد. و آتشی که می خورد و نمی آشامد آتش هیزم است و آتشی که می آشامد و نمی خورد آتش درخت است و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد آتش سنگ چخماق است و حباحب است (حباحب بخیلی بود که از بیم آمدن مهمان آتش اندکی می افروخت).

ترجمه

(۵۰۴) چهار منش است که دل را تباه کند و نفاق پدید آورد

- پیامبر (ص) گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۰

«چهار منش است که دل را تباه کند و در آن نفاق پدید آورد؛ چنان که آب درخت را بار آورد، گوش گرفتن سرود، هرزه درایی، رفتن به دربار فرمانروایان، شکار رفتن».

ترجمه

(۵۰۵) پیامبر چهار تیره را دوست داشتی و چهار دیگر را دشمن

- امام علی بن موسی - الرضا، از پدران خود نقل کرده که پیامبر چهار تیره را دوست داشتی: انصار مدینه، و عبد القیس و اسلم و بنی تمیم. انصار از اوس و خزرج بودند. و چهار تیره دیگر را که دشمن داشتی: بنی امیه، و بنی حنیف (از تازیان یمامه بوده اند)، و ثقیف (که از تازیان طائف اند) و بنی هذیل اند. و گفتی: «مادری که مرا زاید از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده و در هر تیره بی پاک زاد هست مگر بنی - امیه. ظاهرا این خبر نیز از افتعالات برخی از روایات است. زیرا شأن پیامبر اصلاح امم و نژاد

آنان است نه اختلاف در میان ایشان.

ترجمه

(۵۰۶) چهار منش دل را می میراند

- پیامبر گفته: «چهار منش دل را می میراند:

گناه روی گناه کردن، بسیار با زنان همدمی کردن، مجادله با سبک مغز که پیایی سخن گوید و درستی را نمی پذیرد، و معاشرت با مردگان». پرسیدند مردگان چه کسان اند؟ گفت: توانگران خوشگذران.

ترجمه

(۵۰۷) زمین از چهار گرونده تهی نماند

- امام محمد باقر یا امام صادق گفته:

«زمین از چهار گرونده، تهی نماند، گاهی بیشتر باشند، لیک کمتر نباشند: چنان که خیمه بی چهار ریسمان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۱

و ستونی میانه بر پای نماند».

ترجمه

(۵۰۸) به چهار چیز از طب بی نیاز توان شد

- امیر المؤمنین به فرزند خود حسن گفته: «ای فرزند چهار چیز ترا بیاموزم که از طب بی نیاز گردی؟. گفت: آری. گفت: «تا گرسنه نباشی دست فرا خوراک مبر، تا خواهش به خوراک داری از خوردن باز ایست، هر چه خوری نیکو بخای، خواستی بخشبی قضای حاجت کن؛ چون اینها را به کار بری از طب بی نیاز باشی».

ترجمه

(۵۰۹) چهار چیز در گرونده نیست

- امام صادق گفته: «چهار چیز در گرونده نیست: گرونده دیوانه نباشد، از سراهای مردم دریوزگی نکند، زنا زاده نباشد؛ ملوط نباشد».

ترجمه

(۵۱۰) خدای از مؤمن چهار پیمان گرفته

- امام صادق گفته: «خدای از گرونده پیمان گرفته که سخنش پذیرفته نگردد؛ و گفتارش را باور ندارند، از دشمن خویش انتقام نکشد و خشم خود بکار نبرد مگر به رسوا ساختن خود؛ چون که هر گرونده بی لگام خاموشی بر دهان دارد».

ترجمه

(۵۱۱) مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد

- سماعه گفته: امام صادق به من گفته:

«ای سماعه مؤمن از چهار چیز برکنار نباشد: از همسایه بی که وی را آزار رساند و دیوی که او

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۲

را گمراه کند، و دورویی که در کارها پی او گیرد و مؤمنی که بر او رشک برد» آنگاه گفت: «ای سماعه این مؤمن رشکبر برای وی از همه دشوارتر است». گفتم: چگونه دشوارتر است؟. گفت: «در باره وی بد گوید و مردم باور دارند».

ترجمه

(۵۱۲) کیفر چهار چیز زودتر است

- امام محمد باقر گفته: «کیفر چهار کردار زودتر به آدمی باز گردد: مردی که به وی نیکی کردی او در پاداش به تو بدی رساند، و مردی که به وی ستمی نکردی او به تو ستم رساند و کسی که در کاری با وی پیمانی بسته یی و غرض تو وفاداری با اوست لیک خواست وی بی وفایی و شکستن پیمان است؛ مردی که صله رحم به جای آورد در حالی که خویشان از وی قطع رحم کنند». پیامبر نیز در ضمن سفارشهای خویش به علی همین ها را یاد آور شده و گفته: «هر که دل تنگی بر وی غالب آید، گریبان شکیبایی وی دریده گردد».

ترجمه

(۵۱۳) چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت شود آن را ویران سازد

امام اول گفته: «چهار چیز است که هر گاه یکی از آنها در سرایی یافت گردد آن را ویران سازد و آبادی نیابد: دزدی، خیانت، باده گساری، زنا».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۴

ترجمه

(۵۱۴) منتهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است

- امام علی بن ابی طالب گفته: «دستگاه گروه به خدا بر چهار ستون برقرار است: شکیبایی، باور داشتن، دادگری، کوشش در راه خدا. شکیبایی چهار راه دارد: شوق؛ بیم؛ خرسندی؛ نگاهبانی. آنکه خواهان بهشت است؛ دل به شهوت ندهد؛ و هر که از دوزخ بیمناک است؛ از کارهای ناروا پرهیزد؛ هر که در جهان به خرسندی ورزد گرفتاریها بر وی آسان گردد؛ هر که دیده بان مرگ است به کارهای نیک بشتابد. باور داشتن نیز چهار راه دارد:

تیز هوشی؛ پایان یابی با اندیشه پند پذیری از نشانه های پند خیزی بررسی راه و رسم گذشتگان است؛ آنکه تیز هوش باشد با دید درست فرجام کار خویش را بیابد و آنکه دوراندیش است؛ نشانه های پند خیز را بشناسد و آنکه آنها را یافت روش را باز شناخته؛ و آنکه روش را شناخت گویا با گذشتگان زندگانی کرده است و از چگونگی ایشان پند گرفته. دادگری نیز چهار راه دارد: یافت ژرف؛ موج دانش؛ و شک و فیه بینش و باغ بردباری. آنکه نیک دریافت کره های دانش را روشن کند؛ آنکه داناست داوریهای دلپسند و انماید؛ آنکه فرزانه است از کار خویش کوتاهی روا ندارد. پای از اندازه خویش فراز نهد؛ در مردم زندگانی شایسته یی دارد. کوشش یا جهاد نیز چهار راه دارد: امر به معروف یعنی دستور به نیکی؛ نهی از منکر یعنی بازداشتن از زشتی؛ پایداری در نبردگاه؛ دشمنی و زشتگویی بدکاران؛ آنکه فرمان به نیکی

دهد و مردمان را به کارهای نیک وادارد پشت گراینده به خدای را نیرومند ساخته؛ آنکه بازداشت از نابکاری کند بینی دو رویان را به خاک ساید؛ آنکه در نبردگاه پای فشاری کند کار خویش

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۵

را انجام داده است؛ آنکه دو رویان را بد دارد و برای خدا به آنان خشم ورزد؛ خدای برای وی نیز خشم ورزد؛ این است گرایندگی به خدای و ستونهای آن.

کفر یا انبازگیری به خدای جهان؛ چهار ستون دارد: بزه کاری یا فسق؛ سرکشی؛ دو دلی یا شک و شبهه؛ بزهکاری چهار راه دارد: جفا کاری؛ کوری؛ پرتی؛ و آشوبگری، آنکه جفا پیشه است حق را خرد شمارد، دانایان را دشمن دارد، بر گناه بزرگ پای فشارد. آنکه کور دل است، خدای را فراموش کند پیرو گمان و اندیشه باشد و دیو بر او چیره گردد. آنکه پرت باشد آرزوهای دور و دراز وی را فریبد و هر گاه پرده پرتی را فرو گیرند دریغ خورد و آنچه را نمی پنداشت بروی آید.

آنکه از دستور خدای سرپیچی کند، خدای وی را خوار گرداند. او را زبون سازد، و به بزرگی خویش خرد نماید چنان که در طرف داری از خدا تقصیر کند و از وی روی تابد.

طغیان یا سرکشی نیز چهار راه دارد: خرده گیری، زد و خورد، کج دلی، تفرقه جویی؛ آنکه خرده گیری ورزد به حق باز نگردد، و در دریای آشوب غرق گردد، پیوسته در آشوبها و فتنه ها گرفتار باشد، و از راه دین منحرف گردد. آنکه به زد و خورد پردازد و به دشمنی کسان برخیزد، دوستی مردمان به دشمنی بدل شود. آنکه نیکی را

بد انگارد از راه حق دور گردد و در تنگنای سختی افتد و به راه و رسم گمراهان افتد.

دو دلی یا شک نیز چهار راه دارد: مجادله و بیم؛ بد دلی، سرگردانی؛ سر فرود آوردن به نابودیهای جهان و جاویدان؛ ایشان به کدامین از بهره مندیهای پروردگار خویش دودل اند. آنکه از آنچه نزد وی ست بهراسد، بر دو گام خویش سرنگون افتد. آنکه از بد دلی در راه حق مردد باشد یعنی سرگردان پیشروان بر وی پیشدستی کنند و او را دریابند و در زیر پی دیوان کوبیده گردد، آنکه در مقابل نابودیهای جهان و جاویدان سر فرود آورد در میان این دو نابود شود، آنکه رهایی یافت به دامان یقین آویزد.

شبهه چهار راه دارد: خود پسندی، گشایش اندیشی تباه را جامه راستی پوشانیدن؛ برای خود سازی راه حق را به خویش می بندد و خود فریبی آدمی را در آتش شهوت می افکند و اندیشه نادرست خداوند خویش را سرنگون سازد؛ حق پوشی تاریکی های ژرفی ست که روی یک دیگر می غلند. این است انبازگیری و ستون های آن و راه های آن.

دورویی یا نفاق: بر چهار ستون استوار است: خواهش نفسانی؛ سست انگاری، کینه توزی، آزمندی. خواهش نفسانی چهار راه دارد: ستمکاری؛ دست اندازی؛ شهوت رانی؛ سرکشی؛ آنکه ستمکار گرفتاری وی افزون است؛ آنکه دست اندازی کند از بدیهای آن آسایش نیابد و دل وی آرام ندارد، آنکه سرکشی کند بی دلیلی گمراه باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۶

سست انگاری راه هایی دارد: سستی؛ گول خوردن؛ پشت گوش افکندن و آرزو داشتن، آنکه سستی پیش گیرد دین حق را پس افکند، پشت گوش افکندن کار را به تأخیر می افکند تا

هنگامی که مرگ فرا رسد. هر گاه آرزویی نبود انسان وظیفه خود را می یافت، هر گاه انسان روش ناپسند بیمناسکی خود را بداند از بیم و هراس درگذرد. راه های کینه توزی، کبر و فخر و جانبداری و تعصب است.

آنکه کبر ورزد پس افتد؛ آنکه فخر کند نابکار گردد؛ آنکه جانبداری کند پای فشاری به گناه کند؛ آنکه تعصب ورزد بد کردار است.

آزمندی را چهار راه است: شادمانی، سرخوشی، ستیزگی؛ فزون جویی. شادمانی کردن به درگاه خدای پسندیده نیست. سرخوشی - سرمستی در حکم خوشی فروشی ست. ستیزگی انسان را گرفتار دامهای گناه سازد؛ افزون جویی: بدل کردن نیکی ست بدان چه پست باشد این بود دورویی و ستون های آن و راههای آن.

ترجمه

(۵۱۵) نجاه خارجی چهار سؤال از ابن عباس کرد

- امام صادق گفته: «نجاه خارجی از ابن عباس چهار سؤال کرد: «آیا پیامبر زنان را به جنگ می برد؟. آیا به آنان چیزی از غنیمت بهره یی می داد؟ خمس مال به چه کسانی می رسد؟. یتیم چه هنگامی رسیده می شود، کشتن کودکان کفار چگونه است؟».

ابن عباس در جواب وی نگاشت: «پیامبر زنان را از غنیمت بهره مند می کرد اما به عنوان سهم نبود. ما اعتقاد داریم که خمس از آن ماست؛ گروهی می پندارند از آن ما نیست؛ ما نیز شکیبایی پیش گرفتیم؛ یتیم هنگامی بالغ می شود که احتلام بیند مگر آنکه رشد و تمیز نداشته باشد یا سبک مغز باشد در این صورت خواسته وی را سرپرست وی نگاهداری می کند. کودکان کفار را پیامبر نمی کشت؛

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۷

خضر کفار ایشان را می کشت و مؤمنان آنان را وامی گذاشت. هر گاه تو نیز مدعی دانش خضر هستی به کار وی عمل نما».

ترجمه

(۵۱۶) موی سپید پیری در چهار جای باشد

- پیامبر گفته: «موی سپید در پیش سر نشانه خجستگی ست. و در دو گونه نشانه گشاده دستی ست. در گیسوها نشانه دلاوری؛ در پشت سر نشانه شومی».

ترجمه

(۵۱۷) مردم چهار گروه اند

- امام حسن بن علی گفته: «مردم چهار گروه اند:

گروهی خوی نیک دارند و بهره مند نیستند گروهی بهره منداند و خوی نیک ندارند. گروهی نه خوی نیک دارند و نه بهره جهانی، این گروه نابکارترین مردم اند، گروهی هم خوی نیک دارند و هم بهره جهانی، این گروه بهترین مردم اند».

ترجمه

(۵۱۸) میان حق و باطل چهار انگشت است

- از امام علی بن ابی طالب پرسیدند، میان حق و باطل چه اندازه است؟ گفت: «چهار انگشت، دست خود را میان گوش و دیدگان خویش نهاد و گفت: هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را به گوش شنیدی بیشتر آن نادرست است».

ترجمه

(۵۱۹) گنج دو یتیم چهار پند بود

- امام محمد باقر در تفسیر آیه قرآن کریم گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۸

«زیر آن زمین یا دیوار گنجی برای ایشان نهاده است، گفت به خدای سوگند: آن گنج زر و سیم نبوده؛ بلکه تخته یی بود که چهار پند در آن نوشته بود: همانا من خدای یگانه هستم و محمد فرستاده من است؛ در شگفتم از کسی که به مرگ ایمان دارد چگونه شادمانی کند؟ در شگفتم از کسی که به شمار و قیامت ایمان دارد چگونه می خندد؟ در شگفتم از کسی که به سرنوشت ایمان دارد چگونه از روزی رساندن خدا در شک و تردید است؟ در شگفتم از کسی که جهان را دید منکر سرای جاویدان است؟».

ترجمه

(۵۲۰) به چهار تن درود مفرستید

. جناب علی گفته: پیامبر نهی کرد که به چهار تن سلام کنند: به مست هنگام مستی، به آنکه مجسمه ساز است، به آنکه نرد باز است. به آنکه بازی چهارده کند. و من پنجمی می افزایم به آنکه شطرنج باز است».

ترجمه

(۵۲۱) چهار چیز روی را روشنی دهد

- امام صادق گفته: «چهار چیز روی را روشنی دهد: نگرستن بر روی زیبا، آب روان و سبزه و سرمه کشیدن هنگام خفتن».

(۵۲۲) دوست داشته ترین یاران نزد خدا چهاراند

- پیامبر گفته: «محبوب ترین همراهان در سفر نزد خدا چهاراند و اگر از هفت بیشتر شوند جنجال ایشان فراوان باشد».

ترجمه

(۵۲۳) در قیامت آتش بر چهار تن روا نیست

- پیامبر گفته: «خواهید به شما خبر دهم که فردای قیامت آتش بر چه کسانی روا نیست؟ گفتند آری. گفت: به انسان فروتن؛ نزدیک به اجتماع، سازگار با مردم، صاف و ساده».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۸۹

ترجمه

(۵۲۴) چهار چیز اندک آنها بسیار است

- صالح روایت کرده که امام گفته: «چهار چیز است که اندک آنها بسیار است: آتش، خواب، بیماری و دشمنی».

ترجمه

(۵۲۵) به چهار چیز پیش از چهار چیز پیشی گیر

- پیامبر گفته: «به چهار چیز پیش از چهار چیز بشتاب: به جوانی پیش از پیری، به تندرستی پیش از بیماری، به بی نیازی پیش از نیازمندی، به زندگی پیش از مرگ». در سفارشی که پیامبر به علی کرده همین ها بوده است.

ترجمه

(۵۲۶) همه دانش مردمان در چهار چیز است

- سفیان پور عینه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «همه دانش مردم را در چهار چیز یافتیم: آنکه پروردگار خویش را بشناسی، آنکه با تو و برای تو چه کرده است؟، آنکه بدانی از تو چه خواسته؟، آنکه بدانی چه چیز ترا از دین و آیین بیرون می برد؟».

ترجمه

(۵۲۷) برای مردم در چهار چیز حق لازم می شود

. پیامبر گفته: «برای پیروان من در چهار چیز حق لازم می‌گردد: توبه کننده را دوست بدارند، بر بیچاره آموزش کنند، نیکوکار را یاری می‌دهند، و برای گناهکار آموزش خواهند.»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۰

ترجمه

(۵۲۸) جهاد چهار گونه است

- فضیل بن عیاض گفته: «از امام صادق پرسیدم که جهاد سنت پیامبر است، یا از خدا فرض گردیده؟. گفت: «جهاد چهار گونه است. دو از آن فرض است.

یکی سنتی است از پیامبر که واجب است و قسمی از آن نیز سنت است که به نوع مطلق: نوعی از آن دو قسم فرض آن است که شخص با نفس خویش برای ترک گناه‌ها مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است.

دوم نبرد با کفاری که همسایه سرحدی مسلمانان اند فرض لازم است. اما جهادی که سنت است:

شرط آن اینست که با فرض انجام شود نبرد با دشمن دین است، که بر همه مسلمانان فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب به ایشان فرود آید و آن شکنجه همه پیروان را فرا گیرد، لیک باید امامی باشد که فرمانده مردم باشد. اما جهادی که پیوسته سنت است هر دستور نیکی است که شخص آن را به پای دارد و در رواج آن کوشش کند و این بهترین کارهاست چون کار نیکی است. پیامبر گفت. هر که دستور نیکی بگذارد پاداش آن را می‌برد و برابر پاداش هر که بدان عمل کند بی آنکه مزد پیروان چیزی کاسته گردد».

ترجمه

(۵۲۹) برای بنده چهار دیده است

- امام علی بن الحسین در حدیثی گفته: «بنده را چهار دیده باشد با دو دیده کار جهان و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را چون خدای نیکی بنده را خواهد دو دیده دل وی را بگشاید و کار آخرت خود را ببیند و چون برای بنده جز آن خواهد دل وی را بدان چه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو دیده دل وی

را نابینا سازد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۱

ترجمه

(۵۳۰) چهار منش از هر چه نیکوتر باشد

. امام صادق گفته: که سلیمان بن داود گفت:

هر چه به مردم داده شده و نشده به ما داده اند و هر چه مردم دانند و ندانند به ما آموخته اند، با این وصف ما در نیافتیم چیزی بهتر از بیم از خدا در نهان و پیدا باشد و از میانه روی در توانگری و تهی دستی، و گفتار حق در خشنودی و خشمناکی، و زاری نزد خدای در هر حال».

ترجمه

(۵۳۱) زنان چهار گروه اند

- پیامبر گفته: «زنان چهار گونه اند: نیکوی فراوانی بخش بهار خرم، بلای جان، غل شپش». مؤلف این کتاب صدوق گفته: «معنی جامع مجمع زن نیکوی پر روزیست، ربع مربع: زنی ست که فرزندی در کنار دارد و فرزندی در شکم، کرب مقمع زنی ست که با شوی خود تند خوئی کند، غل شپش زن بدیست که به گردن شوی افتاده وی را آزار می رساند و گزیری ندارد و با دست بسته نمی تواند جای آن را بخاراند و آن را از خویشتن دور گرداند».

ترجمه

(۵۳۲) چهار چیز از رسم پیامبران مرسل است

- پیامبر گفته: «چهار چیز از راه و رسم پیامبران بزرگ است: بوی خوش، زنان، سواک، حنا».

ترجمه

(۵۳۳) چهار تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست

- امام صادق گفته: «نماز چهار تن پذیرفته نیست: پیشوای ستمکار، مردی که امام گروهی باشد و او را نخواهند. بنده بی که از خداوند خود بی ضرورتی گریخته باشد، زنی که بی دستور شوی خود از سرای بیرون رود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۲

ترجمه

(۵۳۴) چهار گناه که سبب چهار شکنجه گردد

- امام صادق گفته: «هر گاه چهار گناه پراکنده شود چهار سختی پدیدار گردد: هر گاه زنا کاری آشکار گردد زمین لرزه پدید آید و هر گاه زکات ندهند چهار پایان بمیرند و هر گاه داور بنا حق داوری کند باران از آسمان نبارد و هر گاه عهد امان از کفاری که در پناه مسلمانان اند شکسته گردد مشرکان بر مسلمانان چیره گردند».

ترجمه

(۵۳۵) چهار چیز نشان بدبختی ست

- پیامبر گفته: «از نشانه های بدبختی: خشکی چشم، سختی دل، آز بسیار در جستجوی روزی، پای فشاری بر گناه است».

پیامبر گفته: «ای علی چهار چیز از بدبختی ست: خشکی دیده، سختی دل، درازی آرزو، دوست داشتن زندگی در این جهان».

ترجمه

(۵۳۶) خدا همه سخنها را برای آدم در چهار کلمه گرد کرد

. امام صادق گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۳

«خدا به آدم وحی کرد که من همه سخنها را برای تو در چهار کلمه گرد آوردم، پرسید آنها کدام است؟

گفت: «یکی برای من است دیگری برای تو و یکی میان من و توست و دیگری میان تو و مردمان است».

آدم توضیح خواست خدا گفت: «آنچه برای من است آنکه مرا بپرستی و انبازی برای من متراشی و آنچه برای توست، آنکه پاداش کار ترا به تو دهم هنگامی که بدان نیاز بسیار داشته باشی. و آنچه میان تو و مردمان است، آنکه وظیفه تو درخواست است و بر من برآوردن آن و آنچه میان تو و مردمان است آنکه آنچه برای خود می پسندی برای مردمان نیز آن را پسند».

پیامبر از خدای خود روایت کرده که گفت: چهار منش است که یکی از من است و دیگری از تو یکی میان من و توست و دیگری میان تو و بندگان من است و آنچه برای من است: مرا بپرستی و به یگانگی من ایمان آوری. و آنچه میان تو و بندگان من است: آنچه برای خود می پسندی برای ایشان پسند».

ترجمه

(۵۳۷) از دوستی با چهار تن باز داشت شده

- امام محمد باقر گفته: «با چهار تن نزدیک مشو و برادری مکن: سبک مغز، تنگ چشم، ترسو، دروغگوی. سبک مغز خواهد

ترا سود رساند، اما از نادانی ترا گزند رساند. تنگ چشم از تو ستاند اما به تو چیزی ندهد. ترسو هنگام نیاز از تو و از پدر و مادر خویش نیز گریزد. دروغگوی بسا که راست گوید اما کسی باور نکند».

ترجمه

(۵۳۸) از دانش چهار تن پاداش می برند

- امام صادق گفته که پدر من می گفت: «دانش گنجینه ها دارد که کلیدهای آن پرسش است. (خدای شما را پیامرزد) پرسید که در باره دانش چهار تن مزد یابند: پرسنده، پاسخ دهنده، شنونده، مهرورز آنان».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۴

ترجمه

(۵۳۹) در نرخ چهار چیز خودداری نگردد

- امام محمد باقر گفته: «در نرخ چهار چیز سخت گیری نگردد: قربانی، کفن مرده، نرخ بنده، و کنیز، کرایه راه مکه برای حج گزاردن». علی گفته: پیامبر گفته: ای علی در نرخ چهار چیز سخت گیری نشود: قربانی، کفن، بنده خریدن و اجرت مکه رفتن.

ترجمه

(۵۴۰) چهار خرده در بنده حق خیار سالانه دارد

- امام علی بن موسی الرضا گفته:

«چهار خرده است که هر گاه تا سالی از مدت خرید در بنده آشکار گردد: خریدار اختیار فسخ دارد:

دیوانگی، خوره، پیسی، سبب منع دخول که قرن باشد».

ترجمه

(۵۴۱) بهترین خواسته چهار چیز است

- امام علی بن ابی طالب گفته: از پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۵

پرسیده شد بهترین خواسته کدام است؟ گفت: «کشتی که خداوندش آن را به دست خویش کشته و پرورش داده و هنگام درو کردن حق شرعی آن را پرداخته». سؤال شد پس از کشت کدام خواسته بهتر است؟ گفت: «آنکه گوسفند دارد و خود آنها را

در چراگاه می چرانند و نماز می گزارند و زکات می دهند». سؤال شد پس از گوسفند کدام خواسته بهتر است؟ گفت: «گاو که بامداد شیر می دهد شامگاه شیر می دهد». سؤال شد پس از گاو کدام خواسته بهتر است؟ گفت: «آن درختهای بلندی که در گل و لای بیخ دوانیده و خوراک روزهای خشکسالی را فراهم می کند». (مقصود از راسیات غالباً در عرف تازیان خرما بن است).

هر که خرما بن را فروشد نرخش چون خاکستر سر تیغ کوه است که در روز طوفانی باد سختی بر آن وزیدن گیرد و آن را پراکنده کند، مگر آنکه به نرخش نخلستان دیگری بخرد». سؤال شد پس از خرما بن کدام خواسته بهتر است؟ پاسخی نداد. مردی گفت: پس اشتر چه شد که از آن نامی نمی برید؟.

گفت «بدبختی و دل سختی و اندوه در اشترداری ست، در بام و عصر از آبادانی دور رود و در بیابان به سر برد نیکی ندهد جز از آن سوی که بیمناک است مردم نابکار آن را از دست نگذارند».

صالح پور ابی حماد

گفته: اسماعیل پور مهران برای من نقل کرد به سندی که به امام صادق می رسد که او از پدران خود از علی روایت کرده که پیامبر گفته: «گوسفند هر گاه روی آورد پیش آمد کار گوسفند دار است، هر گاه پشت کند پیش آمد کار اوست، گاو هر گاه روی آور شود پیش آمد گاو دار است و هر گاه پشت کند زیان ویست اشتر مهار دیو است و چون روی آورد اشتر دار در پستی افتد. و هر گاه پشت نیز کند اشتر داریان کند و نیکی از آن نرسد جز از سویی که بیمناک است». سؤال شد ای پیامبر در این صورت چه کسی اشتر داری کند؟ گفت: «بدبختان نابکار کجایند؟». صالح گفته:

اسماعیل پور مهران در این باب شعری خواند: هر گاه خرده فرومایگی آن نباشد. باری خواسته یی ست که در جهان به آن ارزش قائل اند.

ترجمه

(۵۴۲) چهار نماز است که هر گاه توان گزارد

- امام محمد باقر گفته: «چهار نماز است که هر گاه توان گزارد: نماز قضا، دوگانه نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز مرده، اینها نمازهایی ست که زمان معین ندارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۶

ترجمه

(۵۴۳) داوران چهار گونه اند

- امام صادق گفته: داوران چهار گروه اند: آنکه ندانسته داوری حق کرده در دوزخ است، آنکه ندانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری تباه کرده در دوزخ است، آنکه دانسته داوری به حق کرده در بهشت است».

ترجمه

(۵۴۴) مرد را وامی دارند تا هزینه چهار کس را پردازد

- حریر گفته: از امام صادق پرسیدم چه کسانی هستند که به هزینه ایشان وادار می گردم. و مجبور هستم که پردازم؟ گفت: «پدر و مادر و فرزند و همسر».

ترجمه

(۵۴۵) پیامبرانی که پادشاه بودند چهار تن اند

. امام محمد باقر گفته: «خدای پیامبری پس از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد جز چهار تن: ذو القرنین که نامش عیاش

است، داود، سلیمان و یوسف، عیاش پادشاه خاور تا باختر بود، داود در شامات تا شهرهای اصطخر فارس بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۷

سلیمان نیز همین اندازه کشور داشته، لیک یوسف پادشاهی وی مصر و بیابانهای آن بود و حدود کشورش به جاهای دیگر نرسید».

مؤلف کتاب صدوق گفته: این خبر چنین رسیده، لیک آنچه درست است و من بدان ایمان دارم ذو القرنین پیامبر نبوده بلکه بنده شایسته یی بود که خدا را دوست داشت و خدا نیز وی را دوست داشت.

و برای خدا کار کرد خدا نیز او را یاری کرد. امیر المؤمنین گفته: در میان شما نیز مانند ذو القرنین هست.

ذو القرنین از سوی خدا به پادشاهی رسید چنان که طالوت از سوی خدا پادشاه شد و خدا در قرآن گفته: «پیامبر آنان به ایشان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی برانگیخت» و شاید مناسب باشد که ذو القرنین را در عداد پیامبران نام برند. چون مانند ایشان بوده اگر چه پیامبر نباشد، چنان که جائز است کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برد. خدا گفته: «به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه نماز بردند جز دیو که از پریان بود».

ترجمه

(۵۴۶) در آفتاب چهار چیز است

- پیامبر گفته: «در آفتاب چهار چیز است: رنگ را بگرداند و بوی را گنبدیده کند و جامه را کهنه و درد پدید آورد».

ترجمه

(۵۴۷) دارو چهار چیز است

- امام صادق گفته: «دارو چهار چیز است، خون گرفتن، به بینی کشیدن، اماله کردن، قی نمودن».

ترجمه

(۵۴۸) چهار چیز است که مزاج را میانه کند

- امام صادق گفته: «چهار چیز مزاج را میانه کند: انار شامی، غوره خرما، پخته، بنفشه، کاسنی».

ترجمه

(۵۴۹) تره چهار سود دارد

- در باره تره از امام صادق پرسیدند، گفت: «تره بخور که در آن چهار چیز است: دهان را خوش بو کند، بادهای را براند، بواسیر را درمان سازد، و آنکه همیشه از آن خورد از خوره در امان باشد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۱۹۸

ترجمه

(۵۵۰) نشان فشار خون چهار چیز است

- از امام رضا روایت شده که گفت: «نشانه های فشار خون چهار چیز است خارش تن، ستی در پوست بدن. خواب گرفتن و گیجی سر».

ترجمه

(۵۵۱) چهار رود از بهشت است

: فرات، نیل. سیحون، جیحون. فرات در جهان و جاویدان آب گواراست. نیل رود انگین است، سیحون رود باده است، جیحون رود شیر است».

ترجمه

(۵۵۲) از چهار کنیه منع شده

- امام علی بن ابی طالب گفت: پیامبر از چهار کنیه منع کرده: ابو عیسی، ابو الحکم، ابو مالک، ابو القاسم. هر گاه نام کسی محمد باشد.

ترجمه

(۵۵۳) بهترین نامها و بدترین نامها

- پیامبر بالای منبر خود گفت آگاه باشید:

بهترین نامها: عبد الله. عبد الرحمن، حارثه، همامست. بدترین نامها: ضرار. مره. حرب، ظالم است».

ترجمه

(۵۵۴) از چهار چیز و از چهار ظرف منع شده

- ابو ربیع گفته: «از امام صادق پرسیدند از شطرنج و نرد گفت: به آنها نزدیک مشوید. گفتم: سرود چگونه است؟. گفت:

نیست، گفتم: باده خرما چگونه است؟. گفت: پیامبر از هر مست کننده یی منع کرده. هر مست کننده یی جائز نیست. از دباء و مزفت و حنتم و نقیر پرسیدم. گفت: دباء پوست کدو است و مزفت خمره سفالین و حنتم کوزه های کبود رنگ است و نقیر ظرف چوبی است که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان تهی می شد و در آن خرما می ریختند برخی گفته اند که کوزه سبز رنگی بوده است.

ترجمه

(۵۵۵) دستور پوشانیدن چهار چیز داده شده

- جناب علی گفته: پیامبر به ما فرمان داد که چهار چیز را زیر خاک نهان سازیم: موی، دندان، ناخن، خون.

ترجمه

(۵۵۶) چهار چیز خوی پیامبران است

- امام صادق گفته: «شکیبایی، نیکی، بردباری و خوش خویی از روش پیامبران است».

ترجمه

(۵۵۷) چهار تن نماز را در سفر و حضر باید تمام گزارند

- امام محمد باقر گفته:

«بر چهار تن واجب است نماز را چه در سفر و چه در حضر تمام گزارند: چهار پادار که کار وی کرایه دادن چهار پایان است. امروزه رانندگان مسافربری، آنکه کارش کرایه کشی است و چاپاری یعنی پیکی و چوپان بیابان گرد که کارش سفر است؛ مؤلف صدوق گفته: اشتقان به معنی چاپار آمده است».

ترجمه

(۵۵۸) نماز تمام گزاردن در چهار مکان از دانش نهفته خداست!

- امام صادق

گفته: «از دانش نهفته خدا تمام گزاردن نماز است، در چهار جا: در حرم خدای که مسجد الحرام در مکه باشد، در حرم پیامبر که مسجد مدینه است، و در حرم امیر المؤمنین که نجف باشد؛ (بنا بر برخی کوفه است). و در حرم امام حسین در کربلا».

مؤلف کتاب صدوق گفته: مقصد این است که آنکه مسافر در این چهار جا بوده است. روزه بدارد و نماز خود را تمام بگذارد، تا حق آنها را ادا کرده باشد نه بدون قصد و اراده ده روز نماز را مگذارد.

ترجمه

(۵۵۹) چهار سوره قرآن سجده دارد

- امام صادق گفته: «سوره های عزیمه که سجده آنها واجب است، چهار است: اقرأ باسم که از سوره علق است؛ و سوره النجم، و سوره تنزیل سجده و سوره حم سجده».

ترجمه

(۵۶۰) هیچ بنده یی در قیامت گام از گام بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسند

- امام علی بن ابی طالب گفته: رسول خدا می گفت: «در قیامت هیچ بنده یی گام از گام بر ندارد تا جواب دهد:

زندگی خود را در چه گذرانیده؟. جوانی خویش را در چه کاری صرف کرده؟ خواسته خود را از چه راهی به دست آورده و در چه هزینه می کرده؟ و دوستی ما خاندان را در دل داشته یا نه؟».

ترجمه

(۵۶۱) به پیامبر فرمان رسید چهار تن را دوست بدارد

- ابو بریده از پدر خود روایت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۱

کرده که پیامبر گفت: «خدا به من فرمان داد چهار تن را دوست بدارم پرسیدیم ایشان کیانند؟ و نام ایشان چیست؟ گفت: «علی؛ سلمان؛ ابو ذر؛ مقداد؛ خدا به من گفته: اینان را دوست بدارم؛ و خبر داده که او نیز ایشان را دوست دارد، در روایت دیگر ابو بریده چنین است که پیامبر گفته:

خدای عز و جل به من فرمان داده چهار تن را دوست بدارم، پرسیدیم چه کسانی هستند؟ آرزو داریم، آنان باشیم. گفت: علی از ایشان است و خاموش شد سپس گفت از آنان است علی و ابو ذر و سلمان فارسی و مقداد پور اسود کندی».

ترجمه

(۵۶۲) نخستین کسانی که به بهشت در آیند

- امام علی بن ابی طالب گفت: به پیامبر از رشکبران بر خود گله کردم. گفت ای علی خشنود نیستی نخستین کسی که به بهشت در آیند من و تو و فرزندان ما در پس ما و پیروان ما از راست و چپ در آیند؟.

ترجمه

(۵۶۳) چهار چیز است که در هر که باشد منافق است

- پیامبر گفته: «چهار منش است که در هر که باشد منافق است، و اگر کسی یکی از آنها در او باشد منافق است مگر آنکه آن صفت را ترک کند: آنکه هر گاه سخن گوید دروغ گوید، هر گاه وعده دهد خلف کند و هر گاه پیمان کند بشکند و هر گاه نبرد کند نابکاری و هرزگی ورزد».

ترجمه

(۵۶۴) چهار تن پادشاهی روی زمین یافتند

- دو مؤمن و دو کافر - امام صادق گفته:

«چهار تن بر همه زمین فرمانروایی یافتند؛ دو گراینده و دو انباز گیرنده؛ دو مؤمن: سلیمان پور داود و ذو القرنین بودند؛ و دو کافر: نمرود و بخت نصر نام، نام ذو القرنین عبد الله بن ضحاک - بن سعد بود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۳

ترجمه

(۵۶۵) از چهار راه حدیث پیامبر به مردمان رسید که پنجمی ندارد

- سلیم بن قیس هلالی گفته: به امیر المؤمنین گفتم: من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر و سخنان پیامبر می شنوم جز آنچه در دست مردمان است. تو آنچه را از ایشان شنیدم صحت آنها را باور می داری و در دست مردمان بسیاری از تفسیر قرآن و سخنان پیامبر می باشد که با آنها موافق نیستی و عقیده داری که همه آنها بیهوده است؛ تو رأی می دهی که مردمان از راه دانستن به پیامبر دروغ بسته اند و قرآن را به نظر خویش تفسیر می کنند؟

علی در پاسخ گفت: جواب آنچه را پرسیدی دریاب، در دست مردمان حق و باطل هر دو هست؛ و آنچه نیز راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مغلوط می باشد. در زمان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۴

پیامبر آن اندازه به پیامبر دروغ بستند که ایستاد و سخنرانی کرد و گفت: ای مردم دروغگویان بر من بسیار شدند. آنکه بر من از راه دانستن دروغ بنده در دوزخ باد، پس از آن نیز بر وی دروغ بستند.

سخنان پیامبر از چهار کس به شما می رسد که پنجمی ندارد: یکم از مرد منافقی که ایمان آشکار می کند و با ظاهر سازی و بی دینی باطنی از دروغ بستن بر پیامبر پروا ندارد.

هر گاه مردمان بدانند که دو روی و دروغگوی ست از او نمی پذیرند. اما استدلال مردم این است که وی با پیامبر بوده و او را دیده و این سخن را از او شنیده از این جهت سخن وی را باور دارند، در صورتی که حقیقت وی را ندانند، خدا پیامبر خویش را از دو رویان آگاهی داد و ایشان را به آنچه باید وصف کرد و گفت:

چون آنان را بینی از ظاهر سازی ایشان در شگفت مانی و هر گاه سخنی گویند به آنان گوش فرا دهی این دو رویان پس از پیامبر در میان مسلمانان بوده اند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک می کردند و به سود ایشان سخنان می ساختند تا آن پیشوایان ایشان را به کارهای بزرگ بگماراند. مردمان همیشه پیرو فرمانروایان خوداند مگر آنکه خدا وی را نگاهداری کرده باشد، این یکی از آن چهار کس است که گفتم.

دوم- آنکه چیزی از پیامبر شنیده لیک آن را درست بر نکرده و قصد دروغ گفتن نیز نداشته اما درست در نیافته؛ این گفتار غلط در دست ویست، بدان نظر می دهد و عمل می کند و آن را برای مردمان روایت می کند و می گوید از پیامبر شنیدم، هر گاه مسلمانان بدانند غلط دریافته آن را نمی پذیرند، چه بسا هر گاه خود نیز بدانند که غلط دریافته آن را رها سازد.

سوم- آنکه شنیده پیامبر دستوری داده و ندانسته که بعد از آن نهی کرده است، یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که بعدا به آن فرمان داده؛ حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را فراموش کرده یا

یاد ندارد و هر گاه خود می دانست که منسوخ شده آن را رها می کرد، هر گاه مسلمانان نیز می دانستند که منسوخ شده آن را رها می کردند.

چهارم- آنکه دروغ بر پیامبر نبسته و از بیم خدا و گرامی داشتن پیامبر، دشمن دروغ است، فراموشی نیز ندارد، هر چه از پیامبر شنیده درست بر کرده و چنان که شنیده بی کم و کاست می گوید؛ ناسخ را از منسوخ دانسته. به ناسخ کار می بندد و منسوخ را رها می کند. فرمانهای پیامبر نیز چون آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد، خاص و عام دارد، محکم و متشابه دارد؛ پیامبر عادت داشت که سخنان دو روی می گفته، خدا در کتاب خود گفته: آنچه پیامبر به شما فرمان داد بدانید و از آنچه شما را از آن باز داشت باز ایستید، آنکه مقصد خدا و پیامبر وی را ندانست در اشتباه می افتد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۵

چنان نبود که هر که از یاران پیامبر چیزی از او پرسد پاسخ آن را درست دریافته باشد، برخی چیزی می پرسیدند اما در مقام دانستن آن بر نمی آمدند و سخنان او را در نمی یافتند؛ راه دریافتن از پیامبر بر ایشان دشوار بود؛ و می خواستند که بیابان گردی بیاید از او پرسش کند تا پیامبر جواب دهد و ایشان بشنوند؛ من همه روزه نوبتی داشتم که پیش پیامبر می آمدم و هر شب نیز نوبتی داشتم، مرا در این دو نوبت آزاد می نهاد که هر گونه باشد من با وی باشم همه یاران وی می دانستند. که با کسی از مردم این سازش را که با من دارد با دیگران ندارد.

گاهی در سرای خود بودم بیشتر پیامبر

در آنجا می آمد و چون در پاره یی سراهای او می رفتم با من تنها می نشست و زنان خود را از نزد من بیرون می کرد و جز من کسی پیش او نمی ماند، و چون برای خلوت کردن در سرای من می آمد، فاطمه و کسی از فرزندان مرا بیرون نمی کرد، هر گاه از او می پرسیدم جواب می داد و چون خاموش می نشستم و سؤالها به پایان می رسید، خود سخن می گفت، هیچ آیه یی از قرآن بر او فرود نمی آمد مگر آنکه برای من می خواند و آن را روشن به من می آموخت تا به خط خود می نگاشتم، تأویل و تفسیر آن را به من می آموخت و از خدا خواستی تا دریافت و بر- کردن آن را به من باز دهد از آن زمان تا کنون آیه یی از قرآن را فراموش نکرده ام و هیچ دانشی که مرا فرا داد از یاد نبرده ام، هر چه از حلال و حرام بود همه را به من آموخت آنگاه دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دل مرا از دانش و دریافت و نور حکمت انباشته گرداند؛ پیامبر می گفت:

من از جهت فراموشی و نادانی در باره تو هیچ نگران نیستم».

ترجمه

(۵۶۶) امام علی بن ابی طالب گفته: «هر که به اندازه آنچه به وی نیکی شده نیکی کند عوض داده

و هر که دو برابر آن نیکی کند سپاسگزار است و هر که سپاس کند جوانمرد است، هر که بداند هر چه کند به خود کند در مقابل نیکی خود مردمان را سهل انگار نداند و در برابر دوستی خویش دوستی از ایشان نخواهد، از دیگران مزد آنچه برای خویش کنی و آبروی خویشتن به آن نگاهداری نخواه. هر که نیازی از تو خواهد آبروی خود را نگاه نداشته تو آبروی

خود را نگاهدار و نیاز وی را بر آر.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۶

ترجمه

[(۵۶۷) جهان در گردش است]

(۵۶۷) مردی گفته: از امام محمد باقر شنیدم که گفت: «جهان در گردش است، هر روزی به دست کسی ست، هر چه از آن داری و هر سودی که به تو رسیده باشد با سستی و ناتوانی تو بوده و هر زبانی در آن به تو رسیده با نیروی خویشتن نتوانستی از آن باز داری. آنگاه گفت:

آنکه از آنچه از دست رفته ناامید گردید تن خویش را آسوده کرد و هر که به آنچه داده شده خرسندی کرد دیده اش روشن گردید».

ترجمه

[(۵۶۸) نازی را فرا گیرید]

(۵۶۸) از امام صادق روایت شده که گفت: «نازی را فرا گیرید، زیرا آن گفتاریست که خدا بدان با بندگان خویش سخن گفته، آرواره های خود را بدان پاکیزه سازید و کلمات را به پایان رسانید». محمد بن علی بن حسین مؤلف این کتاب که صدوق باشد گفته: این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در پایان آن گفته: بلغوا بالخوانیم. یعنی انگشترین ها را در پایان انگشتان جای دهید نه در پیرامون، چون که در روایتی رسیده که آن از کارهای قوم لوط است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۷

ترجمه

[(۵۶۹) چهار منش است که در رمضان کسی از آن بی نیاز نیست]

- امام محمد باقر گفته: پیامبر در آدینه، پایان شعبان سخنرانی کرده خدای را ستود و بر او نیایش کرد، سپس گفت:

«ای مردم ماهی بر شما بر آمد و شبی در آن بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضان است، آن ماهی ای است که خدا روزه آن را بر شما واجب گردانیده است، هر که شبی از آن را به نماز گزاردن زنده دارد، مانند کسی ست که هفتاد شب را در ماه های دیگر زنده داشته باشد. هر که در آن کار نیکی انجام دهد چون مزد کسی ست که واجبی از واجبات را به جای آورده باشد، آنکه واجبی در آن به جای آورد چون کسی ست که هفتاد واجب در ماه های دیگر انجام داده باشد.

آن ماه شکیبایی ست، مزد در آن بهشت است. آن ماه همراهی با مردمان است و همدردی با ایشان. آن ماهی ای است که

خدای بر روزی گروندگان می افزاید، هر که مؤمن روزه داری را در آن افطار دهد، پاداش آزاد کردن بنده بی دارد و گناهان گذشته وی را آمرزیده است.

برخی گفتند

ای پیامبر ما همه نتوانیم که روزه داری را افطاری دهیم، گفت: خدای این پاداش را به کسی نیز که جز به یک آشامیدن شیر توانا نیست با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا شربتی آب شیرینی و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد. هر که در این ماه کار بنده خود را سبک گرداند خدای شمار وی را سبک دارد. این ماهی ای است که آغازش آمرزش است و میانگینش بخشایش است و فرجامش بر آوردن است. در آن از چهار منش بی نیاز نیستند که با دو منش خدای را خشنود سازید و با دو منش نیاز خود خواهید. اما دو منشی که خدای را به آنها خشنود می سازید، گواهی بر یگانگی ویست و پیامبری من و اما آن دو منش که از آن بی نیاز نباشید. از خدا نیازهای خود را بخواهید و بهشت را و پناه بدو از دوزخ.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۸

ترجمه

(۵۷۰) چهار پایان به چهار چیز نادان نباشند

- امام علی بن الحسین گفته: جانوران زبان بسته هر چه را ندانند، از چهار چیز بی آگاهی نیستند: از شناسایی پروردگار و شناسایی مرگ. جدا کردن ماده از نرینه و شناسایی چراگاه آباد از ویران.

ترجمه

(۵۷۱) خدای اسبان را از چهار چیز آفریده

- حسین پور زید گفته: به من رسیده که خدای اسبها را از چهار چیز بیافریده: از دریای اعظم که گرداگرد جهان است و از آتش و از سرشکهای فرشته یی که نامش ابراهیم است و از چاه پاکیزه یی، این خبر دراز است آنچه از آن نیازمند آن بودیم آوردیم؟!.

ترجمه

(۵۷۲) بادهای جهان چهار است

- ابو بصیر گفته: از امام محمد باقر پرسیدم از بادهای چهار گانه شمال و جنوب و دبور و صبا. گفتم: مردم می گویند: باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ. گفت: برای خدای لشکریانی ست از باد که هر که از گناهکاران را خواهد با آنها شکنجه سازد. بر هر بادی فرشته یی گماشته است، هر گاه خدای خواسته باشد قومی را به نوعی شکنجه سازد وحی می کند به فرشته یی که گماشته آن نوع باد است که می خواهد ایشان را شکنجه سازد. امام گفت:

فرشته فرمان به آن باد می دهد که بوزد. آن باد چون شیر غران می جهد هر یک از آن بادها نامی دارد.

چنان که در قرآن گفته: «عاد دروغ داشت، پس چگونه بود شکنجه من و بیم آنان». آنگاه گفت:

آنکه گویند: باد شمال و صبا و باد جنوب و باد دبور اینها را نیز به فرشتگانی نسبت دهند که گماشته

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۰۹

بر آنها هستند.

ترجمه

(۵۷۳) مردمان چهار گروه اند

- امام صادق گفته: «مردم جهان چهار گروه اند:

نادان نابود شده در آرزوپرستی، پرستنده نیرو جوی که هر چه بیشتر پرسش می کند بیشتر خود پسند گردد، و دانایی که خواهد در پی وی افتند و ستایش مردم او را خوش آید و انسان با معرفتی که بر راه و رسم حق می رود و دوست دارد به حق قیام کند لیک عاجز یا شکست خورده است، این بهترین مردم روزگار توست و خرد وی از همه افزون تر است».

ترجمه

(۵۷۴) خواب چهار گونه است

- جناب علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام از او پرسشهایی می کرد از آن جمله پرسید خواب چند گونه است؟ گفت:

«چهار گونه است: پیامبران به پشت می خوابند و دیدگان نشان نمی خوابند، در انتظار وحی اند. مؤمن به خدا به پهلو راست برابر قبله خوابد. پادشاهان و شاه پوران به پهلو چپ تا آنچه خورده اند بر-ایشان گوارا گردد، دیو و برادران وی و هر دیوانه و دردناکی بر روی خوابند و اشکم خویش را بر زمین نهند».

ترجمه

(۵۷۵) دیو چهار بار ناله کرد

. امام صادق گفته: «دیو چهار بار ناله و شیون

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۰

کرد: نخستین بار روزی که نفرین و رانده شد، و هنگامی که به زمین افکنده شد و زمانی که محمد به پیامبری برانگیخته شد هنگام انقطاع پیامبری رسولان. و آن وحی که سوره فاتحه بر پیامبر فرود آمده دو بار از شادی یاد در بینی وی افتاد: هنگامی که آدم از درخت خورد و هنگامی که آدم از بهشت رانده گردید».

(۵۷۶) چهار چیز تباه گردد

- امام صادق گفته: «چهار چیز بیهوده گردد: تخم در شوره زار پاشیدن، چراغ در مهتاب افروختن، بر سیری چیزی خوردن، نیکی به ناهلان نمودن».

جناب علی از پیامبر (ص) نیز چنین روایت کرده. امام صادق نیز دوباره گفته: «چهار چیز تباه گردد:

دوستی به بی وفایان، نیکی به ناسپاسان، آموزش ناهلان، سپردن راز به ناکسان».

(۵۷۷) مسلمانان چهار عید دارند

- مفضل پور عمر گفته: امام صادق گفت:

برای مسلمانان چند جشن است؟. گفت: چهار جشن، گفتم: دو جشن را می شناسم: جشن روزه گشودن و جشن گوسفند کشان، آدینه را نیز دانم. گفت: بزرگترین جشن ها روز هیجدهم ماه ذیحجه روزی که پیامبر علی را بر پای داشت و او را به ولایت داشتن به مردمان نمود» گفتم در این روز ما چه باید بکنیم؟. گفت: آن روز را به سپاس و ستایش خدا روزه بدار، در حالی که شایسته خدا هر ساعتی سپاس گزاریست. پیامبران نیز جانشینان خویش را چنین معین می کردند. روزی که جانشین پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۱

در آن گماشته شد روزه بدار و جشن ساز کن، هر که این روز را روزه بدارد از شصت سال عمل نیکوتر است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۲

(۵۷۸) خدای گفت: ای ابراهیم چهار پرنده را بستان و به سوی خویش بکش

- امام صادق در تفسیر گفته خدای: «چهار پرنده را بستان و به خود کش، سپس هر پاره یی از آنها را بر کوهی نه». گفت: «هدهد و جغد و طاوس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آنها را کنار گذاشت و تن آنها را با گوشت و پر و استخوان در هاونی کوفت تا سخت درآمیختند. بعدا آنها را ده پاره ساخت و بر ده کوه بنهاد، آنگاه آب و دانه یی پیش خویش نهاد و نوک آنها را در میان انگشتان خود گرفت، و گفت: به فرمان خدای شتابانه پیش من آید آن گوشتهای کوفته هر کدام به سوی هم در پرش بر آمدند تا ابدان آنها چنان که بود تندرست شدند و هر تنی آمد تا به گردن خود چسبید که

سروی در آن بود و منقارش به دست ابراهیم.

ابراهیم نوکهای آنها را رها کرد به یکباره بر پای خویش بایستادند و از آن آب و دانه آشامیدند و خوردند. بعدا گفتند ای پیامبر خدا ما را زنده گردانیدی ابراهیم گفت: بلکه خدای شما را زنده ساخت و می میرانید این به اعتبار تفسیر ظاهر آیه است، امام گفت: اما تفسیر باطن آیه آن ست که چهار تن از سخن سنجان را بیاب و دانش خویش را به ایشان سپار و آنان را به پیرامون جهان فرست تا مردمان را به خدای بخوانند.

صدوق مؤلف کتاب گفته: اعتقاد من آن ست که ابراهیم هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده هایی که فرمان داشت آنها را بستاند: طاوس و کرکس و خروس و اردک بودند. و از محمد پور عبد الله پور طیفور شنیدم که می گفت: در تفسیر قول ابراهیم: پروردگارا به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده گردانی؟ اه. خدا به او فرمان داد بنده بی از بندگان شایسته او را دیدن کند، چون او را دید با وی سخن گفت. آن بنده خدا به ابراهیم گفت: خدا در جهان بنده بی دارد که نام وی ابراهیم است، او را دوست خویش گرفته، ابراهیم گفت نشانی آن بنده چه باشد؟. گفت مرده را برای وی زنده گرداند، ابراهیم را دل در افتاد که شاید آن بنده خود باشد چون که از خدا خواسته بود که آن مردگان را برای وی زنده گرداند.

خدا گفت: ای ابراهیم مگر به زنده کردن من ایمان نیاورده بی؟. گفت: ایمان دارم اما می خواهم که آرامش خاطر یابم، مقصود وی از این درخواست همانا

آن بود که یقین کند که آن دوست کذایی او خود است یا نه، هم آن زمان بود که فرمان یافت که فرزند خویش اسماعیل را سر ببرد. خدا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۳

به وی دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد. از طاوس آرایش جهان را خواسته و از کرکس آرزوی دراز و از اردک آزمندی و از خروس شهوت را.

خدا بدو گفت: ای ابراهیم هر گاه خواسته باشی دل تو زنده گردد به من آرامش حاصل کن و از این چهار منش کناره گیر، تا این چهار در دل تو باشد با من یک دل نگردی. از امام پرسیدند. خدا چگونه از وی پرسید؟ ابراهیم گفت: خدایا به من بنما که چگونه مرده را زنده سازی؟. خدا از وی پرسید تا جواب دهد و تهمت از وی تبرئه گردد.

ترجمه

(۵۷۹) هر که در او چهار منش باشد خدا وی را دشمن دارد

- پیامبر گفته: «خدای هرزه پر روی، درویش سوگند ده را دشمن دارد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۴

ترجمه

[باب منشهای پنج گانه]

(۵۸۰) پنج چیز میزان کردار را سنگین گرداند

- ابو سالم شبان گفته: از پیامبر شنیدم که می گفت: «پنج چیز است کردار را در میزان سنگین سازد: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. و فرزند لائق که از مسلمانی بمیرد و در مرگ وی شکیبایی کند و خشنودی خدا جوید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۵

ترجمه

(۵۸۱) خدای به پیامبری دستور داد به پنج چیز عمل کند

- ابو صلت هروی گفته:

از امام رضا شنیدم که می گفت: خدا به یکی از پیامبران خود وحی کرد که فردا بامدادان نخستین چیزی که بدان برخوردی بخور و دومین را نهان ساز و سومین را بپذیر و چهارمین را نومید مساز و پنجمین را از آن بگریز.

پیامبر بامداد بیرون رفت، کوه سیاه بزرگی را دید، با خود گفت خدای گفته این را بخورم و گزیری نیست چون نزدیک به آن شد دید لقمه خردیست آن را خورد خوش مزه یافت، در میان راه طشت زرینی یافت، گفت خدای دستور داده این را نهان سازم. مگای کند و آن را در آنجا نهان ساخت، چون دور شد دید آن طشت باز آشکار شد. باز در راه خود پرنده یی را دید که بازی از پی اوست، پرنده به گرد وی آمد آن را در آستین خود نهفت باز گفت: شکار مرا نهان کردی این شکار من بود. پیامبر برای آنکه باز نومید نگردد پاره یی از ران خود را برید و پیش او افکند. ناگاه مرداری دید بد بوی، گفت باید از این بگریزم.

بعدا در خواب دید که کسی به او می گوید به آنچه فرمان رفته بود انجام دادی. آن کوه خشم است بنده چون خشمناک گردد و خشم خود را خورد

آن خشم سرانجام لقمه گوارایی گردد. طشت کردار نیک است هر چند بنده آن را نهران سازد خدایش آن را آشکار کند. پرنده اندرزگر است اندرز وی را بپذیر و باز نیازمند است وی را نومید مساز، مردار شیاد است یعنی غیبت کردن است از آن گریز».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۶

ترجمه

(۵۸۲) در شانه پنج سود است

- امام صادق در تفسیر گفته خدا که گوید: «خویش را برای مسجد زیور کنید». گفته: مقصد شانه است شانه کردن روزی آورد، موی را نیکو سازد، نیاز را روا گرداند، منی را بیفزاید، بلغم را فرو گیرد. پیامبر ریش خود را از سوی زیر چهل بار شانه کردی و از زیر هفت بار، می گفته: هوش را می افزاید و بلغم را می زداید».

ترجمه

(۵۸۳) نشانه های مؤمن پنج چیز است

- از طاوس پور یمان نقل شده که گفت از امام علی بن الحسین شنیدم که می گفت: «نشانه های مؤمن پنج چیز است: پرسیدم آنها کدام است؟».

گفت: «پرهیز کاری میان مردم، دهش در تنگدستی، شکیبایی در گرفتاری، بردباری در خصمانگی، راستی هنگام بیمناسی».

ترجمه

(۵۸۴) پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست

- امام صادق گفته: «پنج چیز از پنج تن ناشدنی ست یعنی محال است: اندرز از رشکبران، مهربانی از دشمنان، گرامی داشتن از نابکاران، پایداری از زنان، بزرگی از درویشان».

ترجمه

(۵۸۵) پنجی که پنجاه در شمار است

- انس گفته: شبی که پیامبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه گانه بود سپس اندک شد و پنج گردید. و ندا شد ای محمد گفتار من دو تا نگردد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۷

این پنج نماز به جای پنجاه در شمار گردید. امام صادق گفته: چون خدای نمازها را به پیامبر تخفیف داد تا به پنج رسید، گفت: ای محمد پنج در شمار پنجاه شد.

ترجمه

(۵۸۶) سخنانی که توبه آدم بدان پذیرفته شد پنج بود

- ابن عباس گفته: از پیامبر پرسیدم از کلماتی که آدم توبه اش به واسطه آنها پذیرفته شد چه بود؟. گفت: خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند. صدوق این خبر را در تفسیر قرآن خود نیز آورده است.

ترجمه

(۵۸۷) پنج چیز پیسی آورد

- ابن عباس گفته: پیامبر می گفته: «پنج چیز پیسی آورد:

نوره کشیدن روز آدینه و چهارشنبه و دست نماز و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده باشد و خوردن در جنابت، در آویختن با زن حائض و خوردن سر سیری».

ترجمه

(۵۸۸) پنج چیز چنانست که گویم

- امام صادق گفته: «پنج چیز چنانست که گویم:

تنگ چشم آسایش ندارد، رشکبر خوشی نبیند، فرمانروایان پایداری با کسی نکنند، دروغگوی مردانگی ندارد، سبک مغز سرور نگردد».

ترجمه

(۵۸۹) در هر یک از سر و بدن پنج منش است

- امام موسی بن جعفر گفته: «پنج سنت در سر است و پنج در تن. آنها که در سر است: مسواک کردن، آبخوره زدن، موی را گشودن،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۸

آب در دهان گردانیدن، آب به بینی کشیدن. و آنها که در تن است: ختنه کردن، موی زهار را ستردن، موی زیر بغل زدودن و جای شاش و گه را شستن».

(۵۹۰) پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست ندهم

- پیامبر گفته: «پنج چیز را تا هنگام مرگ از دست نگذارم: خوراک خوردن روی زمین با بندگان، و سوار خر پالان شده، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن جامه پشمین، و درود بر کودکان کردن تا این کارها پس از من راه و رسم مردمان گردد».

(۵۹۱) پنج چیز بر مسافر ناخجسته است

- سلیمان جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «پنج چیز برای مسافر نامیمون نماید، هر گاه بر سر راه وی پدید آید: کلاغی که از سوی راستش بانگ کند و دم افشاند، گرگی که در برابر مسافر بر سر دم نشسته و بر روی وی هرا کشد و تا سه بار بانگ خود را بلند و کوتاه سازد، آهویی که از سوی راست در آید و به چپ رود، جغدی که فریاد کند، وزن سفید موی که با فرج وی رو به روی شود، ماده خر دم بریده.

آنکه به اینها بر خورد و بد دل گردد بگوید: «پروردگارا از نابکاری دل به تو پناه برم، مرا از آن نگاهدار».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۱۹

(۵۹۲) گریه کنندگان پنج تن بودند

- امام صادق گفته: پنج تن بسیار می گریستند:

آدم، یعقوب و یوسف و فاطمه دخت پیامبر و علی بن الحسین. آدم برای دوری از بهشت چندان گریستی که سرشک وی بر گونه اش چون جویی گشته بود. یعقوب برای یوسف چندان گریست که به وی گفتند تو چندان در یاد یوسف هستی که از گریه نابود گردی. یوسف از دوری یعقوب چندان در زندان گریست که زندانیان به وی گفتند یا شب گریه کن یا روز. زیرا ما را ناراحت می کنی پذیرفت شبانه روزی یک بار بگرید. فاطمه برای پیامبر چندان گریست که مردم مدینه از دست او ناراحت شدند. از این جهت وی روزها از شهر بیرون می رفت و به گورستان شهیدان و آنجا می گریست، علی بن الحسین بیست یا چهل سال بر پدرش حسین می گریست، هر چه می خواست بخورد یا بیاشامد می گریست. تا آنجا که

بنده اش وی را از گریستن بسیار ترسانید؛ در جواب گفت: به خدا شکوه می کنم، من چیزی می دانم که شما نمی دانید، هیچ گاه فرزندان فاطمه را یاد نمی آورم مگر آنکه مرا گریه می گیرد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۰

ترجمه

(۵۹۳) پنج گناه بزرگ است

- امام صادق گفته: ما در کتاب علی چنان یافتیم که پنج گناه بزرگ است: نخستین انباز برای خدا گرفتن. و حق پدر و مادر را نگاه نداشتن و سود خواری پس از دانستن آنکه سود چیست؟ و از نبردگاه دینی گریختن و ساکن شدن در کشور کفر پس از کوچ کردن به کشور اسلامی.

عبید پور زیاد گفته: به امام صادق گفتم: گناه های بزرگ کدام است؟. گفت: پنج است و کیفر آنها دوزخ است: خواسته یتیمان را خوردن که کیفر آن دوزخ است. چنان که در قرآن گفته: آنان که بستم خواسته یتیمان را می خورند، آتش در شکم خویش جای می دهند و در دوزخ می سوزند. و ربا خواری، در قرآن گفته: آنان که ایمان آوردید از خدا بترسید و ربا خواری را کنار گذارید. زنان پاک دامن را به زنا نسبت دادن و به عمد مؤمنی را کشتن.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۱

ترجمه

(۵۹۴) پیامبر با پنج شمشیر مبعوث شد

- حفص پور غیاث گفته: مردی از شیعه از امام صادق از نبردهای علی پرسید. در پاسخ وی گفت: خدای پیامبر را با پنج شمشیر به پیامبری فرستاد. سه از آنها برهنه است و هیچ گاه در غلاف نشود تا جنگ جهان پایان یابد. و نبرد جهانیان انجام نیابد تا آفتاب از مغرب خود بر آید و هر گاه آفتاب از مغرب بر آید در همان روز آسایش همگانی سر تا سر جهان را فرا گیرد. در آن روز ایمان آنکه سابقه ایمان نداشت و در زمان ایمان خویش نیکی نکرده ایمان وی سودی ندهد.

یکی از آن شمشیرها در چیزی پیچیده شده و دیگری از آنها در نیام است. آن

را برای دیگران کشیده است و حکم آن با ماست. و اما آن سه تایی دیگر یکی شمشیریست که بر روی کافران تازی کشیده شد. چنان که خدای در قرآن گفته: هر کجا مشرکان را یافتید، ایشان را بکشید و در بند کشید و محاصره سازید و پیوسته در کمین ایشان باشید اگر چه توبه کردند از ایشان پذیرفته نگردد مگر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۲

آنکه حقیقه مسلمان شوند یا کشته گردند، هر گاه کشته شدند خواسته ایشان به غنیمت گرفته شود و فرزندان اینان گرفتار آیند. چنان که پیامبر آنان را گرفتار می کرد. هر گاه پیامبر ایشان را اسیر می گرفت.

بسا که در می گذشت و زکاتی از ایشان نقد می گرفت و آنان را رها می ساخت.

دوم شمشیری که بر روی اهل ذمه کشیده شده (مقصود از اهل ذمه به کسانی در اسلام گفته می شود که کتاب آسمانی داشته باشند مانند: جهودان و ترسایان و بنا بر قولی شامل گبران نیز می شود).

در قرآن در جایی گفته: ای پیامبر به مردمان اهل ذمه با گفتار خوش سلوک کنید. بعدا این آیه نسخ شد یعنی ورافتاد. در قرآن چنین گفته شد: با آنان که ایمان به خدا و قیامت ندارند نبرد سازید، چون حرام خدا و پیامبرش را حرام ندانند، به کیش حق پیرو نیستند. اینان کسانی هستند که به ایشان کتاب آسمانی داده شده. و ایشان باید به دست خود با خواری جزیه دهند. هر که از اینان در کشورهای اسلامی ساکن باشند یا جزیه دهند یا کشته گردند. هر گاه جزیه دادن موافقت کنند اسیر گرفتن ایشان حرامست و خواسته اینان باید محفوظ بماند

و زناشویی با زنان ایشان روا باشد. و هر که از اینان در کشور کفر ساکن اند که با اسلام نبرد می کنند از او جزیه پذیرفته نمی شود مگر آنکه کشته شود یا مسلمان گردد.

سوم شمشیر بر روی مشرکان عجم است (مقصود از عجم در اینجا مقابل عرب است که شامل همه غیر از عرب باشد و اظهر افراد ایشان ترک و دیلم و خزر است). خدا در قرآن گفته: کافران را گردن زنید و خسته گردانید و در بند کشید تا پس از آن فدا دادن را گردن نهند و آزاد کردند. یعنی به مسلمانان فدیة پردازند.

و آنان که فدیة از ایشان پذیرفته نیست یا باید کشته شوند یا اسلام بپذیرند و تا در کشورهای کفار ساکن هستند تزویج زنان ایشان روا نباشد.

و اما آن شمشیری که در لفافه می باشد؛ شمشیر شورشیان است که عاقبت کار ایشان نبرد و شرک به خداست. چنان که در قرآن گفته: «هر گاه دو دسته از مسلمانان با هم نبرد کنند میان ایشان را اصلاح کنید، هر گاه دسته یی بر دیگری ستم روا دارد و به حق خویش خرسند نباشد با آن دسته ستمکار نبرد کنید تا به فرمان خدای باز آید. زمانی که این آیه فرود آمد پیامبر به یاران خویش گفت:

«در میان شما کسی هست که پس از من از روی تأویل و تدبر آیه نبرد کند چنان که من به صریح این آیات قرآنی با انباز گیرندگان نبرد کردم». پرسیده شد آن کیست؟ گفت: آنکه پا افزار خویش پینه زند یعنی جناب علی. عمار پور یاسر در نبرد صفین گفت: با پیامبر و خاندان وی زیر همین درفش

با سه گروه از کافران نبرد کردم و این چهارمین است که با آنان نبرد می‌کنم. به خدا سوگند هر گاه ما را به پس برانند تا به نخلستان های هجر (نام شهرستانی از یمن است) ما می‌دانیم که بر حق هستیم و ایشان بر تباهی و گمراهی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۳

راه و رسم علی با آنان که در نبرد جمل و صفین بر وی شوریدند همان راه و رسم پیامبر بود که با مردم مکه در گشودن مکه واقع شد. چون پیامبر در فتح مکه اولاد ایشان را اسیر نساخت و دستور داد که هر که در سرای خود نشست و ابزار جنگ را افکند در امان است. هر که در سرای ابی سفیان پدر معاویه رفت نیز در امان است. علی نیز روز جنگ جمل در بصره فرمان داد: اولاد شوریان را اسیر مسازند و زخم داران آنان را مکشند و گریختگان ایشان را پی میکنند. هر که در سرای خود نشست و سلاح خود را افکند در امان است.

و اما شمشیری که در غلاف است، آن شمشیر است که با آن قصاص می‌کنند. در قرآن گفته:

شخصی را به شخصی قصاص کنید؛ این شمشیر برای خون خواهان کشته شده اما داوری آن با ماست.

این است شمشیرهایی که خدا پیامبر خود را با آنها برانگیخت، آنکه آنها را باور ندارد و احکام آنها را مسلم ندارد کافر گردد.

ترجمه

(۵۹۵) شرطهای دوستی پنج است

– امام صادق گفته: «دوستی شرطهایی دارد، هر که آنها را ندارد وی را دوست درست مدان و هر که هیچ یک از آنها را ندارد، هیچ پایه‌یی از دوستی و یاری را ندارد. یکم–

آنکه نهران و آشکار وی برای تو یکسان باشد. دوم- آنکه نیک- نامی ترا نیکنامی خویش داند، و بدی ترا بدی خود. سوم- آنکه هر گاه به مقام و پایه یی رسید خود را گم نکند بلکه در دوستی همان باشد که بود. چهارم- آنچه در توانایی اوست برای رفع نیاز تو دریغ ندارد. چهارم- در پستی و بلندی روزگار ترا به حال خود مگذارد بلکه تا آنجایی که ممکن باشد از تو دست گیری کند.

ترجمه

(۵۹۶) مؤمن در موجهای پنج روشنی می غلتد

- امام علی بن ابی طالب گفته: «مؤمن در موجهای پنج روشنی می غلتد: در آمد نگاهش نور است. جای بیرون شدنش نور است، دانش وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۴

نور است، گفتار او نور است، دیدار وی در قیامت نور است».

ترجمه

(۵۹۷) ستونهای اسلام پنج است

- امام محمد باقر گفته: «ستونهای اسلام پنج است: بر پای داشتن نماز، رسانیدن زکات، به جای آوردن حج. گرفتن روزه رمضان، دوستی با خانواده، در چهار از آن اجازه اندکی داده شده. اما در دوستی خانواده تخفیفی داده نشده. آنکه خواسته ندارد زکات ندارد، آنکه خواسته ندارد حج نگذارد، آنکه بیمار است نماز را سبک تر به جای آورد، با بیماری و مسافرت روزه رمضان را می گشاید. اما در حال بیماری و تندرستی ولایت ما بر او ثابت است.

ترجمه

[(۵۹۸) مکه پنج نام دارد]

(۵۹۸) امام صادق گفته: «مکه پنج نام دارد: ام القری، مکه، بکه، بساسه، و ام رحم. چون هر زمان در آن کسی ظلم می کرد او را بیرون می کردند. و ام رحم از آن جهت می گفتند:

هر گاه کسی در آن پناه می آورد به وی رحم می کردند».

ترجمه

(۵۹۹) خدا در شبانه روز پنج نماز را واجب گردانیده

- امام صادق گفته: خدا پنج نماز را در شبانه روز بر بندگان خود واجب ساخته بر شما باد که پس از نماز گزاری دعا کنید و خدای را یاد نمایید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۶

ترجمه

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱؛ ص ۲۲۶

(۶۰۰) ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند

- ابان پور احمر به سند خود نقل کرده که ریشخندکنندگان پیامبر پنج تن بودند: ولید پور مغیره مخزومی، عاص پور وائل سهمی، اسود پور یغوث زهری، اسود پور عبد المطلب، حارث پور طلاطله ثقفی. امیر المؤمنین علی (ع) در جواب یکی از سؤالات مرد جهودی که از شام بود و در عداد دانایان ایشان بود، گفته:

مسخره کنندگان پیامبر که خدا در قرآن بدیشان اشاره کرده و گفته: ما شر ریشخندکنندگان را از تو دور سازیم. خدا همه ایشان را نابود کرد هر یک را به نوعی در روزی ولید پور مغیره به مردی از بنی خزاعه می گذشت که تیرهای ترکش خود را در میان راه ریخته بود و پیکان بر آنها سوار می کرد پیکانی از آن تیرها جست به او خورد و رگ اکحل او را برید و خون روان شد تا مرد و او بانگ می کرد که خدای محمد مرا کشت! عاص پور وائل سهمی برای کاری از جایگاه خود بیرون رفت. سنگی در زیر پایش در غلتید و در افتاد و مرد، او فریاد می کرد خدای محمد مرا کشت. اسود پور عبد یغوث با غلام خویش برای ملاقات پسر خود زمعه بیرون رفت

و در سایه درختی استراحت کرد که در دامنه کوهی بود، گویند جبرئیل سرش را به آن درخت کوبید، به پرستار خود گفت: این شخص را از من دور کن، پرستار گفت: من کسی را نمی یابم تو خود سر خویش را به درخت می کوبی و او فریاد می کرد خدای محمد مرا کشت.

صدوق مؤلف کتاب گفته: برخی گویند پیامبر در باره اسود نفرین کرد که خدا دیده اش را کور گرداند و داغ فرزندش را در دل وی نهد، در آن روز به جایی رسید، جبرئیل برگ سبزی بروی زد که نابینا شد. و در جنگ بدر داغ فرزند را نیز به دل وی نهاد، آنگاه در گذشت.

حارث پور طلاطله، هنگام وزش باد گرم از جایگاه خود بیرون آمد و باد بر او وزیدن گرفت تا مانند مردی حبشی شد از شدت سیاهی چون به جای خود بازگشت، گفتند تو کیستی؟ گفت: حارث بر او خشمناک گردیدند و او را کشتند، و او بانگ می کرد خدای محمد مرا کشت.

اسود پور حارث، گویند ماهی شور خورد، سخت تشنگی بر وی چیره شد آن اندازه آب آشامید تا اشکم وی بترکید و مرد و او فریاد کردی که خدای محمد مرا کشت!. گویند همه این وقایع در ساعتی اتفاق افتاد. چون که ایشان پیش محمد آمدند و گفتند هر گاه تا نیم روز دست از سخنان خود برداشتی خوب و اگر نه ترا هلاک سازیم، پیامبر به سرای خود بازگشت و اندوهناک بود. که جبرئیل در رسید و گفت: ای محمد خدای ترا درود می فرستند و گوید ترا از شر مشرکان کفایت کردیم. پیامبر گفت: ای فرخ سروش همه هم

در این ساعت نزد من بودند و مرا تهدید کردند، در پاسخ گفتم: ما شر ایشان را از تو کفایت کردیم، پیامبر دعوت خویش را آشکار کرد. این حدیث دراز است، اندازه احتیاج

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۷

از آن را اینجا آوردیم و همه آن را در پایان جزء چهارم از کتاب نبوت آورده ایم.

ترجمه

(۶۰۱) نماز مرده پنج تکبیر دارد

- ابو بکر حضرمی گفته: امام محمد باقر به من گفت: می دانی نماز مرده چگونه است؟. گفتم: نه. گفت: پنج الله اکبر دارد، دانی چرا شماره آن پنج است؟. گفتم: نه. گفت: از نمازهای پنجگانه گرفته شده، از هر کدام به تکبیری بسنده کرده شد.

سفیان پور سمط گفته: امام صادق گفت: آدم بیمار شد و میوه خواست، فرزندش شیث ملقب به هبه الله رفت برای وی میوه بیابد، جبرئیل بدو گفت: کجا می روی؟. گفت: برای پدر خود میوه پیدا کنم. گفت: باز گرد که خدا جان وی بستد. بازگشت دید در گذشته، فرشتگان وی را شسته و جنازه وی را پیش نهادند و به هبه الله گفتند: پیش ایستاده بر وی نماز گزار، پیش ایستاد و فرشتگان در پی وی بایستادند و به وی نماز گزاردند، خدا به وی وحی کرد که پنج تکبیر بر وی بگوید و او را در گور نهد و گور وی را با زمین مساوی کند، آنگاه گفت: همیشه با مردگان خویش چنین کنید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۸

ترجمه

(۶۰۲) بیمها پنج گونه است: خوف، خشیه، و جل، رهبت، هیبت

- خوف: از گناه کاران است، خشیه از دانایان، و جل از دوستان خداست؛ رهبت از عابدان است، هیبت از عارفان، یعنی از خداشناسان. خوف از برای گناه است. خدا گفته: «برای آنکه از پروردگار خود بیمناک گردد در بهشت است». خشیت برای کسی ست که خود را مقصر داند. خدا گفته: «دانایان از بندگانش از او بیمناک اند». و جل برای کم خدمتی ست، خدا گفته: «کسانی که چون نام خدا نزد ایشان برده شود دل‌های ایشان بلرزد». رهبت برای آن است که خویشتن را تقصیر کار می پندارد، خدا گفته: «ما را

از روی شوق و ترس می خوانند». هیبت برای شهود حق است. هنگامی که رازهای خدا بر دل عارفان روشن و کشف گردد. خدا گفته: «او شما را از خویشتن می ترساند».

اشارت به این معنی ست. از پیامبر روایت کرده اند که چون نماز گزاردی از هیبت خدا، آواز جوش سینه وی مانند جوشش دیک پیدا شدی.

ترجمه

(۶۰۳) پنج صفت که خدا و پیامبرش آنها را دوست دارند

- امام محمد باقر گفته:

«اسیرانی را نزد پیامبر آوردند، همه را کشتن فرمود، یکی از آنان را رها ساخت. رهایی گفت:

چرا مرا نیز نکشتی؟. گفت: جبرئیل مرا گفت: تو پنج منش داری که خدا و پیامبر وی آنها را دوست دارند: بر زن خویش رگ داری، گشاده دستی، خوش خویی، راستگویی، دلاوری، چون آن مرد اینها را شنید مسلمان شد و به همراهی پیامبر نبرد کرد تا به درجه شهیدان رسید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۲۹

ترجمه

(۶۰۴) خواسته به پنج چیز فراهم گردد

- محمد پور اسماعیل پور بزینغ گفته: از امام رضا شنیدم که می گفت: «خواسته فراهم نگردد مگر به پنج چیز: زفتی سخت (یعنی بخل بسیار)، آرزوی دراز، آزمندی، بریدن از خویشان، برتری دادن جهان بر جاویدان».

ترجمه

(۶۰۵) پاداش آنکه پنج حج گزارده

- ابو بکر حضرمی گفت: به امام صادق گفتم:

آنکه پنج بار حج گزارده پاداش وی چیست؟. گفت: خدا هرگز وی را شکنجه نکند».

ترجمه

(۶۰۶) خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد

- امام محمد باقر گفته: «خدا در قیامت از پنج گروه دلیل می خواهد: از کودکی که مرده، آنکه در میان زمان دو پیامبر مرده و اتمام حجت بر وی نگردید، آنکه در زمان پیامبر بوده لیک عقل تکلیف پذیرفتن نداشته؛ آنکه کر و گنگ بی خرد. هر یک از ایشان در قیامت از خدا حجت می خواهند. خدا پیامبری به آنان می فرستد، او آتشی می افروزد و به ایشان می گوید: خدا فرمان داده که میان آتش روید، هر که رفت، آن آتش بر وی سرد و سلامت گردد و آنکه سرکشی کند. به دوزخ رود».

صدوق مؤلف کتاب گفته: گروهی از دانایان علم کلام منکر این خبر هستند و گویند: «دار آخرت تکلیف معنی ندارد. در جواب ایشان گفته می شود سرای پاداش گروندگان بهشت است و سرای کیفر کافران دوزخ و این تکلیفی که خدا به این گروهان می کند در بهشت و دوزخ نیست، بنا بر این ایشان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۰

را در سرای پاداش تکلیف نکرده است، بلکه پس از تکلیف آنان را به سرای اعمال خود برد، پس روشن شد که انکار از این خبر درست نیست.

ترجمه

(۶۰۷) خوردن پنج اندام از گوسفند بد است

- امام اول گفته: که پیامبر پنج چیز از گوسفند را بد می داشت: سپرز، مردی، دو خایه، کس، گوشه های دل.

ترجمه

(۶۰۸) هر که پنج منش نداشته باشد از او بهره درستی نبرند

- امام صادق گفته:

هر که پنج چیز نداشته باشد، از او بهره درستی نبرند. و آن پنج چیز از این قرار است: وفا، تدبیر، شرم، خوش خویی، آزاد منشی. هر که فاقد یکی از اینها باشد پیوسته در زندگی ناقص و خردش نابود و دلش پریشان است: تندرستی، آسایش، فراخی روزی، همدم موافق، جامع همه اینها آسودگی ست. از او پرسیدند همدم موافق یعنی چه؟ گفت: زن نیک سیرت و فرزند شایسته و معاشر نیک.

ترجمه

(۶۰۹) نماز اعاده نکرده مگر از پنج چیز

- امام صادق گفته: نماز اعاده نکرده مگر از پنج چیز: پاکیزگی، هنگام، قبله، رکوع، سجود، آنگاه گفت: قراءت به فرمان پیامبر است، همچنین: تشهد و تکبیر، فرمان پیامبر فریضه خدا را در هم نشکنند.

ترجمه

(۶۱۰) کمترین چیزی که میان مردمان قسمت شده پنج منش است

- امام صادق گفته:

کمترین چیزی که میان مردم قسمت شده پنج چیز است: یقین، قناعت، صبر، سپاسگزاری، و کامل کننده این ها خرد است.

ترجمه

(۶۱۱) پنج تن اند که دیو در ایشان راه نیابد

- امام صادق گفته: دیو گوید بر همه مردمان چیره ام مگر پنج تن که راهی بدیشان ندارم: آنکه از راستی و پاک دلی به خدا پناه برد و در کارها به او تکیه کند، آنکه در شب و روز خدای را تسبیح گوید، آنکه هنگام دچار شدن بی تابی نکند، آنکه آنچه خدا به او داده خرسند باشد و غم روزی نخورد.

ترجمه

(۶۱۲) بازرگان از پنج چیز کناره گیرد

- پیامبر گفته: «هر که خرید و فروش می کند باید از پنج چیز کناره گیرد و اگر نه، نه بخرد و نه بفروشد: سود خواری یعنی ربا خواری، سوگند خوردن، عیب کالا را پوشانیدن، ستایش کالای هنگام فروش، نکوهش آن هنگام خرید».

ترجمه

(۶۱۳) روزه را پنج چیز تباه می کند

- امام صادق گفته: «پنج چیز روزه را تباه سازد: خوردن، آشامیدن، سپوختن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن به خدا، پیامبر و پیشوایان».

ترجمه

(۶۱۴) علی گفته پنج چیز ویژه ماست

- امام اول گفته: «پنج چیز ویژه ماست:

شیوایی، زیبایی، بخشندگی، بزرگواری، بهره مندی از زنان».

ترجمه

(۶۱۵) پنج گروه سرشت آتشین دارند

- امام صادق گفته: «پنج گروه سرشت آتشین دارند: بلند بالای بی اندازه، کوتاه قد پخشک، کبود چشمی که به سبزی گراید، زائد الخلقه، ناقص الخلقه».

ترجمه

(۶۱۶) از پنج تن بهر حال دوری شود

- امام موسی بن جعفر گفته: پیامبر می گفته: «از پنج تن در هر حال کناره گیری شود: بیمار خوره، پیس، دیوانه، زنا زاده، اعرابی یا تازی بیابان گرد».

ترجمه

(۶۱۷) دانش دارای پنج پایه است

- امام صادق از پدرش نقل کرده که مردی از پیامبر پرسید: دانش چیست؟ گفت: «خاموشی در برابر دانا». پرسید پس از آن چیست؟

گفت: «گوش دادن به دانش». پرسید بعد از آن چیست؟ گفت: «نگاهداری آن». پرسید سپس چیست؟ گفت: «بدان کار بستن». پرسید بعد از آن چیست؟ گفت: «برای دیگران گفتن».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۳

ترجمه

(۶۱۸) پنج پیشه نارواست

- امام موسی بن جعفر گفته: مردی به پیامبر گفت به این فرزند خود نویسندگی آموختم، اکنون او را به چه کاری وادارم؟ گفت: بهر کاری خواسته باشی مگر پنج کار: کفن فروشی، زرگری، کشتارگر، گندم فروش، بنده فروش یعنی برده فروش. زیرا آنکه کفن فروشد آرزوی مرگ امت من دارد، نوزادی از پیروان من نژدم از همه روی زمین برتر است. زرگر در اندیشه زیان مردم است، کشتارگر چون چهار پایان می کشد آمرزش از دل وی بیرون می رود، گندم فروش پس اندازی می کند و از پیروان من دریغ می دارد، نزد خدا دزد از محترک بهتر است (آنکه چهل روز خواربار را برای گران فروشی انبار کند محترک است) برده فروشی بد پیشه بی ست.

زیرا جبرئیل گفته: بدترین پیروان تو برده فروشان اند.

ترجمه

(۶۱۹) به پنج تن زکات ندهند

- امام صادق گفته: «به پنج تن زکات نمی دهند:

به فرزند، به پدر و مادر، و زن و بنده خویش. زیرا باید هزینه زندگی ایشان را داد».

ترجمه

(۶۲۰) نماز جماعت با کمتر از پنج تن برپا نگردد

- امام محمد باقر گفته: «نماز جماعت با کمتر از پنج تن اقامه نشود». «جماعت اینجا نماز آدینه است».

ترجمه

(۶۲۱) پنج میوه جهان از میوه های بهشتی ست

- امام صادق گفته: «پنج میوه جهان از میوه های بهشتی ست: انار دشتی، سیب، به، انگور، خرماي مشان. مشان به فتح میم و شین، نام شهرکی ست در اطراف بصره که نخلستان بسیار دارد و خرماي نارس آنجا به خوبی مشهور

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۴

است».

ترجمه

(۶۲۲) پیامبر از پنج چیز منع کرده

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر پنج چیز را به من منع کرده. نگویم شما را از آن باز داشته: پوشیدن انگشترین زر، و از پوشیدن جامه های قسی و جامه سرخ و از لحافچه بسیار سرخ و از خواندن قرآن در حال رکوع. صدوق گفته: جامه های قسی نوعی جامه بود که از مصر می آوردند و از ابریشم بافته شده بود.

ترجمه

(۶۲۳) پنج چیز است که خلق از آن آگاهی ندارند

- ابو اسامه گفته: امام صادق به من گفت: خواهی ترا از چیزی آگاه کنم که خدا کسی از خلق را بدان ها آگاه نساخته؟. گفتم آری. گفت: روز رستخیز، هنگام باران باریدن قطعا، آنچه در زهدان مادر است از نریا ماده بودن، کسی نداند که فردا چه کار خواهد کرد، و در چه زمینی درمی گذرد، خدا تحقیقا به آنها آگاهی کامل دارد. اما مردمان از روی تخمین و تقریب گویند».

ترجمه

(۶۲۴) کمال دین مسلمان از پنج چیز شناخته می شود

- امام علی بن الحسین گفته:

کمال دین مسلمانی از این راه شناخته می شود که: سخن بیهوده نگوید، مجادله کم کند، بردبار باشد، شکبیا باشد، خوشخوی باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۵

ترجمه

(۶۲۵) آنچه خمس در آن ها واجب می گردد

- عمار پور مروان گفته: امام صادق گفته: در آنچه از کان یا دریا بیرون می آورند و از غنیمت و مال مخلوط به حرام که دارنده آن حرام شناخته نشود و در گنجها نیز خمس واجب است.

عیسی پور عبد الله علوی از پدر خود از جدش از امام صادق روایت کرده که گفت: «چون خدا صدقه را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما روا داشت بلکه واجب»، محمد پور ابی عمیر از امام صادق روایت کرده که گفت: «خمس بر پنج چیز است: گنجها، کانهها، بر آوردن از دریا، غنیمت.

ابن ابی عمیر فراموش کرده بود، که خواسته یی که شخص ارث می برد و می داند که حلال و حرام در آن است و صاحب حرام را نمی داند تا به او رد کند و حرام آن شخصا معلوم نیست که از آن کناره گیرد، در این فرض خمس را از آن می پردازد.

ترجمه

(۶۲۶) فرخ سروش پنج رود را با پای خود روان ساخت

- امام صادق گفته: «جبرئیل به پای خود پنج رود در جهان روان کرد و دهانه آن از پس او می رفت: فرات، دجله، نیل مصر، مهران و رود بلخ. هر کجا را سیراب کند یا از آنها آب برگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان فرو گرفته یعنی دریای محیط

از آن امام است!».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۶

ترجمه

(۶۲۷) گاوی برای قربانی از پنج تن کفایت است

- حسین پور خالد گفته: از امام موسی بن جعفر پرسیدم یک اشتر قربانی از چند تن کافی است؟. گفت: از یکی. گفتم: گاوی؟.

گفت: از پنج تن به شرط آنکه همه بر خوانی در خوردن شریک باشند. گفتم: چگونه اشتری برای بیش از یکی بنده و گاو از پنج تن بسنده است؟. گفت: چون اشتر را جهتی است که گاو فاقد آن است.

کسانی که پیروان موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج تن بودند و بر خوانی می نشستند و نامهای ایشان: اذینوه و برادر وی میذویه و برادرزاده وی و دخترش و همسرش بودند، ایشان همان کسانی بودند، که خدا فرمان داد گاوی بکشند.

صدوق گفته: این حدیث بود و من برای آنکه ظاهر آن پنجگانه بود اینجا آوردم. اما فتوای من در اشتر قربانی آن است که از هفت کس بسنده است و گاو نیز از هفت کس بسنده است اگر چه از خانواده یی نباشند، چون این حکم مضمون اخبار دیگریست و با این حدیث مخالفت ندارد، چون این حدیث گفته: اشتر قربانی از تنی بسنده است و حدیث دیگری گفته: از هفت تن بسنده است. چنان که حدیثی گفته: گاو از پنج تن بسنده است منافات ندارد با آنکه از هفت تن نیز بسنده باشد به

حکم

حدیث دیگر زیرا این احادیث نگفته برای بیش از پنج تن بسنده نباشد.

ترجمه

(۶۲۸) به پیامبر پنج چیز داده شده که به کسی پیش از وی داده نشده

- پیامبر گفته:

«به من پنج چیز دادند که پیش از من به کسی ندادند: زمین برای من مسجد و طهور شده. هنگام بیم از دشمنان یاری شدم، غنیمت بر من حلال شد، سخنان پر معنی به من داده شده، به من حق شفاعت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۷

دادند».

ترجمه

(۶۲۹) خدا به پیامبر پنج چیز داد، به علی نیز پنج چیز

- ابن عباس گفته: شنیدم که پیامبر می گفت: خدا به من پنج چیز داد و به علی نیز پنج چیز به من کلمات جامع داد و به علی دانش جامع، مرا پیامبر کرد و او را وصی؛ به من نهر کوثر داده و به وی سلسبیل، به من وحی می فرستد، به او الهام، مرا به معراج برد و درهای آسمانها را برای او گشود، تا آنچه را من دیدم او نیز دید. این حدیث دراز است. به اندازه نیاز آن آوردم و همه آن را در کتاب معراج نقل کرده ام.

ترجمه

(۶۳۰) برای خدا در پنج چیز شرم داشته باشید

- پیامبر گفته: «از خدا چنان که شایسته اوست شرم داشته باشید». پرسیدند چه کنیم؟. گفت: «هر گاه شما این کار کنید. هیچ کدام از شما نخواهد خفت مگر آنکه مرگ خود را نزد چشم خویش نگردد و از آن در بیم افتد: باید سر و آنچه وابسته بدان است و شکم و آنچه وابسته بدان است نگاهدارد و حرامی در آن جای مدهد.

به یاد گور و پاشیده شدن باشد، هر که جاویدان را خواهد باید آرامش جهان را سویی نهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۸

ترجمه

(۶۳۱) خدای خواهشگری پیامبر را در باره پنج تن می پذیرد

- امام صادق گفته:

فرخ سرورش به پیامبر گفت: خدای خواهشگری ترا در پنج تن پذیرفته: در باره شکمی که ترا زاد و آن آمنه دخت وهب پور عبد مناف است، و در باره پدری که ترا کاشت و آن: عبد الله پور عبد المطلب است، و در باره کناری که ترا پرورید و آن: عبد المطلب پور هاشم است و در باره سرایی که ترا جای داد و آن: عبد مناف پور عبد المطلب است. که ابو طالب کنیه اوست. و در باره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی و جوانمرد بود و به مردم خوراک می داد. صدوق گفته: نام این برادر، یار پیامبر: جلاس پور علقمه بوده است.

ترجمه

(۶۳۲) - پیامبر گفت هر که پنج چیز را گردن گیرد بهشت را برای او گردن گیرم

. پیامبر گفته: «هر که برای من پنج چیز را بپذیرد من بهشت را برای او ضمانت می کنم». پرسیدند آنها کدام است؟. گفت: صادقانه در بندگی خدا بودن، خیرخواهی برای پیامبر، رواج دادن قرآن و دین خدا، نیک خواهی برای مسلمانان.

ترجمه

(۶۳۳) در پنج چیز از علی یاری می گیرم

- از پیامبر روایت شده که می گفت: «در پنج چیز از علی یاری می گیرم: آنکه مرا به خاک سپارد، آنکه وام مرا بپردازد، آنکه در قیامت یاور من است در آن مدت دراز، آنکه در کنار حوض کوثر یاور من است، آنکه من بروی بیمناک نیستم که کافر گردد یا زنا کند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۳۹

ترجمه

(۶۳۴) - خرم آنکه در او پنج منش باشد

. عیسی بن مریم گفته: «خوشا آنکه خاموشی وی اندیشه است، نگریستن وی پند است؛ در سرای خود نشیند و بر گناه خویشتن گرید و مردمان از دست و زبانش آسوده اند».

ترجمه

(۶۳۵) پیرو جعفر پور محمد کسی ست که در وی پنج چیز باشد

. امام صادق گفته:

«پیرو جعفر بن محمد کسی ست که: شکم و فرج خویش را از ناشایسته نگاهدارد و بسیار کوشا باشد، و برای خدای خود کار کند و به پاداش وی امیدوار باشد، و از شکنجه وی بیمناک باشد و چنین کسان پیرو جعفر بن محمداند، آنچه در این باب روایت شد، در کتاب صفات شیعه آورده ام.»

ترجمه

(۶۳۶) - پنج تن نمی خوابند

. امام صادق گفته: «پنج تن اند که ایشان را خواب نگیرد: آنکه در اندیشه ریختن خونی باشد، آنکه خواسته بی شمار دارد و امنیتی ندارد، آنکه به دروغ خواهد میان مردمان کلالی جهان را به چنگ آورد، آنکه وام سنگینی دارد و راهی برای پرداخت آن ندارد، آنکه یاری دارد در جدایی وی در اندیشه است.»

ترجمه

(۶۳۷) به دوزخ آسیایی ست که پنج تن را خرد سازد

- جناب علی (ع) گفته: «در دوزخ آسیایی ست که کار آن آرد ساختن است از من نمی پرسید چه را آرد می سازد؟. پرسیدند چه را آرد می سازد؟. گفت: «دانیان نابکار را، و قرآن دانان تبهکار، و ستمکاران بد کردار و وزیران جنایت مدار، خداشناسان دروغ شعار». بعدا گفت: در دوزخ شهرستانی ست که آن را حصینه نام است. از من نمی پرسید در آن چیست؟». پرسیدند چیست؟ گفت: «دستهای پیمان شکنان». ظاهر مقصودش ناکثین وی اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۰

و الله اعلم.

ترجمه

(۶۳۸) از کشتن پنج جانور منع شده و به پنج دیگر فرمان شده

- پیامبر (ص) از کشتن پنج جانور باز داشته: جغد ویرانه نشین، هدهد یا شانه بسر، زنبور، مورچه، قورباغه. و به کشتن پنج دیگر دستور کشتن داده: کلاغ، حذاء، مار، کژدم، سگ گزنده، صدوق گفته: این فرمان دلیل جواز است و مقصود از آن وجوب نیست.

ترجمه

(۶۳۹) پنج تن نفرین شده اند

- نصر پور قابوس گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «اخترشناس نفرین شده، جا دو نفرین شده، زن خنیاگر نفرین شده،

آنکه وی را جای دهد و از مزد پیشه وی خورد نفرین شده. و گفته: اخترشناس مانند کاهن است و کاهن چون جادو است و جادو کافر است و کافر به دوزخ رود». صدوق گفته: اخترشناس نفرین شده کسی است که عقیده داشته که آسمان قدیم است و به آفریننده نیازی ندارد. (پس هر گاه کسی اخترشناس باشد و ایمان داشته باشد که آسمان آفریننده بی دارد ملعون نیست، کاهن یعنی پیشگوی که مدعی است با پریان ارتباط دارد).

ترجمه

(۶۴۰) در جشن قربان کاری نیکوتر از پنج کار نیست

- امام محمد بن علی (ع) گفته: «در جشن قربان کاری بهتر از پنج کار نیست: قربانی کردن، دیدن پدر و مادر رفتن، دلجویی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۱

از خویشانی که قطع رحم کرده و ما زاد هزینه خود را به وی داده و سلام بروی کرده. آنکه از قربانی خود بخورد و باقی را به همسایگان یتیم و بیچاره دهد و بنده را مهمان کند، بازرسی و دل جویی از زندانیان کند».

ترجمه

(۶۴۱) آنکه پنج منش ندارد از او بهره یی برده نشود

- از امام صادق روایت شده که گفته: «هر که در وی: دین، خرد، ادب، آزادگی، خوشخویی نباشد از وی بهره یی برده نمی شود».

ترجمه

(۶۴۲) در خروس سفید پنج منش است

- امام رضا گفته: «در خروس سفید پنج منش از منش های پیامبران است: شناختن اوقات نماز، رگداری، جوانمردی، دلاوری، بسیاری جماع».

ترجمه

(۶۴۳) پنج تن دعای ایشان بر آورده نشود

، پیامبر گفته: «پنج تن دعای آنان بر آورده نگردد: مردی که همسر وی او را آزار دهد و از عهده هزینه وی بر می آید با همه اینها او را طلاق نمی دهد. مردی که سه بار بنده وی گریخته باز او را نفروشد، مردی که زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر او فرود آید و فرار نکند، مردی که به دیگری وامی داده و گواه نگرفته، مردی که در سرای خود نشسته می گوید: خدایا روزی مرا برسان».

ترجمه

(۶۴۴) دستور بزرگ داشت خدا در پنج جمله

- ابو حمزه ثمالی گفته: به امام علی ابن الحسین گفتم: شما می گوئید خدای را به پنج جمله بزرگ داشت کنید، آنها چیست؟ گفت:

«چون بگویی: سبحان الله و بحمده، خدای را از آنچه خداشناسان گفته اند بالاتر برده یی، چون بگویی:

لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده یی که بزرگی خواه و ستمکار نباشد آن را نگوئید مگر آنکه خدا او را از دوزخ رها سازد؛ آنکه بگوئید: لا حول و لا قوه الا بالله.

کار خود را به خدا برگزار کرده، آنکه بگوئید: استغفر الله و اتوب الیه بزرگی فروش و ستمکار نیست.

بزرگی فروش کسی ست که پافشاری بر گناه کند و آرزوهای نفسانی بر او چیره باشد و جهان خود را بر جاویدان برتر شمارد، آنکه بگوئید: الحمد لله هر نعمتی که خدای بر وی دارد رسانیده باشد.

ترجمه

(۶۴۵) پیامبران صاحب شریعت پنج اند

- امام محمد باقر گفته: «پیامبران صاحب شریعت پنج اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی محمد».

ترجمه

(۶۴۶) پنج تن را دفن نمی کنند تا تغییر حالت دهند

- امام صادق گفته: «پنج تن را باید انتظار کشید تا تغییر حالت دهند: غرق شده، صاعقه زده؛ اسهالی، زیر ساختمان افتاده، دود زده».

ترجمه

(۶۴۷) در کوفه پنج مسجد خجسته است و پنج مسجد نفرین شده

- امام محمد باقر گفته: «در کوفه پنج مسجد نفرین شده و پنج دیگر خجسته. مساجد خجسته: مسجد غنی ست که قبله آن

راست و خاکش پاک است، مرد گراینده یی آن را ساخته؛ جهان به انجام نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آنها دو باغ به بار آید لیک مردم آن مساجد ملعون اند و مسجد از آنان بیزار است و مسجد بنی ظفر و مسجد سهله و مسجدی در خمراء؟ و مسجد جعفی؟. نه آن مسجد که امروزه دارند بلکه آن مسجد از میان رفته. مساجد ملعون: مسجد ثقیف و مسجد اشعث بن قیس کندی (گویند در آن مناره یی ساخته بود پیوسته علی را بر آن ناسزا و دشنام می داد) و مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در خمراء؟ که روی گور یکی از ستمکاران ساخته شده».

ترجمه

(۶۴۸) نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه نهی شده

- امام صادق گفته:

امیر المؤمنین (ع) از نماز گزاردن در پنج مسجد از مساجد کوفه منع کرد: مسجد اشعث بن قیس کندی، مسجد جریر بن عبد الله بجلی، مسجد سماک بن مخرمه، مسجد شیب بن ربیع، مسجد تیم، هر گاه علی از در مسجد تیم گذشتی گفتی: ابن بقیعه تیم است، مقصد وی آن بود که این مسجد را برای ضدیت وی ساخته اند تا در مقابل مسجدی که علی در آن نماز گزاردی اجتماع کرده آشوب سازند.

ترجمه

(۶۴۹) بر پنج تن واجب است در سفر نماز را تمام گزارند

- امام صادق گفته:

«پنج تن پیوسته نماز را تمام گزارند چه در سفر باشند چه در حضر: چهارپادار یا به قول امروزه راننده، کرایه کش، چاپار، چوپان، کشتیران. زیرا کار ایشان همه مسافرت است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۴

ترجمه

(۶۵۰) مرد می تواند پنج جای نامحرم را ببیند

- یکی از شیعه از امام صادق پرسید که مرد کجای زن نامحرم را می تواند بنگرد؟. گفت: چهره و دو کف دست و دو گام را».

ترجمه

(۶۵۱) درهای آسمان در پنج زمان گشوده می شود

- جناب علی به یاران خود گفته: «درهای آسمان در پنج وقت باز می گردد: هنگام باریدن آسمان، هنگام یورش دلاوران، هنگام بانک نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم».

ترجمه

(۶۵۲) بهشت خواهان پنج تن است

- پیامبر به علی گفت: «بهشت خواهان تو و عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد است».

ترجمه

(۶۵۳) زن را در پنج حال می توان طلاق داد

- امام صادق گفته: پنج زن اند که در هر حال می توان ایشان را طلاق داد: زن آبستن، زن یائس، زنی که شویش بدو دخول نکرده باشد، زنی که شویش غائب است، زن خردی که هنوز به حد بلوغ نرسیده».

ترجمه

(۶۵۴) نشانه های پدیداری امام غائب پنج است

- امام صادق گفته: «نشانه های پیدا آمدن امام غائب پنج چیز است: بیرون آمدن یمانی، بیرون آمدن سفیانی، بیرون آمدن منادی از آسمان که ندا می کند، فرو رفتن مردم در زمین بیداء (نزدیکی مدینه است) کشته شدن پاکی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۵

ترجمه

(۶۵۵) میان پنج زن و شوهر ملاعنه واقع نشود

- امام علی بن ابی طالب گفته: میان پنج زن و شوهر ملاعنه نمی باشد: زن یهودی که شویش مسلمان باشد، زن مسیحی که شویش مسلمان باشد، کنیزی که شویش آزاد باشد و آن زن را نسبت به زنا داده و زن آزادی که شویش بنده باشد که او را نسبت به زنا داده، شوهری که برای افتراء به زنا قسم خورده باشد. چون در قرآن گفته: هرگز گواهی ایشان را مپذیرید، زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نباشد و گنگ زبان ندارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۸

ترجمه

(۶۵۶) کلماتی که خدا ابراهیم را با آنها آزمایش کرد

- مفضل پور عمر گفته: از امام صادق پرسیدم که خدا در سوره بقره آیه (۱۲۴) گفته: «و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی آزمود مقصود از این کلمات چیست؟. گفت: کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه وی را پذیرفت. آدم خدای را به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند داد تا توبه اش را قبول کند و کرد. گفتم: مقصود خدای از آنکه گفته: آنها را تمام کرد چه بود؟. گفت: آن است که پیشوایان را تا دوازدهم به عدد دوازده

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۴۹

تکمیل کرد که نه تن از ایشان از فرزندان حسین اند.

گفتم: مرا از تفسیر آیه قرآن که گفته: خدا آن را کلمه پایدار در دودمان خود گردانید چنان که گفته:

«من از بتهای بت پرستان بی زارم. همان خدای را می پرستم که مرا آفریده و مرا راهنمایی می کند.» آگاه ساز. گفت: مقصود از آن پیشوایان اند که آن را در نژاد حسین بن علی قرار داد تا در قیامت. گفتم:

چگونه پیشوایی روزی فرزندان حسین

شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن بر کنار شدند؟. در حالی که هر دو فرزندان پیامبرانند. و پسران فاطمه بودند. و هر دو نواسه پیامبر و سرور جوانان بهشت بودند؟.

گفت موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و برادر بودند. خدا پیامبری را در دودمان هارون نهاد نه دودمان موسی. نمی توان گفت: چرا خدا این کار را کرد؟. پیشوایی نیز خلافت از سوی خداست، بسته بخواست اوست. کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در فرزندان حسین نهاد نه فرزندان حسن. خدا در کارهای خود مراعات حکمت کرده. مردمان نباید در کارهای او باز بررسی کنند.

در تفسیر آیه آزمایش ابراهیم با کلمات وجه دیگری نیز گفته شده آنچه ما یاد کردیم حقیقت مطلب است.

امتحان دو گونه است. یکی نسبت به خدا روا نباشد و یکی روا باشد. آنچه روا نباشد: این است که خدا چیزی را آزمایش می کند برای آنکه در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند دریابد و از آزمایش دانشی دریابد. این گونه آزمایش در باره خدا درست نیست. چون خدا عین داناییست و بر همه کارهای نهان آگاه است. و آنچه بر خدا رواست، آن است که بنده ای را آزمایش کند تا بنده در آن گرفتاری شکیبایی کند و شایسته پایه ای گردد و دیگران آن را ببینند و از وی پیروی کنند و بدانند خدای جهت بزرگی و پیشوایی بهر کسی ندهد مگر از روی دانش.

تفسیر دیگری برای کلمات که گفتیم تفسیر به یقین است و آن گفتار خدای است که گفته: و نیز به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را بنمودیم، تا از خداوندان یقین باشد. و یکی دیگر

شناسایی آفریدگار است به ازلی بودن و یگانگی و دور دانستن وی از مانندی به ممکنات، چنان که ابراهیم به ستارگان و آفتاب نگریست و از فرو شدن آنها دریافت که حادث اند و از حدوث آنها دانست که آفریدگاری دارند.

آنگاه خدا به وی فهماند که احکام ستاره شناسان درست نیست چنان که در قرآن گفته: نگاهی به ستاره ها کرد و گفت:

من بیمار هستم؛ خدا یک نگاه وی را بیان کرد. چون نظر اولین به چیزی گناه به شمار نیاید. لغزش و نادرستی از نظر دومین است به دلیل آنکه پیامبر به علی گفت: ای علی نظر نخستین از آن توست و دومین به زیان تو.

یکی دیگر از آنها دلاوریست که سرگذشت بتها آن را آشکار کرد به دلیل گفته خدا که گفته:

چون ابراهیم به پدر خود و خویشان خود گفت: این پیکره ها چیست که شما آنها را می پرستید؟

گفتند: چون دیدیم پدران ما آنها را می پرستیدند. گفت: شما و پدران شما در گمراهی بسر می بردید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۰

گفتند: از روی درستی نزد ما آمده یی و این سخنان را می گویی یا مزاح می کنی؟. گفت: بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها و زمین است، و اوست که آنها را آفریده و من نزد شما به این مطلب یکی از گواهان هستم. به خدا سوگند هر گاه باز گشتید اندیشه یی بر بتهای شما خواهم کرد. سپس همه آنها را بشکست و پاره پاره کرد مگر کلان بت را که شاید بدان باز گردند. البته ایستادگی تنی در مقابل هزاران دشمن خدا کمال دلاوریست. خدا در قرآن گفته: ابراهیم انسانی بردبار و خدا ترس و بازگشت کننده به خدا

سپس جوانمردی ست و بیان سرگذشت مهمانان ابراهیم است. بعدا کناره گیری وی از خاندان و خویشان خود است. چنان که در قرآن گفته: من از شما و آنچه جز خدا می پرستید کناره می کنم تا آخر آیه. و دیگر دستور به نیکی و بازداشت از بدیست. چنان که در قرآن گفته: ای پدر چرا چیزی که نمی شنود و نمی بیند و سودی ندارد آن را می پرستی؟. ای پدر مرا دانشی داده اند که به تو نداده اند، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمایی کنم. ای پدر دیو را مپرست. چون که دیو گناه کار در گاه خداست. ای پدر می ترسم شکنجه خدای به تو رسد و با دیو یار باشی.

دیگر دفاع از بدیست به نیکی برای آنکه چون پدرش به وی گفت: آیا از خدایان من رو گردان هستی، ای ابراهیم، من ترا سنگسار می کنم. دور شو از نزد من. در پاسخ پدر خود گفت: من به این زودی از پروردگار خود برای تو آمرزش می خواهم، چون که او به من مهربانست. دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدا در قرآن آمده: آن خدایی که مرا آفریده و رهنمایی کرده و آنکه مرا می خوراند و سیراب می کند و هر گاه بیمار گردم تندرستی می دهد، آنکه مرا می میراند سپس زنده می گرداند، آنکه امیدوار هستم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد، بعدا منصب فرمانروایی و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنان که در قرآن گفته: پروردگارا به من مقام فرمانروایی ده و مرا به نیکان پیوسته گردان.

مقصود وی از نیکان آنان اند که جز به فرمان خدا داوری نکنند و به رأی و قیاس کار ننمایند. این

درخواست برای آن بود که دلیل های خدایی که پس از وی می آیند. به راستی و درستی او گواهی دهند.

چنان که در قرآن گفته: خدایا در آیندگان مرا به راست گفتاری نشان ده. مقصود وی آن است که این امت با فضیلت بود خدا در خواستش را پذیرفت و برای او و پیامبران دیگر نماینده و زبان راستگویی در امت آخر زمان قرار داد و آن علی پور ابی طالب است و این همان است که در قرآن گفته: و ما برای آنان زبان راستگویی قرار دادیم.

دیگر امتحان جایی ست که وی را در منجیق گذاردند و به آتش افکندند. دیگر آزمایش در فرزند است که دستور داده شده که فرزند خود اسماعیل را قربانی کند. دیگر آزمایش در خانواده است که خدا همسر وی را از دست عزازه قبطنی که در سرگذشت گرفتاری او نام برده اند رها ساخت. دیگر شکیبایی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۱

بر بد خوئی ساره است. دیگر اندک شمردن بندگی خود است. چنان که در قرآن گفته: مرا در قیامت رسوا مگردان. دیگر پاکی از عقیده ها و گفته های انباز آور است چنان که در قرآن گفته: ابراهیم نه جهود بود و نه ترسا بلکه مرد درست مسلمانی بود و از انباز گیران نبود. دیگر جمع شرائط بندگی خدا در گفتار خود چنان که در قرآن گفته: نماز من، بندگی من، زندگی من، مردن من برای خدا آفریدگار جهانیاست. او را انبازی نیست و بدین فرمان داده شده ام و نخستین مسلمان من هستم. ابراهیم در گفته خود زندگانی، مرگ، بندگیها را فراهم کرده هیچ ذره یی از آن کنار ننهاد و هیچ نکته یی

از او نهفته نیست.

دیگر آنکه خدا در خواست وی را هنگامی که گفت به من بنما چگونه مردگان را زنده می گردانی؟

برآورده کرد. این آیه متشابه است. مقصود ابراهیم پرسشش از دریافت چگونگی زنده شدن مرده است و چگونگی آن کار خدایی ست. هر گاه دانایی آن را نداند ننگی نیست و به یگانه پرستی او نقصی نمی رساند خدا گفت: ای ابراهیم تو ایمان نداری؟ گفت: دارم. این پاسخ مثبت در مقابل پرسش خدا از هر کس لازم است. چه معتقد باشد چه معتقد نباشد باید «بلی» گوید. چنان که ابراهیم گفت. هنگامی که خدا به ارواح آدمیان گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی. گفت نخستین کسی که «بلی» گفت از نژاد آدم محمد بود. چون به گفتن «بلی» بر دیگران پیشی گرفت از این روی سرور اولین و آخرین گردید و افضل پیامبران و فرستادگان شد. هر که در جواب این سؤال جواب ابراهیم را نگوید از پیروان ابراهیم روی گردانست. در قرآن گفته: کیست که از ملت ابراهیم روی گرداند مگر آنکه سبک مغز باشد؟ دیگر آنکه خدا وی را در جهان بر کشید، دیگر آنکه برای وی گواهی داد که سرانجام از نیکوان و شایستگان خواهد بود. چنان که در قرآن گفته: او را در جهان برگزیدیم و او در جاویدان از نیکوان است و نیکوان در این آیت پیامبر و پیشوایانند که امر و نهی خدای را دانسته اند و از خدا درخواست اصلاح مردمان می کنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز می کنند.

خدا به ابراهیم گفت: تسلیم کارهای من باش، گفت: من تسلیم پروردگار جهانیان هستم. دیگر آنکه همه

پیامبران پس از وی از او پیروی کردند چنان که خدا گفته: ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به آن سفارش کردند. ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده. مبدا بی دین از جهان بروید.

در قرآن گفته: سپس به تو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی فرما که یگانه پرستی و راستی ست و از انباز گیرندگان نبود. در قرآن گفته: ملت پدر شما ابراهیم است. اوست که قبل از این شما را مسلمان نامیده. شرطهای پیشوایی، از نیازهای مردم راجع به مصالح جهان و جاویدان گرفته شده.

ابراهیم نیز گفته: خدایا مرا پیشوا بگردان و از دودمان خود نیز پیشوا ساز. مقصود وی این بود که تبعیض شود. چون برخی از فرزندان وی لائق بودند و برخی نالایق. ابراهیم برای کافر و مسلمان گناهکار غیر معصوم درخواست پیشوایی کند. باید گفت: از میان همه دودمان خود گروندگان را در نظر گرفت و شرط آنان این بود که از کفر کناره گیرند و از میان گروندگان نیز خصوص دادگران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۲

را در نظر داشت که از گناه های بزرگ می پرهیزند و از خاصان به شمار می رفتند. آنگاه از میان ایشان بی گناه را در نظر گرفت که هرگز قصد گناه نکنند و ایشان بالاتر خاصان اند. هر گاه خصوصیات بیشتری نیز فرض می شده آنها نیز در پیشوا شرط می بود.

خدا عیسی را از دودمان ابراهیم گفته. در صورتی وی پسر دختری او بود. هر گاه خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم نیز برای ذریه خود درخواست پیشوایی کرده. ناگزیر بر پیامبر نیز لازم بود که به روش ابراهیم پیشوایی را در ذریه بی گناه خویش

بگرداند و از وی متابعت کند. چون خدا به وی دستور داد از ملت حنیف پیروی کند. هر گاه مخالفت می کرد در دسته کسانی بود که از ملت ابراهیم سرپیچی کرده. از آن کسانی بود که از ملت ابراهیم روی گردانیده و خویشان را سفیه شمرده. خدا از این کار منع کرده و پیامبر را برتر از آن شمرده چنان که در قرآن گفته: وایسته ترین مردمان به ابراهیم کسانی هستند که از او متابعت کرده اند. این گروندگان به عبارت دیگر متابعان همان پیامبر اسلام و علی و دودمان پیامبر از فرزندان فاطمه اند که پیشوایی در ایشان نهاده شده در قرآن گفته:

عهد خلافت از سوی من به ستمکاران نمی رسد. مقصودش آن است که هر که معبود باطلی را پرستیده او مشرک به خدا بوده شایسته پیشوایی نیست اگر چه بعدا مسلمان شده باشد.

ستم آن است که چیزی را در جای خود ننهند بزرگترین ظلم شرک به خداست. خدا شرک را ستم بزرگی گفته. آنکه خود حد به گردن دارد نمی تواند بر دیگران حد زند و یکی از وظائف پیشوا حد جاری کردن است. بنا بر این پیشوا باید بی گناه باشد و بی گناهی او جز به نص خدا به واسطه پیامبر از راه دیگری اثبات نمی شود. چون که بی گناهی مانند الوان و اشکال نیست که دیده شود بلکه صفتهای درونی است که تنها خدا می داند.

ترجمه

(۶۵۷) امیر المؤمنین به کارمندان خود پنج دستور داد

- به ایشان نوشت: «برای نامه نگاری قلم های خود را باریک بتراشید سطرها را نزدیک هم بنگارید، جمله های زائد و خارج از مطلب را دور افکنید. اصل مطلب را در نظر داشته باشید، به تعبیر کوتاه بنگارید از پرگویی دوری کنید، دارایی

مسلمانان تحمل این زیانها را نکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۳

ترجمه

(۶۵۸) پنج چیز از جهت فطرت است

- پیامبر گفته: «پنج چیز از فطرت به شمار است: ناخن گرفتن، آبخوره زدن، موی زیر بغل ستردن، موی زهار صاف کردن، ختنه ساختن»

ترجمه

(۶۵۹) برای علی پنج کرامت است

- حارث پور ثعلبه گفته، به سعد گفتم: آیا چیزی از مناقب علی ع دیده یی؟. گفت، چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را: پیامبر سوره براءت را با ابو بکر فرستاد تا بر مردمان فرو خواند سپس علی را فرستاد تا او بر خواند. ابو بکر باز گشت و گفت: ای فرستاده خدا آیا در باره من چیزی از خدا فرود آمده است؟. گفت: نی، اما این سوره را باید من برسانم یا کسی که از خانواده ام باشد. دوم- درهای سراهای اصحاب به مسجد باز می شد همه را بست مگر در سرای علی. گفتند همه را بستی و در علی را باز نهادی؟. گفت: من دری نیستم و دری باز نهادم. کنایه از آنکه همه به فرمان خدا بود. سوم- پیامبر عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاد شکست خورده باز گشتند. پیامبر گفت: فردا درفش را به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد، بسیاری خویشان نمودند اما پیامبر درفش را به علی داد، او خیبر را گشود.

چهارم- در روز غدیر پیامبر دست علی را گرفت بلند گردانید چندان که سیدی زیر بغل وی نمودار شد. پیامبر گفت: آیا من به شما از شما سزاوارتر نیستم؟. گفتند چرا، گفت: من مولای هر کسی که هستم علی پس از من مولای اوست. پنجم پیامبر او را در خانواده خود نهاد و رفت علی از پس وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۴

روان شد.

پیامبر گفت: تو از من به منزله هارون از موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست که تو پیامبر باشی. (ولایت بابی ست از ابواب دین)

ترجمه

(۶۶۰) قاضی در پنج باید ظاهر را رعایت کند

- امیر المؤمنین گفته: در پنج جا بر داور لازم است به ظاهر حکم کند: در امر ولایت و ازدواج، ارث، کشته ها، گواهی ها، هر گاه گواهان ظاهر الصلاح باشند گواهی ایشان پذیرفته می شود. نباید از درون ایشان بازرسی کرد. (مگر علم بر خلاف داشته باشد)

ترجمه

(۶۶۱) پیش گیران پنج تن اند

- جناب علی گفته: پیش گیران پنج تن اند. من سبقت جوی تازیان هستم، سلمان فارسی سبقت جوی پارسیان. صهیب سبقت جوی رومیان. بلال سبقت جوی حبشیان. خباب سبقت جوی نبطیان. (نبط نام قبیله از عرب است که صحراگرد و خیمه نشین بودند و در حوالی عراق زندگی می کردند)

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۵

ترجمه

(۶۶۲) پنج قانون عبد المطلب در اسلام پذیرفته شد

- پیامبر در میان سفارشهای خود به علی گفت: «ای علی عبد المطلب در جاهلیت پنج قانون نهاد که خدا آنها را در اسلام روان ساخت:

زنان پدران را بر پسران حرام ساخت. خدا این آیه را نازل کرد. «آن زنانی که پدران شما گرفته اند شما ایشان را به زنی مگیرید. گنجی یافت خمس آن را به تهی دستان داد. خدا این آیه را نازل کرد:

«بدانید هر چه غنیمت یافتید خمس آن از آن خداست. چاه زمزم را کند و آن را سقایه الحاج نامید.

خدا در قرآن گفت: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را چون کار کسی دانید که به خدا و روز رستخیز گرویده است. در دیه قتل صد اشتر نهاد. خدا آن را در اسلام پذیرفت. طواف گرد خانه کعبه پیش قریش شماره معینی نداشت او هفت دور قرار داد. این را نیز در اسلام عملی کردند.

ای علی. عبد المطلب به واسطه بتها قرعه نمی افکند و بت ها را نمی پرستید و از آنچه برای بتها قربانی می کردند نمی خورد.

می گفت: من بدین پدر خود ابراهیم هستم».

ترجمه

(۶۶۳) سور دادن در پنج مورد است

- امام ابو الحسن اول گفته: پیامبر می گفت:

«ولیمه دادن فقط در پنج مورد است: عروسی، زایمان. ختنه سورانی، سرای خریدن یا ساختن. باز گشت از سفر مکه. صدوق مؤلف کتاب گفته: تازیان خوراکی که برای خجستگی سرای نو می سازند یا می خرنند و آماده می سازند و مردم را بدان می خوانند و کیره نامیده اند و کار هم از آن گرفته شده.

خوراکی که برای بازگشت از سفر می دهند نقیقه گفته اند. رکاز در لغت به معنی غنیمت آمده و خوراکی که در بازگشت از سفر مکه می دهند به همین مناسبت رکاز

گفته شده. چون که صاحبش آن را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۶

از خواسته خود غنیمت دانسته و زیاده به پاداش عمل حج پاداشی دریافته امت. از این روست که پیامبر گفته: روزه زمستان غنیمت سردیست.

ترجمه

(۶۶۴) پیامبر برای علی از خدا پنج چیز خواست

- پیامبر گفته: «ای علی من برای تو از خدا پنج چیز درخواست کردم و به من داد: ۱- از خدا خواستم که من اولین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین درآیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من بوده باشی. ۲- از خدا خواستم که کنار کفه ترازوی اعمال بایستم و تو به من یاری داده باشی. ۳- از خدا خواستم که در قیامت ترا درفش دار من گرداند. ۴- از خدا خواستم که به دست تو امت من از حوض من سیراب شوند به من عطا کرد. ۵- از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو پیش رو امت من باشی اجابت کرد. سپاس خدای را که مرا بر خواسته های خود کامیاب ساخت. نیز روایت دیگری به همین مضمون از پیامبر رسیده که در آنجا گفته: درفش پیامبر به دست علی ست و درفش الله اکبر نام دارد و بر آن نگاشته: درفش رستگاران که به بهشت رسیده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۷

ترجمه

(۶۶۵) پنج پند پسندیده

- امام علی بن ابی طالب گفته: «پنج پند است که هر گاه برای آنها جهان گردی کنی به دست نیاورید: بنده از چیزی جز گناه خود مترسد. به هیچ کسی جز پروردگار خود امیدوار نباشد. هر گاه کسی از وی چیزی پرسیدند نمی داند از آموختن آن شرمنده باشد- شکیبایی سر ایمان است. آنکه شکیبایی ندارد ایمان ندارد». شعبی گفته: علی ع می گفت:

از من چند کلمه بیاموزید که هر گاه بر بارگیر خود سوار شوید و گرد جهان گردید مانند آنها را نیابید:

کسی جز به پروردگار خود امیدوار نباشد. و

جز از گناههای خود از چیزی مترسد. هر گاه چیزی نداند از آموختن شرمنده مگردد. هر گاه از چیزی پرسند که نداند شرمنده مگردد و بگوید خدا داناست.

شکیبایی سر ایمان است. پیکر بی سر نیکی در آن نباشد».

ترجمه

(۶۶۶) در روز آدینه پنج چیز است

- پیامبر گفته: «روز آدینه سرور روزهاست و آن نزد خدا از روز جشن قربان و جشن روزه خوران بزرگتر است. خدا آدم را در آن آفریده و آدم را در آن بزمین فرو فرستاد و آدم را در آن میرانید. و در آن ساعتی ست هر که چیزی از خدا در آن خواهد به او خواهد داد به شرط آنکه درخواست حرامی نکند. فرشتگان مقرب و آسمانها و زمینها و باد و کوهها و بیابانها و دریاها در روز آدینه نگران انداز آنکه مبادا روز رستاخیز بر پای شود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۸

ترجمه

(۶۶۷) ازدواج با پنج گروه از زنان نیکو نیست

- زید پور ثابت گفته: «پیامبر از من پرسید همسر داری؟. گفتم: نی. گفت: «با این پارسایی که تویی زن بستان و پاک دامنی خود را نگاهدار. لیک با پنج گروه از زنان همسری مکن. زید گفت: ایشان کیان اند؟. گفت: ازدواج با شهیره و لهیره و نهیره و هیدره و لفوت». گفتم هیچ کدام را نشناسم. پیامبر گفت: مگر تو تازی نیستی؟ «شهیره زن کبود چشم بی شرم است. لهیره: زن بلند بالای لاغر است. نهیره: کوتاه زشت رویست. هیدره: زن فرییکار است. لفوت: زنیست که از دیگری فرزند داشته».

ترجمه

(۶۶۸) نیکوترین بندگان خدا کسانی هستند که پنج کار می کنند

- امام محمد باقر گفته: از پیامبر پرسیدند: از بهترین بندگان خدا. گفت: «کسانی هستند که هر گاه نیکی کنند شاد گردند، و هر گاه بدی کنند آمرزش خواهند. و هر گاه به ایشان بخشش شود سپاسگزارند. و هر گاه گرفتار شوند شکیبا و بردبار. و هر گاه خصمناک گردند نیک گذرند».

ترجمه

(۶۶۹) در گفتار نیک پنج سود است

- امام علی بن الحسین گفته: «گفتار نیک خواسته را بیفزاید، روزی را افزون سازد، مرگ را پس اندازد. آدمی را محبوب

خانواده گرداند و به بهشت کشاند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۵۹

ترجمه

(۶۷۰) در رمضان به پیروان پیامبر پنج چیز داده شده

- پیامبر گفته: «در رمضان پنج چیز به پیروان من داده شده که به پیروان دیگر از پیامبران داده نشده. یکم- در شب اول رمضان خدا بایشان نظر مهربانی کند و هر که مورد لطف خدا گردد هرگز او را شکنجه نکند. دوم در شامگاه بوی دهان ایشان پیش خدا از بوی مشک نیکوتر است. سوم- فرشتگان در شبانه روز برای ایشان آمرزش از خدا خواهند. چهارم- خدا به بهشت فرمان دهد که برای بندگان من آمرزش بخواه و خویشان برای ایشان آرزین فرما، تا بدیدار تو آزار و گزند جهان از دلهای اینان بزدايد. پنجم آنکه در شب آخر رمضان همه گناه ها آمرزیده می گردد». مردی گفت: در شب قدر چگونه؟. گفت: ندانسته یی که کارگران هر گاه کار خویش را به پایان رسانند مزد خود را دریافت دارند؟».

ترجمه

(۶۷۱) روز رستاخیز پنج تن از پنج تن گریزان اند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود، مردی از شام نزد وی بود پرسشهایی کرد. از آن جمله از تفسیر این آیه: «روزی که مرد از برادر خود و مادر و پدر و همسر و فرزندانش گریزان است. پرسید. گفت: مقصود قابیل است که از برادر خود هابیل گریزد و آنکه از مادر خویش گریزد موسی، و آنکه از پدر خویشان گریزد ابراهیم، و آنکه از همسر خود گریزد لوط پیامبر است و آنکه از پسر خویش گریزد نوح که از پسرش کنعان نام گریزد».

مصنف کتاب (صدوق) گوید: موسی از ترس کوتاهی در اداء حقوق مادر از او می گریزد و ابراهیم از آزر مربی مشرکش نی از پدر اصلی اش که تارخ بود.

ترجمه

(۶۷۲) پنج تن از پیامبران به نازی سخن می گفتند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید پنج تن از پیامبران به نازی سخن می گفتند ایشان کیان بودند؟. گفت: هود، صالح، شعیب، اسماعیل، محمد بودند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۰

ترجمه

(۶۷۳) پنج تن بدترین مخلوق خداوند

- مردی از شام گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: بدترین مخلوق خدا ابلیس است و آن پسر آدم که برادر خود را بکشت، و فرعون که مردمان را به چهار میخ کشیدی و مردی از بنی اسرائیل که ایشان را از دین خدا بر گردانید و مردی از پیروان من که نزد باب لد به پایه کفر با وی بیعت کنند. این مرد شامی گفته: چون نزد باب لد با معاویه بیعت کردند، به یاد گفتار پیامبر افتادم و به علی پیوستم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۱

[باب منهای ششگانه]

اشاره

ترجمه

(۶۷۴) در این امت شش چیز است

- ذر پور حبیش گفته: از محمد بن حنفیه شنیدم که می گفت: «در ما خاندان شش چیز است، که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود.

از ماست سرور فرستادگان محمد و علی سرور اوصیاء و حمزه سرور شهداء و حسن و حسین جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال آزرین شده بر فراز بهشت پرواز می کند و مهدی این امت که عیسی بن مریم در پس او نماز گزارده».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۲

ترجمه

(۶۷۵) در زنا شش چیز است

- پیامبر گفته: «ای گروه مسلمانان از زنا بپرهیزید که در آن شش چیز است: سه در جهان و سه در جاویدان. آن سه که در جهان است: خرمی را ببرد، پریشانی آورد و زندگانی را کوتاه سازد. و آن سه که در جاویدان است: خشم خدا و بدی در شمار و همیشه در دوزخ است. آنگاه پیامبر گفت: خواستهای نفسانی ایشان جلوه داد که خدا بر آنان خشم راند در شکنجه مغلد شدند. و در روایت دیگر پیامبر به علی گفته: آن سه چیز جهانی زنا: آن است که خرمی را ببرد و در نابودی شتاب نماید و روزی را اندک سازد.

ترجمه

(۶۷۶) شش چیز را بپذیرید تا بهشت را برای شما عهده گیرند

- پیامبر (ص) گفته:

«برای من شش چیز را قبول کنید تا من برای شما بهشت را گردن گیرم: هر گاه گزارش کنید دروغ مگویید. هر گاه امیدوار ساختید به جای آورید. هر گاه سپردنی پیش شما نهادند در آن خیانت مکنید.

دیده خود را از بدیها فرو بندید و از نامحرم دور شوید و دست و زبان خویش را از آزار مردمان باز دارید».

ترجمه

(۶۷۷) شش چیز سبب بهشت رفتن شود

- ابو امامه گفته: از پیامبر شنیدم که می گفت:

«ای مردم پس از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نیست. پروردگار خویش را پرستید، نمازهای خود را بگزارید، ماه رمضان را روزه بدارید. خانه خدای را حج گزارید، زکات خواسته خود را برسانید. فرمانروایان خود را فرمان برید (یعنی در کارهای مسلمانی) تا به بهشت روید».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۳

ترجمه

(۶۷۸) شش پیامبر دو نامه هستند

- جناب علی در مسجد جامع کوفه بود. مردی شامی پرسشهایی می کرد از آن جمله پرسید که شش پیامبراند که هر کدام دو نام داشتند، علی گفت:

«یوشع بن نون یا ذوالکفل. یعقوب یا اسرائیل، خضر یا حلقیا، یونس یا ذوالنون عیسی یا مسیح محمد یا احمد (ص).

ترجمه

(۶۷۹) شش چیز که در شکم مادر نبودند

- امام حسین بن علی گفت: علی بن ابی طالب در کوفه بود، مردی شامی از او پرسشهایی کرد از آن جمله پرسید از شش چیز که در شکم مادر نبودند و به جهان آمدند. در پاسخ گفت: «آدم و حوا. گوسفند ابراهیم. عصای موسی، ناقه صالح. شب-پره یی که عیسی بن مریم آن را ساخته بود و به قدرت خدا زنده شد و پرید».

ترجمه

(۶۸۰) شش چیز پس از مرگ نیز سودمند است

- امام صادق گفته: «مؤمن پس از مرگ خویش از شش چیز سود می برد: فرزند نیک که برای پدر و مادر آمرزش خواهد، قرآنی که آزاد مانده مردم بخوانند. چاه آبی که از آن سود برند. درختی که نشانده، آبی که بر مردم وقف کرده.

راه و رسمی که پس از مرگ وی از آن راه نیک پیروی شود».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۴

ترجمه

(۶۸۱) بر در بهشت شش چیز نوشته بود

- پیامبر گفته: «مرا به بهشت بردند، دیدم بر در آن نوشته: لا اله الا الله، محمد دوست خداست. علی ولی خدا، فاطمه کنیز خدا. حسن و حسین برگزیده خداوند، نفرین خدا باد بر دشمنان ایشان».

ترجمه

(۶۸۲) شش چیز از جوانمردیست

- پیامبر گفته: «شش چیز از جوانمردیست. سه در حضر و سه در سفر. آن سه که در حضر است: خواندن قرآن، آباد کردن مساجد. دوست و برادر گرفتن برای خشنودی خدا. و آنچه در سفر است: بخشیدن زاد و توشه به یاران و خوشخویی و شوخی که بی گناه باشد».

ترجمه

(۶۸۳) خمس شش بخش می گردد

- زکریا پور مالک جعفری گفته: از امام صادق (ع) از معنی این آیه پرسیدم: بدانید هر چه غنیمت بردید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و تهی دستان و درماندگان از راه است». گفت: «سهم خدا از پیامبر است که هر جا صلاح دید هزینه کند و سهم خمس پیامبر برای خویشان اوست. با سهم خویشاوندان یعنی خویشان پیامبر. و یتیمان.

خاندان پیامبر است. این چهار سهم مخصوص خاندان پیامبر است. لیک سهم بیچارگان و در راه ماندگان را تو میدانی که ما صدقه نمی خوریم و صدقه بر ما روا نیست. صدقه برای بیچارگان و در راه ماندگان است».

ترجمه

(۶۸۴) شش چیز بی اختیار است

- امام صادق گفته: «شش چیز است که بندگان خدا را در آنها اختیاری نیست: شناسایی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب،

بیداری». مقصود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۵

آن است که اینها کارهایی نیست که به دست انسان باشد.

ترجمه

(۶۸۵) خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند

- جناب علی گفته: خدا شش گروه را به شش چیز شکنجه کند: تا زیان را بواسطه تعصب ورزی در نژاد. خانان را برای تکبر و خود پسندی. فرماندهان را به ستمگری، فقیهان را به رشکبری، بازرگانان را به خیانت، روستاییان را به نادانی».

ترجمه

(۶۸۶) شش چیز در مؤمن نیست

- حارث پور مغیره نضری گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «شش چیز در مؤمن نیست: تنگی، ناشناسی، لهجاعت، دروغ، رشکبری، ستمکاری».

ترجمه

(۶۸۷) به شش تن سلام مکنید

- امام صادق از پدران خود نقل کرده که گفته اند:

«به شش تن درود مفرستید: جهود، گبر، ترسا، مردی که مشغول تخلیه است یا بر خوان شراب نشسته و بر شاعری که به زنان پاک دامن ناسزا می گوید و نابکاری نسبت می دهد و به کسانی که به دشنام دادن بر مادر یک دیگر خوشی می کنند و خرمی می نمایند».

ترجمه

(۶۸۸) شش چیز شگفت انگیز است

- امام صادق گفته: که سلمان (ره) می گفت:

«از شش چیز در شگفت هستم، سه تای آنها مرا می گریانند و سه تای دیگر می خندانند. آن سه که مرا می گریانند: جدایی از یاران محمد (ص) است و هوا داران وی و بیم از مرگ و قیامت و ایستادن نزد

خدا برای شمار، و آن سه که مرا می خندانند حال آنکه جهان را می جوید و مرگ در پی اوست، و غافلی که مراقبان وی را می نگرند، و آنکه خندانست و نمی داند خدا از او خشنود است یا بروی خشناک».

ترجمه

(۶۸۹) از کشتن شش جانور منع شده

- داود بن کثیر الرقی گفته: نزد امام صادق بودیم. ناگاه مردی که پرستوکی سر بریده یی به دست داشت گذر کرد. امام برخاست و آن را از دستش گرفت و به زمین گردانید و گفت: آیا دانای شما دستور داده که این را بکشید یا فقیه شما؟ پدرم از پدرش برای من نقل کرده که پیامبر از کشتن شش جانور منع کرده: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد، پرستوک.

زنبور عسل برای آنکه گیاه خوشبوی می خورد و انگبین می دهد که خدا به وی وحی کرده و در شمار پری و آدمی نیست. مورچه برای آنکه مردمان در روزگار سلیمان پیامبر به خشکسالی گرفتار شدند و برای خواهش باران به بیابان رفتند. دیدند مورچه یی روی دو پای خویش ایستاده و دستها به آسمان برداشته گوید: خدایا ما نیز از آفریدگان تو هستیم و به تو نیازمند هستیم ما را روزی رسان و به گناه بی خردان از آدمیان مگیر. سلیمان به مردمان گفت: باز گردید که به خواهش شما

نیازی نیست و باران می بارد. قورباغه چون دید ابراهیم را خواهند که به آتش افکنند. جانوران از این پیشامد به خدا مویه کردند و دستور خواستند که آب بر آن پاشند تا کشته گردد، دستور نداد جز به قورباغه که در این راه دو سوم تنش بسوخت. هدهد یا شانه به سر راهنمای سلیمان به شهر بلقیس بود. جغد یک ماه رهنمای آدم بود تا از سرانندیب به شهر جده رسید. پرستوک بر ستمهایی که به ما خانواده رسیده در آسمان می چرخد و حمد می خواند و در پایان آن و لا الضالین گوید!»

ترجمه

(۶۹۰) خدا شش چیز را برای پیامبر و پیروان او بد دانسته

- امام صادق گفته:

که پیامبر گفت: «خدا شش چیز را برای من بد داشت و من برای اوصیاء فرزندان خویش و پیروان خود بد داشتم: بازی در حال نمازگزار، سپوختن در زمان روزه داشتن، منت نهادن پس از دهش صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان سراهای مردمان نگریستن، در میان گورستان خندیدن».

ترجمه

(۶۹۱) دین آسان محمدی شش چیز دارد

- یونس گفت: امام صادق گفته: «از خدا بترسید و به پیامبرش بگروید». گفتم: به خدا و پیامبر وی ایمان داریم. گفت: دین آسان محمدی شش چیز دارد: نماز، زکات، روزه رمضان، حج، فرمان برداری از پیشوا، رسانیدن حقوق مؤمن، هر که حق مؤمنی را نرساند در قیامت پانصد سال وی را سر پا نگاهدارند تا از عرق وی رودخانه ها پدید آید. آنگاه منادی از خدا ندا کند: این ستمکاریست که حق خدای را نداد. و تا چهل سال نکوهش گردد. بعدا وی را به دوزخ افکنند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۸

ترجمه

(۶۹۲) شش گروه پاک گروه نباشند

- امام صادق گفته: «شش گروه پاک گوهر نباشند: سندی، زنگی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده های اصلی از شهر ری». ظاهرا این خبر از ساخته های زنادقه است که بنام امام ساخته و پرداخته اند تا میان نژادها تفرقه و نفاق پدید آرند آنگاه به کام دل برسند. زیرا وظائف ادیان جمع متفرقات است نه تفرقه مجتمعات.

ترجمه

(۶۹۳) انبار سازی در شش چیز است

- پیامبر گفته: «انبار سازی در شش چیز است:

گندم، جو، خرما، کشمش، روغن، زیت».

ترجمه

(۶۹۴) در شش جا بیرون ریختن از زن جائز است

- یعقوب جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: «در شش جا بیرون ریختن مرد آب خود را از زن جائز است: زنی که به یقین نازا باشد، دوم پیر که از زادن افتاده باشد، سوم- زن سلیطه، چهارم- زن بی شرم بد زبان، پنجم- زنی که کودک خود را شیر نمی دهد. ششم- کنیز».

ترجمه

(۶۹۵) باید از شش چیز به خدا پناه برد

- امام صادق گفته: پیامبر در هر روزی از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک یعنی دو دلی در کارها، و انباز گیری، جانب داری بی جا، خشم، ستم، رشکبری».

ترجمه

(۶۹۶) شش چیز نارواست

- امام علی بن ابی طالب گفته: «بهای مردار، بهای سگ، بهای باده، بهای زنا دهنده، رشوه گیرنده در داوری و مزد پیشگویی حرام است و ناروا». عمار گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۶۹

امام صادق گفته: سحت انواع بسیاری دارد: آنچه از کارمندان ستمکاران به دست آید. مزدی که داوران برای داوری می ستانند، مزدی که روسپیان برای زنا دادن می ستانند، بهای باده گساری، بهای می خرما که نبیذ باشد هر گاه مست کننده باشد. سود خواری با دانستن حرمت آن. ای عمار رشوه رشوه گیری در داوری کفر به خدا و رسول اوست».

ترجمه

(۶۹۷) دوستی شش چیز سبب گناهکار است

- امام صادق گفته: سبب گناه کردن به خدا دوستی شش چیز است: دوستی جهان، دوستی سروری، دوستی خوراک، دوستی زنان، دوستی خواب، دوستی آسایش».

(۶۹۸) چهار پاشش حق بردارنده خود دارد

- پیامبر (ص) گفته: «چهار پاشش حق بردارنده خود دارد: هر گاه به فرودگاه رسید اول او را خوراک دهد، هر گاه به آب گذر کند او را سیراب کند، روی او را نزند که ستایش خدا می کند، جز در راه جهاد بر پشت وی بیهوده ننشیند، بیش از توانایی بر او بار ننهد، بیش از توانش وی را راه نبرد».

(۶۹۹) به شش تن نباید درود گفت، شش تن شایسته پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای قوم لوط است

- اصیغ پور نباته گفته: از علی شنیدم که می گفت: «شش تن شایسته درود گفتن نیستند،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۰

شش تن سزاوار پیش نمازی نیستند، شش چیز از کارهای این امت از راه و رسم قوم لوط است. کسانی که سزاوار درود نیستند: جهودان و ترسایان و نردبازان و شترنج کاران و باده گساران و تار زنان و طنبورنوازان اند، و آنان که به دشنام دادن به مادران یک دیگر خوشمزگی نشان می دهند و شاعران. و آنان که لائق پیش نمازی نیستند: زنازادگان و مرتدان از دین، تازی که پس از کوچ کردن به شهرستان اسلام دوباره بیابان گردی پیش گیرد. باده گسار و آنکه برای خلاف شرعی او را حد زده باشند و آنکه مردی او را ختنه نکرده اند.

و کارهای قوم لوط: مهره بازی، تلنگر زدن، سقر خاییدن، دامان کشان بر زمین رفتن، دکمه های جامه باز نهادن».

(۷۰۰) تفسیر واژه های ابجد

- علی بن ابی طالب گفته: عثمان بن عفان از پیامبر تفسیر حروف ابجد را پرسید؟ پیامبر گفت: «تفسیر ابجد را بیاموز که شگفتیها در آن است. افسوس به دانایی که معنی ابجد را نداند. پرسید معنی ابجد چیست؟ گفت: الف نعمتهای خداست و حرفیست از نامهای وی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۱

باء: خرمی خداست، جیم جمال و بهشت اوست، دال: دین خداست.

هوز: هاء دوزخ است، وای بر آنکه در آتش افتد، واو: وای بر اهل دوزخ است. زاء: زاویه ایست در دوزخ، پناه به خدا از آن چه در زاویه های دوزخ است.

حطی: حاء ریزش گناهانست از آمرزش خواهان در شب قدر که فرخ سروش با فرشتگان تا سپیده مشغول استغفاراند. طاء:
طوبی سرانجامی آنان است

و درختی ست که خدا آن را کاشته، و از روح خود در آن دمیده و از پشت دیوار بهشت شاخه های آن دیده می شود. نیروی خداست که پاک و برتر است.

کلمن: کاف: در گفتار خدا تغییری نیست و جز از خدا پشیمانی نیابی. لام رفت و آمد بهشتیان است. سرزنش کردن دوزخیان است همدیگر را. میم پادشاهی اوست که زوال پذیر نیست. نون: نون و قلم است و آنچه نویسند و آن قلمی از نور است و کتابی از نور که فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، گواهی خدا برای آن بسنده است.

سقفص: صاد پیمانانه با پیمانانه بی، یعنی آنچه می کنی می بینی. قرشت: مردم را گرد آوری می کند و در قیامت برای ایشان داوری می نماید». صدوق گفته: من آنچه در معنی ابجد و حروف آن است در کتاب معانی اخبار نوشته ام. ظاهرا این خبر نیز از اخبار موضوعی ست که زنادقه بنام علی و عثمان ساخته اند و بنام مقدس پیامبر اکرم پرداخته تا مردمان را از شریعت اسلامی منحرف سازند. صدوق نیز از راه سادگی اینها را در اینجا آورده است رحمه الله.

ترجمه

(۷۰۱) دیوانه کسی ست که در او شش چیز باشد

- علی بن ابی طالب گفته: پیامبر بر گروهی گذشت. گفت: چرا گرد هم فراهم شده اید؟. گفتند: این دیوانه ایست که غش کرده گفت: این دیوانه نیست بلکه بیماریست، آنگاه گفت: خواهید که بشناسید دیوانه کیست؟. گفتند آری. گفت: دیوانه کسی ست که روی خود پسندی راه رود و با گوشه دیده به مردم می نگرد و شانه های خویش را از راه بزرگی می جنباند و با آنکه گناه کار است آرزوی بهشت دارد و کسی از نابکاری وی آسوده نیست و به نیکی او امیدی نیست. اما این کس

بیماریست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۲

ترجمه

(۷۰۲) در ابتدای شش نماز توجه مستحب است

- پدرم در کتاب خود نگاشته: توجه سنت است، در شش نماز: رکعت اول نماز شب، رکعتی وتر، رکعت اول نافله پیشین، رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله های نماز شام، رکعت اول نماز واجب.

ترجمه

(۷۰۳) از شهید شش چیز را بیرون می آورند و با جامه های دیگر وی به خاک دفن می شود

- جناب علی گفته: از شهید پوستین و موزه و کلاه و دستار و کمر یعنی کمر بند و زیر جامه در می آورند مگر آنکه زیر جامه خون آلوده شده باشد در این صورت می گذارند و هر چه بند و گره یا تکمه دارد می گشایند و دفن می کنند».

ترجمه

(۷۰۴) مردم شش گروه اند

- امام صادق گفته: «مردم شش گروه اند: سست خرد، دین پذیر، بی ثبات، معترف به گناه، دشمن پیشوایان شیعه، گراینده به خدا».

ترجمه

(۷۰۵) با دوست خود شش چیز روا مدار

- حارث اعور همدانی به امیر المؤمنین گفت:

من ترا دوست می دارم امیر المؤمنین گفت: هر گاه مرا دوست می داری با من دشمنی مکن، با من بازی مکن، بر من پیش دستی مکن، با من شوخی و مزاح مکن، مرا خوار مگردان، با من مرافعه مکن، بر من برتری مفروش».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۳

ترجمه

(۷۰۶) خدا انگشتری به ابراهیم داد در آن شش کلمه بود

. حسین پور خالد گفته:

به امام موسی بن جعفر گفتم: نقش خاتم آدم (ع) چه بود؟. گفت،

لا اله الا الله، محمد رسول الله

، آن خاتم را آدم از بهشت آورده بود. و چون نوح (ع) در کشتی نشست، خدا بدو وحی کرد ای نوح هر گاه از غرق شدن بیمناکی هزار بار مرا به یگانگی یاد کن و از من رهایی بخواه من ترا و همراهان ترا از غرق رهایی می دهم.

گفت: چون نوح و پیروان وی در کشتی نشستند باد سختی وزیدن گرفت، نوح ترسناک شد به وی زمان نداد که هزار بار

لا اله الا الله

گوید، به زبان سریانی گفت:

هلولیا الفایا پاماریا ائقن

. اضطراب کشتی فرو نشست، کشتی روان شد. نوح گفت: کلامی که مرا از غرق رهایی داد نباید از دست دهم در انگشتی خود نقش کرد:

لا اله الا الله

هزار بار، پروردگارا مرا اصلاح کن.

مهر سلیمان پور داود این بود: پاک است خدایی که با کلمات خود جن را مهار کرده. چون ابراهیم را در منجنیق نهادند که به آتش افکنند جبرئیل خشمناک شد. خدا به وی وحی کرد برای چه خشمناک هستی؟.

گفت: ابراهیم دوست دوست و در زمین جز او کسی ترا نمی پرستد، دشمن خویش و او را بر وی چیره کردی.

خدا گفت: خاموش: بنده یی

شتاب کند که چون تو بیمناک باشی، من رشته کار را به دست دارم. ابراهیم بنده من است، هر گاه بخواهم وی را رها می سازم، فرخ سروش آرام شد، به ابراهیم گفت: هر گاه نیازی داری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۴

بگویی؟ گفت: به تو نیازی ندارم. در این هنگام خدا انگشتی به وی فرستاد که شش جمله بر آن نقش بود چنین: معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر ویست، جنبش و توانایی جز به خدا نیست، کار خود را به او برگزار، به خدا تکیه کردم، خدا مرا بسنده است. خدا به وی وحی کرد این انگشتی را در دست کن که من آتش را بر تو گلزار نمایم.

ترجمه

(۷۰۷) خدا شیعه را از شش چیز دور داشت

- امام صادق گفته: خدا شیعه ما را از شش چیز دور داشته:

دیوانگی، خوره، پیسی، ابنه، از زنا زاییده شوند یا تولید مثل از زنا کنند، دست گدایی به مردم دراز نکنند. مفضل پور عمر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: خدا شیعیان ما را از شش چیز نگاهداشته: آزمندی چون کلاغ، زوزه کشی مانند سگ، ملوط شدن یا زنا زاده بار آمدن یا زنا زاده بار آوردن، یا از در سراها دست درویشی دراز کردن.

ترجمه

(۷۰۸) امیر المؤمنین به شش چیز بر دیگران مقدم شد

- علی بن ابی طالب گفته: ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از یاران به طلب پیامبر به در سرای ام سلمه آمدند و من بر در سرا نشسته بودم، از پیامبر از من جستجو می کردند گفتم: اکنون بیرون آید، بیرون آمد و دست خود را بر پشت من زد و گفت: زنده مانی ای پسر ابی طالب تو پس از من از شش چیز با مردمان پیش گیری و بر آنها چیره شوی. در قریش کسی از ایشان نیست تو نخستین ایمان آورنده به خدا بودی و در فرمان او استوارتر و بعهد خدا وفاکننده تر بودی و بر مردمان مهربان تری، به داوری داناتری،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۵

و در تقسیم اموال مراعات کننده تری و نزد خدا از همه برتری.

ترجمه

(۷۰۹) شش تن خواهش ایشان بر آورده نمی شود

- نوف گفته: شبی نزد امیر المؤمنین علی بودم، او همه شب را نماز گزاردی و ساعت به ساعت بیرون آمدی و به آسمان

نگریستی و قرآن خواندی چون پاسی از شب سپری شد. گفت: «ای نوف خفته یی یا بیدار؟». گفتم: بیدارم گفت: ای نوف خوشا کسانی که از جهان دیده دوختند و به جاویدان دل بستند. ایشان زمین را زیر انداز خویش ساختند و خاکش را بالین خویش گرداندند. و آب آن را به جای عطر به کار بردند، قرآن ورد اینان است و دعا راه و رسم آنان به شیوه عیسی بن مریم از جهان بریدند. خدا به عیسی وحی کرد که به بزرگان بنی اسرائیل را بگوی در هیچ کدام از سراهای من در نیاند مگر

با دلی پاک و دیدگانی بیمناک و دستهایی پاک و به ایشان بگوی من خواهش های شما را برآورده نکنم و نه دعای آنکه از مخلوقات من ذمه وی مشغول باشد، ای نوف هرگز راه داری یا کارگر شهربانی یا کدخدا یا تارزن یا دف زن نباشی، چون پیامبر، شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست و گفت: این دم ساعتی ست که دعای کسی رد نگردد مگر دعای: کدخدا یا شاعر یا راه دار یا پاسبان یا تارزن یا دف زن».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۶

ترجمه

(۷۱۰) شش گروه نفرین شده اند

- امام علی بن الحسین گفته: پیامبر گفت: خدا و من و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی شش گروه را نفرین کرده اند: آنکه بر کتاب خدا افزایش دهد، آنکه قضا و قدر خدا را دروغ داند، آنکه روش مرا کنار گزارد، آنکه بزرگداشت خاندان مرا اهمال کند، آنکه به زور بر مردمان فرمانروایی کند تا عزیزان خدا را خوار کند و کسانی را که خدا خوار کرده ارجمند گرداند، آنکه غنیمت بیت المال مسلمانان را به خویش اختصاص دهد و آن را از آن خود داند».

ترجمه

(۷۱۱) کمال مرد به شش چیز است

- ابو الفضل محمد پور احمد کاتب نیشابوری به سند خویش روایت کرده که جناب علی گفته: کمال مرد به شش چیز است: به دو خردتر و به دو کلانتر و دو نافذتر و دو خردوی: دل و زبان است که با دل نبرد کند و با زبان بیان کند، دو بزرگتر وی: خرد و همت ویست، دو نافذتر وابسته های او از خواسته و زیبایی اوست.

ترجمه

(۷۱۲) مردمان شش گروه اند

- جعفر پور محمد بن مسرور برای ما حدیث کرد که گفت:

محمد پور جعفر پور بطه ما را حدیث کرد که گفت: احمد بن ابی عبد الله برقی از گفته پدر خود حدیث را به زراره پور اوفی رسانید که گفت: امام علی بن الحسین به من گفت: ای زراره مردمان در زمان ما شش گروه اند:

شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک، گوسفند، پادشاهان چون شیراند که هر یک از ایشان خواهند چیره باشند

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۷

و مغلوب نگردند. بازرگانان شما: گرگ اند، زمانی که می خرنند بدی کالا را آشکار می کنند و چون می فروشند از آن

ستایش می کنند، روباه آن گروهی اند که بنام دین نانی می خورند و آنچه را به زبان شرح می دهند در دل مخالف آن اند. سگان مردمانی هستند به زبان که چون سگ با زبان خود مردمان را می گزند و مردمان از بیم نیش زبان ایشان را گرامی می دارند. خوک کسانی هستند که خوی زنان دارند و بهر ننگی خوانده شوند می پذیرند. گوسفند گروه مؤمنان اند که رنج می کشند و موی ایشان را می برند و گوشت اینان را می خورند و استخوانهای آنان را خرد می کنند، چون که این گوسفند میان چنگال شیر و گرگ و روباه

و سگ و خوک گرفتار است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۸

ترجمه

باب منهای هفتگانه

(۷۱۳) دستور دفن هفت چیز

- عایشه گفته: پیامبر ما را به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور داده: موی، ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

ترجمه

(۷۱۴) پیامبر از هفت چیز منع کرده و به هفت چیز دستور داد

- براء پور عازب گفته: پیامبر از هفت چیز منع کرد و به هفت چیز فرمان داد؛ منع کرد از انگشتی در به دست کردن، در آشامیدن در زر و سیم هر که در آنها بیاشامد در آخرت در آنها نیشامد، و بر زین ابریشمی سوار شدن و از پوشیدن جامه های ابریشمی دار مصر استفاده برای پوشیدن و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس.

فرمان داد: تشییع جنازه کردن، دیدار بیمار رفتن، دعای عطسه گفتن، یاری از ستم رسیده، آشکار اسلام گفتن،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۷۹

پذیرفتن دعوت، فرود آمدن بر سوگند و رها دادن از مخالفت آن.

ترجمه

(۷۱۵) هفت اندام از گوسفند حرام است

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در ضمن سفارشهای خویش به من گفت: ای علی هفت اندام از گوسفند حرام شده: مردی و خایه، مثانه، مخ حرام که در میان استخوانهای مدور پشت گرده است، غده ها و سپرز و زهره دان. جناب علی به قصابان می گذشت و از فروش هفت اندام از گوسفند منع کرد: از خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و مردی، مثانه که به فارسی شاش دان گویند.

قصابی از او پرسید: جگر سیاه و سپرز یکی ست. گفت: دروغ گویی، دو جام آب بیاور، تا اختلاف آنها را بدانی، جگر سیاه را در جامی مالید و فشرد و سپرز را نیز در جامی نهاد و مالید و فشرد. جگر سیاه چیزی از آن نماند لیک سپرز سالم ماند. گفت: این است فرق جگر سیاه و سپرز. زیرا سپرز گوشت بود و این جگر سیاه خون بسته.

(۷۱۶) به علی هفت چیز داده شده

- علی بن ابی طالب (ع) گفته: پیامبر در ضمن سفارش خود به من گفت: ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو به من هفت چیز داد: تو نخستین کسی هستی که با من

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۰

از گور بیرون آیی، تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی هستی که با من جامه بزرگی پوشی و چون زنده شوم زنده شوی، تو نخستین کسی هستی که با من در بهشت باشی، تو نخستین کسی هستی که با من از باده سر بسته می نوشی.

ترجمه

(۷۱۷) پیامبر هفت بار گفت خوشا کسی که ندیده به من گروید

- ابو امامه گفته: پیامبر گفت: خرما کسی که مرا ندیده و به من گروید، بعدا هفت بار گفت: خوشا کسی که مرا ندیده به من گروید.

ترجمه

(۷۱۸) هفت تن در زیر عرش خدا باشند

- پیامبر گفت: هفت تن را خدا در قیامت زیر سایه عرش جای دهد. آن روز که جز سایه او سایه ای نباشد: پیشوای دادگر، جوانی که در بندگی خدا بزرگ شده، آنکه چون از مسجد در آید هوس بازگشتن به مسجد داشته باشد، دو تن که برای خدا با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از یک دیگر جدا شدند، آنکه در تنهایی به یاد خدا باشد و از بیم خدا دیدگانش سرشک بارد، مردی که زن زیبایی خانواده دار او را به خویشتن خواند و او نپذیرد و گوید: من از خدای همی ترسم. آنکه در راه خدا صدقه دهد چنان که دست چپ وی از راست آگاه نگردد. در روایت دیگر به همین مضمون از پیامبر رسیده لیک با اختلاف ترتیب، به جای دو مرد، گفته: مردی که برادر مؤمن خود را ببیند و گوید: ترا برای خدا دوست دارم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۱

ترجمه

(۷۱۹) در کشمش هفت چیز است

- پیامبر گفته: کشمش بخورید که صفرا را دور می کند و بلغم را می برد و پی را سخت می کند، و رفع خستگی می کند،

خلق را نیکو می سازد و دل را پاک می دارد و اندوه را می زداید.

ترجمه

(۷۲۰) در روزگار موسی هفت کوه جا به جا شدند

- از پیامبر نقل شده که گفت: از کوههایی که در روزگار موسی از جایی به جایی منتقل شده هفت کوه است که: به حجاز و یمن پیوست، احد، و ورقان در مدینه است، ثور و ثبیر، حراء در مکه، صبر و حضور در یمن.

ترجمه

(۷۲۱) نام و رنگ آسمانهای هفت گانه

- امام حسین بن علی گفته: علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود. مردی از شام از او پرسشهایی کرد، از آن جمله پرسید مرا از رنگ و نام آسمانها آگاه ساز، در جواب گفت: نام نزدیک ترین آسمانها به ما رفیع است. و آن از آب و دود آفریده شد! و نام آسمان دوم قیدوم است و به رنگ آهن است! و نام آسمان سوم ماروم است و به رنگ برنز است! و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ سیم است! و نام آسمان پنجم هیفون است و به رنگ زر است! و نام آسمان ششم عروس است و از یاقوت سبزی آفریده شده! و نام آسمان هفتم عجماست و آن در سفیدی ست!

این خبر دراز است اندازه نیاز آن را اینجا آوردم. الحمد لله. این نامها و رنگها نه با آسمان شناسی کهن سازگار است و نه با آسمان شناسی تازه. هر گاه این خبر صحت داشته باشد، خدا می داند و حضرت علی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۲

ترجمه

(۷۲۲) پیامبر هفت سفارش به ابو ذر کرد

- ابو ذر گفته: پیامبر به من هفت سفارش کرد:

به زیر دستان خود نگاه کنم نه به بالاتر از خود. مسکینان را دوست بدارم و به ایشان نزدیک گردم، حق بگویم اگر چه تلخ باشد. با خویشان خود گرمی کنم اگر چه به من توجهی نکردند. در باره خداپرستی از سرزنش بیمناک نگردم. بسیار

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۱

ویم. چون آن از گنجهای بهشت است. از عبد الله بن صامت نیز از ابی ذر مانند این نقل شده.

ترجمه

(۷۲۳) هر که هفت صفت داشته باشد ایمانش کامل است

- امام اول گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی هفت صفت است در هر که باشد ایمان او کامل است و بهشت به روی وی گشاده. آنکه دست نماز را شاداب سازد، نمازش را نیکو گزارد، زکات خواسته پردازد، خشم خویشتن نگاهدارد، زبان خود را حفظ سازد، برای گناه خویش آمرزش خواهد. برای خاندان پیامبر حق پند و اندرز را فرو گزار میکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۳

ترجمه

(۷۲۴) هر که رمضان را روزه بدارد هفت چیز برایش ثابت شود

- امام علی بن ابی طالب در گفتار درازی گفته: پیامبر گفت: هیچ مؤمنی نیست که برای خرمی خدا ماه رمضان را روزه بدارد جز آنکه خدا هفت چیز برایش آماده دارد: نخستین آنچه از حرام در تن وی باشد آب کند. دوم- به آمرزش خدا نزدیک گردد. سوم گناه آدم را کفاره داده، چهارم- خدا سختی مرگ را بر وی آسان کند. پنجم- در قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان باشد. ششم- خدا از خوراکیهای بهشت به وی خوراند. هفتم- نامه بیزاری از دوزخ را به وی دهد. علی تصدیق پیامبر کرد.

ترجمه

(۷۲۵) در قیامت شکنجه هفت تن دردناک تر باشد

- مردی از یاران امام صادق گفته از او شنیدم که می گفت: دردناک ترین شکنجه مردم در قیامت هفت تن اند: نخستین آن پسر آدم که برادر خود را کشت، نمرود که با ابراهیم در باره خدا جدل می کرد؛ دو تن از بنی اسرائیل که یکی ایشان را یهودی کرد و دیگری آنان را نصرانی. فرعونی که گفت من خدای بزرگ شما هستم، و دو تن از پیروان اسلام

ترجمه

(۷۲۶) تکبیرات افتتاح نماز هفت است

- حسین پور راشد گفته: از امام رضا راجع به تکبیرات افتتاح نماز پرسیدم، گفت: هفت است. گفتم: از پیامبر روایت شده تکبیری پیش نمی گفت: گفت:

یکی را بلند می گفت و باقی را آهسته. زراره گفته: من خود شنیدم امام صادق نماز را با هفت تکبیر پیاپی آغاز کرد. امام صادق گفته: هر گاه پیش نماز گردی برای تو بسنده است که تکبیری را بلند بگویی و باقی را آهسته. امام محمد باقر گفته: کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی ست و سه بلکه پنج و هفت بهتر است.

من که صدوق هستم علت هفت تکبیر در آغاز نماز را در کتاب علل الشرائع آورده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۴

ترجمه

(۷۲۷) در هفت جا پس از حمد نماز در رکعت اولی سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را بخوانند

– امام صادق گفته: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ را در هفت جا وامگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز بام و دو رکعت نافله هنگام زوال و دو رکعت نافله پس از نماز شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز بام و دو رکعت نماز طواف. صدوق گفته:

فرمان قرائت این دو سوره در این هفت جا از راه استحباب است نه وجوب.

ترجمه

(۷۲۸) فرزانه بی برای دانستن هفت کلمه هفتصد فرسنگ راه پیمایید

– امام صادق گفته:

فرزانه بی هفتصد فرسنگ راه پیمود تا از فرزانه بی هفت کلمه را بداند. چون وی را دید پرسید: بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و سوزان تر از آتش و سردتر از زمهریر و ثقیل تر از کوه چیست؟ گفت: «حق بلندتر از آسمان است و دادگری پهناورتر از زمین است. و خود داری بی نیازتر از دریاست و دل کافر دشوارتر از سنگ است و آزمند سوزان تر از آذر است و نومیدی سردتر از زمهریر است و بهتان بر بی گناه سنگین تر از کوههای بلند است».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۵

ترجمه

(۷۲۹) هفت تن کار خویشتن را تباه می سازند

– حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت:

هفت تن کار خود را تباه می سازند: مرد فرزانه و دانا که دانش خویش را نه پراکند و مردم وی را نشناسند و از وی سودمند

نگردند و نام وی برده نشود. فرزانه یی که سرمایه دانش خود را به ناهلان دهد که دروغ زن هستند و باور ندارند آنچه را از وی می آموزند. آنکه نابکار را امانت دار خود گرداند، بزرگی که مهربان نیست. مادری که راز فرزند خویش نگاه ندارد، آنکه در نکوهش یاران و برادران شتاب کند، آنکه با همکار و هم نوع خود ستیزه کند.

ترجمه

(۷۳۰) سجده بر هفت اندام است

- امام محمد باقر گفته: «سجده بر هفت اندام است:

پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک رساندن مستحب است. اما هفت دیگر واجب است.

ترجمه

(۷۳۱) پیامبر هفت گروه را نفرین کرده است

- پیامبر گفته: «من هفت گروه را نفرین کرده ام و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی نفرین کرده. پرسیدند کیان اند؟. گفت: «آنکه به کتاب خدا افزایش دهد و قدر خدا را دروغ پندارد و روش مرا کنار گزارد از گرامی داشت دودمان من سرپیچد. با زور و چیرگی فرمان روا گردد تا ارجمندان خدای را خوار گرداند و خواران حق را ارجمند سازد و بیت المال مسلمانان را بر خویشان حلال داند و حرام خدای را حلال شمارد.

پیامبر باز گفته: «هفت تن را خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه یی نفرین کرده: آنکه کتاب خدای را کم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۶

و کاست گرداند و آنکه روش مرا بگرداند و آنکه از گرامی داشتن دودمان من کوتاهی کند، آنکه بنا حق فرمانروایی کند تا آن را که خدا خوار ساخته گرامی گرداند و آنکه را خدا گرامی داشته خوار گرداند آنکه حرامهای خدای را حلال سازد و آنکه از پرستش خدای سر باز زند.

ترجمه

(۷۳۲) مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد

- معلى پور خنیس گفته: به امام صادق گفتم: مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟. گفت: هفت حق واجب دارد، و هر گاه ادا نکند خود را از خدا بریده و دستور وی را به جای نیاورده. گفتم: برخی تو کردم، این حقوق کدامست؟ گفت: من به تو مهربان هستم می ترسم این حقوق را تباه سازی و بدان کار بندی. گفتم: توانایی از خداست. گفت: آسانترین آنها اینست: آنچه را

برای خود خواهی برای برادر خود خواه و آنچه را برای خود بد داری برای او نیز بد دان. در حاجت وی کوشا باش و خرمی او را بخواهی و خلاف او

مکن، با جان و خواسته و دست و زبان با وی یاری کن.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۷

راهنمای او باشی و چون جامه او را بپوشانی. آنکه سیر مباحی و او گرسنه باشد. نباید که تو جامه پوشی و او برهنه باشد و تو سیراب باشی و او تشنه. هر گاه زن و پرستار داری برادر تو زن و پرستار ندارد پرستار خود را بفرست تا جامه های وی را شست و شوی کند و خوراک او را بپزد، بستر وی را بگسترده چون که همه اینها در میان شما به طریق شرکت است. در عهد و سوگند وفادار باشی و مرده اش را تشیع کنی و در بیماری از او دیدار کنی و خویشتن را در کارهایش آماده داری چون چنین سازی وظیفه دوستی را ادا کرده یی و به دوستی خدا پیوستی.

و نیز گفته: مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب دارد که بر تو حتم است، خدا از آنها بازرسی کند:

در چشم خود وی را گرامی دار و در دل وی را دوست دار و از خواسته خود با وی همراهی کن.

غیبت وی را حرام دان، در بیماری از او دیدار کن، جنازه وی را تشیع کن، پس از مرگ از او به نیکی یاد کن.

ترجمه

(۷۳۳) کافر با هفت روده می خورد

- پیامبر گفته: مؤمن با یک روده می خورد و کافر با هفت روده. یعنی به دنیا بیشتر متوجه است.

ترجمه

(۷۳۴) مؤمن کسی ست که هفت چیز داشته باشد

- جناب علی گفته: گرونده به خدا کسی ست که پیشه اش پاک باشد و خویش نیک و درون وی درست، زائد از خواسته خود را در راه خدا هزینه کند و بسیار گوی مباح و مردم را از شر خود نگاهدارد و از خود به ایشان حق دهد.

ترجمه

(۷۳۵) مؤمنان در هفت درجه از ایمان هستند

- امام صادق گفته: مؤمنان در ایمان بر هفت درجه می باشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمی روند، دارنده درجه معینی مشمول الطاف خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا می کند، لیک از درجه خود به درجه دیگران نمی رود. دسته یی گواهان خدایند بر خلقش، دسته یی نجابیند. دسته یی ممتحنه اند، دسته یی اهل دلاوری اند، دسته یی اهل شکیبایی اند، دسته یی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۸

اهل پرهیزکاری اند، دسته یی اهل آمرزش و مغفرت.

ترجمه

(۷۳۶) حلاوت ایمان در هفت دل نباشد

- امام صادق گفته: هفت گروه حلاوت ایمان در دل ایشان نباشد: دل سندی و دل زنگی، دل خوزستانی و دل کرد و دل بربری و مردم اطراف ری و کسی که زنا زاده باشد.

ترجمه

(۷۳۷) هفت گروه از دانایان در دوزخ اند

- امام صادق گفته: «پاره یی از دانایان همی خواهند که دانش خویش را نهان سازند تا مردمان از آن سودمند مگردند، ایشان در اشکوبه اول از دوزخ اند، برخی از دانایان هر گاه کسی به ایشان پندی دهد از پند بند کینه در دل گیرند و خود هر گاه پند دهند سختی کنند اینان در اشکوبه دوم از دوزخ جای دارند. بعضی از این دانایان خوی بزرگ منشی و خواسته جویی در ایشان است و توانگران را برای دانش اندوزی از دیگران شایسته تر می دانند.

و تهی دستان را از دانش نومید می سازند اینان در اشکوبه سوم از دوزخ جای دارند. گروهی از دانایان فرمان روا منش اند و سرکش هر گاه به گفته ایشان خرده گیرند یا در محضر اینان کوتاهی گردد خشمناک شوند، ایشان در اشکوبه چهارم از دوزخ اند. دسته یی از دانایان سخنان جهود و ترسایان را به دست آورند تا دانش خویش را در دیده ها نیرومند و سودمندتر نشان دهند ایشان در اشکوبه پنجم از دوزخ تشریف دارند. فرقه یی از دانایان خود را مرجع می سازند و گویند احکام خویشان را از ما با

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۸۹

بد آموزید و گوش فراما دارند در صورتی که معلوم نیست درست دریافته باشند در واقع دانش را به خود باز بسته اند ایشان در اشکوبه ششم از دوزخ مستقراند. گروهی از دانایان دانش خود را ابزار نمایش و آوازه ساخته اند اینان در اشکوبه هفتم از

دوزخ ساکن اند».

ترجمه

(۷۳۸) خدا هفت جانور را آفرید که از شکم مادر بیرون نیامده بودند

- امام حسن بن علی در سخن درازی که در گفتگوی با پادشاه روم داشته در جواب او که پرسیده بود از هفت جانوری که خدا آنها را بی مادر آفریده، گفت: «آدم و حوا و گوسفند قربانی ابراهیم و اشتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا آن را «زمین فرستاد تا برابر قبیله زمین را کند و دیو».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۰

ترجمه

(۷۳۹) اسلام بر هفت رسد قرار داده شده

- عمار پور ابی احوص گفته: به امام صادق گفتم: مردمانی نزد ما ساکن اند که به امیر المؤمنین علی اعتقاد دارند وی را از همه برتر دانند لیک مانند ما او را وصف نمی کنند شناسایی ایشان در باره وی ژرف نیست. آیا ما با آنان دوست باشیم؟.

گفت: آری اجمالا با ایشان دوستی کنید، هر که اندازه یی دارد. نزد خدا چیزهایی ست که نزد پیامبر نیست، پیامبر به درگاه خدا پایه یی دارد که ما نداریم، ما چیزهایی داریم که شاید شما نداشته باشید، شما نیز پایه یی از شناسایی دارید که شاید دیگران نداشته باشند، خدا اسلام را بر هفت رسد بخش بندی کرده: شکیبایی، راستی، باور، خشنودی، به جای آوری، دانش، بردباری. آنگاه آن را میان مردمان پخش کرد، هر که همه را داشته باشد او ایمانش کامل است و ظرفیت دارد. اما به برخی از مردم رسدی داده و به برخی دو رسد و به بعضی سه رسد و به گروهی چهار رسد و به دسته یی پنج رسد و به فرقه یی شش رسد و به جماعتی هفت رسد.

به آنکه رسدی داد هیچ گاه تکلیف کسی که دو رسد به وی داده تکلیف مکنند. و به آنکه دو داده انتظار

سه مکنند و سه داده را چهار رسد خواهد و همچنین پس مردمان را به اندازه توانایی تکلیف کنید تا از دین گریزان نگردند. مثالی بیاورم تا از آن پند گیری. مسلمانی همسایه کافری داشت که با وی یار بود، مسلمان خواستی که یار وی نیز مسلمان گردد از این روی همیشه اسلام را در دیده وی نمایش دادی تا مسلمان شد. فردای آن روز مسلمان او را به مسجد برد نماز بام را با جماعت گزارد، چون نماز سپری شد او را گفت: لختی بنشین تا آفتاب برآید و در یاد خدا باشی چون آفتاب دمیدن گرفت بدو گفت: چه نیکوست هر گاه امروز را روزه بداری و تا پیشین هم در این مسجد قرآن فراگیری، او نیز روزه بداشت و تا نماز پیشین بماند بعدا نماز پسین گزاردند، باز مسلمان گفت: ای یار نماز شام نزدیک است بشکيب تا نماز گزاریم چون شام گزاردند گفت: نماز خفتن نیز بگزاریم که عظیم ثوابی دارد. بعد نو مسلمان به سرای خود رفت.

مسلمان دیگر روز رفت و او را به مسجد خواند، نو مسلمان گفت: ای یار من از مسلمانی بیزار هستم چون که مرا فراغتی نیست که پی کار و پیشه خود روم این دین اسلام دین دشواریست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۱

بنی امیه با زور شمشیر و ستم رفتار کردند از میان رفتند، فرمانروایی ما به نرمی و دلجویی و خوش خویی ست. مردمان را به دین خود تشویق کنید اما با نرمی و آسان گیری.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۲

ترجمه

(۷۴۰) خدا به پیامبر خود هفت چیز داده

- امام حسن بن علی در خبری دراز گفته:

چند جهود نزد پیامبر

آمدند، داناترین ایشان پرسشهایی از پیامبر کرد از آن جمله پرسید ما را از هفت چیز که خدا از میان پیامبران ترا بدان مخصوص گردانیده و پیروان ترا از میان امتان بدان سرفراز کرده آگاه فرما. پیامبر گفت: خدا به من سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز آدینه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (شام، خفتن، بام) را به من داد و پیروان مرا در بیماری و سفر اجازه داده که روزه را بکشایند و نماز را شکسته گزارند و آنان که گناه بزرگ کرده اند مشمول شفاعت من کرده.

جهود گفت: راستی گفتی، بگوی پاداش آنکه فاتحه الکتاب را بخواند چیست؟. پیامبر گفت:

هر که فاتحه الکتاب بخواند خدا به وی پاداش خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان، پاداش آن این است که بانگ گویان با پیامبران و صدیقان و شهیدان محشور گردند و اما فضل نماز جماعت: رده های نماز جماعت امت من در زمین مانند رده های فرشتگان است در آسمان و رکعتی نماز جماعت برتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن پیش خدا از پرستش چهل سال پسندیده تر است.

روز آدینه روزیست که خدا آفریدگان را در آن روز برای شمار گرد کند. گرونده یی نیست که سوی نماز جماعت برود جز آنکه خدای در قیامت بیم وی را کم سازد و بهشت را به وی پاداش دهد.

افزونی بلند خواندن نماز آن است که به اندازه یی که آواز می رود زبانه آتش از وی دور گردد. از پل صراط شادمانه تا به بهشت می گذرد. اما ششم. تخفیف در بیماری و سفر

نشانه آن است که خدا در قیامت چنان که در قرآن امیدوار ساخت بیم را از پیروان من دور کند. چنان که در قرآن گفته: آنکه کار نیک کند به از آن پاداش یابد و از بیم روز رستاخیز در امان است، هیچ گراینده یی نیست که نماز مرده گزارد مگر آنکه خدا بهشت را به وی واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق والدین یا شقی باشد.

شفاعت من ویژه خداوندان گناه های کلان است. جز مشرک و ستمکار بر بندگانش که شایسته شفاعت نیستند. آن جهود گفت: راست گفتمی من گواهی می دهم که معبود جز خداوند بزرگ نیست و تو فرستاده وی هستی. تو آخرین پیامبران هستی و پیشوای پرهیزکاران و پیامبر خدا بر جهانیان چون مسلمان شد برگ سفیدی بر آورد و هر چه پیامبر گفته بود در آن بنگاشت. آنگاه گفت ای پیامبر خدا این را از الواحی که خدا به موسی کلیم فرستاده بود نگاشته ام. من در تورات وصف ترا بسیار خوانده بودم تا اندازه یی که به شک افتادم. چهل سال است که نام ترا از آن محو می کردم باز در جای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۳

خود نوشته می یافتم. من در تورات خوانده ام که جز تو کسی جواب درست به این پرسشها نخواهد داد.

هنگامی که این پرسشها را از تو می کردم جبرئیل به راست توست و میکائیل به چپ تو و وصی تو در برابر، پیامبر گفت: درست گفتمی چنین است. جهود از روی پاکی گروید. ان شاء الله.

ترجمه

(۷۴۱) قربانی گاوی و اشتری از هفت تن بسنده است

- یونس پور یعقوب گفته: از امام صادق پرسیدم هر گاه گاوی قربانی شود؟ گفت: از هفت کس بسنده است. و نیز

گفته: گاو و اشتر قربانی از هفت تن با هم باشند بسنده است چه از یک خانواده باشند یا بیگانه.

ترجمه

(۷۴۲) آفتاب هفت طبقه دارد و ماهتاب هفت طبقه

- محمد پور مسلم گفته: به امام محمد باقر گفتم: چرا مهر از ماه گرمتر است؟ گفت: خدا مهر را از نور آتش و گاز خالص آب ساخته، طبقه یی از این و طبقه یی از آن تا هفت طبقه آنگاه طبقه آتشین است که طبقه هفتم از آن نمایان است بر گرد آن قرار داده، از این جهت گرمی آن بیشتر از ماه است، گفتم: ماه چگونه؟ گفت:

خدا آن را از نور آتش و گاز آب ساخته، طبقه یی از این و طبقه یی از آن تا به هفتمین طبقه زیرین رسیده بر گرد آن طبقه یی از آب پوشانیده از این جهت ماه از مهر سردتر است.

ترجمه

(۷۴۳) جهان هفت اقلیم است

- امام صادق گفته «جهان هفت اقلیم است- قوم یاجوج و مأجوج- قوم روم- مردم چین- زنگ- قوم موسی- اقلیمهای بابل»: در هیأت کهن کره زمین را هفت بخش می کردند و ابتدای آن را از خط استواء تا ۶۶ درجه به سوی قطب شمالی به هفت قطعه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۴

می ساختند. چون سیارات را هفت می گفته اند از این رو اقالیم را به اعتبار سیارات هفت می گرفتند. امروزه به پنج منطقه قسمت کرده اند: قطب شمالی و قطب جنوبی. معتدله شمالی. معتدله جنوبی. منطقه استوایی یا حاره. این با هیچ کدام تطبیق نمی شود. اقلیم گفتن و آنگاه به اعتبار نژاد تقسیم کردن مشکل به نظر می آید. شاید این خبر از موضوعات برخی از روایات باشد.

ترجمه

(۷۴۴) در هفت جا از عبادات دعای مخصوص نرسیده

- امام محمد باقر گفته: هفت جا است که دعای مخصوصی لازم نیست: نماز مرده، قنوت در مستحار که قسمتی از بیرون خانه کعبه است، و صفا و مروه، و وقوف به عرفات و در دو رکعت طواف».

ترجمه

(۷۴۵) باید هفت تن قرآن بخوانند

- جناب علی گفته «هفت تن باید قرآن بخوانند:

آنکه در حال رکوع است، آنکه در سجده است آنکه در مستراح است، آنکه در گرمابه است آنکه جنب است، زن زاییده در حال نفاس، زن حائض». صدوق گفته: این حکم به طریق کراهت است نه حرمت، چون برای جنب و حائض خواندن قرآن جائز است، جز چهار سوره که سجده واجب دارد. و آنها: الم سجده در سوره لقمان است و حم سجده و سوره النجم و سوره اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ است روایتی نیز رسیده که مرد در گرمابه می تواند قرآن بخواند نه برای آوازخوانی، لنگ در بر داشته باشد.

لیک برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند، چون وظیفه آنها تسبیح است مگر در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده، لیک در مستراح نباید قرآن خواند و زن زاییده نیز در حکم حائض است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۵

ترجمه

(۷۴۶) قرآن خدا بر هفت حرف نازل شده

- حماد پور عثمان گفته: به امام صادق گفتم:

احادیث گوناگونی از شما پیشوایان بما رسیده. گفت: قرآن بر هفت حرف نازل شده، کمترین اجازه یی که امام دارد آن است که به هفت طریقه فتوی دهد. آنگاه گفت: این دهش ماست به مردم بده یا دست نگاهدار حسابی ندارد. پیامبر گفته: فرشته یی نزد من آمد و گفت: خدا به تو دستور می دهد که قرآن را به یک حرف بخوان گفتم خدایا به پیروان من فراخی ده گفت: دستور داد که قرآن را به هفت حرف بر خوان و الله اعلم.

ترجمه

(۷۴۷) خدا از روزی که زمین را آفرید تا کنون هفت دسته از دانایان پدید آورده

- محمد پور مسلم گفته: از امام باقر شنیدم که می گفت: خدا از وقتی که زمین را آفرید هفت گروه دانایان بیافرید که فرزند آدم ابو البشر نبودند. همه آنان را نیز از روی زمین آفرید و هر دسته یی را پس از دیگری در زمان خود در آن جای داد. آنگاه خدا آدمی که پدر این مردمان است بیافرید، و دودمان وی پدید آورد. از روزی که خدا بهشت را آفرید جای گروندگان بود و از زمانی که دوزخ را آفرید جای کافران بود. شاید اعتقاد کنید روز قیامت شده خدا ابدان بهشتیان را با ارواح ایشان به بهشت برد و ابدان دوزخیان را با ارواح ایشان به دوزخ دیگر کسی نیست در زمین که وی را بپرستد. به خدا سوگند که خلقی دیگر بیافریند که او را بپرستند و برای ایشان زمینی بیافریند که ایشان را در بر دارد. قرآن گفته: روزی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۶

که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر و نیز گفت: آیا ما از آفرینش نخستین

درماندیم؟ بلکه ایشان در پوشش تازه‌یی از آفرینش به سر می‌برند.

ترجمه

(۷۴۸) در آسمان و زمین چیزی نباشد مگر به هفت مطلب

- امام موسی بن جعفر گفته:

«در آسمانها و در زمین چیزی یافت نگردد مگر به هفت سبب: قضا و قدر و اراده و مشیت، کتاب و اجل و دستور. هر که جز این گوید به خدا دروغ بسته و بر خدا رد ساخته.»

ترجمه

(۷۴۹) چون نجاشی پادشاه حبشه مرد پیامبر هفت بار بر او تکبیر گفت

- جناب علی گفته: چون جبرئیل مرگ نجاشی پادشاه حبشه را به پیامبر گزارش داد اندوهناک گردید و بر او بگریست و گفت: «برادر دینی شما اصحمه نام نجاشی بود در گذشت، سپس به میدان بیرون مدینه رفت و از همان جا بر او نماز گزارد و هفت تکبیر بر او گفت، همه بلندبهای زمین پست شد تا از مدینه جنازه او را که در حبشه بود دید.»

ترجمه

(۷۵۰) هر گاه خدا بر امتی خشم کند و به شکنجه‌یی ایشان را نابود نکرد هفت بلا بر آنان گمارد

- پیامبر گفته: «هر گاه خدا بر امتی خشمناک گردد و شکنجه‌یی بر آنان نفرستد که نابود گردند. نرخهای ایشان را گران سازد و زندگی اینان را کوتاه گرداند و بازرگانان سود نبرند و میوه‌های آنان فراوان نشود و جویهای ایشان شاداب نگردد و بارانهای موسمی از آنان دریغ کند و نابکاران را بر ایشان چیره سازد.»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۷

ترجمه

(۷۵۱) دوستی پیامبر و دودمانش در هفت جای سودمند است

- پیامبر گفته:

«دوست داشتن من و دودمان من در هفت جای که هراسناک است سودمند گردد: هنگام مرگ، و در گور، در برخاستن از آن، هنگام گرفتن نامه اعمال، هنگام شمار، هنگام سنجیدن کارهای نیک و بد و در گذشتن از صراط.»

ترجمه

(۷۵۲) از عامر روایت شده که زمین برای هفت تن آفریده شده

- از جناب علی روایت شده که گفت: «زمین برای هفت تن آفریده شده که برای آنان روزی به شما می رسد و باران بر شما می بارد و بر دشمنان پیروز می شوید: ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد الله بن مسعود و من هفتمین و پیشوای ایشان هستم که در نماز بر جنازه فاطمه دخت پیامبر حاضر بودند».

صدوق گفته: مقصود امام از این که گفته: زمین برای هفت تن آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای ایشان آفریده شده بلکه مقصود آن است که سود بردن از زمین در این روزگار برای کسانی مقدر شده که بر جنازه فاطمه نماز گزارند».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۸

ترجمه

(۷۵۳) دوزخ را هفت در است

- محمد پور فضیل رزقی از گفته امام صادق از پدر خود از جد خود نقل کرده که می گفته: برای دوزخ هفت در است: از دری فرعون و هامان و قارون در آیند از دری مشرکان و کفار و آنان که چشم بر همزدنی به خدا ایمان نداشته اند. و از دری بنی امیه در آیند و این در ویژه ایشان است کسی در آن با اینان مزاحمت نمی کند، ژرفی آن هفتاد خریف است (و هر خریف هشتاد سال است) ایشان را به ژرفنای دوزخ فرو کشاند و هر بار که در این ژرف فرو می روند دوزخ خروش بر آرد که هفتاد خریف آنان را به بالا پرتاب سازد و دوباره هفتاد خریف فرو می روند و پیوسته چنین باشند. از دری دشمنان ما و کناره گیران از یاری ما در آیند و این در از همه درهای دوزخ کلان تر و سوزنده تر است.

محمد پور فضیل گفته: به امام

صادق گفتم: آن دری که از گفته پدر و پدر کلان خود گفتم بنی امیه از آن درآیند آیا مقصود آن افرادی از بنی امیه هستند که مشرک درگذشتند یا شامل آنان که نیز اسلام را پذیرفتند می شود؟. در پاسخ گفت: ای بی مادر! نشنیدی که گفته: مشرکان و کفار از دری ویژه درآیند، این در از هر مشرک و کافر است که ایمان به قیامت و شمار ندارد، لیک از این در دیگر همه بنی امیه درآیند، چون این در از آن ابو سفیان و معاویه و آل مروان است. و ویژه ایشان و آتش از آن چنان ایشان را در هم شکند که نفس اینان بند آید در واقع نه مرده اند و نه زنده.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۲۹۹

ترجمه

(۷۵۴) علی (ع) در قیامت با هفت چیز بر خلق محاجه می کند

- پیامبر (ص) به علی (ع) گفته: «من در قیامت پیامبری خود را بر تو حجت می گردانم و ترا مسئول خود می سازم و تو هفت چیز را بر ملت خود حجت ساز و ایشان را مسئول خود گردان: بر پای داشتن نماز و ادای زکات و فرمان به نیکی و باز داشت از بدی و دادگری میان مردمان و بخش دادگرانه بیت المال مسلمانان، کارگزاری به انجام دادن دستور خدای.

ای علی، ابراهیم پیامبر در قیامت با ما روی به روی می شود و وی را می خوانند و در کنار راست عرش می دارند و جامه بهشتی به وی می پوشانند و با زیور بهشتی او را آذین می کنند و یک ناودان زرین بهشتی برای وی روان می گردد و آب بهشتی از آن می ریزد از انگبین شیرین تر و از شیر سپیدتر و از برف سردتر. آنگاه مرا کنار

چپ عرش بر پای می دارند با من نیز چنان می کنند که با ابراهیم. سپس ای علی ترا نیز چنین می کنند. آیا نمی پسندی که با من ترا دعوت کنند و آرایش کنند.

خدای به من فرمان داده که ترا پیوسته به خویش نزدیک گردانم و با نرمی ترا پیاموزم و بر تو لازم است آنچه می گویم فراگیری و بر من لازم است که خدای را فرمان برم.

علی گفته: من در روز رستاخیز با هفت دلیل و حجت با مردمان استدلال می کنم: بر پای داشتن نماز، دادن زکات، فرمان به نیکی، باز داشت از بدی، بخش داد گرانه گرانه، دادگری میان مردمان، روان ساختن کیفرهای دینی.

پیامبر به علی گفت: من ترا مسئول پیامبری خویش می شناسم در حال بعد از من پیامبری نیست و تو با مردمان به هفت حجت داوری می کنی و کسی از گروه قریش آنها را ندانند و ندارند. زیرا تو در ایمان از همه برتری و در وفای عهد از ایشان استوارتر و فرمان خدای را نگاهدارنده تر و بیت المال را میان مردمان به برابری بخش می کنی و در داوری بینیا و پاداش تو با آفریدگار است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۰

ترجمه

(۷۵۵) هفت بانوی بهشتی خواهران یک دیگرند

- ابو بصیر گفته از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: خدا با خواهرانی که بهشتی اند مهر ورزد آنگاه ایشان را چنین نام برد: اسماء دخت عمیس از بنی خثعم زوجه جعفر بن ابی طالب، و سلمی دخت عمیس زن حمزه و پنج تن از دودمان هلال میمونه دخت حارث همسر پیامبر، و ام الفضل هند عیال عباس بن عبدالمطلب و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در خانواده

بنی ثقیف زوجه حجاج پور غلاظ بود و حمیده که فرزندی نداشت.

ترجمه

(۷۵۶) گناه های کلان هفت است

- امام صادق گفته: «گناه های کلان هفت است و فرمان آنها در باره ما رسیده و از جهت مخالفت و هتک احترام ما ناشی می گردد: شرک به خدا، قتل نفس محترمه، خوردن مال یتیم، اعتنا نکردن به حقوق پدر و مادر، تهمت زدن به زنان پاک،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۱

گریختن از میدان جهاد در راه خدا، انکار حق ما خاندان پیامبر.

خدا در باره ما آیاتی در قرآن فرستاده: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. روایت ثقلین. این مردم خدا و پیامبر را تکذیب کردند و حق ما را از میان بردند و به خدا انباز گرفتند. حسین ابن علی و یاران وی را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمس که خدا برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. خدا در قرآن گفته: پیامبر به مردمان از خود شایسته تر است به مراعات و فرمان برادری و همسران وی مادران امت به شماره اند. پیامبر را در باره فرزندان خود نافرمانی و حق کشی کردند، خدیجه را نسبت به فرزندان وی نافرمانی کردند. فاطمه دخت پیامبر را بر سر منبرهای خویش به نسبت ناروا متهم کردند. با علی بیعت کردند بعد از او پراکنده شدند. انکار حق ما کردند».

ترجمه

(۷۵۷) آزمایش اوصیاء پیامبران در زندگی پیامبران در هفت مقام است و بعد از مرگ ایشان نیز در هفت مقام

اشاره

- امام محمد باقر گفته چون امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ نهروان بازگشت در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۲

مسجد کوفه نشسته بود که بزرگ جهودان آمد و گفت: می خواهم از تو چند پرسش کنم هر گاه دستور می دهی تا باز پرسم و اگر نه در گذرم؟. گفت: ای برادر جهود هر چه خواهی پرس. جهود گفت:

ما در کتاب

آسمانی خود دیده ایم چون خدای پیامبری فرستد به وی فرمان دهد که از خاندان خود کسی را برگزیند که پس از وی کارگزار پیروان وی باشد و فرمانی در این باره به پیروان صادر کند تا از آن پیروی شود و بعد از او میزان کار پیروان وی باشد.

خدا اوصیای پیامبران را در زندگی ایشان آزمایش می کند و بعد از مرگ ایشان نیز آزمایش می کند، مرا آگاه ساز که آزمایش اوصیاء در زندگی پیامبران چند بار و بعد از مرگ ایشان چند بار است. هر گاه اوصیاء از آزمایش درست برآیند سرانجام آنان چگونه باشد؟.

علی در پاسخ وی گفت: به حق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را به موسی و عیسی فرستاد هر گاه حقیقت چیزی را که پرسیدی به تو باز گویم تصدیق خواهی کرد؟

اقرار به وصایت من خواهی نمود. به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و بر موسی تورات فرستاد هر گاه پاسخ ترا درست گویم اسلام می پذیری؟. گفت: آری. علی گفت: تا پیامبر زنده است خدا جانشین او را در هفت مقام آزمایش می کند تا حسن خدمت او را بیازماید و چون آزمایش در آنها مورد پسند باشد به پیامبر دستور می دهد که او را در زندگی خود دوست قرار دهد و برای خود پس از مرگ وی را جانشین سازد و فرمان بری جانشین خود را بر همه پیروانی که پیروی لازم شمارد وصی پیامبر پس از مرگ وی باز در هفت مقام آزمایش می شود تا بردباری او امتحان گردد هر گاه آزمایش وی درست بر آمد سرانجام آنها را

سعادت قرار می دهد تا سرفراز و هم آغوش کامل به پیامبر گردد. جهود گفت:

درست گفتی: اکنون بگوی خدا ترا در زندگی محمد چند بار آزمایش کرد و بعد از مرگ وی چند بار؟.

بعدا چه خواهد شد؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۳

ترجمه

(۷۵۸) [ادامه روایت]

علی دست او را گرفت و گفت: ای برادر جهود برخیز تا ترا از این موضوع آگاه سازم، گروهی از یاران علی گفتند ما را نیز از این موضوع آگاه ساز. علی گفت: ترسم که تاب

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۴

شنیدن این را نداشته باشید. گفتند چرا؟. گفت: چون از شما اعتراضاتی شنیده ام، مالک اشتر نیز جویای دانستن مطلب شد و گفت: ما اعتقاد داریم که تو وصی پیامبری و خدا پس از پیامبر، پیامبری نمی فرستد و فرمان برداری از تو بر ما در حکم فرمان برداری از پیامبر است. علی پذیرفت و به جهود گفت: خدا در زندگانی پیامبر مرا در هفت جای آزمایش کرد (این را بی خودستایی می گویم).

نخستین بار یا مقام اول چون خدا به پیامبر، وحی فرستاد و پیامبری بر وی ثابت شد. من جوان نورسیده یی بودم و در خدمت او به سر می بردم و گفته های وی را انجام می دادم. پیامبر به خرد و کلان دودمان عبدالمطلب پیشنهاد کرد که خدای را یگانه دانند و وی را فرستاده او لیک همگان از او نپذیرفتند بلکه ترک معاشرت با او گفتند، بیشتر مردمان نیز از او کناره گرفتند. من تنها از روی اعتقاد گفته های وی را پذیرفتم و شک و تردیدی نداشتم سه سال بر این اعتقاد با پیامبر بودم در روی زمین جز من و

خدیجه همسر وی کسی نبود که نماز گزارد و به پیامبر اعتقاد داشته باشد. از مسلمانانی که گرد وی بودند پرسید آیا چنین نیست؟ همه گفته آری چنین است.

مقام دوم- ای برادر جهود- قریش همه برای کشتن و نابود کردن وی اندیشه می کردند، آخر تصمیم ایشان بر این شد که در مشورتی که کرده بودند و دیو نفرین شده (بنمایش مردی یک چشم از بنی ثقیف با ایشان شرکت کرد) همه همدستان شدند که هر دسته یی از قریش مرد دلاوری را نماینده خود کنند، آنگاه هر کدام از ایشان شمشیری بردارد و هنگامی که پیامبر در جامه خواب خود خفته بر سر وی ریزند و ناگاه دسته جمعی خون او بریزند و چون کشته شد ناگیز هر قبیله یی از قریش به جانب داری از نماینده خود قیام کند به این تدبیر خون وی هدر شود. فرخ سروش پیامبر را از اتفاق قریش آگاه ساخت و دستور داد که در فلان هنگام بیرون رود و در غار نهان گردد. پیامبر مرا نزد خویش خواند و این راز را با من گفت و گفت در بستر او بخسبم به جای او من پذیرفتم که به جای او کشته شوم. پیامبر خود برفت و من در بستر وی خفتم، دلاوران قریش ناگاه در رسیدند و چون در سرایی که بودم با ایشان رو به روی شدم شمشیر بر ایشان کشیدم و از خود دفاع کردم. آنگاه به یاران خود گفتم: آیا چنین نبود؟

همه تصدیق کردند.

مقام سوم- ای برادر جهود دو پسر ربیع و پسر عتبه از دلاوران قریش بودند در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارز

خواستند هیچ کس پاسخ ایشان نداد، پیامبر مرا و دو همدستم: حمزه و عیبه مقابل ایشان فرستاد من از دو یار خود خردتر بودم و در نبرد دلاوران اندک تجربه، خدا به دست من ولید و شیهه را کشت و بسیاری از دلاوران دیگر قریش را آن روز کشتم و از همه همکاران خود بیشتر کشتم و اسیر گرفتم. پسر عم من عیبه بن حادث در این روز کشته شد. پس به یاران خود گفتم چنین نیست؟

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۵

همه گفتند درست است.

ترجمه

(۷۵۹) [ادامه روایت]

مقام چهارم- ای برادر جهود مردم مکه تا آخرین افراد ایشان بر ما تک آوردند و هر آنچه از قبائل عرب و قریش را در زیر نفوذ خود داشته بر ما شورانیدند تا خون کشته شدگان مشرک بدر را باز گیرند. فرخ سروش پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر بیرون شد و دره احد را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۶

سپاهگاه خویش ساخت. مشرکان نزدیک آمدند و به یکبارگی بر ما هجوم آوردند، بسیاری از مسلمانان تباه شدند و باقی گریختند، من با پیامبر بر جای ماندم و مهاجر و انصار به سراهای خویش به مدینه باز گشتند و همه می پنداشتند که پیامبر و یاران وی کشته شده اند. من نزد پیامبر هفتاد و اندی زخم خورده بودم آنگاه جای چندی از آنها را نشان داده گفتم من در این روز آنچه کردم امیدوارم که پاداش آن را خدا بدهد. آنگاه از یاران خود پرسید آیا چنین نیست؟ همه گفتند چنان است.

مقام پنجم- گفت ای برادر جهود، همه قریش و عرب گرد هم فراهم شدند و پیمان بستند که از

نبرد ما باز نایستند تا پیامبر را با هر چه مسلمانان خاندان عبدالمطلب هلاک گردانند. آنگاه با ساز و برگ خویش آمدند و کنار مدینه فرود آمدند، و می پنداشتند که سرانجام پیروزی با ایشان است. فرخ سروش فرود آمد پیامبر را آگاه ساخت. پیامبر گرد خویش و مهاجر و انصار خندفی کند قریش فرا پیش آمدند و بر پیرامون خندق فرود آمدند و ما را تنگ گرفتند و ما را بیچاره و زبون می انگاشتند. پیامبر همچنان ایشان را به دین خدا خواندی و به خویشاوندی سوگند دادی البته سرباز زدند این خواندن به خدا اینان را بیشتر سرکش ساخت. دلاوران قریش و عرب در آن روز: عمرو بن عبد و د بود که بسان اشتر مست درشت رفتی و مبارز خواستی و رجز خواندی گاهی نیزه جنابندی و زمانی شمشیر راندی، کسی از بیم دلاوری وی یارای مبارزه با او نداشتی، با این همه کسی از مسلمانان رگ داری نشان نداد، پیامبر مرا خواست و به دست خویش دستار بر سر من بست و این شمشیر را به من داد (اشارت به ذو الفقار کرد) من به نبرد وی بیرون راندم، زنان مدینه بر من گریان گردیدند و چنان می پنداشتند که من نه مرد میدان عمرو بن عبد و د هستم، سرانجام به دست من کشته شد. او هنگام مبارزه ضربتی بر سر من نواخت که هنوز جای آن نمایان است، اشارت بدان کرد. و گفت به دست من تباه شد و دشمنان به هزیمت رفتند سپس از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟ همه تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۷

ترجمه

(۷۶۰) [ادامه روایت]

ای برادر

جهود- در خدمت پیامبر به شهرستان یاران تو خبیر بر جهودان و دلاوران قریش و دیگران تاختیم. لشکرهای سواره و پیاده با ساز و برگی تمام چون کوه در برابر ما آمدند ایشان دژهای استوار داشتند و در نیرو و انبوهی بر ما فزونی داشتند. و در مبارزه جستن بر ما

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۰۸

پیشی می گرفتند، هیچ کدام از همراهان من به نبرد اینان نمی رفت مگر آنکه هلاک می شد، اندک اندک جنگ زبانه کشید و دیده ها چون جام باده گلگون گردید و هر که به فکر رهایی خویش بود و هر که می گفت: یا ابا الحسن برخیز، پیامبر مرا خواست و نزد دژ آنان فرستاد هر که از ایشان بیرون آمدی وی را بکشتی و چون شیر بر آنان یورش بردم، تا در قلعه خویش پناهنده شدند، من در قلعه ایشان را به دست خود برکندم و تنها به درون رفتم جز خدا کسی در آن هنگام یار من نبود هر که را می دیدم که سر نبرد و ستیزه دارد می کشتم و زنان را به اسیری گرفتم تا قلعه را گشادم. سپس به یاران خود گفتم:

چنین بود؟. همه تصدیق کردند.

مقام هفتم- چون پیامبر روی به گشودن مکه آورد. خواست که جای بهانه یی برای ایشان باز نماند آنان را در پایان مانند نخستین روز به خدای خواند و تهدید کرد و از شکنجه خدایی بیمانید و وعده گذشت به ایشان داد و به آمرزش خدا امیدوار گردانید و پایان نامه سوره براءت را برای ایشان فرستاد تا بر آن خوانده شود. آنگاه به یاران خود گفت: نامه را باز برند، شانه تهی کردند

مگر یکی که برد، اما فرخ سروش به پیامبر رسانید که باید یا تو یا یکی از خانواده تو آن را برد، از این رو پیامبر نامه را از طرف بگرفت و به من داد. من نامه را برای ایشان خواندم، همه مرا با تهدید و وعید پاسخ دادند و همه آشکارا دشمنی نمودند، اما من پایداری کردم. سپس روی به یاران خود کرد و گفت: آیا چنین نبود؟ همه تصدیق کردند.

آنگاه گفت: ای برادر جهود این مقامهایی ست که خدا و پیامبر مرا در آنها آزمایش کردند. هر گاه بخواهم خودستایی کنم شاید جای آن داشته باشد لیک خدا خودستایی را منع کرده است. همگان گفتند: راست است، خدای ترا به خویش با پیامبر سرافراز گردانید و ترا با وی چون هارون با موسی نهاد، و فضیلت تراست و بر مسلمان همه برتری داری. اکنون روشن نما که پس از پیامبر خدای بزرگ چگونه آزمایش کرد؟ اگر چه به اندک و بسیار آنها را دانسته ایم لیک همی خواهیم که از زبان خود شنیده باشیم. گفت: ای برادر جهود خدا پس از مرگ پیامبر مرا در هفت مقام بیازماید و بی خودستایی می گویم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۰

ترجمه

(۷۶۱) [ادامه روایت]

مقام اول- من در این دنیا در میان مسلمانان با کسی جز پیامبر انس نداشتم و به کسی اعتماد نمی کردم و به کسی نزدیک نمی شدم پناهگاه من پیامبر بود، او مرا از کودکی پروریده بود و در کلان سالی پریشانی مرا دور کرد و از کوشش در روزی بی نیاز ساخت و من و فرزندان مرا نگاهداری کرد اینها همه از یاریهای جهانی وی بود. اما سودهای معنوی

از دین و دانش بسیار بود.

چون پیامبر در گذشت اندوه های بیکران مرا فرا گرفت، گمان ندارم که کوه ها می توانستند تاب کشیدن آنها را داشته باشند. وابستگان من همه بیتاب و دردناک بودند و توانایی تحمل این سوگواری را نداشتند چون بردباری و تعقل را از دست داده بودند، گروهی به تسلیت ما پرداختند تنها من بودم که عنان شکیبایی را از دست ندادم به فرمان پیامبر جنازه وی را برداشتم و غسل و کفن کردم و نماز بر او گزاردم سپس به خاک سپردم. به گرد آوری قرآن پرداختم و دستورهای خدایی را به خلق می رساندم تا حق واجب خدا و پیامبر وی را ادا کردم و آنچه وظیفه من بود به جای آوردم. آنگاه به یاران خود گفتم: آیا چنین نیست؟ همه وی را تصدیق کردند.

مقام دوم- پیامبر زندگی مرا فرمانگزار از همه پیروان خویش ساخت و برای من از همه بیعت گرفت ناگفتار مرا بشنوند و دستور مرا بپذیرند و به حاضران گفت که به غائبان سخنان وی را راجع به من برسانند. من نیز فرمان وی را به مردمان می رسانیدم. هر گاه به سفر می رفتم فرمانده مردمانی بودم که با من سفر کرده بودند. در زندگانی پیامبر و پس از مرگ وی هیچ کس را در کاری شایسته برابری با خود نمی یافتم. هنگامی که پیامبر به بیماری که از آن در گذشت، فرمان داد که سپاهی به فرماندهی اسامه پور زید از مدینه بیرون روند و هر کس را از قریش و اوس و خزرج و کسانی که احتمال دادی بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کنند و هر که برای آنکه

پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوند وی را کشته بودم.

و با من سر دشمنی داشت مأمور کرد در زیر درفش اسامه گرد آوری کرد و همه مهاجر و انصار و مسلمانان سست اعتقاد و منافقین را به ایشان پیوست تا تنها گروهی پاک اعتقاد و با ایمان در نزدش باشند و کسی سخن نفرت آمیزی به روی من نگویند و مرا از زمامداری و خلافت بر رعیت پس از وی باز ندارند. آخرین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۱

گفتاری که پیامبر برای اداره کردن کار پیروان وی گفت این بود که لشکر اسامه را بسیج کنید و کسی از این فرمان تخلف نکند. با این همه چون پیامبر در گذشت، همان کسانی را که پیامبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاد سرپیچی کردند و مخالفت دستور پیامبر کردند و او را تنها رها کرده به مدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیامبر بسته بودند نقض کنند و پیمان خدا و پیامبر را بشکنند. و با هنگامه سازی پیشوایی معین کنند بی آنکه کسی از افراد دودمان عبدالمطلب را در این باب شرکت دهند و از او نظری خواسته باشند. مقصود آن بود که بیعت مرا تباه کنند، ایشان در این کار مشغول بودند و من در کار دفن و کفن پیامبر سرگرم بودم و نمی توانستم به کاری دیگر پردازم چون برداشتن جنازه پیامبر بر هر کاری مقدم بود. ای برادر جهود این کناره گیری مردمان در این هنگام سخت دل مرا سوزانید و کسی را از دست داده بودم که بعد از خدا بدو امیدوار بودم. سپس گرفتاریهای دیگری رخ داد. آنگاه

از یاران خود پرسید آیا چنین نبود؟ همه گفتند آری.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۲

ترجمه

(۷۶۲) [ادامه روایت]

مقام سوم- آنکه به جای پیامبر نشست، مردی نرم بود و همه روزه از این پیش آمد عذر می خواست و از آنکه بیعت مرا شکسته و حق من تباه شده اظهار شرمندگی می کرد و مرا گرامی می داشت و حلیت می طلبید، من چنین می پنداشتم که پس از وی حقی که از من ضائع شده به آسانی به من باز گردد و صلاح نبود برای دریافت حقی در آن زمان که هنوز خطر ارتداد و آثار جاهلیت بود مخالفتی آشکار گردد. گروهی از خاصان پیامبر که به خوبی می شناختم در راه خدا و پیامبر و قرآن و کیش او خیر اندیش بودند نزد من تردد داشتند و مرا به گرفتن حق خویش برمی انگیزتند و در یاری من متظاهر بودند تا بیعت مرا ادا کرده باشند من ایشان را از خونریزی بر حذر می داشتم. بسیاری از مردمان پس از مرگ پیامبر در این به شک افتادند. و کسانی ناشایست در طمع خلافت افتادند! هر قبیله یی مدعی بودند که باید پیشوا از ایشان باشد. مقصد همه این بود که کار به دست دیگری افتد. چون پیشرو اولین مرگش نزدیک شد پس از خود کار را به دست خویش سپرد، این نیز گرفتاری دیگری شد و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من گردانیده بود از دستم گرفت. باز گروهی از یاران پیامبر که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۳

برخی از ایشان اکنون در گذشته اند و برخی زنده اند، سخنان خود را در باره خلافت نقل کردند. من مانند گذشته ایشان را

به شکیبایی و آرامی خواندم برای نگاهداری دین اسلام، دینی که پیامبر آن را با رنج بسیار از پاشیدگی حفظ کرد و با تدابیر گوناگون مردم را دلجویی می کرد هنوز مسلمان نشده می گریختند. از خوراک و پوشاک آنان کوتاهی نمی کرد. در حالی که ما دودمان نبوت در سراهای بی سقف در زندگی می کردیم، دیوار سراهای ما شاخه هایی از درخت خرما بود نه فرشی داشتیم نه زیر اندازی. چند تن با جامه بی روزگار سپری می کردیم و به نوبت در آن نماز می گزاردیم شبانه روزها گرسنه می ماندیم. پیامبر همان یک پنجمی را که خدا برای ما نهاده بود به دیگران می داد. توانگران تازی را با آن دلجویی می کرد دینی که با این سختی فراهم شد، من باید آن را نگاهداری کنم. و اختلاف در آن پدید نیورم. هر گاه مخالفت می کردم از دو حال بیرون نبود یا پیروی می کردند به سود من با مخالفان می جنگیدند و کشته می شدند یا کناره گیری می کردند و از تقصیر فرمان برداری من کافر می شدند. چون مقصر می دانست که نسبت به من مانند محل قوم موسی نسبت به مخالفت با هارون می دانست. من دیدم تأسف خوردن و بردباری پاداش مرا نزد خدا بیشتر می سازد و به سود دین اسلام است و حق خود را خواسته بودم و این کار شایسته بود. چون یاران پیامبر گذشتگان و غیر گذشتگان می دانستند من از دیگران بیشتر و دودمان من ارجمندتر و پیروان من بلندتر بودند، دلیل ایشان برای جانب داری از من واضح بود. چون من خود دارای سوابق نیکو و خویشی وراثت پیامبر بودم و به موجب وصیت صریح و بیعتی که به گردن کارگردانان خلافت

داشتم شایسته خلافت بودم. چون پیشوایی امت به دست او و در خاندان او بود نه دست آنان که متصدی شدند. خاندان پیامبر که خدا ایشان را پاک شناخته است پس از مرگ او به سبب پاکی ایشان از دیگران خلافت لائق تر بودند از دیگران.

آنگاه از یاران خود پرسید چنین نیست؟. همه تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۵

ترجمه

(۷۶۳) [ادامه روایت]

آنکه پس از نخستین زمامدار شد در همه کارهای خود با من مشورت می کرد و کارها را به رأی من صادر می کرد و در مشکلات از من نظر می خواست و بگفته من کار می کرد. و یاران من کسی را یاد ندارند که وی در کارها جز من با کسی مشورت می کرد. جز من کسی پس از وی طمع در خلافت نداشت. چون او را ناگهانی به قتل رسانیدند، در بستر مرگ یقین داشتم که حق خویش را به خوشی به دست آوردم. اما در آخر کار خود برای خلافت شش تن را نامزد کرد و مرا ششمین ایشان نام برد و با آنان نیز برابر ندانست، مقام وراثت و خویشی را که با پیامبر داشتم به یاد نیاورد و خانوادگی و دامادی مرا ترتیب اثری نداد در حالی که هیچ کدام از آن شش تن سوابق درخشانی نسبت به اسلام مانند من نداشتند خلافت را در این شش تن نهاد تا به اکثریت یکی را از میان خود معین سازیم، پسر خود را بر ما گماشت که هر گاه یکی را از میان ما به خلافت نپذیرفتیم گردن همه را بزنند.

ای برادر جهود همین ناگواری مرا بسنده است. این گروه چند روزی برای این

کار وقت داشتند.

هر که به سود خود می کوشید، من خاموش بودم، از من نظر خواستند جواب سابق را به ایشان می گفتم و از سابقه خود و ایشان گفتگو می کردم و عدم استحقاق ایشان را روشن می کردم و گفته پیامبر و بیعتی که به گردن آنان داشتم می گفتم اما حب ریاست و امر و نهی و سرگرمی به جهان سبب شد که توجهی به گفته هایم نکنند و چون با یکی از ایشان تنها می شدم او را این مخالفت می ترسانیدم، موافقت نشان می داد به شرط آنکه پس از خود خلافت را به وی برگزار سازم. من نمی توانستم جز طبق قرآن و فرمان پیامبر کاری کنم. می دانستند من جز آنچه خدا تعیین کرده به ایشان چیزی نخواهم داد.

سرانجام یکی از شش تن به سود پسر عفان کوشید و کار بروی مسلم شد. اما چیزی نگذشت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۶

انتخاب کنندگان پسر عفان پشیمان شدند و به جان یک دیگر افتادند و همدیگر را نکوهش می کردند.

سرانجام همان، طرفداران وی را تکفیر کردند و از وی کناره گرفتند. پسر عفان به دوندگی افتاد و خواست استعفا دهد و از نابسامانی هایی که کرده بود پشیمانی نشان داد و توبه کار شد. ای برادر جهود من از این رو به اندازه بی در سختی افتادم که به وصف نگنجد و جز شکیبایی چاره بی نداشتم. اما همان روز بیعت پسر عفان، اصحاب شوری به من مراجعه کردند و از مخالفت عذر خواستند و خلع او را خواستند و از من خواستند که قیام کنم و حق خود را بستانم و هر یک از ایشان دست بیعت به من دادند اما من ایشان

را در این کار آزمایش می کردم و به امروز و فردا دور می کردم.

ای برادر جهود به خدا، سوگند همان ملاحظه مطالب سابق مانع از اقدام بر وی شد، چون در این امور گوشه گیری را به مصلحت نزدیک دیدم تأمل می کردم و چنان پنداشتم که بهتر است قیامی شود با آنکه همه در جانب داری حاضر بودند و می دانستند که مرگ در مذاق من مانند: آب سرد در روز گرم به کام تشنه گواراست. من عمم حمزه و برادرم جعفر و عم زاده ام عیبه با خدا و پیامبر وی پیمان بستیم که به آن وفادار باشیم و یاران من از من پیشی گرفتند و در راه وی درگذشتند و من بخواست خدا به ایشان پیوند خواهم شد. قرآن در باره ما گفته «مردانی که به پیمان خویش با خدای خود پایدار ماندند، برخی از ایشان درگذشتند و برخی در انتظار هستند و هرگز تبدیل نشده اند» منم که در انتظار هستم. ای برادر جهود من از عهد خود باز نگشته ام. سبب آنکه من در مقابل پسر عفان خاموش ماندم آن بود که می دانستم با رفتاری که او پیش گرفته ویرا از میان می برند. من خود به کناره گیری بسر بردم تا چنان شد که پیش بینی می کردم. آنگاه مردم به در سرای من آمدند، خدا گواه است دیگر از خلافت به جان آمده بودم چون می دانستم ایشان از آن جهت گرد من آمده اند تا به گرد آوری خواسته جهان کامیاب گردند، از این رو با شتاب تمام مرا برگزیدند اما چون دیدند آن امیدهایی که دارند از من روا نمی شود به سرکشی برخاستند. آنگاه به یاران خود متوجه شد

و پرسید آیا چنین نیست؟ همه تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۷

ترجمه

(۷۶۴) [ادامه روایت]

مقام پنجم - کسانی که با من به خلافت بیعت کردند، چون دیدند خواهش های ایشان از من برآورده نمی شود به اتفاق زن پیامبر بر من شوریدند. با آنکه من از سوی پیامبر یعنی به حکم او بر آن زن ولی و وصی بودم، وی را بر اشتری نشانده در بیابانهای بیمناک گردانیدند سگان رود حوآب بدو پارس کردند و او هر ساعت از رفتن با ایشان اظهار پشیمانی می کرد (چون از پیامبر شنیده بود که تو بر وصی من شورش خواهی کرد و نشانی آن اینست که هر گاه از رود حوآب که میان راه مکه و بصره است بگذری بر تو پارس خواهند کرد) با وصف این به دستور گروهی که اضافه از بیعت زمان پیامبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند به سرکشی بر من ادامه داده تا به شهر بصره رفتند در حالی که دست ایشان کوتاه بود و ریش اینان بلند و خرد آنان اندک و اندیشه ایشان تباه. این مردمان همسایه بیابان گردان بودند و میزبان دریا (مقصد از این عبارت سبک مغزی ایشان است) این زن زمام این مردم بیهوش را به دست گرفت و ایشان نیز به هوا داری وی شمشیرها آختند. من میان دو اشکال

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۱۸

افتاده بودم: هر گاه کناره می گرفتم اینان دست از فتنه و آشوب بر نمی داشتند. هر گاه مقابله می کردم خونهایی ناروا ریخته می شد. از این رو اول به نصیحت و اندرز ایشان برخاستم برخی براه آمدند من چندان که ممکن

بود به سود ایشان تعهداتی پذیرفتم و با یکی از ایشان گفتگوهایی کردم او از کرده پشیمان شد و بازگشت اما با دیگران که وارد گفتگو شدم هیچ اثر نکرد ناگزیر به جنگ ایشان برخاستم و هر گاه جز این می کردم بر خود و مسلمانان خیانت ورزیده بودم چون در گناه هایی که کرده بودند شریک می شدم. این سرکشان در نظر داشتند: هر چه ممکن است شورش خود را به اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند، به کشتار مردمان پردازند، قانون اسلامی را به نظر زنان تسلیم کنند و مانند:

پادشاهان روم و یمن پیروی کرده باشند. هر گاه اندک سهل انگاری می کردم گناه هایی مرتکب می شدند و چون از بازگشت فتنه ایشان نومید شدم، جنگیدم. چیره شدم و محکوم شدند، پس به یاران خود روی کرد و گفت: آیا چنین نبود؟. همه تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۰

ترجمه

(۷۶۵) [ادامه روایت]

مقام ششم - برگزیدن حکمین و جنگ با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد را (ص) به پیامبری برانگیخت با خدا و پیامبر و گروندگان ستیزه می کرد تا شهر مکه به زور شمشیر مسلمانان گشوده شد. در همان روز و سه جای دیگر از خود پدر وی ابو سفیان برای من بیعت دریافت شد، دیروز گذشته نخستین کسی که به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام کرد، و پدرش مرا به دریافت حق خود از خلفاء گذشته ترغیب می کرد و هر وقت نزد من می آمد بیعت خود را تازه می کرد از همه عجیب تر چون معاویه دید خدا حق مرا به من برگردانید و معاویه به امید آن

که خلیفه چهارم شود در کار من رخنه کند به عمرو عاص روی آورد و از او دلجویی کرد تا دعوت او را پذیرفت، معاویه نیز کشور مصر را بدو بخشید در صورتی که بر او حرام است پیش از بخش کردن خراج مصر درمی از آن را تصرف کند و بر معاویه نیز حرام است پیش از رسد خود درمی به وی دهد. آنگاه کشور اسلامی را به باد ستم گرفت. هر که با وی بیعت کرد او را بر کشید و هر که سرپیچی کرد او را خوار کرد با عهد شکسته به من متوجه شد و به یغماگری شهرستانهای اسلام پرداخت از خاور و باختر و وختر و خستر را غارت کرد و گزارش آن را یافته ام.

تا آنکه مغیره بن شعبه کور ثقفی به من پیشنهاد کرد که معاویه را به فرمانداری شهرهایی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۱

که در دست دارد بگذارم، اندیشه وی از جهت جهانی خوب بود هر گاه می توانستم پیش خدا بهانه یی بیاورم در این باب من خود اندیشه کردم و با کسانی که محل اعتماد بود مشورت کردم نظر آنان نیز در باره زاده جگر خوار چون من بود امیدوارم گمراهان را بر مردم چیره نگردانم و یاور خود قرار ندهم.

جریر بجلی را و بار دیگر ابو موسی اشعری را نزد معاویه فرستادم هر دو به جهان گرویدند و او را از خود خشنود کردند و به من خیانت کردند دیدم هر روز بیش از پیش فرمانهای خدای را زیر پا می گذارند با برگزیده یاران خویش کنکاش کردم همه مرا واداشتند که با وی نبرد کنم

و دست وی را از تصرف در کارهای مسلمانان کوتاه کنم به جنگ رفتم او همه آرزوهای بی جا می کرد که مورد خشنودی خدا نبود. در یکی از نامه های خود نوشته بود گروهی از یاران نیک پیامبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود به وی تسلیم کنم تا ایشان را به خون عثمان به قتل رساند در صورتی که هر گاه پنج تن گرد پیامبر بودیم او ششم بود هر گاه چهار بودیم او پنجم بود در صورتی که معاویه خود و خاندان وی مردمان را به عثمان شورانیدند او را به کشتن دادند، چون شروط وی را نپذیرفتم به من هجوم کرد.

گروهی از قبائل حمیر که نه هوش دارند و نه بینایی در دین گرد خویش فراهم ساخت با خواسته جهان ایشان را بفریفت.

با درفش پیامبر به نبرد معاویه رفتیم سرانجام شکسته شد اسب خود را سوار شد که فرار کند، از عمرو عاص یاری خواست او به وی دستور داد که قرآن را بر سر نیزه ها زنند و به حکمیت دعوت نمایند به من گفتند که معاویه ترا به قرآن و حکم آن می خواند من یاران مخلص را از دست داده بودم سپاه من اصرار داشتند که به قرآن و حکم آن فرود آیم هر چه به ایشان گفتم این فریبی از اوست سودمند نشد تا کار به جایی رسید برخی می گفتند هر گاه علی تحکیم را نپذیرد او را مانند زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را به معاویه بسپرید.

خدا گواه است که من هر چه کوشش کردم و به ایشان گفتم به اندازه دوشیدن اشتری یا دویدن اسبی بمن

مهلت دهید تا کار را به اتمام رسانم اجابت نکردند جز این بزرگوار (با دست اشاره به مالک اشتر کرد) و پیروانش و گروهی از خاندان خود. من از کشته شدن بیمناک نبودم لیک از کشته شدن این دو تن بود (با دست اشاره به حسن و حسین کرد) که مبادا نژاد پیامبر بریده گردد و ترس از کشته شدن این و آن (با دست اشاره به عبد الله پور جعفر و محمد بن علی مشهور به حنفیه) هر گاه برای ایشان نبود ناگزیر تن به قضای خدا می دادم. چون نبرد متارکه شد و شمشیر از دشمنان برداشته به جای قرآن خویشتن را داور کردند و خدای را زیر اختیار خود گرفتند قرآن و احکام آن را پس افکندند، من هرگز در دین خدا داوری نمی دانستم چون که حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه تباه است اما چه می توان کرد این مردم فقط به حکمیت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۲

خشنود بودند. من خواستم انسان دانا و دریافته یی را از بستگان خویش برگزینم یا کسی را که تابع عقل و ادراک باشد، اما زاده هند نپذیرفت ناگزیر عمرو بن عاص کسی را که از طرف من برگزیده شده بود فریب داد. آیا چنین نبود؟ همه یارانش تصدیق کردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۳

ترجمه

(۷۶۶) [ادامه روایت]

مقام هفتم - پیامبر به من سفارش کرده بود که در پایان زندگی با گروهی از یاران خود می جنگم که روزها روزه اند و شبها را به بندگی خدا می گذارند و قرآن می خوانند لیک از راه سرپیچی و نبرد با من چون یکی که از کمان به در رود از

دین به در روند ذوالثدیه در میان ایشان است. پس از کشتار ایشان و حکمین به اینجا بازگشتم، برخی از این گروه به یک دیگر گرویدند و خود را سرزنش کردند که چرا سرانجام نبرد صفین به حکمین پایان یافت برای خویشتن گزیری نیافتند جز نکوهش از پیشوای خود، گفتند: پیشوای ما باید از رأی نادرست ما پیروی نمی کرد و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود با خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نشان داد کافر گردید و اکنون کشتن وی بر ما مباح است، بر این رای همداستان شدند و با شتاب از لشکرگاه من بیرون رفتند و بانگ برآوردند: «لا حکم الا لله» دسته یی از آنان در نخيله ماندند و دسته یی به حروراء رفتند و دسته یی به خاور راندند و از دجله گذشتند و بهر مسلمانی که می رسیدند او را به تکفیر من می آزمودند هر گاه اظهار موافقت با ایشان می کرد زنده می ماند و اگر نه او را می کشتند من نزد دسته نخستین و دومین رفتم و آنان را به فرمان برداری خدا و حق و بازگشت به خدا دعوت کردم ایشان جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرط و قیدی آنان را خرسند نمی کرد چون گریزی نبود اول دسته را به حکم خدا تسلیم کردم این دسته نخيله و آن دسته حروراء را به قتل رسانیدم.

ای برادر جهود من برای ایشان دریغ می خورم، هر گاه در این راه نمی رفتند برای اسلام دژ استواری بودند، اما با حکم خدا چه می توان کرد؟ به گروه سوم پیکها و نامه ها فرستادم، البته سودمند نشد، مسلمانان را به بهانه

مخالفت با خود می کشتند، چند بار این شخص را مقصود (مالک اشتر) و دیگری را یعنی احنف بن قیس و دیگران را به هیچ حال باز نگشتند ناگزیر نبرد کردم. ای برادر جهود، ایشان بیش از چهار هزار بودند همه در جنگ با من کشته شدند. آنگاه آن مرد پستان دار یعنی ذو الثدیه که پیامبر از او به من گزارش داده بود در میان کشتگان یافتم همه این حاضران آنجا بودند و او را دیدند، آیا چنین نبود؟

همه تصدیق کردند.

سپس گفت: ای برادر جهود به دو هفت مقام آزمایش دادم تنها مقامی از هفتمین مانده، آن نیز نزدیک است. یاران علی و رأس الجالوت گریستند پرسیدند آن چیست؟. علی با دست خود به ریش خویش

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۴

اشاره کرد و گفت: از خون این اشاره به سر خود کرد یعنی ریش من به خون سر من رنگین خواهد شد.

به یک بار ناله مردم بلند شد و فضای مسجد جامع کوفه را پر ساخت به سراهای اطراف رسید مردم به اضطراب و گریه افتادند.

رأس الجالوت همان ساعت به دست علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه بود که علی به ضربت شمشیر ابن ملجم کشته شد. چون این خبر به رأس الجالوت رسید به سرای علی آمد. امام حسن را دید ایستاده و ابن ملجم دست بسته نزد ویست، رأس الجالوت نگاه ژرفی بدو افکند و گفت ای ابا محمد (کنیه حسن بن علی) بود او را بکش که خدایش بکشاد من در نامه هایی که به موسی «ص» فرود آمده خوانده ام گناه وی نزد خدا از فرزند آدم که برادر

خود را کشت و آنکه اشتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

ترجمه

(۷۶۷) آنچه راجع به ایام هفته است

- پیامبر گفته: «آدینه روز بندگی ست، خدای را در آن بندگی کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن پیروان خاندان است. روز دوشنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی ست روز چهارشنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آنهاست. روز پنجشنبه روز خجسته ایست برای پیروان من بامداد آن خجسته ایست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۵

ترجمه

(۷۶۸) آنچه در خصوص هفته آمده است

- امام صادق به گروهی بگذشت که داشتند حجامت می کردند. گفت: چه می شد هر گاه حجامت خود را تا شب یک شنبه پس می افکندید؟ که برای دوری درد سودمندتر بود. در خبری آمده که امام صادق به یکی از دوستانش گفته: ای فلان، چرا بیرون نرفتی؟ گفت: برخی تو کردم، امروز یک شنبه است. گفت چه زیانی دارد؟. گفت: از پیامبر «ص» روایت شده از روز یک شنبه دوری کنید که دمی چون شمشیر برنده دارد. گفت: دروغ گفته اند.

دروغ گفته اند. پیامبر این را نگفته زیرا احد یکی از نامهای خداست گفتم: دوشنبه را بگوی؟.

گفت: بنام آن دو نامیده شده، گفتم: نام دوشنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام صادق گفت: هر گاه برای تو حدیثی نقل کردند نیکو دریاب چون خدای روزی را که پیامبر وی در آن می مرد و وصی او در آن ستم دید می دانست و آن را بنام آن دو نامیده! گفتم: سه شنبه را بگوی. گفت:

سه شنبه دوزخ آفریده شده اینست که خدای گفته: بروید به سوی آن چه سابقا دروغ می شمردید، بروید به سایه گاهی که سه پرده دارد، نه سایه می دهد و نه از زبانه آتش

دفاع می کند. گفتم: چهارشنبه را بگوی.

گفت: در روز چهارشنبه چهار ستون دوزخ آفریده شد. گفتم: پنجشنبه را بگوی گفت: خدای بهشت را در آن آفرید. گفتم: آدینه را بگوی. گفت: خدا در آن مردمان را برای باور داشتن ولایت ما گرد آورد. گفتم: شنبه. گفت: در آن فرشتگان خود را متوجه خود ساخت. دانستند همیشه یگانه بوده است. جناب علی گفته: شنبه روز نیرنگ است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان، دوشنبه روز مسافر و جستجوست. سه شنبه روز نبرد و خونریزیست. چهارشنبه روز شومی ست. مردم در آن فال بد می زنند پنجشنبه روز دخول به فرمانروایان است و بر آمدن نیازها. آدینه روز خواستگاری ست! صدوق گفته: دو شنبه روز مسافرت برای جای نماز استسقاء و باران است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۶

ترجمه

(۷۶۹) آنچه در دوشنبه آمده

- یونس پور یعقوب گفته: شنیدم امام صادق می گفت:

پیامبر در روز دوشنبه خون گرفت، به خونگیر گندم داد. امام صادق گفته: رسم پیامبر چنین بود که پس از پسین روز دوشنبه خون می گرفت. گفت خون گرفتن در پایان روز دوشنبه درد را یکباره از بدن بیرون می کشد. عقبه پور بشیر ازدی گفته: روز دوشنبه نزد امام محمد باقر رفتم. گفت: خوردنی بخور. گفتم روزه دارم. گفت: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون که پیامبر در آن روز زاییده شده گفت: شما روز ولادت او را نمی دانید، روزی را می دانید که در آن در گذشته، نه در آن روزه گیر نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گفته: مردی به برادرم امام موسی بن جعفر گفت: من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کن. گفت: چه روزی می روی؟. گفت؟ روز دوشنبه. گفت: چرا روز

دوشنبه می روی؟.

گفت: چون در آن روز طلب برکت می کنم. چون که روز میلاد پیامبر است. گفت: دروغ می گویند میلاد پیامبر روز آدینه بود. روزی شوم تر از دوشنبه نیست. روزیست که پیامبر در آن درگذشت و وحی بریده شد و حق ما را به زور بستند، ترا به روز آسانی که در آن خدا آهن را برای داود نرم گردانید رهبری کنم؟. گفتم: آری. گفت: روز سه شنبه مسافرت کن.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۷

ترجمه

(۷۷۰) آنچه در روز سه شنبه آمده

- پیامبر گفته: هر که روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه خون گیرد درمان هر دردیست تا سال آینده و هر گاه در جز آن روز خون گیرد درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است. امام صادق گفته: هر که قصد مسافرت دارد روز سه شنبه مسافرت کند اگر روز سه شنبه سنگی از کوه پرتاب شود خدا آن را به جای خویش برگرداند، هر که راه نیاز بر وی بسته باشد، روز سه شنبه نیازهای خود را بجوید. زیرا همان روزیست که خدا در آن آهن را برای داود پیامبر نرم کرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۸

ترجمه

(۷۷۱) آنچه در چهارشنبه آمده

- یعقوب پور یزید از یکی از یاران ما روایت کرده که گفته: روز چهارشنبه نزد امام علی بن محمد عسکری رفتم، مشغول خون گرفتن بود به وی گفتم:

اهل مکه و مدینه از پیامبر روایت می کنند که هر که روز چهارشنبه خون گیرد پیسی گردد باید خود را نکوهش کند. گفت: دروغ گفته اند. آنکه کاشته تخم حیض است به این بیماری گرفتار می شود.

عبد الرحمن پور عمرو پور اسلم گفته: امام موسی بن جعفر را روز چهارشنبه تب داشت خون گرفت، تب وی نبرید سپس روز آدینه گرفت تب وی برید. محمد پور احمد دیدم دقاق بغدادی گفته: به امام رضا نوشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه از ماه پرسیدم. در جواب نوشت: هر که در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند مسافرت کند از هر گزندی نگاهداری می شود و خدا نیاز وی را برآورد. دوباره نوشتم و از

حجامت در آن روز از ماه پرسیدم. نوشت: هر که در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند خون گیرد، از هر گزندی تندرستی یابد و از هر دردی نگاه دارد.

از پیامبر روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نامبارکی ست. مطابق قرآن در آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۲۹

روز خدا شکنجه باد بر قوم عاد فرو فرستاد و ایشان را نابود کرد. بشار پور بشار گفته: به امام صادق گفتم:

چرا چهارشنبه را روزه می گیری؟. گفت برای آن که دوزخ در چهارشنبه ساخته شده. حدیث پور منصور گفته: بعد از عصر روز چهارشنبه دیدم خون گرفت. جناب علی گفته: روز چهارشنبه خود را از نوره کشیدن خودداری کنید که آن روز نامبارک است. در مسجد جامع کوفه کسی از امیر المؤمنین پرسید بفرما برای چه به روز چهارشنبه فال بد می زنی و آن را روز سنگین و بد یمن می دانی، و مقصود کدام چهارشنبه است؟ گفت: آخرین چهارشنبه ماه یعنی در زمان محاق. در این روز- قاییل برادر خود هاییل را کشت. در روز چهارشنبه ابراهیم به آتش افکنده شد. در چهارشنبه منجیق را ساختند، در چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرد، در چهارشنبه زمین قوم لوط را نابود کرد در چهارشنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در چهارشنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بر روی زمین ریختند، در چهارشنبه خدا پشه را بر نمود مسلط کرد، در چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، در چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، در چهارشنبه فرعون فرمان داد

که اولاد بنی اسرائیل را به قتل رسانند. در چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، در چهارشنبه نخستین شکنجه به قوم فرعون فرود آمد، در چهارشنبه خدا قارون را به زمین فرو برد، در چهارشنبه: خدای ایوب را گرفتار تلف دارایی و فرزندان وی کرد، در چهارشنبه یوسف را به زندان بردند.

در چهارشنبه خدا قوم صالح را شکنجه کرد: در چهارشنبه صیحه یی ایشان را فرا گرفت، در چهارشنبه ناقه را پی کردند، در چهارشنبه روی پیغمبر مجروح و دندان وی شکست، در چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند. صدوق مؤلف کتاب گفته: برای آنکه در چهارشنبه به مسافرت مضطر باشد یا لازم به خون گرفتن باشد باکی نیست گو حجامت کند، مسافرت و حجامت در چهارشنبه شومی ندارد مخصوصا هر گاه به قصد رد بر کسانی که بد فالی می کنند این کار را به جای آورد لیک آنکه نیازمند به سفر یا خون گرفتن نباشد شایسته است که در چهارشنبه نه مسافرت کند نه خون گیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۰

ترجمه

(۷۷۲) آنچه در باره پنجشنبه آمده

- معتب پور مبارک گفته: روز پنجشنبه نزد امام صادق رفتم دیدم خون می گیرد گفتم: ای فرزند پیامبر در روز پنجشنبه خون می گیری؟ گفت: آری هر که خون می گیرد خوب است روز پنجشنبه بگیرد. چون در هر شب آدینه یی خون بدن از بیم قیامت به ظاهر می جهد و تا بامداد پنجشنبه به آشیانه خود باز نمی گردد. آنگاه روی به غلام خود ذبیح کرد که او را خون می گرفت و گفت: شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمک و چابک تیغ زن. امام گفت: آنکه در آخرین پنجشنبه ماه

اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او دور گردد.

امام صادق گفته: پیامبر در اول زمان پیامبری خویش پی در پی روزه می گرفت تا گفته شد دیگر روزه خود نگشاید و گاه می شد پی در پی افطار می کرد تا گمان می رفت دیگر روزه نخواهد گرفت، آنگاه بنا نهاد روزی روزه می گرفت و روزی روزه می گشاد به رسم روزه داری داود پیامبر. آنگاه این را نیز وانهاد و در پایان زندگی تا در گذشت در هر ماه دو پنجشنبه را با یک چهارشنبه میان آن ها روزه می داشت.

امام صادق گفته از پیامبر پرسید نداز روز پنجشنبه یا چهارشنبه میانه آنها گفته: که پنجشنبه روز عرض کارهاست و چهارشنبه روز آفرینش دوزخ است و روز نگاهداری از آتش آن. و نیز گفته: هر که روز پنجشنبه همه ناخنهای خود را بگیرد و یکی را برای روز آدینه نهد تهی دستی از او دور گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۱

ترجمه

(۷۷۳) آنچه در باره آدینه آمده

- محمد پور ریاح قلاء گفته: امام موسی بن جعفر را روز آدینه دیدم خون می گرفت. گفتم: روز آدینه خون می گیری؟ گفت: آیه الکرسی می خوانم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۲

هر گاه خون تو هیجان کرد چه روز باشد و چه شب، آیه الکرسی بر خوان و خون می گیر. پیامبر گفته:

قیامت میان نماز پیشین و پسین روز آدینه بر پای می شود. پیامبر گفته: در شب هر آدینه برای خانواده خود میوه و گوشت ببرید تا به آمدن آدینه شادمان باشند. پیامبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را برمی گزید و چون برای سرمای زمستان به اتاق بازمی گشت شب آدینه را برمی گزید و روایت

شده که بیرون آمدن و بازگشتن هر دو در شب آینه بود.

ابو کهمس گفته: به امام صادق گفتم. دعایی به من فرا آموز که بدان روزی جویم. به من گفت:

آب خوره و ناخن خود را بچین و این در روز آدینه باشد. هشام پور سالم از امام صادق روایت کرده که ناخن گرفتن روز آدینه از خوره و پیسی کوری ایمنی دارد. هر گاه نیاز نباشد با ابزار سر آنها را بساید.

امام صادق گفته: هر که هر آدینه ناخن چیند و آب خوره بزند و بگوید: بنام خدا و بر شیوه راه و رسم محمد و دودمان وی به روزه ناخن و مویی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن بنده یی از اولاد اسماعیل ببرد. پیامبر گفته؟ هر که روز آدینه ناخن های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتان وی ببرد و درمان در آنها در آورد و روایت شده که دیوانگی و خوره پیسی به وی ظاهر نشود.

جعفری گفته: از امام موسی بن جعفر شنیدم که می گفت: سه شنبه ناخن های خود را بگیرد و روز چهارشنبه گرمابه روید و روز پنجشنبه هر گاه خورسند باشید خون بگیرد و روز آدینه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام رضا گفته: خوب نیست، مرد هیچ روزی بوی خوش به کار نبرد، هر گاه نتواند یک روز در میان بوی خوش به کار بردن را رها نکند. هر گاه نتوانست هر آدینه عطر زند و آن را رها نکند.

سکن خزاز گفته از امام صادق شنیدم می گفت: خدا بر هر مردی حق داده که در هر آدینه آب خور خود را بزند و ناخن خود را بگیرد و

بوی خوش به کار برد. انس از پیامبر روایت کرده که شب و روز آدینه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار را از دوزخ می رهااند.

هشام پور حکم از امام صادق روایت کرده کسی که می خواهد کار نیکی انجام دهد مانند آنکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا امثال آنها خوبست به روز آدینه به جای آورد. چون پاداش کار نیک در روز آدینه دو چندان است. و نیز از او نقل کرده که گفت: هر که روز آدینه شعری بخواند بهره اش از این روز همانست. پیامبر گفته: هر گاه دیدید پیری در روز آدینه از احادیث روزگار جاهلیت سخن می راند سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه یی باشد. امام صادق گفته: هر که در سجده آخر نافله پس از مغرب شب آدینه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید خدایا من ترا به ذات پاک تو و نام بزرگ تو می خوانم که بر محمد و دودمان وی آمرزش فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا وی را آمرزیده باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۳

و نیز گفته: شب پنجشنبه و شب آدینه فرشتگانی از آسمان فرود آیند با ایشان جامه زرین و نامه سیمین است و در شب پنجشنبه و شب و روز آدینه تا فرو شدن آفتاب چیزی جز پاداش درود فرستادن بر محمد و دودمانش را نمی نگارند. در روز آدینه برای خاطر نماز آدینه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است لیک پس از نماز آدینه روا باشد و ساعت برکت است. ابو ایوب خزاز

گفته از امام صادق پرسیدم از تفسیر گفته خدا در روز آدینه که گفته: چون نماز انجام یافت بروید از فزونی خدا روزی جوید.

گفت: مقصود نماز گزاردن در روز آدینه سپس پی روزی رفتن در روز شنبه باشد. آنگاه گفت: ای وای بر مسلمانی که در هفته یک روز آدینه خود را برای کار دین خود آماده نکند و از آن نپرسد.

ترجمه

(۷۷۴) آنچه در باره شنبه آمده

- امام صادق گفته: هر که آهنک سفر داشته باشد روز شنبه سفر کند، که اگر سنگی در روز شنبه از کوه جدا گردد خدا آن را باز به جای خود بازگرداند پیامبر گفته: خدا یا شنبه و پنجشنبه را بر پیروان من مبارک گردان. پیامبر گفته: هر بام پی کارهای خود روید که برآورده می شود، نامه که نگاشتید بر آن خاک پاشید که بهتر نیاز را روا می کند. نیکی را نزد خویرویان بیاید. پیامبر گفته: هر که روز شنبه و پنجشنبه ناخن گیرد و آب خوره زند از درد دندان و درد دیده در امان باشد.

امام صادق گفته: شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن پیروان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهارشنبه روز خوردن داروست پنجشنبه برای برآوردن نیازها و برای پاکیزگی و بوی خوش است و آن جشن مسلمانان است و از جشن روزه گشاد جشن گوسفند کشان بهتر است. و روز جشن غدیر بهترین جشن هاست و آن روز هیجدهم ذی الحجه است قیام کننده دودمان ما روز آدینه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۴

آشکار گردد. روز رستاخیز روز آدینه خواهد بود: در این روز هیچ کاری بهتر از درود بر

(۷۷۵) معنی با ایام دشمنی مکنید تا با شما دشمنی نکنند

- صقر پور ابی دلف کوفی گفته: چون متوکل خلیفه عباسی امام علی النقی را در سامره زندانی کرد، من آگاه شدم، خواستم از حال او مطلع کردم. رازقی دربان متوکل دستور داد مرا نزد وی بردند، چون بر او وارد شدم گفت:

ای صقر چه می خواهی؟. گفتم: خیر است. گفت بنشین با خود گفتم من نیز گرفتار شدم و خطا کردم که اینجا آمدم. چون تنها شد. گفت: در چه حالی؟ و چرا اینجا آمدی؟. ناگزیر آمده یی از حال مولای خود جویا گردی؟. گفتم: مولای من حضرت امیر المؤمنین است یعنی متوکل. گفت: خاموش باش مولای تو بر حق است از من مترس. من نیز با تو هم کیش هستم، خدای را ستایش کردم. گفت:

خواهی وی را بنگری؟ گفتم: آری گفت بنشین تا پیکی از نزد وی بیرون رود، چندان نشستم تا بیرون رفت. آنگاه به غلام خود گفتم: صقر را در آن حجره بر که آن علوی در آن زندانی است، او را با وی تنها گذار. مرا به آنجا برد. دیدم امام علی النقی بر زبر حصیری نشسته و برابر وی گوری کنده و آماده است سلام گفتم پاسخ داد و گفت: بنشین، نشستم. گفت: چرا آمدی؟ گفتم برای آگاهی از تو، نگاه بدان گور کردم و بگریستم. امام گفت مگری هنوز تقدیر نشده گفتم: از پیامبر روایتی شده که معنی آن را در نیافتم. گفت کدام است؟ گفتم: پیامبر گفته: روزها را دشمن مدارید تا با شما دشمنی مکنند. این چه معنی دارد؟.

در پاسخ گفتم: روزها ما هستیم. شنبه نام

پیامبر است، یک شنبه کنایه از علیست. دوشنبه: حسن و حسین است: سه شنبه: علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است، چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم و پنجشنبه: فرزند من: حسن بن علی و آدینه: پسر پسر می باشد. اوست که توده حق پرستان را گرد آوری کند، و زمین را پر از دادگری نماید پس از آنکه پر از بیداد شده باشد، این است معنی ایام که با آنها دشمنی مورزید تا در جاویدان با شما دشمنی مورزند. بعدا گفت: برخیز و بیرون رو چون در امان نیستی.

صدوق گفته روزها از راه حقیقت به معنی پیشوایان نیست، بلکه همان روزهای ویژه هفته است لیک پیامبر در این حدیث روزها را کنایه از پیشوایان آورده، چنان که امام علی بن محمد شرح داد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۶

چنان که خدا: تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیامبر و علی و حسین و حسین آورده و نجاج گوسفندان را در داستان داود و مترانین کنایه از زنان آورده. و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده از. امام صادق نیز در تفسیر آیه قرآن که گفته: «آیا در زمین گردش نمی کنید؟»

پرسیدند. گفت: مقصد آن است که آیا در قرآن تعمق نمی کنید؟. چنان که خدا سر را کنایه از سپوختن آورده در آنجا که گفت: با زنان عده دار وعده به سر مگذارید. چنان که خوردن خوراک را کنایه از ریستن آورده: در باره عیسی و مادر وی گفت: خوراک می خورند. مقصد

این است که می ریسند چون لازمه خوردن ریستن است. چنان که زنبور انگبین را کنایه از پیامبر آورده در آیه نحل گفته: پروردگار تو به زنبور انگبین وحی کرد نمونه از این گونه بسیار باشد.

ترجمه

(۷۷۶) آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند سپس رانده شدند

- پیامبر می گفت:

درنگ آدم و حوا در بهشت تا زمانی که بیرون شدند هفت ساعت از ساعات جهان بود و همان روز ایشان را به زمین افکند.

ترجمه

(۷۷۷) در پیروان هفت منش است

- امام محمد باقر گفته: پیروان ما کسانی هستند که در دوستی ما جای خویش به یک دیگر می بخشند و به دوستی ما با یک دیگر دوست می شوند و برای زنده کردن راه و رسم ما یک دیگر را دیدار می کنند و با هم رفت و آمد دارند، هر گاه به خشم آیند ستم روا ندارند و هر گاه پسندیدند از اندازه بیرون نمی روند و بیهوده کاری نمی کنند، برای همسایگان خود خجسته اند، برای آمیزشگران آسایش اند. من آنچه در این باب روایت داشتم در کتاب صفات شیعه آورده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۷

ترجمه

(۷۷۸) پیمبر در هفت جا ابو سفیان را نفرین کرد

- عامر پور واثله گفته: پیمبر در هفت جا ابو سفیان را نفرین کرد و در این جایها جز نفرین با وی کاری نداشت. نخستین- هنگامی که پیمبر به مدینه مهاجرت کرد ابو سفیان از شام می آمد در برخورد. پیمبر را دشنام داد خواست او را بزند خدا شر وی را از پیمبر برگردانید. دوم- روز کاروان بدر که وی را از چاه بدر گریزانند. پیمبر وی را نفرین کرد.

سوم- روز جنگ احد که پس از پایان یافتن جنگ ابو سفیان بانگ زد زنده باد هبل نام بتی از بتهای عرب بود) پیمبر گفت: زنده باد خدای بزرگ. ابو سفیان گفت: ما عزیزی داریم و شما را عزیزی نیست. پیمبر گفت: خدا سرور ماست و شما سرور ندارید. چهارم- در روز جنگ خندق که ابو سفیان با قریش برای نبرد آمده چون مغلوب شد خشمناک گردید. دو آیه در سوره احزاب فرود آمد ابو سفیان و یاران وی را کفار خواند و معاویه را مشرک. پنجم- روز صلح حدیبیه بود که

قربانیه‌ها را منع کردند و نگذاشتند به محل خود که منی ست برسند، پیمبر طواف کعبه نکرده بازگشت، ابو سفیان را نفرین کرد. ششم- در جنگ احزاب بود که ابو سفیان با قریش و عامر بن طفیل هوازن و عینه پور حصین با گروه غطفان به مدینه تاختند و جهودان قریظه و بنی نضیر همدست شدند. پیمبر ایشان را نفرین کرد، و گفت: هر گاه در پیروان مؤمنی باشد ملعون نباشد اما در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب نیست، هفتم- در توطئه‌ی بی که داشتند به پیمبر تک آوردند و این گروه دوازده تن از بنی امیه بودند به سروری ابو سفیان و پنج تن از دیگر مردمان در اینجا نیز پیمبر نیز آنان را لعن کرد و آنان بر سر گردنه بودند به جز خود پیمبر و استرش و راننده و پیش دار همه را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۸

نفرین کرد.

صدوق گفته: در این روایت اتفاق کنندگان عقبه را دوازده از بنی امیه و پنج غیر از آنان شمرده.

شاید درست چهارده تن باشد.

ترجمه

(۷۷۹) سخن از هفت صندوقی که در دوزخ است

- اسحاق پور عمار پور صیرفی در روایت درازی که از امام موسی بن جعفر روایت کرده که گفت: ای اسحاق در دوزخ بیابانی است که سقر نام دارد از روزی که خدا آن را آفرید تا کنون ندیده هر گاه خدا آن را دستور دمیدن دهد به اندازه سوزنی آنچه بر روی زمین است می سوزد، دوزخیان از سوزش و گندی آن به خدا پناه می برند. در این وادی کوهی ست که فرودآمدگانش از سوز و گند و پلیدی و شکنجه اش به خدا پناه برند. و در آن دره‌ی بی ست که ساکنان

آن کوه از سوزش و پلییدی آن به خدا پناه برند و در آن دره چاهی ست که اهل دره از بدی آن به خدا پناه برند و در آن ماریست که از بدی و ناپاکی آن به خدا پناه برند و در اشکم وی هفت صندوق نهفته است که پنج تن از پیروان گذشتگان است و دو تن از پیروان این پیامبر در آنها جای دارند. راوی پرسید آن پنج تن چه کسانی هستند؟. و این دو تن کدام؟. گفت: قابیل کشنده هابیل و نمرود خصم ابراهیم و فرعون و یهودی که بدعت دین جهودان را ساخت و بولس که راه نصاری را پرداخت و این دو تن دو تازی بیابان کردند که ایمان به خدا نداشتند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۳۹

ترجمه

(۷۸۰) ایوب با بی گناهی هفت سال رنج کشید

- امام صادق گفته: ایوب با بی گناهی هفت سال رنج کشید. او از قول پدر خود نقل کرد که گفت که ایوب بی گناه گرفتار رنج شد، پیامبران گناه نکنند. زیرا از گناه کردن پاک اند و پیرامون گناه نمی گردند چه خرد و چه کلان، ایوب با این اندازه رنج که کشید بوی بد و ریخت زشت در وی پدیدار نشد و به اندازه سر قلم خون و چرک از وی بیرون نیامد هیچ کس او را شوخ نیافت و از او بیم نکرد، جایی از تن وی کرم نیفتاد، خدا با پیامبران و یاران گرامی خویش در گرفتاری چنین کند. مردمان که از ایوب کناره کردند برای تهی - دستی و سستی حال وی بود، چون نمی دانستند پیش خدا (نامش ارجمند باد) چه مقامی دارد؟.

پیامبر می گفت: رنج کش ترین مردمان پیامبرانند. خدا ایوب را

به گرفتاری سختی دچار ساخت و در ظاهر به دیده مردمان خوار داشت. تا چون بهره مندیهای خدای را در دست وی می نگرند او را به خدایی می پرستد. برای آنکه بدانند پاداش خدا دو گونه است: یکی به طور- ویژه و تفضل و دیگری به طور شایستگی و بندگی تا کسی را که سست است را خوار مدارند و تهی دستی و بیماری را پست شماراند و بدانند خدا هر که را خواست بیمار و گرفتار می سازد و هر که خواهد شفا بخشد و ایشان را برای گروهی پند و برای دسته یی بدبختی و برای جماعتی سعادت قرار دهد بر همه حال داوری او دادگرانه گرانه و حکیمانه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴۰

است و آنچه با بندگان کند بر وجه بهتر است.

ترجمه

(۷۸۱) فرشتگان هفت گروه اند و حجابها نیز هفت

- ابو منصور زید پور وهب گفته: پرسیده شد از جناب علی از توانایی خدا بزرگ بار بزرگواریش. او به سخن رانی ایستاد. خدای را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت: خدای فرشتگانی دارد برخی به اندازه ایی بزرگ اند که هر گاه یکی از آنان به زمین فرود آید از بس بزرگ و از بس پر و بال دارد زمین نمی تواند آن را در خود جا دهد برخی از ایشان به اندازه یی: تهمن اند و زیبا که هر گاه همه پری و آدمی همدست شوند نمی توانند او را وصف کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴۱

برخی از فرشتگان خدا چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است برخی از آنان با یکی از بالهای خود می تواند همه افق را بپوشاند به اضافه از

بزرگی حجمش، برخی از آنان به اندازه یی بلند هستند که آسمانها تا زیر ناف ایشان است. برخی از ایشان بدون پایگاه قدم در ژرف هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین ها تا زانوی اوست برخی از آنان هست که اگر همه دریاها را به پشت ناخن بزرگش بریزند جا می دهد، برخی هستند که هر گاه کشتیها را در سرشک چشمش بیندازند تا ابد سیر می کنند.

از حجابها پرسیدند علی در جواب گفت: حجابها هفت است، ستبری هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجابها تاریکی ست، برخی نور است، برخی آتش است، برخی دود است، برخی ابر است، برخی برق است، برخی رعد است، برخی روشنی ست، برخی ریگ است، برخی کوه است، برخی غبار است، برخی آب است، برخی نهراست آنها حجابهای گوناگون اند ستبری هر حجابی هفتاد هزار سال است.

آنگاه سرا پرده های جلال است که شصت سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سرا پرده تا سرا پرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعدا سرا پرده ارجمندیست، سپس سرا پرده کبریاء بعدا سرا پرده عظمت است، سپس سرا پرده قدس سپس سرا پرده جبروت سپس سرا پرده فخر آنگاه سرا پرده نور سفید، سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی ست. علی در این جا خاموش شد. عمر به وی گفت: ای ابا الحسن مباد بی تو روزی زنده باشم.

صدوق

مؤلف کتاب گفته: این پرده ها را بر ذات حق زده اند، خدا بالاتر از آن ست که زیر پرده باشد، چون خدای را مکانی نیست. این پرده ها را بالای آفرینش بزرگ وی زده است که خدا کسی اندازه آن را نداند.

ترجمه

(۷۸۲) علی هفت سال پیش از مردمان نماز گزارد

- عباد پور عبد الله از علی ع روایت کرده که گفت: من بنده خدا و برادر پیامبرم من صدیق اکبرم، کسی پس از من ادعای این مقام نکند مگر آنکه دروغ گوی باشد، من هفت سال پیش از مردمان نماز گزاردم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴۲

ترجمه

(۷۸۳) دیوان بر هفت تن از غالیان فرود آمدند

- امام صادق در تفسیر گفته: خدا در قرآن گفته: به شما بگویم دیوان به که فرود آمدند؟ بر هر دروغ زن، گناهکاری. گفت: ایشان هفت تن بودند: مغیره، بنان، صائد، حمزه پور عماره بربری، حارث شامی، عبد الله پور حارث، ابو الخطاب.

ترجمه

(۷۸۴) خدا به پیروان علی هفت چیز داده است

- جابر پور عبد الله انصاری گفته:

روزی نزد پیامبر (ص) بودم که به علی گفت: این فرخ سرش است که از خدا به من گزارش می دهد که به پیروان تو هفت منش داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی دل هنگام رمیدن، روشنی هنگام تاریکی، ایمنی هنگام بی تابی مقابل میزان عمل، گذشتن از صراط، رفتن به بهشت پیش دیگران، نور ایمان که در پیشاپیش آنان است.

ترجمه

(۷۸۵) کسی روایت کرده خاندان پیامبر هفت اند

- عمره دختر افعی گفته: شنیدم ام سلمه می گفت: این آیه تطهیر که در قرآن آمده: خدا خواسته است که پلیدی را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه سازد. ام سلمه گفته: در میان خانه هفت تن بودند: پیامبر، جبرئیل و میکائیل

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴۳

و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر در ایستاده بودم، گفتیم: ای پیامبر من از خاندان نیستم؟.

گفت: تو از همسران پیامبری و نگفت تو از خاندانی. صدوق گفته: این حدیث غریب است و خلاف مشهور به همین سند رسیده. خاندان پنج اند: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، ششم جبرئیل بود.

ترجمه

(۷۸۶) هفت تن نماز را کوتاه نخوانند

- امام صادق گفته که پدرش می گفت: هفت تن نماز را کوتاه نگزاردند: آنکه مالیات فراهم کند، فرماندهی که در نقاط مأموریت خود در گردش است، سوداگر دوره گرد که از شهری به شهری رود، چوپان و بیابانی و چادر نشین که همیشه پی آب و گیاه در گردشند، مردی که برای بازی به شکار رفته، دزدی که راه زنی می کند.

ترجمه

(۷۸۷) یاد آوری خدا به هفت اندام پخش شده

- زبان، جان، روان و خرد، شناسایش سر و قلب هر یک از این هفت نیاز به استقامت و درستی دارد، درستی زبان: صدق اقرار است، درستی جان راستی در آموزش خواهی ست، درستی روان راستی در عذرخواهی ست، درستی خرد راستی در پند گرفتن است، درستی شناسایش راستی سرفراز بودن است، درستی سر لب ریز بودن به جهان رازهاست درستی دل یقین راست و شناختن خداست. ذکر زبان ستایش و نیایش است، ذکر جان کوشش و رنج است ذکر روان بیم و امید است، ذکر خرد کرنش و شرمندگی ست، ذکر شناسایش تسلیم و خشنودیست ذکر سر مقام دیدار حق است. معلوم نیست از پیشوایان جعفری باشد شاید یکی از صوفیه چنین بیانی کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص: ۳۴۴

ترجمه

(۷۸۸) پیامبر را هفت فرزند بود

- امام صادق گفته: برای پیامبر از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد الله بود و چهار دختر: ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه علی بن ابی طالب فاطمه را به همسری گرفت و ابو العاص پور ربیع که مردی از خانواده بنی امیه بود زینب را بسته. ام کلثوم را عثمان پور عفان خلیفه سوم به زنی گرفت اما قبل از دخول ام کلثوم در گذشت عثمان چون در رکاب پیامبر به جنگ بدر رفت رقیه را به وی تزویج کرد یک پسر نیز بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای پیامبر روزی شد و ماریه را ام ابراهیم و ام ولد نیز می گفتند.

امام صادق گفته: پیامبر وارد سرا شد شنید عائشه بر روی فاطمه بانگ می کند و می گوید: ای دخت خدیجه مادرت از ما بهتر نبود، او نیز چون

ما یکی از زنان پیامبر بود فاطمه چون پیامبر را دید بگریست. پرسید چرا می گریی؟. گفت: عائشه به مادر من ارزشی نمی نهد، پیامبر خشمناک شد به عائشه گفت، ای حمیراء خاموش باش خدای زن زایا و مهربان را خجسته ساخته، خدیجه که خدایش پیامبر از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد الله نام داشت و مطهر پا نام داشت و دیگر قاسم و چهار دختر برای من آورد. فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. لیک تو از آن زنان هستی که خدای ترا نازا ساخته و تا کنون فرزندی نیاوردی.

«پایان مجلد اول»

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲

جلد دوم

[باب منهای هشتگانه]

(۷۸۹) در مؤمن هشت منشی شایسته است

- امام صادق گفته:

در مؤمن هشت خوی شایسته است: هنگام گرفتاری ها سخت سنگین باشد، در گاه گرفتاری شکیبیا باشد.

در گاه بهره مندی سپاسگزار خدا باشد، آنچه خدا داده بدان خرسند باشد، به دشمنان ستم مکنند، سربار دوستان مگردد، صبر امیر لشکر ویست، نرمی برادر اوست، خوش برخوردی پدر اوست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳

ترجمه

(۷۹۰) هشت تن اند که نماز ایشان پذیرفته نیست

- پیامبر گفته: نماز هشت تن پذیرفته نیست: بنده یی که از مالک خود گریخته تا باز گردد، زنی که ناشزه است و شویش بر او خشمناک است، آنکه زکات خود را ندهد، آنکه دست نماز نسازد، دختر نارسیده یی بی سرپوش نماز گزارد، آن که خود را به اقتداکنندگان خود با زور امام جماعت ساخته، آنکه زین باشد، پرسیدند زین چه کسی ست؟ گفت:

آنکه بول و غائط خود را نگاهداشته، آنکه مست باشد، نماز ایشان پذیرفته نیست.

ترجمه

(۷۹۱) بردارندگان عرش هشت اند

- حفص پور غیاث نخعی گفته: از امام صادق شنیدم می گفت: بردارندگان عرش هشت اند و هر کدام هشت چشم دارند: که

هر چشمی از ایشان برابر همه جهان است. امام صادق گفته: بردارندگان عرش چهاراند. یکی مانند آدمیان است و از خدای برای فرزندان آدم روزی می خواهد. و دومی مانند خروس است برای پرندگان روزی درخواست می کند. سوم چون شیر است و از خدا برای درندگان روزی می خواهد. چهارم چون گاو است و از خدا برای چهارپایان روزی می خواهد. از زمانی که بنی اسرائیل گوساله پرستیدند گاو عرش از شرمندگی سر خویش را به زیر افکنده، در قیامت بردارندگان عرش هشت می گردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴

ترجمه

(۷۹۲) بهشت هشت در دارد

- جناب علی گفته: بهشت را هشت در است. دری برای پیامبران و صدیقان است. دری برای شهیدان و نیکان است و پنج در اختصاص به شیعیان و صدیقان است، من همیشه بر سر صراط ایستاده و درخواست می کنم - خدایا پیروان و دوستان مرا و کسانی که مرا در جهان به ولایت شناخته اند تندرست بدار، آوازی از درون عرش رسد که پذیرفته شد. هر تن از پیروان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفتند - با دشمنان من نبرد کردند هفتاد هزار از همسایگان و خویشان خود را می توانند شفاعت کنند - از یک دیگر مسلمانان دیگر که خدای را به یگانگی شناخته و به اندازه ذره بی دشمنی ما خاندان در دلشان نباشد یک راست به بهشت سرازیر می شوند.

ترجمه

(۷۹۳) سقف خانه از هشت متر بیشتر جائز نیست

- ابان پور عثمان گفته: مردی به امام صادق گفت: پریان خانواده و نان و خورش های ما را متعرض می شوند. امام گفت: بلندی سقف خانه تو چه اندازه است؟ گفت: ده متر. گفت: آن را هشت بیشتر مگذار، و دور آن آیه الکرسی نقش نما. چون که هر اطافی که ارتفاع آن از هشت متر بیشتر باشد محضر است یعنی پریان در آن آشیانه می کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵

ترجمه

(۷۹۴) هشت جفت

- داود رقی گفته: یکی از مردم خوارج از من تفسیر این آیت قرآن را پرسید: «هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از اشتر دو تا و از گاو دو تا». گفت: کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام، من در این موضوع چیز درستی نمی دانستم.

در سفر قبله نزد امام صادق رفتم و از او پرسیدم. گفت: خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام. اما راجع به اشتر و گاو، خدا قربانی اشتر عربی را حلال کرده و قربانی اشتر بختی را حرام. قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام. من چون باز گشتم، این جواب را به آن خارجی گفتم. گفت: این چیز است که آن را از حجاز فرا گرفته بی.

ترجمه

(۷۹۵) هشت تن از شمار مردم نیستند

- شخصی به امام صادق گفت: تو از مخلوقات همه را آدم می دانی؟ در جواب گفت: هشت دسته را دور بیفکن - آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه در چیزی که وظیفه او نیست مداخله کند، آنکه بی درد خود را بیمار سازد، آنکه بی گرفتاری پریشان باشد، آنکه با یاران خود در کار درستی که محل اتفاق است مخالفت کند، آنکه به پدران خود افتخار کند در حالی که از کارهای نیک ایشان بی بهره باشد. این آدمی مانند گیاه اخلنج است که پوست کنده گردد تا به گوهر خود رسد، و او - چنانست که خدای در قرآن گفته: ایشان

جزء چهار پایان اند بلکه در راه خود از چهارپایان کمتراند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶

ترجمه

(۷۹۶) هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت منش را بیابد

- جناب علی می گفت:

«هر که در مساجد رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد: برادری در راه خدا، یا دانشی تازه، یا آیه یی وظیفه نما، یا آموزشی که بدان چشم داشته، یا سخن پند آمیزی وی را از نابودی رهایی بخشد، یا سخنی بشنود که وی را رهبری کند، یا گناهی را از بیم خدا یا از روی شرمندگی کنار گزارد.

ترجمه

(۷۹۷) هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند

- جناب علی گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: «ای علی هشت تن هر گاه خوار گردند باید خود را نکوهش کنند: آنکه ناخوانده بر خوانی نشیند، آنکه در مهمانی به میزبان فرمان دهد، آنکه از دشمنان خود چشم نیکی دارد، آنکه از فرومایگان بخشش خواهد، آنکه بی دستوری میان راز دو تن نظر دهد، آنکه به بزرگان خواری نماید، آنکه جایی نشیند که شایسته آن نباشد، آنکه با کسی گفتگو کند که به سخن وی گوش فرا ندهد».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷

ترجمه

(۷۹۸) مساجد را از هشت چیز دور بدارید

- امام صادق «ع» گفته: «مساجد خود را از هشت چیز دور بدارید: از فروش، و خرید، و دیوانگان و کودکان، و جستجوی گم شده و داوری، روان ساختن حدود شرعی، و بانگ و فریاد».

ترجمه

(۷۹۹) ایمان هشت منش است

- ابو بصیر گفته: نزد امام محمد باقر بودم. مردی به وی گفت: در کوفه گروهی هستند که اعتقادهایی دارند و آن را به تو نسبت می دهند. گفت: آن اعتقادات چیست؟

گفت: می‌گویید: گروهش به خدا غیر از اسلام است! امام گفته: آری چنین است. آن مرد پرسید چگونه؟

گفت: هر که اعتقاد داشته باشد که خدا یکی است و محمد «ص» پیامبر ویست و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد، رمضان را روزه دارد و حج گزارد این چنین کس مسلمان است. من که ابو بصیر هستم، گفتم: پس ایمان کدام است؟ گفت آنکه خدای را یگانه داند و محمد را پیامبر وی شناسد و به آنچه از نزد خدا آورده باور داشته باشد و نماز گزارد و زکات دهد و رمضان را روزه دارد و حج گزارد و خدای را به گناهی که بدان بیم از دوزخ است دیدار ننماید، این چنین کس مؤمن است یعنی گرونده به خداست گفتم: برخی تو کردم چگونه چنین کسی یافت گردد که به گناهی آلوده نشده باشد که خدا بدان بیم دوزخ نداده باشد؟ گفت: چنان نیست که می‌پنداری، مقصد آن است که گناهی کند که خدا به آن بیم از دوزخ داده و از آن بازگشت نکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸

ترجمه

(۸۰۰) گناه های بزرگ هشت است

- محمد پور مسلم گفته: به امام صادق گفتم: برخی تو کردم، چرا در باره مخالفان خود اعتقاد داریم که دوزخی اند اما در باره خود اعتقاد نشان نمی‌دهیم که بهشتی هستیم؟ گفت: این از سستی ایمان شماست. هر گاه شما به هیچ گناه بزرگی آلوده نشده

باشید، بدانید که بهشتی هستید. گفتم: گناه های کلان کدام است؟ گفت: بزرگترین گناه ها، انباز گرفتن به خداست، آزار پدر و مادر، بیابان گردی پس از هجرت به مدینه، به زن پارسا نسبت زنا دادن، از جهاد یعنی پیکار گریختن، به ناروا خواسته پدر مرده خوردن، سود خوردن پس از دانستن ناروایی آن، مؤمن را کشتن. گفتم: زنا و دزدی چگونه است؟ گفت: مانند آنها نیست. صدوق گفته: اخباری که متعرض شماره گناه های بزرگ است اگر چه برخی از آنها را پنج و برخی هفت و برخی هشت و برخی بیشتر گفته اند. اما در حقیقت با یک دیگر اختلافی ندارد.

چون پس از انباز گرفتن به خدا هر گناهی بالنسبه به گناه خردتر از خود کلان تر است و هر گناه خردتر بالنسبه به خرد بزرگ است و هر گناه بزرگی بالنسبه به انباز گیری خرد است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹

ترجمه

(۸۰۱) علی را هشت منش است

- ابو ایوب انصاری گفته: پیامبر بیمار شده بود، فاطمه به دیدار وی آمد. او را سخت بیمار یافت، سرشک از دیده اش روان شد. پیامبر به وی گفت: ای فاطمه خدا زمین را بازرسی کرد و از همه زمین پدر ترا برگزید، آنگاه دیگر باره بازرسی کرد شوهر تو علی را برگزید و به من وحی کرد که ترا بدو همسر گردانم. ای فاطمه خدا ترا به کسی داد که اسلام وی از همه بیشتر و بردباری وی از همه بزرگ تر است. فاطمه از این گفتار شادمان شد: آنگاه گفت: علی هشت منش دارد: ایمان به خدا و پیامبر وی، دانش وی، حکمت وی، همسر وی، دو فرزند وی حسن و حسین، امر به معروف

وی، نهی از منکر وی، داوری وی از روی کتاب خدا. ای فاطمه ما دودمانی هستیم که به ما هفت منش داده شده که به کسی از گذشتگان و آیندگان داده نشده. پیامبر ما بهترین پیامبران است و او پدر توست جانشین او بهترین جانشینان است که شوی تو باشی، شهیدان ما سرور شهیدان است و او حمزه عم پدر توست و آنکه با دو بال خود در بهشت همی پرد و او جعفر از ماست، و دو سرور این پیروان پسران توست که حسن و حسین باشند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰

[باب منهای نه گانه]

اشاره

ترجمه

(۸۰۲) - خدا نه منش به پیامبر داد

- پیامبر گفته: خدا اسلام را بر دست من آشکار کرد، و قرآن را به من فرستاد، و کعبه را بر دست من گشود، و مرا بر همه مردم فزونی داد. مرا در جهان سرور فرزندان آدم کرد، و مرا در جاویدان آذین بخش روز رستاخیز گردانید بهشت را پیش در آمدن بدان به پیامبران منع کرد و پیش از در آمدن پیروان من در بهشت پیروان دیگران را بازداشت پیشوایی را پس از من تا روز رستاخیز در دودمان من نهاد، هر که به آنچه گفتم کافر باشد، به خدا کافر شده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱

ترجمه

(۸۰۳) به پیروان علی نه چیز داده شده

- جابر پور عبد الله انصاری گفته: روزی پیش پیامبر بودم که به علی گفت: ای ابا الحسن خواهی ترا مرده بی دهم؟ گفت: آری ای پیامبر خدا. گفت: «این فرخ سرش مرا از خدا آگاهی داد که خدا به پیروان تو نه چیز داده است: آسانی هنگام مرگ، آرامی هنگام بیم روشنی هنگام تاریکی گور، آسوده گی هنگام بی تابی از روز رستاخیز، برابری هنگام بررسی کارها و رفتن از روی صراط در بهشت پیش از دیگر مردم، در حالی که نور ایمان ایشان در پیش رو و سوی راست ایشان می رود.

ترجمه

(۸۰۴) فاطمه دخت پیامبر را نه نام است

- امام صادق گفته: فاطمه را نزد خدا نه نام است:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء. راوی گفته: آنگاه به من گفت:

می دانی فاطمه یعنی چه؟ گفتم نه. گفت: از بدی بریده شده، بعدا گفت: هر گاه علی او را به همسری نگرفتی تا قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری پیدا نشدی

!

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲

ترجمه

(۸۰۵) خدا به علی نه چیز داده که جز به محمد به کسی نداده

- یکی از پیروان گفته: از امام صادق شنیدم که امیر المؤمنین می گفت: خدا به من نه چیز داده که به جز به محمد به کسی نداده است: راههای کارها بر من باز است، نژادها را می دانم، ابر آسمان برای من روان می شود، مرگها و گرفتاریها را دانم، فصل الخطاب را دانم، به فرمان خدا در ملکوت آسمانها نگریستم. هر چه از گذشته و آینده هست دانم، خدا به ولایت من دین پیامبر را کامل ساخت، نعمت خویش را بر ایشان تمام کرد: اسلام اینان را پذیرفت، چون روزی که فرمان ولایت رسید خدا به محمد گفت: به پیروان خود بگوی: امروز من دین شما را کامل کردم و اسلام شما را از راه دین پذیرفتم و نعمت خود را به شما کامل ساختم. همه این امور لطفی ست که خدا بر من نهاده است.

ترجمه

(۸۰۶) پیامبر به علی گفت: به واسطه تو خدا نه منشی به من داد

- زید پور ارقم گفته: پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳

به علی (ع) گفت: به جهت تو خدا نه منشی به من داده، سه در جهان و سه در جاویدان و دو به سود تو و یکی که از گفتن آن بر تو بیمناک هستم، آن سه که در جهان است: تو وصی منی و در میان دودمان من جانشین منی و پردازنده وام منی. و آن سه که در آخرت است: درفش ستایش را که به من دهند به دست تو می سپارم آدم ابو البشر و فرزندانش همه زیر درفش من هستند: تو در کلیدهای بهشت به من یاری می کنی، اختیار شفاعت خود را به تو می دهم که در باره هر که خواسته باشی، آن دو که به

سود توست پس از من کافر و گمراه نگردی، و آنچه بر تو بیمناک هستم، آنکه قریش پس از من با تو نیرنگ به کار برند.

در حدیث دیگری از پیامبر رسیده که گفته: نه منش به من داده شد، سه در جهان و سه در جاویدان و دو تا که برای او امید بخش است، یکی آنکه بر وی بیمناک هستم، اما آن سه که در جهان است مرا می پوشاند و در دودمان من سرپرست است و در خاندان من وصی ست و آن سه که در جاویدان است: درفش ستایش را به من دهند و من به وی که آن را برکشد و هنگام شفاعت گناهکاران به آن تکیه می دهم و در کلیدهای بهشت با من یاری دهد. و آن دو که نسبت بدو برای من امیدواری دهد بعد از من به کفر و گمراهی نگراید، اما بیمناک از آنم که قریش با وی مخالفت کنند و فتنه انگیزند.

ترجمه

(۸۰۷) آفت نه چیز، نه چیز است:

- پیامبر گفته: «زیان حدیث: دروغ گفتن است، و زیان دانش: فراموشی ست، و زیان بردباری: سبکی ست، و زیان بندگی سستی ست، و زیان خوشمزگی:

لاف زدن است، و زیان دلاوری: ستم است، و زیان بخشش: یاد آوریست، و زیان زیبایی: خودپسندیست، و زیان خانوادگی: بالیدن است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴

ترجمه

(۸۰۸) در خرماي برنی نه خاصیت است

- امام علی بن ابی طالب گفته: نزد پیامبر بودیم، نمایندگان عبد قیس آمدند انبانی از خرماي برنی آوردند و پیش او نهادند. پرسید: صدقه است یا هدیه؟.

گفتند پیشکش است. گفت: از کدام نوع است؟

گفتند: خرماي برنی ست. در پاسخ ایشان گفت: فرخ سروش به من گفته: که در آن نه خاصیت است: دهان را خوشبوی می کند، معده را پاک می گرداند، خوراک را گوارا می سازد، شنوایی و بینایی را می افزایشد، پشت را نیرومند می کند، دیو را تباہ می گرداند، نزدیکی به خدا می آورد و از اهریمن دور می دارد.

ترجمه

(۸۰۹) حکم نه چیز از پیروان اسلام برداشته شده

- امام صادق گفته: که پیامبر گفته:

«از پیروان من حکم نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شوند، آنچه ندانند، آنچه تاب آن را ندارند، آنچه بدان مضطربانند، رشک، فال بد، وسوسه در آفرینش جهان. تا به زبان نیاورده است حکمی ندارد».

ترجمه

(۸۱۰) از نه چیز منع شده

- امام حسین بن علی گفته: چون پیامبر (ص) قلعه، خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خدای را ستایش کرد و پیروزی خدای را به این موهبت یاد آور شد، آنگاه از نه چیز منع کرد: مزد روسبی، و از نطفه چهارپا، یعنی آنکه پیشه اش چهار پای نر بر ماده می جهانند، و از انگشتری زر: و از بهای سگ، و از زینهای سرخ و ابو عروبه میاثر الارجوان را به معنی زمینهای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵

سرخ که فارسی ارغوانی گویند گفته)، و خوردن گوشت درندگان، و از فروش زر به زر، سیم به سیم در صورتی طرفی بر طرفی بیشتر باشد، و از دیدن و خواندن دانش ستاره شناسی. یعنی با اعتقاد به مؤثر بودن آنها در جهان بی صانع و مدبری.

ترجمه

(۸۱۱) بزهکار را نه ساعت وقت می دهند

- امام صادق گفته: هر گاه بنده یی قصد کار نیک کند، حسنه یی در نامه عمل او می نگارند و هر گاه آن کار نیک را به جای آورد، ده حسنه برای او نگاشته می شود، و هر گاه آهنگ گناه کند چیزی بر وی نگارند. و هر گاه آن را به جای آورد او را تا نه ساعت مهلت دهند اگر از آن کردار پشیمانی نمود به وی نگارند، و اگر پشیمانی نکرد بر او گناهی نگارند.

ترجمه

(۸۱۲) پیشوایان از فرزندان حسین بن علی نه تن اند

- امام محمد باقر گفته: پس از حسین بن علی نه پیشوای اند که نهمی از ایشان قائم اینان است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶

ترجمه

(۸۱۳) هنگامی که پیامبر درگذشت نه زن داشت

- امام صادق (ع) گفته، پیامبر پانزده زن بستند: دو تن از ایشان درگذشتند، و سیزده تن از ایشان را دخول کرد. هنگامی که

درگذشت نه زن داشت: آن دو که با ایشان همبستر نشده بود: عمره و سینا نام داشته. و آن سیزده که بدانها دخول کرد:

نخستین - خدیجه دختر خویلد بود، بعدا سوره دختر زمعه بعدا ام سلمه که نامش هند دختر ابی امیه بود و بعدا ام عبد الله عائشه دختر ابی بکر، بعدا حفصه دختر عمر، بعدا زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین، سپس زینب دختر جحش بعدا ام حبیبه نامش رمله دختر ابی سفیان، بعدا میمونه دختر حارث، بعدا زینب دختر عمیس سپس جویریّه دختر حارث، بعدا صفیه دختر حی بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر بخشید:

خوله دختر حکیم سلمی بود، و دو کنیز نیز داشت که با زنان خویش ایشان را هم قسمت کرده بود، و در هر دوره شبی نیز با آنان به سر می برد، ماریه قبطیه و ریحانه خندفیه و نه زنی که زنده بودند و پیامبر درگذشت عائشه بود، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابی سفیان؛ صفیه دختر حی بن اخطب، جویریّه دختر حارث، سوره دختر زمعه. بهترین زنان وی: خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند بعد میمونه دختر حارث.

ترجمه

(۸۱۴) امیر المؤمنین علی نه سخن گفته

- عامر شعبی گفته: امام علی بن ابی طالب، به بدیهه نه جمله گفته که دیدگان رسایی را خیره ساخته است چه گوهرهای حکمت است که در این درهای یتیم سفته شده است، و همه خداوندان رسایی نتوانستند جمله بی بیافرینند که به

پایه یکی از این سخنهای بلاغت شعار و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷

حکمت مدار باشد. سه از آنها در راز و نیاز با خداوند بی نیاز است، و سه دیگر از آنها در فرزاندگی و روش خردمندان است؛ سه از آنها در فرهنگ و آمیزش با همگان است. و آن سه که در راز و نیاز گفته است: خدایا در ارجمندی من همین بسنده است که ترا بنده ام و در سرفرازی من همین کافی ست که پروریده تو هستم تو چنانی که می خواهم مرا چنان کن که تو خواهی. آن سه سخن که در فرزاندگی ست: ارزش هر مردی به چیز است که آن را نیکو فرا گرفته است، نابود نگردد آنکه خود را شناسد. مرد در زیر زبان خود نهفته است. و آنچه در فرهنگ و ادب است: هر که را نیکی رساندی سر و روی گردی، به هر که نیازمند گردی گرفتار او شوی، از هر که بی نیازی داری برابر وی باشی.

ترجمه

(۸۱۵) اندازه رسیدن زن نه سال است

- زراره گفت: امام محمد باقر گفته: تا دختر نه ساله نگردد با وی در میاویز یا ده ساله گردد. گفت: می شنیدم که می گفت نه سال یا به ده سال برسد. (تردید برای پیدا شدن رشد ویست).

ترجمه

(۸۱۶) زنی که از شوی خویش نه طلاق عدی گرفته بر وی همیشه حرام خواهد بود

- ابو بصیر گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود آنگاه طلاق داده شود و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸

رجوع شود آنگاه طلاق داده شود؟ گفت: برای شوی حلال نیست تا شوی دیگر کند. و زنی که مردی سه طلاقش داده و مردی دیگر ویرا گرفته و به سنت پیامبر طلاق داده و به شوی نخستین بازگشته و باز او را سه طلاق داده و به دیگری شوی گرفته و او را طلاق گرفته. بعدا به شوی نخستین بازگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده. آنگاه ازدواج شود، این زنی ست که هرگز به شوی اولین حلال نگردد، زنی نیز که ملاعنه واقع گردد برای شوی خود هرگز حلال نگردد.

ترجمه

(۸۱۷) زکات در نه چیز ثابت است

- امام صادق گفته: اولین بار پیامبر (ص) زکات را بر نه چیز نهاد و از غیر آنها درگذشت. و آنها: گندم، جو، خرما، کشمش، زر، سیم، گاو، گوسفند، اشتر، پرسنده گفت: ذرت چگونه؟ امام خشمناک شده گفت: به خدا در زمان پیامبر کنجد و ذرت و

ارزن و همه اینها بود. در جواب گفت: که آنها می گویند: این دانه ها در زمان پیامبر نبوده و برای آن زکات را بر نه چیز قرار داده است که در دسترس او جز از آنها چیزی نبود. امام به خشمناکی گفت: دروغ می گویند نص فرمان پیامبر این است که از جز آنها عفو شده، عفو در چیزیست که موجود باشد نه معدوم. به خدا جز این نه، چیزی نیست که زکات بر آن واجب گردد، هر که خواهد بپذیرد و هر که خواهد نپذیرد و کافر

گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹

ترجمه

(۸۱۸) نماز آدینه از نه تن ساقط گردد

- امام محمد باقر (ع) گفته: «خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را به جماعت واجب ساخته و آن نماز آدینه است و از نه تن ساقط است: از کودک یعنی نارسیده، از مرد پیر، دیوانه، مسافر، بنده، زن، بیمار، کور، آنکه دو فرسنگ و بیشتر از جای نماز آدینه دور باشد.

قراءت حمد و سوره در نماز آدینه بلند خوانده شود، غسل در آدینه واجب است، بر پیشوا لازم است که در نماز آدینه دو قنوت بخواند، یکی در گانه نخستین پیش از رکوع و دیگری در گانه دومین پس از رکوع.

ترجمه

(۸۱۹) نه چیز سبب فراموشی می شود

- امام موسی بن جعفر گفته: نه چیز سبب فراموشی شود: خوردن سیب ترش، گشنیز، و پنیر، و نیم خورده موش، و در آب ایستاده شاشیدن، و خواندن سنگ نبشته های گور، و رفتن میان دو زن، و دور افکندن، شپش و خون گرفتن در گودی پشت سر: ابو مالک نیز از پدر خود از پیامبر همین را روایت کرده.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰

ترجمه

(۸۲۰) معجزه های نه گانه موسی (ع)

- هارون پور حمزه غنوی صراف گفته: از امام صادق پرسیدم که معجزات نه گانه موسی چه بود؟ گفت: ملخ، شپش، قورباغه، خون، بهم خوردگی دریا روان شدن دوازده چشمه، عصا، دست وی که چون ماه می درخشید. سلام پور مستنیر نیز از امام محمد باقر در تفسیر این آیه قرآن پرسیده و او جواب داد، همین نه معجزه را شرح داد.

ترجمه

(۸۲۱) هنگامی که امام دوازدهم ظهور می کند از نه قبیله به وی می پیوندند

- امام صادق گفته:

امام دوازدهم با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید، از قبیله یی مردی با اوست و از قبیله یی دو مرد و از قبیله یی سه مرد و از قبیله یی چهار مرد و از قبیله یی پنج مرد و از قبیله یی شش و از قبیله یی هفت و از قبیله یی هشت و از قبیله یی نه، آن اندازه می آیند تا شماره مخصوص وی تکمیل گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲

ترجمه

باب منشای دهگانه

(۸۲۲) پیامبر (ص) را ده نام است

- جابر پور عبد الله گفته: پیامبر گفته: من از همه به آدم مانندتر هستم و ابراهیم از همه مردم به من در صورت و سیرت مانندتر است. خدا از زیر عرش خویش مرا به ده نام نامید و چگونگی مرا نشان داد و بر زبان هر پیامبری که به گروه مردم می فرستاد، مژده آمدن مرا داده، در تورات نام مرا بیاورده و آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل گسترده گردانید، نامه خویش را به من فرا آموخت و مرا به آسمان خود برد و از نامهای خویشتن برای من نامی برگرفته بنهاد، او را نام محمود است، و مرا محمد خواند، و در بهترین سده ها مرا برای پیروان خویش برانگیخت، مرا در تورات احید نامیده و آن از توحید و یگانگی ست، به توحید خدا، تن پیروان مرا به دوزخ حرام ساخته.

مرا در انجیل احمد نامیده، من در میان آسمانیان محمود هستم و پیروان مرا حامدان گفته، نام مرا در زبور ماح شمرده. خدا به میانجی من بت پرستی را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن محمد خوانده من در روز رستاخیز در فصل داوری محمود خوانده شدم. جز من کسی

شفاعت نکنند در روز رستاخیز مرا حاشر نامیده است، همه مردمان بواسطه من برانگیخته گردند. مرا در محل موقف نامیده است. من مردمان را نزد خدا به پای دارم، مرا عاقب نامیده، من آخرین همه پیامبران هستم، پس از من پیامبری نیاید. مرا پیامبر آمرزش و پیامبر توبه و پیامبر جنگجوی ساخته و مقتفی خوانده که در پس همه پیامبران آمدم و من قییم و کامل و جامع هشتم، خدای من بر من منت نهاد و گفت: ای محمد آمرزش من بر تو باد، هر پیامبری را به زبان پیروان وی فرستادم، اما ترا به همه مردمان جهان از سرخ و سیاه بفرستادم و با بیمی و رعبی که کسی را بدان یاری نکردم ترا مددکاری کردم.

غنیمت که قبل از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرش خود را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است به تو و پیروان تو دادم و نام ترا با نام خود نزدیک ساختم، کسی از پیروان تو نام مرا نبرد جز آنکه نام ترا با نام من یاد کند. ای محمد شاد زیند و شادزی پیروان تو. امام محمد باقر گفته: پیامبر خدا ده نام دارد که پنج از آنها در قرآن کریم آمده است و پنج از آنها در آن نیست. اما آن پنج که در قرآن است: محمد، احمد، عبد الله، یاسین، نون است. و آن پنج که در آن نیست: فاتح، خاتم، کافی و مقفی و حاشر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳

ترجمه

(۸۲۳) همیشه رفت و آمد برای یکی از ده کار است

- امام علی بن ابی طالب گفته: فرزنانگان کهن به روزگار

پیشین می گفتند: رفت و آمد به سرای مردمان برای یکی از ده کار باشد: نخستین به دیدار خانه خدا و انجام عمل آن و قیام به وظیفه واجب آن. دوم- به درگاه فرمانروایان دادگر که فرمان برداری ایشان به فرمان برداری خدا باز بسته است، چون حق آنان واجب است و سود اینان بزرگ و زیان ایشان سترک. سوم- به درگاه دانایان که دانش جهان و جاویدان از ایشان سود برده می شود. چهارم- درگاه خداوندان دهنش و بخشش که خواسته خویش را برای نیک نامی اندوختن و پاداش جاویدان بردن به مردمان می دهند. پنجم- درگاه مردمان سبک مغز کوشا که در گرفتاریهای روزگار به یاری ایشان نیازمندی پدید آید و به یاری اینان گره های جهانی باز گشوده گردد. ششم- درگاه بزرگان و سرشناسان که رفت و آمد نزد ایشان برای رفع نیازهاست. هفتم- درگاه خداوندان خرد و تدبیر که از اندیشه روشن ایشان در ساز و برگی زندگی نیازی باشد. هشتم- درگاه برادران دینی زیرا پیوستن بدینان از واجبات دینی و لوازم انسانی است و رسانیدن حقوق ایشان از لوازم مسلمانی است. نهم- گاهی درگاه دشمنان رفتن برای مدارا با آنان و دفع شر ایشان از راه تدبیر و حسن معاشرت روا باشد بسا که از این نژاد دشمنی به دوستی گراید و کینه به مهر انجامد. دهم- درگاه آنان که همدمی ایشان برای ادب دانی و فرهنگ جهانی است و گفتگو با آنان آسایش روانی و سود زندگانی است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴

ترجمه

(۸۲۴) خدا خرد را به دو چیز توانایی داد

- پیامبر «ص» گفت: «خدا خرد را از نوری که در گنجینه دانش خود نهفته بود و هیچ پیامبر مرسل و

فرشته مقربی را به آن دسترسی نبود بیافرید و از دانش در آن جان دمید و دریافت آن را روح ساخت، زهد را سر آن گردانید، و شرم را دو دیده او قرار داد و حکمت را زبان آن ساخت و مهربانی را همت آن و دلسوزی را دل آن. آنگاه آن را به ده چیز انباشت و توانا ساخت:

یقین، گروش، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم، شکر.

آنگاه خدا به آن گفت: باز پس رو، باز پس رفت، آنگاه گفت: فرا پیش آ، فرا پیش آمد، آنگاه به آن گفت: سخن گوی، گفت: ستایش از خدایی ست که ندی و همتایی ندارد، آنکه هر چیزی برابر بزرگی او فروتن است، خدا سوگند یاد کرد که به ارجمندی و بزرگواری خود سوگند که: آفریده یی را بهتر و فرمانبردارتر و بزرگوارتر از تو نیافریدم به میانجی تو بازخواست کنم و ببخشم به واسطه تو به یگانگی وصف گردم و پرستیده شوم. محل امیدواری باشم و امیدوار گردم، یافته گردم، ترسیده گردم، پاداش و کیفر همه به میانجی تو باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵

از این گفتار خرد هزار سال به کرنش بماند، خدا بدو گفت: سر خود از سجده بردار، بخواه تا به تو بازدهم، میانجی شو تا بپذیرم، خرد سر برداشت و گفت: همی خواهم که تا میانجی گری مرا در هر خردمندی بپذیری، خدا فرشتگان را گواه گرفت که پذیرفتم و بر آوردم.

ترجمه

(۸۲۵) ده چیز از صفات پیشوایی ست

- امام صادق «ع» گفته: ده چیز از صفات پیشواست:

بی گناهی، نص بر پیشوایی، از همه داناتر باشد، و پرهیزکار باشد، داناتر به قرآن باشد، وصی امام پیش از خود باشد،

دارای معجزه و دلیل باشد، دیدگانش خوابد لیک دل وی بیدار باشد، سایه ندارد، از پشت سر مانند پیش بیند.

صدوق گفته: معجزه و دلیل پیشوا دانش او و برآورده شدن دعای اوست. و در این دو صفت برتر از مردمان عادی باشد. و آنکه گاهی از امور پیشگویی می کند این اموریست که از پیامبر بدو رسیده. چون از نور خدا آفریده شده از این رو سایه ندارد! یعنی از راه فراست می یابد، قرآن گفته: «این گزارش برای خردمندان درون بین نشانه هایی ست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶

ترجمه

(۸۲۶) علی از پیامبر به ده چیز بهره مند شد

- امام علی بن ابی طالب «ع» گفته: برای من از سوی پیامبر «ص» ده چیز است که یکی از آنها را به آنچه خورشید بر آن تابد ندهم. به من گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و در محشر از همه مردمان به من نزدیک تری تو وزیر و وصی منی و در دودمان و دارایی من جانشین منی، تو در جهان و جاویدان درفش دار من هستی، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. علی «ع» گفت: از پیامبر ده چیز از آن من شد که پیش از من آنها را به کسی نداده، و بعدا نیز نخواهد داد. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر منی و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷

در محشر از همه به من نزدیک تری، جای من و تو در بهشت چون دو برادر روبرویست. تو وصی، تو ولی، تو وزیری. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست، دوست تو دوست

من است و دوست من، دوست خداست.

امام محمد باقر از پدران خود روایت کرده که علی گفت: از پیامبر «ص» ده چیز از آن من است که به جای یکی از آنها به آنچه خورشید بر آن بتابد و فرو شود و نماید شادمان نیستم. یکی از یاران وی پرسید آنها کدام است؟. گفت: پیامبر به من گفت: ای علی تو وصی و تو وزیری و تو جانشین من در دودمان و دارایی من هستی، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من، تو سرور مسلمانانی بعد از من و تو برادر منی و در محشر از همه به من نزدیک تری و در جهان و جاویدان درفش دار منی.

باز از امام صادق روایت شده که گفت: امیر المؤمنین علی گفت: از پیامبر ده منش از آن من است که به جای یکی از آنها آنچه خورشید به آن بتابد مرا شادمان نکند. گفت: تو در جهان و جاویدان برادر من هستی، تو در محشر از همه به من نزدیکتری، جای تو در بهشت برابر جای من است، چنان که برادران دینی مقابل یک دیگر باشند، تو در دنیا و عقبی درفش دار منی، وصی منی، وارث منی در دودمان و دارایی من و نسبت به مسلمانان پس از من جانشینی، شفاعت تو شفاعت من است، دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸

ترجمه

(۸۲۷) پیروان علی را به ده چیز مژده است

- پیامبر (ص) گفته: «ای علی پیروان ترا به ده چیز مژده ده: نخستین: حلال زادگی. دومین: پاک اعتقادی. سومین: دوست داشتن خدا

آنان را. چهارمین:

گشادگی در گور. پنجمین: نور در دیدگان ایشان برای رهبری به صراط. ششمین: دور شدن تھی دستی از ایشان. هفتمین: دشمنی خدا با دشمنان ایشان. هشتمین: امان از خوره و پیسی و دیوانگی. ای علی. نهمین:

ریختن گناه های از ایشان. دهمین: ایشان در بهشت با من اند و من با ایشان».

ترجمه

(۸۲۸) ده منش از اخلاق بزرگ است

- امام صادق گفته: خوی های نیک ده است، هر گاه توانی که در تو باشد آنها را فراهم ساز زیرا اینها گاهی در مردی هست لیک در فرزند وی نیست، گاهی در فرزند هست لیک در پدر نیست، گاهی در بنده هست و در آزاد نیست آنها عبارتست از: دلاوری، راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرایی مهمان، خوراندن سائل، پاداش نیکی، حرمت داری، و وفا به حقوق همسایگان، حرمت داری و وفا با دوست، سر آمد همه اینها: شرم و آزر است.

امام صادق گفته: خدا پیامبر خود را به خویهای نیک و ستوده ویژه کرد، شما نیز خود را بیازمایید، هر گاه آن خویهای پیامبری در شما باشد خدای را سپاس کنید و آنها را نیرومند سازید. و آنها از این قرار است:

باور داشتن، خرسندی، شکیبایی، سپاس، خشنودی، نیک خویی، گشاده دستی، رگ داری، دلاوری، مردانگی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹

ترجمه

(۸۲۹) ده چیز نشانه پدید آمدن رستاخیز است

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۹

ابو طفیل حدیفه پور اسید گفته: پیامبر از غرفه خود شنید ما در رستاخیز گفتگو می کنیم. گفت: رستاخیز پدیدار نگردد تا ده نشانه پدید آید:

بیرون آمدن دجال، پدیداری دود، برآمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن جنبنده زمین، پراکنده شدن یا جوج و مأجوج (ظاهرا همان قوم مغول است) پدیداری سه فرورفتگی یکی در خاور و یکی در باختر و دیگری در جزیره العرب یعنی حجاز، و

برآمدن آتشی از کاخ شهر عدن از نواحی یمن، و راندن مردمان

را به سوی محشر، هر جا فرود آیند فرود آید، چون در روز آسایش کنند با آنها آسایش نماید.

ترجمه

(۸۳۰) خدا ده صفت را در پیامبر و خاندان وی گرد کرده

- ابن عباس گفته: پیامبر در میان ما سخنرانی کرد در پایان آن گفت: خدا برای ما خاندان ده منش را گرد کرده که برای کسی پیش از ما گرد نکرده و در دیگران نیز نخواهد گرد کرد: حکمت، بردباری، دانش، بخشش، دلیری، دادگری، راستی، پاکی، پاک دامنی، پرهیزکاری. ما واژه پرهیزکاری و راه رهنمایی و نمونه برتر و حجت بالاتر و دست آویز نیرومند هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، آیا پس از راستی چیست؟ جز گمراهی، کجا روید؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰

ترجمه

(۸۳۱) هر که ده منش داشته باشد بهشت می رود

- امام محمد باقر گفته: ده منش است که هر که با آنها خدای را دیدار کند بهشت می رود، گواهی به یگانگی خدا دادن، و آنکه محمد فرستاده اوست، و گرایش بد آنچه از نزد خدای آورده، و نماز گزاردن، زکات دادن و روزه گرفتن در رمضان، حج گزاردن، دوستی با دوستان خدا، و بی زاری از دشمنان خدا، و کناره گیری از هر نوشابه مستی آور. همین حدیث را از امام صادق به سند محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده اند.

ترجمه

(۸۳۲) گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی نباشد

- پیامبر (ص) گفته: «خدا به - چیزی که از خود بهتر باشد پرستش نشده، و گراینده خردمند نباشد تا ده منش در وی فراهم گردد: به نیکی وی امید باشد، و از نابکاری او ایمن باشند، نیکی که از دیگری دریابد بسیار شمارد و نیکی بسیار خویشتن را اندک، در همه زندگی از دست آوردن دانش کوتاهی مکنند، از رفت و آمد نیازمندان بدو دلتنگ نگردد، فروتنی در دیده اش از ارجمندی و تهی دستی از توانگری پسندیده تر باشد. بهره وی از جهان به اندازه قوت باشد، کسی را نبیند مگر آنکه او را از خویشتن بهتر و پرهیزکارتر داند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱

مردمان دو گروه اند، گروهی که واقعا از وی بهتر و پرهیزکارتراند، و گروهی که از او بدتراند.

هر گاه به کسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای وی فروتنی کند تا خود را به وی برساند، و هر گاه به کسی

برخورد کند که از وی بدتر باشد با خویشتن بگوید شاید نیکی او در نهانی او بیشتر باشد، چون در کارها چنین باشد او بر مردم روزگار خویش

سرور باشد.

ترجمه

(۸۳۳) خوردن ده اندام از اندامهای گوسفند کشته جایز نیست

- امام صادق (ع) گفته:

«خوردن ده چیز از اندامهای گوسفند روا نباشد: سرگین، خون، سپرز، مخ حرام، که در مهره های پشت است، غده ها، نری، خایه ها، زهدان، کس، شاه رگهای زنده یا عروق.

ترجمه

(۸۳۴) ده چیز از مردار پاک است

- امام صادق گفته: ده چیز از مردار پاک است: استخوان، موی، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، از پرندگان، شیردان، شیر، دندان.

ترجمه

(۸۳۵) ده تن در ده چیز طمع میکنند

- یحیی پور عمران حلبی گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: «نباید انسان متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد، و نه انسان نیرنگ باز در بسیاری یاران، و نه بد خوی در بزرگواری، و نه تنگ چشم در صله رحم، و نه مسخره پیشه در دوستی درست، و نه اندک آگاهی شایسته داور است، و نه غیبت کننده در تندرستی ست، و نه رشکبر در آسایش است، و نه آنکه بر گناه خرد خرده گیری کند در سروری و نه مرد اندک تجربی که رأی خویش را می پسندد در ریاست».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲

ترجمه

(۸۳۶) در ده جا نماز گزاردن روا نیست

- امام صادق (ع) گفته: در ده جا نماز گزاردن روا نیست: گل، آب، گرمابه، میان راه، بر سوراخ مورچه، فرودگاه اشتران، در مجرای آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان.

صدوق گفته: نماز گزار از روی اختیار نمی تواند در جاهای نام برده نماز گزارد. اما در حال اضطرار نماز بگزارد، و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند. اما در راه اشکال ندارد یعنی بر کناره های آن نماز گزارد لیک به نفس جاده که جای آمد و شد است نماز مگذارد. و در گرمابه به هیچ وجه روا نیست مگر در رخت کن که آنجا را

نمی توان گرمابه گفت. و در سوراخ مورچه نماز مگذارد چون مورچه ها وی را گزند می رسانند. و در خوابگاه اشتران نماز مگذارد مگر در صورتی که بر بار خود از دزدان بیمناک باشد. و اما نماز در آغل گوسفندان اشکال ندارد، در آبراهه نماز مگذارد، چون ممکن است ناگاه آب روان گردد و او را فرو گیرد.

در نمک زار نماز گزاردن نه پیامبری در آن نماز گزارد و نه وصی وی و برای غیر ایشان ناگزیر جای سجده را نرم و هموار کند، در برف در صورتی که ناگزیر باشد نماز جائز است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳

در صورتی که جای سجده را نرم و هموار کند، و در وادی ضجنان که نام جایی از اطراف مکه است و امثال آن نماز گزاردن روا نباشد چون گفته اند: در آنجا ماران و دیوان می باشند.

ترجمه

(۸۳۷) ده تن به بهشت نروند

- پیامبر گفته: که چون خدا بهشت را آفرید، آن را از خشتی زر و خشتی سیم بساخت و دیوارهای آن را از یاقوت و اشکوبه آن را از زبرجد و ریگ آن را از مروارید و خاک آن را از زعفران و مشک بسیار خوشبوی به انجام رسانید. آنگاه به بهشت گفت: به سخن در آی و خواهش خود را بخواه. بهشت گفت: خدایی جز تو نیست. زنده و پاینده است آنکه در من در آید. خدا گفت: به عزت و بزرگی و بلندی خود سوگند که در بهشت راه ندهم: آنکه همیشه باده گسار باشد، و متکبر یعنی خود پسند، و سخن چین، و دلاله محبت، مأمور کلانتری، و مخنث، و کفن دزد، و عشرستان، و برنده از خویشاوندان، و قدری. در اصطلاح متکلمین به معنی مفوضه که همان معتزله باشند شرح شده.

و در روایت دیگر پس از متکبر و عاق شدید السواد را یاد کرده. صدوق گفته: مقصود از شدید السواد بسیار سیاه رنگ نیست بلکه کسی ست که موی سر و ریش وی در پیری نیز سفید نگردد و در تازی چنین کسی را

غریب یعنی کلاغ و ش گویند. ظاهراً این حدیث از ساخته های زنادقه است که به پیامبر یا امام نسبت داده اند.

زیرا علت و سبب امریست که از اختیار مکلف خارج است. و این تکلیف ما لا یطاق است. و اللّٰه اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۴

ترجمه

(۸۳۸) تندرستی ده پاره است

- علی پور مهزیار به سند خویش نقل کرده که روزگاری برای مردم بیاید که تندرستی در آن ده بخش باشد، نه بخش آن در کناره گیری از مردمان است و بخشی دیگر از آن در خاموشی است.

ترجمه

(۸۳۹) ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند

- امام علی بن ابی طالب گفته: ده تن خود و دیگران را به گرفتاری می افکنند: اندک دانشی که می کوشد بسیار به مردم آموزد. مرد بردبار و دانایی که هوشمند نیست، آنکه پی چیزی رود که به دست نمی آید، آنکه رنج فراوان کشد و آسایش ندارد، آنکه آسایش دارد و دانش و بینایی ندارد، آنکه داناست لیک سر اصلاح کردن ندارد، آنکه در اندیشه اصلاح است لیک دانا نیست، آنکه داناست لیک به جهان تعلق دارد، آنکه به مردمان مهربان است، اما به خود بخیل است و می خواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند، آنکه با داناتر از خود جدال کند و چون خواهند به او بفهمانند که نمی فهمد نپذیرد.

ترجمه

(۸۴۰) زهد ده جزء است

- مردی از امام علی بن الحسین (ع) پرسید زهد چیست؟ گفت:

ده جزء است، بلندترین پایه های زهد کمترین پایه های پرهیزگاریست، و بلندترین پایه های پرهیزگاری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۵

کمترین پایه های یقین است و بلندترین پایه های یقین کمترین پایه های رضا یعنی خشنودیست. و تفسیر زهد در این آیه قرآن که گفته: «تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت دریغ مخورید و بد آنچه به دست آوردید شاد مباشید.» یعنی زاهد نیستند».

ترجمه

(۸۴۱) ده گونه کنیز بر مالک خود حرام اند

- امام صادق گفته: «ده گونه کنیز بر مالک حرام اند. میان مادر و دختر فراهم مکن، میان دو خواهر جمع مکن، کنیز تو که از دیگری آبستن شده تا بزاید، کنیز تو که زن دیگریست، کنیز تو که خواهر رضاعی توست، کنیز تو که عمه رضاعی توست، کنیز تو که خاله رضاعی توست، کنیز تو که حائض است تا از حیض پاک گردد، کنیز تو که ترا شیر داده، کنیز تو که در آن شریک با دیگری هستی».

ترجمه

(۸۴۲) شهوت ده جزء است

- امام صادق گفته: «خدا شهوت را ده جزء کرده، نه جزء آن را در زنان نهاده است و جزئی را در مردان، هر گاه به اندازه شهوت زنان حیا نداده بود، بهر مردی نه زن در آویختی یعنی هر نه مرد زنی را سیر کند اما عبارت به عکس گفته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۶

ترجمه

(۸۴۳) حیا ده پاره است

- امام صادق (ع) گفته: «شرم ده پاره است، نه پاره آن در زنان است و یکی در مردان، چون دختر دشتان گردد پاره یی از شرم از وی برود و چون شوی گیرد پاره یی دیگر برود، چون مرد با وی جماع کند پاره یی دیگر برود، چون بزاید پاره یی دیگر برود، پنج پاره بماند، هر گاه زنا دهد و روسبی گردد همه شرم از آن برود، و هر گاه پارسا باشد پنج پاره از شرم برای وی بماند.

ترجمه

(۸۴۴) کودگانی که به ده سالگی می رسند بستر ایشان را از زنان جدا می کنند

- امام صادق (ع) گفته: که پدران وی گفته اند: بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید.

ترجمه

(۸۴۵) یک زن شکیبایی ده مرد را دارد

- امام صادق از پدر خود نقل کرده که او می گفته:

خدا برای یک زن توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه آبستن گردد توانایی ده مرد دیگر برای وی بیفزاید. اسحاق پور عمار گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: خدا برای زنان توانایی و شکیبایی ده مرد را داده و هر گاه به هیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

(۸۴۶) ده چیز است که برخی از برخی دشوارتر است

- امام محمد باقر (ع) گفته: امیر المؤمنین (ع) در رحبه بود و هر کس از او سؤالی می کرد. ناگاه مردی سلام کرد امیر المؤمنین جواب داد و گفت:

تو کیستی؟ گفت: من از پیروان تو و از مردم این کشور هستم: گفت: من ترا هرگز ندیده ام. آن مرد امان خواست. گفت: در این کشور خلافتی کرده یی؟ گفت: نه. گفت: شاید از جنگجویان هستی؟

گفت: آری. گفت: اکنون سلاح به زمین نهاده شده و قرار داد ترک جنگ بسته شده باکی نیست. آن مرد گفت: حقیقت امر آن است که من مردی از شام هستم، معاویه مرا به طریق ناشناس نزد تو فرستاده، تا از تو مسائلی بپرسم. و این مسائل را قیصر روم از معاویه پرسیده و به وی گفته هر گاه تو شایسته زمامداری

پیروان محمدی به پرسشهای من جواب ده، هر گاه جواب درست دادی پیروی تو می کنم، معاویه جوابی نداشت، مرا فرستاد که آن مسائل را از تو باز بپرسم. علی گفت: خدا زاده جگر خوار را بکشاد چه اندازه خود و پیروان وی گمراه اند، کنیزی را آزاد کرد ندانست که چگونه با وی زناشویی

کند. خدا میان ما و این مردم داور باشد، خویشاوندی مرا بریدند و روزگار مرا تباه ساختند. آنگاه گفت: ای قنبر فرزندان مرا: حسن و حسین و محمد را نزد من آر. ایشان حاضر شدند، گفت: ای مرد شامی این دو تن دودمان پیامبراند و این محمد فرزند من است، از هر کدام خواهی مسائل خود را بپرس. گفت: از این گیسو دار پرسم، یعنی حسن بن علی، حسن گفت: آنچه خواهی جو یا شو. شامی گفت: میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه یی که ارواح مشرکان در آن جای گزین اند کجاست؟ چشمه یی که ارواح گروندگان در آن ساکن اند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری دشوارتر است چیست؟.

حسن بن علی گفت: میان حق و باطل چار انگشت است. هر چه تو خود دیدی حق است و آنچه را بشنوی ممکن است حق یا باطل باشد. شامی پذیرفت. آنگاه گفت: فاصله میان آسمان و زمین به اندازه دعای ستمرسیده و اندازه دیدار چشم است. هر که جز این گوید باور مدار. شامی پذیرفت. گفت: میان مشرق و مغرب یک روز گردش خورشید است، از اینجا که برآید تا آنجا که فرو رود. شامی پذیرفت. آنگاه پرسید قوس و قزح چیست؟ گفت: قوس قزح یعنی کمان شیطان. شایسته است که بگویی قوس رحمان است آن نشانه ارزانی و آسایش مردم زمین است از غرق شدن. و چشمه یی که ارواح مشرکان در آن ساکن اند: چشمه ایست که آن را برهوت گویند، و چشمه یی که ارواح گروندگان در آن جای گزین اند چشمه ایست که آن را

سلمی نامند، مؤنث آن ست که دانسته نگردد نر است یا ماده (خنثی) هر گاه نر است چون رسیده گردد محتلم گردد و هر گاه ماده است. دشتان بیند و پستان وی برآید، هر گاه با این دو نشانه جدا نگردد به وی گویند که به دیوار بول کند هر گاه بول وی گاز گیرد به دیوار رسد مرد است و هر گاه پس بول کند چنان که اشتر زن است.

سپس شامی پرسید آن ده چیز کدام است که یکی از دیگری دشوارتر است. گفت: دشوارترین چیزی که خدا آفریده سنگ است و دشوارتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن می تراشند، و دشوارتر از آهن آتش است که آهن را آب می کند، و دشوارتر از آتش آب است که آن را فرو کشد و دشوارتر از آب ابر است که آب را با خود همی برد، دشوارتر از ابر باد است که آن را همی راند و دشوارتر از باد فرشته است که آن را می فرستد و دشوارتر از آن قابض ارواح است و دشوارتر از آن مرگ است که قابض ارواح را تباه کند و دشوارتر از آن فرمان خداست که مرگ را نابود کند.

شامی گفت: گواهی دهم که زاده پیامبری و علی به کار خلافت شایسته تر است از معاویه. آنگاه این پاسخها را برای معاویه فرستاد او نیز برای قیصر روم فرستاد، وی در جواب نوشت: ای معاویه این گونه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۰

جوابها از تو نیست، اینها را از دودمان پیامبر گرفته برای من فرستاده یی. من به تو درمی نخواهم داد:

از پیامبر روایت شده که گفت: خدا

هیچ آفریده‌ی را نیافریده جز آنکه دیگری را بر آن چیره گردانید چنان که خدا دریاها را آفرید چون به خود بالیدند و گفتند کیست که به ما چیره گردد؟ خدا چرخ را بیافرید تا گرداگرد آنها را فرو گیرد: آنگاه زمین به خود بالید و گفت: چه بر من چیره تواند شد؟ خدا کوهها را بیافرید و بر پشت آن چون میخ آنها را جای داد تا پشت آن نلرزد. آنگاه کوهها به زمین بالیدند و گردن فرازی کردند، خدا آهن را آفرید و آنها را بدان برید، سپس آهن بالیدن گرفت. خدا آتش را بر آن چیره گردانید، آتش زبانه کشید و بالیدن خواست خدا آب را بیافرید تا آن را فرو کشد سپس آب همی بالید.

خدا باد را بر آن چیره گردانید، آنگاه باد بالیدن گرفت، خدا آدمی را بیافرید تا باد را زبون ساخت.

انسان سرکشی کردن گرفت. خدا مرگ را بر وی چیره ساخت، مرگ مغرور شد او را میان بهشتیان و دوزخیان به دو نیم ساخت. این سؤالات و اجوبه صحت آنها معلوم نیست ظاهراً ساختگی ست گویا کسانی آنها را پرداخته و به پیامبر اکرم و پیشوایان بسته اند چون پرسش و پاسخ بسیار کودکانه است.

ترجمه

(۸۴۷) در خربزه ده خاصیت است

- امام صادق (ع) گفته: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم است، پیه زمین است، درد نمی آورد، زبانی ندارد، هم خوراک است، نیز نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، به نیروی جماع بیفزاید، مثانه را شست و شو می دهد، و بول را روان می کند؟ در حدیث دیگریست که سنگ مثانه را آب می کند. پیامبر خربزه را با رطب

می خورد و در حدیث دیگر آمده که با شکر می خورد و نیز می گفت: که ناشتا خربزه خوردن بیماری فالج می آورد و خرما می برنی نیز ناشتا خوردن ایجاد بیماری فالج می کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۱

ترجمه

(۸۴۸) ده چیز خوشی آور است

- امام صادق (ع) گفته: خوشی و نشاط در ده چیز است:

راه رفتن، سواری، آب تنی، دیدار سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، سپوختن، مسواک کردن، همدمی با مردان. در حدیث دیگر چنین گفته: در راه رفتن، و سواری، و در آب فرو رفتن، به سبزه نگریستن، آشامیدن، سپوختن، مسواک کردن، با گل خطمی سر شستن، به زن زیبا نگریستن، گفتگو با مردان.

ترجمه

(۸۴۹) نماز بر ده وجه است

- امام باقر گفته: خدا نماز را فرض کرد و پیامبر آن را به ده وجه فرمان نهاد: نماز حضر، نماز سفر، و نماز بیم بر سه گونه، و نماز آفتاب و ماهتاب گرفتگی، و نماز جشن روزه، نماز جشن گوسفند کشان، و نماز باران و نماز مرده».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۲

ترجمه

(۸۵۰) در شیعه ده منش است

- عمرو پور ابی المفدام از پدر خود نقل کرده که امام محمد باقر گفت: ای ابا المقدم شیعه علی کسانی هستند که از سختی کشیدن رنگ ایشان پریده و لاغر اندام و خشک لب باشند، لب اینان روزه، شکم ایشان به پشت چسبیده و رنگ آنان از بیم خدا دیگرگون گشته و رخ ایشان زرد است. هر گاه شب اینان را فرا گیرد، زمین را فرش کنند و پیشانی بر خاک نهند، بسیار خدای را سجده کنند، سرشک ریزند، پیوسته خدای را خوانند، مردمان همیشه شادمان اند و ایشان اندوهناک؟!!

ترجمه

(۸۵۱) پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده

- امام محمد باقر (ع) گفته: پیامبر در باره باده ده تن را نفرین کرده: آنکه تاک آن را نشانند، آنکه آن را پاسبانی کند، آنکه

انگور آن را بفشارد، آنکه بنوشد، آنکه بریزد یعنی رامشگر، آنکه بستاند، یعنی جام و پیاله آن را، آنکه بفروشد، آنکه بخرد، آنکه بهایش را بخورد.

ترجمه

(۸۵۲) پاداش آنکه ده رمضان پیایی روزه گرفته باشد

- محمد بن حسین کرخی گفته: از امام حسن بن علی شنیدم که در سرای خود می گفت: به مردی که او را ابو هارون می گفتند: هر که ده ماه رمضان را پیایی روزه گیرد به بهشت خدا در آید.

ترجمه

(۸۵۳) پاداش آنکه ده حج گزارده باشد

- امام صادق (ع) گفته: هر که ده بار حج گزارده باشد، خدا هر گز از او حساب نکشد، این پاداش عمل اوست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۳

ترجمه

(۸۵۴) برکت ده پاره است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر می گفت: برکت ده پاره است، نه پاره آن در سوداگریست و یک پاره آن در پوست است. صدوق گفته: مقصود از پوست گوسفند است و دلیل بر صحت این ادعا، از پیامبر روایت شده که گفته: نه جزء روزی در سوداگریست و یک جزء دیگر آن در سایه است یعنی گوسفند. این حدیث را بکر بن عبد الله بسند متصل خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که پیامبر می گفته: نه دهم روزی در سوداگریست و یک جزء آن در سایه است یعنی گوسفندان.

ترجمه

(۸۵۵) پیش از رستاخیز ده نشانه است

- حدیث پور اسید گفته: از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: پیش از رستاخیز ده نشانه است: پنج در مشرق و پنج دیگر در مغرب است و از آنهاست: دابه زمین، دجال، و بر آمدن آفتاب از مغرب، و فرود آمدن عیسی (ع)، و یأجوج و مأجوج که بر ایشان چیره گردد و اینان را در دریا غرق سازد و باقی نشانه ها را یاد نکرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۴

ترجمه

(۸۵۶) اسلام بر ده جزء نهاده شده است

- امام محمد باقر گفته: اسلام برده بخش نهاده شده: «گواهی بر یگانگی خدا که پایه اسلام است، نماز که فریضه است، روزه که نگاهداری از دوزخ است، زکات که پاکی خواسته است، حج که بر پای داشتن شرع است، جهاد که ارجمندیست، فرمان به نیکی که پایداریست در ایمان، بازداشت از ناروا که اتمام حجت است، نماز جماعت که سبب آمیزش است، خودداری از گناه که همان فرمان فرمان برداریست».

ترجمه

(۸۵۷) گروه ده پایه است

- عبد العزیز قراطیسی گفته: امام صادق به من گفت: ای عبد العزیز گروه به خدا ده پایه است، مانند نرد بام از آن پایه پایه باید بالا رفت. کسی که بر پایه نخستین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۵

است و کسی که بر پایه دومین است نباید به نخستین بگوید تو ایمان و گروه نداری، همچنین است تا پایه دهم، آنکه از تو فرودتر است، از ایمان بی بهره مدان، تا آنکه از تو برتر است ترا بی ایمان نشمارد، هر گاه فرودتر از خود را دید به نرمی به برتر بر تا به خویشتن رسانی و آنچه را تاب نیاورد بر گردن وی مگذار تا وی را از ارتقاء باز مداری، آنکه گرونده یی را فرو شکست بر او لازم است او را دلجویی کند تا مانند سابق درست گردد، مقدار در پایه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.

این قراطیسی گفته: نزد امام صادق از کار شیعه و اعتقادات ایشان گفتگو شد. گفت ای عبد العزیز ایمان ده پایه است مانند نرد بام که ده پایه دارد و باید پایه پایه بالا رفت. آنکه دو پایه رفته نباید به آنکه

به پایه نخستین است بگوید تو ایمان نداری، همچنین آنکه بر پایه سوم است به پایه دوم بگوید تو ایمان نداری، سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در نهم و مقداد در هشتم. آنکه از تو فرودتر است وی را از ایمان ساقط مدان تا آنکه برتر از توست ترا از ایمان ساقط مداند. آنکه را که خواهی به بالاتر بری چیزی را که تاب ندارد بر او بار مکن تا وی را نشکسته باشی اشتر خرد بار اشتر کلان نبرد هر گاه بر خرد بار کلان نهی بشکند.

ترجمه

(۸۵۸) پاداش آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد

- امام محمد باقر (ع) گفته:

«آنکه ده سال برای خدا بانگ نماز کرد، خدا تا آنجای آسمان که دیده اش کار کند او را پیامرزد و هر خشک و تری که بانگ وی را شنید او را باور می کند و از پاداش نماز هر که به بانگ وی در مسجد نماز می گزارد رسدی دارد و هر که به بانگ او نماز گزارد برای وی نیکی نگارند.

ترجمه

(۸۵۹) در مسواک کردن ده منش است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن ده منش است:

دهان را پاک می کند، خدای را خشنود سازد، پاداش نیکیها را هفتاد برابر کند، و از سنت پیامبر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۶

شوخی دندانها را پاک کند، و آنها را سفید گرداند، لثه را استوار کند، بلغم را از میان ببرد، پرده پیش دیده را بر طرف کند، خواهش خوراک را تیز سازد.

ترجمه

(۸۶۰) نشانه های قیامت ده چیز است

- حدیثه پور اسید غفاری گفته: ما گروهی بودیم در شهر مدینه در سایه دیواری نشسته بودیم، پیامبر در بالاخانه یی نشسته بود، متوجه ما شد، پرسید چه گفتگو می کنید؟ گفتیم از قیامت، گفت: قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده علامت را ببینید: بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون آمدن دجال، حرکت جانور زمین، سه فرورفتگی در زمین یکی در خاور و دیگری در باختر و سه دیگر در جزیره العرب است. بیرون آمدن عیسی بن مریم، و بیرون آمدن قوم یأجوج و مأجوج یعنی قوم مغول، در آخر الزمان آتش از سرزمین یمن از ژرفی زمین برآید، همه را پیش افکند، مردم را تا به محشر براند، هر جا ساکن گردند

ساکن گردد و بر سر ایشان بایستد تا محشر در آید.

ترجمه

(۸۶۱) پیامبر در شبانروزی ده دوره هفت شوطی به کعبه طواف می کرد

- ابو الفرج گفته:

أبان از امام صادق پرسید پیامبر تا در مکه بود عادتی به طواف داشت آن کدام است؟ گفت: در شبانروزی ده دوره هفت شوط طواف می کرد، سه دوره نخستین روز سه تا پایان شب دو تا در بامداد، دو تا بعد از نیم روز و در این میانه آسایش می کرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۷

ترجمه

(۸۶۲) کسی که در روز رمضان ده بار با زنی مقاربت کرد

- فتح پور یزید جرجانی به امام موسی بن جعفر نوشت کسی با زنی به حلال یا حرامی در روز رمضان ده بار مقاربت کرده است حکم وی چیست؟. گفت: باید ده کفاره بدهد، هر گاه در روزی از رمضان چند بار بخورد یا بنوشد کفاره یی بسنده است.

ترجمه

(۸۶۳) ده سخن پند آمیز

- کسی به امام صادق گفت: مرا پندی ده، گفت: هر گاه می دانی که خدا کفیل روزی توست برای چه غم روزی می خوری؟ هر گاه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص می ورزی؟ و اگر می دانی که حساب حق است، گرد کردن خواسته برای چیست؟. هر گاه می دانی که مرگ حتمی است شادی برای چیست؟. و اگر می دانی که هر کاری در نظر خداست، چرا پریشانی؟ و اگر می دانی که باید بر پل صراط گذشت، خود بینی چه معنی دارد؟ و هر گاه می دانی همه به قضا و قدر خدا باز بسته است، چرا اندوه خوری؟ و هر گاه می دانی که جهان ناپایدار است چرا بر آن اعتماد کنی؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۸

ترجمه

(۸۶۴) ده تن از پیروان اسلام به خدا کافرانند

- امام علی بن ابی طالب گفته: پیامبر در سفارشهای خود به من گفت: ای علی ده تن از این پیروان به خدا کافراند: آدم کش، جادو، قلبتان، آنکه به حرامی با زنی از پس مقاربت کند، آنکه با جانوری جماع کند، آنکه با محرم خود جماع کند، آنکه آشوبگر است، آنکه ابزار جنگ به دشمن اسلام در حال جنگ فروشد، آنکه مانع زکات است، دارنده بی که بمیرد حج نرفته باشد.

ترجمه

(۸۶۵) تیرهای بر دو باخت جاهلیت ده بوده است

- امام محمد باقر (ع) در تفسیر آیه قرآن که گفته: بر شما مردار و خون و گوشت خوک حرام شده اند. گفته: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شده.

وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِعَيْبِ اللَّهِ، یعنی جانوری که برای بتهای خود قربانی می کردند (منخنقه) یعنی خبه شده آنکه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۴۹

بود که گبران جانور سر بریده نمی خوردند و آن را مردار می کردند و می خوردند. بر این قاعده گاو و گوسفند را خبه می کردند، و چون می خوردند. (متردیه) و گاهی جانور را چشم بسته از پشت بام می افکندند چون می خورد آن را می خوردند (نطیحه) و گاهی میشها را شاخ به شاخ به یک دیگر می افکندند و چون یکی از این دو می خورد آن را می خوردند. (وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ) و آنچه را گرگ و شیر می کشت آن را می خوردند، خدا آن را حرام گردانید. (وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ) و آنچه برای آتشکده ها قربانی می کردند می خوردند. قریش نیز درخت و سنگ را می پرستیدند و برای آنها قربانی می کردند و می خوردند. (وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِشْقٌ) امام گفت: قریش اشتر نحر شده را پاره می کردند و بر سر آن جمع

می شدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را به دست کسانی می دادند، تیرهای قمار زده بود. هفت از آنها رسد داشت و سه رسد نداشت نام آن هفت که رسد داشت: فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی بود. فذ یک بخش می برد، توأم دو بخش، مسیل، سه بخش، نافس چهار بخش، حلسین پنج بخش، رقیب شش بخش، معلی هفت بخش. این هفت اسم بر تیرهایی اطلاق می شد که دنباله آنها پر نداشت. و آن سه که رسد نداشت: شمیج، منیح، وغد نام داشت. و این ها تیرهایی بود که دنبال آنها پر داشت: قیمت اشتر کشته به گردن کسانی بود که تیر بی سهم به آنها بر می خورد و این در واقع قمار بود از این جهت خدا آن را حرام ساخت.

ترجمه

(۸۶۶) آنچه بر هر مسلمانی ست که هر روز پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید

- اسماعیل پور فضل گفته: از امام صادق تفسیر این آیه قرآن را پرسیدم که گفته: «ستایش کن پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن». گفت: بر هر مسلمانی مستحب است که پیش از بر آمدن آفتاب و فرو شدن آن ده بار بگوید:

«لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير»

. گفتم: این چگونه است: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی. گفت: خدا بر هر چیزی تواناست. لیک آنچه را گفتم بگوی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۰

ترجمه

(۸۶۷) پسران عبد المطلب با عباس ده تن بودند

- ابان بن عثمان احمر گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: از پدر خود شنیدم که از جابر پور عبد الله انصاری شنیده بود که می گفت: از پیامبر از پسران عبد المطلب پرسیدند، گفت: با عباس ده تن بودند. صدوق گفته: آنان عبارت اند از: عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث که از همه بزرگتر بود، و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب باشد و ضرار، و عباس.

برخی گفته اند: مقوم همان حجل است. و عبد المطلب ده نام داشت که مردم روزگارش از عرب و پادشاهان روم، ایران و حبشه او را به آن ده نام می شناختند، و آنها از این قرار است: عامر، شیهه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجذب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زفرم. کسی قبل از وی بدین نامها شناخته نشده بود.

الخصال

باب منشهای یازدهگانه

(۸۶۸) نام یازده اختری که یوسف آنها را با آفتاب و ماهتاب در خواب دید که وی را نماز می برند

- جابر پور عبد الله انصاری در تفسیر این آیه قرآن که از زبان یوسف می گوید:

در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماهتاب را دیدم که برای من سجده می کنند. چیست؟ گفت: نام آنها:

طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، فروج، ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماهتاب عمه این اختران به آسمان چیرگی دارند. جابر پور عبد الله گفت: مردی از جهودان که او را بستان جهود می گفتند، از پیامبر پرسید ای محمد نام اخترانی که یوسف آنها را در خواب دید چه بود؟. پیامبر (ص) در آن روز به وی جواب نداد، تا فرخ سروش نام آنها را به پیامبر گزارش داد، پیامبر بستان را خواست و گفت: هر گاه ترا بنام آنها آگاه سازم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. پیامبر گفت: نام آنها اینست:

جریان، طارق، و بال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروج، ذو القرع، ضیاء، نور، آنها را در آسمان دید که وی را نماز می برند، چون بیدار شد با پدر خود یعقوب گفت: در جواب گفت:

این کار پراکنده ایست که خدا آن را بعدا فراهم گرداند، بستان تصدیق کرد و برفت.

(۸۶۹) چاه زمزم یازده نام دارد

- امام صادق گفته: نامهای زمزم یازده است: رکضه جبرئیل حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

بابهای منشهای دوازده گانه

- (۸۷۰) باب یکم تا دوازدهم

- طاوس یمانی گفته: گروهی از جهودان نزد عمر بن الخطاب آمدند، و به او گفتند: تو فرمان روای مسلمانان هستی؟. آمده

ایم از تو چیزهایی سؤال کنیم هر گاه جواب ما را دادی ایمان آوریم و مسلمان گردیم. عمر گفت: بپرسید. گفتند:

ما را از قفلها هفت آسمان آگاه ساز، و از گوری که خداوند خود را به گردش در آورد، و آنکه قوم خود را ترسانید در حالی که نه از پری بود و نه از آدمی، و ما را آگاه ساز از جایی که یک بار آفتاب بر آن بتابید، و دیگر به آن حالت باز نگشت، و از پنج جانوری که در رحم آفریده نشدند، و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه ساز.

عمر گفت: اینها را ندانم اما علی پسر عم پیامبر (ص) را آورده تا جواب شما را باز دهد. چون آمد، عمر گفت: یا ابا الحسن، این گروه جهود سؤالاتی دارند انتظار جواب از تو دارند علی گفت: سؤال کنید، گفتند: ای پدر شبیر و شیر جواب گوی گفت: قفلهای آسمان ها شرک به خداست، و کلیدهای آن: گفتن:

لا اله الا الله است آن گوری که خداوند خود را در گردش انداخته بود، آن همان ماهی ای است یونس را در هفت

دریا گردانید، و آنکه قوم خود را ترسانید نه از پری بود و نه از آدمی، بلکه مورچه یی بود که با سلیمان پور داود (ع) است که با آن گفتگو کرد. و آنجا که آفتاب یک بار تایید و دیگر برنگشت، آن دریایی بود که خدا موسی را از آن رهایی داد. و فرعون و پیروان وی را در آن غرق کرد.

آن پنجمی که در زهدان مادر نبودند: آدم و حوا و دست افزار موسی و اشتر صالح و گوسفند قربانی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۵

ابراهیم بودند. خدا یگانه یی ست که دوم ندارد. دومی که سومی نداشتند: آدم و حواست. سه: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. چهار: تورات و انجیل و زبور و قرآن است. پنج: پنج نماز شبانه روز است، که بر پیامبر فرض شده. شش: گفته خداست که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید. هفت گفتار خداست که:

بالای سر شما هفت سازمان استوار ساختیم. هشت گفتار خداست که در این روز عرش پروردگار ترا هشت تن بردارند. نه: معجزات موسی (ع) است. ده گفتار خداست که با موسی سی شب وعده نهاد. و به ده دیگر آن را کامل ساخت. یازده: گفتار یوسف است که به پدر خود گفت در خواب یازده ستاره را دیدم. دوازده گفته خدا به موسی ست که عصای خود را به سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. راوی گفته: جهودان به علی گفتند: گواهی می دهیم به یگانگی خدا و پیامبری محمد و پسر عم بودن تو پیامبر را. و به عمر گفتند: که گواهی دهیم که این از تو شایسته تر است برای

جانشینی از پیامبر. مترجم گوید از برداشت این خبر معلوم است که ساختگی ست، هیچ گاه جهودان این جرأت و جسارت را داشتند با خلفای اسلامی چنین گستاخانه سخن رانند و استدلالاتی که بیشتر از قرآن ما مسلمانان است از علی بپذیرند. بر فرض صحت این داستان لابد برای تفرق میان زمامداران اسلام دست به این سخنان می زدند و به ریش ما می خندیدند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۷

ترجمه

(۸۷۱) بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند

- یحیی پور حسن و عباد پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور یعقوب و محمد بن جنید گفته اند: برای ما نقل کرد ابو عبد الرحمن مسعود گفت: برای من نقل کرد حارث پور حصیره از صخر بن حکم فزاری از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل حبشی از مالک ضمیره رواسی که گفت: چون ابو ذر (ره) را از مدینه نفی کردند با علی و مقداد و عمار و حذیفه و عبد الله بن مسعود فراهم شدند، ابو ذر گفت: به یاد پیامبر سخن بگوئید تا بر آن گواه باشیم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را باور داریم. علی گفت: من اکنون دلی مشغول دارم مرا سخن گفتنی مناسب نیست، همه تصدیق کردند، به حذیفه گفتند که حدیثی برای ما نقل کن، گفت: شما می دانید که من همیشه از بسته های کارها پرسش می کردم و آن ها را می آموختم و از غیر آنها چیزی نمی پرسیدم، همه گفتند راست گفتی. آنگاه به ابن مسعود گفتند: برای ما حدیثی نقل کن، گفت:

شما می دانید که اختصاص من در قرآن است

و از غیر آن آگاهی ندارم. همه گفتند: راست گفتی، به مقدار گفتند:

او نیز گفت: من مرد نبرد بودم و از راویان نیستم، همه تصدیق کردند، به عمار گفتند: تو چیزی برای ما نقل کن. گفت: من انسانی فراموش کار هستم، ابو ذر گفت: من برای شما حدیثی نقل می کنم که شما آن را از پیامبر شنیدید. پیامبر گفت: شما نیستید که گواهی می دهید به یگانگی خدا و پیامبری من و به قیامت و زنده-

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۸

شدن مردگان و بهشت و دوزخ گفتند گواهی دهیم، گفت: من نیز با شما گواهم. بعدا پیامبر گفت: شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده تن اند، شش تن از گذشتگان و پیروان کهن و شش تن از پیروان من.

شش تن از پیروان گذشته را نام برد و گفت: فرزند آدم که برادر خود را کشت، و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در پیروان گذشته آمده لیک در آخر الزمان بیرون آید. و اما شش تن که از آخرین پیروان این امت که گوساله است که نعتل باشد، و فرعون است که معاویه باشد و هامان این امت است که زیاد باشد، قارون این امت است که سعید بن عاص باشد و سامری این امت است که ابو موسی اشعری، عبد الله بن قیس باشد. چون او نیز مانند سامری است که گفت: نباید نبرد کرد، و ابتر است که عمرو عاص باشد، آیا شما بر این موضوع گواه هستید؟ گفتند: آری. گفت من نیز بر آن گواه هستم.

ابو ذر بعدا گفت: آیا شما گواه نیستند که

پیامبر گفت: امت من بر سر حوض کوثر بر من وارد می شوند زیر درفش. اولین درفش همان نعثل است، من از جای برخیزم و دست وی را بگیرم، رنگ وی و پیروان وی سیاه گردد و پاهای ایشان بگردد، و دل اینان بطپد من گویم پس از من با ثقلین که قرآن و خاندان من باشد چه کردید؟. گویند کلان تر را که قرآن است دروغ انگاشتیم و خردتر را از کار بر کنار کردیم، گویم بروید تشنه و سیاه روی گردید، قطره یی از آن نیاشامید. آنگاه فرعون امت من در آید و بیشتر در زیر درفش وی اند، او را نیز مانند نخستین پرسم گویند همه را دروغ پنداشتیم و خوار ساختیم. بعدا درفش همامان امت من در آید با او نیز مانند دو سابق عتاب و گفتگو کنم. در جواب گویند: قرآن را دروغ پنداشتیم و دودمان ترا خوار ساختیم، ایشان نیز تشنه باز گردند و به دوزخ روند، بعدا درفش عبد الله بن قیس ابو موسی اشعری در آید با پنجاه هزار کس، با ایشان نیز چنان کنم که با آن گذشتگان و جواب ایشان نیز همان جواب سابقین است. خلاصه با همه این شش تن عتاب و خطاب کرده متوجه دوزخ گردند. بعدا درفش امیر المؤمنین علی در آید با پیروان خود، از ایشان نیز پرسم در جواب گویند: قرآن را تصدیق کردیم و خاندان را گرامی داشتیم و از وصی تو پشتیبانی کردیم و با دشمنان وی نبرد کردیم. گویم: سیراب شوید و شاداب گردید و هرگز تشنه مشوید پیشوای ایشان مانند ماه تابان باشد. سپس گفت: شما بدین گواه نیستید؟. گفتند گواه هستیم. گفت

من نیز بر آن گواه هستم یحیی و عباد گفتند: شما نیز نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این را برای ما گفت. ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای ما گفت.

حارث گفت: شما نیز بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت. حیان نیز گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمیره این حدیث را برای من گفت. مالک بن ضمیره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفت. ابو ذر نیز چنین گفت: که پیامبر گفت: این حدیث را جبرئیل از خدا برای من گفت!

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۵۹

ترجمه

(۸۷۲) راه شناختن نیم روز در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان

- عبد الله بن سنان گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: در نیمه حزیران (ماه آخر بهار) اول نیم روز سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز قدمی و نیم و در نیمه آب دو قدم و نیم و در نیمه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول ۵ قدم و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط ۵ قدم و نیم و در نیمه آذر ۳ قدم و نیم و در نیمه نisan دو قدم و نیم و در نیمه ایاز یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم قدم. این قاعده شاید در برخی از بلاد درست باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی،

(۸۷۳) کسانی که با خلافت ابی بکر مخالفت کردند دوازده تن بودند

- زید پور وهب گفته:

آنان که با خلافت ابی بکر ضدیت کردند دوازده تن بودند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر. ابو ذر غفاری، سلمان فارسی، عبد الله بن مسعود، بریده اسلمی بودند.

و از انصار: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان. چون ابو بکر به خلافت بر منبر پیامبر نشست با یک دیگر مشورت کردند، برخی صلاح دیدند که او را از منبر فرود آورند برخی دیگر گفتند هر گاه این کار کرده شود در کشتن خویشان یاری کرده اید. در حالی که قرآن گفته:

خود را به نابودی میفکنید.

از این جهت نزد علی آمدند و گفتند: حقی که از آن تو بود رها کردی. ما نخواستیم وی را بی دستور تو فرود آوریم! علی گفت: هر گاه چنین کرده بودید شما در مقابل ایشان مانند یک سرمه چشم و یک نمک آش نبودید. زیرا امروزه مردم به خلافت وی همدست شده اند، و گفتار پیغمبر خود را وا گذاشتند و خدای خود را تکذیب کردند، من با خانواده خود در این کار مشورت کردم، گفتند چاره یی جز خاموشی نیست، چون دل این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیامبر اوست. ایشان در مقابل خونخواهی روزگار جاهلیت خویش اند.

هر گاه چنین کاری کنید شمشیر می کشند، چنان که با من ستیز ایستادند، گفتند: یا بیعت کن یا ترا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۳

می کشیم چاره یی جز بیعت نداشتیم، چون از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی هر گاه این مردم کار خلافت ترا از میان بردند شکیباً باش

و اگر نباشی با تو نیرنگ بکار برند. پیروان من ترا پس از من خواهند کشت چنان که فرخ سروش مرا آگاه ساخت.

بروید نزد وی و آنچه از پیامبر خود شنیده اید با وی بگویید باشد که باز گردد و حجت بر وی تمام گردد و دانسته باشد که پیامبر خود را نافرمانی کرده این گروه روز آدینه گرد منبر پیامبر را گرفتند، انصار به مهاجرین گفتند: خدا در قرآن شما را بر انصار مقدم داشته: از این رو نخستین کسی که در این باب سخن راند، خالد بن سعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه، روی به ابی بکر کرد و گفت: از خدا پرهیز تو خود دانی که پیامبر در باره علی چه گفته؟ مگر ندانی که پیامبر در نبرد بنی قریظه هنگامی که ما گرداگرد او بودیم پیامبر به مردان بزرگ ما متوجه شد و گفت. ای گروه: مهاجر و انصار من به شما وصیتی دارم، آن را نگاهدارید، علی پس از من فرمانده شماست، خدا مرا به این کار مأمور کرده دستور داده، هر گاه در این باره وصیت مرا نگاه ندارید دین به شما شوریده گردد، و بدان شما در کارها به شما فرمانده گردند.

در حالی که خاندان من وارث پیشوایی من اند خدا با هر که وصیت مرا در باره ایشان نگاهداشت او را در گروه من گردان تا در جاویدان کامیاب گردد و آنکه سرپیچی کند او را از بهشتی که پهناورتر از آسمانها و زمین است محروم گردان. چون خالد بن سعید چنین سخن راند، عمر بن خطاب به او بانگ زد و گفت: خاموش باش که نه

تو از اهل مشورت هستی و نه از آنان که رأی ایشان قابل اعتماد در مردمان باشد.

خالد گفت: ای زاده خطاب تو خاموش باش، به خدا سوگند، تو دانی که بزرگتر از زبان خود سخن رانی و به جز افراد تو اعتماد داری. قریش همه دانند که خانوادگی من از همه برتر است و فرهنگ من از همه نیرومندتر و از همه خوش نام تر و نسبت به خدا و پیامبر از همه اندک توقع تر هستم، لیک تو از همه فرودتری و گمنام تر و از خدا و پیامبر وی دورتر، در نبرد دلاور نیستی و در خشک سالی تنگ دستی نژاد تو فروردین است. در قریش وسیله سرفرازی نداری، چون خالد وی را بدین سخنها خاموش گردانید آنگاه بنشست.

بعدا ابو ذر برخاست پس از ستایش خدا، گفت: ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شما همه دانید که پیامبر گفته: کار خلافت پس از من با علیست و بعد از او از حسن و حسین است، سپس در خاندان من از فرزندان حسین است. آیا شما گفتار پیامبر را ندیده انگاشتید و فرمان او را به فراموشی سپردید و سرگرم جهان گردید؟ و جاویدان را رها ساختید، و مانند پیروان پیامبران پیش مرتد شدند و دستور ایشان را تغییر دادند شما نیز مانند ایشان برابری کردید، البته تلخی کار خویش را خواهید دید.

و آنگاه سلمان فارسی برخاست و گفت: ای ابا بکر هنگام داوری و دادگری حکم خود را به که استناد می دهی و چون از آنچه ندانی از تو پرسند به که پناه بری در حالی که در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر

و پارسا تر باشد و با پیامبر نزدیک تر و خویشاوند تر و سابقه دار تر باشد، پیامبر پیشوایی وی را به شما گفته. اما شما فرمان وی را رها ساختید و وصیت او را به فراموشی سپردید. امید است به زودی این کار شما

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۴

روشن گردد، آنگاه که به گور در آبی در آنجا همان را دریابی که به دست خویش پیش خود باز فرستادی، هر گاه به حق باز گردی و با اهل امامت دادگری پیش گیری و خود را به ایشان برگزاری این کار روزی انگیزه نجات تو گردد. ما شنیده ایم تو نیز شنیده یی با این همه چرا خدای را در باره خود در نظر نداری؟.

و آنگاه مقداد بن اسود برخاست و گفت: ای ابا بکر خود را اندازه گیر و به دست را میان دو انگشت خویش همی سنج و اندازه خویش را بدان و اندر سرای خود نشین و بر گناه می گری که این شیوه برای تو تندرست تر است در زندگی، کار خلافت را به آنکه خدا و پیامبر معین کرده اند بازگردان جهان را پشتیبان خویش مگردان و این مردمان که گرد ترا گرفته اند ترا فریب ندهند، به همه حال از جهان خواهی رفت، و ترا به کارهایی که کرده یی کیفر دهد، تو دانی که این خلافت از آن علیست، هر گاه پذیرفته باشی باری من اندرز و پند را به جای آوردم.

و آنگاه بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خویشتن را به فراموشی سپردی یا فریب اندیشه های خود را خوردی، یاد داری که پیامبر به ما فرمان داد به علی به عنوان امیر

مؤمنان درود فرستیم، از خدای خود بیمناک باش و خویشتن را دریاب پیش از آنی که نتوانی دریافتنی، جان خود را از نابودی برهان، و این کار خلافت را به کسی که شایسته است بسپار، در گمراهی مپوی، و از راه تاریک باز گرد، من آنچه شرط اندرز بود به تو گفتم، هر گاه بپذیری کامیاب گردی و در جاویدان خرم باشی.

و آنگاه عبد الله بن مسعود برخاست و گفت: ای مردم قریش شما دانید. نیکان شما نیز دانند که دودمان پیامبر شما به پیامبر از شما نزدیک تراند هر گاه شما برای خویش با پیامبر مدعی خلافت هستید و گوید ما در اسلام سابقه دار هستیم، خاندان پیامبر از شما سابقه دارتر هستند و به پیامبر نزدیک تر، پس پیامبر علی خداوندگار خلافت است، آنچه را خدای جهان برای وی گردانیده به دست وی دهید تا به سرانجام زیان باری افکنده مشوید.

و آنگاه عمار یاسر برخاست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خدا برای دیگران نهاده به خویشتن ویژه مگردان، نخستین کس مباش که پیامبر را در باره دودمان نافرمانی کرده باشی، حق را با خداوند آن بسپار و بار خویشتن را سبک گردان، با پیامبر نوعی رو به روی شو که از تو خشنود باشد و نزد خدا سرافراز باشی.

و آنگاه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر تو ندانی که پیامبر گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ ابو بکر گفت دانم. خزیمه گفت: من برای خدا گواهی دهم که شنیدم پیامبر می گفت: خاندان من میان حق و باطل را جدا کنند و ایشان پیشوایانی هستند

که از آنان پیروی شود.

و آنگاه ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابا بکر من گواه هستم که پیامبر برای سخنرانی ایستاد و علی را بلند گردانید، انصار گفتند: او را برای خلافت بلند کرده. برخی گفتند: او را برای آنکه مردمان بشناسند هر که را پیامبر سر کار ویست علی نیز سر کار ویست بلند کرده. آنگاه پیامبر گفت: ای مردمان بدانید که خاندان من اختران زمین هستند، ایشان را پیش دارید و کسی بر اینان پیش مگیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۵

آنگاه سهیل بن حنیف برخاست و گفت: من گواه هستم که از پیامبر شنیدم که بالای منبر می گفت:

پس از من علی پیشوای شماست، او برای پیروان من از همه کس شایسته تر و نیک خواتر است.

آنگاه ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خاندان پیامبر خدا شنیده اید که پیامبر می گفت:

علی به کار پیشوایی از شما شایسته تر است.

آنگاه زید پور وهب برخاست و گفته پیشینیان خود را تأیید کرد و دیگر گروه نیز پس از وی برخاستند و در این باب سخنهایی گفتند. (موثقی) از یاران پیامبر گزارش داد که در نتیجه این گفتگوها، ابو بکر سه روز در سرای خود نشسته بیرون نیامد. سوم روز عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح، هر یک از ایشان با ده تن از دودمان و خویشاوندان خود با شمشیرهای آخته رفتند و او را از سرای بیرون آوردند و بر سر منبر نشانیدند و یکی از ایشان آشکارا گفت: هر گاه یکی از شما

باز گردد و آن گفته‌های گذشته را تکرار کند با شمشیرهای خود وی را پاره پاره گردانیم، آنان نیز در سراهای خود نشستند و دیگر با کسی در این باب سخنی نگفتند.

مترجم: این مطلب در این کتاب نظیر روایت سقیفه ابی حیان توحیدیست، خواننده می‌تواند به کتاب مقابسات ابی حیان مراجعت کند تا حقیقت مقامه نگاریها روشن گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۶

ترجمه

(۸۷۴) خدا از اسرائیل دوازده سبط برآورد و از حسن و حسین نیز دوازده سبط

- عبد الله نواده امام حسن می‌گوید: از امام علی بن موسی الرضا از فرزندان بنی افسس پرسیدم، گفت: خدا از اسرائیل یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم دوازده سبط برآورد و در ایشان کتاب و نبوت نهاد و از حسن و حسین فرزندان علی و فاطمه دخت پیامبر (ص) نیز دوازده سبط برآورد و خاندان ساخت. بعدا دوازده فرزند یعقوب را نام برد و گفت: زیلون پور یعقوب، شمعون پور یعقوب، یهودا پور یعقوب، تشاجر پور یعقوب، ریکون پور یعقوب، یوسف پور یعقوب، بنیامین پور یعقوب، نفتالی پور یعقوب، ودان پور یعقوب. (ابو الحسن نسابه از مشایخ صدوق نام سه تن از فرزندان یعقوب را از گفتار خود انداخته) بعدا دوازده خاندان از فرزندان حسن و حسین را برشمرد و گفت: از امام حسن شش خاندان منتشر شد: -۱- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی -۲- بنو عبد الله حسن بن بن حسن بن حسن بن علی -۳- بنو ابراهیم بن حسن بن علی -۴- بنو حسن بن حسن بن علی -۵- بنو داود حسن بن حسن بن علی -۶- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی. بازماندگان حسن بن علی از این ۶ خاندان اند.

بعدا بنو الحسین

را شمرد و گفت: - ۱- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین - ۲- بنو عبد الله بن باهر بن علی - ۳- بنو زید بن علی بن الحسین - ۴- بنو الحسین بن علی بن الحسین بن علی - ۵- بنو عمر بن علی بن الحسین بن علی - ۶- بنو علی بن علی بن حسین بن علی، این شش خاندان را خدای از نژاد حسین بن علی پراکنده کرد.

مترجم: فرزندان یعقوب چنان که در تورات سفر پیدایش ۳۵ نوشته چنین است: بنی یعقوب دوازده بودند: پسران لبه: روبین نخستین زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و بساکار و زبولون. و پسران راحیل:

یوسف و بن یامین. و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. و پسران زیفه کنیز لبه: جاد، اشیره اینانند.

پسران یعقوب که در فدان آرام برای او متولد شدند. و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد به قریه اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحاق فربت گردیدند. در متن به جای زبولون زیلون نوشته و همچنین باقی ظاهرا درست نباشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۷

ترجمه

(۸۷۵) پیشوایان پس از پیامبر دوازده تن اند

اشاره

- مسروق گفته: نزد عبد الله بن مسعود قرآن های خود را مقابله و تصحیح می کردیم نوجوان بیابانی به او گفت: آیا پیامبر شما به شما گزارش نداده است که پس از وی چند تن پیشوا هستند؟. عبد الله در جواب گفت: نوجوان نورسیده یی هستی، این سؤالی ست که تا کنون کسی از من آن را نپرسیده بود. آری پیامبر به ما گزارش داده است که پس از وی دوازده تن پیشوای او هستند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

ترجمه

(۸۷۶) قیس بن عبد الله گفته:

ما در حوزه یی نشسته بودیم که عبد الله بن مسعود نیز نشسته بود، جوان تازی بیابان گردی آمد و گفت: کدام از شما عبد الله بن مسعود است؟. عبد الله گفت: من عبد الله بن مسعود هستم، جوان از وی پرسید پیامبر شما برای شما گفته که پس از وی چند تن پیشوا می باشند؟. گفت: آری دوازده تن اند به شماره نقبای بنی اسرائیل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۸

ترجمه

(۸۷۷) ابو القاسم عتاب گفته:

این حدیث لطیفی ست، ما در مسجد کوفه نشسته بودیم، عبد الله ابن مسعود با ما بود، عرب بیابان گردی در آمد و گفت: در شما عبد الله بن مسعود است؟. عبد الله گفت: آری من عبد الله هستم حاجت تو چیست؟. گفت ای عبد الله پیامبر شما به شما گزارش داده که پس از وی چند نفر خلیفه خواهند بود؟. عبد الله گفت از من چیزی پرسیدی که تا من به عراق آمده ام کسی نپرسیده، آری پیامبر گفته:

خلفای پس از من دوازده تن اند چنان که نقبای بنی اسرائیل ۱۲ تن بودند.

ترجمه

(۸۷۸) مسروق گفته:

روزی مردی نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما برای شما گفته است که پس از وی چند تن خلیفه می شوند؟. گفت: آری، کسی قبل از تو این پرسش را از من نکرده بود، تو که از همه جوان تری، چنین پرسشی کردی. پیامبر (ص) گفته: پس از من خلفای من به شماره نقبای موسی خواهند بود.

ترجمه

(۸۷۹) از مسروق روایت شده که گفته:

مردی نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: ای پدر عبد الرحمن آیا پیامبر شما گفته که پس از وی چند خلیفه خواهند بود؟. او در جواب گفت: این پرسش را پیش از تو کسی از من نپرسیده بود، تو از جهت سن نوجوان ترین قوم هستی، آری گفت: پس از من به شماره نقباء موسی خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۶۹

ترجمه

(۸۸۰) از جابر پور سمره روایت شده که گفت:

با پدر خود نزد پیامبر بودم، شنیدم که می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آواز خود را آهسته کرد به پدر خود گفتم: پیامبر چه را آهسته گفت؟ در جواب گفت می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۱) جابر بن سمره گفته:

با پدر خود به مسجد آمدم پیامبر (ص) را دیدم سخنرانی می کرد، پس شنیدم که می گفت: پس از من دوازده امیراند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که نشنیدم، به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۲) از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

شنیدم که پیامبر می گفت: پس از من دوازده فرمان رواست، سپس آهسته چیزی گفت که نشنیدم، از پدر خود پرسیدم، چه گفت؟ گفت: می گوید:

همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۳) سماک پور حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که پیامبر گفت:

پس از من دوازده پیشوا خواهد بود، سپس سخنی گفت که درست نشنیدم، از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۰

پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: گفته همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۴) سماک پور حرب از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

نزد پیامبر آمدم که می گفت: کار این امت تمام نشود مگر آنکه دوازده تن بر ایشان خلیفه گردند، سپس آهسته چیزی گفت که ندانستم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۵) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیامبر می گفت: این دین پیوسته ارجمند خواهد بود و بر دشمنان خود چیره گردد تا آنکه دوازده خلیفه بر ایشان خلافت کند. سپس کلمه ای گفت که از شدت داد و فریاد مردم آن را نشنیدم به پدرم گفتم: چه گفت؟ گفت: می گوید همه این دوازده خلیفه از قریش اند.

(۸۸۶) سعد بن قیس همدانی از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

پیوسته کار این امت بر استقامت است و چیره بر دشمن خود است تا دوازده خلیفه که همه از قریش اند بر آن خلافت کند، پس من به سرای پیامبر رفتم و پرسیدم بعد از این خلفاء چه خواهد شد؟ گفت: سپس هرج و مرج است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۱

ترجمه

(۸۸۷) سماک و عبد الله بن عمیر و حصین بن عبد الرحمن گفته اند

که از جابر بن سمره شنیدیم که می گفت: با پدرم نزد پیامبر آمدم، پیامبر گفت: پیوسته کار این امت نیکوست و بر دشمن خود چیره است تا دوازده فرمان روا بر آن بگذرد یا دوازده خلیفه. سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد از پدرم پرسیدم، گفت:

می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۸) زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل کرده اند که می گفت:

با پدرم نزد پیامبر بودیم. شنیدم که پیامبر می گفت بعد از من دوازده امیر خواهد بود سپس چیزی گفت که نشنیدم، از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: می گوید همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۸۹) از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن روایت کرده اند

از جابر بن سمره که گفت: پیامبر گفت پس از من دوازده امیر خواهد بود، غیر از آنچه در حدیث خود گفته. سپس چیزی گفت که نشنیدم، برخی از ایشان در حدیث خود گفت از پدرم پرسیدم و برخی گفتند از قوم پرسیدیم در جواب گفتند: گفت: همه از قریش اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۲

ترجمه

(۸۹۰) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

شنیدم پیامبر می گفت: پیوسته کار این امت بلند است از دست بدسکالان تا دوازده خلیفه بر آن حاکم باشد. سپس کلمه یی گفت که آن را نفهمیدم، از کسی که نزدیک تر به پیامبر بود پرسیدم گفت می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۱) شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او گفت با پدرم نزد پیامبر بودم. پیامبر گفت: پیوسته این دین ارجمند است و بلند یاری می شود از کسانی که قصد آن کنند تا دوازده خلیفه بر آن فرمانروایی کند، سپس کلمه یی گفت که از داد و فریاد مردم درست نشنیدم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید:

همه ایشان از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۲) عامر شعبی از جابر بن سمره روایت کرده

که او می گفت با پدرم در مسجد بودم و پیامبر (ص) سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: بعد از من دوازده امیر فرمانروایی می کنند، سپس آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید: همه از قریش اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۳

ترجمه

(۸۹۳) باز از شعبی از جابر بن سمره روایت شده که گفت:

با پدرم در مسجد بودم و پیامبر سخن رانی می کرد، شنیدم که می گفت: دوازده خلیفه است، بعد آواز خود را آهسته کرد و چیزی گفت که ندانستم چه می گوید. به پدرم گفتم چه گفت؟ گفت: می گوید از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۴) از اسود بن سعید همدانی روایت شده

که گفت از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: پس از من دوازده خلیفه است که همه از قریش اند.

چون به سرای خود بازگشت نزد وی رفتم و گفتم: بعدا چه خواهد شد؟. گفت هرج و مرج می شود.

ترجمه

(۸۹۵) عبد الملک بن عمیر گفته:

از جابر بن سمره شنیدم که می گفت: پیامبر می گفت: همیشه کار مردمان روان است تا دوازده مرد بر ایشان فرمانروایی کند سپس کلمه یی گفت که بر من پوشیده شد به پدرم گفتم چه گفت: گفت می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۶) سعید بن خالد از جابر بن سمره از پیامبر روایت کرده

که پیامبر می گفت: همیشه این دین اسلام نیکو از دشمن دشمنان بدان گزندی نرسد و از اندیشه بد اندیشان در امان است تا دوازده امیر که همه از قریش اند بر آن فرمانروایی کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۴

ترجمه

(۸۹۷) ابن سیرین از جابر بن سمره سوانی روایت کرده که او می گفت:

نزد پیامبر بودم، او می گفت: این کار را دوازده تن فرمانروایی کنند، مردمان بانگ برآوردند، چیزی گفت که نشنیدم از پدرم که به پیامبر نزدیک تر بود، پرسیدم چه گفت؟. گفت: می گوید همه ایشان از قریش و مانند ایشان دیده نشده.

ترجمه

(۸۹۸) عامر بن سعد گفته:

نامه نوشتم به جابر بن سمره با غلام من که نامش نافع بود گفتم به من گزارش ده چیزی را که از پیامبر شنیده یی در جواب نوشت از پیامبر شنیدم در روز آدینه که آن اسلمی را سنگسار کرد می گفت: پیوسته این دین پایدار است تا قیامت و دوازده تن بر شما خلیفه خواهند بود که همه از قریش اند.

ترجمه

(۸۹۹) از سرح برمکی در کتاب روایت شده که گفته:

در این امت دوازده تن اند که جدایشان پیامبر ایشان است. پس هر گاه این عده سپری شوند مردمان طغیان می کنند و در زمین سرکشی نمایند و زیان ایشان میان خود خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۵

ترجمه

(۹۰۰) از ابی خالد روایت شده

که برای ابی نجران گفته و سوگند یاد کرده که این امت نابود نگردد تا در ایشان دوازده تن خلیفه گردند و همه به هدایت و دین حق عمل کنند.

ترجمه

(۹۰۱) از مکحول روایت شده که می گفت:

برای وی نقل شده که پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. و به لفظ دیگری نیز یاد شده.

ترجمه

(۹۰۲) از وهب بن منبه روایت شده که می گفت:

پیامبر گفته: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود سپس هرج و مرج می شود و بعدا چنان و چنان خواهد بود.

ترجمه

(۹۰۳) از کعب الاحبار روایت شده که در خلفاء گفته:

ایشان دوازده تن اند، هر گاه زمان ایشان سپری گردد و بعدا طبقه نیکوکاری آمد که خدا بر زندگی ایشان بیفزاید و همچنان خواهد بود سپس این آیه را فرو خواند: «خدا آنان را که کارهای نیکو به جای آوردند وعده داده که ایشان را بر زمین خلیفه گرداند چنان که قبل از ایشان را خلافت داد». خدا به بنی اسرائیل نیز چنان کرد و این از توانایی خدا دور نیست که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۶

روزی کار این امت را فراهم گرداند چه در روزی یا نیم روزی. همانا روزی نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه می شمارند.

(۹۰۴) از سماک روایت شده که گفت:

جابر بن سمره گفته بود: از پیامبر شنیدم که می گفت:

پس از من دوازده امیر بر شما فرمانروایی کنند، آنگاه کلمه یی گفت که درست نشنیدم، از مردم پرسیدم چه گفت؟ گفتند: می گوید: همه از قریش اند.

ترجمه

(۹۰۵) باز شعبی از جابر بن سمره روایت کرده که او می گفت:

از پیامبر شنیدم که می گفت:

کار این امت پیوسته ظاهر و آشکار است تا دوازده تن بر ایشان خلافت کنند که همه ایشان از قریش اند.

ترجمه

(۹۰۶) سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند

که او گفته بود نزد پیامبر بودم دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می بوسد و می گوید: تو سرور فرزند سرور هستی و تو پیشوا فرزند پیشوا هستی و تو پدر پیشوایان هستی و تو حجت خدا هستی، تو پدر حجتان خدا نه تن از صلب خود هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۷

ترجمه

(۹۰۷) از علی بن ابی طالب روایت شده

که پیامبر گفت مژده باد شما را مژده باد شما را سه بار، همانا مثل امت من مثل بارانی است که دانسته نمی شود آغازش نیکوتر است یا انجامش همانا مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن در سالی خورند، سپس گروهی دیگر در سالی، شاید آخر آن پهناورتر و ژرف تر باشد از جهت طول و فرع و نیکوتر از همه از حیث چیدن و چگونه نابود گردد امتی را که من پیشرو آن هستم و دوازده تن پس از من از نیکبختان باشند و اول آن خداوندان خرد و عیسی بن مریم پایان آن لیک میان آن اول و آخر زادگان هرج و مرج نابود گردند و ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم.

(۹۰۸) از امام صادق روایت شده که گفت:

چون ابو بکر درگذشت و عمر خلیفه او شد، وقتی در مسجد نشسته بود، مردی بر او آمد گفت: ای امیر مؤمنان من مردی جهود هستم و در میان جهودان دانای کلان هستم، می خواهم که چند پرسش از تو کنم، هر گاه پاسخ آنها را دادی من مسلمان گردم: گفت:

آنها کدام است؟. گفت: سه و سه و یک، اگر خواهی از تو باز پرسم و اگر در میان این گروه کسی از تو داناتر است مرا به وی رهنما؟. گفت: از این جوان یعنی علی بن ابی طالب پرس. جهود نزد علی آمد و پرسشهای خود را بگفت، علی پرسید چرا گفتی: سه و سه و یک و نگفتی هفت؟. گفت: هر گاه چنین می کردم من نادان بودم، اگر از سه نخستین جواب ندهی مرا بسنده است. گفت: هر

گاه پاسخ دهم مسلمان گردی؟ گفت: آری. گفت: بی‌پرس گفت: نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه‌ی که بر روی زمین جوشید و نخستین درختی که روید کدام است؟

گفت: ای جهود شما جهودان پندارید که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی ست که در بیت المقدس است، شما دروغ گفته‌اید، آن سنگی ست که آدم از بهشت آورده، گفت: راست گفتی به خدا از خط هارون بگفته، موسی همین است. بعدا گفت: شما گویند: نخستین چشمه‌ی که جوشید چشمه‌ی بی‌ست در بیت المقدس است، دروغ گفته‌اید، آن چشمه حیوان است که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه‌ی است که خضر از آن نوشید و هر که از آن بنوشد زنده ماند، گفت: راست گفتی، همین به خط هارون از گفتار موسی نگاشته شده، گفت؛ شما گویند نخستین درختی که بر زمین روید زیتون است، دروغ گفته‌اید.

آن خرما‌ی عجوه است که آدم آن را از بهشت با خود آورد، گفت: راست گفتی به خدا. چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی.

گفت: سه دیگر در این امت چند پیشوای راستین است که هر که ایشان واگذارد به ایشان گزند نرساند و خوار نکردند؟ گفت: دوازده تن اند، گفت: درست گفتی به خدا چنین است به نگارش هارون و گفتار موسی، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت نشین گزینند؟ گفت: در بلندترین درجه از جنات عدن گفت: درست گفتی، سوگند به خدا که هارون چنین نگاشته و موسی چنان گفته: گفت: کی در سرای او با وی همراه می‌شود؟ گفت: دوازده پیشوا، جهود تصدیق کرد و سوگند بر صحت آن یاد کرد، بعدا

هفتم را پرسید و مسلمان شد، گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده ماند؟. گفت: سی سال، گفت: بعدا چه خواهد شد؟ می میرد یا کشته می شود؟ گفت کشته شود و بر سر وی ضربتی آید که ریش وی از آن سر وی رنگین

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۷۹

گردد، گفت: درست گفתי همین است. صدوق گفته: من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل نوشته ام.

ترجمه

(۹۰۹) سلیم بن قیس هلالی گفته:

از عبد الله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من با امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابي سلمه و أسامه بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنی در افتاد، من به معاویه گفتم: که من خود از پیامبر شنیدم که می گفت: من به مؤمنان از ایشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابي طالب (ع) بر مؤمنان از ایشان اولی ست و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از ایشان اولی ست پس از او فرزندم حسین به مؤمنان از ایشان اولی ست و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر به مؤمنان از ایشان اولی ست، سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از ایشان اولی ست، ای حسین تو او را ادراک کنی پس دوازده امام کامل می شوند که نه تن از آنان از فرزندان حسین هستند. عبد الله بن جعفر گفته: سپس حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابي سلمه و أسامه بن زید را گواه خواستم: برای من نزد معاویه گواهی دادند. و سلیم بن قیس گفته: من همین حدیث را از سلمان و ابو

ذر و مقداد شنیدم و همه یاد آور شدند که ما از پیامبر شنیده ایم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۰

ترجمه

(۹۱۰) جابر بن عبد الله أنصاری گفته:

سرای فاطمه دخت پیامبر رفتم دیدم نزد ولی لوحی ست در آن نام اوصیاست پس شماره کردم دوازده بودند یکی از ایشان قائم بود. سه از ایشان را نام محمد بود و سه علی.

ترجمه

(۹۱۱) ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

خدا محمد را به پیامبری به پری و آدمی فرستاد و بعد از وی دوازده وصی از او نهاد برخی در گذشتند و برخی مانده اند. و به هر یک از اوصیاء راه و رسمی جاری شده و اوصیایی که پس از محمد آمدند بر سنت اوصیای عیسی خواهند بود و ایشان دوازده اند و امیر المؤمنین علی به سنت مسیح بود.

ترجمه

(۹۱۲) زراره بن أعین گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: ما دوازده پیشوا هستیم، از ایشان است حسن و حسین سپس پیشوایان از فرزندان حسین اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۱

ترجمه

(۹۱۳) سماعه بن مهران گفته:

من و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی امام محمد باقر در منزل وی بودیم، محمد بن عمران گفت: از امام صادق شنیدم که می گفت: ما دوازده تن هستیم که از خدا خبر دهیم، پس ابو بصیر گفت: به خدا سوگند می خوری که این سخن را از امام صادق شنیده یی یک بار یا دو بار سوگند یاد کرد که این سخن را از او شنیده ام، ابو بصیر گفت اما من این را از امام محمد باقر شنیدم.

(۹۱۴) تمیم بن بهلول گفته:

از عبد الله بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟. گفت: دلیل بر امامت و علامت حجت بر مؤمنین آنکه سرپرست کارهای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۲

مسلمانان و گویا به قرآن و دانا به احکام آن است، علی جانشین پیامبر بر پیروان ویست و او نسبت به پیامبر مانند هارون بود نسبت به موسی، و فرمان برداری وی واجب است. چنان که در قرآن گفته: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدای را فرمان برداری کنید و پیامبر و خداوندان امر خود را فرمان برداری کنید، آنکه خدا وی را در قرآن چنین وصف کرده: ولی شما خدا و پیامبر اوست و کسانی که نماز می گزارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند، و آنکه در روز غدیر خم مولای گروندگان خوانده شده و پیشوای او ثابت گردیده به دستور پیامبر (ص) از سوی خدا چنان که گفته: آیا من به شما از شما اولی نیستم؟ گفتند آری اولی هستی، پس گفت: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست، بار

خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار و یار او را یار باش، و آنکه وی را واگذارد او را واگذار و یاری گروهی را یاری فرما.

او علی بن ابی طالب سرور گروندگان و پیشوای پرهیزکاران است، پس از پیامبر فرمان برداری از وی واجب است و بعد از او حسن بن علی بعدا حسین بن علی که دو سبط پیامبرند، سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد، و حسن بن علی و محمد بن الحسن (ع) می باشند. تا امروز هر کدام یکی پس از دیگری پیشوای اند.

ایشان خاندان پیامبرانند که به وصایت و پیشوایی شناخته شده اند، زمین در هر دوره یی از یکی از ایشان تهی نیست، مخالف ایشان گمراه و گمراه کننده و رها دهنده ایشان رهایی دهنده حق و هدایت است. ایشان مفسر قرآن و گویندگان از سوی پیامبرانند. آنکه می میرد و ایشان را به پیشوایی نشناسد مرگ وی مرگ زمان جاهلیت باشد. راه و رسم ایشان پارسایی و راستی و کوشش و امانت بود، دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار گشایش و نیکی اخلاق و خوشی و خوبی همسایگی ست. بعدا تمیم بن بهلول گفته:

که ابو معاویه از اعمش از امام صادق مانند این حدیث را برای من نقل کرده است.

ترجمه

(۹۱۵) از امام باقر روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین به ابن عباس گفت: شب قدر در هر سال با آنکه فرود می آید در آن شب فرمان سال و آن فرمان پیشوایان بعد از پیامبر است. ابن عباس گفت: ایشان کیان اند؟ علی

گفت: من و یازده تن از صلب من ائمه محدثین اند.

ترجمه

(۹۱۶) و به همین اسناد گفت که پیامبر به یاران خود گفته:

به شب قدر ایمان آورید زیرا آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۳

برای علی بن ابی طالب و فرزندان یازدهگانه وی است پس از من.

ترجمه

(۹۱۷) زراره گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند از دودمان محمد که همه محدثون اند پس از پیامبر و علی بن ابی طالب از جمله ایشان است.

ترجمه

(۹۱۸) از ابی بصیر روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: نه پیشوا بعد از حسین بن علی خواهند بود که نهم ایشان قائم ایشان است.

ترجمه

(۹۱۹) از زراره روایت شده که گفت:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: دوازده امام اند و از ایشان است علی و حسن و حسین سپس از فرزندان حسین اند. من که صدوق هستم آنچه در این معنی بود در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت آورده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۴

ترجمه

(۹۲۰) در مسواک کردن دوازده خاصیت است

- پیامبر (ص) گفته: در مسواک کردن دوازده خاصیت است، دهان را پاک می کند، خدای را خوشنود می سازد، دندان ها را سفید می گرداند، چرک آنها را دور می کند، بلغم را می کاهد، اشتهای خوراک را می افزایشد، نیکها را دو چندان می گرداند، رسم پیامبر باشد، فرشتگان گواه شوند، بن آنها را سخت می سازد، راه قرآن خواندن را پاک می کند، دوگانه یی که پیش از گزاردن آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک نزد خدا برتر است.

امام صادق گفته: در مسواک دوازده منشا است: راه و رسم پیامبر است، دهان را پاک می کند، دیده را روشن می سازد، خدای را خوشنود می دارد، دندان ها را سفید می گرداند، شوخی دندان را دور می کند، بن دندان را سخت می سازد، اشتهای خوراک می آورد، بلغم را می کاهد، نیروی حافظه را می افزایشد، نیکها را دو چندان می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، از علی نیز راجع به مسواک کردن همچنین روایت کرده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۶

ترجمه

(۹۲۱) حدیث دوازده پرده

- علی بن ابی طالب چنان که از او روایت کرده اند گفته: خدا چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دیگر از پیامبرانی که در قرآن گفته: وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پایان یابد بیافریند و قبل از آنکه همه انبیا را بیافریند نور محمد را آفرید و با آن دوازده پرده آفرید. پرده قدرت، پرده عظمت، پرده رحمت، پرده سعادت، پرده کرامت،

پرده منزلت، پرده هدایت، پرده نبوت، پرده رفعت، پرده هیبت، پرده شفاعت.

بعدا خدا نور محمد را دوازده هزار سال در پرده قدرت نگاه داشت، او در آن می گفت: پاک است پروردگار من که برتر است. و یازده هزار سال در حجاب بزرگی نگاه داشت، و او در آن می گفت: پاک است دانای راز نهران، و در پرده منت ده هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدایی که پایدار است. در پرده رحمت نه هزار سال نگاه داشت که می گفت: پاک است خدای بزرگ و برتر. و در پرده سعادت هشت هزار سال می گفت: پاک است آنکه پایدار است و در کار خود پرتی ندارد. و در پرده کرامت هفت هزار سال می گفت:

پاک است، خدایی که بی نیاز است و نیازمند نگردد، و در پرده منزلت شش هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که با کرامت است، و در پرده هدایت پنج هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عرش و در پرده نبوت چهار هزار سال می گفت: پاک است پروردگار عزت، از آنچه به نادانی وی را وصف کنند. و در پرده رفعت سه هزار سال می گفت: پاک است خداوند ملک و ملکوت. و در پرده هیبت دو هزار سال می گفت:

پاک است خدا و به ستایش وی همدم هستم و در پرده شفاعت هزار سال می گفت: پاک است پروردگار من که بزرگ است و به ستایش وی مشغول هستم.

بعدا خدا وی را چون نور درخشانی بر لوح پدیدار کرد تا چهار هزار سال بعدا بر عرش آشکار ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در کمر آدم نهاد و از آنجا به نوح

نقل داد و از نهادی به نهادی گردانید تا از پشت عبد الله بن عبد المطلب برآورد و شش کرامت خاص وی گردانید: پیراهن رضا، رداء هیبت، تاج هدایت و زیر جامه معرفت و بند آن را مهر قرار داد، نعلین خوف و عصای منزلت بعدا خدا به وی گفت: ای محمد برو پیش مردمان و به ایشان بگوی:

لا اله الا الله، محمد رسول الله.

مایه این جامه که وی پوشیده بود از شش چیز فراهم شده: تنش از یاقوت و دو آستین آن از مروارید، خشتک آن از بلور زرد و دو زیر بغل آن از زبرجد و طوق آن از مرجان سرخ و یقه آن از نور پروردگار، به برکت این جامه زیبا، توبه آدم را خدا پذیرفت و انگشتری سلیمان را به وی بازگردانید و یوسف را به یعقوب و یونس را از شکم ماهی رها کنید و پیامبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید، این جامه محمد بود صدوق گفته: ارواح همه پیشوایان و گروندگان با روح محمد آفریده شده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۷

ترجمه

(۹۲۲) پرهیزگاران را دوازده نشانه است

- امام محمد باقر (ع) گفته: که امیر المؤمنین علی می گفت: پرهیزگاران را نشانه هایی ست که به آنها شناخته می شوند: راستگویی، پس دادن سپردنی به جای آوردن پیمان، اندک نازیدن، اندک بخل، پیوند خویشاوندی، آمرزش بر ناتوانان، اندکی خوی با زنان، دهش، نیکی، خوش خویی، بردباری، پیروی از دانش، در بندگی خدا خوش پایان اند. خوشا که به تازی طوبی گویند نیز نام درختی ست در بهشت که دهنه سرای پیامبر است و در سرای هر مؤمنی بی استثناء شاخه یی از شاخه های آن هست، هر چه دل آن مؤمن

بخواهد آن را برکند آن شاخه به او برمی دهد، هر گاه سواری تندرو صد سال در سایه آن راه پیماید از آن بیرون نرود و هر گاه کلاغی از زیر آن پرواز گیرد به بالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد، شما در این بهره مندی بی کران گرایش کنید، گرونده سرگرم خود است و مردمان از وی در آسایش اند. هر گاه تاریکی شب او را فرا گیرد چهره خویش بر خاک نهد و با خدا مناجات کند

،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۸

ترجمه

(۹۲۳) بر دوازده تن درود مفرستید

- امام صادق از پدر خود روایت کرده که می گفت:

درود مفرستید بر جهود و ترسا و گبر و بت پرست و بر آن که بر خوان باده گساری نشسته و بر شطرنج باز و فردی و بر مأبون و بر شاعری که زنان پاک را نسبت به زنا دهد و بر آنکه در حالی نماز گزاردن است زیرا نماز گزار نمی تواند پاسخ دهد چون که سلام از سلام کننده واجب نیست لیک جوان آن واجب است و بر سود خوار و بر کسی که در حال ریستن است و بر آنکه در گرمابه است و بر کسی که آشکارا گناه ورزد،

ترجمه

(۹۲۴) پیامبر جعفر بن ابی طالب را دوازده گام استقبال کرد

- علی بن ابی طالب گفته:

چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه بازگشت پیامبر وی را دوازده گام استقبال کرد و میان دو دیده اش را بوسید و بگریست و گفت: ندانم که به کدام یک از دو بخشش خدا بیشتر شادمان کردم به آمدن تو ای جعفر یا به گشایشی که خدا به دست برادر تو علی نسبت به درهای خیر کرامت کرده.

ترجمه

(۹۲۵) در تابوت ژرف دوزخ دوازده تن اند

- چنان که روایت کرده اند، علی گفته: در تابوت ژرفی شش تن از گذشتگان باشند و شش تن از پیروان این امت آخر الزمان، آن شش تن از گذشتگان:

فرزند آدم است که برادر خود را کشت و سر فراعنه و سامری و دجالی که در زمره پیروان گذشته نام برده شده و در آخر

الزمان بیرون آید و هامان و قارون شش تن از پیروان آخر الزمان: نعلل جهودی بود و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری راوی دو تن را فراموش کرده که نام برد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۸۹

ترجمه

(۹۲۶) بر خوان دوازده چیز است

- امام حسن بن علی (ع) گفته، بر سر خوان دوازده چیز است که باید هر مسلمانی آن را بداند. چهار از آنها واجب است و چهار از آنها مستحب است، آنچه فرض است: شناختن روزی دهنده و خشنودی به قسمت و نام خدا بردن و سپاس خدا کردن است و آنچه سنت است:

شستن است پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان و فرهنگ خوردن آنچه در برابر توست و خرد گرفتن لقمه و خوب خاییدن آن و نگاه نکردن به روی دیگران.

پیامبر به علی گفته: شایسته است مسلمان برای سر خوان دوازده چیز را بیاموزد که چهار از آن لازم است و چهار از آن مستحب است و آن چهار که لازم است بداند آنچه را می خورد حلال است، خدای را یاد کند و سپاس نماید و بدان خشنود باشد و آن چهار که مستحب است روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و آنچه در پهلوی

ویست بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که فرهنگ است لقمه را خرد گرفتن و خوب بخاید و بسیار به روی حاضران منگرد و دستهای خود را بشوید.

ترجمه

(۹۲۷) ماههای سال دوازده است

اشاره

- امام محمد باقر گفته: خدا ماهها را دوازده آفرید که سیصد و شصت روز باشد. و هر ماهی سی روز است لیک آن شش روزی که خدا در آن ها آسمانها و زمین را آفرید از آن بیرون شد، از این جهت برخی از ماهها از سی کمتر شد. ظاهرا این خبر ساختگی ست زیرا نه روی ماههای قمری حقیقی قابل تطبیق است و نه روی ماههای شمسی و نه با قاعده نجوم دانی قدیم و نه با قواعد جدید و نه روی قواعد شرعی ست زیرا آنچه نقل شده است از طریق شرع هر گاه متعلق حکم حکم شرعی باشد گوید:

صم للرؤیه و افطر للرؤیه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۰

ترجمه

(۹۲۸) از عبد الله بن عمر روایت شده که گفته:

سوره؛ «إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» تا آخر سوره در میان روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه بر پیامبر (ص) وحی شد، دانست که حج آخرین ویست، سوار اشتر عضباء خود شده در میان همه حجاج سخن رانی کرد اول خدای را ستود و ثنای وی را به جای آورد، آنگاه گفت: ای مردم هر خونی در زمان جاهلیت ریخته شده از میان رفت و پیش از همه خون (حارث پور ربیعہ یکی از عم زاده های پیامبر از دودمان بنی هاشم بود) از میان رفت، این کس برای جستجوی دایه در دودمان هذیل رفت بنی لیث وی را کشته بودند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۱

هر رباخواری که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه وام داران مانده تباه است و قبل از همه نزول وامهای عباس بن عبد المطلب تباه شد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز به منتهای خود رسیده

و مانند همان روز است که خدا تازه آسمانها و زمین را آفرید شماره ماهها نزد خدا دوازده است در آغاز آفرینش آسمانها و زمین در کتاب خدا ثبت شده چهار آنها گرامی ست و نباید در آنها نبرد کرد: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است و ذو القعدة و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها به خویشتن ستم روا مدارید، جابه جا کردن ماههای حرام بسیاری در کفر است که آنان که کافراند در آن گمراهی پیشه کنند. چون ماهی را در سالی حلال دانند و در سالی حرام تا شماره ماههایی که خدا حرام کرده برابر کنند، آن سال که محرم را حرام می کردند. صفر را حلال می دانستند، آن سال که صفر را حلال می دانستند به جای آن محرم را حلال می کردند. ای مردم دیو ناامید شد که دیگر در شهرستان شما پرستیده گردد و از شما به گناه های خرد خوش است و به گناه خرد از او در دین خود بترسید.

ای مردم هر که سپردنی دارد به خداوند آن برساند. زنان نزد شما عاریه اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست. شما آنان را به امانت از خدا بگرفتید و به دستور روی ایشان را بر خود حلال کردید، شما به ایشان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند، حق شما بر ایشان آن است که کسی را جز شما به همبستری نپذیرند، و در کارهای خوب فرمان برداری کنند، ایشان بر شما حق خوراک و پوشاک دارند، البته هیچ گاه ایشان را تأدیب بدنی مکنید در شما کتاب خدا به یادگار نهاده شده بدان درآویزید. آنگاه پرسید امروز

چه روزیست؟ گفتند: روز حرام است، پرسید چه ماهی ای است؟ گفتند: ماه حرام، پس پرسید چه شهریست؟

گفتند: شهر حرام. گفت: خدا خون و خواسته آبروی شما را به یک دیگر حرام کرده مانند حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر تا آن را دیدار کنید، حاضرین شما به غائبین برسانند پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود، آنگاه دستهای خود را چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغل وی نمایان شد و گفت:

خدایا گواه باش که من وظیفه پیامبری خود را رسانیدم.

ترجمه

(۹۲۹) محمد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) روایت کرده

در تفسیر آیه قرآن که گفته: شماره ماهها نزد خدا دوازده است و در کتاب خدا ثبت از روزی که آسمانها و زمین را بیافرید. گفت: دوازده ماه:

محرم است، صفر، ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولى، و جمادی الاخری، رجب، شعبان، ماه رمضان،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۲

شوال، ذو القعدة، ذو الحجه، چهار از آنها ماه حرام باشد که بیست روز از ذی الحجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر. مشهور ماههای حرام: ذی قعدة و ذی حجه و محرم و رجب است.

ترجمه

(۹۳۰) شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت

- امام صادق (ع) گفته: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت، بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است آنگاه گفت: چون بامداد گردد درهای آسمان باز گردد، بادهای وزیدن گیرد خدا به آفریدگان خویش نظر کند. من دوست می دارم که در این هنگام کار نیک از من به حضرت او رود. بعدا گفت: پس از نمازها خدای را بخوانید که برآورده شود.

ابو هاشم به امام علی النقی گفته: چرا نماز واجب و نافله در شبانروز پنجاه رکعت است (هر گاه دو گانه نشسته عشاء در شمار نیاید) نه اندک شود نه بسیار؟ گفت: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن خورشید نیز ساعتی است و روز نیز دوازده ساعت است. و برای هر ساعتی دو رکعت نماز نهاده شده، و از فرو شدن آفتاب تا نمان شدن روشنی آن غسق گفته شده است.

ترجمه

(۹۳۱) [نامهای ساعات شب و روز]

ابو اسحاق گفته: تغلب که از ائمه لغت عرب است. ساعت‌های شب را به این نامها برای ما یاد کرد به ترتیب: غسق، فحمه، عشو، هداه، جنح، هزیح، فقد قعر، زلف، سحره، بهره، و ساعت‌های

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۳

روز را به این نامها یاد کرده است به ترتیب: راد، شروق، متوع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۴

ترجمه

(۹۳۲) بروج چرخ دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است، دریا‌های کلان دوازده است، جهانها نیز دوازده است

- ابان پور تغلب گفته: نزد امام صادق بودم، مردی از اهل یمن آمد، امام گفت: ای سعد خوش آمدی، آن مرد گفت: این نامیست که مادر من مرا بدان نامیده، کم کسی مرا بدان می شناسد.

امام (ع) گفت: ای سعد مولی راست گفتی. آن مرد گفت: برخی تو کردم، این پا نام من است، امام گفت:

پا نام نیکو نیست. خدا در قرآن گفته: پا نام روی هم مگذارید، برای گرونده نام بی ایمانی بد است. ای سعد چه پیشه داری؟ گفت: ما خاندان اخترشناسی هستیم، در یمن کسی از ما در آن داناتر نیست. امام گفت:

خواهم از تو پرسشهایی در نجوم کنم، گفت: پیرس، پرسید روشنی خورشید چند درجه از روشنی ماه پیش تر است. گفت: ندانم. گفت: راست گفتی، پرسید روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ گفت:

ندانم، پرسید نام ستاره یی که چون برآید شهوت گاووان به جنبش آید چیست؟ گفت: ندانم. پرسید روشنی مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید اشتران جفت گیری کنند کدام است؟ گفت: ندانم. پرسید نام ستاره یی که چون برآید سگان جفت گیری کنند چیست؟

گفت: ندانم.

پرسید: ستاره زحل نزد شما چگونه است؟ گفت: ستاره نحسی ست؟

گفت (ع): چنین مگو، زیرا آن ستاره علیست و ستاره اوصیاء است، و آن ستاره ثاقب است که در قرآن گفته: و النجم الثاقب. یعنی ستاره رخنه کننده. مرد یمانی پرسید ثاقب چه معنی دارد؟ گفت: از آسمان هفتم برآید لیک با نور خود همه آسمانها را می شکافد، از این جهت خدا آن را ثاقب نامید ای یمانی شما در یمن دانایی دارید؟ گفت: آری دانایانی هستند که کسی در دانش به آنان نرسد. امام گفت: دانش ایشان تا کجا رسیده؟. گفت: پیرندگان فال می زند و در ساعتی تا مسافت ماهی برای سوار تندرو جای پا را دریافت می کند. امام گفت: دانای مدینه از دانای یمن داناتر است. زیرا دانش دانای مدینه تا آنجاست که پی گردی و فال پرنده بدان نرسد و در لحظه یی همه مسافت مسیر آفتاب که در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را درمی یابد. یمانی گفت: گمان ندارم کسی این موضوع را بداند. ظاهرا این خبر از ساخته های ابان بن تغلب است به دلیل آنکه هر گاه صحت داشت پرسشهایی را که امام می کرد منجم یمانی فرو می ماند باید بگوید که آن ستاره ها کدام است، در صورتی که امام چیزهایی را که خردتر از این ها بود نام می برد چگونه این مطالب مهم را نام نبرد؟ گویا ابان بن تغلب این داستان را از داستانی که حضرت علی هنگام رفتن به نبرد خوارج از آن منجم دهقان گفتگو شده اقتباس کرده و این بار به این شکل آن را نقل کرده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۵

ترجمه

(۹۳۳) دوازده درمی از پیامبر

- امام صادق (ع) گفته: مردی پیش پیامبر آمد،

دید جامه او کهنه است، دوازده درم داد و خواهش کرد با آن جامه یی برای خود خرد. پیامبر به علی داد و گفت: با آن جامه بخرد، او رفت و خرید و آورد، پیامبر نپسندید گفت: آن را باز پس ده باز پس داد و دوازده درم را بیاورد بعدا با هم به بازار رفتند. در میان راه کنیزی را دید که نشسته می گرید، پرسید چرا می گریی؟ گفت: به من چهار درم دادند که چیزی بخرم آن را گم کردم. اکنون از بازگشت بیمناک هستم، پیامبر از آن چهار درم به وی داد، آنگاه در بازار جامه یی خرید به چهار درم، برهنه یی را دید که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۶

می گفت: هر که مرا بپوشاند خدا او را بپوشاند، پیامبر آن را که پوشیده بود بدو داد با چهار درم دیگر جامه یی برای خود خرید چون بازگشت دید آن کنیز در راه نشسته می گرید پرسید چرا نرفتی گفت:

چون دیر کردم می ترسم، پیامبر با وی رفت تا به در سرای خداوند او رفت سلام کرد جواب ندادند تا سه بار سومین بار جواب دادند و گفتند: بار اول جواب ندادیم تا برکت به سبب تکرار تو به ما افزون گردد، پیامبر از ایشان خواست تا به آن کنیزک گزند نرسانند، خداوند وی او را برای پیامبر آزاد کرد، پیامبر می گفت:

دوازده درم ندیدم که این همه برکت از آن آشکار گردد دو تن را پوشانید و کنیزی آزاد کرد،

ترجمه

(۹۳۴) سرشناسان پیامبر بر مردم مدینه دوازده تن بودند

- عثمان احمر از گروهی از پیروان خود روایت کرده که گفته اند: پیامبر از پیروان خود به فرمان فرخ سرش دوازده سرور برگزیده به شماره سرشناسان بنی

اسرائیل که موسی گزیده بود، نه تن از ایشان از تیره خزرج بودند و سه تن از تیره اوس.

و آنان که از تخمه خزرج بودند: یکم- اسعد بن زراره بود. دوم- براء بن معرور. سوم- عبد الله

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۷

بن عمرو حرام پدر جابر بن عبد الله. چهارم- رافع بن مالک. پنجم- سعد بن عباد، ششم- منذر بن عمرو. هفتم- عبد الله بن رواحه. هشتم- سعد بن الربیع. نهم- عباد بن صامت بود که هر کس در پناه یکی از این اشراف خزرج در شهر مدینه می زیسته، کسی متعرض او نمی شده. و از تیره اوس. دهم- ابو الهیثم بن تیهان بود. یازدهم- اسید بن حضیر. دوازدهم- سعد بن خیشمه است، صدوق گفته: من ایشان را در کتاب نبوت آورده ام.

مصنف گفته: نقیب سرشناس دودمان و ناحیه است، و به معنی محل اعتماد آمده و به معنی و به معنی امین است گواه بر قوم خود و نقیب در اصل لغت عرب از نقب گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و آن را نقیب گفته اند، چون از احوال قومی که بر ایشان گماشته شده آگاهی دارد، چنان که از رازهای نهفته جستجو می گردد. و معنی گفته قرآن: دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم. این است که از هر سبطی نماینده یی گرفتیم و با او در کار دین پیمان بسته شد. برخی گفته اند که این نقیبان به شهرستانهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنان آگاه گردند و پیش موسی باز گردند و قوم خود را از نبرد با سرکشان منع کردند. زیرا از آمادگی آنان در هراسی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۹۹

ترجمه

بابهای سیزدهگانه

(۹۳۵) مسخ شدگان سیزده گونه جانوران

- امام صادق (ع) از پدر خود و از جد خویش نقل کرده که مسخ شدگان از دودمان بنی اسرائیل سیزده گونه اند که از آنهاست: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه یا زالو، سگ ماهی، گزدم، تشر یا ستاره سهیل، خارپشت،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۰

ناهید یا زهره، کارتن یا عنکبوت.

میمون گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا جای داشتند و در شبه دست اندازی می کردند و ماهی ها را شکار می کردند، خدا ایشان را به ریخت میمون گردانید. خوک گروهی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم (ع) ایشان را نفرین کرد خدا ایشان را به ریخت خوک درآورد. شب پره زنی بود که دایه خویش را جادو کرد، خدا وی را شب پره گردانید. سوسمار عربی بیابان گردی بود که هر که را می دید می کشت. خدا وی را سوسمار ساخت. خرس مردی مأبون بود و مردمان را به خود می خواند، خدا وی را خرس گردانید.

فیل مردی بود که چهارپایان را می سپوخت خدا وی را فیل گردانید. کرم سیاه یا زالو، مردی زناکار بود که از چیزی نمی گذشت. خدا وی را به ریخت زالو درآورد. مار ماهی مردی سخن چین بود، خدا وی را به ریخت مار ماهی درآورد.

گزدم مردی بد گو و بد زبان بود خدا وی را به ریخت گزدم درآورد. تشر یا ستاره سهیل مردی باج گیر بود خدا وی را مسخ کرد. ناهید یا زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، خدا وی را مسخ کرد. کارتن یا عنکبوت زن تند خویی بود

که از فرمان شوی سرپیچی کردی، خدا وی را به ریخت عنکبوت در آورد. خارپشت مردی تند خوی بود خدا وی را خارپشت گردانید.

علی بن ابی طالب (ع) گفته: از پیامبر راجع به مسوخ پرسیدم. گفت: سیزده گونه اند: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، زالو، کژدم، کارتن، خرگوش، تشر، ناهید پرسیدند انگیزه مسخ آنان چه بود؟. گفت: فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی نمی نهاد یعنی هر چه می یافت به کار می گرفت.

خرس مرد ابنه بی بود که مردمان را به خود می خواند. خوک ها گروهی ترسا بودند که از پروردگار خویش درخواست کردند برای ایشان خوان آسمانی بفرستد چون خوردند بر کفر و ضلالت سخت تر شدند.

میمون گروهی از جهودان بودند که در شنبه ماهی شکار می کردند. مارماهی مرد قلتبانی بود که مردم را به زن خود خواندی. سوسمار تازی بیابان گردی بود که از حج گزاران دزدیدی. شب پره مردی بود که از سر خرما بن ها خرما ربودی. زالو مرد سخن چینی بود که میان مردمان جدایی افکندی، کژدم مرد بد زبانی بود که با زبان خویش همه را می رنجانید. کارتن یا عنکبوت زنی بود که به شوی خویشتن خیانت کردی. خرگوش زنی بود که از دستان یعنی حیض و جز آن غسل نکردی. تشر یا سهیل باج گیری بودی در یمن. ناهید یا زهره زنی بود ترسا همسر یکی از فرمانروایان بنی اسرائیل که هاروت و ماروت را فریب داد. نامش ناهیل است لیک مردم آن را ناهید گویند.

صدوق گفته: مردمان در حقیقت ناهید و تشر از مسخ شدگان به غلط هستند و می گویند اینها دو اختراند.

ایشان در اشتباه اند بلکه آنها دو جانور دریایی اند که بنام دو ستاره

آسمان نامیده شده اند چنان که بروج آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده مانند: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلت حوت. زهره و سهیل نیز از این جهت است که نام دو جانور دریایی بوده اند و سبب اشتباه مردم در این دو آن است که این دو جانور را نمی توان دید. زیرا اینها در اقیانوس زندگی می کنند. و نمی توان گفت: خدا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۱

گناهکاران را اختر تابناکی ساخته که مردمان را در دل شب رهنما باشند.

گناهکاران مسخ شده پیش از سه روز زنده نمی ماندند. بلکه می مردند و فرزندی از ایشان نمی ماند.

این جانوران مسوخ خوانده شده به طریق مجاز است. و اینها مانند جانورانی هستند که خدا گروهی را مانند آنها گردانیده، چون مستحق این کیفر بودند و نعمت خدا را در ناشایست به کار بردند تا مردم بدانند که کفران نعمت سخت است این را از ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی شنیدم.

ترجمه

(۹۳۶) پسر بچه از سیزده تا چهارده سالگی رسیده می گردد

- عبد الله پور سنان گفته: من حاضر بودم که پدر من از امام صادق (ع) پرسید کی یتیم بالغ می شود؟ گفت: هنگامی بالغ می شود که محتلم شود. گفتم:

هر گاه پسر بچه تا هیجده سالگی و کمتر و بیشتر رسد اما محتلم نگردد حکم چیست؟ گفت: هنگامی که به سن بلوغ رسید گناه و ثواب برای او می نگارند چه احتلام شود یا نشود مگر آنکه سبک مغز و سست خرد باشد.

عبد الله پور سنان گفته: امام صادق (ع) گفته: چون پسر بچه به سن رشد رسد که سیزده سالگی است و در سال چهاردهم در آید آنچه بر مردان واجب می شود بر او نیز واجب می شود چه

احتلام بیند چه نبیند گناه بر او نوشته می شود هر گاه گناه کند و حسنات وی نوشته می شود هر گاه از وی حسنات سرزند و در اموال و معاملات عمل وی درست است مگر آنکه سبک مغز یا سست خرد باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۲

ترجمه

(۹۳۷) سیزده منش از فضائل امیر المؤمنین علیست

- جابر بن عبد الله انصاری گفته: از پیامبر در باره علی چند چیز به گوش خود شنیدم هر گاه یکی از آنها در همه مردم بود در برتری ایشان بسنده بود.

یکم- در باره وی گفته: هر که را من سرور اویم علی نیز سرور اوست. دوم- گفته: نسبت علی به من چون نسبت هارون به موسی است. سوم- گفته: علی از منست و من از علی. چهارم- گفته: علی نسبت به من چون من است، فرمان برداری او فرمان برداری از من است و نافرمانی او نافرمانی از من. پنجم- گفته: نبرد کردن با علی نبرد با خداست و صلح با علی صلح با خداست. ششم- گفته: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست. هفتم- گفته: علی حجت خدا و خلیفه ویست بر بندگانش. هشتم- گفته: مهر علی ایمان است و دشمنی با وی کفر است. نهم- گفته: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. دهم- گفته: علی همراه حق است و حق همراه علی از هم جدا نگردند تا در سر حوض بر من در آیند. یازدهم- گفته: علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است. دوازدهم- گفته: هر که از علی جدا شده از من جدا شده و آنکه از من جدا گردد خدا از وی جدا گردد. سیزدهم- گفته: پیروان

علی در قیامت کامیاب هستند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۴

ترجمه

بابهای منتهای چهاردهگانه

(۹۳۸) در خضاب کردن چهارده منش است

- عبد الله بن زید از پیامبر (ص) روایت کرده که می گفته: هزینه کردن درمی در خضاب کردن پاداش آن بهتر است از هزینه کردن هزار درم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است: باد گوشها را دور می کند چشم را روشن می سازد و نرمه بینی را تازه می دارد، و دهان را خوشبو می گرداند و بن دندان را سخت می کند، سستی و لاغری را می برد، و سوسه دیو را اندک می کند، فرشتگان را شادمان می سازد، مؤمن را خرم می کند، کافر را خشمگین می دارد، زینت و بوی خوش دوری از شکنجه گور است، فرشتگان عذاب از آن شرم می کنند.

همین معنی را امام علی بن ابی طالب در سفارشهای خود از پیامبر نقل کرده با اندک تغییری، زبیر بن عوام گفته: پیامبر می گفت: سپیدی موی را تغییر دهید تا مانند جهودان و ترسایان مگردید. این معنی را ابو هریره نیز از پیامبر نقل کرده است.

صدوق مؤلف کتاب گفته: من این حدیث را در موضوع خضاب کردن از زبیر و ابی هریره نقل کردم چون مخالفان شیعه این عمل خضاب کردن را کار بدی از شیعه می دانند، ایشان نمی توانند این دو خبر را که از طریق ایشان است فایده انکارند و برای ما این دو حجت بر اینان است.

ترجمه

(۹۳۹) غسل در چهارده جا رسیده

- امام صادق گفته: غسل در چهارده جا رسیده: غسل مرده.

غسل جنابت، غسل مس مرده، غسل آدینه، غسل جشن روزه و جشن گوسفند کشان و روز جشن عرفه، غسل

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۵

احرام و در آمدن به خانه کعبه، و در آمدن به مدینه، و در آمدن در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب

نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان.

ترجمه

(۹۴۰) یاران عقبه که برای کشتن پیامبر کمین کرده بودند چهارده تن اند

- حذیفه بن یمان گفته: کسانی که در بازگشت پیامبر از نبرد تبوک اشتروی را رم دادند تا به وی گزند رسانند چهارده تن بودند: أبو الشرور، أبو الدواهی، أبو المعارف، و پدر وی، طلحه، سعد بن ابی وقاص. أبو عبیده، أبو الاعور، مغیره، سالم غلام ابی حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف. ایشان همان کسانی بودند که در قرآن خدا گفته: و تصمیم گرفتند به آنچه که بدان نرسیدند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۷

ترجمه

[بابهای منشهای پانزدهگانه]

(۹۴۱) هر گاه مردمان پانزده منش را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد

- پیامبر می گفت: هر گاه پیروان من پانزده کار را به جای آورند گرفتاری بر ایشان چیره گردد. پرسیدند آنها چیست؟ گفت:

هر گاه غنیمت جهاد دولت مردمان گردد و خواسته امانت غنیمت انگاشته شود، یعنی امانت دار آن را بخورد و زکات دادن را زیان شمرند و مرد فرمان بردار، زن گردد و با مادر خویش مخالفت نماید و به دوست خویش نیکی کند و با پدر جفا سازد، رهبر مردم فرومایه ترین ایشان باشد و مردم از بیم او را گرامی دارند، در مساجد آوازه بلند کنند، جامه ابریشمی در پوشند و کنیزان خنیاگر برای خود بستانند و ساز نوازند و آخرین ایشان به اولین خود نفرین فرستند باید منتظر باد سرخ و فرو رفتن زمین، مسخ شدن مردم بود.

روایت دیگری به همین معنی از پیامبر نقل شده، صدوق گفته: مقصد پیامبر که گفته: آخر این امت اول آن را نفرین کند خوارج اند که امیر المؤمنین علی را لعنت کنند و او از جهت ایمان به خدا و پیامبر نخستین کسی از این امت بوده.

ترجمه

(۹۴۲) کودک در میان پانزده، شانزده سالگی به روزه وادار می شود

- امام صادق (ع) گفته:

کودک را میان پانزده، شانزده سالگی به روزه داشتن وادار می کنند.

(۹۴۳) کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بگویند

- زراره بن اعین گفته: به امام محمد باقر (ع) گفتم: روزهای تشریق که دوازده تا سیزدهم ذیحجه است، تکبیر بعد از نمازهاست؟ گفت: در منی پس از پانزده نماز و در شهرستانهای دیگر بعد از ده نماز است: در نخستین تکبیر بعد از نماز پیشین روز جشن گوسفند کشان می گویی:

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۱۰۸

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا وَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَيْمَةِ الْإِنْعَامِ»

. در دیگر شهرستانها بعد از ده نماز قرار داده شده چون که از منی مردم کوچ می کنند در اولین بار که روز ۱۲ ذیحجه است، مردم شهرستانهای دیگر بگویند. اما کسانی که در منی هستند تا روز سیزدهم که آخرین کوچ است، تکبیرات گفته می شود. از امام صادق نیز تقریباً چنین روایت شده است.

(۹۴۴) پاداش آنکه پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

- امام صادق (ع) گفته: روزی که نوح پیامبر سوار کشتی شد، روز اول ماه رجب بود، دستور داد آنان که با وی بودند آن روز را روزه بدارند، گفت آنکه آن روز را روزه بدارد آتش از او به اندازه ده ساله راه دور شود و آنکه هفت روز از رجب را روزه بدارد هفت در دوزخ بر وی بسته گردد، آنکه هشت روز روزه بدارد هشت در بهشت بر وی گشوده گردد، هر که پانزده روز روزه بدارد هر چه خواهد به وی دهند، هر که

ببفزاید خدا برای وی افزایش. از امام موسی بن جعفر نیز روایتی قریب به همین نقل شده است. صدوق گفته: من آنچه راجع به پاداش روزه ماه رجب است در کتاب فضائل رجب یاد کرده ام.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۰۹

ترجمه

(۹۴۵) نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است

- امام صادق (ع) گفته: نوره کشیدن در هر پانزده روز لازم است، آنکه بیست و یک روز نوره نکشد هر گاه پول نوره کشیدن ندارد وام کند و نوره نکشد، آنکه چهل روز بر وی بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد نه مسلمان نه گرامی خواهد بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۰

ترجمه

باب منشهای شانزده گانه

(۹۴۶) - حق دانا شانزده چیز است

- جناب علی (ع) گفته «حق:

دانا آن است که از او بسیار مپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش گیری مکنی و هر گاه نخواهد که جواب دهد اصرار مکنی، هر گاه خسته شد دست از او بداری، با دست بدو اشارت مکنی و با چشم بدو اشارت مکنی در محضر او با کسی سرگوشی سخن مرانی و مگویی فلان کس بر خلاف گفته تو گفته. رازش را بر ملا مکنی.

از کسی نزد وی بدگویی مکنی، رو به روی و پشت سر او را نگاهداری، هر گاه با گروهی باشد به همه درود فرستی، و به وی مخصوصا درود فرستی، برابر وی نشینی و هر گاه کاری داشته باشد در انجام آن بر دیگران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۱

پیشدستی کنی، از درازی همدمی وی خسته مگردی. چون دانا مانند خرمابنی ست باید انتظار داشت تا کی سودی برای تو دهد. دانا مانند کسی ست که پیوسته روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا کوشش کند.

هر گاه دانایی از میان برود در اسلام رخنه یی پدید آید که تا رستاخیز بسته نگردد. هفتاد هزار فرشته خاص در گاه خدا دانش آموز را مشایعت کنند.

(۹۴۷) شانزده چیز تهی دستی آرد و هفده چیز فراخ روزی

- سعید پور علاقه گفته: از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: «خانه عنکبوت را در سرا نهادن تهی دستی آرد، در گرمابه شاشیدن تهی دستی آرد، جنب چیز خوردن تهی دستی آرد، چوب گز خلال کردن تهی دستی آرد، ایستاده شانه کردن تهی دستی آرد، خاکروبه در سرا نهادن تهی دستی آرد، سوگند دروغ تهی دستی آرد، زنا کردن تهی دستی آرد، آزرزیدن تهی دستی آرد، خفتن میان نماز

شام و خفتن تهی دستی آرد، خفتن میان دو دمیدن تهی دستی آرد،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۲

دروغگویی پیشه کردن تهی دستی آرد، اندازه نداشتن در زندگی تهی دستی آرد، بریدن از خویشان تهی دستی آرد، بسیار آواز گوش دادن تهی دستی آرد، نومید کردن مرد درویش در شب تهی دستی آرد».

آنگاه گفت: «آنچه توانگری و فراخی روزی آرد: جمع میان دو نماز روزی را فراخ سازد تعقیب خواندن پس از نماز بام و نماز پسین روزی را فراخ سازد، پیوند با خویشان یعنی رفت آمد کردن با ایشان روزی افزایش، روفتن در سرای روزی افزایش، همراهی با برادران دینی روزی افزایش، بامدادان پی روزی رفتن روزی افزایش، آمرزش خواستن روزی افزایش، امانت داری روزی افزایش، راستگویی روزی افزایش، جواب بانگ نماز گفتن روزی افزایش».

ترجمه

(۹۴۸) شانزده چیز از فرزانی ست

- اصبع پور بناته گفته از علی شنیدم که گفتی:

«راستی امانت است، دروغ خیانت، با فرهنگی بودن بزرگی ست، دور اندیشی زیرکی، اسراف نابود کردن است، میانه روی توانگری، نازکی دل فروتنی ست، ناتوانی زبونی، پیروی آرزوها کثروست.

وفاداری مردانگی ست، خود بینی نابودی، بردباری پایه زندگی ست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۳

ترجمه

(۹۴۹) شانزده دسته از پیروان محمد (ص) با خاندان وی دشمن اند

- مسلم پور خالد و گروهی از امام جعفر بن محمد روایت کرده اند که سیزده گروه از پیروان پیامبر و در روایت تمیم پور بهلول شانزده گروه اند که گفته: از پیروان جد من پیامبر ما را دوست ندارند و مردمان را به دوستی ما و انمی دارند و مردم را از ما دور می کنند، ایشان در دوزخ روند گفتم: خدا شر ایشان را از شما دور کند و اینان را برای ما تعریف کن گفت:

یکم- آنکه اندامی زائد در خلقت اوست، تو در مردمان نمی نگری کسی را که اندام زائد در او باشد الا آنکه با ما دشمنی می نماید، دوم- آنکه در خلقت وی کاستی می باشد هیچ کسی چنین نیابی جز آنکه با ما دشمن اند. سوم- آنکه چشم راستش مادرزادی کور باشد، تو کسی را نیابی که کور مادرزاد به این وصف باشد جز آنکه با ما دشمنی ورزد. چهارم- مرد سیاه موی یعنی کسانی که هر چند عمر کنند و پیر گردند موی ایشان سپید نگردد مانند سیاهی زیر گلوی کلاغ سیاه باشند

ایشان از ما روی گردان هستند. پنجم- مردان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۴

بسیار سیاه و تیره رنگ ایشان همه ما را دشنام می دهند و دشمنان ما را ستایش می کنند. ششم مردان کل تو هیچ کلی را نبینی
جز آنکه نسبت به

ما بد گوی و بد زبان باشد و در گزند ما سخن چینی کند هفتم- مردمانی که نگین سبز در دست می کنند همه ایشان با ما دشمن اند. هشتم- زنازادگان که همه با ما دشمن اند. نهم- مردان ابرص یعنی پیس که همه با ما دشمنان اند و شیعه ما را گمراه کنند. دهم- خوره داران یعنی آنان که مرض جذام دارند همه ایشان سنگ دوزخ باشند. یازدهم- آنان که مرض ابنه دارند ایشان همه به هجوم قیام کنند و مردمان را بر ما می شورانند. دوازدهم- مردم شهرستانی که آن را سجستان نام اند ایشان همه با ما دشمن اند و بدترین خلق خدایند خدا عذابی را که بر فرعون و هامان و قارون نهاده بر ایشان باد. سیزدهم- مردم شهر ری یعنی شاه عبد العظیم ایشان همه دشمنان خدا و رسول اند و دشمنان خاندان وی اند جنگ ما را جهاد در راه خدا می دانند خدا ایشان را در جهان و جاویدان رسوا سازد و شکنجه گرداند! چهاردهم- مردم شهر موصل اند که شهری از شهرستانهای عراق است، ایشان بدترین خلق خدا هستند. پانزدهم- مردم شهر زوراء که بغداد باشد این شهر در آخر زمان ساخته می شود، ایشان مردمی هستند که به خون ما شفا می جویند و به کینه ما به خدا تقرب می جویند. در دشمنی ما متفق اند- نبرد با ما را واجب دانند و کشتن ما را لازم. البته از ایشان دور باش، این مردم بسیار ناپاک اند. گروه شانزدهم را راوی نقل نکرده، ای خواننده گرامی این خبر نیز مانند برخی از اخبار دروغین این کتاب است. صدوق گفته: لفظ این روایت از اول تا به آخر از تمیم بن بهلول است.

مقصود آن است که بگوید من لفظی از خود نیاورده ام معلوم می شود صدوق نیز این خبر را دروغ می دانسته.

مترجم: زنادقه برای تخریب دین اسلام دروغهایی از زبان بزرگان اسلام می ساختند و آنها را شهرت می دادند تا مردمان را از اسلام بیزار کنند. برای مثال در مجلد ۱۱ بحار صفحه ۲۱۱ گفته: گروهی نزد جعفر بن محمد امام ششم شیعه آمدند و گفتند: ما جویندگان علم حدیث هستیم، آمده ایم از شما روایت کنیم امام گفت: از غیر از من نیز روایت کرده اید؟. گفتند: آری گفت: برای من از آن احادیث چیزی نقل کنید. یکی گفت: سفیان ثوری گفته: از جعفر بن محمد امام شیعه شنیدم که می گفت: نبیذ حلال است مگر خمر. گفت: باز برای من نقل کن گفت: سفیان ثوری از محمد بن علی الباقر امام پنجم شیعه نقل کرده که او می گفت: هر که بر خفین مسح نکشد اهل بدعت است و هر که نبیذ ننوشد و مار ماهی نخورد و خوراک و ذبائح کفار ذمی را نخورد گمراه است از عباد نقل کرد که گفته: از جعفر بن محمد روایت کرد چون علی روز جمل زیادی خون و کشته ها را دید به پسر خود حسن گفت: از پسر هلاک شدم. حسن بن علی گفت: ای پدر نگفتم و ترا نهی نکردم از این نبرد و جنگ؟ علی گفت: ای پسر نمی دانستم کار به اینجا می رسد.

باز از سفیان ثوری نقل کرد: که از جعفر بن محمد روایت کرده که چون علی اهل صفین را کشت بر ایشان بگریست آنگاه گفت: ای خدا مرا با ایشان محشور گردان. سپس جعفر بن محمد به او گفت:

این کسی را که از او روایت کردی و نام او را جعفر بن محمد گفتی می شناسی؟ گفت: نه، باز گفت: هرگز او چیزی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۵

شنیده یی؟ گفت: نه. دوباره پرسید این احادیث به نظر تو درست است؟. گفت: آری. سپس به او گفت:

هر گاه جعفر بن محمد را ببینی و او شخصا به تو بگوید: اینها همه دروغ است من اینها را نگفته ام تصدیق او خواهی کرد؟ گفت: نه. پرسید؟ چرا؟. گفت: برای آنکه مردانی شهادت به راستی این احادیث داده اند امام جعفر بن محمد هنگامی که این سخنها را از او شنید از شدت خشم گفت: «من کذب علینا حشره الله یوم القیامه اعمی یهودیا و ان ادرك الدجال آمن به و ان لم یدر که آمن به فی قبره» آنکه به ما دروغ بندد خدا وی را کور محشور کند و در قیامت جهود باشد و هر گاه دجال را بیابد بدو ایمان آرد و اگر نه در گور بدو ایمان آرد. ظاهرا ابن تمیم بن بهلول نیز از این دسته است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۶

ترجمه

باب منهای هفدهگانه

(۹۵۰) - غسل برای هفده جا رسیده

- امام محمد باقر (ع) گفته:

غسل در هفده جا رسیده: شب هفدهم رمضان که شب مقابله سپاه اسلام با سپاه قریش در بدر بود، شب نوزدهم آن که در آن شب سرنوشت نوشته شود، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیامبران (ع) مرده اند و عیسی ابن مریم بالا برده شد و موسی (ع) در گذشت، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد. عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصیر گفته: از امام صادق

(ع) شنیدم که می گفت: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن بد نیست که در هر دو شب غسل کنی بازگشتیم به حدیث محمد بن مسلم و غسل روز جشن گوسفند کشان و جشن روزه، هنگام در آمدن در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روزی زیارت و در هنگام در آمدن در کعبه در روز ترویبه، در روز عرفه، غسل مرده، چون مرده را غسل دهی و کفن کردی یا بعد از آنکه سرد شود بدو دست زدی، روز آدینه، و هنگام گرفتن آفتاب یعنی همه قرص آن و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نگزارده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بگزاری.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۷

ترجمه

باب منهای هیجدهگانه

(۹۵۱) امیر المؤمنین هیجده منقبت دارد

- ابن عباس گفته: برای علی (ع) هیجده منقبت است که هر گاه جز یکی از آنها را نداشت رستگار بود و در حالی که وی هیجده منقبت ویژه دارد که هیچ کدام در افراد این امت آنها را ندارد.

ترجمه

(۹۵۲) آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده

- امام صادق (ع) در تفسیر آیه قرآن گفته: آیا به شما آن قدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر و متذکر گردد، گفته: کسانی ست که هیجده سال دارند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۸

ترجمه

باب منهای نوزده گانه

(۹۵۳) نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

- ابن عباس گفته: پیامبر به علی بن ابی طالب (ع) گفت: ای علی سوگند بدان خدایی که مرا

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۱۹

به راستی فرستاد نزد من و کم و بیش نیست لیک به تو چیزی بیاموزم که دوست من فرخ سروش برای من آورد و گفت: ای محمد این هدیه ایست که از سوی خدا برای تو آورده ام خدا ترا بدان گرامی داشته و به هیچ کس از پیامبران پیش از تو

نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دل سوخته و گرفتار و غمناک و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده یی که از فرمانروایی می ترسد جز آنکه خدا برای او گشایش می دهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی (اسرافیل) نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی (میکائیل) و چهار از آن بر دور (عرش) نگاشته شده و چهار از آن بر جبهه (جبرئیل) و سه از آن در آنجا که خدا اراده کرده.

علی پرسید چگونه به آن دعا کند؟. پیامبر گفت: بگوید:

«یا عماد من لا- عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون

الضعفاء و یا منقذ الغرقى و یا منجى الهلكى یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت الذى سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوى الماء و حفيف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدك لا شريك لك»

. آنگاه نیاز خود را از خدا می خواهی امید است برآورده گردد. احمد بن عبد الله از راویان این حدیث گفته: ابو صالح می گفت: این دعا را به سبک مغزان یاد مدهید.

ترجمه

(۹۵۴) نوزده حکم از زنان ساقط است

- پیامبر (ص) در سفارشهای خود به علی گفته:

ای علی به زنان نماز آدینه و نماز جماعت نیست. و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و سر تراشیدن در حج و تقبل داوری و هم شوری در کارها نیست. زن سر جانور نبرد مگر در ضرورت. تلبیه را بلند مگویند: بالای گور مایستند، خطبه استماع میکند، در ازدواج و کیل و سر کار مگردد از سرای بی دستور شوی خود بیرون می آید. هر گاه بی دستور وی بیرون رود خدا و جبرئیل و میکائیل وی را نفرین کنند. چیزی از سرای شوی بی دستور وی بیرون مدهد، شبی روز نکند که شوی بر او خشمناک باشد و اگر چه شوی وی بر او ستمی کرده باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۱

ترجمه

(۹۵۵) نوزده پرسشی که امام صادق در مجلس منصور از پزشک هندی پرسید

- ربیع حاجب

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۲

منصور خلیفه عباسی گفته: روزی جعفر بن محمد صادق (ع) به مجلس منصور آمد. مردی هندی که کتابهای طب می خواند نزد منصور بود. جعفر بن محمد نیز گوش می داد. چون هندی از خواندن فراغت یافت به امام گفت: خواهی که از دانش خود ترا بیاموزم؟ امام گفت: نه زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است، طیب پرسید تو از طب چه می دانی؟ گفت: من حرارت را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و کار تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که گفته: شکم خانه درد است و پرهیز درمان هر دردیست

و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.

طیب گفت: طب جز این چیزی نیست. امام گفت: می پنداری که من این دستورها را از کتابهای بهداشتی یاد گرفته ام؟
گفت: آری. امام گفت: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت داناترم یا تو؟ طیب گفت: بلکه من.
امام گفت: هر گاه چنین است من از تو پرسشهایی می کنم تو پاسخ ده. گفت: بپرس. امام گفت: چرا در جمجمه سر چند
قطعه است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا پیشانی موی ندارد؟ گفت: ندانم،
پرسید چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا ابروی بالای دیده است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دو
چشم مانند بادام است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم. پرسید، چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت:

ندانم پرسید: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم پرسید:

چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم پرسید:

چرا کف دستها موی ندارد؟ گفت: ندانم پرسید چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دل مانند دانه صنوبر
است؟ گفت: ندانم، پرسید: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟

گفت: ندانم. پرسید: چرا دل خمیده است؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟

گفت: ندانم. پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا نمی گردد؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا گامهای پا میان تهی ست؟
گفت: ندانم.

امام به او گفت: من علت اینها را می دانم. طیب

گفت: بیان کن. امام گفت: جمجمه چون میان پا تهی ست از چند پارچه آفریده شده هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد. چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمای به مغز وارد می شود رفع شود. پیشانی موی ندارد برای آنکه روشنی به چشم برساند خطهای آن برای آن ست که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته به اندازه یی که انسان بتواند آن را پاک کند مانند رودخانه ها که روی زمین آبها را نگاهداری می کند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدانها برسانند. ای طیب نمی بینی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۳

آنکه نور زیادی بر وی افتد دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا با اندازه روشنی به دیده اش برسد و از زیادی آن پیش گیری کند.

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پراکنده کند، چشم را چون بادام ساخت تا میل دواء در آن برود و بیرون آید. هر گاه دیده چهار گوش یا گرد بود میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی شد. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فروریزد و بوی از آن بالا رود و هر گاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را درمی یافت،

سیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضول آن از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی با آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یک دیگر جدا شوند. دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود.

دو کف را بی مو آفرید تا سودن بدانها واقع گردد هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت و موی و ناخن را بی جان آفرید چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست هر گاه جان داشتند بریدن آنها درد می کرد. دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است. سر آن باریک ساخت تا در رئه ها در آید و از باد زدن آن رئه خنک شود تا مغز از گرمی خود نسوزد.

رئه را دو پاره ساخت تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک گردد، کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال منی لذت نمی برد. چون

منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله یی از کمان پرت کنند آن را به مثانه می رساند. تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد تا انسان به جهت پیش روی خود راه می رود و به این علت حرکات وی میانه است و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو سوی میان باریک ساخت برای آنکه هر گاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد کودکی آن را می گرداند و هر گاه بر روی بر زمین افتد مرد بزرگ به سختی می تواند آن را مرتب کند.

آن طیب هندی گفت: اینها را کجا آموخته یی؟ گفت: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از فرخ سروش و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند. طیب مسلمان شد و گفت: تو دانایتر مردم روزگار خودی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۴

ترجمه

باب منشهای بیست گانه و ما فوق آن

(۹۵۶) در دوستی خاندان پیامبر بیست منش است

– ابو سعید خدری گفته: پیامبر گفت: هر که را خدا دوستی پیشوایان خاندان من روزی گردانید به نیکی جهان و جاویدان رسیده و هیچ کس شک مکنند که وی در بهشت است. چون در دوستی خاندان من بیست منش است.

ده در جهان و ده در جاویدان. در جهان: زهد و حرص در عمل و ورع در دین و رغبت در بندگی خدا و توبه پیش از مرگ و خوشی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است

و نگاهداری امر و نهی خدا، کینه جهان، سخاوت. و در جاویدان دیوانی برای وی نشر نگردد و میزانی بر پای نشود بلکه نامه عمل وی را به دست راست

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۵

آن باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود. رویش سفید باشد و از جامه های بهشتی به وی پوشانند و در باره صد تن از خاندان خویشان شفاعت تواند کرد و خدا بدو لطف دارد و از تاجهای بهشتی بر سر وی نهند.

بی شمار در بهشت درآید خوشا برای دوستان خاندان من.

ترجمه

(۹۵۷) مؤمن نزد خدا بیست منش دارد

- امام محمد باقر گفته: مؤمن نزد خدا بیست منش دارد که به وی برساند: بر خداست که او را آزمایشی نکند که سبب بیرون رفتن از دین شود، و گمراه ننماید.

بر خداست که آبروی وی را نبرد. بر خداست او را گرفتار غرق و سوختن نسازد. بر خداست که به چیزی واقع نشود و چیزی نیز بر او واقع نگردد. بر خداست که او را از مکر مکاران نگاهدارد. بر خداست که وی را از ستم ستمکاران نگاهدارد، بر خداست که او را در جهان و جاویدان با ما همراه کند، بر خداست که دردی به وی ندهد که خلقتش را بد ریخت سازد، بر خداست که او را در جهان از پیس و خوره نگاهدارد، بر خداست که او را نگاهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خداست که گناهان وی را بیاد وی آورد تا توبه کند، بر خداست که دانش و بینش وی را با پیشوای خود از او دریغ ندارد، بر خداست که باطل را در دل وی خوار گرداند، بر خداست

که روز رستاخیز وی را با ما محشور سازد در حالی که نور ایمان در پیشاپیش او شتابد، بر خداست که وی را به هر کاری خیر کامیاب سازد و دشمن را بر وی چیره مگرداند: بر خداست که سرانجام وی را با امن و ایمان به انجام رساند و او را با مادر بهشت گذارد، اینهاست که خدای برای مؤمن مقرر کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۶

ترجمه

(۹۵۸) پاداش آنکه بیست بار حج گزارده

- ابو بکر حضرمی گفته: آنکه بیست بار حج گزارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدن آن را نشنود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۷

ترجمه

(۹۵۹) بیست و سه منش پسندیده از امام علی بن الحسین

- امام محمد باقر (ع) گفته: علی بن الحسین هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد چنان که علی بن ابی طالب پانصد خرما بن داشت، پای هر یک از آنها نماز می گزارد. هنگام نماز بسیار فروتن و بیمناک می ایستاد و گویا آخرین نماز گزاری وی بود. روزی نماز گزارد بالا- پوش وی از دوشش افتاد پس از نماز بر دوش خود نهاد، یکی از یاران وی از این خضوع در نماز پرسید گفت: آنکه برابر بزرگی ایستاده باشد باید با کمال خلوص و تواضع بایستد.

آن کس پرسید بنا بر این کار ما چگونه خواهد بود؟ گفت: نماز نافله نقصان آنها را تکمیل می کند.

در شبهای تار از نقد و کالا- در سرای تهی دستان بردی در حالی که خود را از ایشان پوشیدی تا شرمنده نگردند. چون درگذشت آنان که سرا از او سودمند می شدند دیدند آن مرسوم شبانه قطع شد بعدها دریافتند که آرنده علی بن الحسین بود. چون مرده وی را می شستند دیدند سر زانوی وی مانند زانوی اشتر شده از بس که انبان خوراک نهانی برمی داشت و به در سراهای مردمان می رسانید. روزی پوشش خزی داشت، درویشی آن را از او گرفت، در زمستان جامه های خز پوشیدی و در تابستان آن را می فروخت و با نقد آن تصدق در راه خدا دادی. روزی در جشن عرفه دید گروهی در یوزگی می کنند ایشان را منع کرد و گفت: از غیر از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۸

خدا

از کسی چیزی نخواهید. زیرا در این روز است که کودک در شکم مادر سعادت مند می شود. با مادر خویش خوراک نخوردی سبب آن را پرسیدند گفت: ترسم که چشم وی بر چیزی افتد که من نادانسته آن را خورده یافتم. کسی به او گفت: من ترا برای خدا دوست دارم. گفت: خدایا به تو پناهم که کسی مرا برای تو دوست داشته باشد و تو مرا دشمن داری. به ماده اشتری بیست بار حج گزارد، چون مرد گفت: تا آن را دفن کنند تا درندگان آن را نخورند. از کنیز وی پرسیدند که او چگونه است؟! گفت: مختصر گویم یا دراز گفتند:

مختصر گوی. گفت هرگز برای وی خوراک نبردم و در شب بستر وی نگستردم با همه اینها بر من خشمگین نشدی. روزی گروهی از وی نکوهش می کردند به ایشان گفت: هر گاه راست می گوئید خدا مرا پیامرزد و هر گاه دروغ می گوئید خدا شما را پیامرزد. هر گاه دانشجویی نزد وی آمدی گفتی: آفرین به سفارش شده پیامبر. گفتی: هر گاه جویای دانش از سرای خود بیرون رود به هر گام وی خشک و تری بر زمین نیست مگر آنکه برای وی آمرزش می جویند. صد خانوار از تهی دستان مدینه خوراک و پوشاک آنان با وی بودی.

هر گاه یتیمان و تهی دستان بر خوان وی می نشستند. ویژه زمین گیران و گدایان. او با دست خویش به ایشان خوراک دادی و چون خوان فراهم می کردند آنچه مانده بود گفتی: تا برای خانواده خویش برند. هر گاه خواستی که خوراک خورد به اندازه آن تصدق دادی آنگاه خوردی.

در هر سال هفت بار مواضع سجده وی پوست انداختی

از بسیاری نمازگزار، آن پوستها را پس از مرگ وی باو در خاک دفن کردند. گویند بیست سال بر پدر خویش گریستی، غلامی داشت وی را ملامت کرد که این همه گریستن چیست؟. گفت: یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت یکی از ایشان مدتی ناپیدا شد. او چندان به دوری وی گریست تا دیده اش کور شد و موی سر وی از اندوه آن سپید گشت و پشت وی خمید. من با چشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خویشان مرا در مقابل من کشتند با این حال چگونه نگریم؟.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۲۹

ترجمه

(۹۶۰) آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیده

- فضل بن یسار گفته: امام محمد باقر رسم وی چنان بود که هر گاه شب ۲۱ و ۲۳ رمضان رسیدی از سر شب تا نیمه شب به دعا مشغول شدی و چون شب به نیمه رسیدی به نماز پرداختی. سلیمان جعفری گفته: امام موسی بن جعفر می گفت در بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگزار در هر رکعتی حمد را یک بار و قل هو الله را ده بار بخوان. امام صادق (ع) گفته: شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است. صدوق گفته: پیران ما همداستان اند بر آنکه شب قدر شب بیست و سوم رمضان است و غسل آن از اول شب است تا آخر آن. حسان بن مهران گفته: امام صادق می گفت: «شب قدر را در میان بیست و یکم و بیست و سوم بجوی».

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۰

ترجمه

(۹۶۱) از بیست و چهار چیز منع شده است

- پیامبر (ص) گفته: خدا برای شما ای پیروان من بیست و چهار چیز را ناروا دانسته و شما را از آن منع کرده: بازی در نماز، منت نهادن در صدقه دادن، خندیدن، در گورستان، سرکشی در سراهای مردمان، نگاه کردن به فرج همسران چون سبب کوری فرزند می شود، سخن گفتن در حال سپوختن چون سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بی لنگ، جماع زیر آسمان بی لنگ، در آب رودخانه بی لنگ رفتن، رودخانه را آباد سازید چون پیرامون آن فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه بی لنگ، سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز بام، سوار شدن دریا هنگام طوفانی بودن، خوابیدن

بر پشت بامی که اطراف آن دیوار ندارد هر گاه بیفتد به کسی جز او گناهی نیست، خوابیدن مرد تنها در خانه بی، جماع مرد با زن حائض هر گاه در آید فرزند وی خوره یا پیسی گیرد، مرد محترم تا غسل نکند با زن خود جماع نکند هر گاه فرزندی از او زاده شود دیوانه باشد، با جذامی به فاصله ذراعی گفتگو کند، از خوره دار بگریز چنان که از شیر می گریزی، شاشیدن بر کنار آب روان، ریستن زیر درخت میوه دار، ایستاده پای افزار پوشیدن، بی روشنایی در جای تاریک رفتن، دمیدن در جای نماز خود.

ترجمه

(۹۶۲) نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است

- ابو سعید خدری گفته:

پیامبر می گفت: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی برتر است. پدرم در رساله بی که برای من نگاشته گفته: نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تک خوان است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۱

ترجمه

(۹۶۳) در نماز بیست و نه منشی است

- ضمیره بن حبیب گفته: از پیامبر راجع به نماز پرسش شد، گفت: نماز از شرایع دین است و خشنودی خدا در آن ست و آن روش پیامبران است. فرشتگان نماز گزار را دوست دارند و از ایشان است رهنمایی و ایمان و نور معرفت در روزی و آسایش بدن. نماز راندن دیو است و سلاحی ست بر ضد کافر و انگیزه بر آورده شدن خواهش و پذیرفتن اعمال است و توشه بی ست که زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است. نماز نماز گزار در قیامت تاجی ست بر سر وی و نور روی او و جامه تن او و پرده بی ست میان وی و دوزخ. و حجتی ست میان او و خدا و رهایی وی از آتش و سبب آسان گذشتن وی از صراط و کلید بهشت و کابین حور و بهای بهشت است، نماز گزار به سبب نماز به برترین مقامات می رسد چون نماز ستایش و بزرگ داشت خداست.

ترجمه

(۹۶۴) در دانش بیست و نه سود است

- پیامبر (ص) گفته: دانش آموزید زیرا فرا گرفتن آن ستایش خداست و گفتگو از آن کوشش در راه خداست، آموختن آن به کسی که نداند دهش در راه خداست چون سبب دانستن حلال و حرام می شود و جوای آن را به بهشت می رساند و در بیمنای همدم ویست و در

تنهایی یار وی و در تنگی و سختی رهنما و در مقابل دشمنان ابزار چیرگی و در نزد دوستان زیور و آذین، خدا به واسطه آن گروهی را تا جایی بلند پایه گردانیده که ایشان را پیشوایان نیکی ساخته و از آنان باید پیروی کرد و از آثار ایشان فرا گرفت، فرشتگان در

دوستی آنان رغبت نشان دهند و در نماز با بال خویشتن ایشان را مسح کنند حتی ماهی های دریا و جانوران صحرا و چهارپایان زمین برای وی آموزش خواهند. خدا دانا را به مقام نیکان درآورد و در جهان و جاویدان مجالست نیکان را به وی می بخشد، به واسطه دانش خدا بندگی می شود و شناخته می گردد، دانش زمینه کردار است. خدا آن را به نیکان الهام می کند و بدبختان را از آن نومید می سازد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۴

ترجمه

(۹۶۵) چیزهایی که ابو ذر از پیامبر پرسید

- ابو ذر گفته: هنگامی پیامبر را در مسجد نشسته دیدم وقت را غنیمت شمردم. به من گفت: ای ابا ذر مسجد تحیت دارد. گفتم: آن چیست؟. گفت: دو گانه یی.

گفتم: ای پیامبر تو که مرا به نماز فرمان می دهی به گوی نماز چیست؟. گفت: بهترین موضوعی ست هر که خواهد اندک گزارد و هر که خواهد بسیار گزارد. گفتم: کدام یک از کارها نزد خدا نیکوتر است؟. گفت:

ایمان به خدا و جهاد در راه او. گفتم: چه هنگام از شب برتر است؟. گفت: دل شب، گفتم: کدامین از کارهای نماز برتر است؟. گفت: قنوت را دراز گردانیدن. گفتم: چه صدقه یی برتر است؟. گفت: آنچه مرد اندک خواسته یی به اندازه توانایی خویش به تهی دست پیری دهد. گفتم: روزه چیست؟ گفت فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر به شمار می شود. گفتم: آزاد کردن کدام بنده برتر است؟. گفت: آنکه قیمت آن گران تر و پیش خاندان وی ارجمندتر باشد. گفتم: کدام جهاد برتر است؟. گفت: اسب خویش پی کند و بجنگد تا خون وی ریخته گردد. گفتم: کدام از آیات خدا بر تو فرستاد کلان تر است؟.

گفت: آیه الکرسی. آنگاه گفت: ای ابا ذر هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین فراخی افتاده باشد و فراخی عرش نسبت به کرسی مانند فراخی بیابانی ست بدان حلقه. گفتم: پیامبران خدای چند تن بوده اند؟ گفت: صد و بیست و چهار هزار. گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ گفت: سیصد و سیزده تن.

گفتم: نخستین پیامبر که بود؟ گفت: آدم. گفتم: از پیامبران مرسل بود؟ گفت: آری. خدا به دست توانایی خویش وی را بیافرید و از روح خود در او بدمید. آنگاه گفت: ای ابا ذر چهار تن از ایشان سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ همان ادریس است و نخستین کسی ست که با خامه نگاشت و نوح. و چهارتن از ایشان تازی بودند: هود و صالح، شعیب، و پیامبر تو محمد (ص). نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی ست و آخرین پیامبران بنی اسرائیل عیسی. ششصد تن از ایشان از بنی اسرائیل بودند. گفتم: خدا چند کتاب فرستاد؟

گفت: صد و چهار کتاب. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرستاد.

گفتم: صحف ابراهیم در چه بود؟ گفت: همه آنها مثل و پند و اندرز بود. این مضمون یکی از آنهاست:

ای فرمان روای گرفتار و مغرور من ترا نفرستادم تا جهان را گرد کنی بلکه از آن جهت فرستادم تا مگذاری ستمسیدگان به درگاه من نیاز آرند. من دعای ستمسیده را رد نکنم گر چه کافر باشد. انسان خردمند هر گاه کار خود را از دست نداده، باید وقت خود را بخش کند: در بخشی با خدای راز

و نیاز کند و در بخشی خویشتن را فرا شمار کشد، و در سه دیگر اندیشه کند در آنچه خدای آفریده. ساعتی نیز کام خود از حلال دریابد این ساعت یاور ساعت‌های دیگر است تا دل خرم و آمادگی دهد. باید خردمند به وضع روزگار خود بینا باشد و زبان خویش را نگاهدارد چون آنکه گفتار و کردار خود را بسنجد اندک گوی باشد مگر در آنچه وی را سود دهد. خردمند همیشه جویای یکی از سه چیز باشد یا ترتیب زندگانی دهد یا توشه روز رستاخیز

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۵

فراهم کند یا کامیابی از حلال کند.

گفتم: صحف موسی چه بود؟ گفت: همه آن به زبان عبرانی ست و از آن جمله گفته: در شکفت هستم از آنکه یقین به مرگ دارد چگونه شادمان است؟ و از آنکه یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است؟ و از آنکه جهان و گردش آن را دریافته چگونه به آن ایمان دارد؟ و از آنکه به سرنوشت اعتقاد دارد چرا کوشش بی جا کند؟ و از آنکه به قیامت و شمار ایمان دارد چرا برای جاویدان کار نکنند؟ گفتم: در آیاتی که از قرآن بر تو فرود آمده چیزی از صحف ابراهیم و موسی دریافت می شود؟ گفت: آیات سوره اعلی را از قرآن فروخوان که گفته رستگار شد آنکه زکات داد و پروردگار خود را یاد آور شد و نماز گزارد اما شما جهان را برتری می دهید با آنکه جاویدان بالاتر است و پاینده تر این است که در صحف گذشته نگاشته صحف ابراهیم و موسی.

گفتم: به من سفارش کن. گفت: ترا سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا

که سر آمد همه کارهاست. گفتم:

بیشتر گوی. گفت: بر تو باد به خواندن قرآن و یاد آوری خدای دیان که در آسمان از تو یاد آورند و در زمین نور تو باشد. گفتم: باز بگوی: گفت: در بند جهاد باش که جهاد ریاضت و رنج پیروان من است. گفتم:

باز بگوی، گفت: بسیار خاموش باش که خاموشی دیو را از تو می راند و ترا در کار دین یاری می کند. گفتم:

باز بگوی: گفت: بسیار مخند که دل را می میراند و خرمی روی ترا می برد. گفتم: باز گوی. گفت: همیشه به زیر دست خود بنگر نه به بالاتر از خود تا نعمت حق در دیده تو خوار نگردد. گفتم: باز گوی: گفت:

از خویشاوندان مبر گر چه از تو بریده باشند. گفتم: باز گوی. گفت: با بیچارگان نشین و همدمی با ایشان کن و اینان را دوست دار. گفتم: باز گوی. گفت: حق گوی اگر چه تلخ باشد. گفتم: باز گوی. گفت: در کار خدایی از سرزنش سرزنش کنندگان هراس مدار. گفتم: باز گوی. گفت: به خود سرگرم باش تا از عیب جویی دیگران دور باشی. برای آینده مردمان غم مخور ایشان غم خویش خورند. گفت: این خرده برای مرد بسنده است که یکی از سه خرده در وی باشد، او خرده هایی را که در مردم است شناسد اما همان را در خویش نداند و برای مردمان شرم داشته باشد از آنچه در او باشد و همدم خویش را بی جهت آزار رساند.

سپس گفت: ای ابو ذر خردی مانند اندیشه در کارها نیست و پرهیزکاری چون خودداری نیست و خانوادگی چون نیک خوئی نیست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۶

ترجمه

بابهای منتهای سی گانه

(۹۶۶) - پیشوا سی نشانه دارد

اشاره

-

امام علی بن موسی الرضا (ع) گفته: امام را علاماتی ست: داناترین مردم باشد، داورترین مردم باشد، پرهیزکارترین مردم باشد، بردبارترین مردم باشد، دلاورترین مردم باشد، جوانمردترین مردم باشد، عابدترین مردم باشد، ختنه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۷

شده زائیده شود، پاکیزه ترین مردم باشد، از پشت سر مانند پیش ببیند. سایه ندارد، چون از شکم مادر به زمین آید بر دو کف دست بیفتد، آواز به شهادتین بلند کند، محتلم نشود یعنی در خواب، چشم وی بخواهد لیک دلش بیدار باشد، گفتار فرشتگان را شنود، زره پیامبر بر اندام وی رسا باشد، بول و غائط وی دیده نشود. چون خدا زمین را موکل کرده آنچه از وی بیرون آید فرو برد، از آن بوی مشک آید، به مردم از ایشان حکم رواتر است، از پدر و مادر بر ایشان مهربان تر است، از همه مردم نسبت به خدا فروتن تر است، به آنچه فرمان می دهد از همه مردم با کردارتر است. از آنچه نهی می کند از همه مردم کناره گیرتر است، دعای وی مستجاب باشد، هر گاه بخواهد سنگی شکافته گردد بگردد، نزد وی سلاح پیامبر و شمشیر اوست، نزد وی صحیفه یی باشد که در آن نام پیروان او تا روز قیامت نوشته شده، صحیفه دیگری باشد که نام دشمنان وی تا قیامت در آن نوشته شده، نزد وی طومار جامعه می باشد که درازی آن هفتاد گز است و در آن آنچه مردمان بدان نیازمند هستند تا قیامت در آن است جفر بزرگ و خرد نزد اوست و این دو پوست است که همه دانشها در آنها نوشته شده حتی ارش خراش تن و تأدیب به تازیانه یی و

نیم تازیانه و یک سوم تازیانه و مصحف فاطمه نزد ویست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۳۸

ترجمه

(۹۶۷) و در حدیث دیگری گفته؟

امام از سوی روح القدس یاری می شود و میان وی و خدا ستونی از نور است که کارهای بندگان خدا را در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن بیابد از راهی که بدان آگاهی دارد. امام صادق گفته: هر گاه آن بازگردد دانا شویم و هر گاه بسته شود نادانیم امام زاییده می شود و فرزند پیدا می کند و تندرست می باشد و بیمار می گردد، می خورد و می آشامد، بول می کند و تعوط می کند، اندوهناک می گردد و می خندد و می گیرد، می میرد و به خاک دفن می شود و زیارت می شود این حالات وی دانسته شده. نشانه امام دو چیز است: دانش وی و تأثیر دعای وی هر گاه از آینده گزارش می دهد از پیامبر بدو رسیده و پیامبر نیز از خدا به واسطه فرخ سروش دریافته یازده تن پیشوایانی که پس از پیامبر بودند کشته شدند، برخی از ایشان با شمشیر کشته شدند مانند علی و حسین و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنان از روی حقیقت شد نه چنان که غلات و مفوضه گفته اند. زیرا آنان می گویند کشته شدن ایشان از روی حقیقت نبود بلکه کار ایشان بر مردمان مشتبه شد. و این غلات و مفوضه دروغ می گویند.

کار هیچ کدام از پیامبران و پیشوایان خدا بر مردمان پوشیده نبود مگر عیسی بن مریم چون که او از زمین به آسمان زنده رفت و در میان آسمان و زمین در گذشت آنگاه تن وی به آسمان برده شد و جان وی باز گردید. چنان که در قرآن

گفته: «ای عیسی من ترا می میرانم و بسوی خویش بالا می آورم» و باز گفته:

«من تا در میان ایشان بودم بر ایشان گواه بودم و چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان ایشان بودی و تو بر هر کاری گواه هستی»، آنان که در کار پیشوایان زیاده روی می کنند می گویند چنان که رواست کار کشته شدن عیسی بر مردم مشتبه گردد روا باشد که کار پیشوایان نیز مشتبه گردد. جواب این ست که نباید پیشوایان را به عیسی قیاس گرفت. زیرا عیسی بدون پدر زاییده شد. و پیشوایان پدر داشتند. به همه حال این غلات جرات آشکارا گفتن. اعتقادات خود را ندارند. هر گاه همه پیامبران و پیشوایان از پدر و مادر زاییده شوند تنها عیسی از میان آنان بدون پدر زاییده شده رواست که فقط کار کشته شدن وی مشتبه شده نه کار پیامبران و پیشوایان، تنها وی بی پدر زاییده شده نه دیگران. این بدون پدری وی را خدا نشانه توانایی خویش خواسته بود که به هر چیزی قادر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۰

ترجمه

(۹۶۸) رمضان سی روز است و هرگز کمتر نگردد

- امام صادق گفته: رمضان سی روز است، به خدا هرگز بیست و نه روز نگردد یا سر خادم گفته: به امام علی بن موسی الرضا گفتم: رمضان بیست و نه روز می شود؟. گفت: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود. امام حسن بن علی گفته: چند نفر جهود پیش پیامبر آمدند و داناتر ایشان سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید چرا خدا بر پیروان تو سی روز را برای روزه گرفتن واجب کرد در صورتی که برای پیروان دیگران بیشتر از این روزه واجب شده؟. پیامبر گفت: چون آدم

از آن درخت نهی شده خورد، حاصل آن سی روز در شکم وی بماند از این روی خدا بر فرزندان وی سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب ساخت و آنچه در میان این سی روز می خوردند و می آشامند لطفی ست که خدا بر ایشان کرده.

و بر آدم نیز سی روز واجب بود و همان را خدا بر پیروان من نیز واجب کرد. بعدا این آیه قرآن را خواند:

«روزه چنان که بر گذشتگان نوشته شده به شما نیز نوشته شده. تا پرهیزکاری بیشتر کنید در روزهای معینی.

جهود گفت: درست گفتی».

أبو بصیر گفته: از امام صادق پرسیدم شماره روزه های رمضان چیست؟. گفت: سی روز است. و نیز در ضمن حدیث درازی گفته: رمضان سی روز است. برای آنکه شماره ماه را کامل کنید و کامل ماه تمام است. اسماعیل بن مهران گفته. از امام صادق شنیدم که می گفت: به خدا سوگند که خدا بندگان را به اندازه توانایی ایشان تکلیف کرده، در شبانه روز تنها پنج بار نماز برای ایشان معین کرده و در هر هزار درم سیم بیست و پنج درم زکات معین کرده و در مدت سالی سی روز روزه را معین کرده و در همه زندگی یک بار حج گزاردن را با شروط معین کرده.

صدوق مؤلف کتاب گفته: مذهب خواص شیعه و دانایان ایشان در باره رمضان آن است که هرگز از سی روز کمتر نباشد و احادیثی که در این باب رسیده موافق قرآن و مخالف با عامه است، هر گروهی از شیعیان سست عقیده به اخباری قائل شده که ماه رمضان نیز چون ماههای دیگر گاهی سی و گاهی بیست و نه

تقیه کرده چنان که همه مردمان در این کار تقیه کرده اند و بر مذهب عامه سخن گفته اند.

مترجم: ماه رمضان باید همیشه سی روز باشد، معلوم نیست روی چه ملا-کی ست؟ هر گاه روی رؤیت هلال است تحقیقا درست نیست. برای آنکه عملا- دیده شده که همیشه چنین نیست. برای مثال افق تهران را در نظر گرفته و دو سه سال آن را ملاحظه می کنیم. مثال: ماه رمضان سال ۱۳۸۸ هجری شب اول ماه: شب آدینه بعد معدل: ۱۳ درجه و یازده دقیقه است و بعد سوی: ۱۷ درجه و ۱۱ دقیقه است و عرض: چهار درجه و ۴۳ دقیقه است و احراف: دو درجه و ۵۰ دقیقه شب اول شوال ۸۸ شب شنبه: بعد معدل: نه درجه و نوزده دقیقه است و بعد سوی: ۲ درجه و ۳۱ دقیقه است و عرض: ۵ درجه و انحراف ۳ درجه پس معلوم می شود که ماه رمضان بیست و نه روز است نه سی روز. هیچ کسی بر این افق اختلاف نشان نداد. مثال دیگر: ماه رمضان سال ۳۸۹، هجری باز بر افق تهران: شب چهار شنبه، بعد معدل ۱۴ درجه و ۱۱ دقیقه است و بعد سوی:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۱

۱۹ درجه و ۵۸ دقیقه است. و عرض: ۴ درجه و ۵۸ دقیقه و انحراف دو درجه و ۵۹ دقیقه. شب اول شوال:

شب پنجشنبه. بعد معدل: ۲ درجه و ۱۵ دقیقه است. و بعد سوی: ۱۴ درجه و ۲۶ دقیقه است و عرض: ۴ و ۴۸ دقیقه و انحراف: ۲ درجه و ۵۳ دقیقه است. نتیجه: رمضان بیست و نه روز است نه سی

روز شب. کسی نیز ادعا بر خلاف آن بر این افق نکرده بود. معلوم شد این قاعده صحیح نیست میزان رؤیت و عدم رؤیت است مگر هنگامی که امر مشتبه باشد آن وقت ماه رمضان را سی گیرند برای اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد مگر آنکه گفته شود آنکه گفته: رمضان همیشه سی روز است برای حکم شرعی است که هر گاه کسی یک ماه روزه رمضان دارد مثلاً ماه ذی قعدة روزه گرفت این ماه بیست و نه روز بود باید روز اول ذیحجه را روزه بدارد تا ماه کامل باشد، برای اشتغال یقینی که برائت یقینی می خواهد.

ترجمه

(۹۶۹) زنانی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار گونه اند

- امام موسی بن جعفر (ع)

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۲

گفته: از پدر من پرسیدند از زنانی که خدا در قرآن ایشان را حرام کرده و از آنچه پیامبر در دستوره‌های خویش حرام کرده. گفت: آنچه از زنان را خدا حرام کرده سی و چهاراند، هفده از آن در قرآن آمده و هفده از آن در سنت است. آنچه در قرآن آمده: زناست که خدا گفته. «پیرامون زنا مگردید، نکاح زن پدر است در قرآن گفته: با زنانی که پدر شما ازدواج کرده اند ازدواج مکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمگان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و مادر زن و دختر زنان که در دامن شما اند از زنانی که به ایشان در آویخته اید، هر گاه به ایشان دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و آنکه دو خواهر را با هم ازدواج کنید مگر آنکه گذشته و زن دستان تا

پاک گردد که خدا فرموده که به ایشان نزدیک شوید، و جماع در حال اعتکاف که خدای گفته: با زنان در حالی که در مساجد معتکف هستید جماع مکنید.

آنچه در سنت پیامبر حرام شده مباشرت در روزه رمضان و ازدواج با زنی که با وی لعان کرده و ازدواج در عده و مواقعه در حال احرام بستن در اعمال حج و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوی وی او راظهار کرده و قبل از آنکه کفارهظهار را پردازد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که وی را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن جهود و ترسا و گبر بر سر زن مسلمان و تزویج زن به عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بی دستور مالک آن و تزویج کنیز برای آنکه می تواند زن آزاد بستاند و کنیز اسیری که به غنیمت گرفته شده پیش از قسمت غنیمت و کنیزی که خریداری شده و قبل از آنکه استبراء گردد و کنیزی که با وی قرار مکاتبه نهاده شده پس از آنکه سهمی از مال مکاتبه را پرداخته.

ترجمه

(۹۷۰) خدا از آدینه تا آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب گردانیده

- امام محمد باقر گفته: خدا از آدینه دیگر سی و پنج نماز بر مردمان واجب کرده که یکی از آنها را با جماعت گزاردن واجب ساخته و آن نماز آدینه است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۳

ترجمه

بابهای منشهای چهل گانه و اندی

(۹۷۱) - باده گسار تا چهل روز نماز وی پذیرفته نمی شود

- فضیل پور یسار گفته از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می گفت: هر که باده نوشد چهل روز نماز وی پذیرفته نگردد، و هر گاه در این چهل روز نماز نگزارد شکنجه وی برای نگزاردن نماز دو چندان گردد.

در خبر دیگری گفته: نماز باده گسار میان آسمان و زمین سر گردان است هر گاه توبه کند بدو باز گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۵

ترجمه

(۹۷۲) روزه بر چهل گونه است

- زهری گفته: نزد امام علی بن الحسین رفتم، پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد، پرسید آنجا چه گفتگوی می کردی؟.

گفتم: راجع به روزه. نظر من و یاران من متفق بر این شد که روزه واجبی جز روزه رمضان دیگر روزه یی نیست. گفت: چنین نیست.

روزه بر چهل گونه است. ده از آن واجب است مانند وجوب رمضان. و ده از آن حرام است و چهارده گونه از آن تخییر برای مکلف است میان روزه داشتن و گشودن آن. روزه اذن بر سه گونه است: روزه اذن، روزه اباحه روزه سفر و بیماری.

گفتم: اینها را که گفتمی برای من توضیح ده. گفت: روزه های واجب که ده است از این قرار است:

(یکم) - روزه رمضان. (دوم) - روزه دو ماه پیایی کفاره آنکه روزی از رمضان را عمدا بگشاید. (سوم) - روزه دو ماه پیایی در قتل خطا بر آنکه بنده نیافت که آزاد کند. چنان که قرآن گفته: بر هر که مؤمنی را به خطا کشد، آزاد کردن بنده یی و دیه یی ست که به خاندان مقتول بدهد، چنان که گفته: کسی که بنده نیافت دو ماه پیایی روزه بدارد. (چهارم) - دو ماه پیایی در کفاره ظهار به آنکه بنده نیافت که آزاد

کند واجب است دو ماه روزه گیرد. چنان که در قرآن گفته: آنان که زنان خویش راظهار کنند آنگاه از گفته خویش بازگشتند پیش از آنکه با ایشان مباشرت کنند بنده یی آزاد سازند. این برای آن بود که پند گیرند، خدا از کارهای شما آگاه است. آنکه نیافت دو ماه پیایی پیش از آنکه با هم درآویزند روزه بدارد. (پنجم) - سه روز روزه در کفاره سوگند برای آنکه نتواند خوراک دهد واجب است در قرآن گفته: آنکه کفاره سوگند نیافت سه روز روزه بدارد. این روزه ها همه پیایی ست و متفرقه نیست. (ششم) - روزه سرتراشیدن در حال احرام حج برای رفع آزار واجب باشد، چنان که در قرآن گفته: هر کدام از شما بیمار باشد یا درد سر داشته باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد به قسم تخییر و اگر روزه گیرد باری سه روز است. (هفتم) - روزه بدل قربانی حج تمتع که واجب است بر آنکه قربانی نیافت روزه گیرد چنان که در قرآن گفته: آنکه حج تمتع گزارد و آنچه میسر گردد قربانی کنند و آنکه قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بازگشت به

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۶

شهر خود روزه بدارد این ده روز تمام باشد. (هشتم) - روزه کفاره صید در حال احرام حج واجب است. چنان که در قرآن گفته: هر که از شما عمدا شکاری را کشد مانند آن را از جانوران اهلی کفاره دهد. دو تن عادل حکم آن باشند، این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را خوراک دهد یا برابر آن روزه بدارد.

زهري گفته: امام علي بن الحسين به من گفت: داني برابر چند است گفتم: ندانم. گفت:

آن شكار را قيمت كند و به نرخ آن گندم معين كنند و با صاع پيمانه كنند. و به جاي هر نيم صاع يك روز روزه گيرد. (نهم) - روزه نذري واجب است. (دهم) - روزه اعتكاف واجب است.

و اما روزه هاي حرام عبارتست: (يكم) - روزه عيد رمضان. (دوم) - روزه عيد قربان. (سوم) - روزه سه روز يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ماه ذيحجه در مني كه ايام تشريق گويند، (چهارم) - روزه روزي كه مشكوك ميان آخر شعبان و اول رمضان باشد كه در باره آن امر داريم و نهي، امر داريم كه به قصد شعبان روزه گيريم و نهي داريم به قصد رمضان در صورتی كه مردمان در آن شك باشند. گفتم: هر گاه در شعبان هيچ روزه نگرفته چه كند؟. گفت: همان شب يوم الشك به قصد آخر ماه شعبان روزه بدارد هر گاه واقعا از رمضان باشد مجزيست و هر گاه از شعبان باشد ضرري ندارد. گفتم: چگونه روزه مستحبي به جاي واجب شمار شود؟. گفت: هر كه نادانسته يك روز از رمضان را به قصد مستحب روزه بدارد آنگاه دريافت كه از رمضان است بسنده است. چون همان روز معين بر او واجب بوده است و بدان نيز عمل کرده. (پنجم) - روزه وصال حرام است يعنى دو روز پي در پي روزه گرفتن و چيزي نخوردن است. (ششم) - روزه سكوت. (هفتم) - روزه نذر در معصيت. (هشتم) - روزه در همه زندگي يعنى هيچ گاه روزه نگشايد.

و اما روزه هايي كه مستحب است و به اختيار و خواست مكلف است مانند: روزه روز

آدینه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض یعنی در هر ماهی از ماههای عربی روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه گیرد. و روزه شش روز از اول ماه شوال بعد از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا مکلف در همه این روزها هر گاه خواسته باشد روزه گیرد و هر گاه نخواست می گشاید.

و اما روزه دستوری. (یکم)- زن بی دستور و فرمان شوی روزه مستحبی مگیرد. (دوم)- بنده بی دستور مالک خود روزه مگیرد. (سوم)- روزه مهمان بدون دستور میزبان مگیرد. پیامبر گفته: هر که مهمان باشد باید از میزبان دستور گیرد، و اما روزه تأدیب. (یکم)- کودکی که نزدیک رسایی رسیده او را وادارند تا روزه گیرد تا در وی روز گرفتن ملکه گردد و واجب نیست. (دوم)- آنکه بامداد برای بیماری یا سببی روزه را افطار کرد در ماه رمضان آنگاه علت وی دور شد و تواند که روزه باشد باقی روز را چیزی نخورد هر چند این امساک واجب نیست. (سوم)- هر گاه کسی در رمضان بامداد مسافر بود و روزه خویش گشود و آنگاه به مسکن خود رسید باقی روز را از راه ادب از خوردن خودداری کند. روزه اباحه در حق کسی است که از فراموشی چیزی خورده یا آشامیده یا قی کرده. روزه چنین کسی درست است. روزه در بیماری و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است گروهی گفته اند: باید روزه داشت و گروهی گفته اند:

باید خورد و گروهی گفته اند: مخیر است. در مذهب شیعه در بیماری و سفر باید روزه مگیرد هر گاه گیرد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۷

بر وی قضا واجب

است. در قرآن گفته: هر که از شما بیمار باشد یا در سفر بر او لازم است به همان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

ترجمه

(۹۷۳) آنکه پیش از خود در باره چهل تن از برادران خود دعا کند سپس برای خود

- امام صادق گفته: هر که چهل تن از برادران خود را در دعا بر خویشان مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعای وی در حق آنان و در باره خود برآورده شود.

ترجمه

(۹۷۴) آنکه پس از مرگ وی چهل تن از مؤمنین به نیکی وی گواهی دهند

- امام صادق (ع) گفته: هر گاه مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه وی حاضر آیند و بگویند: بار خدایا ما از او جز نیکی ندانیم و تو به وی از ما داناتری خدا گوید: من گواهی شما را در باره وی پذیرفتم و آنچه شما از وی می دانید و نمی دانید آمرزیدم.

ترجمه

(۹۷۵) در نهی از دور نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز

- پیامبر (ص) گفته: آنکه به خدا و قیامت ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تأخیر کند هر گاه تیغ به دست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ وام کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۸

ترجمه

(۹۷۶) زمین تا چهل روز از بول ختنه نکرده پلید می شود

- پیامبر (ص) گفته: روز هفتم ولادت فرزندان خویش را ختنه کنید که بهتر باشد و زودتر گوشت آن روئیده گردد زیرا زمین تا چهل روز از بول ختنه نشده پلید گردد.

ترجمه

(۹۷۷) در حکم آنکه کنیز بستاند و هر چهل روز یک بار با وی مباشرت نکند و او عمل حرام کند

- سلمان فارسی در حدیثی از پیامبر نقل کرده که می گفت: آنکه کنیزی بستاند و در هر چهل روز یک بار با وی هم بستر نگردهد هر گاه از او عمل حرامی سرزند گناه آن بگردن ویست. در حدیثی نیز از امام صادق به همین مضمون روایت شده.

(۹۷۸) ديه سگ شکاری چهل درم است

- امام صادق (ع) گفته: در کتاب علی (ع) نوشته سگ شکاری ديه آن چهل درم است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۴۹

ترجمه

(۹۷۹) خدا میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال فرصت داد

- امام محمد باقر گفته:

خدا میان جمله یی که فرعون گفت: من پروردگار شما هستم تا جمله دیگر وی که گفت: من خدایی جز خود برای شما نشناسم چهل سال فرصت داد، آنگاه وی را به کیفر جهان و جاویدان گرفتار ساخت. از زمانی که خدا به موسی و هارون گفت: نفرین شما در باره فرعون به اجابت رسید تا زمانی که آن عملی شد چهل سال کشید. فرخ سرش گفته: چون من ادعای فرعون که می گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى شنیدم با خدای رسانیدم و گفتم: چنین کسی را امان داده یی؟! در پاسخ من گفت: مثل تویی چنین سخنی می گوید؟.

ترجمه

(۹۸۰) استغفاری که چهل گناه بزرگ بدان آمرزیده می شود

. امام صادق (ع) گفته:

هر مؤمنی که در شبانه روز چهل گناه بزرگ کرده باشد و با پشیمانی بگوید: آمرزش می خواهم از خدایی که جز او خدایی شایسته پرسش نیست زنده و پاینده است خدای آسمانها و زمین ها خداوند جلال و بزرگی ست و از او می خواهم که توبه مرا قبول کند خدا او را بیامرزد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۰

ترجمه

(۹۸۱) رحم و خویشاوندی تا چهل پشت است

- پیامبر (ص) گفته: چون مرا به معراج بردند، دیدم رحمی به عرش آویخته و از دست خویش به خدا گله می کند، گفتم: میان تو و او چه اندازه دوریست؟.

گفت: در پشت چهلم با هم رسیم.

ترجمه

(۹۸۲) چون امام دوازدهم آشکار شود خدا بهر شیعه بی نیروی چهل مرد دهد

- امام علی بن الحسین گفته: چون امام دوازدهم آشکار شود، خدا هر عیب و سستی را از شیعه دور کند و دل ایشان را مانند کوه آهن استوار سازد و به هر مردی از ایشان توانایی چهل مرد دهد و فرمانروایان روی زمین گردند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۱

ترجمه

(۹۸۳) کسی که چهل حدیث بر کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: هر که چهل حدیث برای امور دین که نیاز مردمان بدان است بر کند خدا در قیامت وی را فقیه و دانا برانگیزد. پیامبر (ص) گفته:

هر که از پیروان من چهل حدیث از راه و رسم من بر کند، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود و پاداش جاویدان را بجوید، خدا او را در قیامت فقیه و دانا برانگیزد. حنان پور سدید گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام بر کند، خدا وی را روز رستاخیز فقیه و دانا برانگیزد و شکنجه نکند.

ترجمه

(۹۸۴) امام صادق (ع) گفته:

پیامبر در ضمن سفارش خود به علی گفت: ای علی هر که از پیروان من برای خشنودی خدا و پاداش جاویدان چهل حدیث بر کند، خدا وی را روز رستاخیز با پیامبران

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۲

و راستگویان و گواهان و نیکان برانگیخته گرداند و ایشان نیکو یارانی هستند، علی پرسید این احادیث در چه باشد؟ گفت: از آنکه خدا یگانه است. بی نیاز است و ایمان داشته باشی و وی را پرستی و دیگری را مپرستی، نماز را با دست کامل در وقت خویش بگزاری و تأخیر رومداری که تأخیر آن بی بهانه بی انگیزه خشم خداست و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن خواسته و توانایی حج گزاردن حج گزارای و از پدر و مادر عاق نباشی و خواسته یتیم را به

ستم مخوری و باده گساری مکنی و از باده های مستی آور منوشی، زنا مکنی، لواط مکنی: سخن چینی مکنی، سوگند دروغ
به خدا مخوری، دزدی مکنی،

گواهی ناروا مدهی، حق را از هر که که گفت بشنوی، به ستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد تکیه مکنی، هوا پرست مباشی، دشنام و نسبت بد به زنان پاک دامن مدهی، ریا کاری مکنی که کمترین ریا شرک به خداست. به کوتاه مگوی تو کوتاه هستی، به دراز مگوی تو دراز هستی به عنوان عیب جویی کردن، کسی را دست میندازی در گرفتاری و ناگواری شکیا باشی.

ترجمه

(۹۸۵) هر نعمتی که خدا به تو داده آن را سپاس کنی:

از شکنجه خدای آسوده دل مباشی، از آمرزش خدای نومید مگردی از گناه های خود به خدای بازگشت کنی، چون بازگشت از گناه مانند

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۳

کسی ست که گناه نکرده و پافشاری بر گناه موزی و استغفار کنی و مانند کسی مباشی که خدا و پیامبران او را دست انداخته باشی و بدانی آنچه بهره تو شده است از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رفت به تو بازنگردد. خدا را برای خشنودی مردمان به خشم میاوری. جهان را بر جاویدان برتر مداری، چون جهان ناپایدار است و جاویدان پایدار، به اندازه یی که داری بر برادران بخل مکن، درون و بیرون تو با مردمان یکی باشد، خوش ظاهر و بد اندرون مباش هر گاه چنین باشی از دو رویان خواهی بود. دروغ مگوی و با دروغگویان آمیزش مکن و از سخن راست خشمگین مشو خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را به اندازه توانایی خویش پرورش کن و بدان چه دانی به کار بند و با کسی از آفریدگان خدا جز به راستی داد و ستد مکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و سرکش و سرپیچ

مباشی، بسیار خدای را به پاکی یاد کن و او را بخوان و بسیار در یاد مرگ و بعد از مرگ باشی از روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و بسیار قرآن بخوان و بدان چه در آن ست کار بند و نیکی و جوانمردی را نسبت به گروندگان از زن و مرد سودمند دان و بنگری هر چه را برای خویش نمی پسندی برای کسی میسند، از کار نیک دل تنگ مشو، بار خویش را بر دوش دیگری مگذار، بر آنکه تو نعمتی بخشیدی منت مگذار، جهان را زندان خویش دان تا خدای ترا بهشت برد، این چهل حدیث است هر که بر آنها کار بنهد و آنها را از من برای پیروان من نگاهدارد به آمرزش خدا درآید و به بهشت جاویدان فرود آید پس از پیامبران و اوصیای ایشان در نزد خدا برتر از همه مردمان باشد و خدا وی را در روز رستاخیز با پیامبران و راستگویان و گواهان و نیکان که یاران نیک اند برانگیزد.

ترجمه

(۹۸۶) پیرامون مسجد چهل ارش است که به تازی ذراع گویند و همسایگی تا چهل سرا باشد از چهار سوی

- امیر المؤمنین گفته: پیرامون مسجد چهل ارش است و همسایگی تا چهل سر است از چهار سوی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۵

ترجمه

(۹۸۷) آنکه چهل سال یا بیشتر زندگی کند

اشاره

- پیامبر (ص) گفته: آنکه چهل سال زندگی کند از سه گونه گرفتاری سالم ماند: از دیوانگی و خوره و پیسی، آنکه پنجاه سال زندگی کند، خدا بازگشت به راستی را روزی وی گرداند، آنکه شصت سال زندگی کند، خدا شمار هنگامه قیامت را بر وی آسان سازد، آنکه هفتاد سال زندگی کند کارهای نیک وی نوشته شود و کارهای بد او نوشته نگردد، آنکه هشتاد سال زندگی کند، خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و وساطت وی در خاندان او پذیرفته گردد. امام صادق گفته: خدا هفتاد ساله را گرمی دارد و از هشتاد ساله شرم کند. یعنی از شکنجه وی شرم شود. و نیز گفته: چون بنده خدا به سی سال رسد به نهایت توانایی خود رسیده باشد و چون به چهل سالگی رسد به پایان ترقی رسیده و چون به چهل و یک درآید در نقصان باشد و پنجاه ساله انسان محتضر باشد، و نیز گفته: بنده خدا تا چهل ساله نشده در فراخی ست و چون به چهل رسد خدا به دو فرشته وی گوید که من به بنده خود زندگی بیش دادم به او سختی و تندی کنی و او را نیک نگاهدارید و اندک و بسیار و خرد و کلان کارهای را بنگارید امام محمد باقر (ع) گفته: چون بنده چهل ساله گردد به وی گفته شود خود را دریاب که دیگر بهانه بی نداری چهل ساله

از بیست ساله شایسته تر به بهانه نیست آنکه آنها را می جوید یکی ست و در خواب نیست. برای بیم مرگی که نزد تو می آید کار کن و گفتار بسیار را کنار گذار.

علی بن مغیره گفته: امام صادق شنیدم که می گفت: چون مرد چهل ساله شود خدا او را از سه درد نگاهدارد: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید حساب وی را سبک کند و چون به شصت رسد بازگشت را روزی وی کند و چون به هفتاد رسد فرشتگان وی را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد خدا دستور دهد نیکی های وی را یاد داشت کنند و گناهان وی را درگذرند و چون به نود رسد گناه گذشته و آینده وی را بیامرزد و در شمار اسیران خدا بر زمین باشد. در حدیث دیگر آمده که چون به صد رسد به سن پست ترین رسیده باشد و در حدیث دیگر آمده که در پست ترین سن خرد وی مانند خرد کودک هفت ساله باشد. امام صادق (ع) گفته: روز قیامت پیر مردی را فرا شمار آرند و نامه کردار وی را به دست او دهند چون گناه کار است شمار بر وی سخت دراز گذرد، گوید: خدایا می فرماید به دوزخ روم؟- خدا گوید: ای پیرمرد من از تو شرم دارم چون در جهان نماز گزاردی ترا شکنجه کنم، بنده مرا به بهشت برید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۶

ترجمه

(۹۸۸) پیامبر (ص) گفته:

آنکه چهل سال زندگی کند، خدا سه گونه بیماری را از وی بگرداند: دیوانگی، خوره، پیسی. و چون به پنجاه رسد حساب وی را آسان گردانده و هر گاه به شصت رسد بازگشت

به خدای را روزی وی گرداند و چنان که بخواهد، هر گاه به هفتاد رسد، خدا نیکبای وی را بپذیرد و از گناه های وی درگذرد و هر گاه به نود رسد خدا گناه های گذشته و آینده وی را بیامرزد و او را اسیر خدا بر زمین نام اند و وساطت او را در خاندانش بپذیرد.

ترجمه

(۹۸۹) پاداش آنکه چهل بار حج گزارده است

- زکریای موصلی گفته: از امام موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می گفت: آنکه چهل بار حج گزارد در آخرت به وی گویند: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز گردد که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در بهشت روند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۸

ترجمه

(۹۹۰) استدلال امیر المؤمنین علی با ابو بکر

- امام صادق (ع) از پدران خود نقل کرده که چون ابو بکر به خلافت نشست و مردمان با وی بیعت کردند و از علی کناره گرفتند، ابو بکر پیوسته با علی خوشرویی نشان می داد لیک از علی گرفتگی می دید این کار بر ابی بکر گران آمد، می خواست به طریق خصوصی او را دیده نظر وی را در این موضوع دریابد، از آنکه مردمان کار خلافت را به وی حواله کردند عذر خواهی کند. از این روی با علی ملاقات کرد و گفت: یا ابا الحسن به خدا سوگند من در کار خلافت اتفاقی و رغبتی نداشتم و به خود اعتماد ندارم و از نظر خواسته و دودمان هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از کسی گرفته باشم، می بینم که از من دل تنگ هستی.

علی گفت: هر گاه رغبت به خلافت نداستی چرا زیر بار آن رفتی با آنکه یقین نداستی که از عهده آن بر نیایی؟. ابو بکر گفت: سبب آن حدیثی بود که از پیامبر شنیده بودم که گفت: پیروان به گمراهی اتفاق نمی کنند. من دیدم که همه بر پیشوایی من اتفاق کردند از حدیث پیامبر (ص) پیروی کردم و گمان نمی کردم مردمان بر خلاف من اتفاق کنند از این جهت به خواست ایشان پاسخ دادم

و هر گاه می دانستم با من مخالفت می کنند نمی پذیرفتم.

علی (ع) گفت: حدیثی را که از پیامبر یاد کردی. خدا پیروان مرا به گمراهی متفق نمی کند درست است لیک، بگوی من از پیروان نبودم؟ آنان که با تو مخالفت کردند مانند: سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و قیس بن عباد و دسته او از انصار. ابو بکر گفت: تصدیق می کنم که همه از امت بودند. علی گفت:

پس چگونه به حدیث پیامبر استدلال می کنی در صورتی که ایشان از بزرگان یاران پیامبر بودند و در خیرخواهی برای پیامبر (ص) کوتاهی نکردند و با تو مخالفت کردند. ابو بکر گفت: من در ابتدا نمی دانستم ایشان با من مخالف هستند. بعدا دانستم و ترسیدم هر گاه کناره گیرم اختلاف پدید آید و مردم از دین باز گردند برای مصلحت امت این کار را پذیرفتم، تو نیز به حفظ مسلمانان و دین ایشان علاقه داری علی گفت: درست است لیک به من بگوی کسی که شایسته کار خلافت است باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از آنچه تو گفتی.

ابو بکر گفت: باید خیر خواه و وفادار باشد و بخشش بی جا نکند، خوشرویی و داد و جوانمردی داشته باشد به قرآن و سنت پیامبر و به داوری دادگرانه دانا باشد نسبت به جهان زاهد و بی رغبت باشد، داد ستمرسیده را از ستمکار بستاند چه خویش باشد و چه بیگانه، ابو بکر خاموش شد، علی سپس گفت: ای ابو بکر.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۵۹

ترا به خدا سوگند این صفات در من است یا در تو؟. ابو بکر گفت: در تو. علی گفت: ای ابو بکر آیا

من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام باشد پیامبر را اجابت کردم یا تو؟ ابو بکر گفت: تو. علی گفت من بودم که برای عموم عرب در موسم حج برای ایشان سوره براءت را خواندم یا تو؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

من بودم که در روز هجرت پیامبر (ص) به غار ثور با جان خود پیامبر را نگاهداری کردم یا تو؟. ابو بکر گفت:

تو. علی گفت. من بودم در رکوع انگشتری صدقه دادم و آیت ولایت من پیوست به ولایت خدا و پیامبر (ص) برای من فرود آمد یا برای تو؟! ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من هستم که به مفاد حدیث پیامبر (ص) در روز غدیر سرور بر تو و بر هر مسلمان هستم یا تو؟. ابو بکر: تو. علی گفت: وزارت پیامبر (ص) و منزله هارون به موسی نسبت به او از آن من است یا از آن تو؟. ابو بکر گفت: از آن توست. علی گفت: مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباحله و نفرین مشرکان ترسا بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟. ابو بکر گفت: تو و خانواده ترا.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۰

ترجمه (۹۹۱) علی گفت: ترا به خدا سوگند، آیت تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من فرود آمد یا برای تو و خاندان تو؟ ابو بکر گفت: برای تو و خاندان تو. علی گفت: در روز اجتماع کساء پیامبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و گفت: خدایا ایشان خاندان من اند، از آتش دور باشند یا برای تو؟

ابو بکر گفت: برای تو و خانواده و فرزندان تو. علی گفت: من مقصود از این آیت هستم که قرآن گفته: به نذر وفا می کنند و از روز شر انگیز می ترسند یا تو؟. ابو بکر گفت: تو علی گفت: تو آن جوانمردی که از سوی آسمان در باره وی بانگ برخاست که:

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا علي

یا من؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که در هنگام نمازی آفتاب برای تو بازگشت، تا آن را بگزارد، سپس فروشد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر درفش خود را در روز گشایش خیر به وی داد و به دست وی قلعه خیر گشوده شد یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که به کشتن عمرو بن عبد و داندوه از دل پیامبر (ص) بردی و از مسلمانان یا من بودم؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت تو بودی که پیامبر در رسالت خود بر پریان امین شمرد و پریان به دست وی به خدا گرویدند یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر پاک نژادی و حلال زادگی وی را از آدم تا پدرش ستود بگفته خود: من و تو از آدم تا عبدالمطلب از زناشویی هستیم باور داشت یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را برگزید و دخت خویش فاطمه را به وی داد و گفت: خدا وی را به تو تزویج کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: من پدر حسن و حسین دو ریحان او هستم که در

باره ایشان گفته: این دو سرور جوانان بهشت هستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: برادر توست که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟. ابو بکر گفت: برادر تو. علی گفت: من ضامن دین پیامبر (ص) شدم و در موسم حج بانگ زدم که تعهدات وی را می پردازم یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت:

می بودم خدا رسانید وی را، چون پیامبر (ص) می خواست گوشت آن مرغ بریان را بخورد و گفت: خدایا دوست ترین بندگان خود را پس از من بر سر این خوان برسان یا ترا؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر وی را به کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین موافق تأویل قرآن بشارت داد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که گفتار آخرین پیامبر را دریافتم، و کار غسل و دفن وی پرداختم یا تو؟:

ابو بکر گفت: تو.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۲

ترجمه (۹۹۲) علی گفت: ترا به خدا سوگند: من بودم که پیامبر گفت: علی داورکننده ترین شماس است. مخصوصا در دانش داوری مردم را دلاالت کرد یا تو؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: من بودم که پیامبر در زندگی خود یاران خویش را دستور داد که به عنوان امیر مؤمنان بر وی درود دهند یا تو؟.

ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو در خویشی به پیامبر نزدیک تری یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو دیناری به پیامبر در مورد نیاز وی دادی و جبرئیل با تو بیعت کرد

و محمد و فرزندان وی را مهمانی کردی یا من؟. ابو بکر از این سخن بگریست و گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر وی را به دوش نهاد تا بتهای خانه کعبه را فرو ریزد و بشکند در صورتی که هر گاه می خواست دست خود را به آسمان رساند رساندی یا من؟، ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر بدو گفت: تو دارنده درفش من در جهان و جاویدانی یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیامبر فرمان داد در سرایش در مسجد وی باز باشد در صورتی که فرمود در سرای همه یاران و خویشان وی را از سوی مسجد ببندند و برای وی حلال کرد و آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من؟. ابو بکر گفت: تو. علی گفت: تو بودی که پیش از راز گفتن با پیامبر صدقه دادی و راز گفتی با وی یا من؟. در همین هنگام بود که خدا گروهی را سرزنش کرد و گفت: «ترسیدید پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید. ابو بکر گفت: تو.

علی گفت: تو بودی که پیامبر در باره وی به فاطمه (ع) دخت خود در ضمن گفتار خویش گفت: من ترا به کسی دادم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلام وی بر همه برتر است یا من؟: ابو بکر گفت: تو.

علی پیوسته نیکی های خود را که خدا بدو ویژه ساخته بود و در دیگران نبود برای ابی بکر بر شمردی.

ابو بکر همه را باور داشتی که به این گونه هنرها شایسته زمامداری مسلمانان می گردد آنگاه علی به ابی

بکر گفت: پس چرا فریفته شدی که از خدا و پیامبر وی و دین او باز ایستادی؟. تو خود را خلیفه پیامبر می دانی با آنکه سزاوار آن نیستی. ابو بکر بگریست و گفت: ای ابا الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت ده تا در کار خود و تو اندیشه کنم. علی نیز مهلت داد.

ابو بکر از نزد علی بازگشت و به سرای خویش رفت و در بر روی خود بست تا شب هنگام کس را به خود نپذیرفت عمر میان مردم رفت آمد کردی چون بدو رسیده بود که ابو بکر با علی با هم خلوت نشستند. ابو بکر شب هنگام پیامبر را به خواب دید در جایی نشسته، ابو بکر به وی سلام کرد پیامبر روی از وی بگردانید، پرسید چرا اعتراض می کنی، آیا فرمانی دادی که به جای نیاوردم؟ پیامبر گفت: تو با خدا و پیامبر وی دشمنی کردی و دشمنی با کسی کرده یی که خدا و پیامبر وی او را دوست دارد، ابو بکر گفت: «آن کیست؟». پیامبر در جواب گفته: همان کسی که وی با تو عتاب کرد: علی صاحب خلافت است. ابو بکر گفت: خلافت را بدو

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۳

سپارم. چون بامداد شد بگریست و نزد علی آمد و گفت: دست خود را ده تا با تو بیعت کنم. من به مسجد می آیم و خوابی که دوش دیدم می گویم. علی پذیرفت، ابو بکر از نزد علی بیرون آمد: عمر وی را دید و گفت، ای ابا بکر خلیفه پیامبر کجا بودی؟. ابو بکر قصد خود را با وی بگفت: گویند عمر گفت: ای خلیفه پیامبر ترا

به خدا سوگند، فریب جادوی بنی هاشم را مخوری و این اولین بار کار ایشان نیست. که جادویی کرده اند. چندان وی را وسوسه کرد تا او را از رای خود منصرف گردانید. علی در وقت معین به مسجد آمد کسی را ندید. رفت کنار گور پیامبر نشست، عمر بدو گذر کرد و گفت: آنچه در انتظار آن هستی بدان نرسی. این روایت را چنین نقل کرده اند و الله اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۴

ترجمه

(۹۹۳) احتجاج امیر المؤمنین علی با مخالفین خود در کار خلافت

اشاره

- عامر پور واثله گفته:

من روز شورای خلافت در میان سرایی بودم که شورای شش نفری در آن بسته شد، شنیدم علی در باره خویشتن چنین گفتی: مردمان ابا بکر را خلیفه کردند با آنکه من از همان زمان به خلافت مستحق تر بودم و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی بودم و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج دیگر در شوری قرار داد و مرا ششمی ایشان نام برد، فضل و برتری مرا در شمار نگرفت و هر گاه بخواهم من دلائلی بر ایشان اقامه کنم که تازی و پارسی و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند. آنگاه گفت: شما را به خدا سوگند، ای گروه (مقصود از این گروه: زبیر، طلحه، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی ستوده باشد و ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه. گفت آیا در میان شما کسی هست جز من پیامبر به وی گفته باشد تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی ست جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟، گفتند: نه. گفت:

آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) قربانی به مکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ گفتند: نه. شما را به خدا سوگند. کسی هست جز من که چون مرغ بریانی برای پیامبر آوردند بخورد و گفت: خدایا دوست ترین مردم خود را نزد من فرست تا با من از این بریان بخورد، من نزد وی آمدم. گفتند: نه. علی گفت: آیا در میان شما کسی هست جز من که چون عمر از در قلعه خیبر بازگشت و همراهان وی را ترسناک می گفتند. و ایشان نیز وی را ترسناک می شمردند. درفش پیامبر (ص) را شکست خورده باز گردانید، سپس پیامبر گفت: فردا این درفش را به دست کسی خواهم داد که مرد فرار نیست و خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد باز نگردد تا قلعه را بگشاید، چون بامداد شد، گفت: علی را نزد من فرستید. گفتند. ای فرستاده خدا چشمان وی سخت دردمند است گفت؟ او را نزد من آورید، چون نزد او رفتم، آب دهان خود در چشم من افکنده گفت:

خدایا زیان گرما و سرما را از او دور گردان تا کنون زیان گرمی و سردی را از من دور ساخته. درفش را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بر ایشان چیره گردانید؟. گفتند: نه. علی گفت: آیا کسی از شما برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال در بهشت درآید و هر جا که خواهد برود؟.

گفتند: نه.

علی گفت: آیا کسی از شما عمی مانند عم من حمزه سرور شهیدان خدا

و پیامبر وی دارد؟ گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۵

گفت: در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین فرزندان پیامبر و دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: نه، گفت: در میان شما کسی هست که زوجه بی مانند: همسر من فاطمه دخت پیامبر و پاره تن وی داشته باشد؟ گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۶

ترجمه

(۹۹۴) علی گفت.

در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد:

باید بنو ولیعه (شعبه بی از کنده اند) باز ایستند و گر نه مردی را بدیشان بفرستم که چون من است، بندگی وی مانند بندگی من است و نافرمانی از وی نافرمانی از من است با شمشیر ایشان را می راند؟ گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: مسلمانی نیست که مهر من در دل وی رسد جز آنکه گناهانی از او بگردد و هر که مرا دوست دارد ترا نیز دوست دارد. دروغ گفته: آنکه گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد. گفتند: نه. علی باز گفت: آیا در میان کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد که در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست؟

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: ای علی آنکه ترا دوست دارد و

به پیشوایی ترا بشناسد رحمت حق به وی سبقت گیرد و آنکه با تو دشمنی ورزد نفرین حق به وی سبقت گیرد. عائشه گفت: ای فرستاده خدا برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان او نباشیم. گفت خاموش باش، هر گاه تو و پدر تو نیز از کسانی باشید که دوستدار وی اید آمرزش خدا به شما سبقت گیرد و هر گاه با وی دشمن باشید نفرین خدا بر شما سبقت جوید. تو و پدر تو نخستین کسی هستید که حق وی را پایمال کنید و با وی ستم روا دارید و تو اولین کسی باشی که با وی نبرد کنی. همه گفتند: نه علی گفت: در میان شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) در باره وی چنان گفته: باشد که در باره من گفته؟ گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در جهان و جاویدان، در بهشت سرای تو برابر سرای من است، چنان که سرای برادران مقابل یک دیگر باشد. همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: خدا ترا به کاری اختصاص داده و به تو انعامی کرده که هیچ کاری نزد وی نیکوتر از زهد در جهان نیست. توبه چیزی در جهان نخواهی رسید، جهان نیز به تو دست نخواهد یافت، در روز رستاخیز زهد در پیش خدا آذین نیکان است، خوشا به حال آنکه ترا دوست دارد و پایه ترا باور کند، و وای بر آنکه ترا دشمن دارد و پایه ترا دروغ انگارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۷

همه گفتند:

نه، علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) وی را پی آب فرستاده باشد چنان که مرا فرستاد من رفتم مشک را پر ساختم و بدوش کشیدم و می آوردم که ناگاه بادی به من روی آورد و مرا بازگردانید تا به زمین نشانید سپس برخاستم که باد دیگری به من روی آورد و مرا باز گردانید تا به زمین نشانید، باز خاستم، باد دیگری به من روی آورد باز گردانید تا مرا به زمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و پیش پیامبر (ص) آمدم، گفت: چرا از من بازماندی؟. پیش آمد را گفتم: گفت: جبرئیل به من گزارش داد باد نخستین فرخ سروش بود که با هزار فرشته بر تو درود دادند و دومین میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو درود فرستاد، سومین اسرافیل بود که با هزار فرشته آمد بر تو درود فرستاد.

همه گفتند: نه.

علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که فرخ سروش برای وی گفته باشد: ای محمد (ص) می بینی علی چگونه همراهی می کند؟ پیامبر، در جواب وی گفت: علی از من است و من از علی، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که چون من برای پیامبر نگارش می کردم پیامبر (ص) چشم بر هم نهاده و من اعتقاد داشتم برای من می گوید و من می نگارم، چون بیدار شد، گفت: یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ گفت: ای پیامبر تو، گفت: بلکه فرخ سروش برای تو املاء کرد، همه گفتند: نه.

الخصال /

(۹۹۵) علی گفت:

شما را به خدا سوگند در میان شما کسی هست جز من که بانگی از آسمان بانگ کشیده باشد:

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

؟ گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: هر گاه نمی ترسیدم مردمان از خاک پای وی بردارند برای تبرک برای بازماندگان در باره تو سخنی می گفتم که کسی نمی ماند مگر آنکه از خاک پای تو کفی بر می داشت؟، گفتند:

نه. باز گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) به وی فرمان داده باشد، که سرای مرا نگاهدار تا کسی نزد من نیاید. چون که فرشتگان به دیدار من می آیند، عمر سه بار آمد من او را باز گردانیدم و گفتم:

فرشتگان در این ساعت بر وی فرود می آیند و دستور برای دیدار وی نیست. حتی شماره آن فرشتگان را نیز با وی گفتم. پس از سپری شدن دستور دادم تا در آید. چون در آمد گفت: ای فرستاده خدا چند بار آمدم علی مرا باز گردانید و چنین و چنان گفت حتی شماره فرشتگان را برای من می گفت. چگونه او شماره ایشان دانسته بود مگر آنان را دیده بود؟.

پیامبر از من پرسید چگونه شماره ایشان دانستی؟. گفتم: آوازهای گوناگون ایشان را شنیدم و از روی آوازه ها شماره ها به یاد گرفتم. گفت: راست گفتی: با برادر من عیسی بر یک روش هستی. عمر بیرون

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۶۹

رفت و با خود می گفت: ای عجب وی را با فرزند مریم مانند ساخت. خدا این آیه را در باب

وی فرو فرستاد: مانند فرزند مریم مثل زده گردد و بناگاه قوم تو روی برگردانند و بانگ برآرند و گویند: خدایان ما برتر است یا وی؟، این مثل نگویند مگر از روی ستیزگی، بلکه ایشان گروهی ستیزه جویان اند. او بنده ایست که ما به وی بهره مندی دادیم و برای بنی اسرائیل مثال آوردیم و هر گاه خواسته باشیم به جای شما در زمین فرشتگانی می آوریم، که جانشین شما باشند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر چنان که برای من گفت به وی گفته باشد؟ که طوبی درختی ست در بهشت که بن آن در سرای علیست، هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در سرای وی شاخه یی از آن می باشد؟. همه گفتند: نه.

باز علی گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد: تو به راه و رسم من نبرد می کنی و ذمه مرا پاک می کنی؟. گفتند: نه. گفت: در میان شما جز من کسی هست که پیامبر به وی گفته باشد:

تو با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد خواهی کرد؟ گفتند: نه. در میان جز من کسی هست که در زمانی که پیامبر سر خود را در دامن فرخ سروش نهاده بود نزد وی آمده باشد و فرخ سروش به وی گفته باشد: به پسر عم تو نزدیک شو که تو به وی شایسته تری از من؟ گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که سر پیامبر را در دامن گرفته باشد تا آفتاب فروشد و نماز پسین را نگزارده بود و چون بیدار شد، گفت: ای علی نماز

پسین را گزاردی، گفتم: نه. پس پیامبر دعا کرد تا آفتاب بازگشت تا من پسین را گزاردم، آنگاه باز فروشد؟ گفتند: نه. باز پرسید: در میان شما کسی هست جز من که بعد از آنکه پیامبر (ص) سوره براءت را به ابی بکر داد که به اهل مکه برد خدا فرخ سرش را فرستاد که ای محمد این سوره را باید تو یا کسی از خاندان تو برساند و او مرا فرستاد تا آن را از ابی بکر بستم و به مکه بردم و رسانیدم. خدا مرا از پیامبر دانست؟ گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد تو پیشوای روشن آنان هستی که مرا فرمان برداری می کنند و روشنی دوستان منی و کلمه یی هستی که پرهیزکاران با آن همدم هستند؟ گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: هر که خوش دارد به زندگی من زنده باشد و چون من می رود در بهشت که خدا به من وعده داده بهشتی که نهال آن را خدا به دست خود کشت و به خواست خود آفریده باید علی و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد و ایشان جانشینان من اند، خدا دانش و دریافت مرا به ایشان داده شما را به گمراهی در نیاورند و به هدایت رسانند، ایشان کار و وظیفه خود را از شما نیکوتر دانند و همیشه حق با ایشان است. گفتند: نه.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۱

ترجمه

(۹۹۶) علی گفت:

شما را به خدا سوگند، در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در

وی گفته باشد حکم خداست که دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر منافق. گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر در حق وی گفته باشد که به من گفته: یاران تو در قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سواراند، بند پای افزار ایشان از نوریست تابان، برای ایشان صاف شده و گرفتاری های آنان گشوده شده در امان اند و اندوهی ندارند تا آنکه در سایه عرش خدا در آیند و خوانی پیش ایشان گسترده گردد و از آن همی خورند تا شمار قیامت سپری گردد، مردمان بیمناک اند و آنان را بیمی نیست؟. همه گفتند: نه. آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد: ابو بکر فاطمه دخت پیامبر را خواستگار شد به وی نداد، عمر نیز خواستگار شد به او نداد، من خواستار شدم وی را به من داد، ایشان به پیامبر گفتند: فاطمه را به هیچ یک از ما ندادی؟ و به علی دادی؟ گفت: من از پیش خود مانع نبودم بلکه به فرمان خدا بدو دادم؟. گفتند: نه.

آیا شما خود از پیامبر (ص) شنیدید که می گفت: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز بریده شود جز پیوند با من کدام پیوند از پیوند من برتر است؟ پدر من و پدر پیامبر (ص) برادراند، حسن و حسین دو فرزندان پیامبراند و دو سرور جوانان بهشت پسران من اند، فاطمه دخت پیامبر همسر من بانوی بانوان بهشت است.

همه گفتند: نه. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد خدا

خلق را بیافرید و ایشان را دو بخش گردانید و مرا در بخش برتر آن نهاد، آنگاه آن را چند قبیله ساخت مرا در قبیله برتر آنها نهاد، سپس آنان را چند خاندان کرد، مرا در خاندان برتر نهاد، آنگاه از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا برتر از آنان گردانید. من میان دو فرزند ابی طالب علی و جعفر خفته بودم که فرخ سروش با فرشته یی پیامدند آن فرشته به فرخ سروش گفت: بر کدامین از ایشان فرود آمدی؟ گفت: این یک، دست مرا بگرفت و مرا بر نشانده؟. گفتند: نه.

در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در سراهای مسلمانان را از مسجد گرفته باشد مگر در سرای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۲

او را عباس و حمزه نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جای دادی؟. گفت: من از پیش خود شما را بیرون نکردم بلکه خدا بیرون کرد و او را جای داد. خدا به موسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه یی بر پای کن و خود و هارون با دو فرزند هارون در آنجای کن. خدا به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی بساز و خود با علی و پسران علی در آن جای گزین؟. گفتند: نه. باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در باره وی گفته باشد: حق با علیست و علی با حق است از یک دیگر جدا نگردند تا در سر حوض به من رسند؟. همه گفتند: نه. در شما کسی جز من هست که

با جان خود پیامبر را نگاهداشته باشد زمانی که مشرکان قریش آمدند و می خواستند او را بکشند من در بستر وی خفته بودم، پیامبر به نهانی به غار ثور رفت، مشرکان به گمان آنکه وی در بستر خویش خفته، هجوم آوردند، چون دریافتند که او نیست بلکه پسر عم ویست از من پرسیدند که محمد کجاست؟. گفتم: ندانم، آن اندازه مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟. گفتند: نه. (مترجم): از زبان علی در گفتگوی وی با اخ الیهود در این کتاب مفصلاً نوشته شده می گوید:

من در مقابل مشرکان آن شب شمشیر کشیدم و ایشان را تار و مار کردم، اما این جا می گوید: مرا آن اندازه زدند که نزدیک بود مرا بکشند. معلوم نشد کدامین درست است؟ ظن غالب آن است که این دو قضیه را کسانی پرداخته اند و به حضرت علی (ع) نسبت داده اند و الله اعلم.

باز علی گفت: شما را به خدا سوگند در شما کسی هست جز من که پیامبر (ص) چنان که به من گفت: به وی گفته باشد: خدا در باره ولایت علی (ع) به من دستور داد ولایت و دوستی وی ولایت و دوستی من است، ولایت من ولایت خدای من است. این پیمانی ست که خدا با من بسته است و به من دستور داده که به مردمان برسانم شنیدید؟ گفتند: آری همه شنیدیم. گفت: اکنون در شما کسی ست به زبان گوید شنیدم لیک مردمان را به دوش خود سوار کند و با علی دشمنی کند. پرسیدند ای پیامبر ما را از آن آگاه ساز.

گفت: خدا مرا فرمان داده که از ایشان روی بگردانم، شما بسنده کنید به

آنچه در دل خویش نسبت به علی (ع) درمی یابید؟ گفتند: نه. شما کسی جز من می شناسید که به رسم مبارزه نه تن از درفش داران بنی عبد الدار را کشته باشد، پس از کشته شدن ایشان، (صواب حبشی) بنده آنان به میدان آمده، بانگ بر آورد که به خدا سوگند به خون سرور خود جز محمد کسی را نخواهم کشت. مانند اشتر کف به لب آورده دو دیده وی بسان دو جام از خون سرخ شده بود همگان از وی ترسیدند من پیش راندم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد، من او را از کمر دو نیم کردم نیمی از وی به سر دو پای مانده بود. چنان که مسلمانان به وی همی نگریستند و می خندیدند؟ همه گفتند: نه. شما کسی جز من شناسید که از مشرکان عرب به اندازه من کشته باشد؟ همه گفتند: نه. شما جز من کسی را شناسید که به میدان عمرو بن عبد وّد آمد و مبارز خواست، شما همه بیمناک بودید من بودم که برخاستم. پیامبر (ص) گفت: ای علی کجا می روی؟ گفتم:

به عزم کشتن این فاسق. گفت: این عمرو بن عبد وّد است. گفتم: ای پیامبر خدا هر گاه او عمرو بن عبد وّد است من نیز علی بن ابی طالب هستم این سخن را سه بار گفتم، من همین را پاسخ دادم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۴

ترجمه

(۹۹۷) پیامبر گفت:

بنام خدا برو، چون رفتم و نزدیک وی رسیدم گفت: کیستی؟ گفتم:

علی فرزند ابی طالب. گفت: هم نبرد بزرگوار هستی. ای برادر زاده باز گردد من با پدر تو یار

و همدم بودم، خوش ندارم که بر دست من کشته شوی. گفتم: ای عمرو گویند تو عهد کرده یی که هر کس سه حاجت به تو داشته باشد یکی را برآوری. گفت: بخواه. گفتم: نخستین آنکه ایمان بیاوری که خدا یکی ست و محمد فرستاده ویست و آنچه از سوی خدا آورده باور داشته باشی، گفت: دیگری گفتم: به سرای خویش بازگردی گفت: این هرگز نشود که زنان قریش آوازه در اندازند که من بیمناک شدم. گفتم: پیاده شو تا با هم نبرد کنیم. گفت:

این را پذیرفتم. پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد، ضربت او سپر را شکافت و شمشیر وی به سر من رسید، من نیز با ضربتی پاهای وی را بریدم و خدا وی را بر دست من کشت. آیا در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد. گفتند: نه.

در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری به میدان آمد و می گفت: مرا امام من نام مرحب نهاد من در نبرد تمام سلاح هستم و دلاور آزموده هستم گاهی نیزه زنم و گاه شمشیر. من در مقابل وی رفتم، به من ضربتی زد، من نیز ضربتی زدم از بس که سر وی کلان بود، خودی که بر سر وی گنجد یافت نشدی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۵

لا جرم سنگ کلانی را میان تهی ساخته بر سر خویش نهادی، شمشیر من سنگ را دو پاره کرد و او را بکشت.

آیا در میان شما کسی بود که چنین زور آزمایی کند گفتند: نه. آیا در میان شما کسی هست که جز من در باره

وی پیامبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد که در قرآن گفته: خدا می خواهد که پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک گرداند. پیامبر (ص) عیابی خبیری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین (ع) در آن جای داد سپس گفت: خدایا اینان خاندان من اند پلیدی را از ایشان دور سازد و ایشان را پاک گردان. گفتند:

به خدا سوگند در میان ما کسی نیست که این آیه جز برای تو و خانواده تو شایسته باشد. آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در باره وی گفته باشد: من سرور فرزندان آدم هستم و تو ای علی سرور تازیان هستی؟. گفتند: نه.

باز علی گفت: آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در مسجد بود که به سوی آسمان نگریست، دید چیزی را می آوردند، به سوی آن شتافت و یاران وی نیز رسیدند به چهار سیاه رسید، تابوتی بر دوش داشتند، گفت: آن را بر زمین گذارید، گذاردند، گفت: روی آن را گشودند، در آن بنده یی سیاه بود که غلی در گردن داشت، پیامبر پرسید این کیست؟. گفتند: غلام ریاحین است، از نابکاری از ایشان گریخته و مرده، و به ما فرمان دادند که وی را همچنان با غل به گردن در خاک سپاریم. من گفتم: ای پیامبر این غلام هر گه که مرا می دید می گفت: ای علی من ترا دوست دارم، و می گفت: ترا دشمن ندارد مگر کافر. پیامبر گفت:

بر همین اعتقاد خدا به وی پاداش داده که هفتاد قبیله از فرشتگان هر قبیله هزار تیره اند، و بر وی نماز

می گزارند، پیامبر غل را از گردن وی بیرون آورد، و خود بروی نماز گزارد و به خاک سپرد؟ همه گفتند: نه.

باز گفت: در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حق وی گفته باشد که دی شب به من فرمان دعا داده شد که چیزی از خدا بخواهم، من برای ما هر دو خواستم. همه گفتند: نه. گفت: می دانید که پیامبر (ص) خالد بن ولید را به قبیله بنی جذیمه فرستاد و با آنان آن کار را کرد چون پیامبر آگاه شد به روی منبر سه بار گفت: خدایا من از آنچه خالد کرده بیزار هستم، آنگاه گفت: ای علی تو برو و من رفتم به ایشان عوض و دیه دادم و ایشان را به خدا سوگند دادم که دیگر چیزی مانده؟ گفتند: چون ما را سوگند دادی می گوئیم که ظروف سکان و زانو بند اشتران مانده، تاوان آنها را نیز پرداختم، باز زر بسیاری داشتم همه را به ایشان دادم و گفتم اینها را از آنچه دادم که ذمه پیامبر (ص) را از آنچه می دانید و نمی دانید پاک کرده باشم به پیامبر گفتم، گفت: به خدا سوگند آنچه تو کرده یی شادمان تر هستم تا از گله یی از اشتران سرخ موی. گفتند: همه را دانیم: باز گفت: شما شنیدید که پیامبر می گفت: ای علی دیشب پیروان مرا در برابر به رده داشتند من برای تو و پیروان تو از خدا آمرزش خواستم. همه گفتند: چرا شنیده بودیم. باز گفت:

شما شنیدید که روزی پیامبر به ابی بکر گفت: برو و گردن مردی که در فلان جاست بزن رفت و بازگشت، گفت: آن مرد

در حال نماز گزاردن بود از این روی وی را نکشتم. به عمر گفتم: تو برو و او را بکش، او نیز بازگشت و همین را گفت. پیامبر گفت: من شما را فرمان قتل وی دادم، شما می گوید آن چون نماز می گزارد نکشتم. آنگاه به من گفت: ای علی برو او را بکش من رفتم و او را نیافتم. من بازگشتم و گفتم: او را نیافتم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۶

پیامبر تصدیق من کرد و گفت: هر گاه می یافتی می کشتی. گفت: در شما کسی جز من هست که پیامبر در حق وی گفته باشد: دوست تو در بهشت است و دشمن تو در دوزخ. گفتند: نه. عائشه به پیامبر گفت: ابراهیم فرزند ماریه قبطیه از تو نیست از آب فلاخن مرد قبطی ست. پیامبر به من گفت: برو او را بکش. گفتم: بی تحقیق مانند آهن گداخته به کرک نابود سازم یا تحقیق کنم بعدا به قتل رسانم. گفت: بعد از تحقیق من دنبال وی رفتم او چون مرا دید در باغی رفت و بالای خرما بنی جست من نیز رفتم از زیر دیدم که آلت مردی ندارد به پیامبر گفتم. خدای را سپاس گزارد که به تهمت عائشه او را نکشت؟ همه تصدیق کردند، که چنین است که می گویی. علی گفت: خدایا تو گواه باش بر آنچه گفتم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۷۸

[بابهای منتهای پنجاهگانه و بالاتر]

اشاره

ترجمه

(۹۹۸) پنجاه حقی که امام علی بن الحسین به یکی از یاران خود نگاشته

اشاره

- ابو حمزه ثمالی گفته: این نامه امام علی بن الحسین است که به یکی از یاران خود نگاشته: بدان خدای را بر تو حقوقی ست، در هر جنبش و آرامشی در هر حال و هر مقال و در هر مرتبه و مقامی که هستی و در هر اندامی که بگردانی. و در هر ابزاری که به کاربری حقی به گردن تو ثابت است. برترین همه این حقوق، حقوق خداست که بر تو لازم گردانیده زیرا آن ریشه همه حقوق است. آنگاه آنچه برای توست که بر تو واجب ساخته از فرق سر تا کام تو نسبت به اندامهای گوناگون تو.

خدا برای زبان تو، گوش تو، دیدگان تو، دست تو، پای تو، شکم تو، فرج تو حقی نهاده. این هفت اندام که با آنها کار می کنی هر کدام را حقی ست، برای همان کارهایی که باید انجام دهی بر تو حقی ثابت کرده، برای نماز تو، روزه تو، زکات تو، قربانی تو، و دیگر کارهای تو بر تو حقی ست به اضافه از این حقوق که در درون خودداری برای دیگران نیز بر تو حقوقی ست. برتر از همه آنها: حقوق پیشوایان است، آنگاه حقوق زیر دستان، سپس حقوق خویشان، این حقوق هر کدام شعبه هایی دارد، حقوق پیشوایان تو سه است، برترین آنها حق کسی ست که به سلطنت ترا اداره و پرورش می دهد، آنگاه حق آنکه ترا به دانش و بینش پرورش می دهد، سپس حق آنکه ترا به فرمانروایی پرورش می دهد، همه پرورش دهندگان تو بر تو

پیشوا هستند.

و حقوق زیر دستان تو سه است، برترین آنها حق کسانی است که بر

ایشان فرمانروایی داری. آنگاه حق شاگردانی که از تو سودمند به دانش می گردند زیرا نادان زیر دست داناست، سپس حق کسانی که دارای سوده‌های ایشان هستی مانند: زن و بنده. حقوق زیر دستان تو بسیار است و با هم بستگی دارد مانند: حقوق خویشان و هم نژادان که برترین آنها بر تو حق مادر است سپس پدر سپس فرزند، سپس برادر سپس هر کدام که نزدیک تراند و شایسته تر. سپس حق آنکه به تو نعمت داده سپس حق آنکه اکنون به تو نعمت می دهد آنگاه حق آنکه به تو نیکی کرده سپس حق بانگی را که ترا به نماز آگاه می کند، سپس حق امام جماعت بر تو سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه، سپس حق یار تو، سپس حق همکار تو، سپس حق دارای تو، سپس حق بستانکاری که از تو وام می خواهد، سپس حق همدم تو، سپس حق آنکه بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق آنکه به وی اقامه دعوی کردی آنگاه حق آنکه یا تو کنکاش می کنی، سپس حق آنکه به تو در کنکاش رأی می دهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد، سپس حق آنکه از تو پند می خواهد سپس حق آنکه به تو پند می دهد، سپس حق کلان تر از تو، سپس حق خردتر از تو، سپس حق آنکه از تو درخواست کرده، سپس حق آنکه به دست خود به تو بدی رسانیده به عمد یا غیر عمد، سپس حق مردمان به تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تواند، سپس حقوقی که به مقتضای احوال زندگی پدیدار می گردد. نیک بخت آنکه خدا وی را یاری دهد تا حقوقی که بر

وی فرض کرده به جای آورد.

حق خدا بر تو آن ست که وی را به یگانگی و بی انبازی بستایی و بپرستی. هر گاه از روی پاکی اعتقاد این کار را انجام دهی خدا کار جهان و جاویدان ترا بسنده کند. حق نفس تو به تو آن ست که ویرا در بندگی خدا به کار گماری و حق زبان تو آن است که آن را از دشنام دادن نگاهداری و به گفتار نیک خوی دهی و سخنان پریشان مگویی و با آن به مردمان نیکی رسانی و خوبی ایشان را باز گویی و حق گوش آن ست که با آن از دشواری مردم باز ایستی و آنچه روا نیست مشنوی و حق دیده آن ست که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن به آن پند و اندرز گیری، حق دست آن ست که آن را به آنچه جائز نیست دراز مکنی و حق پای آن ست که با آنها به سوی ناروا مشتابی زیرا آن گام تباه ترا از راه راست می لغزاند و در دوزخ می افکند و حق اشکم آن ست که آن را انبان ناشایست مسازی و پیش از سیری مخوری و حق تناسلی تو آن ست که آن را از زنا و بد پاک داری و از دیدگان مردم بپوشانی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۱

ترجمه

(۹۹۹) حق نماز گزاری، آن ست که بدانی روی به درگاه خدا آورده بی،

هر گاه این را نیکو دریافتی باید با خلوص و اعتقاد و امیدوار در عین حال با وقار و حضور قلب در برابر وی ایستاده باشی و احکام آن را کاملاً دریافته باشی.

و حق حج گزاری آن ست که، بدانی در آن مهمان خدای خویش هستی و از گناه های خود بگریختی و به او

پرداختی و آنچه خدای بر تو واجب گردانیده انجام می دهی.

و حق روزه داشتن، آن ست که بدانی بندیست که خدا بر زبان و گوش و دیدگان و اشکم و فرج تو نهاده تا بدین جهت ترا از دوزخ برهاند، هر گاه روزه داشتن را کنار گذاری پرده یی که خدای بر تو کشیده دریده باشی.

و حق زکات آن ست که بدانی زکات و صدقه تو نزد خدا امانتی ست که نیازمند به گواه خواستن نداری.

هر گاه چنین دانی هر چه نهانی تر باشد بیشتر محل اعتماد توست، از آنچه آشکارا به امانت سپاری و بدانی که صدقه در جهان هر گزندی را دور می کند و در جاویدان آتش دوزخ را کنار می نهد.

و حق قربانی آن ست که بدان خشنودی خدای را خواسته باشی و مردمان را منظور نداری و این عمل را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۲

فقط برای خدا به جای می آری تا در قیامت موجب نجات باشد.

و حق فرمان روا آن ست که بدانی تو برای وی وسیله آزمایشی و او به تو گرفتار است چون که خدا وی را بر تو فرمانروایی داده. تو باید خویشتن را در معرض خشم وی در نیاوری تا خویشتن را به نابودی نیفکنده باشی و در مظلمه وی شریک مگردی.

و حق آنکه به تو دانش فرا می دهد آن ست که وی را گرامی داری و مجلس او را احترام گزارای هنگام استفاده نیک گوش داری و بر وی اقبال کنی و آواز خویش را بر او بلند سازی. هر گاه کسی از او پرسشی کرد تو پاسخ مده تا او پاسخ دهد. در محضر وی با کسی خصوصی سخن مگویی، و از کسی

نزد وی بد گویی مکن، هر گاه از وی به بدی یاد کرد تو از او دفاع نما و خرده های وی را پوشیده دار و نیکی او را آشکارا نما، با دشمنان وی همدمی مکن و با دوستان وی دشمنی موز، هر گاه چنین کنی فرشتگان بر تو گواهی دهند که دانش برای خدا آموختی نه برای خواهش مردمان.

و حق آنکه خداوندگار توست، آن ست که از وی فرمان برداری کنی و با وی مخالفت موزی مگر آنکه ترا به خلاف حق من فرمان دهد، هیچ گاه برای خشنودی مخلوق معصیت خالق را مپسند.

و حق زیر دستان که بر ایشان فرمانروایی می کنی، آن ست که بدانی ایشان از ناتوانی زیر فرمان تو آمدند بر تو واجب است که با آنان به دادگری رفتار کنی و در شکنجه اینان مشتاب و خدای را سپاسگزار که چون تو مخلوقی را بر دیگری برتری داد.

و حق شاگرد آن ست که بدانی ترا سرپرست ایشان گردانیده در دانشی که به تو داده تو نیز باید به خوشرویی با آنان رفتار کنی و فرا دهی. هر گاه از دانش خویش ایشان را دریغ کنی خدا آبروی دانش ترا از دلها دور سازد.

و حق زن آن ست که بدانی خدا وی را برای آسایش و آرامش تو آفریده و این نعمتی ست از خدا برای تو، پس حق این نعمت را ادا کن و از خوراک و پوشاک و آنچه نیاز وی بدان است کوتاهی موز و هر گاه نادانی کرد از وی در گذر.

و حق بنده تو آن ست که او آفریده تو نیست، پسر پدر و مادر توست، گوشت و خون وی با تو یکی ست، تو

و او هر دو را خدای آفریده، تو هیچ چیزی نتوانی برای او آفرید او را دست تو امانت سپرده تا هر نیکی که توانی با وی به جای آوری چنان که خدا به تو نیکی کرده تو نیز با وی نیکی نما.

و حق مادر تو آن ست که بدانی بار ترا تحمل کرد و از نیروی خود ترا خوراک داد و با همه اعضای خویش ترا نگاهداری کرد سیری و نوشیدنی را با گرسنگی و تشنگی خود خریده و برای تو بی خوابی کشیده و ترا از سرما و گرما حفظ کرد تا فرزند وی باشی سپاس خدمت او را هرگز نتوانی چنان که هست بگزاری.

و حق پدر تو آن ست که بدانی او ریشه توست هر گاه نبود تو نیز نبودی، پدر نعمت اصلی توست، خدای را سپاس گزار که چنین نعمتی ترا ارزانی داشت تا ترا بزرگ گردانید.

و حق فرزند تو آن ست که بدانی از تو و وابسته توست باید غمخوار وی باشی و در راه و رسم خداشناسی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۳

و دینداری او را رهنما باشی و با وی چنان معامله کنی که دانی به نیکی بر وی پاداش بری و به بدی کردن در حق وی کیفر می بینی.

حق برادر تو آن ست که بدانی او دست تو و ارجمندی تو و توانایی توست هیچ گاه او را اسباب معصیت و ستم خود مساز و در برابر دشمن وی را یاری کن و برای او خیر اندیش باش، هر گاه مخالف فرمان خدا کار بنماید از او یاری مکن و فرمان خدای را یاری کن.

حق آنکه ترا خریده و آزاد کرده آن

است که بدانی خواسته خویش را بر تو هزینه کرده و ترا از بند خواری برآورده و به ارجمندی آزادی داده و برای بندگی خدا به تو آسایش داده و دانسته باشی که وی بر زنده و مرده تو از دیگران شایسته تر است، از جانب خود هر چه داری هر گاه نیازمند است باید وی را یاری کنی هر چند توانایی از خداست و در جاویدان بهشت پاداش است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۴

ترجمه

(۱۰۰۰) و حق آزادکننده تو که بر تو حق نعمت دارد-

آن ست که این را بدانی که او از خواسته خود ترا آزاد کرد تا بهتر آماده بندگی خدا باشی از این رو تو باید او را یاری کنی. و حق آنکه به تو نیکی رسانیده آن ست که از او سپاس کنی و نیکی وی را به یاد آوری و او را ستایش کنی و میان خود و خدا در باره وی دعای خالص کنی، چون چنین کردی واقعا در آشکار و نهان حق نیکی وی را رسانیده یی. سپس هر گاه روزی توانایی یافتی به وی پاداش آن نیکی را بدهی.

و حق بانگی آن ست که ترا به یاد خدای درآورد و به بندگی او بخواند و در انجام فریضه واجب به تو یاری دهد، تو باید به این نیکی که برای تو می کند از وی سپاسگزار باشی.

و حق امام جماعت تو در نمازگزاری آن ست که بدانی نماینده میان تو و خدای توست و از سوی تو نزد خدا سخن می گوید و تو از سوی وی سخن نمی گویی و برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و بیم ایستادن نزد خدای را نداری و بیم ایستادن نزد خدای را او

از سوی تو متحمل می شود: هر گاه نماز تو کاستی داشته باشد به گردن اوست و هر گاه درست باشد در پاداش وی شریک خواهی بود و او را به تو فزونی نیست، جان ترا با جان خویش نگاه داشته و نماز ترا با نماز خود نگاه داشته، پس وی را به همان اندازه سپاسگزار باش.

و حق همدم تو آن ست که با وی نرمی پیش گیری و داد گرانه با وی سخن رانی و از جای خویش بی دستور وی برنخیزی و کسی که نزد تو نشیند بی فرمان تو می تواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکی های وی را به یاد داشته باشی و جز سخن نیک با وی چیزی مگویی.

و حق همسایه تو آن ست که وی را در غیاب نگاه داری و در حضور گرامی شماری و در مقابل ستمی که به وی می شود یاری کنی و در خرده هایش جستجوی مکنی و هر گاه بدی از وی دیدی نهان سازی و هر گاه بدانی که پند و اندرز پذیر است در تنهایی وی را پند ده. در سختی وی را تنها مگذاری و از لغزش وی درگذری و گناه وی را ببخشی و به بزرگی با وی همدمی کنی، توانایی از خداست.

و حق دوست آن باشد که وی را گرامی داری، با انصاف با وی دوستی کنی، چنان که از تو پذیرایی کند از وی پذیرایی ساز و مگذاری در جوانمردی بر تو پیشدستی کند و هر گاه پیش دستی کند تو بدو عوض ده و او را دوست دار چنان که ترا دوست دارد و هر گاه قصد گناهی کند وی را از

آن باز دار و پیوسته وی را به نیکی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۵

رهنمون باشی و از شکنجه خدا او را بترسانی، توانایی از خداست.

و حق شریک تو آن ست که هر گاه دور باشد کارهای شرکت وی را از سوی او انجام دهی و هر گاه حاضر باشد وی را بهمکاری رعایت کنی و بر خلاف وی حکم مکنی و بی مشورت وی برای خود کار مکنی و خواسته وی را نگاه داری کنی، در اندک و بسیار با وی خیانت موزی چون نباید دو شریک با یک دیگر خیانت کنند و حق خواسته تو آن است که جز از راه درست بر مگیری و در غیر شایسته هزینه مکنی و آنکه را سپاس تو نمی گزارد در آن بر خویش مقدم مداری و در آن به فرمان خدا کار کنی و با فراخی به آن تنگ چشمی موزی تا افسوس مخوری، توانایی از خداست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۶

ترجمه

(۱۰۰۱) و حق بستانکاری که خواسته خود می خواهد،

آن ست که هر گاه داری به وی دهی و هر گاه نداری وی را از خود به گفتار شیرین خوش گردانی و به نرمی از خود دور سازی.

و حق همدم، آن ست که او را گول مزنی و فریب مدهی و با وی نیرنگ و دغل مازی و در کار وی از خدا بپرهیزی.

و حق آنکه بر تو اقامه دادخواهی کرده، آن ست که هر گاه می دانی دادخواهی وی حق است تو خود گواه خویش گرد و به وی ستم مکن و حق وی را باز ده و هر گاه آنچه گفته تباه است با وی مدارا کن و در پاسخ وی سرسختی نشان مده

و خدای را به خشم میاور، توانایی از خداست.

و حق آنکه به وی دادخواهی داری، آن ست که هر گاه در دادخواهی خود بر حق هستی با او نرم سخن ران و هر گاه ناحق گویی از خدای بیمناک باش و توبه کن و دادخواهی را رها ده.

و حق آنکه در کار خویش با تو کنکاش کند آن ست که هر گاه رأی درستی داری با وی بگویی و هر گاه نداری وی را رهبری کنی به آنکه داند.

و حق آنکه با وی مشورت کنی آن ست که هر گاه بر خلاف نظر تو نظری داد به وی بدین مباحث و هر گاه موافق باشید، خدای را ستایش کن.

و حق آنکه از تو پند نیوشد آن ست که حق اندرز و پند را نسبت به وی برسانی و در باره او دل سوز باشی.

و حق پند بد تو آن ست که نسبت به وی فروتن باشی و به سخن او گوش فرا دهی هر گاه نیکو گوید و هر گاه نادرست گوید به وی رحمت فرستی و با وی بدین مباحثی و هر گاه بدانی که خطا می رود از او باز خواست مکن مگر آنکه در معرض اتهام و بدبینی باشد که باید به کار وی توجهی مکنی. توانایی از خداست.

و حق کلان تر آن ست که وی را گرامی داری، برای سن وی و بزرگ داری برای آنکه پیش قدم است و با وی مستیزی و پیش از وی به راهی مروی و در راه رفتن از وی پیشی مگیری و با وی کودکانه رفتار مکنی و هر گاه با تو سبکی کند تحمل کنی و برای اسلام و پیروی او

را گرمی داری.

و حق خردتر آن ست که وی را با مهربانی آموزش دهی و از وی گذشت داشته باشی و خرده وی را نهان داری و با وی گرمی پیش گیری و او را یاری دهی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۷

و حق خواهان آن ست که به اندازه نیازمندی وی یاوری و دستگیری کنی. و حق آنکه از وی درخواست داری آن ست که هر گاه نیاز ترا برآورد با وی سپاسگزار باشی و حق وی را بشناسی و هر گاه از تو دریغ ورزد عذر وی بپذیری.

و حق آنکه برای خدا ترا خشنود کرده آن ست که خدای را ستایش کنی بعد از وی سپاسگزار باشی. و حق آنکه با تو بدی کرده آن ست که از او درگذری و هر گاه گذشت از وی زیانبخش است و انگیزه سرکشی وی گردد، برای دست آوردن حق خود یاوری بجویی. قرآن گفته: کسانی که در برابر ستم انتقام کشند گناهی ندارند و حق همکیشان تو آن ست که همیشه از خدا شادمانی و تندرستی ایشان را خواستار باشی و با بدان آنان مهربانی پیش گیری و ایشان را به راه راست آوری و دل جویی فرمایی و از نیکان اینان سپاسگزاری سازی و گزند و آزار را از ایشان دور گردانی و هر چه برای خود می پسندی برای ایشان نیز پسند و هر چه را برای خود نمی پسندی برای ایشان میسند. پیران و کهنسالان ایشان را پدر خویش دانی و برنایان آنان را برادران خویشان و پیره زنان اینان را مادر خود و کودکان ایشان را فرزند خویش به شمار آری.

و حق کافری که در پناه دین اسلام است، آنچه

را خدای از اینان پذیرفته تو نیز بپذیری تا به عهد خویشتن به خدا وفادار هستند تو نیز با ایشان وفادار باشی.

ترجمه

(۱۰۰۲) پنجاه منش از منشهای گرانیده است

- امام صادق گفته: «صفت گرانیده به خدا:

نیروی در دینداری، دور اندیشی در نرمی، گرایش به سر حد یقین است، در دریافت کیش کوشاست، در نیکی پایدار است، هنگام شهوت دیده پوش است، دانش با بردباری دارد با نرمی سپاسگزاری می کند، به شایستگی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۸۸

بخشش می کند، درخواست میانه روست، در حضر بردبار است، و در توانایی گذشت دارد، برای پیشوای خود فرمان بردار است، نیکی خواه است، گرایش به پرهیزکاری دارد، آزمند به جهاد است، هر چه کار مهم باشد برای نماز رها سازد، بهنگام سختی شکیباست، در برابر پیش آمدها سنگین است، در مکاره با صبر است، هنگام نعمت سپاسگزار است، دشیاد نمی کند یعنی غیبت، تکبر نمی ورزد، ستم نمی کند، در برابر ستمکاری شکیباست، خویشاوندی را نمی برد، سست نیست، بد خوی و سخت دل نیست، هرزه دیده و شکمخواره نباشد، زبون شهوت نگردد، به مردمان رشک نبرد، در زندگی به خویش و همسر خود تنگ نگیرد، تندرو و بیهوده پاشی نکنند، بلکه میانه روست، ستمرسیده را یاری می کند، به بیچارگان جوانمرد است، خویشتن را به رنج افکند برای آسایش دیگران، به ارجمندی جهان گرایش ندارد، و از رنج آن زاری نکند مردمان در پی همت خویشتن اند، اما همت او را سرگرم ندارد، در بردباری کاهشی ندارد، در اندیشه اش سستی نیابی، آیین و کیش خود را تباه ندارد، آنکه با وی مشورت کند رهنمایش کند، هر که با وی یاری کند او نیز با وی همراهی کند، از بیهودگی

و دشنام، نادانی گریزان است. اینها منشهای انسان گراینده است.

ترجمه

(۱۰۰۳) پاداش آنکه پنجاه حج گزارده باشد

- هارون پور خارجه گفته: از امام صادق شنیدم که می گفت: هر که پنجاه حج گزارد، خدا برای وی در بهشت عدن شهرستانی بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوریان بهشت است با هزار زن و در بهشت از یاران پیامبر اسلام باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۰

[بابهای منشهای هفتادگانه و بالا]

اشاره

ترجمه

(۱۰۰۴) امیر المؤمنین علی (ع) هفتاد هنر دارد که کسی از مردمان در آنها با وی شریک نیستند

اشاره

- مکحول گفته: علی (ع) می گفت حفاظ یاران پیامبر داند که در میان ایشان کسی نبود که فزونی داشته باشد مگر آنکه من با وی شریک هستم و بر وی برتری دارم، لیک من هفتاد هنر دارم که کسی از ایشان را در آنها با من شرکت نیست. پرسیدم مرا از آنها آگاه ساز گفت:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۱

(یکم) - چشم بهمزدنی من مشرک به خدا نبودم ولایت و عزای را که از بتان عرب است نپرستیدم. (دوم) - من هرگز باده گساری نکردم. (سوم) - سرپرست من در کودکی پیامبر (ص) بود زیرا مرا از پدرم درخواست کرد من از همان زمان با وی همدم بودم. (چهارم) - من پیش از همه ایمان و اسلام پذیرفتم. (پنجم) - پیامبر به من گفت: ای علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی مگر آنکه پس از من پیامبری نیست.

(ششم) - من آخرین کسی بودم که از پیامبر جدا شدم و او را در گوش نهادم. (هفتم) - چون به غار ثور رفت مرا در بستر خویش خوابانید چون مشرکان به سرای وی در آمدند گمان بردند من محمد هستم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: یار تو کجاست؟، گفتم: پی کاری رفت. با یک دیگر گفتند هر گاه گریخته بود این را با خود برده بود. (هشتم) - پیامبر (ص) هزار دانش برای من گشود که از هر یک هزار در گشوده گردد و یکی از آنها را به کسی جز من یاد نداده. (نهم) - پیامبر (ص)

گفته: ای علی چون خدا اولین و آخرین را برانگیزد برای من منبری برتر از منبر پیامبران گذارد و برای

تو نیز منبری نهاد برتر از منبر اوصیای دیگر. (دهم) - از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی چیزی در قیامت به من نداده اند مگر آنکه مانند آن را برای تو نیز درخواست کردم.

(یازدهم) - از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم دست تو در دست من است تا به بهشت روی. (دوازدهم) - من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو در امت من مانند کشتی نوح هستی که هر که در آن سوار شود رهایی یابد و هر که در نیاید غرق گردد. (سیزدهم) - پیامبر دستار خود را به سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدای را بر من خواند تا به یاری خدا ایشان را شکست دادم.

(چهاردهم) - پیامبر (ص) به من گفت: که بر پستان خشک گوسپندی دست سودم، گفتم: تو دست بکش گفت:

ای علی کردار تو کردار من است من بر آن دست سودم. به من شیر داد خورشی از آن به پیامبر دادم، پیر زنی آمد تشنه بود به او نیز خورانیدم. پیامبر گفت: من از خدا خواسته ام که برای تو برکت دهد و برآورده کرد. (پانزدهم) - پیامبر مرا وصی خود گردانید و گفت: ای علی جز از تو کسی مرا غسل مدهد و به خاک مسپارد، چه هر گاه جز تو دیده کسی بر عورت من افتد کور گردد! گفتم: من چگونه می توانم تنها ترا بشویم، گفت: از غیبت ترا یاری کنند، هنگام شستن آنچنان شد که پیامبر گفته بود. (شانزدهم) - من خواستم او را برای غسل برهنه سازم، آوازی شنیدم که ای وصی محمد او را برهنه مساز ناگزیر از

زیر جامه وی را غسل دادم، به خدا سوگند عورت وی را ندیدم، خدا از میان یاران وی مرا به این بزرگواری ویژه ساخت.

(هفدهم) - ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند، اما خدا وی را به من تزویج کرد و پیامبر (ص) گفت: ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خدا بانوی بانوان بهشت و پاره تن مرا به تو به زنی داد، گفتم: مگر من از تو نیستم؟ گفت: ای علی، تو از منی و من نیز از تو مانند دستی نسبت به دست دیگر در جهان و جاویدان از تو بی نیاز نخواهم بود. در قیامت از همه به من نزدیک تر نشینی، فرشی برای من گسترانند و فرشی برای تو من در گروه پیامبران هستم و تو در شمار اوصیا بر سر تو تاجی از نور است و دیهمی از کرامت

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۲

هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از شمار مردمان آسوده گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۳

ترجمه

(۱۰۰۵) [ادامه روایت]

نوزدهم - پیامبر (ص) به من گفت: تو در آینده با ناکثان و قاسطان و مارقان نبرد می کنی به تعداد هر تنی از ایشان که با تو نبرد می کنند. صد هزار از پیروان خود را در قیامت شفاعت خواهی کرد. گفتم: ناکثان چه کسانی هستند؟ گفت: طلحه و زبیر که در حجاز با تو بیعت. می کنند و در عراق نقض بیعت کنند. هر گاه چنین کنند با ایشان نبرد کن که نبرد با اینان پاک کردن زمین است. پرسیدم قاسطان کیستند؟ گفت: معاویه و پیروان وی. پرسیدم: مارقان کیان اند؟ گفت: پیروان ذی

الشدیه اند و از دین بیرون جهند چنان که تیر پران از چله کمان، ایشان را بکش که در کشتار اینان گشایشی برای مردم زمین است و بر ایشان شکنجه شتابان است و برای تو اندوخته نیکان.

بیستم- از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: تو در میان پیروان من مانند در حطه یی در بنی اسرائیل هر که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۴

در ولایت تو در آید در دری آمده که خدا فرمان داده.

بیست و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: من شهرستان دانش هستم و علی در آن است که هرگز به شهرستان نمی توان در آمد مگر از در آن. آنگاه گفت: ای علی تو به زودی پیمان مرا نگاهداری می کنی و بر سیرت من نبرد کنی و پیروان من با تو سرکشی خواهند کرد.

بیست و دوم- از پیامبر شنیدم که می گفت: خدا دو فرزند من حسن و حسین را از نوری بیافریده که به تو و فاطمه ارزانی داشته. ایشان چون دو گوشواره باشند که به گوش جنبان اند تابش آنان هفتاد مقابل تابش کشته شدگان راه خداست. ای علی خدا به من مژده داده که ایشان را چنان گرامی بدارد که کسی را چنین گرامی نداشته مگر پیامبران و فرشتگان را.

بیست و سوم- پیامبر (ص) در زمان حیات خود انگشترین و زره و کمر خود را به من ارزانی داشت و شمشیر خود را در میان من بست در حالی که همه یاران و عم وی عباس حاضر بودند مرا بدین کرامت ویژه ساخت.

بیست و چهارم- خدا به پیامبر آیه نجوی را فرستاد که می گوید: ای گروندگان هر گاه با پیامبر نجوی کنید پیش از

آن صدقه دهید، من دیناری داشتم آن را به ده درم سیم مبدل کردم و هر گاه که با پیامبر نجوی می کردم قبل نجوی کردن درمی صدقه می دادم، در حالی که هیچ کدام از پیروان وی نه قبلا و نه بعدا چنین نکرد. تا آیه دیگر رسید که می گوید: آیا بیمناک شدید که پیش از نجوی خویش صدقه دهید چون نکردید خدا به شما بیخشود و گفت: تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ. توبه از گناه است.

بیست و پنجم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: پیامبران به بهشت درنیایند تا من نخستین بار درآیم و اوصیا به بهشت در نیایند تا تو نخستین بار درآیی. پیامبر به من گفت: خدا به من مژده داده که تو ای علی سرور اوصیا هستی و دو فرزند تو: حسن و حسین سروران جوانان بهشت اند.

بیست و ششم- برادر من جعفر با دو بال که از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده در بهشت با فرشتگان پیوسته در پرواز است.

بیست و هفتم- عم من حمزه سرور کشته شدگان در راه خداست.

بیست و هشتم- پیامبر (ص) گفت که خدا در باره تو به من مژده داد که تخلف ندارد مرا پیامبر گردانید و ترا خلیفه من، پس از من تو از پیروان من همان را بینی که موسی از فرعون دید. تو باید شکیبیا باشی و ایشان را به خدا واگذاری من دوستان ترا دوست دارم و دشمنان ترا دشمن.

بیست و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی تو خداوند حوضی، فردا کسی جز تو بر آن دست ندارد، گروهی پیش تو آیند و آب خواهند. در پاسخ ایشان گویی: نه و

به اندازه ذره یی ندهم، ناامید باز گردند، چون پیروان من و تو آیند گویی سیراب گردید و سفید روی باز گردید.

سی ام- از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: فردای قیامت پیروان من با پنج درفش در آیند. نخستین درفشی که بر سر حوض کوثر آید از آن فرعون این امت است که معاویه باشد. دوم- سامری این امت که عمرو بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۵

عاص می باشد. سوم- جاثلیق این امت که ابو موسی اشعری باشد. چهارم- ابو الاعور سلمی باشد. پنجم- درفش توس با پیروان تو خدا به آن درفش های پیشین گوید: باز گردید، باز گردند، آنگاه پیروان من و تو که با خارجیان و پیمان شکنان و گریختگان در صراط و در رحمت نبرد کنند، پیروان ما چیره گردند.

آن دسته های پیشین گویند ما فریب خوردیم. امروز از شما عوض پذیرفته نیست و نه از کافران، جای شما دوزخ است. در دست من عصایی ست از خار عوسج که دشمنان خدای را بدان برانم چنان که اشتران ناشناس را از سر آب می رانند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۶

ترجمه

(۱۰۰۶) [ادامه روایت]

سی و یکم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: هر گاه از آن جهت نبود که غلامت از پیروان من در باره تو می گفتند چنان که در حق عیسی بن مریم گفتند، فضیلتی برای تو می گفتم که به هیچ گاه نگذری مگر آنکه خاک پای ترا برای درمان برگیرند.

سی و دوم- من از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: خدا مرا با بیم دشمنان یاری کرد و از درگاه وی درخواست کردم که ترا نیز چنان یاری دهد. برای تو نیز همان را خواست.

سی و سوم- پیامبر (ص)

در گوش من آنچه بوده و تاقیامت خواهد بود همه را فرو گفت و خدا آن را بر من به زبان پیامبر خود روان گردانید.

سی و چهارم- ترسایان مدعی شدند که با پیامبر مباحله کنند. خدا این آیه را فرستاد که: هر که در دین اسلام با تو مجادله کند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگویی: پسران شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را دعوت می کنیم، آنگاه نفرین خدای را بر دروغگویان می گردانیم.

در اینجا نفس من نفس پیامبر (ص) بود و مقصود از زنان: فاطمه و از پسران: حسن و حسین (ع) است. آنگاه گروه ترسایان پشیمان شدند و از پیامبر (ص) استعفاء خواستند و پذیرفت. به حق آنکه تورات را به موسی و قرآن را به محمد فرستاد، هر گاه با ما مباحله کرده بودند همه به صورت بوزینگان و خوکان مسخ می گردیدند.

سی و پنجم- پیامبر روز نبرد بدر مرا گفت: مستی ریگ بیاورم، آوردم دیدم بوی مشک می دهد، او آنها را به مشرکان پرتاب کرد چهار ریگ از بهشت بود و ریگی از خاور و ریگی از باختر و یکی از عرش با هر یک صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند. خدا به این کار کسی را جز من گرامی نداشته بود نه در قبل نه در بعد.

سی و ششم- از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و نابکارتر از پی کننده ناقه ثمود است، عرش خدا از قتل تو بلرزد، تو در حال از صدیقان و شهیدان خواهی بود.

و هفتم- خدا از میان یاران پیامبر مرا به دانستن ناسخ قرآن از منسوخ و محکم آن از متشابه و خاص

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۷

آن از عام مخصوص گردانید، از لطفی ست از خدا بر من و پیامبر خود، پیامبر گفت: ای علی خدا به من دستور داده ترا به خویشتن نزدیک گردانم و ترا بیاموزم و با تو نرمی پیش گیرم از این رو فرمان برداری می کنم.

سی و هشتم- پیامبر مرا به جنگی فرستاد و در باره من دعا کرد برخی از یاران وی از لطف به من اندوهناک گردیدند و گفتند: هر گاه محمد توانستی پسر عم خویش را به پیامبری رساندی رسانیدی، خدا مرا این اندیشه آگاه ساخت و بر زبان پیامبر گرامی داشت.

سی و نهم- از پیامبر شنیدم که می گفت: هر که گمان برد مرا دوست دارد و علی را دشمن دروغ گفته، دوستی من و دوستی تو جمع نگردد مگر در دل مؤمن، خدا دوستان ما را پیش روان اهل بهشت ساخته و دشمنان ما را به سوی دوزخ کشانده.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۸

ترجمه

(۱۰۰۷) [ادامه روایت]

چهلّم- پیامبر (ص) مرا در یکی از نبردها به سر چاهی فرستاد، آن آب نداشت بازگشتم و گفتم: آب ندارد. گفت: گل دارد؟ گفتم: آری، گفت. از گل آن بیاور اندکی آوردم، در آن گفتاری گفت: آن گاه آن را داد و گفت: آن را در چاه بینداز انداختم، ناگاه آب از آن جوشیدن گرفت تا پیرامون چاه پر شد، آمدم و گفتم: گفت: این کار به برکت تو بود، من به این منقبت در میان یاران پیامبر مخصوص شدم.

چهل و

یکم- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی مژده که فرخ سرورش نزد من آمد و گفت: ای محمد خدا به یاران تو نظر کرد، پسر عم تو و شوی دخت تو فاطمه را برترین یاران تو گفت و او را خلیفه تو فرمود.

چهل و دوم- از پیامبر شنیدم که گفت: ای علی مژده که سرای تو در بهشت برابر سرای من است و تو در آنجا در بلندترین مقام آن با من هستی، پرسیدم بلندترین مقام آن کدام است؟ گفت: گنبدیست

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۱۹۹

از در سفید که هفتاد هزار در دارد، جایگاه من و تو در آنجاست.

چهل و سوم- پیامبر گفت: خدا دوستی مرا در دل مؤمنان ثابت کرده و دوستی ترا نیز در دل ایشان پای بر جا ساخته و نیز دشمنی من و ترا در دل دشمنان و منافقان ثابت داشته، ترا فقط مؤمن پرهیزکار دوست دارد و جز منافق کافر کسی ترا دشمن ندارد.

چهل و چهارم- از پیامبر شنیدم که می گفت: در عرب کسی ترا دشمن ندارد مگر آنکه زنا زاده باشد و در عجم آنکه شور بخت و از زنان جز آنکه در پس حیض بیند.

چهل و پنجم- پیامبر مرا با چشم دردی که داشتم نزد خود خواند و با آب دهان خود آن را بهبودی بخشید.

و گفت: خدایا گرمی وی را سرد ساز و سردی او را گرم گردان. از آن زمان تا کنون دیگر چشم من درد نکشیده.

چهل و ششم- پیامبر به یاران و اعمام خود دستور داد در سراهای خود را از سوی مسجد ببندند لیک در سرای مرا باز گذارد و

به فرمان خدا. این کار فقط برای من بود.

چهل و هفتم - پیامبر هنگام وصیت خود به من گفت: که وامهای مرا پرداز، وعده هایی که داده ام برآور. گفتم: می دانی که من خواسته یی ندارم، گفت: خدا ترا یاری کند، خدا همه را بر من آسان گردانید چنان که وامها و وعده های او را ادا کردم و آنها حدود هشتاد هزار رسید و آنچه ماند، به فرزند خود حسن گفتم پس از مرگ من پردازد.

چهل و هشتم - پیامبر روزی به سرای من آمد، من سه روز بود که چیزی نخورده بودم. گفت: ای علی چیزی داری؟ گفتم: سوگند به کسی که ترا پیامبری داد سه روز است من خود و همسر و فرزندان من چیزی نخورده ایم. به فاطمه گفت: برو در خانه بنگر چیزی هست بیاور. گفت: اکنون در اندرون بودم چیزی نبود. گفتم: من بروم بنگرم. گفت: بنام خدا برو رفتم، دیدم طبقی از خرماي تازه و کاسه یی آبگوشت نان خورد کرده در پهلوی آن ست، آنها را پیش نهادم. پرسید آنها را که آورد؟ گفتم می دانم، گفت:

آورنده آن را وصف کن: گفتم: سرخی و سبزی و زردی داشت. گفت: اینها رنگهای بال فرخ سروش است که شرابه های از مروارید و یاقوت دارد. از آن آبگوشت خوردیم تا سیر شدیم، این کرامت از میان یاران پیامبر به من ویژه شد.

چهل و نهم - خدا پیامبر را به پیامبری اختصاص داد و مرا به وصایت، آنکه مرا دوست دارد خوش بخت است. در قیامت با پیامبران برانگیخته گردد.

پنجاهم - پیامبر هنگامی که سوره براءت را با ابی بکر فرستاد که برای مشرکان فرو خواند فرخ سروش به پیامبر گفت: خدا می گوید

این را یا تو به مشرکان برخوان یا کسی که از خویشان تو باشد. از این رو مرا به اشتر عضباء که از آن او بود نشانید من ابا بکر را در ذو الخلیفه دریافتم و گرفتم این نیز از اختصاصات من است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۱

ترجمه

(۱۰۰۸) [ادامه روایت]

پنجاه و یکم- پیامبر در روز غدیر خم مرا پیشوای مردمان کرد و گفت: هر که را من سرور هستم علی نیز سرور اوست. نابود گردند ستمکاران.

پنجاه و دوم- پیامبر گفت: ای علی کلماتی به تو یاد ندهم فرخ سروش آنها را به من آموخت؟. گفتم:

بیاموز، گفت: بگوی: ای روزی ده تهی دستان ای مهربان بر درویشان، ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینایان، ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کن و مرا روزی رسان.

پنجاه و سوم- خدا جهان را نابود نسازد تا قائم دودمان ما آشکار کند، دشمنان ما را بکشد، جزیه نپذیرد، صلیبها و بت ها را فرو شکند و نبرد جهان را به پایان رساند و خواسته ها را فرو گیرد و برابر بخش کند و در میان مردمان به دادگری رفتار کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۲

پنجاه و چهارم- من از پیامبر شنیدم که می گفت: ای علی به زودی بنی امیه ترا نفرین کنند و فرشته خدا هر نفرینی را به هزار نفرین به ایشان باز گرداند. و چون قائم ما بیرون آید چهل سال بر ایشان نفرین فرستد.

پنجاه و پنجم- پیامبر به من گفت: چند گروه از پیروان من در باره تو آزمایش کردند و پرسند چرا پیامبر علی را وصی خود ساخته با آنکه چیز را گفته؟ قرآن پس خدا

برترین چیزها نیست؟ سوگند به آنکه مرا فرستاده هر گاه تو قرآن را فراهم نکنی هرگز فراهم نگردد. خدا این فضیلت را به من ارزانی داشت.

نه دیگر یاران وی را.

پنجاه و ششم- خدا خصائص دوستان و فرمان بران خویش را به من ارزانی داشت، و مرا وارث محمد کرد، هر که را این کار بد آید یا خوش.

پنجاه و هفتم- پیامبر در یکی از نبردها بی آب شد، گفت: ای علی نزد این سنگ شو و بگویی من فرستاده پیامبر هستم مرا آب ده، پیام را رسانیدم مانند: پستانهای گاو جوشیدن گرفت، شتابان پیامبر را آگاه کردم. گفت: ای علی برو از آن بیاورم، مردمان نیز آمدند با خود آن بردند و سیراب شدند و دست نماز گرفتند خدا مرا به این کرامت مخصوص ساخت نه دیگر یاران او را.

پنجاه و هشتم- پیامبر در یکی از نبردها که آب نایاب شده بود به من گفت: کاسه یی بیاور، آوردم دست راست خود را با دست من در آن نهاد و گفت: آب ده از میان انگشتان وی آب ریختن گرفت.

پنجاه و نهم- پیامبر مرا به گشودن قلعه خیبر فرستاد، به کنار آن در آمدم و در را تکانی دادم از جای برآمد و به چهل گام دورتر افکندم چون در آمدم مرحب به نبرد من آمد او را کشتم و زمین را از خون وی سیراب ساختم، در حالی که پیش از من دو تن از یاران پیامبر رفتند لیک کاری از ایشان ساخته نشد.

شصتم- عمرو بن عبد وّد که او را با هزار سوار برابر می دانستند چون وی را کشتم پیامبر گفت: ضربت علی روز خندق برتر

از همه کار پری و آدمی ست. و گفت: همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

شصت و یکم- از پیامبر شنیدم که می گفت: مثل تو در میان پیروان من مانند سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است، هر که از دل ترا دوست بدارد مانند آن ست که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هر که به دل دوست دارد و با زبان یاری کند مانند آن ست که دو سوم قرآن را خوانده و هر که به دل ترا دوست دارد و با زبان و دست ترا یاری می کند گویا همه قرآن را خوانده است.

شصت و دوم- من در همه نبردها با پیامبر بودم و درفش وی به دست من بود.

شصت و سوم- من هرگز از نبرد فرار نکردم و کسی با من نبرد نکرد مگر آنکه زمین را از خون وی سیراب کردم.

شصت و چهارم- مرغ بریانی بهشتی برای پیامبر آوردند، از خدا خواست که دوست ترین مردمان وی را بر او فرستد خدا به من کامیابی داد که بر او درآمد و از آن با وی بخوردم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۳

شصت و پنجم- در مسجد نماز می گزاردم، درویشی درخواست کرد انگشترین خود بدو افکندم. خدا این آیه را در قرآن برای من فرستاد: ولی شما خدا و پیامبر است و آنان که ایمان آوردند و در نماز در حال رکوع تصدق می دهند.

شصت و ششم- خدا دو بار آفتاب را برای من باز گردانید به جز من برای کسی از پیروان محمد باز نگردانید.

شصت و هفتم- پیامبر گفت: مرا در زندگی و پس از مرگ وی سرور گروندگان بخوانند و این پا نام

را جز به من به کسی دیگر نداد.

ترجمه

(۱۰۰۹) [ادامه روایت]

شصت و هشتم - پیامبر گفت: ای علی در قیامت بانگی خدا از میان عرش بانگ برآورد: که سرور پیامبران کجاست؟ من برخیزم. سپس بانگ برآورد: سرور اوصیا کجاست؟ تو پیش روی، رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالک دوزخ کلیدهای آنها پیش من نهاد و گویند: خدا دستور داده که اینها را به تو دهیم و به تو فرمان داده که آنها را به علی دهی ناگزیر تو بخش کننده بهشت و دوزخ خواهی بود.

شصت و نهم - از پیامبر شنیدم که می گفت: تو هر گاه نبودی گروندگان از دو رویان شناخته نشدندی.

هفتادم - پیامبر مرا و همسر و دو فرزندان من حسن و حسین را به زیر عبایی قطوانی خوابانید، خدا این آیه را در ما فرستاد: خدا خواسته از شما دودمان پلیدی را دور سازد و شما را پاک دارد، فرخ سروش گفت:

ای محمد من نیز با شما هستم؟ فرخ سروش ششمین شد. مجاهد گفته: هفتاد آیه از قرآن خدا در باره علیست که کسی را با وی در آنها انبازی نیست از خاصگان این امت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۴

ترجمه

(۱۰۱۰) پاداش آنکه در قنوت نماز وتر هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام صادق گفته: هر که در پایان شب نماز وتر گزارد و ایستاده هفتاد بار آمرزش خواهد یعنی بگوید:

استغفر الله و أتوب إليه

. و تا سالی بر آن وارد کند خدا وی را در شمار کسانی نهاد که سحرگاهان آمرزش خواهانند و از سوی خدا آمرزش وی مقرر است.

ترجمه

(۱۰۱۱) پاداش آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد

- امام محمد باقر گفته: آنکه پس از نماز بام هفتاد بار آمرزش خواهد، خدا در آن روز وی را بیامزد اگر چه هفتاد هزار گناه کند. اما باید دانست آنکه در روزی بیش از آن گناه ورزد در چنین کسی نیکی نباشد و در روایت دیگری به جای هفتاد هزار

گناه هفتصد گناه گفته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۵

ترجمه

(۱۰۱۲) پاداش آنکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار آموزش خواهد

- امام صادق (ع) گفته: هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید:

«استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم و أتوب اليه»

. در افق مبین نگاهشته گردد. راوی پرسید افق مبین چیست؟ گفت: مرغزار است بین عرش که در آن نهرهایی ست به شماره اختران آسمان در آن جام ریخته اند. و نیز از عباس بن هلال نقل است که گفته:

از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: هر که روزی از ماه شعبان را برای خدا روزه بدارد به بهشت درآید و هر که در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند آمرزیده شود و در قیامت در گروه پیامبر (ص) محشور باشد و از سوی خدا احترام وی واجب گردد. و هر که در شعبان صدقه بی دهد اگر چه نیمه بی از خرما باشد، خدا وی را بر دوزخ حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به رمضان پیوندد پاداش روزه دو ماه را در نامه کردار وی نگارند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۶

ترجمه

(۱۰۱۳) درفش ستایش هفتاد تکه دارد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفت: فرخ سروش شادمان و خندان پیش من آمد گفتم ای یار فرخ سروش با این شادمانی بر گوی پایه پسر عم من و برادر من علی نزد خدا چگونه است؟ گفت: سوگند به خدایی که ترا به پیامبری گماشت به زمین فرود نیامدم مگر برای همین سخن. ای محمد خدا به تو و علی درود می رساند و می گوید: محمد پیامبر آموزش من است و علی حجت من. آنکه علی را دوست بدارد شکنجه نکنم اگر چه مرا گناه ورزد،

به دشمن وی رحمت نکنم اگر چه مرا بندگی کند!

آنگاه پیامبر گفت: چون قیامت پدیدار گردد و فرخ سروش با درفش ستایش که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماهتاب فراخ تر است نزد من آید بر تختی از تخته‌های رضوان بالای منبری از منبرهای پاکی نشسته باشم آن درفش را بگیرم و به دست علی دهم. عمر بن خطاب از جای بجست و گفت: ای فرستاده خدا این درفش بدین سنگینی را که از آفتاب و ماهتاب کلان تر است چگونه او بگیرد؟ پیامبر گفت:

چون روز رستاخیز گردد خدا به علی توانایی فرخ سروش و نور آدم و بردباری رضوان و زیبایی یوسف و نزدیک به آواز داود آواز دهد و اگر نه آنکه داود گویای بهشت است، آواز داود را نیز به وی دادی، علی اولین کسی ست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگری بر آن نهد استوار باشد. برای علی و پیروان وی در نزد خدا مرتبه است که خلق اولین و آخرین بر آن آرزو کنند.

ترجمه

(۱۰۱۴) سود خوارگی هفتاد جزء است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: پیامبر (ص) در سفارشهای خود می گفت: ای علی سود خوارگی هفتاد جزء است. آسان ترین آن چنانست که کسی در کعبه با مادر خود درآویزد، درمی از سود خوارگی از هفتاد بار زنای با محارم در کعبه خدا کلان تر است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۷

ترجمه

(۱۰۱۵) گفتار بنده بی که هفتاد سال در دوزخ بود

- امام محمد باقر (ع) گفته: بنده بی هفتاد خریف که (هر خریفی هفتاد سال است) در دوزخ بماند آنگاه خدای را به محمد و دودمان وی بخواند که وی را بیامرزد. خدا به فرخ سروش گفت: نزد بنده من شو و او را برآور گفت: خدایا چگونه در دوزخ شوم. خدا گفت: من فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت گردد، پرسید او در کجای دوزخ است؟ گفت: در چاهی از سجن است، فرخ سروش روی خود را بسته و در دوزخ شد و او را برآورد. خدا به آن بنده گفت: چه مدت در آتش بودی و مرا خواندی؟ گفت خدایا شماره آن را تو دانی. خدا در جواب گوید: به ارجمندی خود سوگند. کسی مرا به محمد و دودمان وی نخواند جز آنکه گناهیایی که من و او داند بیامرزم لیک امروز گناه های ترا آمرزیدم.

ترجمه

(۱۰۱۶) پیروان اسلام هفتاد و دو گروه گردند

- انس بن مالک گفته: پیامبر (ص) گفت:

بنی اسرائیل پس از عیسی بن مریم (ع) هفتاد و یک گروه شدند هفتاد از ایشان نابود شوند و دسته یی رهایی یابند. پیروان من هفتاد و دو گروه شوند. هفتاد و یک گروه ایشان نابود شود و گروهی رهایی یابد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۰۷

سیدند آن گروه رهایی یابنده کدام است؟ گفت: جماعت، این لفظ را سه بار تکرار کرد. صدوق گفته: مقصد از جماعت اهل حق اند و اگر چه اندک باشند چنان که از پیامبر روایت شده که گفته: مؤمن به

تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۸

ترجمه

(۱۰۱۷) روایاتی که امت را هفتاد و سه گروه دانسته

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته از پیامبر (ص) شنیدم که می گفت: امت موسی (ع) پس از او هفتاد و یک گروه شدند، گروهی رهایی پاینده است و هفتاد گروه در دوزخ شوند. و پیروان عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو گروه شدند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دوزخی شوند. و پیروان من هفتاد و سه گروه شوند، گروهی از ایشان رهایی یابنده است و هفتاد و دو گروه دیگر به دوزخ روند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۰۹

ترجمه

(۱۰۱۸) هفتاد و سه منشی راجع به زنان و آداب ایشان است

اشاره

- جابر پور یزید جعفری گفته:

از امام محمد باقر شنیدم که می گفت: بر زنان اذان و اقامه نیست نماز آدینه نیست نماز جماعت ندارند عیادت بیمار نیست تشییع جنازه نیست بلند گفتن تلبیه نیست دویدن میان صفا و مروه نیست بوسیدن حجر الاسود نیست در آمدن به خانه کعبه نیست، در حج سر تراشیدن نیست بلکه از موی خود ببرند داور شدن نیست فرماندهی نیست مستشاری نیست سر بردن نیست مگر در حال اضطرار زن دست نماز را هنگام شستن از درون ارش آغازد و مرد از بیرون آن آغازد مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و نماز شام سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند در نماز دو پای خود را به یک دیگر رساند و دست ها را به سینه چسباند بازوان را در حال رکوع و دست ها را به دوران خویش گذارد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را به زمین چسباند و چون

سر از سجده بردارد بنشیند سپس برای ایستادن حرکت کند برای تشهد نشیند و دو پای خود را بلند سازد و رانهای خود را به یک دیگر برساند چون تسبیح گوید با انگشت بشمارد زیرا مسئول باشند.

هر گاه به خدا نیازی داشته باشد به بام سرای خویش رود و دو گانه گزارد و سر سوی آسمان بردارد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۰

زیرا چون چنین کند خدا خواست وی را بر آورد و او را نومید نگرداند. در مسافرت غسل آدینه بر وی نباشد لیک در وطن ترک آن روا نباشد گواهی زنان در باره حدود جائز نیست گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو یعنی هلال اعتباری نیست لیک در کارهای دیگر برای مردان نگاه بر آن روا نباشد مانند حیض و بکارت گواهی ایشان یعنی زنان معتبر است. زنان از میانه نروند بلکه از کناره گذر کنند. جائز نیست زنان در بالاخانه ها مسلط بر راه جای گیرند ضرورت ندارد نگارش فرا گیرند، رشتن و فرا گرفتن سوره نور را خوبست بیاموزند، سوره یوسف را فرا بگیرند.

هر گاه زنی از دین بازگشت او را توبه دهند هر گاه پذیرفت اشکالی نیست و هر گاه نپذیرفت وی را برای همیشه زندانی سازند و چون مردان از دین بازگشت به قتل مرسانند اما ایشان را در زندان به کارهای سخت وادارند و خوراک و آشامیدنی را به اندازه ضرورت به زنان دهند. و خوراک نیکو در زندان ندهند و جامه درشت در آنجا به ایشان پوشانند و هنگام نماز وی را شکنجه کنند تا نماز گزارد و روزه بدارد، جزیه - دادن بر زنان نباشد.

هنگام زایش زنان

بی کار را از خانه وی بیرون کنند تا بر عورت وی منگرند، زن دشتان و جنب را هنگام تلقین مرده دور کنند زیرا فرشتگان از ایشان در آزار گردند، برای زن دشتان و جنب روا نباشد که مرده را در گور نهند. هر گاه زنی از جای خویش برخاست تا جای وی سرد نشده مرد آنجا منشیند. بر زنان جهاد نباشد بلکه جهاد وی شوهر داری اوست، حق شوی بر وی از هر حقی کلان تر است. شوی از همه کس بدو سزاوارتر است که بر جنازه وی نماز گزارد برای زن مسلمان جائز نباشد که مقابل زن جهود یا ترسا برهنه گردد چون ممکن است برای شوی خود باز گوی کنند. برای زنان عطر به کار بردن و از سرای خود بیرون رفتن جائز نباشد، نیز مانند ساختن خود را به مردان روا نباشد. پیامبر (ص) گفته: مردانی که خود را مانند زنان سازند و زنانی که خود را مانند مردان سازند ملعون اند اگر چه رشته بی باشد که به گردن خود کند. و جائز نیست که انگشتان خود را سفید و بی خضاب گزارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۱

ترجمه

(۱۰۱۹) [ادامه روایت]

و اگر چه با حنا آن را رنگ دهد. در زمان دشتان خضاب مکنند، چون ممکن است دیو وی را گزند رسانند. چون زن را در حال نماز نیازی رخ دهد دو دست را بهمزند لیک مرد در حال نماز با سر و دست خویش اشارت کند. سبحان الله را بلند گوید. برای زن سر برهنه در نماز بودن جائز نیست مگر آنکه کنیز باشد که می تواند سر برهنه نماز بگزارد، برای زن در غیر

حال نماز و احرام جامه ابریشمی پوشیدن روا باشد. اما بر مردان حرام است مگر در حال جهاد. زن می تواند انگشترین زر در دست کند و با آن نماز گزارد اما بر مرد حرام است. پیامبر (ص) به علی گفت: انگشترین زر در دست مکن چون آن از زیور بهشت است و همچنین جامه ابریشمی که از زینتهای بهشت است. زن بنده خود را نمی تواند آزاد کند مگر به فرمان و اجازه شوی خود. زن روزه مستحبی بی اجازه شوی خود می گیرد. جائز نیست که زن با کسی از نامحرمان دست دهد مرگ از روی جامه و همچنین بیعت کردن مگر از زیر جامه، حج مستحبی بی اجازه شوی جائز نیست به گرمابه بیرون از سرا جائز نیست برود مگر آنکه در سرای وی گرمابه نباشد، سوار شدن بر زین روا نباشد مگر از ناچاری یا در سفر. ارث زن نیمه بی از ارث مرد است. دیه زن نصف دیه مرد است. و در دیه گزندها تا یک سوم دیه کامل برسد با مرد برابر است هر گاه بیشتر شد به نصف باز گردد. هر گاه زن تنها با مرد نماز جماعت گزارد پشت سر مرد بایستد و کنار او نباشد، چون کسی بر جنازه زن نماز گزارد میان سینه وی ایستد و بر مرد نزد سر وی و هر گاه زن را داخل گور کنند شوی وی در جایی که رانهای ویست می ایستد و می گیرد.

به نزد خدا برای زن شفیع برتر از خشنود کردن مرد خود نیست. چون فاطمه دخت پیامبر در گذشت شویش علی بر وی ایستاد و گفت: خدایا من از دختر پیامبر خشنود هستم. من

در بیم هستم وی را آرام دار، و از کسی که ستم بر وی کرد تو داور میان ایشان باش چون برترین داوران هستی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۲

ترجمه

(۱۰۲۰) خدا به خرد هفتاد و پنج سپاه داد و به جهل نیز هفتاد و پنج سپاه

اشاره

- سماعه پور مهران گفته: نزد امام صادق (ع) بودم، گروهی از دوستان وی نیز بودند، یاد آوری از عقل و جهل شد. امام گفت:

عقل و سپاه وی را بشناسید تا در کارها رهنما شده باشید گفتم: برخی تو ما آنچه تو به ما آموزی دیگر چیزی نشناسیم. در پاسخ گفت: خدا عقل را بیافرید از نور خویش و از سوی راست عرش بداشت و به وی گفت:

فرا پیش آی بیامد سپس گفت: باز گرد باز گشت. خدا گفت: ترا از همه مخلوقات برتر آفریدم و بر همه ایشان ترا گرامی داشتم. آنگاه جهل را از دریای شور و تاریک بیافرید و به آن گفت: باز گرد باز گشت آنگاه گفت: فرا پیش آی نیامد. گفت: بزرگی می نمایی آن را نفرین کرد، سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر فراهم کرد چون جهل آن گرامی داشت را از خدا دید و آن لشکری را که به عقل داد، دشمنی آن را در دل گرفت و گفت: خدایا، این نیز مخلوقی چون من است. آن را بیافریدی و نیرو و سپاه دادی من ضد آن هستم و نیرویی ندارم مرا نیز چون او لشکری ده.

گفت: می دهم اما اگر پس از آن گناه ورزیدی ترا با سپاه تو از آمرزش خویش دور گردانم. جهل پذیرفت. آنگاه خدا به وی نیز هفتاد و پنج سپاه داد. یکی از سپاه های عقل خیر و نیکی ست که وزیر و دستور عقل است

و ضد آن شر است که وزیر و دستور جهل است، ایمان و گرایش است و ضد آن کفر است، اعتقاد است که ضد آن انکار است، امید است و ضد آن نومیدی است، داد است که ضد آن بی داد است، خشنودیت است که ضد آن خشم است، سپاس است که ضد آن ناسپاسی است آز است که ضد آن ناامیدیت است، توکل است که ضد آن آز است، مهربانی است که ضد آن فریب و نامهربانی است. آمرزش است که ضد آن خشم است، دانایی است که ضد آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۳

نادانی است، دریافت است که ضد آن کودنی است، پارسایی است که ضد آن پرده دریست، خرسندیست که ضد آن خواهش است، نرمی است که ضد آن درشتی است، بیم است که ضد آن سرکشی است، افتادگی است که ضد آن خودپسندیست، آرامی است که ضد آن شتاب است، بردباریست که ضد آن سبکی است، خاموشی است که ضد آن یاوه سرایی است، سر فرود آریست که ضد آن کبرورزیدن است.

ترجمه

(۱۰۲۱) [ادامه روایت]

و گذشت است که ضد آن کینه توزیست، مهر است که ضد آن سخت دلی است، یقین است که ضد آن شک است، شکیبایی است که ضد آن بی تابی است، بخشودن گناه است که ضد آن انتقام جویی است، بی نیازیست که ضد آن نیازمندیست، تفکر است که ضد آن پرتی است، حفظ است که ضد آن فراموشی است، مهرورزیست که ضد آن بی مهربیست. خرسندیست که ضد آن آزمندیست، همراهی است که ضد آن دریغ است،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۴

دوستی است که ضد آن دشمنی است، وفاداری است که ضد آن مکر است و طاعت که ضد آن نافرمانی است. افتادگی است و ضد آن گردنکشی است، تندرستی است که ضد آن گرفتاریست، دوستی است که ضد آن دشمنی است، راستی است که

ضد آن دروغ است، حق است که ضد آن باطل است، امانت است که ضد آن خیانت است، اخلاص است که ضد آن بددلی است، شهامت است که ضد آن کندیست، فهم است که ضد آن نافهمی است، معرفت است که ضد آن انکار است، مدارا است که ضد آن پرده دریست، حفظ عیب است که ضد آن دورویی است، راز پوشی است که ضد آن فاش کردن است.

نماز است که ضد آن بی نمازیست، روزه است که ضد آن افطار است، جهاد است که ضد آن تنبلی است، حج است که ضد آن پیمان شکنی است، سخن نگاهداشتن است که ضد آن سخن چینی است، احسان به پدر و مادر است که ضد آن ناسپاسی است، حقیقت است که ضد آن ریاء است، معروف است که ضد آن منکر است، خودپرستی است که ضد آن نمایشگریست، تقیه است که ضد آن اشاعه اسرار است، انصاف است که ضد آن جانبداری بر خلاف حق است، خوش برخوردیست که ضد آن ستمگریست، پاکیزگی است که ضد آن ناپاکی است، حیا است که ضد آن دریدگی است، میانه رویست که ضد آن تجاوز است، آسایش است که ضد آن رنجش است، آسانی و آرامش است که ضد آن سختی است، برکت است که ضد آن کاستی است، تندرستی است که ضد آن گرفتاریست، یگانگی است که ضد آن ساختگی است، حکمت است که ضد آن هوا هواپرستی است، سنگینی است که ضد آن سبکی است، خوشبختی است که ضد آن بدبختی است، پشیمانی است که از گناه است که ضد آن پافشاریست، آمرزش است که ضد آن غرور است، محافظه کاریست که ضد آن سهل انگاریست، خواهش از خداست که ضد آن روی گردانی است، نشاط است که ضد آن تنبلی است، خوشدلی است که ضد آن اندوه است، خوی گیریست که ضد آن گریزانی است، سخاوت است که ضد آن بخل است.

همه این منشها که سپاه خرد است، در

کسی فراهم نگردد مگر پیامبری یا وصی پیامبری یا گرونده یی که خدا دل وی را برای گرایش آزموده باشد اما دوستان دیگری از ما دارای برخی از صفات خرد می باشند.

و اندک اندک بلندی گیرند تا پر گردند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه پایه بلندی را دارا شوند که در شماره پیامبران و اوصیا باشند. رسیدن بدین پایه به ستایش عقل و صفات آن ست و کناره گرفتن از جهل و سپاه آن خدا مرا و شما را بدان کامیاب گرداند و به مرضات خویش.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۵

ترجمه

باب منشهای هشتادگانه و ما فوق

(۱۰۲۲) - برای امیر المؤمنین علی هشتاد آیه نازل شد که کسی را در آنها با وی انبازی نبود

- ابن ابی لیلی گفته: در باره علی امیر المؤمنین (ع) هشتاد آیه در قرآن کریم است که کسی از این امت با وی در آنها انبازی نمی کند.

ترجمه

(۱۰۲۳) پیامبر در حد باده گساری هشتاد تازیانه زد

- محمد بن علی مشهور به محمد حنفیه از پدر خود علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده که پیامبر در باده گساری هشتاد تازیانه حد زد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۶

ترجمه

(۱۰۲۴) در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته:

در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها بود.

ترجمه

(۱۰۲۵) خدای را نود و نه نام است

- پیامبر (ص) گفته: خدای را نود و نه نام است، از صد یکی کم است، هر که آنها را شمارد بهشت رود و آنها از این قرار است: الله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حفیظ، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمان، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رؤوف، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، الکریم، کبیر، کافی، کاشف، ضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۷

خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی. صدوق گفته: این اسماء را در کتاب توحید تفسیر و شرح داده ام، این خبر را از راههای مختلف و الفاظ مختلف نقل کرده ام.

ترجمه

(۱۰۲۶) پاداش صد بار «لا اله الا الله» و صد بار استغفار

- امام صادق (ع) گفته: هر که صد بار

لا اله الا الله

بگوید در آن روز از همه مردم کارش برتر است مگر کسی این ذکر را بیشتر گفته باشد، امام صادق (ع) گفته: آنکه در بستر خود رود و هر گاه صد بار

لا اله الا الله

بگوید، خدا برای وی سرایی در بهشت سازد و چون در بستر خود صد بار استغفار کند گناه های وی بریزد چنان که برگ از درخت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۱۹

ترجمه

باب منشهای از یک تا صد

(۱۰۲۷) - پرسشها مرد جهودی از علی

اشاره

- ابن عباس گفته: دو برادر جهود از بزرگان جهود به مدینه آمدند، به مسلمانان گفتند: در زمین تهامه پیامبری پیدا شده که جهودان را به سبک مغزی یاد می کند و از کیش ایشان نکوهش می کند؟ ما بیمناک هستیم که ما را از دین موسی بگرداند، کدام از شما این پیامبر است، هر گاه اوست که داود به ما مژده داده به وی بگوییم و هر گاه مردیست سخنور که با بیانات شاعرانه و نیروی زبان آوری سخن می راند ما با جان و خواسته خود با وی نبرد کنیم.

مهاجر و انصار همه گفتند پیامبر (ص) در گذشته، آن دو جهود، از شنیدن درگذشت پیامبر خدای را ستایش کردند، آنگاه پرسیدند که از شما خلیفه اوست، چون هر پیامبری خلیفه یی دارد که پس او ادای وظیفه دینی می کند، همه گفتند: این ابو بکر خلیفه ویست. آن جهودان به ابی بکر گفتند: ما از تو مسائلی می پرسیم هر گاه خلیفه او هستی آنها را جواب ده. ابو بکر گفت: برسید. یکی از آن دو تن پرسید: من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جاننداری بود که در جاندار دیگری

جا داشت؟ و میان ایشان خویشاوندی نبود؟.

چه گوریست که آنچه در درون داشت به گردش برد؟ آفتاب از کجا برمی آید و به کجا فرو می رود؟ آن کجا بود که آفتاب یک بار آنجا بتابید و دیگر بر آن مکان نتابید؟ بهشت جاویدان کجاست؟ دوزخ در کجاست؟ خدای تو بار می کند ای بار می شود؟ خدای تو به جانبی روی دارد؟ آن دوی حاضر کدام اند؟ و آن دوی غائب کدام؟ آن دویی که با یک دیگر می ستیزند کدام اند؟ آن یکی چیست؟

آن دو چیست؟ آن سه چیست؟ آن چهار چیست؟ آن پنج چیست؟ آن شش چیست؟ آن هفت چیست؟

آن هشت چیست؟ آن نه چیست؟ آن ده چیست؟ آن یازده چیست؟ آن دوازده چیست؟ آن بیست چیست؟

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۰

آن سی چیست؟ آن چهل چیست؟ آن پنجاه چیست؟ آن شصت چیست؟ آن هفتاد چیست؟ آن نود چیست؟

آن صد چیست؟.

ابو بکر در پاسخ فروماند، ما بیمناک شدیم که مبادا مردم از دین باز گردند نزد علی رفتیم و داستان را گفتم: در جواب گفت: همان روزیست که پیامبر (ص) خبر داده است، پس پیش افتاد و مانند پیامبر می رفت تا به جای او نشست از آن دو جهود پرسید نزد من آید و پرسشهای خود را که از این پیر پرسیدید از من پرسید.

آن دو گفتند: تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب برادر خوانده پیامبر (ص) و شوی فاطمه و پدر حسن و حسین و خلیفه پیامبر و راز دار وی هستم. یکی از آن دو جهود پرسید: من و تو در پیش خدا چه گونه هستیم؟ علی گفت: من تا خویشتن شناخته ام مؤمن

هستم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده ندانم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۱

ترجمه

(۱۰۲۸) [ادامه روایت]

جهود پرسید چه جاننداری بود که در جاندار دیگری جای داشت و میان ایشان خویشاوندی نبود؟. علی گفت: آن یونس پیامبر بود. که در درون ماهی جای گرفت، پرسید چه گوریست که خداوند خود را گردش داد؟. گفت: یونس بود که ماهی او را در دریاها گردانید. پرسید آفتاب از کجا برآید؟ گفت: از میان دو شاخ دیو؟. پرسید به کجا فرو می رود؟. گفت: در چشمه ساری گرم.

پیامبر به من گفت: هنگام بالا آمدن و فرو شدن آن تا اندازه یک نیزه یا دو نیزه نباشد نماز مگذار. پرسید کجا بود که آفتاب بیش از یک بار نتابید؟. گفت: در ژرفی دریا بود که برای گذر کردن بنی اسرائیل از آن خدا آن را بشکافت. پرسید خدای تو بار می کند یا بار می شود؟. گفت: خدای من همه چیز را به نیروی خود بار می کند و هیچ چیز تاب بار بزرگی وی را ندارد. جهود پرسید چگونه خدا می گوید: عرش پروردگار ترا در این روز هشت تن به دوش کشند؟. در جواب گفت: مگر ندانی آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو وزیر خاک است از خداست. هر چیزی بر خاک است و خاک بر توانایی خدا برقرار است و توانایی او هر چیزی را برمی دارد. پرسید بهشت در کجاست؟ و دوزخ در کجا؟. گفت: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین.

پرسید روی خدا به چه سویی ست؟. گفت: به ابن عباس آتش و هیزم آر بیاورد. هیزم را آتش زد آنگاه

به جهود گفت: روی این آتش به چه سویی ست؟. گفت روی معلومی ندارد. علی گفت: خدای من نیز این گونه است، خاور و باختر هر دو از آن اوست هر جای روی نهی همان جا خداست. پرسید دو چیز همیشه نزد چشم کدام اند؟

گفت: آسمان و زمین که ساعتی از دیدگان دور نگردند. پرسید دو چیز پنهان کدام است؟. گفت: مرگ و زندگی که کسی این دو را نبیند. پرسید دو چیز که با هم سر جمع شدن ندارند چیست؟. گفت: شب و روز است. پرسید آن یکی که دو ندارد کدام است؟. گفت: خدای یگانه. پرسید آن دویی که سه ندارد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۲

کدام است؟ گفت: آدم و حوا؟ پرسید آن سه بی که می گویند کدام است؟ گفت: ترسایان گفتند: خدا سومین از آن سه است و این دروغ است زیرا خدا فرزندی ندارد. پرسید آن چهارگانه کدام است؟.

گفت: قرآن و زبور، تورات، و انجیل.

پرسید آن پنجگانه کدام است؟ گفت: نمازهای پنجگانه که در شبانه روز واجب است. پرسید آن شش که هفت نیست کدام است؟. گفت: شش روزی که خدا در آن آسمان و زمین را آفرید. پرسید آن هفت کدام است؟. گفت: هفت در دوزخ که برهم اند. پرسید آن هشت بی نه کدام است؟. گفت: هشت در بهشت.

پرسید آن نه کدام است؟. گفت: نه دودمان قوم صالح اند که در زمین تباهی می کردند و برای اصلاح کاری نمی کردند پرسید آن ده کدام است؟. گفت: ده روزه دهه. پرسید آن یازده کدام است؟. گفت: سخن یوسف که به پدر خود گفت: دیدم که یازده ستاره با آفتاب و ماهتاب مرا نماز بردند، پرسید

آن دوازده کدام است؟ گفت: ماههای سال. پرسید آن بیست کدام است؟ گفت: بیست درمی که یوسف را بدان فروختند پرسید آن سی کدام است؟ گفت: سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مکلفی واجب است.

پرسید آن چهل کدام است؟ گفت: میقات موسی که سی روز بود، خدا ده روز نیز بدان افزود. پرسید آن پنجاه کدام است؟ گفت: نوح در میان قوم خود را هزار سال مگر پنجاه صبر کرد. پرسید آن شصت کدام است؟ گفت: حکم خدا در کفاره ظهار که گفته: آنکه نتواند دو ماه روزه بدارد شصت بیچاره را خوراک دهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۳

ترجمه

(۱۰۲۹) [ادامه روایت]

جهود پرسید آن هفتاد کدام است؟ علی گفت: موسی از میان دودمان خویش برای دیدار خدا هفتاد تن برگزید، پرسید آن هشتاد کدام است؟ گفت: نام روستایی ست در جزیره یی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خدا دودمان وی را غرق کرد. پرسید آن نود کدام است؟ گفت: کشتی بود که نوح آن را پر کرده بود برای جانوران که در آن نود خانه ساخته بود. پرسید آن صد کدام است؟ گفت: عمر داود شصت سال بود، آدم از زندگی خود چهل سال برداشت و بر زندگی او نهاد، چون مرگ وی فرا رسید منکر شد، انکار حق از وی در دودمان وی سرایت کرد. جهود پرسید ای برنا محمد را برای من چنان وصف کن گویا من خود می نگرم تا به وی بگروم. علی گفت: ای جهود اندوه مرا تازه کردی. محمد پیامبر مردی بود پیشانی بلند، پیوسته ابرو، سیاه چشم، هموار چهره، کشیده

بینی تنگ لب، انبوه ریش، تابان دندان، سیم گردن، خط مویی از گودی گلو تا ناف وی پیوسته بود. مانند شاخه کافور، میانه بالا، هنگام رفتار گویی نور وی همگان را فرو می گرفت. استوار گام نام دستار وی سحاب بود، شمشیر وی ذو الفقار، و استر او دلدل، و خر وی یعفور و اشتر ماده وی عضباء، و اسب وی لزاز و تازیانه وی ممشوق، انسانی مهربان بود. میان دو شانه وی مهری بود که در آن دو سطر بود نخستین:

لا اله الا الله

و دومین:

محمد رسول الله

. این وصف وی بود.

گویند: هر دو تن مسلمان شدند و گواهی به یگانگی خدا و پیامبری محمد و وصایت علی دادند. و ملازم علی شدند، یکی در نبرد جمل کشته شد و دیگری در نبرد صفین.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۴

ترجمه

(۱۰۳۰) از یکی از پیروان خاندان پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

دو تن از جهودان خبیر با تورات گشاده به مدینه آمدند که نزد پیامبر روند به ایشان گفتند: او از جهان برفته. نزد ابی بکر آمدند و گفتند: آمده بودیم از پیامبر شما مسائلی پرسیم گفتند در گذشته، پرسید آنها چیست؟ گفتند:

به ما بگوی. یکی، دو تا: سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، هفت تا: هشت تا، نه تا، ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا، پنجاه تا، شصت تا، هفتاد تا، هشتاد تا، نود تا، صد تا کدام است؟.

ابو بکر گفت: نزد علی روید و از وی جویای جواب آنها شوید: جهودان نزد وی رفتند با تورات گشاده، علی گفت: هر گاه جواب دهم مسلمان می شوید؟ گفتند آری. گفت: یکی همان خدای یگانه است، دو تا: آن ست که خدا در

قرآن گفته: دو خدا برای خود مگیرید، خدا یکی ست. سه و چهار و پنج و شش، هفت، هشت: گفتار خداست که در قرآن گفته: گویند ایشان سه باشند، سگ ایشان چهارمی ست، و گویند: پنج اند و ششمی سگ ایشان است. از روی پیش گویی، گویند: هفت اند و سگ ایشان هشتمی ست، و اما نه تا: گفته خدا در قرآن است: نه طایفه بودند که در زمین تباهی می کردند و سازش نمی کردند، و اما ده تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این ده شمار کامل است.

و اما بیست تا: همان است که در قرآن گفته! هر گاه از شما بیست تن شکبیا باشند بر دویست تن چیره گردید. و اما سی و چهل: همان است که در قرآن گفته: با موسی سی شب وعده کردیم و به ده شب دیگر آن را کامل ساختیم تا وعده خدا چهل شب کامل گردید. و اما پنجاه همان گفته قرآن است که می گوید: در روزی که اندازه آن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۵

پنجاه هزار سال است. و اما شصت تا: همان است که در قرآن گفته: کسی که نتواند شصت و بیچاره را خوراک دهد و اما هفتاد تا همان است که در قرآن گفته: موسی هفتاد مرد را از قوم خود برای دیدار ما برگزید و اما هشتاد تا همان است که در قرآن گفته کسانی که نسبت زنا به زنان پارسا دهند و چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به ایشان بزنید. و اما نود تا: همان است که خدا در قرآن گفته است: این برادر من نود و نه گوسفند دارد. و اما صد تا:

همان است که در قرآن گفته: زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید. راوی مدعی است که آن دو تن جهود به شنیدن این جوابها فوراً مسلمان شدند. و الله اعلم.

ترجمه

(۱۰۳۱) پیامبر صد و بیست بار به معراج رفت

- امام صادق (ع) گفته: پیامبر (ص) صد و بیست بار به معراج رفت و در هر بار خدا در باره دوستی علی و پیشوایان (ع) بیش از واجبات دیگر به وی سفارش کرده بود.

ترجمه

(۱۰۳۲) صد و بیست گونه میوه

- امام صادق (ع) گفته: چون خدا آدم را از بهشت به زمین فرستاد با وی صد و بیست شاخه فرستاد که چهل از آن میوه هایی ست که درون و بیرون آن خوردنی ست و چهل از آن میوه هایی ست که بیرون آن خوردنی ست و درون آن افکندنی، و چهل از آن درون آن خوردنی ست و بیرون آن افکندنی، و جوالی پر از تخم هر چیزی با خود به زمین آورد؟!!

ترجمه

(۱۰۳۳) اهل بهشت صد و بیست دسته اند

- پیامبر گفته: اهل بهشت صد و بیست دسته اند.

که هشتاد دسته از ایشان پیروان من اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۶

ترجمه

(۱۰۳۴) هر که همه قرآن را بر کند هر ساله دویست دینار زر سرخ از بیت المال حقوق دریافت می کرد

- امام علی بن ابی طالب (ع) گفته: هر که از مسلمانان حاضر بود قرآن را بر کند همه ساله دویست دینار زر در بیت المال مسلمانان دارد هر گاه در جهان از او دریغ دارند در قیامت دریافت می کند و آن برای وی سودمندتر است.

ترجمه

(۱۰۳۵) سال سیصد و شصت روز است

- علی بن عبد العزیز گفته: از امام صادق (ع) پرسیدم سال چند روز است؟ گفت: سیصد و شصت روز است. خدا در شش روز آن جهان را بیافرید و از اصل سال کم شد. از این رو سال سیصد و شصت و چهار روز است.

ترجمه

(۱۰۳۶) مستحب است آنکه به مکه می رود به شماره سال ۳۶۰ بار طواف کند و هر گاه نتواند ۳۶۰ دور طواف کند

- امام صادق گفته: شایسته است سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را به جای آورد به عدد سال و هر گاه نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۷

ترجمه

(۱۰۳۷) منتهایی از شرایع دین اسلام

اشاره

- امام صادق (ع) گفته: اینها دستوره‌های دین اسلام است. برای آنکه بخواهد به آنها پای بند باشد. دست نماز را چنان که خدا در قرآن گفته کاملاً بگیرد. روی و دو دست را تا مرفق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل به ساق مسح کند هر کدام را یک بار و دو بار نیز روا باشد. دست نماز را جز: بول و باد و خواب و ریستن، و جنابت تباه نکند، آنکه روی موزه مسح کند، خدا و پیامبر و کتاب وی را مخالفت کرده و دست نماز وی درست نباشد و نماز وی پسندیده نیست.

غسل چند گونه است مانند: غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل آنکه میت را غسل داده و غسل آدینه و غسل جشن فطر و قربان و غسل در آمدن به مکه و غسل در آمدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن مستحب است. فرض غسل جنابت و حیض همه به یک صورت واقع می شود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۲۹

ترجمه

(۱۰۳۸) نمازهای واجب عبارت است از:

نماز پیشین چهار گانه است، و نماز پسین چهار گانه است، و نماز شام سه گانه است، و نماز خفتن چهار گانه است، و نماز بام دو گانه که مجموعاً هفده گانه می شود، و نماز نافله سی و چهار گانه است. چهار گانه پس از نماز شام که در سفر بیفتد، دو گانه نشسته پس از نماز خفتن که یگانه در شمار باشد.

هشت گانه نماز شب است، هنگام سحر، و نماز شفع که دو گانه است و نماز وتر یگانه است، و نافله بام که دو گانه است، پس از وتر و هشت گانه قبل از نماز پیشین و هشت گانه پیش از نماز پسین، مستحب است نماز را در اول وقت گزاردن، پاداش نماز جماعت بیست و چهار برابر فردیست. نماز- گزاردن در پس فاجر درست نباشد، و به غیر از اهل ولایت نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز گزاردن درست نیست، اگر چه هفتاد بار دباغی شده باشد، همچنین در پوست درندگان و ددان، و سجده درست نباشد مگر بر زمین یا آنچه از آن روید جز خوردنی و پنبه و کتان. در آغاز نماز گویند تعالی عرشک و مگویند تعالی جدک. در تشهد نخستین نمازی که دو تشهد دارد مگویند: السلام علينا و علی عباد الله الصالحین، زیرا سلام گفتن نماز گزار را از نماز بیرون می برد. در مسافرت هشت فرسنگ: نماز شکسته گردد و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته گزاردی. باید روزه رمضان را نیز بگشایی.

هر که در سفر نماز شکسته نگذارد، نماز وی درست نباشد. زیرا در واجب خدایی افزوده باشد. قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و جای آن در رکعت دوم است، قبل از رکوع رفتن «پس از قرائت، و در نماز مرده پنج الله اکبر است، آنکه اندک گزارد با فرمان شرع مخالفت نموده مرده مرد را از پا به آرامی در گور کنند و مرده زن را از سر تا پا به سوی بن گور برند، قبور را هموار کنند و پشت ماهی مسازند، باسم الله را

در نماز باید بلند گفتن.

واجبهای نماز هفت است: وقت، پاکیزگی، تکبیره الاحرام، و قبله و رکوع، و سجود، و ذکر. زکات در دویست درم سیم، پنج درم واجب است. سیم کمتر از آن زکات ندارد. و زکات در مال واجب نگردد تا سالی بر آن بگردد و از روزی که در ملک مالک درآید باید سالی بگذرد و زکات را به غیر جعفری مذهب که امام بر حق را به حق طاعت می شناسند نباید دادن، زر چون به بیست مثقال رسد: نیم دینار که نیم مثقال شرعی ست زکات دارد، و چون گندم و جو و خرما و کشمش به اندازه پنج وسق رسد زکات در آن تعلق گیرد زکات آن یک دهم باشد، هر گاه به باران سیراب شده باشد و بیست و یک باشد، اگر با گاو چاه سیراب شده، وسق شصت صاع است، صاع چهار مد است. در گوسفند هر گاه چهل و یکی باشد یکی زکات است تا صد و بیست رسد، و چون یکی افزود دو گوسفند زکات دارد و تا دویست رسد و چون یکی بیفزاید سه گوسفند زکات دارد، تا سیصد رسد، و چون از این درگذرد،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۰

در هر صد گوسفند، گوسفندی دهند، و گاو هنگامی که به سی عدد رسد، گوساله یک ساله زکات دارد، تا به چهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است، تا به شصت رسد که در آن دو گاو دو ساله باشد تا به نود رسد و در آن سه گوساله یک ساله باشد، آنگاه در هر سی تا گوساله یک ساله است و در

هر چهل گاو گاوی دو ساله باشد.

هر گاه اشتر به پنج رسد زکات دارد، و زکات پنج اشتر گوسفندیست، تا به ده رسد که زکات آن دو گوسفند است، و هر گاه پانزده رسد، سه گوسفند زکات دارد، و هر گاه به بیست رسد، چهار گوسفند باشد و هر گاه به بیست و پنج رسد پنج گوسفند، و هر گاه یکی بر آن اضافه گردد اشتری دو ساله زکات باید داد و چون به سی و پنج رسد و یکی اضافه گردد، اشتری پای در سه سال نهاده باید زکات داد و هر گاه به چهل و پنج رسد و یکی اضافه گردد اشتری که پای در چهار سال نهاده باید زکات داد، و هر گاه به شصت رسد و یکی اضافه گردد، اشتری که پای در پنج سال نهاده باید زکات داد، تا به هشتاد رسد. و هر گاه یکی اضافه گردد زکات آن اشتریست که پای در شش سال نهاده باشد، تا برسد به نود اشتر، هر گاه به نود رسد، دو اشتر که پای در سه سال نهاده زکات باید داد، تا برسد به صد و بیست اشتر که در آن دو اشتر که پای در چهار سال نهاده اند و نر پذیرند باید داد. هر گاه اشتر بسیار شود، برای هر چهل اشتر، اشتری که پای در سه سال نهاده باید زکات داد، و برای هر پنجاه اشتر، اشتری که پای در چهار سالگی نهاده باید زکات داد، و دیگر برای کم بود آن گوسفند نمی دهند و باید ملاحظه حال اشتران را در سال کرد.

زکات فطره برای هر کسی از خرد و

کلان و آزاد و بنده و مرد و زن واجب است، و اندازه آن چهار مد است، از گندم، و جو، خرما و مویز و آن به اندازه صاعی باشد که تقریباً یک من تبریز باشد، مستحق هر گونه از زکات باید جعفری مذهب و شناسای پیشوا باشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۲

ترجمه

(۱۰۳۹) بیشتر ایام حیض زن تا ده روز است و کمترین آن سه روز،

مستحاضه باید غسل کند و عورت خود را با پنبه پر کند و ببندد و نماز بگذارد، حائض نماز مگذارد و قضای آن نیز بر وی واجب نیست، و روزه مگیرد لیک قضای آن را به جای آورد.

روزه رمضان واجب است، هر گاه ماه دیده شود، روزه گیرند و هر گاه ماه شوال دیده شود روزه خویش را بگشایند.

نماز مستحبی را با جماعت مگذارد، زیرا این کار بدعت است و هر بدعت گمراهی ست و هر گمراهی در دوزخ است، روزه سه روز در هر ماهی سنت است، و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه میانه. به این قسم:

پنجشنبه غره ماه و چهارشنبه دهه میانه و پنجشنبه آخرین از ماه. روزه ماه شعبان برای کسی که بتواند روزه داشته باشد، نیک است. چون نیکوکاران آن ماه را روزه می داشتند و مردمان را بدان تشویق می کردند و پیامبر روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. مکلف می تواند قضای رمضان را هر گاه خواسته باشد تفریق کند، هر گاه پیایی گیرد بهتر است، حج کعبه بر هر دارنده یی که راه بدان یابد واجب است، توانایی عبارت است از توشه و بارگیر برای سواری، تندرستی و هزینه یی که برای خانواده خود بگذارد و هزینه بازگشت از مکه به جایگاه خویش، باید

حج تمتع بگزارد نه حج قرآن و افراد، زیرا حج قرآن و افراد برای کسی است که در پیرامون مکه زندگی می کند و احرام بیش از میقات روا نیست، چنان که پس افکندن آن نیز روا نباشد مگر برای بیماری یا تقيه، خدا گفته: حج و عمره را برای خدا کامل کنید و کمال آن کناره گیری از مباشرت و دروغ و ستیزه کردن است.

برای عمل حج قربانی گوسفندی که اخته شده یا تخم آن کشیده شده بسنده نیست، چون که ناقص است، هر گاه گوسفند درست باشد نمی توان خایه مالیده را داد. واجبات حج احرام است، و چهار تلبیه گفتن، چنین:

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك، لبيك ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك

، و طواف خانه از واجبات عمره می باشد با دو گانه یی در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه نیز واجب است، و طواف حج واجب است و دو گانه آن در مقام ابراهیم واجب است، و سعی میان صفا و مره نیز واجب است، و طواف نساء نیز واجب است و همچنین دو گانه طواف در مقام ابراهیم بعد از آن. و بعد از آن سعی در میان صفا و مروه نیست، ماندن به مشعر واجب است، قربانی برای آنکه حج تمتع می گزارد واجب باشد، اما ماندن، به عرفه سنتی است که ترک نمی شود، سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است.

جهاد به فرمان امام عادل درست واجب است. هر که برای نگاهداری خواسته خود کشته شود در حکم شهید است، تقيه کردن در کشورهای مخالف واجب است. کشتن کفار و دشمنان جائز نیست مگر قتل نفس کنند یا راه

زنی و در زمین خدا تباهی مشغول باشند. در زمان فرمانروایان جور تقیه واجب است. آنکه از

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۳

از راه تقیه برای نگاهداری جان و خواسته خود سوگند یاد کند روا باشد که بعدا کفاره نیز ندهد.

طلاق درست آن است که خدا در قرآن و پیامبر (ص) در فرمان خویش گفته اند. هر که طلاق مخالف دستور شارع دهد درست نیست، چنان که هر نکاحی که بر خلاف اسلام باشد نکاح نباشد، یک مرد بیشتر از چهار زن آزاد حق ندارد بستاند. هر گاه زن را سه طلاق عدی دهند، شوی نمی تواند وی را ازدواج کند تا دیگری محلل وی قرار گیرد. زنانی که در مجلسی سه طلاق داده شوند چنان که فرق دیگر اسلامی می کنند، از ازدواج ایشان دوری کنید زیرا این زنان حکم زنان شوهر دار هستند درود بر پیامبر در هر جا و هنگام عطسه و وزیدن بادهای لازم است.

دوستی با دوستان خدا و بی زاری از دشمنان ایشان و ستمکاران به خاندان پیامبر به هر نحوی که مرتکب شده اند لازم است و بی زاری از عهدشکنان در نبرد جمل و ستمکاران در نبرد صفین، و از دین بد رفتگان در نبرد نهروان لازم است. و بی زاری از بتها و قمارهای زمان جاهلی و پیشوایان گمراهی لازم است، و بی زاری از همه کشندگان خاندان پیامبر و قاتلین از اولین و آخرین و پی کننده ناقه ثمود و کشنده حضرت علی (ع) واجب است، و دوستی با مؤمنانی که پس از پیامبر از دین باز نگشتند مانند: سلمان فارسی، و ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد الله انصاری،

و حذیفه بن یمان، و ابی هیثم بن تھیان، و سهل بن حنیف، و ابو ایوب انصاری، و عبد الله بن صامت، و عباده بن صامت، و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی سعید خدری، و آنان که به راه و رسم ایشان بودند لازم است و همچنین کسانی که پیرو ایشان بوده اند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۴

ترجمه

(۱۰۴۰) و نیکی رسانیدن به پدر و مادر واجب است.

و هر گاه مشرک باشند نه ایشان را و نه دیگری را در معصیت خدا فرمان برداری مکن چون برای مردم در مورد گناهکاری خدا فرمان برداری نیست.

پیامبران و اوصیای ایشان گناهی ندارند چون بی گناه و پاک اند.

دو متعه پیامبر حلال اند، چنان که خدا در قرآن گفته و پیامبر نیز آنها را عمل کرد، متعه حج و متعه زنان، و فرائض ارث چنان است که خدا مقرر کرده، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است، روز هفتم فرزند را نام گذاری کنند و سر وی را بتراشند و مقابل موی او زر یا سیم صدقه دهند. خدا به کسی پیش از توانایی وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۵

تکلیف نمی کند و به اندازه توانایی بر وی فرمان می دهد، کارهای اختیاری بندگان را خدا تقدیر گرفته لیک او پدید نیاورده، خدا آفریدگار هر چیزی ست، اعتقاد به جبر و تفویض مکنید، خدا بی گناه را برای گناهکار باز خواست نمی کند، کودکان را به بزه پدران شکنجه مکنید، زیرا در قرآن گفته: کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد. و نیز گفته: برای آدمی جز آنچه کوشش کند و بهره یی ندارد.

خدا می بخشد و می دهد، خدا ستم نمی کند، خدا فرمان برداری ستمکار را نخواسته، و کسی را

که می‌داند کافر است و بندگی دیو را بر بندگی او می‌گزیند به پیامبری نمی‌فرستد. خدا مردم معصوم را حجت خود قرار داده. اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است لیک هر مسلمان شرط نیست مؤمن باشد.

دزد در حال دزدی کردن مؤمن نیست. زناکار در حال زنا کردن مؤمن نیست، آنان که حد در دین خورده‌اند مسلمان‌اند نه مؤمن و نه کافر، خدا به مؤمن وعده بهشت داده به دوزخ نبرد و کافری را که وعید در خلود نار کرده از دوزخ بیرون نیاورد، اما گناههای غیر کفر را برای هر کس خواسته باشد می‌آمزد، کسانی که حد خوردن بر ایشان واجب شده فاسق‌اند نه مؤمن‌اند و نه کافر و در دوزخ جاویدان نمانند روزی از آن برآیند، شفاعت نیز شامل ایشان می‌شود و نیز شامل مردمان ضعیف العقیده اگر خدا دین ایشان را پذیرفته باشد.

قرآن گفتار خداست، نه خالق است و نه مخلوق، کشورهای مسلمانی امروز دارالتقیه بشماراند و آن دارالاسلام است نه دار الکفراند و نه دارالایمان امر به نیکی و بازداشت از بدی برای آنان که بدان توانایی دارند واجب است. ایمان انجام واجبات و دوری از گناه‌های کبیره است. ایمان معرفت با دل و اقرار با زبان و عمل به ارکان است با اقرار به شکنجه‌گور و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و شمار روز رستاخیز و صراط و میزان شرط ایمان به خدا است و بیزاری از دشمنان خدا.

تکبیر در عید روزه و قربانی واجب است، در عید روزه پس از پنج نماز که آغاز آن: نماز شام شب فطر

است و انجام آن نماز پسین روز عید فطر و آن چنین است:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيٌّ مَا هَدَيْتَنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلِيٌّ مَا ابْلَانَا

. چون خدا گفته: تا عدد روزه را کامل کنید و برای آنکه خدا شما را راه نمایی کرده وی را تکبیر گویند و در روز جشن گوسفند کشان در شهرهای دور از مکه بعد از ده نماز که ابتدای آن نماز پیشین است از روز عید قربان تا نماز بام روز سوم، در منی پس از پانزده نماز که ابتدای آن نماز پیشین از روز عید است تا نماز بام روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيٌّ مَا رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ*.

زنی که زاییده بیشتر از بیست روز ترک نماز و روزه میکند اگر پیش از آن پاک نشده باشد و اگر روز بیستم پاک نشد پس از آن غسل کند و پنبه بخود گیرد و عمل زن مستحاضه کند هر چه مست کننده باشد چه اندک و چه بسیار آن حرام است. هر درنده نیش دار و هر پرنده چنگال داری خوردن آنها حرام است. سپرز جانور حرام است، چون که خون است، از جانوران آبی و دریایی سگ ماهی و مارماهی و طافی و زمیر که نوعی ماهی ای است که پشت آن خارهایی ست اینها همه حرام است و هر ماهی که پوست درشت نداشته باشد خوردن آن حرام است، تخمهایی که سر و ته آن یکسان نیست حلال است و اگر سر و ته آن یکسان باشد حرام است. هر ملخی که پروازگر

الخصال / ترجمه

باشد حلال است لیک دبا که کاملاً پروازگر نیست حرام است. ماهی و ملخ هر گاه زنده گرفته شوند همان تذکیه آنهاست.

ترجمه

(۱۰۴۱) مسلمان تا امکان دارد باید از گناههای کبیره اجتناب کند و آنها از این قرار است:

شرک به خدا، قتل نفس محترمه، ترک حقوق پدر و مادر، گریز از جهاد، خوردن مال یتیم بی مجوز شرعی، ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، نسبت دادن زنان پاک دامن به زنا، زنا کردن، لواط کردن، دزدی، خوردن مردار، خوردن خون، خوردن گوشت خوک، خوردن نذری برای غیر خدا، خوردن سخت مانند مزد زنا و مزد گرفتن برای داوری، قیمت کنیز خنیاگر و رقاصه، کم فروشی، قمار، گواهی به ناحق دادن، نومیذی از آمرزش خدا، ایمنی از مکر خدا، بریدن امید از آمرزش خدا، ترک یاری ستمسیدگان، تکیه کردن بر ستمکاران، سوگند دروغ، منع حقوق، کسر فروشی و ستم رسانیدن به زیر دستان، دروغگویی، اسراف، تبذیر، خیانت، خوار شمردن، حج، نبرد با دوستان خدا، آنچه آدمی را از یاد خدا دور دارد مانند: آوازخوانی، تار نواختن، پای فشاری بر گناه های خرد. آنگاه گفت: در همین اندازه از فرمانها برای بندگان طاعت ورز بسنده است صدوق گفته: گناههای کلان مطلق هفت است، و سائر گناههایی که پس از آنها یاد گردد کبیره است نسبت به گناه خردتر و خردتر است نسبت به گناه کلان تر. مقصود امام صادق از کبائر اضافه بر هفت در این حدیث همین است که گفته شد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۸

ترجمه

[بابهای منهای چهار صدگانه]

(۱۰۴۲) امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت

- امام محمد باقر (ع) گفته که از پدران خود شنیده که امیر المؤمنین (ع) در مجلسی چهار صد سخن سودمند برای دین و دنیای مردم گفت- و آنها از این قرار است: خون گرفتن تن را تندرست و خرد را استوار می کند، عطر زدن به آبخوره از کارهای پیامبر (ص) است و پاک کننده دهان با مسواک کردن

خشنودی خدا و سیرت پیامبر (ص) و پاک کننده دهان است، صابون پوست را نرم و مغز را افزون و مجاری آب را در تن آسان می سازد و خشکی را دور می کند و رنگ چهره را باز می کند، شستن سر شوخ را دور می کند و گرد و خاک را زایل می کند، آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و دهان و بینی را پاک می کند، انفیه در بینی رساندن سر را سالم و بدن را پاکیزه و درد سر را رفع می کند، نوره کشیدن حزم آورد و تن را پاک کند، نیکو ساختن پای افزار تن نگاهدارد و به پاکیزگی و نماز یاری می کند، گرفتن ناخن از درد بزرگ دفاع می کند و روزی را فراوان، دور کردن موی زیر بغل بوی بد را دور می کند و سنت پیامبر است.

شستن دستها قبل خوراک و بعد از آن سبب افزایش روزیست و دیده را روشن می کند شب زنده داری تندرستی تن و خشنودی خداست و خواستن آمرزش خدا و پیروی از پیامبر است خوردن سیب سازش معده است، کندر خاییدن دندانها را استوار می کند و بلغم را بر طرف و گند دهان را می برد. نشستن در مسجد از سپیده دم تا برآمدن آفتاب از پی روزی رفتن بهتر است خوردن به دل ناتوان را نیرومند می کند و معده را پاک می سازد و ترسان را دلاور می گرداند و فرزند را نیکو روی، هر روز ۲۱ دانه مویز سرخ ناشتا خوردن همه دردها را دور می کند مگر درد مردن را.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۳۹

ترجمه (۱۰۴۳) موی سفید را مکنند که آن نور مسلمانی است.

هر که موی خود را در اسلام سفید کند، در قیامت نور او گردد. مسلمان جنب م خوابد، مسلمان بی دست نماز م خوابد، هر گاه آب نداشت با خاک تیمم کند، چون که در خواب روان مؤمن به سوی خدا بالا رود، خدا آن را پذیرد، و نیکی دهد هر گاه مرگ وی رسیده باشد، خدا آن را در خزانه آمرزش خویش نگاهدارد. و هر گاه نرسیده باشد با فرشتگان امین خود

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۰

آن را باز پس فرستد تا به تن وی باز گردد. مؤمن به سوی قبله خپو میفکند و هر گاه از فراموشی چنین کند، از خدا آمرزش خواهد. مکلف در جای سجده مدمد. در خوراک و آشامیدنی خود مدمد. در بازو بند خود مدمد، آدمی تکیه بر دست افزار م خوابد از پشت بام در هوا مشاشد در آب روان مشاشد، و هر گاه این کار کند، دردی بدو رسد جز خویشتن کس را نکوهش مکنند، چون که در آب و هوا نیز موجوداتی هستند، مرد بر روی م خوابد هر گاه کسی را دیدید بر روی خفته او را بیدار کنید و مگذارید چنین بخشبد، با حال کسل و چرت به نماز مایستید.

در نماز به اندیشه دیگری فرو مروید چون برابر خدا ایستاده اید، برای بنده آن نماز به شمار آید که با حضور قلب باشد. آنچه از خوان بیرون افتد آن را بخورید چون درمان هر در دست به فرمان خدا برای هر که به آن تندرستی بخوهد. پس از خوردن انگشتانی که با آن خوراک خورده اید بلیسید تا خدا به شما برکت دهد. پوشاک پنبه یی بپوشید که پیامبر (ص) می پوشید

و مو و پشم میپوشید مگر برای سببی، پیامبر می گفت: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد که نشانه نعمت خویش را در بنده بنگرد. با خویشاوندان گرمی کنید و اگر چه به درودی باشد، در قرآن گفته: بپرهیزید از خدایی که مورد پرستش وی قرار گیرید و از خویشاوندان که خدا به شما ارزانی داشته: روز خود را به چنان و چنین و سخنان چه کردیم و چه خواهیم کرد تباه مسازید زیرا بر شما گماشتگانی گذاشته اند و به شمار شما رسیدگی می کنند.

در هر جا خدای را بیاد آورید که پیوسته با شماست بر محمد و دودمان وی درود فرستید تا خدا به واسطه وی خواهش شما را بر آورده کند خوراک گرم را بگذارید تا سرد گردد پیامبر (ص) می گفت: بگذارید تا سرد گردد که برکت در خوراک سرد است به سوی بالا مشاشید و روی به باد نیز مشاشید به کودکان خود کارهای سودمند بیاموزید تا مرجئه اعتقادات خود را به ایشان بار مکنند.

زبان خویش را نگاهدارید و درود فرستید به جای آوردن کار را سودمند دانید سپرده را به خداوندان آن باز پس دهید اگر چه کشندگان فرزندان پیامبران باشند. در بازار به یاد خدا باشید، چون مردمان را آنجا سرگرم به خود یابید، تا سبب فزونی حسنات شما گردد. چون ماه رمضان رسد سفر مکنید چون هر که ماه رمضان را دیدار کرد باید روزه بدارد در باده گساری و مسح به موزه تقیه روا نباشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۱

ترجمه (۱۰۴۴) در ستایش ما زیاده روی مکنید، بگوئید ما بندگان پرورده خدا هستیم، و در فزونی ما آنچه خواهید

بگویید، هر که ما را دوست دارد باید کارهای ما را نیز دوست داشته باشد، از پرهیزکاری یاری خواهد که پرهیزکاری برترین یاور کار است در کارهای جهان و جاویدان. آنان که از ما نکوهش می کنند با ایشان همدمی مکنید، و نزد دشمنان شما ستایش ما را مگویید و به دوستی ما آشکارا منماید، تا نزد فرمانروایان خود خوار مگردید، راستی رهایی بخش است، به آنچه از خداست گرایش نشان دهید، بندگی خدای را بجوید، بر بندگی حق شکبیا باشید، چه ناشایست است که مؤمن بی آبرویی به بهشت رود، در قیامت به امید شفاعت ما مباشید بلکه خود نیز نیکی کنید، در قیامت نزد دشمنان خود را رسوا مسازید و نزد ایشان به طمع جهان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۲

حقیر پایه خود را پیش خدا تکذیب مکنید، آنچه در دست دیگران می بینید برای خدا از آن صرف نظر کنید.

پیامبر (ص) گفته: آنچه نزد خداست برتر و پاینده تر است، بشارت خدا دیده مؤمن را روشن می کند و او خدای را دوست دارد.

برادران ناتوان خویش را خوار مدارید، آنکه مؤمنی را خوار انگارد خدا وی را با او در بهشت فراهم نکند مگر آن زمان که توبه کرده باشد، هر گاه دریافتی که برادر مؤمن تو نیازی دارد پیش از آنکه او گوید اگر ندانسته نیازش را بر آور، با یک دیگر یاری و مهربانی و دهش کنید، منافق گوید لیک نکند، زن ستانید چون زن گرفتن روش پیامبران است و مکرر می گفت: هر که روش پیامبر را خواهد زن ستاند و فرزند خواهد تا در قیامت به سبب بسیاری شما بر پیروان دیگری ببالد، شیر

زنا کار به کودکان خود مدهید، و شیر زن دیوانه، چون شیر بیماری مادر را به کودک منتقل می سازد. پرنده یی که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد مخورید، و همچنین از گوشت درنده نیشدار و پرنده چنگال دار، سپرز خوردن خون را تباه می سازد، پوشاک سیاه مپوشید چون جامه فرعون بوده، غده های گوشت را مخورید چون رگ جدام را به حرکت آورد.

در دین قیاس مکنید، دین قیاس بردار نیست، قیاس گران دشمن دین اند، نخستین قیاس گر دیو بود، پای افزار سر و ته برابر مپوشید که از پوشاک فرعون بود، با باده گساران سازش مکنید، خرما داوری هر دردیست، پیامبر (ص) گفته: هر که دری از سؤال بر خود گشاید دری از درویشی بر او باز گردد، استغفار بسیار کنید تا روزی جلب کند، از کردارهای نیک پیش افکنید تا فردای قیامت آن را بهره مند گردید، از جدال دوری کنید تا در شک شبهه میفتید هر که نیازی دارد سه وقت را برگزیند، ساعتی از روز آدینه و هنگام نیم روز و هنگام ورزش باد که درهای آسمان در آن وقت باز گردد و آمرزش آید و هنگامی که پرنندگان آواز برداشته اند و در آخر شب هنگام دمیدن سپیده که گفته شد: دو فرشته بانگ در اندازند که توبه کننده یی هست تا از وی پذیرند میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب از خدای روزی خواهید که از جهان گردی برای جستجوی روزی برتر است این هنگام خدا روزی بندگان خود را پخش کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۳

ترجمه (۱۰۴۵) از آمرزش خدا ناامید مباشید، بهترین بندگی پیش خدا امیدواری به گشایش است تا بنده به

آن پاینده باشد. هر گاه نماز بام گزارید به خدا توکل کنید زیرا در آن وقت دهش ها دهند. با شمشیر وارد حرم مشوید. هنگام نماز گزاردن شمشیر برابر خود مگذارید چون قبله محل آسایش است. هر گاه حج گزارید بر گور پیامبر (ص) نیز بروید و دیدار کنید که ترک آن از جفا کاریست. گورهای دیگری نیز که حق آنان به شماست دیدار کنید، نزد آنها از خدای روزی جویید. گناه اندک را خرد م شمارید تا بزرگ نگردد.

سجده را دراز کنید که هیچ کاری بر دیو از آن دشوارتر نباشد که بنگرد فرزند آدم در سجده است و او از این سرکش. بسیار به یاد مرگ باشید و در اندیشه روز رستاخیز تا بر شما آسان گردد. هر گاه کسی از شما را درد دیده عارض شود آیه الکرسی بخواند امید است به گردد. از گناه ها دوری کنید زیرا هر گرفتاری و اندک روزی بودن از گناه است حتی خراش تن و بر خوردن پا و گرفتاری. خدا گفته: هر گرفتاری که به شما می رسد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۴

از شماست، هر چند بسیاری را نیز خدا در می گذرد. خدای را هنگام خوردن یاد کنید و سرکشی را کنار گزارید چون آن نیز یکی از نعمتهای اوست وی را بر آن سپاس گزارید. هنگام نعمت سپاسگزار باشید تا از شما روی گردان نگردد زیرا نعمت هر چه از خداوند خود بیند بر آن گواهی دهد. هر که از خدا به روزی اندک خوشنود باشد، خدا از وی به کردار اندک خوشنود خواهد بود. از کوتاهی کردن دوری کنید زیرا کوتاهی کردن پایانش دریغ

خوردن است. در نبرد بازو گشایید و اندک گویند و به یاد خدا باشید و به دشمن پشت مکنید، تا به خشم خدا گرفتار مگردید، یاران خود را در نبرد دریابید و از چنگال دشمن رهایی دهید و از وی نگاهداری کنید. نیکی کنید تا از مرگ بد شما را نگاهدارد.

هر که خواسته بداند نزد خدا چه مقامی دارد بنگرد هنگام بزهکاری چه اندازه خدای در دیده اش مقام داشته. بهترین چیزی که مرد در سرای خود برای همسر فراهم کند گوسفند است، آنکه گوسفندی در سرای داشته باشد فرشتگان روزی یک بار او را به پاکی یاد کنند و اگر دو گوسفند داشته باشد دو بار و اگر سه گوسفند داشته باشد سه بار. هر گاه ناتوان شدید گوشت و شیر بخورید چون خدا نیروی را در آنها نهاده است. چون آهنگ کنید پیش از رفتن نیازهای سفر را فراهم سازید زیرا خدای گفته: هر گاه قصد بیرون شدن داشته باشید ساز و برگ آن را آماده دارید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۵

ترجمه (۱۰۴۶) هر گاه کسی از شما در آفتاب نشیند، پشت خویشتن بدان کند. تا درد درونی را آشکار نکند. هر گاه حج گزاردید به کعبه بسیار بنگرید تا خدا صد و بیست آمرزش که در آن دارد که شصت از آن طواف کنندگان است و چهل از آن نماز گزاران و بیست از آن نظرکنندگان به کعبه است و در ملتزم که (میان در کعبه و رکن حجر الاسود است) به گناه های خویش اعتراف کنید به آنچه دانید از آن و آنچه فعلا ندانید از آن تا همه را بیامرزاد. همیشه پیش

رسیدن گرفتاری دعا کنید درهای آسمان در پنج وقت باز می شود:

هنگام باریدن باران، هنگام هجوم مجاهدان، هنگام بانگ نماز، هنگام خواندن قرآن، هنگام نیم روز و سپیده دم.

آنکه مرده یی را غسل دهد پس از آنکه در کفن نهاد، خود غسل کند، به مردگان جز کافور بوی خوشی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۶

مزیند چون که مرده در حکم محرم است، به بستگان خویش دستور دهید که مردگان را به نیکی یاد کنند و نام برند، فاطمه چون پدر وی از جهان درگذشت زنان بنی هاشم بر او ناله و زاری می کردند ایشان را گفت: زاری و مویه را کنار گذارید و بر وی دعا کنید، مردگان را دیدار کنید که به زیارت شما خوشنود گردند، دعای فرزند بر گور پدر و مادر روا گردد، مسلمان برای مسلمان چون آینه است هر گاه از برادر مؤمن خویش ناشایستی دیدید بر او تک میاورید بلکه او را رهنمایی کنید از اختلاف دوری کنید تا پریشان مگردید راستکار باشید تا بهره مند گردید. چون با چهار پا سفر کنید در هر منزل اول آب و علف به وی دهید هیچ گاه به روی چهار پایان مزیند چون آنها یاد خدا می کنند. هر مسافری گمراه شد یا بیمناک گردید بانگ کند:

یا صالح اغثنی

. چون یکی از برادران پریان شما صالح نام است و در گردش برای شما هر گاه آواز شما را شنود پاسخ دهد و گمراه را رهنمون باشد و چهارپای گریزان را نگاهدارد.

هر که در بیابان از درنده بر خویش یا گوسفند خود بیمناک باشد خطی به گرد آنها فرا کشد و بگوید:

خدایا ای پروردگار دانیال و

چاه و خدای هر درنده مرا و گوسفندان مرا نگاهداری کن، هر که از کژدم ترسد این آیات را فرو خواند: سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

آنکه از غرق ترسد بگوید:

بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُزْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. بِاسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقَوِي وَ مَا قَدَرُوْا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْاَرْضُ جَمِيْعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِيْنِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ

، روز هفتم برای فرزندان خود عقیقه کنید و سر ایشان را که تراشیدید هم وزن موی آنان سیم به مسلمانی صدقه دهید.

پیامبر (ص) نیز با حسن و حسین (ع) و دیگر فرزندان خویش چنین کرد، هر گاه چیزی به دست گدایی دادید از او بخواهید که برای شما دعا کند که مستجاب گردد و گر چه دعای وی برای او برآورده نگردد زیرا دروغ می گویند. با دستی که به وی چیزی دادید آن را ببوسید زیرا صدقه چون پیش از آنکه به دست او رسد به خدا می رسد در قرآن گفته:

بدانید که خدا توبه بندگان خویش را می پذیرد و صدقه ایشان را می ستاند. شبانه صدقه دادن خشم خدای را دور کند سخن خویش را از کردار خود دانید جز در نیکی در چیزی سخن اندک گویند از داده خدا بخشش کنید چون بخشش کننده مانند مجاهد در راه خداست، هر که یقین دارد که خدا پاداش دهد بخشش کند و آنکه یقین ندارد تنگ چشمی ورزد. آنکه یقین دارد سپس شک کند بر یقین خویش استوار باشد، شک نتواند یقین را تباه سازد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۷

ترجمه (۱۰۴۷) به ناروا گواه مشوید،

بر سر خوانی که بر آن باده گساری می شود منشینید، چون بنده نمی داند که کدام هنگام جاننش گرفته می شود. بر سر خوان مانند بندگان نشینید، پای خود را روی پای دیگری میندازید، و چهار زانو منشینید، چون خدای این نشستن را ناخوش دارد و دارنده آن را دشمن دارد، شام خوردن پیامبران پس از نماز خفتن است، خوراک شام را مگذارید که ترک آن ویرانی تن است، تب پیش آهنگ مرگ است، و زندان خدایست در روی زمین، هر که از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند، تب گناه ها را بریزد چنان که کرک از کوهان اشتر می ریزد.

هر بیماری از درون است مگر زخم و تب که بر تن وارد می گردد، سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم سازید، چون که سوزش آن از دم دوزخ است، تا بیماری چیره نگردد درمان مکنید. خواهش قضای مبرم را دور

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۸

می سازد آن را وسیله دفاع قرار دهد، دست نماز پس از طهارت ده حسنه دارد، خود را پاک سازید، گران جان م باشید که گران جان حق خدای را ادا نکنند، و از باد گناه که از شما سرزند دست نماز را تازه کنید، خود را بررسی کنید، و طهارت سازید زیرا خدا بنده شوخگین را دوست ندارد و همه از وی بی زارند، مرد در نمازگزاری با ریش یا چیز دیگر مشغول شود، به کار نیک پیشگیرید قبل از آنکه به کار دیگری گرفتار گردید، مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران آسایش یابند، همیشه گفتار خود را یاد خدا ساز از گناه ها دور کنید زیرا گناه روزی

را اندک کند بیماران خویش را با صدقه درمان کنید و خواسته های خویشان را با دادن زکات نگاهداری کنید نماز انگیزه نزدیکی همه پرهیزکاران است حج گزاری جهاد مردمان ناتوان است جهاد زن شوهر داری ویست تهی دستی مرگ کلانی ست اندکی نانخور یکی از دو گشایش است اندوه خوردن نوعی از پیریست میانه رو در زندگی تهی دست نگردد کنکاش گر نابود نگردد نیکی رسانیدن به بزرگوار یا دین دار شایسته است هر چیزی را میوه ایست، میوه احسان شتاب در آن است.

آنکه یقین دارد خدا باز پس دهد بخشش پیش گیرد آنکه در گرفتاری دست بر زانو زند پاداش وی تباہ گردد برترین کردار مرد چشم داشت گشایش از سوی خداست آنکه پدر و مادر خویشان را اندوهناک سازد عاق ایشان باشد روزی را به صدقه دادن به دست آورید، با سپر خواهش خیزاب گرفتاری را از خویشان بگردانید سوگند با آنکه دانه را شکافت و آدم را ساخت گرفتاری بر گراینده شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای گریوه و از تکاپوی استر همیشه از خدا تندرستی از سختی گرفتاری را خواستار باشید زیرا گرفتاری سخت دین را نابود کند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۴۹

ترجمه (۱۰۴۸) آنکه از حال دیگری پند گیرد نیک بخت است. خود را به خوی نیک پرورش دهید مسلمان به خوش خویی و به شب زنده داری و روزه زندگی را می گذارند. باده گسار هر گاه بداند حرام است و بنوشد، خدا بدو از گل خیال که نوعی چرک و خون دوزخیان است بنوشاند اگر چه آمرزیده گردد. هیچ گاه نذر در کار بدو سوگند در بریدن رحم درست

نیست. آنکه مردم را به نیکی بخواند و خود نکند مانند کسی ست که بی زه کمان خواهد تیر افکند. زن مسلمان برای شوی خود خویشتن را خوشبوی سازد. آنکه در راه حفظ خواسته خود کشته گردد در حکم شهید است. انسان مغبون نه ستوده است و نه پاداشی دارد. سوگند فرزند بی دستور پدر و سوگند زن بی فرمان شوی درست نیست. روزی تا شباهنگام نشاید ترک گفتگو کرد مگر به یاد خدا مشغول بودن. پس از هجرت نباید بیابان گرد شد و پس از گشایش مکه وجوب هجرت بیفتاد. سوداگری کنید تا نیازمند مگردید چون خدا سوداگر درستکار را دوست می دارد.

هیچ کاری نزد خدا از نماز گزاری دوست داشته تر نیست. کار جهان شما را از نماز گزاری در هنگام آن باز ندارد، چون خدا گروه هایی را نکوهش کرده و گفته آنان که از نماز خود سهوکنندگانند و اوقات آن را سبک می دارند. دشمنان شما در کارهای نیک برای یک دیگر ریا کاری می کنند و خدا به ایشان کامیابی کردار

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۰

پاک نمی دهد و او جز کردار پاک چیزی را نپذیرد. نیکی فرسوده نگردد و بزه فراموش نشود، خدا یار پرهیزکاران و نیک کنندگان است. گراینده برادر خود را نفریبید و با وی خیانت نکند و وی را وانگذارد و بد بین نباشد و بدو اظهار نفرت نکند. برای برادر خویش دوشیزه جوی هر گاه نیافتی زن پارسایی بخواه.

کندن کوه از جای آسان تر است از بر انداختن دولتی که هنوز زندگی آن به سر نرسیده. از خدا یاری خواهید و شکیباً باشید زمین را بهر که از بندگان خویش هر گاه خواسته باشد می دهد و فرجام

نیک از پرهیزکاران.

است پیش از وقت در کارها شتاب مکنید تا پشیمان نگردید زمان را دراز مگیرید تا در دل شما دشوار نگردد.

از ناتوانان دستگیری کنید تا خدا به شما ترحم کند از مسلمان دشیاد مکنید مسلمان برادر خویش را دشیاد نکند. خدا از آن بازداشته و گفته: کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ مسلمان هنگام نماز گزاری دستهای خود را به هم مگذارد تا مانند گبران نگردد. بر خوان مانند بندگان نشینید و بر روی زمین خورید و ایستاده می آشامید. در حال نماز گزاری هر گاه به جانور گزنده یی دچار شدید آن را در زیر خاک نهان کنید و بر آن آب دهان افکنید یا در پارچه یی فرو پیچید تا نماز پایان رسد. روی از قبله بازگردانیدن نماز را تباه می سازد نماز را باز گزایید. آنکه پیش از دمیدن آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ وَاِنَّا اَنْزَلْنَاهُ وَايه الكرسي بخواند خواسته اش سالم ماند و از فریب دیو در امان باشد. از کثری در دین و چیرگی به خدا پناه برید هر که با دودمان پیامبر سرکشی کند نابود گردد. بالا زدن جامه پاک کردن است و خدا کوتاه کردن جامه را دستور داده. انگشتی انگبین درمان هر دردبست خدا گفته: آن درمان درد است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۱

ترجمه (۱۰۴۹) انگبین و خواندن قرآن و خاییدن کندر بلغم را آب می کند. پیش از خوراک اندک نمک بچشید، هر گاه مردمان می دانستند که در آن چه خواصی ست آن را بر تریاق آزموده برتر می داشتند.

هر که در آغاز غذا اندکی نمک بچشد هفتاد درد و آنچه خدا داند از او

دور گردانند. در تابستان به سرتب دار آب سرد بریزید تا تاب آن را خاموش سازد. هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر همه زندگی است. ما دو پنجشنبه را روزه می داریم که میان آن دو چهارشنبه است، خدا دوزخ را در چهارشنبه بیافرید. آنکه را نیازی هست بام پنجشنبه پی آن رود چون پیامبر گفته: خدایا بامداد پنجشنبه را بر پیروان من خجسته گردان و چون از سرای بیرون رود، پایان سوره آل عمران را بخواند که گفته: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْوِيلًا لِلَّذِينَ عَلِمُوا» با آیه الکرسی و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و سوره حمد که امید است نیازهای جهان و جاویدان وی برآورده گردد.

جامه های سطر پوشید، آنکه جامه نازک پوشد دین وی سست است، کسی از شما با پوشاک تن نما نماز مگذارد. برای خدا توبه کنید و در چنبره مهر وی در آید چون خدا توبه کاران را دوست دارد، و نیز پاکیزگان را، ناگزیر گراینده توبه کار است. هر گاه مؤمنی به برادر خود کلمه یی رنجش آمیز گوید میان ایشان جدایی افتد، هر گاه به وی گوید تو کافری ناچار یکی از این دو کافر باشد و هر گاه وی را تهمت زند اسلام در دل وی آب گردد چنان که نمک در آب پاشیده گردد. در توبه برای هر که باز است، برای خدا توبه نصوح کنید، امید است شما را بیامرزاد. هر گاه پیمان بستید بر آن وفادار باشید، هیچ نعمتی و خرمی از میان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۲

نرود مگر به واسطه گناهی که به جای آورید، خدا به بندگان ستم روا

ندارد، هر گاه به خواهش و بازگشت پیشی می گرفتند گرفتاری ایشان را نمی گرفت هر زمان که گرفتاری رسد نعمت بگریزد و اگر باز به درگاه خدا زاری کنید با قصد پاک خدا تباهی را اصلاح گرداند، و نیکی ها را باز گرداند.

هر گاه بر مسلمانی کار دشوار گردد. گشایش آن را از خدای خواهد که کلید همه کار از اوست، در هر کس یکی از سه منش موجود است: خود پسندی یا تکبر، بد فالی، آرزوی بی حاصل - هر گاه کسی از شما دچار خود پسندی باشد، با پرستاران خود زانو زند و خوراک خورد و گوسفند بدو شد. و هر گاه فال بد زد بدان اعتنایی مکنند خدای را به یاد آورد و کار را بگذارند. و هر گاه آرزوی بی حاصل کند. از خدا خواهد وی را در دست نفس سرکش مدهد تا وی را به گناه افکند. با مردمان به آنچه می توانند دریابند و می پذیرند سخن گویند و آمیزش کنید، از آنچه را که نمی توانند دریابند واگذارید کار ما را هر که در نیابد مگر فرشته نزدیک به خدا یا پیامبر مرسل یا بنده یی که دل وی را خدا به ایمان آزموده باشد. هر گاه دیو شما را وسوسه کند به خدا پناه برید به خدا و پیامبر وی و بگویید به ایشان ایمان دارم. هر گاه خدا به مؤمنی جامه تازه دهد دست نماز گیرد و دوگانه یی بگزارد و در آن سوره حمد و آیه الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بِخَوَانِد و خدای را ستایش کند که تن وی را پوشانید و بگوید:

لا حول و لا قوه الا بالله العلی

، که خدای را در آن گناهی میکند و بهر تاری از آن فرشته یی برای وی آمرزش خواهد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۳

ترجمه (۱۰۵۰) به یک دیگر بد بین م باشید زیرا خدا از آن منع کرده است. من با پیامبر و خاندان و دو سبط من بر سر حوض با من اند، هر که ما را می خواهد به گفتار ما عمل کند و از کردار ما پیروی، هر دودمانی افراد پاک نهاد دارند ما و دوستان ما شفاعت کنیم مردمان را برای دیدار ما بر سر حوض به یک دیگر پیشی گیریم، ما دشمنان خود را از آن باز داریم اما دوستان خود را از آن سیراب سازیم، هر که از آن جرعه یی نوشد هرگز تشنه نگردد، در حوض ما دو مجری از بهشت روان است یکی بنام تسنیم و دیگری بنام معین، بر کناره آن خاک زعفران است و ریگهای آن مروارید و یاقوت. این همان جوی کوثر است. روانی کارها به خواست خدایست به دست بندگان وی نیست، هر گاه به دست بندگان بود هرگز به جای ما دیگران را بر نمی گزیدند لیک خدا به رحمت خویش ویژه گرداند هر که را که خواسته باشد، ستایش کنید خدای را که شما را به نعمت بزرگی که حلال زادگی ست ویژه ساخته. در روز رستاخیز هر دیده یی گریان است و هر چشمی بی خواب مگر دیده کسی که خدا او را به بزرگی خود ویژه ساخته باشد و بر گرفتاری حسین (ع) و خاندان وی گریسته باشد.

پیروان ما مانند زنبور انگبین اند هر گاه مردمان بدانستندی چه اعتقادی دارند ایشان را می خوردند.

آنکه بر خوراک نشسته شتابزدگی میکند تا

از خوردن آسایش یابد و همچنین آنکه مشغول قضای حاجت است تا از ریستن فارغ گردد. هر گاه یکی از خواب برخاست بگوید:

لا اله الا الله الحليم الكريم الحي القيوم و هو على كل شىء قدير سبحان رب النبيين و اله المرسلين و سبحان رب السماوات السبع و ما فيهن و رب الأرضين السبع و ما فيهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين

. چون بعد از خواب نشیند قبل از آنکه برخیزد بگوید:

حسبى الله حسبى الرب من العباد حسبى الله الذى هو حسبى منذ كنت حسبى الله و نعم الوكيل.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۴

هر گاه کسی از شما در شب از خواب بیدار گردد به سوی آسمان بنگرد و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ*. سر کشیدن در چاه زمزم دردها را دور می کند از آب آن که در سوی رکن حجر الاسود است بیاشامید، چون زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی ست:

فرات، نیل، سیحون، جیحون و آنها نیز دو نهرانند. آنکه در ملازمت فرمان روان ستم باشد به داوری وی آرامش نیست و دستور خدای را در باره غنیمت روان نسازد، نباید جهاد کند، هر که بر این حال درگذرد یا مورد دشمن ماست در غضب حق ما و آلوده شدن به خونهای ماست و مرگ وی مرگ زمان جاهلیت است. یاد ما دودمان پیامبر، درمان دردهاست و دوستی ما خشنودی خداست، آنکه فرمان ما را به جای آورد در آخرت با ما خواهد بود، آنکه امیدوار فرمانروایی باشد مانند کسی ست که در راه خدا به

خون خود فرو رفته باشد آنکه با ما نبرد کند یا از ما یاری نکند خدا وی را به دوزخ افکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۵

ترجمه (۱۰۵۱) ما فریاد رسان هستیم، هر گاه ستم شوند و راه گریز بر ایشان بسته گردد، مادر حطه و در سلامت هستیم، هر که از آن درآید رهایی یابد و هر که سرپیچی کند نابود گردد. خدای به ما آغاز کرده و به ما نیز انجام دهد، به ما محو کند و به ما اثبات کند و به ما زمانه سخت را دور کند و به میانجی ما باران فرستد، فریبکار شما را از راه خدا نفریبد. از روزی که خدای درهای آسمان را بسته قطره یی رحمت از آن نباریده هر گاه قیام کننده ما پیدا شود، آسمان رحمت خویش را ببارد و زمین گیاه خویشتن برویاند و کینه از بندگان بزداید و ددان و دامان با هم کنار آیند چنان که زنی از عراق به شام رود و همه گامهای خود را به سر سبزه زارها نهد و زیور خویشتن را در بردارد و درنده یی او را گزند نرساند.

هر گاه بدانید که در مبارزه با دشمنان چه رتبی دارید دیدگان شما روشن می گردد هر گاه در گذشته از دشمنان گزنده هایی می بینید که آرزوی مرگ خواهید کرد، از خودپسندانی که حق خدای را سبک شماراند به جان خویش بیمناک باشید، هر گاه چنین گردد همدست شوید و شکیبا و نماز و تقیه را کنار مگذارید، خدا بندگان متلون را دشمن دارد. از حق و اهل حق دور مگردید، آنکه دیگری را بر ما گزیند نابود گردد، از جهان ناکام خواهد

رفت. هر گاه به سرای خویش در آید بر اهل خود درود فرستید و اگر کسی نباشد بر خویشان درود فرستید، بگویید:

السلام علينا من ربنا

. هنگام در آمدن به سرای خود قُلْ هُوَ اللَّهُ بخوانید تا تهی دستی از شما دور گردد. به کودکان خویش نماز آموزید و چون به هشت برسند ایشان را برای نماز بازخواست کنید با سگان نزدیک مگردید هر گاه نزدیک شدید، تر باشد و برخورد کردید خود را بشویید و اگر خشک باشد به جامه خود آب پاشید.

هر گاه از ما حدیثی شنیدید معنی آن را ندانستید آن را به ما واگذارید و در آن بمانید تا حقیقت آن را دریابید. راز آشکار گر و شتاب زده مباشید، در ما غلو مکنید و در ما کوتاهی مکنید. آنکه به ما نزدیک شود نجات یابد و آنکه روی گرداند هلاک گردد. برای یاران ما دسته هایی ست از آمرزش خدا و بر دشمنان ما دسته هایی ست از خشم او. ما در کارها میانه رو و درست راه هستیم. در پنج نماز شک روان نگردد، شک در رکعات سبب باطل بودن است در نماز: وتر، نماز آدینه. و دوگانه نخستین از هر نماز واجب و نماز بام و نماز شام. بنده خدایی دست نماز قرآن مخواند، هر سوره یی که از قرآن خواندید رکوع و سجود آن را یاد دارید یعنی در نماز نافله. مرد در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۶

پوشاکی که حمایلی به خود پیچیده نماز مگذارد زیرا از شیوه قوم لوط است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۷

ترجمه (۱۰۵۲) مرد در پوشاکی می تواند نماز بگذارد که دو گوشه آن را

به گردن خود افکند و در جامه یی سطر که دکمه های آن را ببندد. مرد به فرشی که در آن صورت دارد چه بر آن صورت یا آن فرش نماز مگذارد لیک روا باشد که صورت زیر پاهای وی افتاده باشد یا جامه یی بر آن افکند و در حال نماز نقدهای صورت دار در پوشاک خود گره مکنند اما جائز است آنها را در همیانی بنهد یا در جامه دیگری و در صورت بیم از میان رفتن بر کمر بندد. بر تل خرمن گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز مگذارند و همچنین بر نان، تا نام خدا نبرد دست نماز مسازد. قبل از آنکه دست به آب زند بگوید:

باسم الله و بالله، اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

، هر گاه از دست نماز کنار شد بگوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله

. تا در خور رحمت خدا گردد.

آنکه با معرفت نماز گزارد آمرزیده گردد، هنگام نماز فریضه، نافله مگذارید مگر عذری داشته باشید، نافله را پس از نماز واجب بگزارد در صورت امکان قضا کند، خدا گفته: کسانی که همیشه در نماز هستند، یعنی آنچه شب از ایشان ترک شد در روز قضا می کنند و آنچه روز از ایشان ترک شد در شب قضا می کنند، هنگام فریضه، قضای نافله مگذارید بلکه اول فریضه را بگزارید آنگاه نافله. نماز گزاردن در مکه و مدینه مقابل هزار نماز خواهد شد و درمی در حج هزینه کردن مقابل هزار درم صدقه دادن است. در نماز باید خشوع داشت، هر که دل وی

بیم از خدا دارد اندامهای وی نیز بیمناک است، با چیزی در نماز بازی مکن، قنوت نماز آدینه قبل از رکوع است، در رکعت اول نماز آدینه سوره حمد و آدینه خوانده و در دوم حمد و سوره منافقین.

در هر دو رکعت پس از سجده باید، نشست تا اندامهای شما به جای افتد، آنگاه برخیزید، راه و رسم ما چنین بود. هر گاه یکی از شما از نماز برخاست دست خود را بر سینه اش بر گرداند چون مقابل خدا بایستید سینه را پیش دارید و راست باشید و خم مگردید، چون از نماز فارغ شدید دستها به سوی آسمان بلند گردانید و خواهش کنید. (عبد الله بن سبا) گفت: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟. گفت: چرا، پرسید پس چرا بنده دست خود را به آسمان فرزند؟. گفت: مگر این آیه را از قرآن نخوانده یی: روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا فرمان داده که روزی را از جای آن بجوید و جای آن روزی و آنچه خدا گفته است آسمانها است.

نماز گزار در نماز از خدا بهشت خواهد و از دوزخ به خدا پناه برد و حور خواهد. هر گاه نماز گزاری

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۸

چنان گزار گویا آخرین نماز تو در جهان است. تبسم نماز را تباه نکنند اما قهقهه مبطل است. هر گاه خواب بر کسی چیره گردد دست نماز لازم آید. اگر در نماز ترا خواب یا چرت گرفت نماز را ببر که چنین نمازی به جای آموزش انگیزه نفرین گردد. هر که به دل ما را دوست دارد و با زبان

ما را یاری کند و به دست با دشمنان ما نبرد کند، او در بهشت با ما همپایه است. و آنکه ما را از دل دوست دارد و زبان خود را به یاری ما به کار برد اما نبرد با دشمنان نکند، او در بهشت به درجه یی از مقام فرودتر باشد و آنکه از دل ما را دوست دارد اما با زبان و دست یاری نکند به دو درجه فرودتر است. آنکه ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست گزند نرساند به دوزخ رود و آنکه از دل با ما دشمن باشد و به زبان گزند رساند در دوزخ است و آنکه از دل ما را دشمن دارد و به زبان و دست آزار رساند در دوزخ است و همکار دشمن ماست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۵۹

ترجمه (۱۰۵۳) بهشتیان به سرای ما و سرای پیروان ما نگرانند چنان که مردمان به اختران نگران اند.

هر گاه از سوره هایی که در قرآن آغاز آنها: سبح یا یسبح است به انجام رسیدید، بگویید:

سبحان الله الاعلی.

هر گاه آیه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ را خواندید بر آن حضرت درود فرستید چه در نماز باشد چه در غیر نماز. در تن اندامی نباشد که کمتر از دیده سپاس خدا کند، دیده خود را نگاهدارید. بهر جا خواهد مگشایید تا شما را از یاد خدا باز ندارد. هر گاه سوره و التین را خواندید در پایان آن بگویید:

و نحن على ذلك من الشاهدين.

و هر گاه در قرآن جمله قُولُوا آمَنَّا* قرائت کردی پس از آن بگوی:

آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ

. نماز گزار چون در

تشهد آخر که نشیند بگوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله (ص) و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
مَنْ فِي الْقُبُورِ

. سپس هر گاه حدثی از وی آشکار شد نمازش صحیح است. عبادتی به دشواری پیاده رفتن به خانه خدا نیست. نیکی را از سم و گردنهای اشتران بجویید که می روند و می آیند. خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا پیامبر فرمان داد کشمشی را که از طائف برای وی آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند زیرا آب آن تلخ بود می خواست تلخی آن کم گردد مانند نیبند خیس شده کهنه شد آن را نیشامید چون مانند باده گردید. هر گاه مرد برهنه گردد دیو بدو بنگرد و در او آز بندد خود را از این روی پوشیده دارید. چیزی که بوی ناخوش دارد هر گاه خوردید به مسجد مروید. مرد هنگام سجده نماز واجب پایین تنه خود را بلند دارد. هر گاه کسی خواهد غسل کند نخست دو بازوی خود را بشوید. هر گاه نماز گزاری چنان گزار که قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خویش را بشنوی. هر گاه نماز به پایان رسید به راست خویش بنگر. از جهان توشه یی برگیر و برترین توشه پرهیزکاریست از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته اند دسته یی گم شدند دسته یی در دریا و دسته یی در بیابان. هر جانوری را به حلال بودن شناسید مخورید. هر که بیماری گرفت تا سه روز به کسی نگفت و به خدا نالید امید تن درستی هست. هنگامی بنده از خدا دور می شود

که اشکم خوارگی و زن بارگی پیش گیرد. سفری مکن که در آن بیم نماز یا دین باشد. چهاراند که گوش به همه کس فرا دارند: پیامبر (ص)، بهشت، دوزخ، حور العین.

نماز گزار هر گاه از نماز فارغ شد بر پیامبر و دودمان وی درود فرستد و بهشت را از خدا بخواهد و از دوزخ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۰

بدو پناه برد. و همسری حور العین خواهد. آنکه بر محمد (ص) درود فرستد پیامبر آن را بشنود و دعای وی به درگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت گوید خدایا آنچه را بنده تو خواهد کرامت فرما و آنکه از دوزخ به او پناه برد دوزخ گوید: خدایا بنده ترا پناه ده و آنکه حور خواهد، حور نیز از خدا خواهد برای وی گردد.

سرود زاری دیو است که از برای بهشت سر دهد. هر که خواهد که بخشید دست راست خویش زیر گونه راست نهد و بگوید:

باسم الله وضعت جنبي الله على مله ابراهيم و دين محمد (ص) و ولايه من افترض الله طاعته ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن.

آنکه هنگام خفتن چنین گوید از دزد و یغماگر و زیر رفتن سالم ماند و فرشتگان برای وی آمرزش خواهند. هر که هنگام خفتن در بستر خود سوره قل هو الله را بخواند خدا پنجاه هزار فرشته به وی گمارد تا او را پاسداری کنند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۱

ترجمه (۱۰۵۴) هر گاه کسی از شما خواست بخشید پیش از آنکه پهلو به بستر گذارد بگوید:

اعیذ نفسي و دینی و اهلی و مالی

و ولدی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه الله و عظمه الله و جبروت الله

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۲

و سلطان الله و رحمہ الله و أرفه الله و غفران الله و قوه قدره الله و جلال الله و بصر الله و ارکان الله و بجمع الله و برسول الله و بقدره الله علی ما یشاء عن شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یرج منها و من شر ما ینزل من السماء و ما یرج فیها و من شر کل دابه أنت آخذ بناصیتها إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

. زیرا پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را با این دعا در امان خدا سپرد و پیامبر ما را بدان فرمان داده است.

ما گنجوران دین خدا هستیم، ما کلیدهای دانش هستیم، هر گاه پیشوایی از ما در گذرد: دیگری به جای وی در آید، هر که از ما پیروی کند گمراه نگردد و آنکه منکر ما گردد گمراه است، آنکه با ما دشمنی ورزد رهایی نیابد، آنکه ما را واگذارد و از یاری ما کوتاهی کند بی یاور گردد، برای آز به جهان و کالای آن که فانی ست ما را تنها مگذارید، آنکه با ما مخالفت کند و جهان را به جاویدان برگزیند و آن را بر ما مقدم دارد در روز رستاخیز بسی دریغ خورد چنان که قرآن گفته: هر که ای دریغ گوید که چرا در باره خویشتن کوتاهی کردیم و

خود را خوار ساختم. کودکان خود را پاکیزه دارید و مسوخ را از ایشان دور کنید، زیرا دیو آن را می بوید و کودک را به بیم می افکند و به خواب می کند و نگارندگان کردارهای شما از آن در آزار گردند.

اولین نگاه به زن بی اشکال است و دومین حرام است، دائم الخمر خدای را مانند بت پرست بر خورد می کند، حجر بن عدی پرسید ای امیر المؤمنین چه کسی دائم الخمر است؟. گفت: آنکه هر گاه یافت در کشد، هر که باده گسارد تا چهل شبانه روز نماز وی پذیرفته نیست، آنکه در باره مسلمان سخن گوید که مقصود وی ریختن آب روی ویست، خدا وی را در لجن زار دوزخ بند گرداند تا دلیلی بر گفته خویش آورد دو مرد برهنه زیر جامه خوابی محسبند هر گاه خفتند ایشان را تعزیر باید کرد کدو خورید که مغز را بیفزاید. پیامبر از کدو در شگفت شدی قبل از خوراک و بعد از آن ترنج بخورید، چون دودمان پیامبر می خوردند، امروز دل را روشن کند و دردهای درون را آرامش بخشد هر گاه نماز گزار در نماز ایستد دیو بدو از روی حسرت بنگرد چون بیند که در آمرزش خدا در شده بدترین کارهای دینداری تازه های آن است و برترین آنها آن است که خدا آن را پسندد آنکه جهان را بر جاویدان برگزید سرانجام وی بیمناک است آب را نیکو دانید هر که به داده خدا خوشنود باشد تن خود را آسوده ساخته هر که زندگانی خویشتن را در غیر خدا هزینه کند زیانکار است هر گاه نماز گزار بدانستی که چسان بزرگی خدای وی را فرا گرفته هرگز سر

از سجده بر نداشتی کار خود را به تأخیر میندازید آنچه روزی شماست به شما خواهد رسید و هر گرفتاری که برای شما مقدر است آن را با هیچ تدبیر متوانید دفع کرد امر به نیکی و منع از بدی کنید و در برابر گرفتاریها شکمیا باشید شناختن حق ما چراغی فرا راه گراینده است بدترین کوری، کوری از بهره مندیهای ماست و آنکه با ما دشمنی ورزد در صورتی که ما با وی بزهی مرتکب نشده ایم جز آنکه وی را به حق خواندیم و دیگران وی را آشوب و جهان می خوانند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۳

درفش حق به دست ماست هر که در سایه آن درآید وی را فرا گیرد و هر که بدان پیشدستی کند کامیاب باشد و آنکه با آن مخالفت نماید نابود گردد و هر که از آن جدا شود زبون گردد و هر که بدان درآویزد رهایی یابد. من پیشوای گروندگانم و خواسته پیشوای ستمکاران است. گراینده مرا دوست دارد و منافق دشمن هر گاه مسلمانان بهم رسیدید دست دهید و خوشرویی نماید چون چنین کنید. گناه ها از شما ریخته باشد، هر گاه کسی از شما عطسه کند به وی بگویید:

یرحمکم الله

، و او در پاسخ بگوید:

یغفر الله لکم و یرحمکم

، در قرآن گفته: هر گاه شما را درود گفتند برتر از آن را پاسخ دهید یا همان را: با دشمن خویش دست ده و خوشرویی نما و اگر چه بد دارد زیرا قرآن گفته: به آنچه نیکتر است بدی را جواب ده تا دشمن تو چون دوست یگانه گردد، برخورد نکنند بدین روش نیک مگر آنان که بردباراند

و برخورد نکنند بدان مگر نیک بختان.

دشوارترین شکنجه‌هایی که به دشمن خویش کنی آن است که در حق وی خدای را بندگی فرمایی و به فرمان حق با وی رفتار سازی و برای تو بسنده است که بنگری دشمن تو خدای را گناه ورزد جهان همی چرخد تو بهره خویش از آن به آسانی دریاب یعنی هر گاه نوبت تو رسید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۴

ترجمه (۱۰۵۵) همیشه مؤمن بیدار و هشیار و ترسان است و در انتظار گشایش جهانی یا مرگ با سعادت جاویدانی است و به رحمت خدا امیدوار است، مؤمن بی بیم و امید نیست و از گذشته خود بیمناک است و در انتظار وعده خداست شما آباد سازندگان زمین هستید: خدا شما را در آن اسکان داده تا بر آن چه می کنید؟

این راه را پیمایید تا دیگری را به جای شما نیاورند نشان خردمندی نیک رفتاری و دین داریست در آمرزش خواستن از خدا پیشدستی کنید بهشتی که مانند آسمان و زمین است در فراخی برای پرهیزکاران است و جز به پرهیزکاری بدان راه نیابید. گناه آلود از یاد خدا منصرف شود آنکه پیروی از پیشوای حق نکند خدا دیوی بر او گمارد تا پیوسته با وی باشد مخالفان شما در گمراهی و کینه توزی بیناتر و سخت تراند و در هزینه برای خواهشهای خود کوشاتر از شما اند زیرا شما به ستم کشیدن و بدبختی خوی گرفته اید نه از خدا شرم دارید و نه برای خویش مصلحتی می اندیشید با آنکه هر روز ستمی می بینید باز از غفلت بیدار نمی شوید و در نیکی کوشا نیستید با سرگرمی هر روز دین شما فرسوده تر می گردد در صورتی

که خدا گفته: از ستمکاران حمایت مکنید تا به دوزخ میفتید و دستگیری جز خدا ندارید.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۵

فرزندان خود را نامگذاری کنید هر گاه ندانید پسر است یا دختر نامی گذارید شایسته هر دو باشد مانند پروین، عزت زیرا همان کودک سقط شده در قیامت بازخواست می کند، پیامبر به فرزند فاطمه پیش از به دنیا آمدن محسن نام نهاد ایستاده آب می آشامید که سبب درد بی درمان می شود تا خدا درمان کند هر گاه بر چهار پا سوار شدید نام خدای را ببرید و بخوانید:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»

هنگام مسافرت بگویید:

«اللهم انت الصاحب في السفر والحامل على الظهر والخليفة في الاهل و المال و الولد»

. هر گاه در منزل فرود آمدید بگویید

«اللهم انزلنا منزلاً مباركاً و أنت خير المنزلين»

هنگام خرید از بازار و در آمدن در آن بگویید:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني أعوذ بك من صفقه خاسره و يمين فاجره و أعوذ بك من بوار الايم».

آنکه در مسجد انتظار نماز دیگر داشته باشد مهمان خداست، امید خدا وی را گرامی دارد، آنکه به حج و عمره رود نیز مهمان خداست، امید است وی را بیمارزد، هر که به کودکی باده دهد خدا وی را در لجن زار دوزخ بند نهد تا عذر خود را بخواهد صدقه سپر بزرگی برای مؤمن است از آتش دوزخ و برای کافر حافظ مال ویست و گرفتاریها از دهنده آن دور گردد و اما در آخرت کافر بهره یی از آن

ندارد، دوزخیان از زبان بر روی در آتش افتند از زبان به نوریان نور بخشند، زبان خود را نگاهدارید و آن را به یاد خدا دارید، بلندترین کارها گمراهی ست و مهمترین کار نیک پیکر مسازید تا در قیامت از آن به رنج ميفتيد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۶

ترجمه (۱۰۵۶) هر گاه پلیدی از تو جدا گردد بگو خدا آنچه را بد است از من دور سازد هر گاه از گرمابه بیرون شدی و برادر دینی تو به تو گوید: گرمابه بر تو خرم باد، در جواب بگویی: دل آسوده باشید. هر گاه برادر تو گوید «درود خدا بر تو باد» در پاسخ وی گوی «برای تو درود خدا باد و به جاودانت فرود آرد». در گذر مشاش و مرین، درخواست پس از ستایش است، اول خدای را ستایش کن آنگاه نیاز خود را خواه خواهان نباید خواهش نامشروع و غیر ممکن را خواسته باشد. هر گاه کسی را به پسری شاد باش گویی، بگویی: خدا این بخشش را به تو خجسته کناد و او را به برنایی رساناد و نیکی وی را به تو روزی گرداناد هر گاه برادر دینی تو از مکه بازگشت میان دو دیده او را ببوس و دهان وی را که با آن حجر الاسود را بوسیده چون که پیامبر آن را بوسیده و دیده را ببوس که کعبه را با آن دیده و بگویی خدا حج ترا قبول کناد و این آخرین حج تو مباد. از فرومایگان پرهیزید که از خدا نترسند و کشندگان پیامبران در ایشان اند و دشمنان ما اینان اند. از توجه خدا بود که ما را

برگزید و برای ما پیروانی گردانید تا ما را یاری کنند و در شادی و اندوه با ما انباز باشند.

پیروان ما که آلوده به گناهی گردند از جهان در نگذرند تا به گرفتاری دچار گردند که کفاره آن بزه باشد ممکن آن گرفتاری در خواسته وی باشد یا در فرزند یا در جان وی تا خدای را پاک دیدار کند. هر گاه از آن اندکی مانده باشد جان وی را به سختی گیرند. پیرو ما دوست و شهید از جهان درگذرد چون پیشوایی ما را پذیرفته و در یاری ما دوستی کرده و دشمنان ما دشمن چنان که قرآن گفته: آنان که به خدا و پیامبر وی ایمان آورند ایشان از صدیقان و شهیدان اند و از خدا پاداش خویش بیابند. بنی اسرائیل هفتاد و دو تیره شدند دور نیست که این ملت نیز هفتاد و سه دسته گردد تنها فرقه‌یی از ایشان بهشتی ست. هر که راز ما را فاش سازد خدا وی را شکنجه سازد. فرزندان خود را هفتم روز ولادت ختنه کنید و از سرما و گرما اندیشه مند مگردید عمل

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۷

ختنه تن را پاک سازد زمین از شاش غیر مختون زاری کند مستی چهار گونه است: مستی شراب مستی خواسته مستی خواب مستی فرمانروایی هنگام خواب دست را زیر گونه راست نه زیرا نداند که بیدار شود یا نه دوست دارم گراینده در هر پانزده روز یک بار نوره کشد.

ترجمه (۱۰۵۷) کمتر ماهی بخورید: زیرا گوشت بدن را می‌گدازد و بلغم را می‌افزاید و دل را سخت می‌کند سر کشیدن شیر درمان هر دردیست جز مرگ. انار را

با پیه آن بخورید تا معده را شستشوی دهد

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۸

هر دانه یی از انار که در شکم رود تا چهل روز دل را زنده می کند و جان را روشنی بخش است و نگاهداری از بیماریست و وسوسه دیو را سست سازد سرکه نیکو نان خورشی ست چون صفرا را کم می کند. کاسنی بخورید که در هر بامدادی قطره یی از قطرات آب بهشت بر آن است از آب باران بیاشامید که تن را پاک می کند و بیماریها را دور می سازد. در قرآن گفته: خدا از آسمان آبی می فرستد که شما را پاک می کند و پلیدی دیو را از شما دور سازد و دلهای شما را بهم پیوند دهد و گامها را استوار گرداند. سیاه دانه برای هر دردی درمان است مگر زهرناک باشد. گوشت گاو بیماری آورد شیر آن داروست روغن گاو درمان است برای زیستن دارویی و خوراکی برتر از خرما ی تازه یعنی رطب نیست در قرآن گفته: ای مریم خرما بن را بجنبان تا برای تو رطب ریزد، بخور و بیاشام و دیده خویش را به فرزند گرامی خود روشن دار. کام فرزندان خویش را با خرما بردارید پیامبر (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت هر گاه زن خود را در آمیزی وی را به شتاب میاور تا خویشتن را آماده سازد زنان را خواستهای ست تا با شوی خود همبستر شوند هر گاه زن بیگانه یی دیدی و وی را پسندیدی هر گاه با زن خویش در آمیزی او نیز چنان خواهد بود دیو را از خود دور دارید و از زنان بیگانه پرهیزید هر گاه کسی زنی را

خواست و بی زن بود برود دو گانه یی بگزارد و خدای را ستایش کند و بر پیامبر رحمت خواهد تا خدا وی را کام روا گرداند در حال مباشرت سخن کم گوید، سخن گفتن در حال مباشرت سبب گنگی کودک گردد به درون زن منگر شاید چیزی بینی که از وی بی رغبت گردی و کودک کور شود هر گاه با زن خود در آویختی بگوی: خدایا من به فرمان تو وی را بر خود حلال کردم و آن را به رسم امانت از تو پذیرفتم هر گاه فرزندی از او یابم نرینه تمام خلقت باشد و دیو را در او بهره یی نباشد. حقه یکی از چهار درمان است پیامبر (ص) حقه را برترین درمان گفته حقه اشکم را فربه سازد و درد درون را دور گرداند تن را نیرو بخشد. سعوط بینی را از بنفشه بسازید بر خون گرفتن مداومت کنید در شب اول ماه عربی و نیمه آن مباشرت مکنید که دیو در این دو وقت تباهی کند و دیوان دیگر نیز با وی همدستان اند و در کودک شما انباز می کردند در روز چهارشنبه نوره مکشید. چهارشنبه روز ناخجسته یی ست خدا در آن دوزخ را بیافرید و در روز آدینه ساعتی ناخجسته است که هر گاه کسی در آن خون گیرد در دم بمیرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۶۹

ترجمه

باب منهای بعد از هزار

(۱۰۵۸) دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

- از جابر انصاری روایت شده که پیامبر (ص) گفته: دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نگاشته شده:

لا اله الا الله، محمد رسول الله

، علی برادر رسول خداست.

ترجمه

(۱۰۵۹) نماز چهار هزار باب دارد

- زکریا پور آدم گفته: از امام علی بن موسی الرضا شنیدم که می گفت نماز چهار هزار باب دارد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۰

ترجمه

(۱۰۶۰) هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم بر ساق عرش نوشته شده

- سهیل بن غزوان بصری گفته: از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: زنی از پریان که نام وی عفرآ بود پیوسته نزد پیامبر (ص) آمدی و سخنهای او را شنیدی و نزد نیکان از پریان رفتی و ایشان را به اسلام خواندی و آنان به دست او مسلمان می

شدند، اتفاقاً روزی چند نیامد، پیامبر از فرخ سروش جویای حال او شد. گفت به دیدن یکی از خواهران دینی خود رفته، پیامبر گفت: خوشا به کسانی که در راه خدا با یک دیگر دوستی کنند، در بهشت ستونی از یاقوت سرخ است که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه است، خدا آنها را برای کسانی ساخته که در راه خدا با یک دیگر دوستی ورزند. چون عفرات نزد پیامبر آمد از وی پرسید چه دیدی؟ گفت: شگفتیهای بسیار دیدم، شگفت تر از همه این بود که دیو را دیدم در دریای سبز بر سنگی سفید نشسته بود و دستهای خود به آسمان برداشته و می گفت: خدایا چون سوگند خود را پایان رساندی و مرا به دوزخ افکندی ترا به محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند می دهم که مرا از آن رهایی دهی. گفتم:

ای دیو این نامها چیست؟ که خدای را بدانها خواندی؟. گفت: من هفت هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را بر ساق عرش نوشته یافته و دانستم که گرامی ترین آفریدگان نزد

خدایند. پیامبر گفت:

هر گاه همه روی زمین خدای را بدانها سوگند دهند خواهش ایشان را بر آورد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۱

ترجمه

(۱۰۶۱) کسی که روایت کرده خدا دوازده هزار عالم دارد

- امام صادق (ع) گفته: دوازده هزار عالم است، که هر یکی از آنها از هفت سپهر و هفت زمین خدا کلان تر است، و هیچ یکی از آن عوالم ندانند که خدا جز عالم ایشان عالمی دارد و من حجت بر همه ایشان هستم.

ترجمه

(۱۰۶۲) اصحاب پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند

- امام صادق (ع) گفته: یاران پیامبر (ص) دوازده هزار تن بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان ایشان نه جبری بود نه مرجئی و نه از خوارج و نه معتزلی و نه از اصحاب رأی، همه شب و روز می گریستند و می گفتند: خدایا جان ما را بستان قبل از آنکه نان جوی هم خورده باشیم.

ترجمه

(۱۰۶۳) نوری که پیش از آفرینش آدم نزد خدا بود

- ابو الجارود به سند خود از رسول اکرم روایت کرده که می گفت: من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از آفرینش آدم به چهار هزار سال، چون خدا آدم را بیافرید آن را در صلب آدم نهاد و آن را پیوسته از صلبی به صلبی نقل داد تا آن را در صلب عبد المطلب نهاد، سپس آن را از صلب وی بیرون آورد و دو پاره ساخت، پاره یی از آن را در صلب عبد الله پدر محمد نهاد و پاره دیگر را در صلب ابی طالب پدر علی نهاد، نتیجه علی از من است و من از علی هستم، گوشت او گوشت من است و خون او خون من. آنکه مرا دوست داشته باشد دوستی من دوستی اوست. و آنکه وی را دشمن داشته باشد مرا دشمن داشته.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۲

ترجمه

(۱۰۶۴) یاد آوری نوری که میان دو شانه محمد فرشته نوشته شده بود بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم

- امام موسی بن جعفر (ع) گفته: روزی پیامبر نشسته بود فرشته یی در آمد که بیست و چهار روی داشت، پیامبر گفت: ای

دوست من، فرخ سروش ترا در این شکل ندیده بودم، فرشته گفت: من فرخ سروش نیستم بلکه محمود فرشته ام، خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری درآمیزم، پیامبر پرسید کدام اند؟

گفت: فاطمه را با علی. چون بازگشت میان دو شانه وی نوشته بود: محمد پیامبر خداست و علی وصی اوست، پیامبر پرسید از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ گفت بیست و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم.

ترجمه

(۱۰۶۵) خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۳

پیامبر گفته: خدا صد و بیست و چهار هزار پیامبر بیافرید من نزد خدای از همه گرامی تر هستم و با وصف این نمی بالم. و خدا صد و بیست و چهار هزار وصی بیافرید علی (ع) از همه نزد خدای گرامی تر است.

ترجمه

(۱۰۶۶) خدا با موسی (ع) صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد

- ابن عباس گفته: پیامبر (ص) گفته: خدا با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز صد و بیست و چهار هزار کلمه املاء کرد، موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید، آنگاه که نزد بنی اسرائیل بازگشت سخنهاى آدمیان را بد می داشت، چون شیرینی گفتار خدا در وی اثر نهاده بود.

ترجمه

(۱۰۶۷) پیامبر (ص) به علی (ع) هزار در از دانش آموخت که از هر دری هزار در گشوده گردد

اشاره

- ام سلمه زن پیامبر (ص) گفته: پیامبر در بیماری مرگ گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه نزد پدر خود فرستاد و او را بخواند چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید و گفت: دوست مرا بخوانید، حفصه پدر خود عمر را فرستاد، چون درآمد پیامبر روی خود را پوشانید باز گفت: دوست مرا بخوانید فاطمه علی را فرستاد چون درآمد پیامبر وی را گرامی داشت پیامبر علی را در زیر جامه درآورد علی گفت: هزار حدیث به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث در آید چندان گفت که من و او عرق کردیم عرق او بر من

روان شد و عرق من بروی.

ترجمه

(۱۰۶۸) اصبع بن نباته گفته:

از امام علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: از پیامبر (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت می باشد به من آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد به دانش مرگ و میر و گرفتاریها و احکام حق الاحی.

ترجمه

(۱۰۶۹) عبد الله بن عمر گفته:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: برادرم را نزد من بخوانید، علی آمد، پیامبر روی خود را به سمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در ایستادند تا علی بیرون آمد مردی به وی گفت: پیامبر (ص) رازی با تو در میان نهاد؟ علی گفت: آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب است، گفت: آنها را بر کردی؟. گفت: آری و دریافتم، گفت: این سیاهی که در ماه است چیست؟. گفت: خدا در قرآن گفته: ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را پاک و تاریک ساختم و نشانه روز را روشنی دادیم، آن مرد گفت: ای علی درست دریافتی، و الله اعلم.

ترجمه

(۱۰۷۰) موسی بن بکر گفته:

به امام صادق (ع) گفتم: کسی روزی، دو روزی سه روز، چهار روز یا بیشتر بی هوش می شود چه اندازه از نماز وی را باید قضا کند؟. گفت: دستور کلی به تو می دهم، این موضوع و هر چه بدان ماند، آن است که در آن جمع باشد، در هر جایی که خدا بنده را از به جای آوردن تکلیف بازداشت، او نسبت به بنده خود عذر پذیرتر است برخی از روای اضافه کرده اند که امام صادق گفته این از بابهای ست هزار باب از آن برآورده می گردد.

ترجمه

(۱۰۷۱) بکیر بن اعین گفته:

سالم پور ابی حفصه گفت: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می گفت: پیامبر (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هر بابی

از آن هزار باب می شود. بکیر گفته: یاران ما رفتند نزد امام محمد باقر (ع) و از این حدیث پرسیدند گفت: سالم راست گفته. بکیر گفته: آنکه این حدیث را از امام محمد باقر شنیده بود برای من نقل کرد آنگاه گفت: از این درهای هزارگانه دری یا دو دری بیشتر به دست این مردم نیفتاد. و الله اعلم.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۶

ترجمه

(۱۰۷۲) اصبع بن نباته گفته:

امیر المؤمنین (ع) به ما دستور داد که از کوفه به مدائن کوچ کنیم، ما روز یکشنبه رفتیم، عمرو بن حریش با هفت تن پس ماندند، به نقطه یی از حیره رفتند که آنجا را خورنق نامند، گفتند ما اینجا گردش می کنیم، و روز چهارشنبه به مدائن می رویم، قبل از آنکه امیر المؤمنین (ع) نماز آدینه گزارد بدو می رسیم، چون به خورنق رفتند، سوسماری را آشکار کردند، عمرو بن حریش آن را به دست گرفت و از راه مسخره گفت: این امیر المؤمنین است با او دست پیمان دهید، آن هفت تن با وی بیعت کردند عمرو هشتمین ایشان بود، چون روز آدینه به مدائن رسیدند امیر المؤمنین خطبه می خواند، وارد مسجد شدند، چون درآمدند علی به ایشان نگریست و گفت: ای مردم پیامبر (ص) هزار حدیث به من از رازها بگفت که در هر حدیثی هزار باب است و در هر بابی هزار کلید است.

گفت: خدا در قرآن گفته: روزی که هر مردی را با پیشوای ایشان می خوانیم. من برای شما به خدا سوگند

می خورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای ایشان می آرند آن پیشوا سوسمار است و هر گاه خواسته باشم می توانم آن هشت تن را یکایک برای شما نام برم. اصبح بن نباته گفته: دیدم عمرو بن حریث از شرمندگی مانند شاخه درخت خرما سر به زیر افکند.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۷

ترجمه

(۱۰۷۳) زراره گفته:

امام محمد باقر (ع) گفته: که پیامبر (ص) به علی (ع) دری آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار در گشوده می گردد. امام صادق (ع) گفته: چون پیامبر (ص) در بیماری مرگ بود، علی را خواست، در گوش وی سخنان می گفت، چون بیرون آمد کسانی به وی گفتند:

دوست تو با تو چه گفت؟. در جواب گفت: بابی از دانش را بر من گشود که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر باب آن هزار باب دیگر. اسحاق سیعی گفته: یکی از یاران علی که محل اعتماد من است، گفت: از علی (ع) شنیدم که می گفت: در این سینه من دانش بسیاری ست که پیامبر آن را به من آویخته اگر کسانی را می یافتم که از آنها نگاهداری می کرد چنان که باید و شاید ملاحظه آنها می کرد. برخی از آنها را به ایشان می گفتم تا به وسیله آن دانشی بسیار دریابند چون دانش کلید هر دریست و هر بابی هزار در را می گشاید.

ترجمه

(۱۰۷۴) اصبح بن نباته گفته:

شنیدم امیر المؤمنین (ع) می گفت: که پیامبر (ص) به من هزار باب از حلال و حرام و آنچه بود، و تا قیامت خواهد بود آموخت که هر باب آن هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه دانش مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافتم. امام صادق (ع) گفته پیامبر (ص) هزار باب از دانش به علی (ع) فرا داد که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

ترجمه

(۱۰۷۵) از عبد الله بن هلال روایت شده که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت: پیامبر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۸

(ص) به علی (ع) بابی از دانش آموخت که از آن هزار باب گشوده گردد و از هر بابی هزار باب.

ترجمه

(۱۰۷۶) ابو بصیر گفته:

نزد امام صادق بودم، بدو گفتم: شیعه می گوید رسول اکرم درسی از دانش به علی آموخت که از آن هزار در گشوده گردد. امام در پاسخ گفت: ای ابو محمد (کنیه ابو بصیر بود) به خدا سوگند که رسول خدا هزار باب از دانش به علی آموخت که از هر بابی هزار دانش برآید. من گفتم: آری دانش اینست. امام گفت: آری این فقط برای علیست.

ترجمه

(۱۰۷۷) بشیر دهان از امام صادق (ع) روایت کرده

که پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا بیاورید، عائشه و حفصه پدران خود را آوردند، پیامبر به ایشان توجه نکرد بعدا علی را آوردند، پیامبر و علی با یک دیگر به راز گفتن سرگرم شدند، پس از سپری شدن گفتار پیامبر علی بیرون آمد آن دو از وی پرسیدند چه گفت؟ علی در جواب گفت: مرا بابی از دانش گفت که از آن هزار باب گشوده گردد.

ترجمه

(۱۰۷۸) مزاحم بن حکیم از دی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) علی را هزار دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب از دانش گشوده گشتی.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۷۹

ترجمه

(۱۰۷۹) حارث بن مغیره از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

هنگام دفن فاطمه ابو بکر و عمر نزد امیر المؤمنین آمدند در حدیث درازی گفته اند- علی به ایشان گفت: اما آنکه گفتید چرا من شما را برای غسل و تدفین پیامبر نخواندم؟ پیامبر به من گفته بود: باید کسی عورت مرا نبیند هر گاه بنگرد دیده بیننده کور گردد از این روی با یاری شما در این کار موافقت نکردم و اما آنکه مرا نزد خود خواند در آن حال به من هزار حرف از دانش آموخت که از حرفی از آن هزار حرف برآید از این روی چون سر پیامبر است نخواستم شما بر آن آگاه گردید.

ترجمه

(۱۰۸۰) أبو بكر محمد بن الحضرمي از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) هزار حرف از دانش به علی آموخت و هر حرف از آن هزار حرف گشاید و هزار حرف هر حرفی از آن هزار حرف می گشاید.

ترجمه

(۱۰۸۲) أبو بصير از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

در دنباله شمشیر پیامبر (ص) صفحه خردی بود. از او پرسیدم در آن چه بود؟ گفت: حروفی بود که از هر حرفی از آن هزار حرف برآمدی، ابو بصیر گفت: امام صادق می گفت: تا کنون از آن همه بیش از دو حرف آشکار نشده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۰

ترجمه

(۱۰۸۳) ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:

زود است در این مسجد شما یعنی مکه سیصد و سیزده تن می آیند و اهل مکه دانند که ایشان در مکه به جهان نیامده اند و نه پدران آنان با هر یک شمشیریست که بر آن شمشیر کلمه یی نوشته شده که از آن کلمه هزار کلمه برآید، پس بادی بوزد منادی در آن ندا کند که این: مهدی موعود است، داوری کند به داوری آل داود و کسی از وی بینة نخواهد. ظاهرا این خبر از ساخته های جهودان است و اللّٰه اعلم.

ترجمه

(۱۰۸۴) عبد الحمید بن ابي الدیلم از امام صادق (ع) روایت کرده که او می گفت:

پیامبر (ص) به علی (ع) سفارش کرد به هزار باب، که از هر کلمه از آن هزار باب گشوده می شود و هر بابی هزار کلمه است و هزار باب.

ترجمه

(۱۰۸۵) ذریح محاربی از امام صادق (ع) روایت کرده که می گفت:

روزی پیامبر (ص) علی را گرامی داشت سپس هزار کلمه از دانش بدو آموخت.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۱

(۱۰۸۶) عبد الله بن مغیره از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که می گفت:

پیامبر (ص) هزار کلمه از دانش به علی فراداد و هر کلمه بی از آن هزار کلمه بیرون آید.

ترجمه

(۱۰۸۷) عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده

که او از پدر خویش نقل کرده که می گفت: پیامبر (ص) هزار کلمه به علی (ع) بیاموخت و هر کلمه از آن هزار کلمه گشوده می شود کسی از مردمان ندانست که آن ها چیست؟ و او چه گفته بود.

ترجمه

(۱۰۸۸) جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که او می گفت:

مردی نزد علی (ع) آمد در حال او بر منبر بود. گفت: یا امیر المؤمنین اجازه می دهی آنچه عمار یاسر از پیامبر (ص) نقل کرده، من نقل کنم. علی گفت: از خدای پرهیزید و جز راست مگویید این جمله را سه بار تکرار کرد آنگاه بدو گفت: آنچه از او شنیدی باز گوی، او گفت: من از عمار یاسر شنیدم که می گفت: از پیامبر شنیدم که می گفت: من با مشرکان بر تنزیل قتال می کنم لیک علی با تأویل. علی گفت: راست گفته:

به خدای کعبه سوگند. پس گفت: این نزد من است از هر هزار کلمه، که پیرو هر کلمه هزار کلمه است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۲

ترجمه

(۱۰۸۹) ذریح بن یزید محاربی گفته از امام صادق (ع) شنیدم که می گفت:

ما وارثان پیامبران هستیم، سپس گفت: پیامبر (ص) چادری بر علی کشید در زیر آن هزار کلمه از دانش گفت: و هر کلمه بی از آن هزار دانش گشوده می شود.

ترجمه

(۱۰۹۰) أبو حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) روایت کرده که او می گفت:

پیامبر (ص) علی (ع) را هزار کلمه آموخت که از هر کلمه از آن هزار کلمه بیرون آید. آن هزار کلمه هر کلمه بی هزار کلمه می گشاید.

ترجمه

(۱۰۹۱) اصبع بن نباته گفته از علی شنیدم که می گفت:

پیامبر (ص) برای من هزار حدیث گفت که برای هر حدیثی هزار باب است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۳

ترجمه

(۱۰۹۲) بکر بن حبیب از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که گفت:

پیامبر (ص) در بیماری مرگ خود گفت: دوست مرا فراخوانید، عائشه و حفصه پدران خویش را خواندند، پیامبر چون ایشان را بدید روی از ایشان بنهفت، ابو بکر و عمر به دختران خود گفتند: ما را نخواست، در جواب گفتند: ما ندانستیم شما را خواسته، بعدا علی را آواز دادند بیامد. پیامبر او را به خود چسبانید چنان که سینه به سینه شدند، در گوش وی سخنها گفت که هزار حدیث می شد و برای هر حدیثی هزار باب.

ترجمه

(۱۰۹۳) سلیمان بن مهران از امام جعفر بن محمد روایت کرده

و او از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین، از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب، که گفت: چون پیامبر را مرگ در رسید مرا خواند چون به خدمت رسیدم، گفت: ای علی تو وصی من هستی و خلیفه من بر دودمان من و پیروان من، در زندگی من و بعد از مرگ من، دوست تو دوست من است و دوست خدا و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. ای علی منکر ولایت تو بعد از من منکر رسالت من است در زندگانی من زیرا تو از منی و من از تو سپس مرا به خود نزدیک گردانید پس هزار باب از دانش به من گفت، که از هر بابی هزار باب گشوده گردد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۴

[باب منشهای هزار و بعد از هزار]

اشاره

ترجمه

(۱۰۹۴) خدا هزار هزار جهان و هزار هزار انسان بیافرید

- جابر بن یزید گفته: از امام محمد باقر (ع) از معنی این آیه قرآن پرسیدم: «آیا ما به آفرینش نخستین فرو ماندیم، بلکه ایشان در آفرینش تازه‌ی هستند» گفت: تأویل آن این است که چون خدا این مخلوق و این جهان را نابود گرداند و بهشتیان را در بهشت نهند و دوزخیان را در دوزخ. مخلوق دیگری از نو بیافریند بی نرینه و مادینه که وی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۵

را بندگی کنند و یکتا شناسند، و زمینی غیر از این زمین بیافریند که در آن ساکن شوند و آسمانی جز این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند، شاید اعتقاد تو آن است که خدا فقط همین جهان را آفریده و جز شما مخلوقی نیافریده! آری خدای را هزاران هزار جهان و هزاران هزار انسان است که تو در پایان این جهانها و انسانها بوده‌ی. گویا شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ناظر به این حدیث بوده که گفته:

هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روییده ام.

پایان یافت ترجمه این کتاب خصال صدوق به دست مترجم آن: مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی دبیر دبیرستانهای تهران. امید است خواننده، مؤلف و مترجم و ناشر و مصحح آن را به خیری یاد و شاد فرماید.

ان شاء الله. اردی بهشت ۱۳۵۰ ش.

(پایان)

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۷

مقدمه اعلام خصال

سنت در لغت به معنی راه و رسم است و در گویش شیعه قول و فعل و تقریر معصوم (یعنی پیامبر و امامان شیعه) لیک در مذهب اهل سنت اقوال و افعال صحابه و تابعین نیز جزو سنت است. گفتار و نگارشی که قول و فعل

و تقریر مذکور را حکایت کند خبر یا حدیث نامند. خبر یا حدیث دو گونه است: متواتر و غیر متواتر. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یک دیگر عادتاً غیر ممکن باشد وقوع واقعه‌ی را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند آن خبر را اصطلاحاً خبر متواتر گویند. و خبر متواتر بنفسه مفید قطع است. این خبر متواتر یا متواتر لفظی است یا متواتر معنوی. هر گاه تواتر در لفظ حدیث باشد یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت نقل کرده باشند آن را متواتر به لفظ گویند مانند: «حدیث

الاعمال بالنیات

« که همه روایت به همین لفظ آن را نقل کرده اند. و هر گاه معنا متفق باشد لیک لفظاً مختلف آن را متواتر معنوی نامند مانند: «جوانمردی حاتم».

خبر متواتر را شروطی است، برخی متعلق به گزارش دهندگان است و بعضی به شنوندگان. شروط گزارش دهندگان آن است که از جهت شماره افراد به اندازه‌ی بی باشد که اتفاق کذب عادتاً ممتنع باشد. بلوغ به اندازه مذکور باید در همه طبقات گزارش دهندگان رعایت شود، یعنی اگر خبر متواتر با چندین واسطه به ما رسیده باشد- باید در هر طبقه عدد آن با عدد سابق یکسان باشد پس هر گاه در برخی به اندازه شرط باشد و در برخی نباشد آن خبر را متواتر نگویند. علم گزارش دهندگان باید از راه حس باشد یعنی آنچه را دیده اند یا شنیده اند روایت کنند. بر این تقدیر نقل مسائل عقلی حدوث جهان یا قدم آن اگر چه بر حد تواتر نیز برسد مفید علم نیست.

باید شنونده قبلاً عالم به معنی آن خبر نباشد- زیرا هر گاه قبلاً

عالم باشد دیگر حصول علم به واسطه خبر مذکور غیر معقول است چون تحصیل حاصل است. شنونده از تعقیب عقیده مخالف دور باشد زیرا اگر قبلاً عقیده بر خلاف معنی آن خبر داشته باشد در این صورت خبر مذکور در او ایجاد قطع نخواهد کرد. روی این قاعده اخبار به کرامات یا معجزات پیامبران با متواتر بودن آنها در مخالف ایجاد قطع نمی کند.

خبر غیر متواتر - هر گاه خبر به حد تواتر نرسد آن را غیر متواتر نامند اگر شماره روات آن یک یا دو یا سه تن باشند آن را خبر واحد یا آحاد نامند و اگر بیشتر از سه باشند آن را خبر مستفیض گفته اند. هر گاه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۸

خبر غیر متواتر اعم از آحاد و مستفیض مقرون به قرائن صدق باشد، گفته اند مفید قطع است. و اگر چنین نباشد مختلف فیه است عمل به خبر واحد از زمان پیامبر معمول بوده. او کسانی را به نمایندگی به اطراف می فرستاد، طوائف اخبار آن نماینده را که از پیامبر نقل می کرد می پذیرفتند و غالباً اشکال نمی کردند.

خبر واحد هنگامی پذیرفته می شود که راوی آن دارای شروطی باشد: تکلیف، اسلام، ایمان، عدالت، ضبط. یعنی حافظه اش به اندازه یی باشد که مطلب را فراموش نکند. هر گاه راوی مشتبه به تقوی یا متهم به فساد اخلاق باشد همین اشتها برای قبول یا رد روایت وی کافی است. راوی هر گاه دانا به مواقع الفاظ باشد بسنده است مضمون خبر را نقل کند نه عین الفاظ را.

هر گاه راوی هنگام نقل حدیث نام یکایک روات را که واسطه میان او و پیامبر یا امامان است یاد کند

و آن را به ایشان برساند این خبر را خبر مسند نامند و اگر تمام یا برخی را حذف کند آن را خبر مرسل خوانند. مانند: روی عن رسول الله... خبر واحد به اعتبار اختلاف جهات اخلاقی روایتش به چهار گونه بخش شده: صحیح - حسن - موثق - ضعیف.

۱- خبر صحیح در مذهب شیعه آن است که همه روایات آن امامی مذهب و مسلم العدله و جامع الشرائط باشند. ۲- خبر حسن آن است که سند آن به واسطه غیر امامی مذهب به معصوم متصل شود لیک عدالت و عدم عدالت همه ایشان یا برخی از آنان به ثبوت پیوسته باشد ۳- خبر موثق یا اقوی آن است که در سلسله سند آن که به معصوم متصل شده است یک یا چند راوی غیر امامی مذهب که در نزد اهل خبر توثیق شده اند داخل شده باشند.

مشروط بر آنکه باقی روایات آن عاری از ضعف باشند. ۴- خبر ضعیف آن است که سلسله سند آن شامل کسانی مجهول یا مطعون باشند روی این مبنی اعلام را در اینجا تعریف کردم. هر چند همه روایات کتاب خصال نیست اما بیشتر ایشان را عنوان کردم برای نمونه همین اندازه کافی است تا خواننده بداند که آنچه در متن کتاب آمده همه صحیح نیست بلکه غیر صحیح و غیر واقع نیز دارد که معرفت آنها باز بسته به اصطلاح دانی خواننده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۸۹

اعلام خصال صدوق

ابو احمد الحسن بن عبد الله العسکری - صاحب مؤلفات سودمند و از پیشوایان ادب است و از مشائخ صدوق، در کتاب خصال و عیون الاخبار و توحید و معانی الاخبار از او بسیار یاد کرده.

در قرن چهارم هجری می زیسته.

ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعی الفرغانی - از روات اسناد خصال در باب دوم است، از ممدوح یا مذموم بودن وی چیزی نیافتیم.

ظاهرا از مشائخ صدوق بوده و صدوق در فرغانه از شهرهای ترکستان از وی نقل حدیث کرده است و از دانایان مذهب شافعی بوده است.

ابو احمد القاسم بن محمد السراج الهمدانی - از روات باب سوم خصال است. گویا صدوق در همدان از وی روایت کرده چنانکه صدوق خود گفته در سال ۳۵۴ هجری محرم او را دیده است.

ابو اسحاق الشیبانی - صدوق در خصال از وی روایت کرده است از حالات وی چیزی نیافتیم. گویا مجهول است.

ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الحافظ - صدوق در خصال بسیار از وی روایت کرده. ظاهرا از فضلی قرن چهارم هجریست.

ابو امامه - صدوق در خصال فقط به عنوان ابی امامه از او نقل حدیث کرده، شاید همان ابو امامه باهلی است که از طرفداران علی بن ابی طالب بود و از پیامبر روایت می کرد و نامش در باب ششم آمده.

ابو ایوب الانصاری - وی از اصحاب رسول اکرم است و نامش خالد بن زید انصاریست. مورد توجه پیامبر بود. به سال ۵۱ هجری در زمان معاویه در لشکر اسلام با رومیان جنگید تا در نزد قسطنطین در گذشت. در تنقیح المقال گفته: وی خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبه بن عوف بن غنم بن مالک بن النجار ابو ایوب الانصاری الخزر جی النجار است در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

ابو ایوب - صدوق در خصال در بعضی از ابواب آن گاهی ابو ایوب گفته، معلوم نکرده که بوده، شاید همان ابو ایوب انصاریست.

ابو الاعور از اصحاب

عقبه- از حدیفه بن الیمان روایت شده در شبی که پیامبر از جنگ تبوک باز می- گشت چهارده تن قصد آزار و گزند به وی کردند که یکی از ایشان ابو الاعور بود.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۰

ابو بکر بن ابی قحافه- نامش عبد الله و کنیه اش ابو بکر و نام پدرش ابو قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر. وی را از قریش گفته اند. ملقب به صدیق از اصحاب و پدرزن رسول اکرم است و نخستین خلیفه از خلفای راشدین اسلام است به سال (۱۳ ه) در مدینه درگذشت.

فرزندانش: عبد الله و عبد الرحمان و محمد و دخترانش:

اسماء ذات النطاقین و ام کلثوم و عائشه بود که همسر رسول است.

ابو بکر محمد بن اسحاق- صدوق در باب چهارم خصال به واسطه خلیل بن احمد سنجری از وی روایت می کند و در متن چنین است: ابو بکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه وی را در جایی نیافتم.

ابو بکر سعده بن اسمع- از روایت خصال است، با مراجعه به تنقیح المقال اصلا نامی از وی برده نشده است، شاید از مجاهیل است.

ابو الجوز المنبه بن عبد الله- از روایت خصال است با مراجعه به برخی از کتب چیزی از حالاتش دست نیامد. صدوق در باب اول از وی نقل حدیثی کرده است.

ابو جمیله- نامش مفضل بن صالح الاسدی النحانس است، گویند مرد کذابی بود و از زبان امامان شیعه حدیث می ساخته در حدود ۲۰۰ هجری درگذشته.

صدوق از وی در باب ششم نقل حدیث کرده.

ابو جعفر

محمد بن علی بن بابویه- مؤلف کتاب خصال که مفصلاً در مقدمه این کتاب حالاتش بیان شد نزد دانایان مذهب جعفری ثقه است.

ابو جعفر احمد بن اسحاق بن بهلول القاضی- صدوق در بغداد از وی روایت کرده و در خصال در باب ششم از او نام برده است.

ابو جعفر بن مسرور- صدوق در خصال وی را به کنیه یاد کرده، شاید وی همان ابن قولویه است که نامش مسرور بوده است و ممکن است نامش را برده اما در نگارش کتاب سقط شده.

ابو جعفر محمد بن علی الامام الخامس- امام پنجم مذهب جعفریست فرزند علی بن الحسین مولود به سال ۵۷ هجری و وفات در ۱۱۴ ه مدفون در مدینه.

به اتفاق شیعه وی را معصوم نوشته اند. فرزندان او هفت تن بوده اند: ابو عبد الله جعفر بن محمد، عبد الله از ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ابراهیم و عبید الله و علی و زینب و ام سلمه که این سه از ام ولد بودند.

ابو جعفر الحضرمی- صدوق وی را در خصال به کنیه ذکر کرده از این جهت معلوم نشد که تحقیقا کیست؟.

ابو حامد احمد بن علی بن الحسین الثعالبی- از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و عیون اخبار الرضا از وی نام برده است، در حدود اوائل قرن چهارم می زیسته.

ابو حامد احمد بن اسحاق الهروی- صدوق نام وی را در خصال یاد کرده و از او روایت کرده در رجال شیعه نامی از وی نیافتیم.

ابو حامد احمد بن الحسین بن الحسن بن علی الحاکم- از مشائخ صدوق است. در خصال و کتاب معانی الاخبار از وی روایت کرده و

ظاهرا در شهر بلخ با وی ملاقات کرده.

ابو الحسن موسی بن جعفر الامام السابع - وی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است امام هفتم شیعه و مکنی به ابی الحسن اول ولادتش به سال ۱۲۸ ه و وفاتش به سال ۱۸۳ ه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۱

در بغداد و مدفون در مقابر قریش معروف به کاظمین.

در نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندان او را تا شصت نوشته اند سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و مفید سی و هفت گفته که هیجده تن ذکور و نوزده تن اناث بوده اند: علی بن موسی الرضا، ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبد الله، اسحاق، عبید الله، زید، حسین، فضل، سلیمان، فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، کلثوم، ابی جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، برهر، عائشه، ام سلمه، میمونه، ام کلثوم.

ابو الحسن علی بن موسی الرضا - وی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است. امام هشتم شیعه و مکنی به ابی الحسن الثانی ولادتش به سال ۱۴۸ هجری و وفاتش در طوس به سال ۲۰۳ هجری. نزد شیعه وی از معصومین است. چنانکه نوشته اند او را فقط فرزندی بود بنام محمد التقی.

ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن اسد الاسدی - در خصال در سلسله اسناد از وی نامی رفته.

با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد وی معروف به ابن جراده البردعی بود صدوق در ری در ماه رجب سال ۳۴۷ هجری

از وی روایت کرده.

ابو الحسن ابراهیم بن هارون الهیتی - منسوب به هیت است نام شهرکی ست از نواحی بغداد وی از مشائخ صدوق است. او در بغداد از ابن ابی الحسن ابراهیم روایت کرده است. در خصال و توحید و معانی الاخبار نام وی آمده است.

ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد الاسواری - وی را ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد اصفهانی اسواری مذکر نوشته اند. صدوق در ایلاق ترکستان وی را ملاقات کرده و از او در خصال و توحید و علل - الشرائع و کمال الدین نام برده است.

ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیاه - صدوق وی را از فقهاء گفته و در بلخ از او اجازه گرفته و وفاتش حدود ۳۵۰ هـ.

ابو الحسن محمد بن عمر و بن علی البصری - صدوق ویرا در ایلاق ترکستان ملاقات کرده و از او اجازه گرفته و در معانی الاخبار و خصال و توحید روایت کرده حدود ۳۶۰ هـ می زیسته.

ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه - فقیه مروزی بود صدوق در خصال مکرر نام وی را برده و در مرو الروز در سرایش از او استجازه کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن الحسن البزاز النیسابوری - او از مشائخ صدوق است. صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار و خصال مکرر از او ذکر کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن احمد بن غالب الانماطی - از مشائخ صدوق است. در کتاب معانی - الاخبار و کتاب التوحید از وی نقل حدیث کرده است.

ابو الحسن بن فضل بن عباس البغدادی - ظاهرا وی همان علی بن الفضل بن العباس البغدادی معروف به ابی الحسن الخیوطی ست. و از

مشائخ صدوق است و شیخ اصحاب حدیث بود. صدوق در ری از او استماع حدیث کرده است.

ابو الحسن علی بن الحسن سعید البزاز - صدوق در کتاب خصال در باب هفتم از وی روایت کرده، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۲

ابو الحسن احمد بن سعید الدمشقی - صدوق در خصال از وی روایت می کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد. ظاهراً از مجاهیل باشد. در باب ششم از وی روایت کرده است.

ابو الحسن احمد بن محمد بن الصقر الصائغ العدل - وی از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال و معانی الاخبار و توحید و امالی و عیون الاخبار بسیار از او روایت کرده و او را شیخ اهل ری گفته. وفاتش حدود ۳۶۰ هجریست.

ابو حنیفه - او ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن کامکار بن یزدجرد بن شهریار فارسی ست وی از موالی تیم الله بن ثعلب بود از اینروی بدو تیملی گویند. ولادتش در کوفه به سال ۸۰ هجری بود از پیشوایان بزرگ اسلام است. رئیس فرقه حنفی ست. نوشته اند به زید ابن علی گرایش داشته برای همین منصور خلیفه عباسی ویرا به زندان افکند و سرا او را مسموم ساخت.

ابو الخطاب الغالی - نامش محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی ست صدوق در خصال در باب هفتم غلاتی را که در اسلام بودند هفت تن گفته از آن جمله ابو الخطاب است که آیه هَلْ أُبْتِكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر ایشان منطبق است. در سال ۱۴۰ هجری فرماندار کوفه عیسی بن موسی العباسی او را کشت.

در تنقیح در حق وی گفته: سئى العاقبه يعمل بروايت حال استقامته.

ابو بصیر الراوی - نامش یحیی بن

القاسم اسدی کوفی مکنی به ابی بصیر یا ابی محمد از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد است. وی را در روایت ثقه و جلیل القدر گفته اند. وفاتش حدود ۱۵۰ هجریست.

ابو الدواهی - نامش را نیافتم گویا به کنیه مشهور است. وی یکی از چهارده تنی بود بنابر روایت حدیفه ابن الیمان در بازگشت رسول اکرم از جنگ تبوک قصد رم دادن اشتر وی برای تلف کردن او بودند.

ابو ذر الغفاری الصحابی - نامش جندب بن جناده است یکی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی، به سبب خرده گیری بر خلیفه عثمان بن عفان از مدینه رانده شد. در سال ۳۴ هجری در ریزه از مدینه درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه احد الارکان.

ابو ربیعہ الایادی - نامش عمر بن ربیعہ است. ابن منده گفته وی از عبد الله بن بریده و حسن بصری روایت می کند. صدوق در خصال باب چهارم از او نقل حدیث می کند وفاتش حدود ۱۳۰ هجریست.

ابو سفیان صخر بن حرب الاموی - از رؤسای قریش در جاهلیت بود و پدر معاویه. هنگامی که پیامبر مکه را گشود وی مسلمان شد. دخترش ام حبیبه زن پیامبر بود در سال ۳۰ هجری به سن ۸۲ سالگی درگذشت. سلسله نسب وی چنین است:

صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در عبد مناف با رسول اکرم جمع می شود فرزندان:

یزید، معاویه، عتبه، عنبسه، حنظله، محمد، و ام حبیبه.

ابو سعید الخلیل بن احمد القاضی - وی خلیل ابن احمد بن محمد بن الخلیل بن موسی بن عبد الله بن عاصم بن حبک ابو سعید سجزی منسوب به سجستان خراسان است. و

معروف به قاضی حنفی. او از مشائخ صدوق است و به سال ۳۷۳ هجری در فرغانه درگذشت.

مردی دانا و ادیب بود و از ابی بکر بن خزیمه نقل می کرد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۳

ابو سعید خدری- او ابو سعید سعد بن مالک خزرگی منسوب به جد خود خدره بن عوف است وی از یاران رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب بود به سال ۶۵ هجری در مدینه درگذشت.

ابو سعید محمد بن فضل المذکر- او ابو سعید محمد بن فضل بن اسحاق مذکر نیشابوریست پیشه وی پند بدی بود و از مشائخ صدوق است. صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

ابو سلمه- نامش عبد الله بن الرحمان است و برخی گفته اند که نامش اسماعیل است. وی را در نقل حدیث ثقه گفته اند. یحیی بن ابی کثیر الطائی از وی روایت می کند. در خصال نامش در باب بیستم به عنوان ابی سلمه آمده است.

ابو سلیمان محمد بن منصور الفقیه- وی از مشائخ روایت صدوق است، مردی فقیه بود. در خصال از وی نامی رفته است.

ابو سعید الحسن بن علی البغدازی- صدوق در خصال در باب پنجم از او روایت کرده. علامه حلی در رجال خود گفته وی جدا ضعیف است.

ابو الشرو- وی یکی از چهارده تنی بودند که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشتند اما کامیاب نشدند.

ابو الصلت الهروی- وی ابو الصلت عبد السلام بن صالح هرویست و از روات امام علی بن موسی الرضا اهل رجال شیعه وی را راوی ثقه و صحیح الحدیث و از طرفداران امامان شیعه می دانند. بلکه برخی وی را

صریحا شیعه نوشته اند، حدود ۲۲۰ هـ ظاهرا در گذشته است.

ابو الطیب الحسین بن احمد بن محمد الرازی - از مشائخ صدوق است. صدوق در سال ۳۵۲ هجری در نیشابور وی را ملاقات کرده و از وی در خصال و عیون الاخبار حدیث نقل می کند.

ابو طالب عم النبی - نامش عبد مناف بن عبد المطلب است، عم رسول اکرم و پدر علی ست. از بزرگان قریش بود. در اسلام وی اختلاف است، از اخبار شیعه استفاده می شود که وی نهانی مسلمان بود اما برای مصالحی تستر می کرد در ۲۶ رجب سال دهم از بعثت رسول اکرم درگذشت. وی را شش فرزند بود: طالب، عقیل، جعفر، علی و دخترانش: ام هانی که نامش فاخته بود و جمانه مادر ایشان همه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود.

ابو عبد الله احمد بن محمد الخلیلی - وی از مشائخ صدوق است در کتاب خصال و آمالی از وی روایت حدیث می کند.

ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن - جبله الواعظ - صدوق در خصال باب ششم به واسطه ابی الحسن محمد بن عمرو بصری از وی روایت می کند، چیزی از حالاتش به دست نیامد.

ابو عبد الله جعفر بن محمد الامام السادس - امام ششم شیعه است میلادش در مدینه به سال ۸۳ هـ و وفاتش در آنجا به سال ۱۴۸ هـ و در بقیع مدفون شد. سلسله نسب وی چنین است.

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است مشهور به صادق، نزد شیعه وی از معصومین است. فرزندانش اسماعیل، عبد الله، ام فروه مادر این سه فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین علی بن ابی طالب

است. و موسی، اسحاق و محمد که مادر اینان ام ولد بوده و عباس، علی و اسماء و فاطمه که هریک از ام ولد بوده اند.

ابو عبد الله الاصفهانی - صدوق در باب ششم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۴

خصال در سندی که روایت می کند نام وی را برده معلوم نشد که وی کیست؟ و در کتابی ندیدم کسی متعرض حال او شده باشد.

ابو عبد الله الحسين بن احمد - بن محمد بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است.

صدوق در خصال از وی روایت کرده. وی از مشائخ صدوق است. حالاتش را در جایی نیافتم.

ابو عبد الله محمد بن مسلم الرازی - معروف به ابن واره رازی، نسائی گفته وی ثقه است و از محمد بن یوسف بن واقد که ابو عبد الله نویابی باشد روایت می کند. در باب چهارم نامی از وی رفته است.

ابو عبد الله الحسين بن علی بن بابویه - وی برادر صدوق است و در مقدمه این کتاب مفصلا حالاتش نوشته شده است.

ابو عبد الله الحسين بن محمد الاشنانی العدل - ویرا چنین نوشته اند: ابو عبد الله الحسين بن احمد بن محمد بن احمد الاشنانی الدارمی الفقیه العدل. از مشائخ صدوق است و نام وی در خصال و کتاب معانی الاخبار آمده است. صدوق در بلخ از وی نقل روایت کرده.

ابو عبد الله الحسين بن اسماعیل الکندی - از مشائخ صدوق است. نام وی در کتاب کمال الدین آمده است. و در مقدمه کتاب اشاره شده است.

ابو عبد الحسين بن یحیی - از حالاتش چیزی به دست نیامد نوشته اند وی از مشائخ صدوق است.

ابو عبیده الجراح - نامش عامر بن الجراح بن هلال بن

ضبه بن الحارث مکنی به ابی عبیده است از اصحاب رسول اکرم است وی را از عشره مبشره شمرده اند در زمان خلافت عمر بن الخطاب در کشور شام در وبای عمواس به سال ۱۸ هجری در گذشت.

صدوق در باب چهارم و خصال در اصحاب عقبه ابو عبیده را نام برده است در تنقیح المقال در حق وی گفت:

من اضعف الضعفاء.

ابو عبد الرحمان عبد الله بن مسعود- معروف به ابن ام عبد هذلی از اصحاب رسول اکرم است و در قرآن کریم استاد بود در ۳۲ هجری در مدینه در گذشت و در بقیع به خاک رفت. صدوق وی را در باب دوازدهم خصال آورده به عنوان ابی عبد الرحمان در تنقیح المقال در حق وی گفته: امامی ممدوح بل ثقه.

ابو العباس الطالقانی- وی را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق المکتب الطالقانی نوشته اند. از مشائخ صدوق است. و در عیون الاخبار و مشیخه و أمالی و مقدمه این کتاب نام وی برده شده است، در باب نوزدهم خصال صدوق در ری در ۳۴۹ هجری از او نقل حدیث کرده است.

ابو العباس الفضل بن فضل بن عباس- الکندی الهمدانی- صدوق در سال ۳۵۴ هجری که از سفر حج بازگشته بود در همدان از وی روایت حدیث کرده است و در خصال و توحید او را نام برده است.

ابو العباس احمد بن الحسن بن عبد الله- بن محمد بن مهران الأزدی الأبوی العروسی. چنانکه در مقدمه کتاب خصال گفتم وی از مشائخ صدوق است و مورد توجه اهل حدیث بود صدوق در شهر مرو از وی نقل حدیث کرده است.

ابو العباس الثقفی- وی در سلسله روات خصال است

از حالاتش چیزی به دست نیامد.

ابو العباس احمد بن محمد - بن احمد بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۵

الحسین الحاکم (ض) از مشائخ صدوق است از وی به عنوان رضی الله عنه تجلیل کرده در کتاب عیون - الاخبار و مقدمه این کتاب نامی از وی رفته.

ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور - الحمادی الحبال - وی را در شمار مشائخ صدوق یاد کرده اند چیزی از حالاتش به دست نیامد. در خصال در باب ششم از او نامی آمده است.

ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق - الطالقانی (رض) - از مشائخ صدوق است و در باب ششم از خصال نام وی را برده و برای او رضی الله عنه نوشته.

ابو علی الحسین بن احمد البیهقی - معروف به حاکم، صدوق در سال ۳۵۲ هجری در نیشابور در سرای وی از او نقل حدیث کرد، در کتاب التوحید و عیون الاخبار و مقدمه این کتاب نام وی را برده است.

ابو علی صالح بن محمد البغدادی - از مشائخ صدوق است و در بخاری از وی حدیث شنیده.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی؛ ج ۲؛ ص ۲۹۵

و علی احمد بن الحسن بن علی بن عبدربه القطان از مشائخ صدوق است چنانکه در مقدمه کتاب ذکر کردم. صدوق در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی نقل می کند.

ابو علی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو العطار - صدوق در بلخ از وی حدیث شنیده و در خصال و توحید از وی نقل می کند. جدش علی

بن عمر از اصحاب امام علی بن محمد عسکریست.

ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم الهرمزی البیهقی - وی از جمله مشائخ صدوق است و در مقدمه بدان اشاره شد و در کتاب عیون الاخبار از وی روایت می کند وفاتش معلوم نشد.

ابو الفرج احمد بن المطهر بن نفیس المصری الفقیه - ظاهراً از مشائخ صدوق است و در کتاب الخرائج از وی نقل حدیث می کند و در مقدمه نیز اشاره بدان شد. حدود ۳۵۰ هجری می زیسته.

ابو الفضل محمد بن احمد الکاتب النیسابوری - شاید وی همان محمد بن احمد بن اسماعیل السلیطی نیشابوری بوده باشد، او از مشائخ صدوق است.

ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی الحیری - از استادان صدوق است در کتاب خصال در باب پنجم از وی حدیثی نقل کرده است. گفته اند:

حیره نام محله یی از نیشابور بود.

ابو القاسم الحسن بن محمد السکونی المذکر الکوفی - صدوق در سال ۳۵۴ هجری در کوفه در منزل وی از او حدیث شنید و در خصال و کتاب أمالی از وی روایت حدیث می کند.

ابو القاسم عبد الله بن احمد الطالقانی - شاید وی همان عبد الله بن احمد فقیه است که در شهر بلخ به صدوق اجازه حدیث داده، در خصال از وی ذکر شده و عبد الله نیز گفته اند ظاهراً در بصره به سال ۳۷۵ هجری در گذشته.

ابو القاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه القمی - وی را در شمار مشائخ صدوق نوشته اند و در مقدمه نیز بدان اشاره شده وفاتش در ۳۶۹ هجری ست و مدفون در کاظمین است. او را ثقه جلیل القدر نوشته اند.

ابو القاسم عبد الله بن احمد الفقیه - صدوق از وی در خصال نقل

حدیث کرده و در بلخ از او استجازه کرده برخی وی را همان عبد الله بن احمد طالقانی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۶

دانسته اند.

ابو محمد الحسن بن علی بن شعیب الجوهری- از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و الامالی از وی روایت کرده وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد عبدوس بن علی بن العباس الجرجانی نزیل سمرقند از ابی نعیم عبد الملک بن محمد و علی بن محمد بن حاتم روایت می کند وفاتش به سال ۳۹۳ هجریست. صدوق در خصال از وی روایت کرده است وی از مشائخ صدوق است.

ابو محمد الحسن بن احمد المکتب- چنانکه در مقدمه کتاب اشاره شد وی از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و در عیون الاخبار از وی روایت کرده وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن محمد- او حسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب، از مشائخ صدوق بود در خصال و الامالی و علی الشرائع و کمال الدین از وی روایت کرده و گفته: در بغداد طرف سوق در منزلش برای من نقل حدیث کرده نجاشی گفته: وی از مجاهیل احادیث منکره نقل می کرده و علمای مذهب او را تضعیف می کردند.

در ربیع الاول سال ۳۵۸ هجری در بغداد درگذشت و در منزلش دفن شد.

ابو محمد جعفر بن احمد بن علی الفقیه المروزی- ایلاقی مؤلف المسلسلات و نوادر الاثر و الغایات. از مشائخ صدوق است در کتاب توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث می کند. وفاتش معلوم نشد.

ابو محمد الحسن حمزه بن علی- وی حسن بن حمزه بن

علی بن عبد اللہ بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، او از مشائخ صدوق است و از او در خصال روایت کرده. مورد تجلیل است. نجاشی گفته: در سال ۳۵۶ هجری به بغداد آمد شیعه با وی ملاقات کرد و در سال ۳۵۸ هجری درگذشت.

ابو محمد بن جعفر البندار الفرقانی - صدوق در شهر فرغانه از ترکستان از وی نقل حدیث کرده و از مشائخ ویست. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان الحاکم - النیشابوری - از مشائخ صدوق است و در کتاب کمال الدین و عیون الاخبار از وی روایت کرده است.

ابو محمد عمار بن الحسین الاسروشی - از مشائخ صدوق بود و در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

ابو محمد بن ابی عبد الله الشافعی - صدوق در فرغانه از وی استماع حدیث کرده است و در خصال مکرر از وی نقل می کند. سال وفاتش به دست نیامد.

ابو المعارف من اصحاب العقبه - وی یکی از چهارده تنی بود که در جنگ تبوک قصد آزار و هلاک رسول اکرم را داشت اما به غرض خود کامیاب نشد.

ابو معمر اسماعیل بن ابراهیم بن معمر - از مشائخ صدوق است در کتاب مستدرک از وی نامی آمده است.

ابو منصور احمد بن ابراهیم السلمی - در کتاب خصال و معانی الاخبار از وی حدیث نقل شده است.

برخی او را به عنوان احمد بن ابراهیم السلمی بی کنیه آورده اند.

ابو منصور احمد بن ابراهیم الجوری - صدوق در نیشابور از وی استماع حدیث کرده است

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۷

و در خصال و توحید و عیون الاخبار از وی نقل حدیث کرده و

جور نام محله ایست از نیشابور.

ابو موسی الاشعری - نامش عبد الله بن قیس است مقدسی گفته: ابو موسی نامش عبد الله بن قیس بن سلیم الاشعری الیمامی که ساکن بصره شده بود از پیامبر حدیث شنیده و خدمت او رسیده با گروهی از اشعریین او و همه مسلمان شدند، قرآن را به لحن خوش می خوانده. مدتی از طرف عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان فرمان دار بصره بود. مردمان را از یاری علی منع می کرد و او حکم اهل عراق با عمرو عاص بود به سال ۴۶ هجری در گذشت و نزد شیعه مطعون است چون حکم به خلع علی از خلافت کرد.

ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم السرخسی - صدوق در سرخس از وی استماع حدیث کرده است و در کتاب خصال و معانی الاخبار و توحید از وی مکرر یاد کرده

ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن - عبد الضبی - المروانی النیشابوری از مشائخ صدوق است و در عیون الاخبار از او نقل حدیث کرده است.

ابو هریره - گویند نامش عبد الرحمان است و از اصحاب پیامبر بود، در سال (۵۷ ه) به سن (۷۸) سالگی در مدینه در گذشت اخبار وی نزد شیعه مردود است و هر خبری که وی در آن باشد مردود شناسند و آن را از مفتعلات گویند.

ابو یوسف رافع بن عبد الله - صدوق در شهر مرو الرود از وی استماع حدیث کرده است و در خصال از وی روایت کرده.

ابو الهیثم بن التیهان الصحابی - نامش مالک بن التیهان است و از انصار بوده. یکی از دوازده تنی است که با پیامبر در عقبه اولی بیعت کرد و بر خلافت ابی بکر خرده گرفت

و از طرفداران علی بود، در خصال در باب دوازدهم از وی نامی رفته به سال (۳۷) هجری در لشکر علی در صفین کشته شد، در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه علی الاقوی.

ابو یحیی الواسطی - از روایات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد در باب هفتم نامی از وی رفته است.

ابو یحیی عبد الصمد بن الفضل البلخی - از روایات خصال است.

ابو یزید احمد بن خالد الخالدی - صدوق در باب هفتم خصال از وی روایت می کند و چیزی که دلالت بر قدح یا مدح وی کند یاد نکرده است.

ابو یزید - در باب هفتم خصال ابو حامد نامی از ابی یزید روایت می کند معلوم نشد کیست؟ ظاهراً در طبقه مجاهیل است.

ابن ابی عمیر - نامش محمد بن زیاد بن عیسی است، نزد عامه و خاصه مسلمانان اهل حدیث مقبول القول است و او را جلیل القدر گفته اند از امام موسی بن جعفر و امام علی بن موسی الرضا و فرزندش امام محمد تقی روایت می کند. فقهای شیعه به اخبار مراسیل وی با آنکه مراسیل است اهمیت می دهند به سال ۲۱۷ هجری در گذشت.

ابن عباس - ابو العباس عبد الله بن عباس پسر عم رسول اکرم است و از اصحاب وی و معروف به ابن عباس و عبد الله عباس در تفسیر قرآن تبحری داشته، به سال (۶۸ ه) در طائف در گذشت. میلادش سه سال پیش از هجرت بود. سید نعمه الله جزائری وی را من الثقات گفته.

ابن فضال - نامش علی بن الحسین بن علی بن فضال

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۸

است. اهل حدیث از شیعه وی را ثقه گفته اند و به روایاتش اعتماد می کنند، پدرش

حسن بن علی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا است. وفاتش در ۲۵۰ هجری بود در باب ششم خصال نامی از وی رفته است.

ابن القوافل عباده بن الصامت - پیامبر اکرم دوازده نقیب در حجاز برای نگاهداری مردم معین کرد نه تن از خزرج و سه تن از اوس. ابن القوافل یکی از آن نه تن است، وی را از آن جهت ابن القوافل می گفتند که مردم را در حمایت خود نگاه داشتی در باب ۱۲ از وی نامی رفته است.

در تنقیح المقال گفته: عباده بن الصامت بن قیس - الانصاری الخزرجی المدنی ثقه.

ابی ابن کعب بن قیس النجاری الصحابی - از اصحاب رسول اکرم است و استاد در معرفت قرآن بود و از طرفداران علی به سال ۳۶ هجری در گذشته گور وی در مدینه است و بنا بر قولی در شام. صدوق در باب ۱۲ خصال از وی مطلبی یاد کرده است.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

ابن ملجم عبد الرحمان مرادی - از پیشروان فرقه خارجی بود که بعد از واقعه نهروان او و دو تن دیگر قصد کشتن علی و معاویه و عمرو بن عاص کردند. ابن ملجم قتل علی را متقبل شد بعد از کشتن علی وی را در کوفه در روز ۲۷ رمضان از سال ۴۱ هجری گردن زدند. شیعه وی را ملعون نگارند و گویند.

ابن المغیره - شاید وی همان حارث بن المغیره - النضریست که صدوق در باب ششم خصال به عنوان حارث بن المغیره یاد کرده. ابان بن عثمان از این ابن مغیره روایت می کند در تنقیح المقال در حق وی گفته: الحارث بن المغیره النضری ثقه.

آدم - آدم ابو البشر

در اصطلاح ادیان آسمانی انسان اولی یا پدر بشر است که خدا او را آفرید و در بهشت بود و چون عصیان کرد وی را از بهشت یعنی باغ خرم براند و در زمین افکند.

آل رسول- یعنی خانواده پیامبر اکرم به تفسیر و اعتقاد شیعه مقصود فاطمه و علی و حسن و حسین و نه فرزندی که از صلب حسین به عنوان امام و پیشوا بوده اند می باشد.

آل مهلب- خانواده یی از امراء دولت بنی امیه و بنی العباس بودند و منسوب به مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق الانزلی العتکی مکنی به ابی سعید است.

عبد الله بن زبیر در حق وی گفته این سرور اهل عراق است. این خانواده خدمات بسیاری به دولت بنی- امیه کرده اند بعدا نیز به دولت بنی العباس در باب دوم از خصال نامی از ایشان رفته است.

آمنه ام الرسول- وی آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است. و زوج وی عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف. مادر محمد بن- عبد الله پیامبر اکرم اسلام است. دو ماهه به محمد آبتن بود که شویش عبد الله در گذشت. آمنه نیز به سال ... در گذشت.

آسیه بنت مزاحم امراه فرعون- سووزن ناحیه، گویند آسیه دختر مزاحم زن فرعونی بود که موسی بن عمران را پرورد.

آبان بن تغلب- وی آبان بن تغلب بن رباح ابو سعید- البکری الجریریست او مولی یعنی آزاد کرده جریر بن عباد بن ... بکر بن وائل بود. در فهرست و خلاصه گفته اند: او ثقه جلیل القدر عظیم المنزله در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۲۹۹

اصحاب شیعه بود. امام علی بن الحسین

و امام محمد بن علی و امام جعفر بن محمد را دیده بود و از ایشان روایت می کرد امام باقر به وی گفته بود دوست دارم تو نیز مانند سائرین در مسجد مدینه نشسته فتوی دهی تا بدانند مانند تو در گروه شیعه من هست.

ابان به سال ۱۴۱ هجری در مدینه در گذشت.

أبان بن عثمان - در باب ششم خصال از وی نقل حدیث شده هرگاه وی همان ابان بن عثمان الاحمر البجلی ابو عبد الله باشد او را صحیح الروایه بل ثقه علی الاقوی گفته اند

ابراهیم بن عبد الرزاق ابو اسحاق الانطاکی - صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن علی شاه از وی روایت می کند از مدح و قدح وی چیزی نوشته اند.

احمد بن حنبل - امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی، شاگرد امام محمد بن ادریس شافعی ست، مولود به ۱۶۴ هجری و متوفی به ۲۴۲ ه در بغداد مدفون به باب حرب وی یکی از پیشوایان مسلمانان جهان است و مذهب حنبلی که تقریباً شبیه مذهب محدثین است منسوب بدوست در نزد عامه مسلمانان مورد توجه است. لیک نزد شیعه موجه نیست.

احمد بن ادریس - در باب ششم خصال از وی روایت شده صدوق به واسطه پدر خود از او نقل حدیث کرده است، چیزی که دلالت بر مدح یا قدح باشد راجع به وی دیده نشده است.

احمد بن عبد الله الخلیجی - صدوق در خصال در باب نامی از وی برده با مراجعه به رجال چیزی قابل ذکر از حالاتش معلوم نشد.

احمد بن محمد بن یحیی العطار - از مشائخ صدوق است از او در کتاب خصال و الامالی و عیون - الاخبار و

معانی الاخبار روایت کرده مؤلف تنقیح-المقال وی را ثقه علی الاظهر گفته. وی از فقهای اهل قم بوده است وفاتش حدود ۳۵۰ هجریست.

احمد بن هارون القاضی یافامی- از مشائخ صدوق ست صدوق گفته در سال ۳۵۴ هجری در مسجد کوفه از او روایت کرده است، در خصال و عیون- الاخبار و کمال الدین از وی روایت کرده، تنقیح-المقال گفته: حسن علی الاظهر.

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم- منتجب-الدین در تاریخ ری در حق وی گفته: او از بزرگان شیعه بود و اصلاً از مردم قم بود. صدوق در خصال و عیون اخبار الرضا و الامالی از وی نقل حدیث کرده است و او را از مشائخ صدوق گفته اند.

احمد بن الحسن القطان- از مشائخ صدوق است و در خصال از وی بسیار نقل کرده و مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل ثقه.

احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی- وی از مشائخ صدوق است و در کتب رجال توثیق شده، صدوق در کتاب خصال و عیون الاخبار و الامالی از او نقل حدیث کرده است. و کنیه وی را ابو علی گفته و گاهی احمد بن زیاد یا احمد بن زیاد همدانی گفته همه این عناوین بر یکی است.

احمد الصقر الصائغ- صدوق در باب سوم خصال از وی نقل حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن اسحاق الدینوری القاضی- از مشائخ صدوق است. وی در کتاب خصال در باب چهارم از وی نقل حدیث کرده است و همچنین در الامالی و کمال الدین.

احمد بن محمد بن الهیثم العجلی- از مشائخ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۰

صدوق است و در خصال باب سوم از

او نقل حدیث کرده است و مورد وثوق گفته اند.

احمد بن ابی عبد الله البرقی - صدوق در خصال باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن عیسی - از روایت باب ششم خصال است وی از پدر خود محمد روایت حدیث می کرد.

احمد بن الحسن بن علی بن فضال - صدوق در باب ششم خصال از وی روایت کرده. مؤلف تنقیح المقال او را موثق کالصحیح گفته.

احمد بن نوح - صدوق در خصال در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

ابلیس - همان نیروی واهمه است که به اصطلاح ادیان آسمانی ابلیس و شیطان و دیو گفته می شود یعنی مظهر شقاوت و بدبختی - ابلیس یعنی دور از آمرزش خدا.

ابراهیم بن اسحاق - صدوق در باب ششم خصال به واسطه محمد بن احمد از وی روایت می کند در تنقیح المقال او را انسانی ثقه گفته است.

اسحاق بن عمار - صدوق در باب ششم از خصال به واسطه غیاث بن ابراهیم از وی روایت کرده است.

ظاهرا وی همان اسحاق بن عمار بن حیان ابو یعقوب الکوفی الصیرفی ست، مؤلف تنقیح المقال وی را ثقه نوشته است وی غیر از اسحاق ساباطی است.

اسحاق الضحاک - صدوق در خصال در باب ششم از وی به واسطه الحسن بن الحسین اللؤلؤی روایت می کند وی را در کتب رجال نیافتم گویا از مجاهیل است.

اسامه بن زید بن حارثه - وی از آزادشدگان رسول اکرم است و از اصحاب و سپاه سالاران وی ابو بکر و عمر در تخاطبات بدو امیر خطاب می کردند از طرفداران علی بود هرچند با وی بیعت به خلافت نکرد. و مورد توجه معاویه بود. به سال ۶۹ هجری ظاهرا در مدینه درگذشت. در تنقیح

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی حسن علی - الاظهر.

اسماعیل بن عیاش - صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت می کند در تنقیح المقال از وی نامی ندیدم شاید از مجاهیل باشد.

اسماعیل بن ابراهیم النبی - اسماعیل فرزند ابراهیم پیامبر است که جد رسول اکرم بود و مادرش کنیزکی بود بنام هاجر و برادر وی اسحاق مادر وی ساره بود چون ابراهیم اسماعیل را در راه خدا ذبح خواست کردن از این جهت وی را ذبیح الله گفته اند وی تقریباً ۱۹ قرن قبل از میلاد در بابل می زیسته است.

اسماعیل بن منصور بن احمد القصار - صدوق در فرغانه از شهرستانهای ترکستان از وی استماع حدیث کرده است و در خصال باب یکم از او روایت می کند.

اسعد بن زراره - اسعد بن زراره مکنی به ابی امامه نخستین کسی ست از اهل مدینه که مسلمان شد وی از طائفه خزرج بود و از اصحاب رسول و یکی از دوازده تنی ست که پیامبر در مدینه ایشان را به عنوان نقیب نصب کرد، وی به سال ۱۰ هجری در زمان رسول درگذشت. در تنقیح المقال گفته: لا یبعد حسنه.

اسحاق بن ابراهیم النبی - فرزند ابراهیم پیامبر و پدر یعقوب از پیامبر اسرائیل است. تقریباً ۱۹ قرن قبل از میلاد می زیسته.

اسرائیل - ظاهراً کلمه مرکب عبریست به معنی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۱

بنده خدا یا نام یعقوب پیامبر است.

ادریس النبی - نام وی در خصال باب ششم آمده است وی از پیامبران خداست. زمانش تحقیقاً معلوم نیست.

اصبغ بن نباته - وی اصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی کوفی ست، او از یاران علی بن ابی طالب است.

وفاتش حدود ۶۵ هجریست در تنقیح المقال

در حق وی گفت: ثقه علی الاظهر، صدوق در خصال در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

الاعمش - وی ابو محمد سلیمان بن مهران کوفی ست، پدرش اصلا از مردم دماوند بود و در واقعه کربلا حضور داشت
فرزندش اعمش را علمای اسلام تجلیل کرده اند و او را مانند زهری پنداشته اند.

ابن طولون شامی کتابی در نوادر وی نگاشته بنام الزهر الانعش فی نوادر الاعمش وفاتش به سال ۱۴۸ هجریست، تنقیح المقال
در حق وی گفته: ثقه علی الاقوی. در خصال در باب ششم نامش آمده است.

اشعث بن قیس الکندی - ابو محمد نام اصلی وی معدیکرب از کنده است به سال دهم هجری مسلمان شد پس از مرگ پیامبر
باز مرتد شد دوباره مسلمان شد و خواهر ابو بکر بن ابی قحافه را به زنی گرفت از یاران علی بود بعد از وی برگشت و از
خوارج شد در کوفه منزلی داشت آنجا مناره یی ساخته بود. بر آن به علی دشنام می داد برخی گفته اند در مسجدی ساخته
بود. به سال ۴۲ هجری در کوفه درگذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: وی زندیق است. محمد اشعث پیشکار عبید الله
زیاد فرزند او است.

اشعث بن ابی الشعشاء المحاربی - صدوق در خصال در باب هفتم به واسطه ابی اسحاق الشیبایی از وی روایت می کند از
حالاتش چیزی به دست نیامد، گمنام است

انس بن محمد ابو مالک - صدوق در خصال در باب ششم به واسطه از وی روایت می کند. مؤلف تنقیح المقال وی را در
مقام اعتبار مهمل گفته. به همه حال انس از پدر خود محمد از امام صادق روایت می کند.

انس بن مالک خادم رسول الله - وی

از انصار و طائفه خزرج است و از اصحاب و پرستاران پیامبر بود. پیامبر برای وی دعای خیر کرد. گویند صد فرزند از صلب خود را دیده بود، باغی سرسبز و خرم داشت و عمر درازی کرد حدود ۹۳ هجری درگذشت. در باب ششم از خصال از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال ویرا صحابی مجهول معرفی کرده بنابراین اعتمادی به روایت وی نیست.

ام سلمه - دختر ابی امیه بن المغیره مخزومی و مادرش عاتکه دختر عبد الملک است وی دختر عمه پیامبر و زن او بود وفاتش حدود ۶۵ هجریست.

الاوزاعی - نامش عبد الرحمان بن عمرو بن محمد - الاوزاعی ست وی امام مردم شام در فقهت بود و در بیروت نشیمن داشت به سال ۱۵۷ هجری در آنجا در قریه یی نزدیک بیروت درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: هو فقیه العامه ضعیف. در خصال در باب بیستم نامی از وی آمده است.

بکر بن احمد القصری - از روات باب ششم خصال است، صدوق به واسطه احمد بن الفضل اهوازی از او نقل حدیث کرده است به وصف قصری کسی را نیافتم گویا از گمنامان است.

بریده الاسلمی الانصاری - وی بریده بن الخطیب الاسلمی الخزاعی از اصحاب رسول اکرم است، بعدا از طرفداران علی شد در فتح خراسان جزء سپاهیان

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۲

اسلام بود پس از استقرار اسلام در ایران در مرو ساکن شد در سال ۶۳ هجری همان جا درگذشت صدوق در خصال در باب ۱۲ از او نام برده است. در تنقیح المقال وی را صحابی ثقه گفته است.

بنو امیه - طائفه ی از قریش اند از دودمان عبد - شمس بن عبد مناف بن

قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهداند. عبد شمس بن عبد مناف جد بنی امیه و هاشم بن عبد مناف جد بنی هاشم توامان از مادر زاییده شدند و با یکدیگر چسبیده بودند این دو را از هم جدا کردند خون بسیاری روان شد این را حمل بر آن کردند که میان دودمان این دو برادر خونریزی خواهد شد. مشهوران این سلسله عبارت اند:

۱ معاویه بن ابو سفیان ۲ یزید بن معاویه ۳ معاویه بن یزید ۴ مروان بن حکم ۵ عبد الملک بن مروان ۶ ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک ۷ عمر بن عبد العزیز بن مروان ۸ یزید بن عبد الملک ۹ هشام بن عبد الملک ۱۰ ابراهیم بن ولید بن عبد الملک ۱۱ مروان بن محمد بن مروان معروف به حمار که از سال ۴۱ هجری تا ۱۳۲ هجری ادامه داشت.

برائ بن معروف الانصاری الخزرجی التمیمی - از اصحاب رسول اکرم است و نخستین کسی ست که در عقبه در میان گروه هفتاد نفری مردم مدینه دست بیعت به پیامبر داد و اظهار پشتیبانی کرد وفاتش در سال دهم هجریست، در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی اعلی الحسن. در خصال در باب سوم نامش آمده.

برائ بن عازب الانصاری الاوسی - از اصحاب رسول است، در چهارده غزوه با پیامبر بود و فتح ری در سال ۲۴ هجری به دست او واقع شده است، بعدا از طرفداران علی شد. اواخر عمر در کوفه ساکن شد و به سال ۶۵ هجری در آنجا در گذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فیه مدح و ذم و لا

یعد حسنه. و وی را برادری بود بنام عبید نامش در باب هفتم خصال آمده است.

البزنطی- او احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی ست.

و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا بود. و نزد امام منزلتی داشته. در اعتبار حدیثی وی نوشته:

ثقه جلیل القدر بود. و بزنطی منسوب به بزنط به فتح باء و از نام جایی ست که در آنجا جامه های بزنطی را از آنجا می آورند. و چون وی فروشنده چنین جامه هایی بود از اینروی وی را بزنطی می گفتند.

بلال الحبشی- وی بلال بن رباح مکنی به ابی عبد الله یا ابی عمر و یا ابی عبد الکریم است. وی آزاد شده رسول اکرم است و از اصحاب وی و بانگی او در جنگ بدر حاضر بود به سال ۱۸ هجری در دمشق به طاعون درگذشت و همانجا مدفون شد. ابو بکر خلیفه وی را از بنی جمح خرید و آزاد کرد از اینرو به بلال التیمی معروف شد. در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه و برخی ویرا چنانکه گفتم آزاد کرده رسول نوشته اند. در خصال در باب چهارم نامی از وی آمده است.

بنان بن محمد بن عیسی- صدوق در خصال در باب ششم از وی روایت کرده است. مقدس اردبیلی وی را مهمل معرفی کرده و کاظمی او را مجهول گفته.

مامقانی وی را حسن نوشته.

بنان الثبان الغائی- وی یکی از هفت تنی ست که شیاطین بر دلهای ایشان فرود آمده است و از غلات بودند. صدوق در باب هفتم خصال نام ویرا برده. در

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۳

تنقیح المقال در حق وی گفته: ملعون علی لسان الصادق.

تمیم بن بهلول- صدوق در باب

۶ از خصال از وی روایت کرده در کتب رجال شیعه کسی متعرض حال وی نشده است در تنقیح المقال گفته: صدوق در من لا یحضره- الفقیه نامی از بهلول پدر تمیم برده است برای این پدر و پسر ذکری در کتب رجال شیعه نیست تا حکمی به مدح یا قدح ایشان گردد.

ثابت بن دینار ابو حمزه الثمالی- وی را در کتب رجال چنین گفته اند: ثابت بن دینار ابو سفیه الازدی الثمالی ابو حمزه الکوفی الضبط. او از موالی بوده از این بیان روشن می شود که وی تازی الاصل نبوده بلکه تازی به ولاء بوده است، از اصحاب علی بن الحسین و محمد باقر است و در کوفه ساکن بود، به سال ۱۰۵ هجری در گذشته، در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه ثقه. صدوق در خصال در باب از وی نام برده است.

ثمود- تیره یی از تازیان باستان بودند که پیش از پدیداری اسلام از میان رفته بود. اما وجود این تیره در تاریخ ثابت است. مخصوصا در مؤلفات جغرافی یونان و رومیان و شعر جاهلی که بسیار از این تیره نام برده شده. در قرآن کریم از قوم عاد و ثمود سخن رفته و داستان هایی از ایشان در آثار اسلامی آمده است و در اشعار فارسیان نیز نامی از آنان آمده است چنانکه شاعری گفته: این همان تابش خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود.

جابر بن عبد الله الانصاری- او جابر بن عبد الله بن عمرو بن حزام الانصاری الخزرجی الضبط است. و خزرج قبیله یی از انصار است، مشهور آن ست که وی از اصحاب رسول اکرم است به مدینه فرود آمد

و در ۱۸ غزوه با پیامبر بود. بعد از طرفداران علی و فرزندان وی شد. به سال ۷۸ هجری در گذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه بلا مریه. صدوق در خصال در باب ۱۲ از وی روایت کرده است.

جابر بن سمره بن جناده السوائی - وی منسوب به سواء به ضم سین است حیی از قیس بن علی ست.

شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول شمرده و در کوفه ساکن بوده و به سال ۹۰ هجری در گذشته و برخی گفته اند: به سال ۶۶ هجری، در تنقیح المقال گفته:

وی مردی مجهول الحال بوده است. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی خبر بسیاری نقل کرده است.

جبرائیل - فرشته وحی ست که به فارسی فرخ سروش گویند که در واقع واسطه میان خدا و پیامبران است و این همان نیروی عاقله ایشان است که با هر پیامبری به زبان وی سخن گفتی.

جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی - صدوق در باب از خصال از وی نقل حدیث کرده است، شیخ طوسی وی را فاضل گفته، ابن جعفر از پدر خود محمد روایت می کرد. در وجیزه و بلغه گفته اند: وی ممدوح است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:

حسن.

جعفر بن ابی طالب - یا جعفر طیار وی برادر علی بن ابی طالب و پسر عم رسول اکرم است و مورد توجه او بود در ماه جمادی الأولى در سال هشتم هجری در سن ۴۱ سالگی در جنگ مته شهید شد. در تنقیح المقال درباره وی گفته: فوق الوثاقه. صدوق در خصال در باب ویرا نام برده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۴

جعفر بن محمد الامام السادس - مکنی به ابی -

عبد الله امام ششم شیعه که در ابی عبد الله نگاشته شد.

جعفر بن علی الکوفی - ظاهرا وی همان جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبد الله بن المغیره الکوفی ست مؤلف تعلیقه گفته: صدوق از او روایت می کند و از او به رضی الله عنه تعبیر کرده. روایت وی از حسن بن علی از طریق جعفر بن علی ست. در برخی جاها که جعفر بن محمد بن علی ست گویا همین جعفر بن علی کوفی ست و همچنین جعفر بن محمد کوفی در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه. وفاتش شاید حدود ۳۲۵ هجری در باب یکم خصال نامی از وی رفته است.

جعفر بن علی بن الحسن بن علی الکرخی - شاید وی همان جعفر بن علی الکوفی ست که کاتب اشتباها وی را کرخی نوشته زیرا با مراجعه به کتب رجال چنین کسی را که به عنوان کرخی باشد نیافتیم. صدوق از وی در باب اول خصال بی واسطه از وی نقل حدیث کرده است.

جعفر بن بشیر - ظاهرا وی همان جعفر بن بشیر - البجلی الوشاء باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و در فهرست گفته: جعفر بن بشیر البجلی ثقه و جلیل القدر است او را کتابی ست چنانکه ابن ابی جیه از ابن الولید از محمد بن الحسن صفا را از الحسن بن متیل از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از او نقل کرده چون نوعی جامه ابریشمی که وشاء گویند می فروخت به این عنوان مشهور شد. صدوق از وی در باب ششم از خصال نقل حدیث می کند.

جعفر بن محمد بن مسرور - در تعلیقه گفته:

صدوق از وی

بسیار نقل می کند و از او به رضی الله عنه یاد می کند احتمال دارد وی جعفر بن محمد بن قولویه باشد چون نامش مسرور است محمد باقر داماد وی را به وثاقت یاد کرده. در تنقیح المقال ویرا ثقه گفته است. وفاتش شاید حدود ۳۶۰ باشد، صدوق در باب ششم از وی نقل حدیث کرده است.

جریر بن عبد الحمید- مقصود همان جریر بن عبد الحمید الضبی ست. شیخ طوسی ویرا از اصحاب صادق گفته. وی ساکن ری بود و قاضی آن و انسان ثقه یی و درستکاری بود به سال ۸۸ هجری در گذشت و ۷۱ سال داشت. مؤلف تنقیح المقال وی را حسن گفته.

جریر بن عبد الله البجلی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول نوشته بعدا از اصحاب علی شد و علی وی را به رسالت به معاویه فرستاد گویا وی فریفته معاویه شد و در شام ماند علی نیز سرای وی را در کوفه ویران کرد. کنیه وی ابو عمرو بود و برخی ابو عبد الله گفته اند. به سال ۵۴ هجری در گذشت. در تنقیح وی را ضعیف فی الغایه گفته: در خصال در باب از وی نامی آمده است.

حارث بن الاعور الهمدانی- وی حارث بن اعور همدانی نام قبیله یی در یمن بود نه همدان ایران او خواص علی بن ابی طالب است و جد شیخ بهاء الدین محمد عاملی. صدوق در خصال در باب از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

حارث الشامی الغالی- مؤلف تنقیح المقال از طاؤوسی نقل کرده که حارث شامی و حمزه البربری هر دو ملعون بودند بنا به نقل سعد

بن عبد الله از محمد بن خالد الطيالسی از عبد الرحمان بن ابی نجران از ابن- سنان از امام صادق که او گفته بود: این دو تن ملعون- اند. علامه حلی نیز در خلاصه چنین روایت کرده است. وی یکی از آن هفت تنی است که صدوق در خصال

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۵

در باب هفتم ایشان را غالی گفته.

حارث بن المغیره النضری- مکنی به ابی علی شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر بن محمد گفته. نجاشی وی را نیز از اصحاب باقر و جعفر و موسی نوشته و او را به ثقه ثقه تأکید کرده است، صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است ظاهراً در حدود ۱۶۰ هجری زنده بود.

حذیفه بن الیمان العبسی- وی حذیفه فرزند حسیل مشهور به یمان است چون با اهل یمن پیما بسته بود، او از اصحاب رسول است. از طرف عمر بن- الخطاب فرمان دار مدائن بود، به سال ۳۶ هجری در مدائن در گذشت و همان جا به خاک رفت. وی از طرفداران علی بود. صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است. در کتب رجال شیعه وی را ثقه نوشته اند.

حجر بن عدی الکندی- معروف به حجر الخیر وی و برادرش هانی از اصحاب رسول اکرم بودند و از طرفداران علی، در سال ۵۱ هجری معاویه وی را کشت.

عائشه از معاویه پرسید چرا حجر را کشتی؟ در جواب گفت: ای ام المؤمنین صلاح امت را در کشتن وی دیدم. تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه است.

الحسن بن علی بن عثمان- چنین کسی را در کتب رجال ندیدم شاید

حسن بن علی بن ابی عثمان باشد.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف.

الحسن بن موسی الخشاب- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته: نجاشی در حق وی گفته: از وجوه اصحاب ماست و او را مصنفاتی ست از آن جمله کتاب الرد علی الواقفه و کتاب النوادر و کتاب الحج و کتاب الانبیاء مؤلف حاوی وی را از حسان شمرده. مؤلف تنقیح نیز او را حسن گفته.

الحسن بن محبوب- صدوق در خصال در باب دوم وی را الحسن بن محبوب گفته وی ظاهرا همان حسن بن محبوب السراد است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم نوشته و او را از موالی و ثقه دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا و کنیه اش ابو علی ست.

الحسن بن علی بن ابی طالب- وی امام دوم شیعه است، مادرش فاطمه دخت رسول اکرم. میلادش به سال دوم هجریست وفاتش به سال ۵۰ در مدینه در همانجا به خاک رفت. نزد شیعه وی معصوم است.

فرزندانش از این قرارند: زید بن الحسن و خواهران وی ام الحسن و ام الحسین و مادر این سه تن ام بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزرگی ست. حسن بن حسن یا حسن مثنی که مادر او خوله دختر منظور فزاریه است عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی وی قاسم بن- الحسن و عبد الله بن الحسن که مادر ایشان ام ولد است، عبد الرحمان بن الحسن که مادر وی نیز ام الولد است، حسین بن الحسن ملقب به اثرم و طلحه بن الحسن و فاطمه بنت الحسن که مادر این هرسه ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله

تیمی ست، ام عبد الله بنت الحسن و فاطمه بنت الحسن و ام سلمه بنت الحسن و رقيه بنت الحسن که هریک را مادری ست. برخی چنین نوشته اند: یعنی باقی را: علی اکبر، علی اصغر، جعفر، عبد الله اکبر، احمد، اسماعیل، یعقوب، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابو بکر، سکینه، ام الخیر، ام عبد الرحمان، رمله.

الحسن بن عبد الله سعید العسکری - صدوق در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده است، از وی چیزی معلوم نشد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۶

الحسن بن دینار - از حالات وی چیزی در کتب رجال نیافتیم، صدوق در باب دوم از خصال از او نقل حدیث کرده است.

الحسن بن محمد السکونی المزکی - از مشائخ صدوق است، ظاهراً صدوق به سال ۳۵۴ هجری در کوفه از او نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال وی را چنین عنوان کرده: الحسن بن محمد بن الحسن السکونی الکوفی. کنیه اش ابو القاسم است.

در حق وی گفته: لا اقل حسن.

الحسن بن الحسین اللؤلؤی - شیخ طوسی وی را در گروهی آورده که از امامان شیعه نقل کرده اند.

وی اهل کوفه بود، در تنقیح المقال در حق او گفته:

ثقه علی الاقوی. صدوق در خصال در بابی از وی روایت می کند.

حسن بن علی الامام الحادی عشر - او حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام یازدهم شیعه است. میلادش در مدینه به سال ۲۲۲ هجری بود و وفاتش به سال ۲۶۰ هجری در سامراء و مزارش همانجاست. کنیه اش ابو محمد بود و لقبش: عسکریست مادرش حدیث نام بود. به

اعتقاد شیعه از او فرزندی مانده بنام محمد ملقب به مهدی.

الحسین بن خالد- ظاهرا وی همان الحسین بن خالد الصیرفی ست. مؤلف تنقیح المقال در وی گفته:

فی اعلی درجات الحسن. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

الحسین بن زیاد- از روایات خصال است. صدوق در بابی از وی نقل حدیث کرده است. مؤلف تنقیح- المقال در حق وی گفته: امامی مجهول.

الحسین بن زید- گویا وی همان الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابو عبد الله است. صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است. مامقانی در حق وی گفته: حسن اعلی الحسان.

الحسین بن الفارسی- صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: هو حسن.

الحسین بن علوان- شاید وی حسین بن علوان- الکلبی باشد در تنقیح المقال در حق وی گفته: عامی لم یوثق. به همه حال صدوق در خصال از وی نقل حدیث کرده است.

الحسین بن علی بن ابی طالب- امام سوم شیعه و سبط رسول اکرم و فرزند علی بن ابی طالب است و در شمار معصومین است در نزد شیعه. میلادش به سال چهارم هجرت بود و شهادتش به سال ۶۱ هجری در کربلاء، مرقدش زیارتگاه است، فرزندان: علی بن الحسین الاکبر مکنی به ابی محمد مادرش شاه زنان دختر کسری یزدگرد است، علی بن الحسین الاصغر که در کربلا با پدر خود شهید شد و مادرش لیلی دختر ابو مره بن عروه بن مسعود ثقفیه است، جعفر بن الحسین که مادر او زنی از قبیله قضاعه بود، عبد الله که در کربلا شهید شد، سکینه

که مادر او رباب دختر امری ء القیس است و فاطمه که مادر او ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تیمیه است و محمد و علی اصغر و زینب.

الحسین بن سعید الاهوازی - شیخ طوسی گفته:

حسین بن سعید بن حماد آزاد شده علی بن الحسین، مؤلف مصنفات الاهوازیست و او مرد ثقه بی ست. طوسی گاهی وی را از اصحاب علی بن موسی الرضا گفته و گاهی از اصحاب امام الجواد. صدوق از وی در خصال در بابی نقل حدیث کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۷

الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب - صدوق در خصال در باب چهارم هرگاه از وی نقل حدیث می کند برای وی (رضی الله عنه) می نگارد که کاشف از درستی ویست. در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

الحسین بن ابراهیم ناتانه - صدوق هرگاه از وی در خصال در باب چهارم یاد می کند برای وی رضی الله عنه می نگارد و این دلالت بر درستی وی و اعتماد صدوق بر او می کند. گفته اند. ناتانه کلمه فارسی ست به معنی ناتوان است. در تنقیح گفته: حسن ان لم یکن ثقه.

الحسین بن اسکیب المروزی - ظاهرا دو تن در کتب رجال به نام حسین بن اسکیب المروزیست و دیگری حسین بن اسکیب قمی خادم القبر و هر دو را در تنقیح - المقال ثقه نوشته است.

الحسین بن احمد بن ادریس - وی مورد اعتماد صدوق است. در خصال در باب دوم از وی نقل حدیث کرده در کتب رجال کسی بنام حسین بن احمد بن ادریس ندیدم.

حماد بن عمرو - حماد بن عمرو در کتب دو تن اند یکی حماد بن عمرو الصنعانی و دیگری حماد بن عمرو

بن معروق العبسی و هر دو امامی مجهول هستند. صدوق در خصال در باب هفتم از او نقل حدیث کرده است.

و اما حماد بن عمرو که صدوق از او روایت می کند وی از امام جعفر بن محمد نقل حدیث می کند.

حماد بن عمرو- شاید وی همان حماد بن عمرو- العبسی باشد که امامی مجهول است مانند سابق خود.

حمزه بن عبد المطلب- مکنی به ابی یعلی وی یکی از اعمام رسول اکرم است و مادر وی دختر وهیب بن عبد مناف بود سنا چهار سال از پیامبر کلان تر بود.

پانامش اسد الله و اسد رسوله است. پیامبر میان او و زید بن حارثه عقد برادری خواند. حمزه بسیار از رسول طرفداری می کرد و او مسلمان و در عین حال از اصحاب رسول بود. حمزه در جنگ احد در ۱۵ شوال سال سوم هجری کشته شد.

حمزه بن محمد بن احمد العلوی- صدوق در خصال در باب ۶ از وی بی واسطه نقل حدیث کرده است و برای وی رضی الله عنه نوشته که دلالت بر اعتماد ویست بر او.

حمزه بن عماره البربری- وی یکی از هفت تنی بود که مورد لعن امام جعفر بن محمد واقع شده، چون از غلات بود، در تنقیح المقال در حق وی گفته:

ضعیف لعنه الصادقان. یعنی امام باقر و امام صادق.

حنان بن سدیر- وی حنان بن سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی ست. که مکنی به ابی الفضل بود. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. و گاهی نیز از اصحاب امام موسی بن جعفر، وی در کوفه ساکن بود و مذهب واقفی داشت در تنقیح المقال وی

را ثقه یا موثق گفته.

حلبی - در عرف اهل حدیث بر گروهی از آل ابی شعبه حلبی اطلاق می شود و از جمله ایشان است:

محمد بن ابی شعبه و عبد الله بن علی ابی شعبه و در اصطلاح اهل فقه مقصود ابو الصلاح تقی الحلّبی ست و نزد اهل سنت جماعتی ست که از آن جمله است: علی بن برهان الدین حلبی شافعی گذشته به سال ۱۰۴۴ هجری مؤلف کتاب انسان العیون. در خصال در بابی نام برده ظاهراً مقصود عبید الله حلبی ست. تنقیح وی را ثقه گفته است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۸

حمید بن زنجویه - صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده با مراجعه به کتب شیعه چیزی از حالاتش به دست نیامد ظاهراً از مجاهیل است.

حفص بن عاصم - گویا وی همان حفص بن عاصم ابو عاصم السلمی المدنی ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. محمد بن علی ابو نجر از وی روایت می کند. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است. و مؤلف تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.

حفصه بنت عمر - وی دختر خلیفه عمر بن الخطاب است. و همسر رسول اکرم. مادرش زینب دختر مظعون خواهر عثمان بن مظعون بود، قبل از پیامبر زن خنیس بن حذافه سهمی بود، این خنیس از اصحاب رسول بود بعد از مرگ وی پیامبر او را به زنی گرفت به سال ۴۵ هجری در مدینه درگذشت.

حواء - در عرف ادیان آسمانی نخستین مادر انسان یا بشر است که گفته اند وی از دنده یی از دنده های آدم ابو البشر آفریده شد!

خالد بن سعید بن العاص الاموی - از دودمان مهم بنی

امیه است. در کتب شیعه از وی بسیار تجلیل شده، در ماه صفر سال چهاردهم هجری در جنگ اجنادین شام کشته شد. صدوق در باب دوازدهم خصال وی را نخستین کسی گفته که با ابی بکر خلیفه در امر خلافت به سود علی نزاع کرد: مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته:

ثقه علی الاقوی.

خالد بن یزید بن صبیح- شاید وی همان خالد بن یزید ابو یزید العکلی باشد. نجاشی در رجال خود وی را کوفی ثقه گفته و از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته.

خالد بن الولید- وی خالد بن ولید بن مغیره مخزومی ست که در جاهلیت از بزرگان و اشراف قریش بود. مردی بسیار دلاور بود و درصد غزوه شرکت کرده، در بدن وی جای سالمی از خوردن شمشیر نمانده بود به سال ۲۱ هجری در بستر بیماری در حمص به خاک رفت وی از اصحاب رسول است.

مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. صحابی لعین.

شاید برای آن ست که وی در اصحاب عقبه از آن ۱۴ نفر بوده است.

خباب بن ارت النبطی- از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی بن ابی طالب، به سال ۳۷ هجری در زمانی که علی در صفین بود وی به سن هفتاد و سه سالگی در کوفه در گذشت و در آنجا به خاک رفت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن بل نعتبره ثقه. صدوق در خصال در باب دوازدهم از وی یاد کرده است.

خدیجه بنت خویلد- مادرش فاطمه دختر زائده بود. خدیجه همسر رسول اکرم و مادر فاطمه است.

قبل از پیامبر به دو یا سه شوهر زناشوی کرده بود، نخستین عقیق بن عائذ مخزومی و

دومین ابو هاله بن زراره. و از ایشان فرزند داشت. وی سنا پانزده سال از پیامبر بزرگتر بود و ثروتمند پیامبر شش فرزند از او داشت: زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه، قاسم عبد الله، خدیجه ۳ سال قبل از هجرت به سن ۶۵ سالگی درگذشت. و در کوه حجون بالای مکه به خاک رفت او را به پاکی و درستی بسیار وصف کرده اند.

خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین - وی از طائفه بنی خطمه از قبیله اوس و از انصار و اصحاب رسول اکرم است، پیامبر شهادت وی را به جای دو تن می پذیرفت وی از طرفداران علی بود، در جنگ

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۰۹

صفین در سپاه علی با معاویه به سال ۳۷ هجری کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته، ثقه بحکم ثقتین. در خصال در بابی نامش آمده است.

الخضر النبی او حلیقا - از پیامبران عهد عتیق و تورات است: گویند وی را دو نام بود یکی خضر و دیگری حلیقا صدوق در خصال در بابی وی را نام برده است.

الخلیل بن احمد اللغوی - وی همان خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم الفراهیدی الازدی الیحمیدیست.

به سال ۱۷۴ هجری در گذشته و نزد شیعه معتبر است.

مؤلف تنقیح وی را فی اعلی الحسن گفته است. کتاب عین الخلیل از آثار ویست.

الخلیل بن احمد السنجری - وی خلیل بن احمد ابو سعید القاضی الحنفی ست وی از مشائخ صدوق است. در خصال مکرر نام وی آمده است به سال ۳۷۳ هجری به فرغانه درگذشت.

درست بن ابی منصور الواسطی - برخی وی را ابن منصور نوشته اند. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهی

از اصحاب امام موسی بن جعفر او واسطی واقفی ست. تنقیح در حق وی گفته، واقفی لکن حدیثه قوی. در خصال در باب چهارم نام وی آمده است.

داؤود النبی - بن اشعیاء یابسی از سبط یهود است و از پیامبران بنی اسرائیل بود. سفر مزامیر در کتاب تورات از اوست، حدود (۱۰۰۰) سال قبل از میلاد مسیح می زیسته. در بابی از خصال نام وی آمده است.

داؤود بن کثیر الرقی - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته و نیز گفته وی از اصحاب امام موسی بن جعفر است و او از موالی بنی اسد بود و انسانی ثقه است. در خصال در باب ۴ نامش آمده است.

داؤود بن عبد الرحمان - وی داوود بن عبد الرحمان ابو سلیمان المکی العطار است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: امامی مجهول. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد دانسته صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.

ذو القرنین - نام ملکی از ملوک یمن است و در متن این خصال گفته: وی ذو القرنین بن عیاش است. این همان کسی ست که سد یأجوج و مأجوج را ساخته برخی پنداشته اند که وی اسکندر بن فیلاقوس یونانی ست. گویند ذو القرنین یمانی از پادشاهان بزرگ یمن بود و قبل از اسکندر یونانی می زیسته و از سلسله تابعه است و نام وی شمر بن یرعش است و نیز از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که او می گفته: نام وی صعّب بن عبد الله از ملوک حمیر است. از آن جهت وی را ذو القرنین گفتند چون هنگام ولادت وی به بالای پیشانی او دورسته موی سفید

داشت که آنها را پیچیده چون دو شاخ بر سر می نهاد و کسانی بودند که اول نام ایشان ذو بود مانند ذو یزن و ذو همدان و ذو غمدان و از اینروی اینان را ملوک اذواء می گفتند. چون یمینان در سدسازی ماهر بودند از وی خواسته شد.

ذو النون النبی- وی همان یونس پیامبر است که در کام ماهی دریا رفت و از پیامبرانی ست که دو نام داشته و در تورات مفصلا از او سخن رفته است

رافع بن مالک- شاید وی همان رافع بن مالک بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۰

العجلان الخزرچی الزرقی ابو مالک یا ابو رفاعه باشد.

وی از اصحاب رسول اکرم است که روز جنگ احد شهید شد. در تنقیح المقال گفته: صحابی حسن.

صدوق در خصال در بابی از او نقل حدیث کرده است.

ربیع بن محمد المسلمی- ظاهرا وی همان الربیع بن محمد بن عمر بن حسان الاصبم الکوفی باشد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. مسلمی و مسیله نام قبیله یی از مذحج است. در تنقیح وی را حسن گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.

ربیع صاحب المنصور- آنچه مسلم است وی فضل بن ربیع است و اینکه نام پدر گفته و پسر خواسته از قبیل اطلاق نام پدر بر پسر است چنانکه گویند ناصر رئیس جمهوری مصر که مقصود جمال فرزند ناصر است. وی وزیر دربار هارون الرشید بود و صاحب منصور و حدود ۱۸۰ هجری در بغداد در گذشت در تنقیح المقال در حق وی گفته: مجهول. در خصال در باب ۱۹ نامی از وی برده است.

زاذان- وی همان زاذان ابو عمره الفارسی ست.

شیخ طوسی وی

را از اصحاب امام علی بن ابی طالب شمرده او قرآن را بسیار خوش می خوانده. مؤلف تنقیح گفته: زاذان فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقه. در خصال در بابی از وی نقل حدیث شده است.

الزبیر بن العوام - شیخ طوسی از فقهای شیعه در رجال خود گفته: از اصحاب رسول اکرم است و حالش در بدی شهر از آن است که یاد شود. در سال ۳۶ هجری در بصره در جنگ جمل که خواست مراجعت کند عمرو بن جرموز ویرا کشت در آن وقت ۶۴ سال داشت. گورش در وادی السباع در حوالی بصره است. نگارنده گورش را دیده است. در تنقیح وی را اضعف الضعفاء گفته.

زراره بن اعین - وی زراره بن اعین بن سنن - الشیبانی، ابن ندیم گفته زراره پانام ویست اما نامش عبد ربه بود وی اصلاً از مردم روم بود انتسابش به شیبان به ولاء نه نسبت عربی بودن است شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق گفته اهل کوفه بود و کنیه وی ابو الحسن است به سال ۱۵۰ هجری در گذشته. و او ثقه است در نقل حدیث گفته اند سنسن پدر کلان وی بنده یی رومی بود از مردمی از قبیله شیبان از اینرو مشهور به شیبانی شد.

زراره بن اوفی - گفته اند وی رئیس بنی قیس بود.

روزی حجاج ثقفی از غلامی پرسید که غلام کیستی؟

گفت: غلام رئیس قیس زراره بن ابی اوفی. او در جواب گفت: او چه گونه رئیسی ست که در سرای وی سکان کشتی پیدا می شود؟ کنایه از آنکه وی کشتی - ران است نه رئیس. در تنقیح المقال وی را از مجاهیل شمرده است. صدوق در خصال در

بابی از وی نقل حدیث کرده است، ظاهراً از اصحاب امام علی بن-الحسین بود.

زرعه بن محمد الحضرمی- وی همان زرعه بن محمد ابو محمد الحضرمی ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد و امام موسی بن جعفر و واقفی گفته، مؤلف تنقیح المقال وی را موثق نوشته است. در خصال در بابی از او نقل حدیث شده

زر بن حبیش- او ابو مریم الاسدی الکوفی ست.

شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته و او را فاضل خوانده. در کتاب حاوی وی را از ضعف دانسته به سال ۸۳ هجری در کوفه در گذشت در حالی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۱

که ۱۲۰ سال عمر کرده بود در تنقیح المقال وی را حسن گفته. در خصال در بابی از او نقل حدیث شده است.

زنان رسول اکرم- پیامبر پانزده زن گرفت ۱۳ را به سرای خود آورد و دو زن را پیش از دخول طلاق داد، ۱ خدیجه دختر خویلد بن اسد ۲ عائشه دختر ابی بکر ۳ حفصه دختر عمر بن الخطاب ۴ ام سلمه دختر مغیره بن امیه ۵ جویریة دختر حارث بن ابی خضار از بنی المطلق ۶ ام حبیبه دختر ابی سفیان اموی ۷ زینب دختر جحش ۸ صفیه دختر حی بن اخطب ۹ میمونه دختر حارث بن حون ۱۰ شبا که پیغمبر به او نرسید ۱۱ عربہ دختر جابر از بنی کلاب که پیامبر او را طلاق داد ۱۲ زینب دختر خزیمه از بنی عامر ۱۳ ام هانی دختر ابی طالب ۱۴ ریحانه دختر زید قبطی از بنی قریظه ۱۵ ماریه دختر شمعون مادر ابراهیم

زهری- او

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن زهره بن کلاب است، فقیه مدنی تابعی بود. علمای اسلام وی را تجلیل کرده اند. و از امام علی بن الحسین روایت می کند به سال ۱۲۴ هجری در آبادی خود ادامی میان حجاز و شام در گذشت.

مؤلف تنقیح وی را ضعیف گفته. صدوق در خصال در باب چهارم و بیشتر از وی نقل حدیث کرده است

زیاد بن أبیه- وی را در تواریخ زیاد بن عبید و زیاد بن سمیه و زیاد بن ابیه و زیاد بن ابی سفیان خوانده اند مادرش سمیه کنیزکی ایرانی بود ابو سفیان با وی زنا کرد زیاد تولید شد بعدا معاویه وی را برای مصالح سیاسی برادر خود خواند.

کنیه اش ابو المغیره است در رمضان ۵۳ هجری در کوفه در سن ۵۶ سالگی مرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فی نهایه الضعف نسبا و عملا. نامش در خصال آمده است.

- زید بن ارقم الانصاری الخزرجی- شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم و علی بن ابی طالب گفته. او عرب اصیل مدنی خزرجی ست که اواخر عمرش نابینا شد. به سال ۶۸ هجری در کوفه در گذشت، در تنقیح المقال در حق وی گفته: لیس بممدوح ان لم یکن مذموما. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

زید بن وهب- او زید بن وهب الجهنی الکوفی ست شیخ طوسی وی را از اصحاب علی بن ابی طالب گفته.

وی خطبه های علی را در اعیاد بر منابر در کتابی جمع کرده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: او حسن است. و صدوق در خصال در بابی از

وی نقل حدیث کرده است.

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - وی رئیس زیدیه است. شیخ طوسی او را در رجال خود از اصحاب پدرش علی دانسته و گاهی از اصحاب برادر خود محمد بن علی و از اصحاب جعفر بن محمد.

او مدنی تابعی است که در سال ۱۴۱ هجری به سن ۴۲ سالگی در دولت بنی امیه کشته شده. در تنقیح المقال ویرا شهید ثقه گفته. صدوق در خصال در بابی از او نقل کرده است.

زید بن محمد البغدازی - شاید وی همان زید بن محمد بن جعفر معروف به ابی الیاس الکوفی باشد که به بغداد آمد تلعبیری در سال ۳۳۰ هجری از وی استجازه کرده است در تنقیح گفته: حسن و صدوق در خصال در بابی از وی روایت کرده است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۲

زکریا بن ابی زائده - به عنوان ابن ابی زائده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

زکریا بن مالک الجعفی الکوفی - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق گفته ظاهرا امامی مذهب باشد. صدوق در خصال در بابی به واسطه حسین بن احمد بن ادریس از روایت می کند. در تنقیح المقال وی را گفته: حسن و یتحمل اتحاد مع النقاض.

سالم مولی ابی حذیفه - نامش سالم بن عبیده بن ربیعہ ابو عبد الله است. مؤلف تنقیح المقال وی را ضعیف فی الغایه لانه احد ارکان الظلم گفته. ظاهرا وی یکی از آن چهارده تنی بود که در جنگ تبوک اشتر رسول اکرم را رم دادند برای قتل وی در خصال در باب چهاردهم نامش

آمده است.

سعید بن طریف- وی همان سعید بن طریف التیمی الحنظلی ست. در تنقیح المقال وی را امامی مجهول نوشته. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

سعید بن جناح- بنا به گفته مؤلف تنقیح المقال او را ثقه نوشته اند. صدوق در خصال از وی روایت کرده است.

سعید بن عبد الله الاشعری- شاید وی از دودمان اشاعره قم است، ترجمه ویرا در جایی نیافتیم ممکن است از مجاهیل باشد. در خصال در باب نام وی آمده است و شاید سعد بن عبد الله باشد.

سعید بن جبیر- وی سعید بن جبیر بن هشام اسدی مکنی به ابی محمد از موالی بنی والیه است. در تنقیح- المقال نیز ویرا از موالی گفته، معلوم می شود اصلا تازی نبوده است اما مولی بنی والیه بود. در حق وی گفته: فی اعلی الحسن ان لم یکن ثقه. صدوق در خصال در باب ۱۹ نامی از او برده است. وی مردی فقیه و زاهد بود و تماثل به علی می کرده از اینرو حجاج بن یوسف ثقفی ویرا به سال (۹۵هـ) به سن ۹ سالگی در شهر واسط از عراق به قتل رسانید، مزارش در آنجا مشهور است.

سعید ابی وقاص- چیزی از حالاتش در کتب ندیدم، شاید وی همان سعد بن ابی وقاص باشد که به تحریف به این شکل درآمده، در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

سعید بن عبد الله- معروف به مولی بنی هاشم در تنقیح المقال وی را امامی مجهول گفته. نامش در خصال در بابی آمده است.

سعد بن معاذ- وی از اصحاب رسول اکرم است و رئیس طائفه اوس بود. او در سال

۵ هجری پس از جنگ خندق بر اثر تیری که به دستش رسید در ۳۷ سالگی درگذشت. و در بقیع پای دیوار سرای عقیل بن ابی طالب به خاک رفت. در تنقیح گفته: وی صحابی ثقه ایست. در خصال در بابی نامش آمده است.

سعد بن وقاص - ظاهراً وی همان سعد بن ابی وقاص است او از مردم مکه و از دودمان قریش بود نام پدرش ابی وقاص مالک بن وهیب است، مادرش حفصه دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس از قبیله مادر رسول است، پیامبر ویرا دایی خود می گفت. شهر کوفه را به فرمان خلیفه عمر او ساخت در سال ۵۵ هجری به سبب زهری که معاویه به او خوراند درگذشت. در خصال در باب ۱۴ نام وی آمده است. در تنقیح المقال وی را ضعیف گفته.

سعد بن عبد الله الاشعری - شیخ طوسی وی را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۳

از اصحاب امام حسن عسکری گفته و در باب کسانی که از ایشان روایت نکرده اند (یعنی امامان شیعه) سعد بن الله است، وی جلیل القدر و صاحب مصنفات است.

ابن الولید از وی روایت می کند و ابن قولویه به واسطه پدر خود از وی روایت می کند، به سال ۳۰۰ هجری در قم درگذشت.

سعد بن الربیع الانصاری - وی از قبیله بنی حجابا بود و از اصحاب رسول اکرم. در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی روایتی شده است. در جنگ احد در یاری پیامبر کشته شد.

سعد بن سعاده - به عنوان سعد بن سعاده در جایی ندیدم شاید از مجاهیل باشد. در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

سماک

بن مخرمه - وی سماک بن مخرمه الهالکی - الاسدی ست در تنقیح المقال وی را صحابی مجهول گفته. در خصال در بابی از وی حدیثی نقل شده است.

سکونی اسماعیل بن ابی زیاد اسلم - معروف بالشعیری، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق نوشته، در تنقیح المقال در حق وی گفته: موثق کالصحیح ان لم یکن ثقه. در خصال در بابی از وی نامی آمده است. یعنی به عنوان سکونی.

سلمان الفارسی - سلمان محمدی و کنیه اش ابو عبد الله است، گویند نامش روزبه یا ماهویه یا بهبود بوده است. وی از اصحاب رسول اکرم است و از طرفداران علی. مدتی از طرف خلیفه عمر فرمان روای مدائن بود. به سال ۳۵ هجری بعد از عمر درازی در آنجا در گذشت. نگارنده گورش را دیده ام در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه وای ثقه.

سلمه بن کهیل - در تنقیح المقال در حق وی گفته:

او از خواص خلیفه علی بن ابی طالب بود و او را حسن گفته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

سلیم بن قیس الهلالی - وی را از اصحاب و طرفداران خلیفه علی بن ابی طالب گفته اند و در کوفه می زیسته و کتابی در مقتل نوشته بود. در تنقیح المقال در حق وی گفته: بل ثقه مشکور و کتابه صحیح معتبر. صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

سلیمان بن داؤود النبی - در شمار فرزندگان و پیامبران و فرمان روایان بنی اسرائیل است. گویند بنای هیکل اورشلیم را او ساخت و در حدود (۱۰۰۸ - ۹۸۷ ق م) می زیسته. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

سلیمان بن جعفر الجعفری - وی از روایان امامان شیعه

است و از وی احادیث بسیار رسیده در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است، در خصال در بابی از او حدیثی آمده است.

سلیمان بن احمد بن ایوب البلخی - از روات اخبار خصال است، از حالاتش چیزی نیافتم شاید از مجاهیل باشد. در خصال نامی از وی دیده شده.

سلیمان بن ایوب المطلیبی - از روات خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد، شاید از گمنامان است.

سهیل بن زیاد الآدمی الرازی - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد الجواد گفته و کنیه وی را ابو سعید نوشته و گاهی از اصحاب امام الهادی ضبط کرده و گفته وی انسانی ثقه بوده است. در متن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۴

سهیل به تصغیر آمده بود شاید از سهو کتاب باشد.

سهیل بن حنیف الانصاری - شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از یاران و طرفداران علی او عرب اصیل بود یعنی از موالی نبوده علی وی را والی مدینه کرده بود و کنیه اش ابو محمد است.

در خصال در بابی نامی از وی آمده است. در کتب رجال وی را مکبر ذکر کرده اند نه مصغر.

الشافعی - وی امام محمد بن ادریس قرشی شافعی یکی از پیشوایان بزرگ اسلام است. او از شاگردان امام مالک بن انس و ابو یوسف و محمد شیبانی است و امام احمد حنبل از شاگردان ویست. به سال ۲۰۴ هجری در مصر درگذشت. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفت: احد الائمة العامه الاربعه.

شبت بن ربیع - وی همان شبت بن ربعی تمیمی ربوعی است که در کوفه ساکن بود و مسجدی ساخته بود که در آن به دشنام و ناسزای علی بن

ابی طالب اشتغال داشتی. در تنقیح المقال وی را زندیق گفته، در خصال در باب پنجم از وی نامی رفته است.

شریح القاضی - او شریح بن حارث از طائفه کنده و اهل یمن بوده است و از اصحاب رسول اکرم.

برخی گفته اند در ک نکرده او از سال ۱۸ هجری یا ۲۲ در چهل سالگی از طرف خلیفه عمر بن الخطاب به قضاء کوفه منصوب شد تا در سال ۷۹ هجری در زمان حجاج از قضا استعفا داد و در سال ۸۷ هجری در کوفه درگذشت. گویند صد سال عمر کرد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: خبیث.

شرحییل بن مسلم - از روایت خصال و در بابی آمده، در کتب رجال شیعه وی را مهمل نوشته اند. این تعبیر است که مؤلف تنقیح المقال راجع به وی نوشته بود.

الشعبی - نامش عامر بن شراحیل کوفی ست.

وی از فقهاء و زهاد زمان خود بود. وی را در تفسیر و اخبار ابن عباس روزگار خویش نوشته اند. به سال ۱۰۴ هجری در کوفه درگذشت. تنقیح المقال در حق وی گفته: عامر بن شراحیل الشعبی الفقیه من اضعف الضعفاء. در بابی نامی از وی آمده است.

شقیق - در خصال در باب ششم فقط شقیق نوشته که از حدیفه بن الیمان روایت می کند. در تنقیح المقال سه تن هستند که هر سه شقیق اند معلوم نیست مقصود صدوق از ایشان کدام است و چهارمی نیز هست که شقیق بلخی ابو موسی شقیق بن ابراهیم بلخی ست وی از دانایان و صوفیان خراسان بود و از شاگردان امام زفر و امام ابی حنیفه و او استاد حاتم اصم است و به سال ۱۷۴ هجری در شهر ختلان کشته شد و گورش

در آنجاست. شاید شقیقی که در متن آمده شقیق بن ثور امامی ست که گفته اند بلا شبهه ممدوح بوده و از حسان است.

شیطان- مظهر بدیها و شرک به عنوان ابلیس نوشته شد.

شعیب النبی- از پیامبرانی ست که نامش در قرآن کریم آمده است وی از تیره تازی بود و نسب وی را چنین نوشته اند: شعیب بن مکیل بن یشجب بن مدین بن ابراهیم و مادر مکیل دختر لوط پیامبر بود. شعیب را خطیب پیامبران می گفتند برای زبان آوری که داشت. اصحاب ایکه که در قرآن آمده است قوم وی اند چنانکه از اخبار اسلامی و

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۵

قرآن استفاده می شود وی پدرزن موسی بن عمران پیامبر بزرگ بنی اسرائیل است هرچند در تورات به این نام ندیدم اما به تعبیر دیگری گویا همین شعیب باشد. و همه پیامبران به اعتقاد شیعه معصوم اند.

گویند وی نخستین کسی ست که ترازو ساخت.

صالح بن النبی- صالح پیامبر از تیره پیامبران تازی زبان است. گویند از قوم خود مدتی غائب شد هنگامی که می رفت انسانی بود تنومند انبوه ریش میانه قد چون بعد از مدتی بازگشت وی را نشناختند از اینرو بدو ایمان نیاوردند مگر اندکی از ایشان.

در گورستان نجف گوریست که آن را به هود و صالح نسبت دهند.

صائد الغالی- وی یکی از هفت تنی ست که امام جعفر بن محمد ایشان را لعنت کرده است چونکه از غلات بودند و مردمان را به گمراهی می افکندند وی در حدود ۱۴۰ هجری ظاهرا در کوفه می زیسته در خصال در باب هفتم نامی از وی آمده است.

صفوان بن یحیی- او همان صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی فروشنده جامه های سابریست. در تنقیح المقال در حق

وی گفته: ثقه. در خصال در بابی نامی از وی آمده است.

صهیب بن سنان الربعی الرومی النمری - که در خصال در بابی فقط به عنوان صهیب از وی نام برده است او آزاد کرده خلیفه عمر بن الخطاب است.

مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته. انا متوقف فی - حقه. در کتب رجال نوشته اند وی از اصحاب رسول اکرم است و آزاد کرده عمر بن الخطاب، در حال احتضار خود صهیب را نایب خود در امام جماعت گردانید حدود (۴۵ ه) در گذشته.

طاؤوس بن کیسان ابو عبد الرحمان الیمانی - مؤلف تنقیح در حق وی گفته: موثق نام وی در خصال در بابی آمده است کنیه دیگر وی ابو الفضل است او مردی فقیه بود و از زهاد و فقهای مدینه و نزد فرمان - روایان بسیار گرامی بود حدود (۹۰ ه) در گذشته.

طلحه بن عمرو الحضرمی - شاید وی همان طلحه بن عمرو المدنی باشد. مؤلف تنقیح وی را امامی مجهول نوشته. در خصال در بابی از وی حدیث نقل کرده است.

طلحه - وی همان طلحه بن عبد الله است که همکار زبیر بن العوام بود و در جنگ جمل با علی نبرد کرد و از اصحاب رسول است. لیک نزد شیعه به سبب مخالفت با علی مذموم است به سال ۳۶ هجری در جنگ جمل کشته شد. در تنقیح در حق وی گفته:

من اضعف الضعفاء.

عائشه - مشهوره به حمیرا دختر خلیفه ابی بکر صدیق بود و زن رسول اکرم (ص) ملقبه به ام المؤمنین به سال (۵۷ ه) در مدینه در گذشت و در بقیع به خاک رفت. چنانکه نوشته اند: وی نازا بود از اینروی فرزندی از وی پیدا نشد.

عباس بن عبد المطلب عم

النبی- وی ابو عبد الله عم رسول است و جد خلفای بنی العباس در اسلام است او در جاهلیت از سوداگران بود. در جنگ با رسول در بدر گرفتار شد و فدیة داد و خود را آزاد کرد، آنگاه مسلمان گردید و به سود اسلام مبارزه می کرد در (۶۵۳ م) در مدینه در گذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: و الف عین لاجل عین تکرم، و لو بالسکوت. از این عبارت مذموم بودن وی در نظر

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۶

او ظاهر می شود. در تواریخ نوشته اند کنیه دیگر وی ابو الفضل بود و سقاییت زمزم با او بود و در جنگ بدر مسلمان شد و در مدینه در اواخر ایام عثمان در گذشت و در پایان عمر نابینا شد. مادر او و ضرار نتیلہ بود و او را نه پسر و سه دختر بود: عبد الله و فضل و قثم و معبد و عبد الرحمان و تمام و کثیر و حارث و ام حبیب و آمنه و صفیه. مادر ام حبیب و شش برادر که نام ایشان مقدم یاد شد ام الفضل لبابه دختر حارث هلالی خواهر میمونه دختر حارث زوجه رسول بود. در خصال در باب چهارم نامش آمده است.

عبد الله بن سبا- وی از پیروان خلیفه علی بن- ابی طالب بود و از نژاد جهود، چون مسلمان شد، از هواداران علی شد و از وی سؤالات بسیاری از امور دینی و اجتماعی می کرد بعدا در نهانی مدعی نبوت شد و علی را خدا گفت. از اینرو علی وی را از این ادعا توبه داد و سه روز در زندان افکند اما او

توبه نکرد، علی او را در آتش سوزانید. در حدود ۳۸ هجری در مدینه. اکثر دانایان اسلام مدعی هستند که اصل تشیع غلوآمیز از وی بوده است. گویند در زمانی که جهود بود در حق وصی موسی بن عمران که یوشع بن نون باشد غلو کردی و سخنان پریشان گفتی. از این جهت اکثر روایات غلوآمیز را که در حق علی آمده مستقیماً یا غیرمستقیماً بدو نسبت داده اند و الله اعلم.

عباس بن معروف- در تنقیح المقال وی را ثقه نوشته، صدوق در خصال در بابی از وی نقل حدیث کرده است.

عبد الله بن احمد- او عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح ابو القاسم الطائی است که از پدر خویش احمد روایت می کند و هر دوی ایشان از اصحاب امام علی بن موسی الرضا هستند. در خصال در باب چهارم از وی نامی آمده است. ذکر ایشان در تاریخ بغداد مجلد ۹ آمده است.

عبد الله بن عبد الرحمان ال-صم- المسمعی، از روات خصال در باب چهارم است. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف او مجهول، نوشته اند وی از بصره و ضعیف و غالی بود او را کتابی است در زیارات که دلالت بر خبث و فساد مذهب وی می کند و وی کذاب اهل بصره بود.

عبد الله بن قاسم الحضرمی البطل- از روات خصال است، عبد الله بن عبد الرحمان از وی روایت می کند. در کتب رجال شیعه نوشته اند وی واقفی مذهب بود و کذاب و از غلات خبری نیاید و قابل اعتماد نبود.

عبد الله بن عمر- وی از بزرگان اصحاب رسول اکرم است، در جنگ طبرستان در زیر درفش سعید بن عاص

شمشیر می زد، به سال (۵۸۵) در مدینه به تحریک حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد. در تنقیح-المقال وی را صحابی مجهول معرفی کرده است.

عبد الله بن یوسف- از روایات خصال است در کتب شیعه از وی نامی نیافتیم گویا از مجاهیل یا مهملان است.

عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب- از روایات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد. شاید در شمار مجاهیل باشد.

عبد الله بن النضر بن سمعان التیمی- از روایات خصال است. در تنقیح المقال یک نفر را به عنوان عبد الله نضر السلمی یاد کرده است معلوم نیست که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۷

این شخص همان صاحب عنوان است یا دیگری ظاهراً از مجاهیل است.

عبد الله بن شداد بن الهاد اللیثی- کنیه اش ابو الولید المدنی ست، مادرش سلمی دختر عمیس خثعمیه خواهر اسماء بود وی مردی ثقه و فقیه و کثیر الحدیث است و به تشیع متظاهر بود نامش در خصال در باب ۱۸ آمده است.

عبد بن صالح المقرئ- او عبد الله بن صالح بن مسلم بن صالح العجلی الکوفی المقرئ ست که به سال ۲۱۱ هجری در گذشته وی از ثقات ائمه مردم کوفه است، او از اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق السبیعی همدانی روایت می کند، ابن اسرائیل نیز گویند ثقه است. در خصال در باب ۱۸ از وی نامی آمده است.

عبد الله بن جعفر- جعفر بن ابی طالب از همسر خود اسماء دختر عمیس سه فرزند داشت بنام: عبد الله و محمد و عون که هر سه در حبشه زاییده شده اند.

میلاذ عبد الله به سال ۲ هجری بود و دختر علی زینب زن وی بود. عبد الله

بسیار جوانمرد و به گشاددستی مشهور است و به سال ۸۰ هجری در مدینه درگذشت.

نامش در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه.

عبد الله بن رواحه الانصاری- او از اصحاب رسول اکرم است و پیامبر وی را به لشکری سالاری داد و این دلالت به درستی ویست. در خصال در بابی نامی از وی آمده است. او در جنگ موته در جمادی الاولی از سال هشتم هجری درگذشت. در تنقیح المقال در حق وی گفته: امارت دادن رسول ویرا دلالت به بزرگی وی می کند.

عبد الله بن القاسم الحارثی- از روای خصال صدوق است. مؤلف تنقیح در حق وی گفته: ضعیف او مجهول.

عبد الله بن میمون- شاید وی همان عبد الله بن میمون الاسود القداح باشد که نام وی در خصال در بابی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: ثقه.

عبد الله بن المغیره- از روای خصال در بابی ست و در تنقیح المقال دو تن بنام عبد الله بن المغیره ابو محمد البجلی مولی جنذب العلقمی آمده که مؤلف تنقیح در حق وی گفته: ثقه و دیگری عبد الله بن المغیره فقط در حق وی گفته: امامی مجهول، همین مورد راجع به صاحب عنوان است.

عبد الله بن مسعود الصحابی- او همان ابو- عبد الرحمان معروف به ابن مسعود است که در ابی عبد الرحمان نوشته شد.

عبد الله بن حارث- ظاهرا وی همان عبد الله بن- حارث از اصحاب امام موسی کاظم است. در تنقیح در حق وی گفته: امامی مجهول. نام وی در خصال در بابی آمده است.

عبد الله بن الصامت- در تنقیح المقال گفته:

عبد الله بن الصامت

ابن اخی ابی ذر، آنگاه گفته: برای من روشن نشده که او که بوده است. و شاید صواب عبادۀ باشد یعنی به جای عبد الله. در خصال در بابی نام وی آمده است و ممکن است صاحب عنوان کس دیگر باشد که بر نگارنده مجهول است.

عبد الله بن حرام - از روایت خصال در بابی است مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: صحابی مجهول.

در جای دیگر نامی از او نیافتم.

عبد الله بن عبد المطلب - وی از دودمان بنی هاشم

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۸

است: و پدر رسول اکرم. عبد المطلب به شیوه آن روزگار با خدا پیمان کرده بود، هرگاه دارای ده پسر گردد دهمین را در راه خدا قربانی کند. عبد الله دهمین بود. اما بزرگان از خویشاوندان وی را منع کردند لاجرم دیه وی را به صد اشتهر پرداخت. عبد الله سوداگری می کرد. در سن ۲۵ سالگی در حالی که آمنه زن وی به محمد بن عبد الله دو ماهه آبستن بود در گذشت و او را در دار النابغه در اطراف مکه به خاک سپردند و این در سال (۵۷۲) بعد از میلاد بود.

از اینرو محمد خود را ابن الذبیحین می گفت چون جدش اسماعیل و پدرش عبد الله در راه خدا تا سرحد ذبیح رسیدند.

عبد الله بن سمعان - از روایت خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

عبد الله بن مسکان - صدوق در مشیخه گفته: وی اهل کوفه است و از موالی غزه بود و برخی ویرا از موالی عجل دانسته اند. شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: مفید وی را از فقهای اصحاب امام محمد باقر و امام

جعفر بن محمد گفته.

کنیه اش ابو محمد بود. او را ممدوح شمرده اند.

عبد الله بن عوف - قریشی زهری از اصحاب رسول اکرم است و دارنده ترین افراد قریش بود، بعد از عمر با عثمان بیعت کرد بعدا با وی ضدیت نمود.

هنگام مرگ وصیت کرده بود که وی را نهانی دفن کنند مبادا عثمان بر جنازه اش نماز گزارد. مرگش در مدینه به سال ۳۴ هجری بود، در خصال در بابی نام وی آمده است. در تنقیح المقال در حق وی گفته: من اضعف الضعفاء.

عبد الرحمان بن محمد بن حامد البلخی - از مشائخ صدوق است وی در خصال در باب یکم از وی نقل حدیث کرده است.

عبد الاعلی - در تنقیح المقال حدود ده تن را بنام عبد الاعلی نام برده معلوم نیست کدام یک از ایشان است. صدوق در خصال در بابی نامی از عبد الاعلی برده بنابراین وی از مجاهیل است.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری از مشائخ صدوق است در سال ۳۵۲ هجری از وی در نیشابور استماع حدیث کرده است و در معانی الاخبار و عیون الاخبار و مشیخه و توحید از وی روایت می کند.

در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. گفته اند: وی ثقه است.

عبد المطلب بن هاشم - مکنی به ابی الحارث وی جد پدری رسول اکرم است. نام مادرش سلمی ست.

نام اصلی وی عامر است و چون بر سر موی سپید داشت او را شبیه می گفتند. چون پدر وی هاشم در گذشت.

پدر کلانش مطلب او را پرورش داد. وقتی مطلب به مدینه آمد او را با خود بر اشتی ردیف کرد چون قریش وی را دیدند پنداشتند مطلب از این سفر برای خود غلامی خریده از این جهت

وی را عبد المطلب گفتند. وی به سال (۵۸۰ م) درگذشت وی را ده پسر بود بنام: ۱ حارث ۲ زبیر ۳ ابو طالب ۴ حمزه ۵ غیداق ۶ ضرار ۷ مقوم ۸ ابو لهب ۹ عباس ۱۰ عبد الله. و شش دختر داشت بنام ۱۱: امیمه ۱۲ ام حکیم ۱۳ برء ۱۴ عاتکه ۱۵ صفیه ۱۶ اروی.

عثمان بن عفان- ابو حفص عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف. ملقب به ذی النورین، داماد رسول اکرم است و از اصحاب ویست و سومین خلیفه از خلفای راشدین اسلام بود،

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۱۹

در محرم سال ۲۴ هجری با وی بیعت کردند. روز آدینه ۸ ذیجه ۳۵ هجری در مدینه کشته شد. نزد عامه محل اعتماد و ثقه است. فرزندان: ۱ عبد الله اکبر ۲ و عبد الله اصغر که هر دو از رقیه دختر رسول بودند ۳ عمر ۴ ابان ۵ خالد ۶ عمرو ۷ سعید ۸- مغیره ۹ عبد الملک ۱۰ مریم ۱۱ ام سعید ۱۲ عائشه ۱۳ ام عمرو ۱۴ ام ابان ۱۵ و ام البنین.

عقیل بن ابی طالب- نوشته اند ابو طالب عم رسول اکرم را چهار پسر بود: طالب، عقیل، جعفر، علی عقیل از اصحاب رسول بود و در انساب عرب بسیار متبع بود، کنیه وی ابو یزید است. مدتی نزد معاویه در شام بود به سال ۵۰ هجری در مدینه به سن ۹۶ سالگی درگذشت. مسلم فرزندش در روز مرگش ۱۸ ساله بود. مامقانی در تنقیح المقال در حق وی گفته:

افعاله تورث الحیره فی امره. نام عقیل در خصال در بابی

آمده است.

عزرائیل - کلمه مرکب است، عزرائیل در عرف اسلامی یعنی قابض ارواح و ملک الموت که فرشته یی ست.

عطاؤ بن ابی رباح - از اصحاب رسول اکرم است، بنی امیه در زمان دولت و خلافت خود منادی کرده بودند کسی جز عطاء بن رباح حق فتوی دادن ندارد.

وی مردی بود فقیه لیک اعور و افطس و اعرج شدید السواد در تنقیح المقال در حق وی گفته: ضعیف. در خصال در بابی از وی نامی رفته است.

عکرمه - در کتب تاریخ اسلامی آنچه متبادر به ذهن از عکرمه است، عکرمه بن ابی جهل القرشی المخزومی مکنی به ابی عثمان است. که از دشمنان پیامبر اکرم بود بعدا مسلمان شد. رسول او را بر صدقات هوازن مأمور ساخت. در جنگ اجنادین به سال ۱۳ هجری در گذشت. اما عکرمه یی که در خصال مذکور است: شاید یکی از چهار پنج نفریست که همه عکرمه نام اند با عنوان مختلف و اتفاقا همه جزء مجاهیل و ضعفاند و بیشتر ایشان از اصحاب امام جعفر بن محمد، معلوم نیست صدوق کدام یک از ایشان را خواسته مگر به تقدم و تأخر سند به اعتبار روات فی الجمله تشخیص داد.

عمار بن یاسر العنسی - مکنی به ابی یقظان از اصحاب رسول اکرم و طرفداران علی ست. نام مادرش سمیه و برادرش عبد الله بود و پدرش یاسر همه از بنی مخزوم اند و همه مسلمان شده بودند. چون عمار را ابو حذیفه آزاد ساخته بود ولاء عمار برای بنی خذیمه بود. مرگش در نهم صفر سال ۳۷ هجری به سن نود سالگی در صفین در رکاب علی کشته شد. در تنقیح المقال در حق وی گفته: فوق الوقاهه دون - العصمه.

عمار بن

مروان- در تنقیح المقال نام دو عمار را برده یکی عمار بن مروان الیشکری از موالی ایشان که خزار بود و این را ثقه گفته و دیگری عمار بن مروان الکلبی و این را مهمل نوشته. در متن خصال در بابی عمار بن مروان را مطلق گفته، معلوم نیست کدام یک از این دوست مگر روایت این دو و زمان این دو را معین کرد تا معلوم شود مقصود خصال از عمار در متن کدام است؟.

علی بن اسباط- وی علی بن اسباط بن سالم کنندی بیاع زطی ست اهل کوفه بود. شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام محمد الجواد گفته نجاشی گفته: وی ابو الحسن المقرئ ء علی بن اسباط بن سالم بیاع الزطی کوفی و ثقه

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۰

بود و وی مذهب فطحی داشته بعدا از این مذهب بیرون رفت و امامی شد. وفاتش حدود ۲۰۸ هجریست.

علی بن ابراهیم بن هاشم القمی- کنیه وی ابو الحسن است، نجاشی در رجال خود وی را در حدیث ثقه گفته. در سال ۳۰۷ هجری در گذشته و او را آثار بسیار است. در خصال بسیار نام وی آمده است.

علی بن اسماعیل- ظاهرا وی همان علی بن اسماعیل الدهقان باشد. شیخ طوسی وی را زاهد خیر فاضل از اصحاب عیاشی گفته. اما عزه بن یحیی البغدازی الدهقان را گفته اند امامی او را لعن کرده است.

علی بن ابی طالب- او ابو الحسن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب است.

چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین اسلام است. و امام اول شیعه و داماد رسول است بر فاطمه و پسر عم وی.

ولادتش

به روز آدینه سیزدهم رجب از سی سال از عام الفیل بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد- مناف است. به سال ۴۱ هجری در کوفه به دست عبد الرحمان بن ملجم المرادی که از پیشروان خوارج بود به قتل رسید. مدفنش در نجف است، زیارتگاه مسلمانان است، فرزندان: امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقبه به عقيله، زینب صغری ملقبه به ام کلثوم مادر ایشان فاطمه بود. و محمد مکنی به ابی القاسم مشهور به ابن الحنفیه، عمر، رقیه کبری مادر ایشان ام حبیب دختر ربیعہ بود، عباس، جعفر، عثمان، عبد الله اکبر مادر ایشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی بود، محمد اصغر مکنی به ابی بکر و عبد الله مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه بود، یحیی مادرش اسماء بنت عمیش بود، ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی بود نفیس و زینب صغری و رقیه صغری مادر ایشان ام سعید بنت عروه بود، ام هانی، ام الکرام جمانه مکناه به ام جعفر، امامه ام سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه بودند.

علی بن احمد بن موسی- وی از مشائخ صدوق است و خصال در بابی نام وی آمده است.

علی بن احمد بن عبد الله البرقی- از مشائخ صدوق است، در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل. در خصال در بابی نام وی آمده است.

علی بن بابویه القمی- وی پدر صدوق است در خصال بسیار از وی نقل حدیث کرده است. حالاتش در مقدمه مفصلاً یاد شده. در تنقیح المقال وی را ثقه گفته است.

علی بن الحسین بن سفیان بن

حارث بن ابراهیم الهمدانی- وی ساکن کوفه بود و نام وی در خصال آمده است.

علی بن الحسین السعدآبادی- شیخ طوسی وی را از کسانی شمرده که از امامان شیعه روایت نکرده است.

اما محمد بن یعقوب کلینی از وی روایت کرده است.

علی بن الحسین الرقی- از روات خصال صدوق است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب- وی امام چهارم شیعه است و در شمار معصومین میلادش در مدینه به سال ۳۸ هجری و وفاتش به سال ۹۵ است، در مدینه مدفون شد، فرزندانش: محمد بن علی که مادرش ام عبد الله دختر امام حسن است، عبد الله و حسن و حسین که مادر ایشان ام ولد بود زید و عمر نیز از ام ولد بودند حسین اصغر و عبد الرحمان سلیمان از ام ولد بودند علی و خدیجه این دو نیز مادرشان ام ولد بود محمد اصغر مادرش ام ولد است فاطمه، علیه، ام کلثوم نیز از ام ولد بودند. از او کتابی بنام صحیفه سجادی

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۱

مانده است.

علی بن عمرو- ظاهرا وی همان علی بن عمرو الهمدانی الکوفی ست. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده. گفته گویا وی امامی مجهولی بوده است.

علی بن معبد- او علی بن معبد البغدادیست شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام علی الهادی گفته. در تنقیح المقال گفته: ظاهرا وی امامی ست، اما کسی به ثقه بودن یا مدحی از او سخنی یاد نکرده است. در خصال از وی روایت شده.

علی بن محمد بن الحسن القزوینی- از روات حدیث خصال است، از حالاتش چیزی به دست

نیامد.

علی بن محمد بن الدقاق- از حالاتش چیزی به دست نیامد در خصال از وی روایت کرده است.

علی بن یزید الصدائی- شاید وی همان علی بن یزید الاحیسی الکوفی باشد که از موالی بود. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. ظاهراً آن ست که امامی ست، اما مجهول الحال است. احیس محلی در یمامه است.

علی بن خالد- شیخ مفید در ارشاد گفته: وی زیدی مذهب بود سپس شیعه امامی شد، به سبب کرامتی که از امام ابی جعفر ثانی دیده بود. نامش در خصال آمده است.

علی بن محمد الامام العاشر- او علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام دهم شیعه. میلادش به سال ۲۱۳ هجری در حوالی مدینه جایی بنام صریا و وفاتش به سال ۲۵۴ هجری در سامراء و مدفنش همانجاست. مادرش سمانه مغریه است و کنیه اش ابو الحسن الثالث و لقبش هادی و نقی ست. فرزندانش: ابو محمد الحسن و حسین و محمد و جعفر و دخترش: عالیه است.

عمر بن الخطاب- وی ابو حفص عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر است، ملقب به فاروق دومین از خلفای راشدین اسلام است و پدرزن رسول است و داماد خلیفه علی بن ابی طالب بر دخترش ام کلثوم بود. چنانکه نوشتیم اصلش از قبیله بنی عدی بن کعب از قریش است به سال ۲۳ هجری در مدینه به دست مجوسی ابو لؤلؤ نام

کشته شد. فرزندان:

عبد الله، عبید الله، عاصم، زید، عبد الرحمان، ابو شحمه و دخترانش: حفصه و فاطمه و حفصه زن رسول اکرم بود.

عمرو بن عاص - مقدسی گفته وی ابو محمد یا ابو عبد الله است رسول اکرم وی را به جنگ ذات السلاسل فرستاد.

مادرش نابغه بنت خزیمه بن شیبه از عنزه است. به مصر فرود آمد و او همان است که مصر را در خلافت عمر گشود و فرماندار آن بود و برادرش هشام سنا از وی کلان تر بود.

عمرو شب عید فطر به سال ۴۳ هجری به سن هفتاد سالگی در گذشت و فرزندش عبد الله بر وی نماز گزارد در تنقیح المقال گفته: وی زندیق بود.

عمرو بن عثمان بن کثیر بن دینار الحمصی - در تنقیح المقال چندین نفر به نام عمرو بن عثمان هستند که با صاحب عنوان تطبیق نمی کند.

- عیسی بن مریم - از پیامبران اولو العزم است، و پیشوای مسیحیان جهان است، کتابش انجیل است در ۱۹۷۱ سال پیش به دار آویخته شد.

عیسی بن یونس - در تنقیح المقال گفته عیسی بن یونس بزرگ. شیخ طوسی گفته: وی از اصحاب امام جعفر بن محمد و از اصحاب امام موسی الکاظم است و ظاهراً امامی مذهب باشد لیک مجهول است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۲

غزوات رسول اکرم - نبردهایی که رسول اکرم با کفار کرده ۲۷ غزوه است، بدین ترتیب: ۱ غزوه ابوا ۲ غزوه بواط ۳ غزوه العشیره ۴ غزوه الانصار ۵ غزوه القرود ۶ غزوه بدر اولی ۷ غزوه بطن النخله ۸ غزوه بدر الکبری ۹ غزوه الکدر ۱۰ غزوه السوق ۱۱ غزوه احد ۱۲ غزوه الرجیع ۱۳ غزوه الرقاع ۱۴ غزوه بدر الموعده

۱۵ غزوه بنی قریظه ۱۶ غزوه الخندق ۱۷ غزوه دومه الجندل ۱۸ غزوه بنی لحيان ۱۹ غزوه قرد ۲۰ غزوه بنی المصطلق ۲۱ غزوه حدیبیه ۲۲ غزوه خیبر ۲۳ غزوه عمره القضاء ۲۴ غزوه فتح مکه ۲۵ غزوه حنین ۲۶ غزوه طائف ۲۷ غزوه تبوک.

غیاث بن ابراهیم - او غیاث بن ابراهیم التیمی الاسیدی ست، شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر و اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. کنیه اش ابو محمد بود. در خصال در باب ششم حسن بن موسی الخشاب از وی روایت می کند و او از اسحاق بن عمار از امام صادق.

گویند اهل بصره بود لیک در کوفه ساکن بود، مردی ثقه است.

فارس بن حاتم بن ماهویه القزوی - در کتاب التحریر الطاؤوسی گفته: فارس بن حاتم القزوی مرد متهمی و غالی بود. فضل بن شاذان در برخی از آثار خود نوشته: از دروغگویان مشهور فاجر، فارس بن حاتم القزوی ست روایت شده که امام ابو الحسن فرمان داد وی را به قتل رسانند، جنید نامی او را بدین فرمان بکشت.

ظاهراً مقصود از ابی الحسن امام علی بن موسی الرضاست آنچه مسلم است انسان درستی نبوده زیرا همه از وی نکوهش کرده اند.

فاطمه بنت النبی - دختر رسول اکرم. مادرش خدیجه بنت خویلد است میلادش ۷ سال قبل از هجرت بود و وفاتش به سال ۱۱ هجری مدفن وی در مدینه است. فرزندان وی از علی: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بودند. به اعتقاد شیعه وی معصوم است.

الفجاءه السلمی - او ایاس بن عبد الله بن عبد یالیل است، وی مردی بود از بنی سلیم نزد ابی بکر آمد و گفت من مسلمان

هستم و می خواهیم با کفار جهاد کنم ابو بکر بدو لوازم جنگ و اسلحه بداد او بیرون رفت متعرض مسلمانان شد بلکه مرتد از اسلام شد بنی سلیم را که مسلمان شده بودند غارت کرد ابو بکر طریقه بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته بیاورد او نیز آورد ابو بکر فرمان داد تا آتشی برافروزند و فجاءه را در آن سوزانید و این در سال ۱۲ هجری بود. در خصال در باب سوم نام وی آمده است.

فرزندان رسول اکرم- فرزندان رسول اکرم هفت تن بودند: ۱ قاسم ۲ عبد الله ملقب به طاهر ۳ ام کلثوم ۴ رقیه ۵ زینب ۶ فاطمه مادر ایشان خدیجه دختر خوید بود. فاطمه همسر علی بن ابی طالب شد. و زینب را ابو العاص بن الربیع که مردی از بنی امیه بود به زناشویی گرفت و ام کلثوم را عثمان بن عفان خلیفه سوم به زنی گرفت. ام کلثوم در زمان پیامبر در گذشت.

پیامبر دختر دیگر خود را که رقیه باشد به عثمان تزویج کرد ۷ هفتمین از فرزندان رسول ابراهیم است که مادرش ماریه قبطیه بود و این ماریه ام ولد بود. فرزندان ذکور وی همه در حیاتش در گذشتند.

فرعون ملک مصر- نام دودمانی بود از ملوک مصر که حدود (۲۹۸۰ ق م) می زیسته اند.

الفضل بن عبد الله الهروی- از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

قاسم بن یحیی- وی ظاهرا همان قاسم بن یحیی بن الحسن بن راشد مولی المنصور است. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته و در جای

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۳

دیگر مدعی شده که

از ایشان نقل کرده است. او را در مقام اعتبار ضعیف گفته اند.

قتاده- در تنقیح المقال گروهی هستند بنام قتاده که همه از مجاهیل اند و ایشان: قتاده الاسدی و قتاده بن- الاعور التیمی و قتاده بن دعامه فقیه اهل بصره از قبیله سدوس بود و در حدود ۹۰ هجری در بصره در گذشته.

و قتاده الانصاری برادر عرفطه و قتاده بن اوفی پسر برادر احنف بن قیس و قتاده بن عباس ابو هشام الجری یا رهاوی و قتاده بن قیس بن حبشی الصدفی و قتاده اللیثی ابو عمر و قتاده بن ملحان القیسی و قتاده پدر یزید اما قتاده بن نعمان بن زید بن عامر الانصاری الظفر از اصحاب رسول است و برادر ابی سعید خدری از مادر است.

کعب الاحبار- نامش کعب بن مانع و کنیتش ابو اسحاق مشهور به کعب الاحبار از دانایان جهود بود در یمن می زیست زمان رسول را دریافته بود بعدا در زمان خلیفه عثمان بن عفان مسلمان شد حدود اواسط قرن اول هجری در گذشت. برخی کعب الاحبار باخای معجمه می نگارند و آن غلط است. در تنقیح المقال ویرا خبیث گفته.

کلینی- او محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی ست مکنی به ابی جعفر و نزد شیعه ملقب به ثقه الاسلام مؤلف کافی از اصول حدیث شیعه به سال (۳۲۹) هجری در بغداد در گذشت و همانجا به خاک رفت، گورش مشهور است در مقام اعتبار وی را ثقه گفته اند.

مالک بن انس الامام المالکی- وی امام ابو عبد الله مالک بن انس اصبحی امام فرقه مالکی در اسلام است.

در مدینه ساکن بود، از ربیع و زهری و نافع علوم دین آموخته. میلادش به سال ۹۳ هجری و

وفاتش به سال ۱۷۹ ه در مدینه بود. وی ثقه عامه است.

مالک بن سلیمان- از روایات خصال است، چیزی از حالاتش به دست نیامد شاید، در شمار مجاهیل باشد.

محمد بن احمد بن عبد الله القضاعی- معروف به صفوالی و مکنی به ابی عبد الله ابن ندیم گفته وی را به سال ۳۴۶ هجری در بغداد دیدار کردم.

محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس الیثی- از روایات خصال صدوق است، از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن عمر الحافظ البغدادی الجعابی- شیخ طوسی وی را از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده اند وی معاصر شیخ مفید بود و کنیه وی ابو بکر بود، ظاهراً مجهول یا مهمل است.

محمد بن احمد السنائی ابو عیسی- وی ساکن ری بود و از پدر خود احمد روایت می کرد او را حسن نوشته اند.

محمد بن عبد الرحمان المقرئ ء الاسترابادی- از روایات خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن میمون الخزاز- محمد بن میمون در تنقیح المقال چند نفر هستند اما به وصف خزاز ندیدم. در خصال از وی روایت کرده است.

محمد بن واسع- وی از زاهدان و صوفیان بصره بود و از شاگردان حسن بصری. در حدود (۱۳۰ هجری) در بصره در گذشت نام وی در متن خصال در سندی یاد شده.

در تنقیح از وی نامی نیست.

محمد بن جعفر بطله- وی محمد بن جعفر بن بطله مؤدب ابو جعفر قمی ست. نجاشی گفته: وی در نزد مردم بزرگ منزلت بود اما در حدیث تساهل می ورزید. ابن ولید گفته: محمد بن جعفر بطله از جهت اعتبار ضعیف بود.

و برخی وی را ثقه گفته اند برخی میان هر دو را گرفته گفته اند: حسن. در حدود

محمد بن الحسين بن يوسف البغدادي- از روات حدیث خصال است از حالاتش چیزی به دست نیامد.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۴

محمد بن الصباح- شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی کاظم گفته. و او از حمید از ابی اسحاق ابراهیم بن سلیمان بن حبان الخزاز روایت می کند. نجاشی گفته:

محمد بن الصباح کوفی ثقه بود.

محمد بن احمد بن صالح التیمی- از روات خصال است، از حالاتش چیزی به دست نیامد. در تنقیح نامی از وی نبرده یا نگارنده بر نخورده است.

محمد بن حاتم القطان- با مراجعه به کتبی که در دست داشتم چیزی از حالات محمد بن حاتم پیدا نکردم.

در خصال از وی روایت حدیث شده است.

محمد بن الحسن الامام الثانی عشر- امام دوازدهم شیعه، گویند از امام حسن عسکری فرزندی ماند بنام محمد ملقب به مهدی که مادرش نرجس نام بود به سال ۲۵۵ هجری از وی زاییده شد و تاکنون زنده است اما از نظر مردمان مخفی ست.

محمد بن علی الصیرفی- مکنی به ابی سمینه کوفی، وی از اصحاب امام علی بن موسی الرضاست. فضل در برخی از کتب خویش نوشته کذابان مشهور عبارت اند:

ابو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابو سمینه که محمد بن علی الصیرفی باشد و این از همه ایشان دروغ گوی تر است.

محمد بن سالم- در تنقیح المقال حدود دوازده نفر بنام محمد بن سالم هستند هر یک با قید مخصوصی، معلوم نیست مقصود صدوق کدام یک از ایشان است. مگر آنکه ملاحظه شود، در خصال صاحب عنوان از چه کسانی روایت می کند تا معلوم شود کدام یک از اینان است. شاید وی محمد بن

سالم کوفی ست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد شمرده مانند سابق خود در نقل ضعیف است.

محمد بن موسی المتوکل - شیخ طوسی ویرا از کسانی شمرده که از امامان روایت ندارند. اما در قسم اول از خلاصه گفته: محمد بن موسی متوکل ثقه است.

تأیید مطلب آنکه صدوق هرگاه وی را در سندی یاد می کند (رضی الله عنه) برای وی می نگارد که کاشف از اعتماد وی بدوست.

محمد بن الحسین بن زید - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. مکنی به ابی عبد الله. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. وی اهل مدینه بود و از دودمان علی بعدا کوفه ساکن شد و در آنجا به سال ۱۸۱ هجری به سن (۶۷) سالگی درگذشت.

برای وی اعتباری در امر حدیث معین نکرده اند.

محمد بن احمد - در کتب رجال حدود بیست سی نفراند که همه محمد بن احمداند با عناوین مختلف معلوم نشد مقصود صدوق از محمد بن احمد کدام یک از ایشان است؟. به احتمال قوی شاید محمد بن احمد الشیبانی ست چون صدوق از وی نقل می کند و از او به رضی الله عنه تعبیر کرده احتمالا. همین شخص باشد. این تعبیر لا اقل حسن بودن وی را می رساند. وحید بهبهانی پنداشته صاحب عنوان سنانی باشد.

محمد بن سنان - ظاهرا وی همان محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری الخزاعی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام موسی بن جعفر گفته. و او را اهل کوفه دانسته و گاهی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا. در مقام اعتبار در حق وی گفته اند: قد طعن علیه و ضعف.

محمد بن مسلم - چند

نفر بنام محمد بن مسلم اند در صورتی که در متن خصال مطلق نوشته به احتمال وی محمد بن مسلم الحمیری آزادشده ایشان که کوفی ست باشد. شیخ طوسی ویرا در رجال خود را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته: ظاهرا امامی مذهب است اما مجهول الحال است.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۵

محمد بن عبد الله النبی الهاشمی - مقصود در این کتاب پیامبر خاتم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. پیامبر ما مسلمانان است، که در سال (۵۷۲) میلادی در تهامه که یکی از محله های شهر مکه است، به جهان آمد، پدر و مادرش آمنه دختر وهب در کودکی مردند، عبد المطلب جد او و ابو طالب عمش وی را پرورش کردند. در سفرهایی که ابو طالب به سوداگری می رفت پیامبر اکرم را با خود می برد تا اندازه بی درستکاری از وی آشکار شد که مردم وی را امین لقب نهادند. در سال (۶۱۱) میلادی به سن (۴۰) سالگی هنگامی که در یکی از کوههای اطراف مکه به بندگی خدا مشغول بود، از سوی خدا بدو وحی شد که مردم را هدایت کند. قرآن کریم مدت (۲۳) سال به تدریج از طرف خدا بر دل و زبان او به طریق وحی جاری شد. بزرگترین معجزه وی قرآن است. کسانی که به یاری پیامبر از مکه با او به مدینه آمدند ایشان را مهاجر گویند و

کسانی که در مدینه یاری از پیامبر کردند انصار نامند.

رسول اکرم روز ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری به سن ۶۳ سالگی در مدینه در گذشت و در سرای خود مدفون شد.

محمد بن عیسی - چند نفرند بنام محمد بن عیسی صاحب عنوان در خصال مطلق است، معلوم نشد متبادر از آن کیست؟. یکی محمد بن عیسی کندیست که شیخ طوسی ویرا از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته: ظاهراً امامی مجهول الحال است. و دیگر محمد بن عیسی بن محمد این نیز حالش معلوم نیست. سه دیگر محمد بن عیسی یقطینی است که وی محمد بن عیسی بن عبید است.

محمد بن ابی القاسم عم ماجیلویه - نجاشی در رجال خود گفته: محمد بن ابی القاسم بن عبید الله بن عمران الجنبی البرقی المکنی به ابی عبد الله ماجیلویه و ابی القاسم یلقب بدارسید اصحاب ما از قمیان است او ثقه و عالم فقیه و عارف به ادب و شعر است.

محمد بن علی ماجیلویه - او محمد بن علی بن ابی القاسم ماجیلویه است در تنقیح المقال در حق وی گفته: او مانند ابن عم محمد بن علی ماجیلویه است از آنکه از مشائخ صدوق است و صدوق به وی رضی الله عنه می نگارد.

محمد بن احمد بن صالح التمیمی - در خصال از وی روایت می کند از حالاتش چیزی به دست نیامد.

محمد بن الحنفیه - او محمد بن علی بن ابی طالب مشهور به محمد الحنفیه. حنفیه لقب مادر اوست که نامش خوله بنت جعفر بن قیس بن سلمه بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه است. گویند به امامت حسن و حسین و علی بن الحسین ایمان داشته. به سال ۸۱ هجری در

حالی که ۶۵ ساله بود درگذشت. گویند گورش در کوه رضوی ست. کنیه اش ابو القاسم بود گروهی پیرو او بودند و او را امام مفترض الطاعه می دانستند و ایشان را کیسانیه گویند. از جهت اعتبار حدیثی که شاید مجهول باشد.

محمد بن علی الکوفی - شاید وی همان محمد بن علی الصیرفی الکوفی باشد که نگاشته شد.

محمد بن زیاد - چندین نفر در تنقیح بنام محمد بن زیاد هستند با عناوینی مختلف، معلوم نیست مقصود صدوق از این چند تن کدامین از ایشان است مگر به قرائن مقدم و مؤخر سند معلوم گردد.

محمد بن عیسی بن عبید - وی همان محمد بن عیسی الیقطنی ست که در محمد بن عیسی مرقوم شد و ظاهراً حال وی مانند حال همانان خود است.

محمد بن شعیب الصیرفی - در تنقیح المقال گفته

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۶

صدوق در باب ما احل الله من النکاح از محمد بن عبد الحمید از صادق نقل کرده است. این کس ظاهراً در کتب رجال نامی از وی نیامده است و چند نفر دیگر به همین نام هستند معلوم نیست تحقیقاً کدام است؟.

محمد بن محمد المصری - حالاتش را در کتابی ندیدم. برخی گفته اند وی از مشائخ صدوق است.

محمد بن زید بن محمد البغدادی - چیزی از حالاتش به دست نیامد.

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید - کنیه اش ابو جعفر است شیخ طوسی ویرا از کسانی گفته که از امامان روایت نکرده اند و گفته: محمد بن الحسن بن الولید القمی انسانی جلیل القدر است در فقه بیناست و مردی ثقة است از صفار روایت می کند. نجاشی گفته وی ساکن قم بود اما اصلاً قمی نبوده او به سال (۳۴۳) زنده

بود.

محمد بن الحسن الصفار - شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسن عسکری گفته. وی را مؤلفات بسیاریست. به سال ۲۹۰ هجری در قم درگذشت.

محمد بن الحسن بن الولید از وی روایت می کند. نجاشی وی را ثقه عظیم القدر راجح قلیل السقط در روایت گفته.

محمد بن الحسین بن ابی لخطاب - از کسانی ست که نام وی در خصال آمده است. وی از محمد بن اسلم جبلی طبری روایت می کند.

محمد بن اسلم الجبلی - الطبری شیخ طوسی وی را از اصحاب امام محمد باقر نوشته و جای دیگر وی را از اصحاب امام علی بن موسی الرضا گفته و جای دیگر نوشته وی از کسانی ست که از امامان روایت ندارد. در مقام اعتبار وی در حدیث گفته وی از غلات و فاسد - المذهب بود.

محمد بن الحافظ البغدادی - از روات خصال است چیزی از حالاتش به دست نیامد.

محمد بن علی بشار القزوینی - صدوق در خصال به سند وی روایت می کند و برای او رضی الله عنه می نگارد.

در تنقیح المقال در حق وی گفته: حسن لا اقل، برخی پنداشته وی ابن یسار است، بشار تصحیف آن.

محمد بن علی الامام التاسع - او محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است و امام نهم شیعه. میلادش به سال ۱۹۵ هجری در مدینه بود. و به سال ۲۲۰ هجری در کاظمین درگذشت. و گورش در همانجاست. کنیه اش ابو جعفر و لقبش جواد و تقی ست. مادرش ام ولد و نامش سبیکه است. فرزندانش چهاراند: ۱ ابو الحسن امام علی نقی ۲ ابو احمد موسی مبرقع ۳ ابو احمد حسین ۴ ابو موسی عمران

۵ فاطمه ۶ خدیجه ۷ ام کلثوم ۸ حکیمه و مادر همه ایشان ام ولد بود بنام سمانه مغریبه.

محمد بن واسع - در تنقیح المقال به این عنوان کسی را ندیدم و از جایی حالاتش را پیدا نکردم. شاید جزو مجاهیل باشد.

محمد بن محمود - در تنقیح المقال فقط شخصی را محمد بن محمود بن عبد الله بن مسلمه گفته و او را صحابی مجهول معرفی کرده است.

محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری - او محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک الاشعری القمی ابو جعفر است. شیخ طوسی او را از کسانی شمرده که از امامان روایت نکرده اند. او را انسانی جلیل القدر کثیر الروایه نوشته و او را آثار است در احکام دین. نجاشی وی را ثقه نوشته. اما گفته اند که وی از ضعف روایت می کند و به احادیث مراسیل اعتماد و عمل می کند و در بند آن نیست که از که

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۷

نقل می کند؟.

مترجم خصال - مرتضی گیلانی مشهور به مدرس گیلانی، دبیر دبیرستانهای تهران با پایه دبیری مولود به سال ۱۲۹۵ شمسی در نجف اشرف است.

آثارش: ۱ فقه مذاهب پنجگانه مط ۲ تحریر الرسائل در اصول مط ۳ تحریر المکاسب در فقه مط ۴ شرح مدخل منظوم ۵ اسطرلاب ۶ قبله الآفاق در هیأت ۷ - حواشی بر مصادرات تحریر اقلیدس ۸ کتابی در هیأت ۹ ترجمه جبر خوارزمی ۱۰ شرح جبر خلاصه ۱۱ - ترجمه لمعه در فقه جعفری ۱۲ کتابی در مفهوم مشتق ۱۳ کتابی در عدم مسؤولیه صغیر ۱۴ کتابی در اجوبه منشور در فقه ۱۵ کتابی در اثبات وجوب مقدمه

۱۶ کتاب ترجمه قاعده لا ضرر ۱۷ کتاب ترجمه اجوبه طباطبائی ۱۸ فلسفه و منطق مط ۱۹ جزوه فلسفه و منطق ۲۰ کتاب مدخل الزیج ۲۱ کتابی در تقویم ۱۲ سال مط بر افق تهران و نجف ۲۲ تاریخ نجف ۲۳ رقاع و مقالات فارسی ۲۴ رقاع و مقالات عربی ۲۵ کتاب فلسفه صدر الدین در فلسفه ۲۶ کتاب دستور فارسی مط ۲۷ کتاب دیگر در دستور فارسی ۲۸ لغات کلیده و دمنه مط ۲۹ کتاب لغات متشابهه مط ۳۰ کتاب نحو و صرف عربی مط ۳۱ شرح لامیه العجم ۳۲ شرح عینیه ابن سینا ۳۳ شرح لامیه- العرب ۳۴ شرح ابیات الهادی ۳۵ شرح میمیه فرزددق ۳۶ شرح رباعی افضل الدین کاشانی ۳۷ شرعیات شش ابتدائی مط ۳۸ اخلاق گیلانی مط ۳۹ کتاب معجم الحکماء در تراجم (۱۲۰۰) از فلاسفه و منجمین ۴۰ کتاب حکمه الاسرار منظومه مط ۴۱ ترجمه فهرست ابن الندیم ناقص ۴۲ کتابی در عروض و قافیه و بدیع مط ۴۳ کتابی در عروض و قافیه عربی مط ۴۴- حاشیه بر بعضی موضع اسفار ۴۵ خودآموز فارسی به عربی ۴۶ سالنامه ۱۳۴۱ ش ۴۷ فرهنگ مدرس گیلانی مط ۴۸ منهج البلاغه ۴۹ راز عشاق ۵۰ لغت نامه هفت اورنگ ۵۱ کتاب ابناء البلاد ۵۲ کتاب تعلیمات مدنی مط ۵۳ کتابی در تقویم ۱۵۰ سال ه ۵۴ دیوان اشعار عربی ۵۵ منتخب کیمیای سعادت مط ۵۶ کتاب کلید قرآن ۵۷ کتاب لغات دبستانی مط ۵۸ ترجمه مبادی الفلسفه ۵۹ جزوه یی در قافیه ۶۰ دیوان فارسی ۶۱ لغات قرآن ۶۲ ترجمه خصال مط ۶۳ آثار مصحح گیلانی ۶۴ کتاب اشارات ابن سینا ۶۵ کتاب

کتاب مطالع الانوار در منطق ۶۶ کتاب هدایه الحکمه ۶۷ کتاب صناعه آلات مرصد دمشق ۶۸ کتاب متن اللمعه در فقه ۶۹ کتاب الشمسیه در منطق ۷۰ کتاب هفت اورنگ جامی مط ۷۱ کتاب تاریخ نگارستان مط ۷۲ دیوان ناصر صفا ۷۳ دیوان فوق الدین احمد یزدی مط ۷۴ کتاب بزم ایران مط ۷۵ پندنامه غزالی مط ۷۶ کتاب تسلیه الاخوان جوینی ۷۷ اخلاق غزالی مط ۷۸ ده مقاله ۷۹ کلیات سعدی ۸۰ کتابی در حق ملک.

مریم بنت عمران- وی مادر پیامبر عیسی بن مریم است. در قرآن کریم به پاکی و درستی وصف شده.

ترسایان وی را دختر یواکیم و حنه از سبط یهودا از آل داوود پیامبر نوشته اند، در ناصره زندگی می کرد که فرخ سروش وی را به مسیح مژده داد.

مصعب- افراد بسیاری در تنقیح المقال بنام مصعب موجوداند معلوم نیست کدام یک از ایشان مقصود صدوق است؟. احتمال دارد مصعب بن یزید الانصاری باشد و گفته اند وی عامل خلیفه علی بن ابی طالب است.

مفضل بن عمر- وی مفضل بن عمر الجعفی مکنی به ابی عبد الله کوفی. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. مفید در ارشاد وی را از ثقات الفقهاء الصالحین نوشته. اما نجاشی گفته:

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۸

مفضل بن عمر ابو عبد الله یا ابی محمد کوفی مردی فاسد المذهب است و مضطرب الروایه اعتنایی به حدیث وی نیست. قاعده قول جارح مقدم است مع الدلیل.

مقداد بن الاسود- الکندی از بنی کنده بود.

شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب رسول اکرم گفته و از طرفداران علی بن ابی طالب.

عظیم القدر و شریف

المنزله نوشته. چون پدرش هم پیمان بنی کنده بود مقداد مشهور به کندی شد.

به سال ۳۳ هجری در حالی که سن وی به هفتاد رسیده بود درگذشت. گورش در حرف است که سه میل از مدینه دور افتاده.

مغیره بن شعبه- بن عامر بن مسعود الثقفی الکوفی ست از اصحاب رسول اکرم است. خلیفه عمر وی را فرمان داری بصره و کوفه داد. مردم نزد وی گواهی به زنا کردن دادند از اینرو وی را عزل کرد، ابو لؤلؤ گبر غلام وی بود که عمر بن الخطاب را به قتل رسانید. برخی مدعی هستند که وی محرک در این کار بود یک چشمش در جنگ یرموک کور شد.

در ماه شعبان سال ۵۰ هجری به سن هفتاد سالگی درگذشت. در تنقیح المقال گفته: ضعف الرجل الی الغایه.

مسلم بن علی- ظاهرا وی همان مسلم بن علی البطین است. شیخ طوسی در رجال خود وی را از اصحاب امام علی بن الحسین معرفی کرده است در متن خصال با اثبات تا در آخر اسم آورده ظاهرا درست نیست.

مجاهد بن اعین- در تنقیح المقال دو تن را نام مجاهد است مجاهد بن راشد بن مسراق الهندی الکوفی که طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و دیگری مجاهد بن العلاء الکوفی که او نیز از اصحاب امام مذکور است. اما مجاهد بن اعین از او اثری و خبری نیست.

معاویه بن دینار- چند تن معاویه هستند اما ک؟؟؟

از ایشان بنام معین بن دینار نیست. شاید وی از ج؟؟؟

مجاهیل باشد.

- معاویه بن سوید بن مقرن- معاویه بن سوید هست اما از صاحب عنوان اثری نیست.

معاویه بن عمار- ظاهرا وی همان معاویه بن عمار

ابو معاویه بن جناب بن عبد الله البجلي الده؟؟؟

ابو القاسم کوفی باشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام جعفر بن محمد نوشته ظاهرا از موالی بود نجاشی او را کثیر الشان و عظیم المحل و ثقه گفته

معاویه بن ابی سفیان- مقدسی گفته: او معاویه؟؟؟

ابی نامش صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن مناف مکنی به ابی عبد الرحمان است که قرشی امو؟؟؟

بود و کاتب رسول اکرم است. از سال ۴۱ هجری به خلافت نشست و در ۲۲ رجب از سال ۶۰ در گذشت هنگام مرگ ۷۶ سال داشت. شیخ طوسی نیز او را از اصحاب رسول نوشته. مؤلف تنقیح المقال در حق وی گفته: او فاسق و خارج بر امام عادل بود.

مکحول- از زهری نقل است که می گفت در چه؟؟؟

عالم است ابن المسیب در مدینه و شعبی در کوفه و حسن بصری در بصره. مکحول در شام. امام علی بن الحسین با مکحول ملاقات کرد و از وی پرسید چگونه شام کردی؟ در جواب گفت شام کردیم در؟؟؟

شما مانند شام کردن بنی اسرائیل در آل فرعون و در کتاب اختصاص از سعید بن عبد العزیز روایت شده که می گفت: غالب بر مکحول دشمنی علی بن ابی طالب بود و هیچ گاه وی را بنام یاد نکردی بلکه گفتی: ابو زینب. حسن بن حر گفت مکحول را

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۲۹

دیدار کردم در حالی که از خشم علی پر بود، پیوسته با وی سخن گفتم تا نرم شد. در زمان خود در شام در فتوی دادن ماندی نداشت حدود (۸۰) هجری در گذشت در تنقیح المقال وی را ضعیف گفته.

مکی بن ابراهیم- در تنقیح

المقال دو مکی را عنوان کرده یکی مکی بن علی بن ابی زید الحمامی قاضی نجم الدین که منتجب الدین او را ورع عدل گفته. و دیگری مکی بن علی بن سختویه که شیخ طوسی ویرا امامی گفته و در حسان نهاده است.

اما مکی بن ابراهیم نشان و اثری از وی نیست. شاید از مجاهیل باشد.

منذر بن عمرو- شاید وی همان منذر بن عمرو بن خنیس الخزرجی ساعدی ست که از اصحاب رسول اکرم است و یکی از ارکان نقبای بنی ساعده بود که به سال ۴ هجری کشته شد وی جزو حسان است.

منصور الخلیفه العباسی- مکنی به ابی جعفر و ملقب به دوانیقی او از خلفای بنی العباس است که به سال (۱۳۶) هجری به خلافت رسید و به سال (۱۵۸) در مکه درگذشت. در تنقیح گفته: ضعفه اظهر من ان یبین. خلفای بنی العباس از این قراراند:

۱ ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ۲ ابو جعفر منصور دوانیقی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ۳ محمد مهدی بن منصور ۴ موسی الهادی بن محمد مهدی ۵ هارون- الرشید بن محمد مهدی ۶ محمد امین بن هارون ۷- ابو العباس عبد الله بن هارون ملقب به مأمون ۸- ابو اسحاق محمد معتصم بن هارون ۹ ابو جعفر الواثق بالله هارون بن معتصم ۱۰ ابو الفضل المتوکل علی الله جعفر بن معتصم ۱۱ ابو جعفر المستنصر بالله محمد بن متوکل ۱۲ ابو العباس المستعین بالله احمد بن معتصم ۱۳ ابو عبد الله المعتز بالله محمد بن متوکل ۱۴ ابو- اسحاق المهتدی بالله محمد بن واثق

۱۵ ابو العباس المعتمد علی الله احمد بن متوکل ۱۶ ابو العباس المعتضد بالله احمد بن طلحه بن متوکل ۱۷ ابو محمد المكتفی بالله علی بن معتضد ۱۸ ابو الفضل المقتدر بالله جعفر بن معتضد ۱۹ ابو منصور القاهر بالله محمد بن معتضد ۲۰ ابو العباس الراضی بالله محمد بن مقتدر ۲۱ ابو اسحاق المقتفی بالله ابراهیم بن مقتدر ۲۲ ابو القاسم المستکفی بالله عبد الله بن مقتفی ۲۳- ابو القاسم المطیع لله فضل بن مقتدر ۲۴ ابو بکر الطائع بالله عبد الکریم بن مطیع ۲۵ ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحاق بن مقتدر ۲۶ ابو جعفر القائم بامر الله عبد الله بن قادر ۲۷ ابو القاسم المقتدی بالله عبد الله بن احمد بن قائم ۲۸ ابو العباس المستظهر بالله احمد بن مقتدی ۲۹ ابو منصور المسترشد بالله فضل بن مستظهر ۳۰ ابو جعفر الراشد بالله منصور بن فضل ۳۱ ابو عبد الله المقتفی لامر الله محمد بن مستظهر ۳۲ ابو المظفر- المستنجد بالله یوسف بن مقتفی ۳۳ ابو محمد المستضیی بنور الله حسن بن مستنجد ۳۴ ابو العباس الناصر لدين الله احمد بن مستضیی ۳۵ ابو النصر الظاهر بامر الله محمد بن ناصر ۳۶ ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن ظاهر ۳۷ ابو احمد المستعصم بالله عبد الله بن مستنصر خلافت ایشان از سال ۱۳۲ هجری تا ۶۵۶ در بغداد ادامه داشت

موسی بن جعفر الامام السابع- مکنی به ابی الحسن اول که در باب کنیه نوشته شد.

موسی بن عمران النبی- وی موسی بن عمران- بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن سروج بن

رعو بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفکشار بن سام بن نوح

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۰

است. و نام مادرش بنا بر مشهور بوخائید است. از پیامبران اولو العزم است. و مشهورترین انبیاء بنی اسرائیل. گویند دختر فرعون وی را از آب رهانید و در کاخ وی پرورش یافت. سپس به بیابان سینا پناه برد. خدا ویرا به پیامبری انگیخت تا ملت خود عبرانین را از ستم فرعون برهاند و رهانید نام کتابش تورات است و لقبش کلیم الله حدود (۱۳ ق. م) می زیسته. به اعتقاد شیعه معصوم است.

موسی بن جعفر البغدادی- او موسی بن جعفر بن وهب ابو الحسن بغدادیست. ظاهرا امامی مذهب باشد اما جزو مجاهیل است. و گفته اند در نقل موثق نیست.

موسی بن عمر- در تنقیح المقال چند تن به نام موسی بن عمرانند هر یک با قیدی. معلوم نیست این موسی بن عمر که در خصال آمده کدام یک از ایشان است؟. مگر به قرینه روایت سابق و لاحق وی دانسته شود. شاید وی موسی بن عمر بن بزیع مولی منصور باشد. شیخ طوسی در رجال خود ویرا از اصحاب امام محمد الجواد و اصحاب امام علی الهادی نوشته و گفته وی ثقه است.

موسی بن اسماعیل- وی موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است.

ظاهرا از مشائخ صدوق و روایت خصال است.

منذر الجوان- چیزی از حالاتش در کتابی ندیدم در متن خصال در سلسله برخی از سندها دیده شده.

در تنقیح المقال نامی از وی نیافتم. شاید در شمار مجاهیل باشد.

میکائیل- در عرف مسلمانان و اخبار اسلامی نام فرشته یی ست.

ناشر خصال- مؤسسه انتشارات جاویدان است، که

تقریباً صد سال قبل دائر شده، و بسیاری از کتابهای دینی و کلاسیک و متفرقه از قدیمه و جدیده را به چاپ رسانیده. از سال (۱۲۹۰) هجری حاج میرزا علی اکبر خوانساری جد دودمان علمی کتاب فروش تهران، در خوانسار کتابخانه یی دائر کرد، بعد از وی فرزندش حاج محمد اسماعیل علمی از خوانسار به تهران منتقل شد و کتابخانه مهمی تشکیل داد و چاپخانه یی نیز برای چاپ کتب خریداری کرد. پس از وی فرزندانش: حاج- محمد حسن علمی و حاج محمد علی علمی و حاج- عبد الرحیم علمی و حاج محمد جعفر علمی و حاج علی اکبر علمی تاجران کتاب هر یک کتابخانه یی گشودند که از کتابفروشیهای مهم تهران به شماراند. و چاپخانه یی بنام شرکت تضامنی برای چاپ دائر کردند و کتب مختلف به چاپ رسانیدند بعدا حاج محمد حسن علمی چاپخانه و کتابخانه انتشارات جاویدان را تأسیس کرد و تا زمان ترجمه این کتاب خصال که سال (۱۳۹۲) هجریست حدود (۱۵۰۰) کتاب چاپ کرده اند که شاید وقتی فهرست جامعی از آنها چاپ شود. فعلا این چاپخانه و کتابخانه در تهران زیر نظر فرزندان آن مرحوم محمود و ابو القاسم و محمد علمی دائر و مشغول خدمت به اجتماع و فرهنگ این کشور هستند و فقهم الله.

نجده بن عامر الحروری- وی از فقهای خوارج بود و وجوه ایشان حدود ۷۰ هجری در گذشته.

نوف البکال نوفلی- وی نوف بن فضاله البکالی ابو یزید یا ابو عمرو ابو رشید است. او را از خواص خلیفه علی بن ابی طالب نوشته اند. مؤلف تنقیح المقال ویرا در شمار حسان گفته. و بکال بطنی از حمیراست.

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۱

نوفلی-

آنچه در کتب رجال دیده شده بی نسبت است. شاید نوفلی منسوب نوفل بن عبید الله بن المکنون باشد که شیخ طوسی وی را در شمار اصحاب امام علی بن ابی طالب نوشته.

نمرود الملک الجبار - ملک کلدانیان در عراق بود. وی پور کوش بن حام است نام وی در کتب تواریخ و قصص بسیار آمده است با ابراهیم رسول خدا دشمنی می ورزید. گویند به شکار و نخجیر آزمند بود.

نوح النبی - چنانکه از تورات و قرآن و تواریخ استفاده می شود پیامبری بوده است. پدر سام و حام و یافت. ظاهراً در ستاره شناسی کامل بود و چنان یافته بود که جهان غرق می گردد از این روی کشتی ساخت و خود و وابستگان خویش را نجات داد. در واقع وی پدر سلسله بشر جدید است.

هارون برادر موسی - هارون برادر موسی کلیم است و نخستین احبار بنی اسرائیل بود. موسی وی را نزد فرعون فرستاد تا از وی سخنی گوید. تازیان وی را هارون بن عمران نامند. نام وی در تورات و قرآن بسیار تکرار شده است. وی نیای کهنیان کلیمی ست چنانکه موسی نیای لایوان ایشان. در زمان موسی در گذشت.

- هدبه بن خالد القیسی - از روات خصال است.

در تنقیح المقال از وی چیزی نوشته بود. شاید در شمار مجاهیل باشد.

هشام بن حسان - از ناقلین حدیث خصال است. از حالاتش چیزی به دست نیامد.

هشام بن عمار - نام وی در خصال آمده است، برای معرفت حالاتش به تنقیح مراجعت کردم چیزی به دست نیامد.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش. الخصال / ترجمه مدرس گیلانی

ام بن عروه - ظاهرا وی هشام بن عروه بن الزبیر بن العوام القرشی المدنی ست. شیخ طوسی ویرا در رجال خود از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته. گویا امامی المذهب است اما مجهول الحال است. در تنقیح المقال وی را فاضل دانسته نه حسن.

همام بن یحیی - با مراجعه به تنقیح المقال چیزی از وی نوشته بود، شاید از مجاهیل باشد.

هود النبی - در کتب اسلامی و قرآن از پیامبران است و نسب ویرا چنین نوشته اند. هود بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح است: گویند زن وی از دشمنان او بود. گفته اند: وی پیامبری بود بسیار باوقار و سنگین مانند نوح در روی و خوی.

هیثم بن ابی کهمس - در تنقیح نام چند تن هیثم است که هیچ کدام با صاحب عنوان تطبیق نمی شود.

در خصال نام وی آمده است.

یعقوب بن اسحاق النبی - وی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. از پیامبران تورات است و وی را دوازده فرزند بود که نام همه در متن خصال آمده است. از همه مهم تر یوسف است که مدتی فرمان روای مصر شد. لقبش اسرائیل است و فرزندان دوازدهگانه اش را اسباط اسرائیل گویند.

یعقوب الجعفری - وی یعقوب بن جعفر بن ابراهیم الجعفریست. نام وی در کافی و متن خصال آمده است. اما در کتب رجال از وی ذکری نیست از این جهت وی را در شمار مجاهیل نوشته اند.

یزید بن سلمه النمری - ظاهرا از مجاهیل کتاب خصال صدوق است. نگارنده چیزی از حالاتش پیدا نکردم.

یوسف بن یعقوب النبی - او یوسف بن یعقوب بن

الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ج ۲، ص: ۳۳۲

اسحاق بن ابراهیم است که بعدها وزیر عزیز مصر شد و زندگی مردم

را در ایام خشک سالی در مصر اداره کرد.

حدود (۱۵۰۰) سال قبل از میلاد می زیسته. در زیبایی بدو مانند کنند.

یحیی بن زید بن الولید الشیرازی- در تنقیح المقال دو یحیی بن زیداند یکی یحیی بن زید بن العباس بن ولید البزاز که گفته: صدوق از وی روایت کرده و از او به (رضی الله عنه) تعبیر می کند که دلالت به درستی وی دارد.

و دیگری یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب مدنی ست. که شیخ طوسی وی را گاهی از اصحاب امام جعفر بن محمد گفته و گاهی از اصحاب امام موسی کاظم نوشته. این شخص امامی ست اما مجهول الحال است. معلوم نیست از این دو هیچکدام صاحب عنوان باشند. زیرا اینجا قید به شیرازست در صورتی که در تنقیح، البزاز گفته و شاید بزاز بوده کاتب آن را تصحیف به شیرازی کرده است.

یحیی بن المستفاد- از راویان خصال است. در تنقیح چندین تن یحیی آمده با عناوین مختلف که هیچکدام با صاحب عنوان که یحیی بن المستفاد باشد قابل تطبیق نیست. شاید وی در شمار مجاهیل است. صدوق نام وی را در باب ششم از خصال یاد کرده است.

یونس النبی- یا ذو النون یعنی صاحب و همدم ماهی از پیامبران عهد عتیق است و در تورات از وی مفصلاً یادآوری شده است.

یوشع بن نون النبی- یا ذو الکفل از پیامبران بنی اسرائیل است و وصی موسی بن عمران، گورش در نزدیکی کوفه در جایی ست بنام کفل. در تورات نامه یی دارد.

یزید بن معاویه- فرزند معاویه و نوه ابی سفیان است وی دومین خلیفه از خلفای امویست به سال ۶۰ هجری در شام

به خلافت نشست و به سال (۶۴) هجری در آنجا درگذشت. شعر نیز می سروده.

یونس بن ظبیان - شیخ طوسی گفته: یونس بن ظبیان کوفی از اصحاب امام جعفر بن محمد است. ابن - الفضائری در حق وی گفته: یونس بن ظبیان کوفی غالی و وضاع حدیث بود از امام صادق روایت می کرد بی آنکه تشخیص دهد. نجاشی گفته: یونس بن ظبیان از موالی ست و در نقل حدیث ضعیف است کسی به احادیث وی توجهی ندارد و هرچه در آثار خود نقل کرده همه تخلیط است و کشی که از رجال نگاران است از وی روایاتی نقل کرده است و الله اعلم.

ابن بابویه، محمد بن علی - مدرس گیلانی، مرتضی، الخصال / ترجمه مدرس گیلانی، ۲ جلد، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

